

حقوق زنان در فلسفه های بشری و اسلام

مؤلف: سرفراز محمودی صفدر

حقوق زنان در فلسفه های بشری و اسلام

مؤلف: سرفراز محمودی صفدر

شناسنامه کتاب: حقوق زنان در فلسفه های بشری و اسلام.

مؤلف: سرفراز محمودی صفدر

دیزاین: مستقبل گرافیکس

ناشر: انتشارات نوی مستقبل، کابل.

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد.

نوبت چاپ: اول

سال: ۱۴۰۱ هجری شمسی

قیمت: ۴۵۰ افغانی.



انتشارات نوی مستقبل

آدرس اول: کابل، کوته سنگی، روبروی بلاک های شاداب ظفر.

آدرس دوم: سرک اول دهمزنگ، مرکز عمومی کتاب فروشی.

آدرس سوم: جوی شیر، مرکز کتاب فروشان و ناشران شهر کابل.

چاپ دوم: نشر انترنیتی: www.bayyenat.com

فهرست مطالب

زندگی‌نامه مختصر مؤلف	ك
مقدمه	ف
فصل اول	۲
وضعیت زنان در ادوار مختلف تاریخ ملل و تمدنهای بشری:	۲
۱- در مصر باستان	۲
۲- در تفکر یونانیان	۵
۳- در چین باستان	۸
۴- وضعیت زنان در هند باستان و ساکنین هندی نژاد قاره امریکا	۱۰
۵- در روم	۱۴
۶- زن در تمدن های سومر، آشور و بابل	۱۷
۷- زن در میان فارسها	۱۸
۸- در نزد ملت جگر خوار روس	۲۱
۹- در میان ملل فاقد تمدن و بادیه نشین	۲۳
۱۰- در جاهلیت عرب	۲۶
۱۱- در قرون تاریک اروپا	۲۷
۱۲- از دیدگاه همه قانونگذاران ادوار قدیمه	۲۷
۱۳- در وضعیت افسار گسیخته عصر حاضر	۲۸
فصل دوم	۳۵
زن از نگاه فلسفه انسانی	۳۵
دیدگاه فلاسفه یونان	۳۷
الف- سقراط و شاگردش افلاطون	۳۸
ب: ارسطو	۴۰
فلاسفه اروپای معاصر و غرب	۴۱
اعتراف منتیسکیو به انحراف اخلاقی تمدن جدید	۴۲
شکوه ویل دیورانت از زندگی اجتماعی جدید	۴۲
نقد دیدگاه جان استوارت میل فیلسوف اروپایی	۴۳
فلاسفه و اندیشمندان مسلمان	۴۴

۴۴	۱- ابو نصر فارابی <small>رحمته الله</small>
۴۶	۲- ابو علی ابن سینای بلخی <small>رحمته الله</small>
۴۸	۳- امام محمد غزالی <small>رحمته الله</small> :
۴۸	۴- حکیم الاسلام ابن رشد اندلسی <small>رحمته الله</small>
۵۰	۵- فخر الدین رازی <small>رحمته الله</small>
۵۱	۶- ابن خلدون <small>رحمته الله</small>
۵۱	۷- سید جمال الدین افغانی <small>رحمته الله</small>
۵۲	۷- امام محمد عبده متفکر، فیلسوف و ادیب برجسته جهان معاصر اسلام <small>رحمته الله</small>
۵۲	۹- فیلسوف شرع علامه محمد اقبال لاهوری <small>رحمته الله</small>
۵۴	فصل سوم
۵۴	دیدگاه روانشناسی و ادبیات در مقایسه با اسلام در باره زن
۵۴	این موضوع را باید نخست در دو نقطه مورد بحث قرار داد
۵۶	تشبیه رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> زنان را به شیشه حیرت انگیز است
۶۳	میل بیشتر زنان به خودنمایی و عشوه گری نسبت به مردان
۶۳	نوع زن
۶۵	فصل چهارم
۶۵	اخلاق جنسی، عشق و در مان آن
۶۵	اخلاق جنسی
۶۶	نقد و بررسی
۷۰	دیدگاه برتر اند راسل و نقد آن
۷۴	عشق
۷۸	فطرت زن و فطرت مرد
۸۶	درمان عشق
۸۹	درمانگری حکیمان الهی
۹۱	امید واری دیگر
۹۵	فصل پنجم
۹۵	حقوق زنان در در شریعت محمدی

۹۵	عمومیات
۱۰۱	تفاوتها آری تبعیض ها نه
۱۰۸	فصل ششم
۱۰۸	حقوق زنان در شریعت محمدی
۱۰۸	خصوصیات
۱۰۸	۱- تربیت اخلاقی
۱۰۹	۲- حق رفتن به مساجد
۱۱۷	۳- حق فراگیری دانش
۱۲۴	الف- قرآن
۱۲۴	ب- حدیث
۱۳۱	۴- حق نفقه (غذا، لباس، مسکن)
۱۳۱	۵- حق کار در بیرون خانه
۱۳۷	۶- حق داشتن استقلال مالی
۱۳۸	۷- مسافرت زن
۱۴۰	فصل هفتم
۱۴۰	فعالیت سیاسی زنان
۱۵۳	انتخابات
۱۵۹	عضویت زنان در پارلمان یا شورای ملی
۱۷۶	مشارکت زنان در جهاد در عصر رسول الله ﷺ و پس از آن:
۱۷۹	امامت و قضاوت زنان
۱۸۱	موضوع قوامیت
۲۰۰	فصل هشتم
۲۰۰	حجاب در سن رشد به مرد و زن
۲۰۱	حدود عورت و توضیح آن
۲۰۱	الف: عورت زن برای مرد بیگانه
۲۰۱	ب: عورت زن مسلمان برای زن غیر مسلمان
۲۰۱	ج: عورت زن مسلمان برای زن مسلمان

۲۰۱	د: عورت زن برای مرد محرم.....
۲۰۲	ه: عورت مرد برای زن بیگانه.....
۲۰۲	آیه های مبارکه حجاب در قرآن کریم.....
۲۰۳	آیت نخست.....
۲۰۳	دیدگاه مفسرین در مورد «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا».....
۲۰۹	آیت دوم.....
۲۱۳	آیت سوم.....
۲۱۵	بررسی فقهی مسئله.....
۲۱۶	دلایل امام مالک و امام ابوحنیفه رحهما الله:.....
۲۱۷	دیدگاه های برخی از علمای احناف.....
۲۲۰	دیدگاه های برخی از علمای معاصر.....
۲۲۴	رفتار های انسانی مشترک میان مرد و زن.....
۲۲۴	بلند کردن صدا.....
۲۲۴	دیر خوابیدن:.....
۲۲۵	موسیقی.....
۲۳۷	نتیجه این مبحث طولانی.....
۲۴۷	فصل نهم
۲۴۷	ازدواج.....
۲۴۸	ازدواج از نظر حکم.....
۲۵۱	سن ازدواج.....
۲۵۴	در پیرامون ازدواج رسول الله ﷺ با عایشه صدیقه.....
۲۶۰	حق انتخاب همسر.....
۲۶۳	کفالت.....
۲۶۴	کابین (مهر).....
۲۶۵	چند همسری.....
۲۷۳	فلسفه بیش بودن زنان پیغمبر ﷺ از چهار.....
۲۷۵	حقوق زن و مرد بر یکدیگر.....

۲۷۵	الف - حق زن بر مرد
۲۷۸	ب- حق شوهر بر زن
۲۷۹	ج- حقوق مشترک طرفین
۲۸۱	حقوق فرزندان
۲۸۱	نخست- قبل از تولد
۲۸۱	دوم- بعد از ولادت
۲۸۱	سوم - در دوران شیرخوارگی
۲۸۲	چهارم- در مرحله ۲ - ۷ سالگی
۲۸۳	پنجم: مرحله ۷ - ۱۰ سالگی
۲۸۶	تنظیم نسل و سقط جنین
۲۹۰	سقط جنین
۲۹۲	متعّه و نکاح مؤقت
۲۹۴	متعّه از دیدگاه مذهب شیعه دوازده امامی
۲۹۶	اضرار فردی، اجتماعی و صحی متعه
۲۹۹	فصل دهم
۲۹۹	طلاق
۳۰۰	اعمالی که قبل از طلاق باید انجام داد شوند
۳۰۲	انواع طلاق
۳۰۲	الف- از نظر لفظ
۳۰۲	ب - از نظر صفات بدعی و سنی
۳۱۰	ج- طلاق از لحاظ رجعیّت و بینونت
۳۱۲	مساله هدم (از بین بردن تعداد طلاقهای کاهش یافته)
۳۱۳	طلاق اجبار، حالات نشه و غضب، و دیوانه
۳۱۴	علت دادن صلاحیت حق طلاق به مرد
۳۱۶	تفویض (سپردن) صلاحیت طلاق به زن یا وکیل وی از
۳۱۶	سوی شوهر حین مراسم در حین مراسم عقد
۳۲۳	بررسی دلایل ائمه اربعه 

۳۲۹	مواردی که زن حق مطالبه طلاق را دارد
۳۳۱	فصل یازدهم
۳۳۱	راه های دیگر تفریق یا مشابهاً طلاق
۳۳۱	خلع
۳۳۲	مال خلع و مقدار آن
۳۳۳	پیامد های خلع
۳۳۴	جدایی از طریق دادگاه
۳۳۵	۱- نا توانی شوهر در تهیه مخارج زندگانی
۳۳۵	۲- جدایی از شوهر بخاطر عیب و نقص:
۳۳۶	۳- جدایی از شوهر بخاطر بد رفتاری و بد خلقی او
۳۳۶	۴- مفقود الاثر و محبوس شدن طولانی شوهر
۳۴۰	۵- مرتد یا مسلمان شدن زن یا شوهر
۳۴۲	ایلاء
۳۴۲	شروط ایلاء
۳۴۳	حکم ایلاء
۳۴۴	ظهار
۳۴۴	کفاره ظهار
۳۴۵	قذف و لعان
۳۴۸	فصل دوازدهم
۳۴۸	مسایل و احکام پس از طلاق
۳۴۸	الف - رجعت
۳۴۸	ب- عدت و نفقه زن در جریان عدت
۳۴۹	ج- حضانت
۳۵۲	شرایط حضانت و سرپرستی
۳۵۳	د- مسئله غوغا بر انگیز حلاله
۳۵۶	فصل سیزدهم
۳۵۶	چند مسئله بحث بر انگیز

۳۵۶	الف- مسئله قصاص
۳۶۰	قیاس نیز این را می رساند بنا به دو دلیل
۳۶۱	ب- مسئله دیت
۳۶۲	ج- مسئله میراث
۳۶۸	د- مسئله گواهی دو زن برابر با یک مرد
۳۷۲	هـ - بحث بر سر دو حدیث مبارکه ذیل
۳۸۶	و - مسئله بعثت پیامبران <small>علیهم السلام</small> از میان مردان
۳۹۳	فصل چهار دهم
۳۹۳	عده از زنان پیشتاز تاریخ اسلام و
۳۹۳	کشور ما در عرصه های مختلف
۳۹۴	سُکینه دختر حسین پسر علی <small>علیه السلام</small>
۳۹۶	لیلی الاخیلیه
۴۰۰	رابعة العدویه رحمها الله
۴۰۱	زبیده ام الامین
۴۰۲	شهده دختر ابری کاتب رحمها الله
۴۰۵	ملکه شجرة الدر أم خلیل الصالحیه
۴۰۶	زینب بنت الشعری
۴۰۶	رابعه بلخی
۴۱۰	سلطان رضیه
۴۱۲	شاه جهان بیگم
۴۱۲	زیب النساء مخفی
۴۱۶	جهان آراء بیگم
۴۱۸	مهر النساء
۴۱۹	گوهر شاد بیگم
۴۲۱	مخفی بدخشی
۴۲۴	محبوبه هروی
۴۲۵	سیده حمیده

۴۲۶	بانو سایره
۴۲۷	دوکتورس اناهیتا راتبزاد
۴۳۰	دوکتورس سهیلا صدیق
۴۳۴	پایان و نتیجه
۴۳۹	منابع مأخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگینامه مختصر مؤلف

بنده سرفراز محمودی صفدر فرزند عبدالمنان ولدیت محمود در سال ۱۳۶۶ هـ. خ. در یک خانواده متدین ده نشین در قریه یامچیان از مربوطات شهرستان درایم استان بدخشان دیده به دنیا گشودم و اجدادم از طرف پدری و مادری از بزرگان فُشلاق یا قَصَبَه بوده اند. از آوان کودکی جنگ و کشتار و ویرانی های بی رحمانه ناشی از تجاوز روسها و رژیم دست نشانده شان در خاطر من نقش بسته و شاید همین امر یکی از علت روس ستیزی و نفرت شدیدم از روس باشد. از آوان کودکی یادم است که مرحوم دادستان نظر محمد خان چکامه ای را که بعد ها دانستم از مرحوم استاد خلیل الله خلیلی بوده است برایم آموختانده بود و در مجالس مهمان خانه که بزرگان و اساتید از قرای دیگر می آمدند به من می گفت که آن را بخوانم، چکامه که هنوز در ذهنم است که با این مطلع آغاز می شود:

گویید به نروز که امسال نیاید در کشور خونین کفنان ره نگشاید

کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ. خ. در کشور حینی به وقوع پیوست که کاکای بزرگم شهید خدایداد همکار دوره مکلفیت عسکری اش را در ولایت کنر سپری می کرد. با درخشش نخستین قیام مردمی در برابر کودتاگران از استان کنر که بعدا همه کشور را فرا گرفت، همکار با ۲۵ تن از شهروندان درایمی که در آن جای دوره مکلفیت عسکری را سپری می کردند به مجاهدین تسلیم شد، و چند تن دیگر از اهالی ده ما از جمله مامای بزرگم که در مرکز کنر بودند تسلیم نشدند و تا ختم دوره مکلفیت عسکری رزمیدند.

همه می دانند که عسکر گوش به فرمان نقشی در تصمیم گیری نداشته و ازین رو نمی توان عساکر را مسؤول تسلیمی دانست.

قضیه طوری بود که با آغاز قیام مردمی غند کوهی اسمار به فرماندهی دگروال عبدالرؤف صافی به مجاهدین تسلیم شد، بنا براطلاعی که از عده ای ازان گروه عساکر که بعدها به صف جهاد پیوستند و حالا هم در قید حیات اند گرفتم، پاسگاه های کوهستانی به همدیگر نزدیکتر بوده اند، تصادفاً شهید همکار در روز هجوم مردم بر تأسیسات نظامی کوهستانی دولتی بی خبر از همه چیز در یکی از پاسگاه ها تنها بوده و به مهاجمین فرمان ایست داده است؛ اما وقتی به وی اعتنا نکردند، ناچار دست به مقاومت زده و با پرتاب بمب دستی به میان مهاجمین ضمن وارد کردن تلفات آنان را عقب رانده است. یکی از مجاهدین که دران روزگار فرماندهی دلگی عساکر را بر عهده داشت برایم گفت: «من با دیدن صحنه مقاومت را بی فایده دانستم و به فکر نجات همکار شدم؛ زیرا قیام کنندگان در اثر مقاومت او کشته و زخمی داده بودند و در صورت تصرف پاسگاه حتما او را می کشتند، بناء به هر شکلی که شد خود را به او رساندم و او را به پاسگاهی بردم که خودم و عساکر سایر پاسگاه ها در حدود سه صد تن دران بودیم، سپس به قیام کنندگان با قرار شرطی که به ما کار نگیرند تسلیم شدیم. پس از تسلیمی یکی از قیام کنندگان که ادعا می کرد پدرش کشته شده است، مرا قاتل خطاب کرده و با کارد بالایم حمله کرد؛ اما من به زودی خود را در آغوش بزرگ شان افگندم و گفتم که ما با قرار گذاشتن شرط بدون مقاومت تسلیم شدیم؛ اما حالا چه می کنید؟ آن بزرگ مرد شخص مهاجم را توبیخ نموده و مرا نجات داد».

نهایتاً گروه پس از تسلیمی از راه نورستان و کوتل کانتیوا عازم خانه خود در شهرستان درایم شدند و به محض ورود به ساحه استان بدخشان طی عملیاتی که اولین عملیات مجاهدین در استان بدخشان بر ضد رژیم کودتا گر کمونیستی در سال ۱۳۵۷ ه. خ. بود، به تصرف پاسگاه امنیتی معدن لاجورد موفق شدند. باید گفت که عساکر بازگشت کننده به سوی خانه های خود درین درگیری هم نقش نداشتند، آنان با پیمودن راه های دشوار گذر با پای پیاده، شکم گرسنه و بدن خسته به عزم خانه خود پس از رسیدن به نزدیکی یکی از قُرابی که بر سر راه قرار داشته و مربوط شهرستان کران و منجان استان بدخشان می شد توقف کردند و به امید دریافت چند قرص نان خشک یکی از همراهان خود را به ده فرستادند؛ ولی مردم ده بجای دادن نان پیک را کشتند و جسدش را پارچه پارچه کردند، گروه خسته و مانده شبانه وارد ده شدند و در اثنای تلاشی یک خانه چند قُرص نان، یک میل تفنگ شکاری «مُشگش» و چند عدد گلوله یافتند و سپس به راه خود ادامه دادند، ایشان در اثر نابلدی راه های مخفی را نمی دانستند و ناچار از راه

اصلی طی طریق می کردند، بنابراین حین عبور از نزدیکی پاسگاه امنیتی معدن لاجورد به آنان فرمان ایست داده شد که از روی ماهیت کودتای کمونیستی ثور می توان دانست که همه در صورت تسلیمی اعدام می شدند.

گروه که همه عساکر تعلیم یافته نظامی بودند با همان روحیه نظامی گری با دست خالی به مقاومت پرداختند که از قضا اولین شلیک فرمانده خدایداد همکار با همان تفنگ شکاری «مُشگش» بر پیشانی فرمانده پاسگاه نشسته و پس از لحظاتی عساکر بدون کدام جنگ تسلیم شدند، در نتیجه همه کاروان مسلح شدند و به محض رسیدن به شهرستان درایم، با ایجاد پایگاه مقاومت در قریه یامچیان در برابر رژیم اعلام جهاد دادند، مدتی بعد این گروه یکجا با مجاهدین شهرستان جرم این شهرستان را فتح کردند که در جریان آن نبرد فرمانده همکار زخم برداشته بود.

بالآخره فرمانده همکار پس از رشادت های زیادی در برابر تجاوز روس ها که هنوز هم زبانه زد بزرگان وقت است، در سال ۱۳۵۸ هـ. خ. طی یک درگیری رویا رو با روسها در قریه میدان توغک شهرستان تشکان به شهادت رسید. حالا برخی ها هستند که لاف اولین نبرد جهادی در کران و منجان را می زنند؛ اما حقیقت را نمی توان پوشید.

پس از شهادت فرمانده همکار، پدرم برای ادامه مبارزه او سلاح برداشت و تا ختم غایله استعمار روس رزمید، الحمد لله هنوز در قید حیات قرار دارد.

در سن شش سالگی که قبلاً ناظره قرآن عظیم الشان و برخی از کتب معمولی فارسی چون «پنج گنج» و «دیوان خواجه حافظ شیرازی» را تکمیل کرده بودم، به مکتب ابتدایی ده فرستاده شدم، پس از صنف پنجم از آن مکتب به لیسه دو آبه منتقل شدیم و تا صنف هفتم را در آن مکتب درس خواندم، بعداً غرض فراگیری آموزش بهتر به لیسه سایف شهید در مرکز استان بدخشان با سه پارچه نقل مکانی فرستاده شدم، در جریان آموزش صنف هشتم بودیم که دولت مجاهدین در پنجم میزان سال ۱۳۷۵ هـ. خ. سرنگون شد، ما به سرعت امتحان سالانه را سپری کردیم و مکاتب به رخصتی رفتند، در شروع سال ۱۳۷۶ هـ. خ. مکتب دوآبه از سوی جبهه جهادی ولسوالی درایم و اساتید فعال آن دوباره بکار آغاز نمود و بنده در صنف نهم آن مکتب به آموزش خود ادامه دادم، سال دیگر آن مکتب نیز از فعالیت ماند و در سال ۱۳۷۸ هـ. خ. از طرف پدرم با کاروانی از طلبای مدارس دینی که در رأس شان امامیم مولوی محب

الله خان عرفان قرار داشت، غرض آموزشهای دینی به کشور پاکستان اعزام شدم. چند سالی را در مدارس دینی آن کشور در ایالت سرحد از جمله مدرسه «غزگی» در یکی از کمپ های مهاجرین افغانستانی موسوم به «کمپ دَرَسَمَند» واقع ضلع دوآبه، مدرسه بجای مانده از حرکت انقلاب اسلامی افغانستان در دوران جهاد افغانستان در برابر تهاجم روسها واقع کمپ مذکور و بعداً «دارالعلوم عالی عربیه نل» واقع ضلع «نل» درس خواندم.

در ماه حوت سال ۱۳۸۰ هـ. خ. به کشور برگشتم و سوابق تعلیمی همراه با سه پارچه خود را از ولایت بدخشان به لیسه ابوعثمان طالقانی در استان باستانی تخار انتقال دادم.

در تابستان سال ۱۳۸۴ هـ. خ. که تاریخ دقیق روز به یادم نیست، در یکی از ساعت های مضمون دری صنف دوازدهم دال به اتفاق هم صنفیان از استاد سید معصوم سعیدی پرسیده بودیم: ابوعثمان طالقانی کیست؟ اوشان در پاسخ به لهجه متداول مردمان تخار و بدخشان گفتند: «ای مردگه آدم بزرگی بود، اگر به آن سوی دریاچه پر غرور طالقان بروید، نخست به نهر چمن می رسید و در ادامه به نهر سعید می رسید، این نهر سعید مسمی به اسم همین شخصیت است». فرموده این استاد دانشمند کلیدی شد برایم تا ابوعثمان طالقانی را بشناسم، سپس روزی در نزدیکی نهر شاه روان با دو تن از روشنفکران دیارم که از کابل رهسپار بدخشان بودند بر خوردم، ضمن احوال پرسی ایشان از من پرسیدند که در کدام مکتب درس می خوانی؟ من گفتم: در لیسه عالی ابوعثمان طالقانی. یکی از ایشان رو به دیگرش کرده و گفت: ابوعثمان طالقانی محدث بود؟ با این گفته به سمت هدفم نزدیک تر شدم.

وقتی محدثین خطه باستانی طالقان و حوزه تخارستان را بررسی کردم تعداد شان بسیار زیاد بود، چندین محدث بنام سعید از خطه طالقان یافتم؛ اما کنیت غیر از ابوعثمان را داشتند. بالآخره در کتاب «سیر اعلام النبلاء» اثر حافظ ذهبی سمرقندی بر اساس کلید استاد سعیدی، گم شده خود را یافتم که خلاصه اش چنین است: «امام الحافظ سعید بن منصور بن شعبه مکنی به ابوعثمان الخراسانی، مروزی طالقانی مؤلف کتاب «السنن» که در مجاورت و خدمت بیت الله الحرام مقیم مکه شد و در سال ۲۲۷ یا ۲۲۹ هـ. ق. دران جای وفات کرد. در خراسان، حجاز، عراق، مصر، شام، و... از شیوخی چون: امام مالک، لیث بن سعد مصری، ابی معشر سندی و ... حدیث شنید. امام احمد بن حنبل، ابوثور کلبی، ابومحمد دارمی، ابوداود، مسلم، و غیره از وی حدیث روایت کرده اند. سلمه بن شیبیب گفته است که از سعید بن منصور (ابوعثمان طالقانی) به احمد بن حنبل یاد کردم، احمد او را ستود و بزرگ داشت. حرب

الکرمانی گفته است که سعید بن منصور برای ما نزدیک به ده هزار حدیث را از حافظه اش املاء کرد^۱».

در سال ۱۳۸۴ هـ. خ. افتخار فراغت از لیسه ابوعثمان طالقانی را یافتم و سپس با سپری کردن امتحان کانکور همان سال، در دانشکده آموزش و پرورش دانشگاه قندوز موفق شدم، در سال ۱۳۸۵ هـ. خ. بنا به مشکلات اقتصادی تحصیل کرده نتوانستم؛ اما در سال ۱۳۸۶ در دیپارتمنت زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده آموزش و پرورش دانشگاه مذکور ثبت نام کردم. در سال ۱۳۸۹ هـ. خ. ازان دانشگاه مؤفقانه فارغ شدم، در سال ۱۳۹۲ هـ. خ. با سپری کردن یک آزمون مؤفقانه و اخذ نمره عالی در معینیت تعلیمات تکنیکی و مسلکی وزارت معارف کشور، به حیث استاد در انستیتوت کثیر الرشتوی شهرستان درایم ولایت بدخشان که در آن زمان لیسه بود مقرر شدم و تا حال درین انستیتوت به حیث استاد ایفای وظیفه می نمایم.

علاوه از زبان فارسی به زبان های عربی، اردو، پشتو و انگلیسی تسلط دارم و به زبان ازبکی نیز آشنا هستم.

آثار:

علاوه بر برخی از مقالات منتشره در جراید چاپی کشور تا اکنون آثار ذیل را به جامعه مسلمان تقدیم نموده ام:

- ۱- ترجمه (تاریخ اسلام) اثر مولانا اکبر شاه خان نجیب آبادی هندی. اصل این کتاب به زبان اردو در سه مجلد نوشته شده است، ضمن ترجمه پاورقی های تحقیقی و مستند زیادی غرض تکمیل کتاب بر آن نوشته ام که از سوی انتشارات مستقبل در کابل در دو مجلد به چاپ رسیده است.
- ۲- ترجمه کتاب (اسلام و معضلات اجتماعی) از زبان عربی به فارسی که در اصل مقالاتی منتشره از ده تن از علمای معتبر جهان اسلام است. این اثر نیز از سوی انتشارات مستقبل چاپ شده است.
- ۳- تحقیق و توضیح کتاب فارسی (فوز الکبیر فی اصول التفسیر) اثر امام شاه ولی الله دهلوی رحمته الله که از سوی انتشارات مستقبل به چاپ رسیده است.

^۱ - ذهبی، شمس الدین محمد، سیر أعلام النبلاء. ج ۱۰، ص ۵۸۶ به بعد. شماره ۲۰۷.

۴- تألیف کتاب حاضر.

چندین کتاب دیگری از جمله، تصوف و عرفان، مولانا جلال الدین بلخی از دیدگاه دیگران، تاریخ معاصر افغانستان را هم روی دست دارم که خامه نویسی شان را ترتیب داده ام؛ اما به سبب درگیری ضیقی وقت که بیشتر آن برای امرار معاش به مصرف می رسد، تا اکنون فرصت تنظیم آن ها را نیافته ام که انشاء الله در زمان مناسبی آن ها را ترتیب و خدمت علاقه مندان دانش قرار خواهم داد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَرَامَةَ الْإِنْسَانِ بِالتَّقْوَى لَا بِجِنْسٍ؛ كَمَا قَالَ: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ الَّذِي أَرْسَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِتَحْكِيمِ الْعَدَالَةِ فِي جَمِيعِ حُقُولِ الْحَيَاةِ وَ الْفِكْرِ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

خداوند علیم و حکیم با علم و حکمت خود همه موجوداتش را از قبل اندازه کرده است، انسان را گرامی ترین موجوداتش قرار داده و با درک حرص بی پایان و ستمگری او چراغداران هدایت (انبیای گرامی علیهم السلام) را با کتاب و قانون فرستاده است که در رهنمود و روشنایی آن انسان ها بدون ستم به بنی نوع خود و مخلوقات دیگر زندگی به سر ببرند.

او تعالی همه موجوداتش را به دو جنس تقسیم کرده است و انسان نیز ازین قاعده مستثنا نیست، اما برتری انسان در دین خدا متعلق به جنسیت، طبقات، رنگ، نژاد و امثالش نه؛ بل به تقواست، آنکه تقوای بیشتری داشت در نزد خداوند جل جلاله گرامی تر است.

زنان نیمی از پیکره جامعه انسانی را تشکیل داده اند و و مرد و زن بدون یکی حیات بر روی کره زمین را ادامه داده نمی تواند. خداوند جل جلاله در هر چیزی اوجنای صعود و پرتگاه نزول قرار داده است. بر اساس این سنت عمر انسان به مراحل کودکی، جوانی و پیری تقسیم شده است، کودکی مرحله نخست زندگی بوده و طبق سنت الهی زندگی انسان از آن مرحله بسوی تکامل می رود، جوانی نقطه صعود است و پس از آن پیری که مرحله نزولی است فرار می رسد و بر اساس سنت الهی متدرجا بدن انسان متلاشی شده و در فرجام به مرگ منتهی می شود، هرچند که مرگ از سرنوشت تغیر ناپذیر الهی بوده و عمر هرکسی مشخص است و به پیری متعلق نیست؛ اما اگر موضوع را از دیدگاه مسلمین و غیر مسلمین بررسی کنیم این چنین است. بنابراین باید راهی برای ادامه زندگی بر روی کره خاکی و جود داشته باشد و خداوند آن را بسته به موجودیت جنس زن و مرد در تمام موجودات گردانیده است. پس در جامعه انسانی بدون حضور یکی ادامه زندگی بر روی زمین ناممکن است.

خداوند سرشت هر یکی ازین دو جنس را بر حسب نیاز مختلف آفریده است و آن دو را همکار یکدیگر قرار داده است، زن بدون مرد و مرد بدون زن هیچگاه به سر برده نمی تواند، خداوند وظایف هر یک ازین دو را نیز مشخص کرده و هر یکی را مطابق خلقتش به کاری واداشته است. از رسول الله ﷺ نقل شده است: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ^۱. لعنت کرده است رسول الله ﷺ مردانی را که خود را به زنان همانند می کنند و زنانی را که خود را به مردان همانند می کنند.

نکته اساسی این است که فقیه بزرگ و امیر محدثین امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله، این حدیث را در کتاب اللباس از صحیح خود قرار داده است، این حدیث هر نوع تشبیهی چون؛ سخن گفتن، رفتار، کردار و غیره را در بر می گیرد و قرار دادن امام بخاری رحمته الله آن را در کتاب اللباس می رساند که حتی شامل طرز لباس هم می شود.

سرشت الهی غیر قابل تغییر است و نمی توان فلسفه را با انتخابات و حقوق زنان را با رفرندوم تعیین کرد، رسول الله ﷺ مردان و زنان را حتی از تشابه ظاهری بر حذر داشته است تا چه رسد که کار های سنگین را بر خلاف فطرت زنانه به زنان بسپارند و کار های ظریف خارج از حوصله مردان را که فقط زنان با خوی مهربانی و محبت شان از عهد آن بر می آیند، به مردان بسپارند.

از ناپلیون بوناپارت سردار فرانسوی که گفته می شود از بقایای نژاد عرب در دوران فتوحات مسلمین در فرانسه می باشد نقل شده است: از زنان مرد صفت و از مردان زن صفت به شدت نفرت دارم؛ زیرا خداوند هر یکی را به کاری آفریده است.

تجربه ثابت کرده است که افراط و تفریط در هر کاری فاجعه می آفریند، در عهد جاهلیت عرب هر دوی این بیماری در مورد زنان وجود داشت، تولد دختر را ننگ می دانستند و حتی جنون و بیماری افراطیت در بعضی از قبایل که گفته می شود «کنده» بود بجایی می رسید که نوزادان دختر را زنده به گور می کردند. از سوی دیگر در جبهه تفریط کار جاهلیت عرب در حدی رسیده بود که زنان برهنه در اطراف بیت الله الحرام طواف می کردند و با بدن عریان در محافل ساز و سرود و در حضور بیگانگان ظاهر می شدند.

^۱ - صحیح البخاری برقم ۵۸۸۵. سنن ترمذی برقم ۲۷۸۴. سنن ابی داود برقم ۴۰۹۷. سنن ابن ماجه برقم ۱۹۰۴. و مُسند احمد ۲۲۶۳ از ابن عباس.

خداوند ﷻ هر دوی این حالات را از میان برداشت و پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ را فرستاد تا بشریت را ازین تیره روزی نجات دهد و عدالت را در جوامع بر پای بدارد، هدف دعوت همه انبیاء گرامی ﷺ یکی است؛ اما شریعت ایشان حسب نیاز فرق می کند؛ آنگونه که طبیب در هر شرایطی داروی خاصی را به بیمار تجویز می کند. پیامبر اسلام ﷺ در میان ملت برهنه و چادر نشین عرب تمدنی را پدید آورد که تمدن های آن روز در برابر شعاع منور آن خیره شدند، اگر کسی دقت کند به درستی می داند که دین مقدس خدا به زور شمشیر پیش نرفته و در سایه دعوت نرم و ادبیات نیکو به پیش رفته است.

جهاد هم وسیله است نه هدف، هنگامی که قوه عاملی سد دعوت اسلامی شود، ما برای از میان برداشتن مانع به کمر بستن ناچاریم، اگر ما را در دعوت و مردم را در پذیرفتن دین آزاد بگذارند نیازی به جنگ نیست. هر دولتی حق دارد تا ارتش و قواعد نظامی داشته باشد تا در هنگام نیاز آن را بکار ببرد و اسلام نیز ازین قاعده مستثنا نیست.

مسلمانان برای برداشتن افراط و تفریط و تأمین عدالت در میان بشریت کمر همت بستند و در پرتو شرع الهی حق مغصوبه زن را از کف شیادان تاریخ که جز به ارضای غریزه جنسی شان نمی اندیشیدند به وی برگردانیدند.

اما امروز به سبب عقب رفت مسلمین دوباره بشریت از اوجنای انسانیت به پرتگاه جاهلیت افکنده شده و انسان عصر حاضر راه خطرناک تفریط را در پیش گرفته است، ریاکاران بد نیت و سوداگران فحشاء و ترویج خشونت با شعارهای به ظاهر زیبا که در پشت سرش توطئه و زهر قرار دارد، از زن را عروسک خیمه شب بازی ساخته اند، ما از پادشاهان گذشته نفرت داریم که هر نابکاری بنام پادشاه هزار زن و کم و بیش ازان را در حرمسرا های خود به زندان هوس ناپاک خود کشیده بود؛ اما حالا در اثر برخاستن دوباره رسوب جاهلیت قدیم هر خیره سر و بوالهوسی در هر پس کوچه در شب تاریک یا روز روشن می تواند به هزار زن و دختر زیبا دست یابد، هر انسان نمایی با زور ثروت و سوء استفاده از فقر و درماندگی بیچارگان هر وقتی که بخواهد با هر زن و دختر زیبا همبستر شده می تواند. عصر حاضر که عصر نور و اتمش می نامند در لجنزار فساد و تباهی فرو رفته و به قول محمد قطب می توان آن را جاهلیت قرن بیستم (یا بیست و یکم و ...) نامید.

تمدن جدید سهولت های را حتی به عادی ترین فرد از بشریت داده است که پادشاهان بزرگ گذشته هم ازین ها محروم بودند. بنا برین نمی توان با ابزار کهنه در برابر جنگندگان فرهنگی جاهلیت معاصر مقاومت کرد.

با این وجود برخی از ما می خواهند با همان تعلیمات کلاسیک و بدون کدام وسایلی در برابر تهاجم فرهنگی غرب بایستیم، مگر این ممکن است؟ آیا با زور می توان کاری کرد؟ امروز تلویزیون خانه بخانه شده است، اینترنت دست بدست شده است، شبکه های اجتماعی در تمام لحظات مصروفیت جوانان شده است، ما آموزش های کلاسیک مان را رد نمی کنیم و وجود خود را مدیون آن ها می دانیم؛ اما باید در کنار آن خود را با علوم روز نیز مزین کنیم. بدبختانه برخی ها جز خود کسی را مسلمان نمی دانند و با این افراط فاجعه آفریده اند.

ما الگوی همه چیز را در اسلام آن چنان داریم که با بکار بردن یکی از آن به اساس شرایط می توان با هر عصر سازگاری کرد، ما باید بجای تقلید از بیگانگان الگوهای اسلامی خود را بکار بیفکنیم، و از دزدان شب پرستی که ارزش های ما را دزدیده و دوباره با تعویض لباس و خلط هزاران نابکاری از خود شان آن را به صورت نا مرغوب به ما بر می گردانند تقلید نکنیم.

مسئولیت مسلمین درین عصر خطرناک بسا سنگین است؛ اما با تأسف که ایشان این مسئولیت را به فراموشی سپرده و چراغ های هدایت انسان را که در دست دارند را کد گذاشته اند و این نتنها عامل تباهی خودشان؛ بل عامل تباهی بنی نوع انسان شده است. منبع و ماده اصلی خلقت انسان فقط یک زن و مرد بوده و خداوند بزرگ درین زمینه می فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.** ای مردم بترسید از پروردگار تان کسی که آفریده است شما را از یک نفس و آفریده است از او همسرش را و ازین دو کس مردان و زنان زیادی را پراکنده ساخت، و از خدایی بترسید که بنام او از یکدیگر طلب می کنید و از قطع رشته خویشاوندی پرهیز کنید، هر آینه خداوند بر شما مراقب است. **سورة النساء / ۱.**

اللَّهُ ﷻ درین آیت به انسان ضمن بیان خلقتش دستور داده که قرابت و رشته داری را حفظ کنند ، آری او تعالی به علم ازلی خود قبل از خلقت انسان می دانست که اگر آز و غرایز انسان مهار نشود،

گامش به جاهای خطرناکی کشیده می شود و در نهایت منجر به تباهی او می گردد، بناء در ضمن هشدار که از او باید بترسند و نیز بیان خلقت به انسان دستور داده است که صله رحمی را قطع نکنند.

به همین ترتیب رسول الله ﷺ واپسین ایام رسالت مقدس خویش در خطبه حجة الوداع ضمن توصیه های نجات بخش به طور خاصی به مردان چنین دستور داده است: ... فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئَنَّ فُرُوشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُوهُ، فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. در مورد زنان از خدا پروا داشته باشید؛ زیرا شما آنان به امانت خدا به دست گرفته اید و حلال گردانیده اید فرج های شان را به خود به حکم الهی، این حق شما به گردن آنان است که هرگز کسی را که شما خوش ندارید به فراش تان راه ندهند، و اگر چنین کردند بزیند آنان را به نوعی که آسیب نینند، حق آنان نیز به گردن شماست که در حد متعارف نیازمندی خوراک و پوشاک شان را تأمین کنید^۱.

خوب دقت کنید که رسول الله ﷺ با نور نبوت وضعیت خطرناک امت را بررسی نموده و درین پیام کوتاه چه دریایی از علم و اخلاق در حوزه خانواده را به بشریت نشان داده است، آن هم در واپسین روزگار نبوت چنین توصیه هدفمندی را می کند، هر چند در مورد رعایت حقوق زنان در قرآن و سنت تأکیدی زیادی شده بود و ظاهراً نیازی به یاد آوری دین خطبه نبود؛ اما پیامبر اسلام ﷺ که در روز های آخر نبوتش روی موضوعات بسیار حساسی را برای بیمه بشریت از خطرات احتمالی انگشت می گذاشت، با یاد آوری از رعایت حقوق زنان درین لیست آن را نیز مهم جلوه داده اند.

این پیام در مرحله نخست می رساند که باید زنان مراقب حقوق مردان باشند، در مرحله دومی نیز به مردان توصیه شده است که در صورت وقوع اشتباهی از زنان غیرت جاهلانه را بکار نبرند و طبق توصیه های دیگر آیین مقدس اسلام آنان را به خوبی رها کنند.

ما همواره توصیه های اسلام مبنی بر خوشرفتاری مردان به زنان را به رخ زنان می کشیم و به نحوی بر سر آنان منت می گذاریم که اسلام شما را ازین بدبختیها نجات داد، در حالی که این امر مسلم است که زنان کنیز نیستند، زن بودن عیب هم نیست، اسلام اگر زنان را ازین بدبختی ها نجات داد مردان را نیز از بدبختی های گوناگون و بدتر از بدبختی های که دامنگیر زنان بود نجات داد، اسلام اگر

^۱ - صحیح المسلم، کتاب الحج، باب حجة النبی، رقم ۱۲۱۸.

به مردان توصیه خوشرفتاری با زنان را کرده است به زنان نیز عین توصیه را کرده است، شاید بگویند که زنان زیر دست مردان اند و کاری از دست آن ها بر نمی آید که در برابر مردان انجام دهند؛ اما این امر دروغ محض است و اگر زنان بخواهند ابزار سنگین تری برای کوبیدن مردان در دست دارند، ولی اسلام مرد و زن هر دو را توصیه می کند که با هم خوش رفتار باشند.

پس از بررسی مظلومیت زن در تاریخ تمدن های بشری، نظام های غربی و اسلام قضاوت شود که پاسدار واقعی حق زنان هم در گذشته و هم در حال حاضر چه کسی بوده است؟. غرب فاحش اصول زندگی و ادبیات و تمدن را از ما دزدید و دوباره با رنگ آمیزی مصنوعی به ما صادر کرد تا در جوامع ما تلقین کند که اسلام به زنان ستم کرده است.

حالا ما از مدعیان پایه گذاری تمدن می پرسیم که شما در قرون وسطی در اروپا کجا بودید؟ شما از مشارکت زنان در امور اجتماعی در همان آغاز اسلام اطلاعی دارید؟ زنان پیشتاز ما از عصر رسول الله ﷺ تا امروز در صحنه های مختلف آزمون داده و حتی در برخی در اوضاع بسا دشواری قیادت امت را به دوش داشته اند، داشتن حجاب که شما آن را بهانه قرار می دهید مانع فراگیری علوم و مبارزه بر ضد جنایتگران نبوده؛ بل سپری است که از تیر های زهر آگین مفسدین محفوظش داشته است.

آیا شما به فکر خود پیشرفت کرده اید؟ نه این پیشرفت شما عارضی بوده و در اندکترین باد حوادث از میان برداشته می شود، زیرا شما از تمدن ما آنچه را گرفتید که روبنا اند و زیربنا را گذاشته اید، به قول حکیم الامة مولانا اشرفعلی تهانوی رحمته دزد در شب تاریک چیز خوب را از بد تمیز کرده نمی تواند و اگر جواهر هم بدست نادانان بیفتند آن را دور می افکنند.

چیزهای زیربنایی توحید، رسالت، معاد و تقوی اند که شما آن را گذاشته اید، با آنکه تمدن ما به صورت طبیعی بر اثر هجوم حوادث از میان رفت؛ اما تعلیمات زیربنایی دین ما تا به حال ما را بر جای نگاه داشته و هنوز هم به حیث یک امت سربلند در چهار گوشه زمین حضور داریم، هستند تمدن هایی که در اوجنای ترقی قرار داشتند؛ اما در برابر باد های مخالف تاب نیاوردند و از میان رفتند، این مهم نیست و ما آن را عیب نمی دانیم، ما برنخواستن پس از افتادن را عیب می دانیم، تمدن رومیان و هندیان که افتادند یکسر افتادند و حالا که سر بلند کرده اند با ویزیت کارت اروپایی سر برداشته اند، علت افتادن دایمی این تمدنها فقدان زیربنای عقیدوی بود؛ اما اسلام با وجود فروریختن تمدنش همچنان پا بر جاست.

وضعیت زنان در تاریخ و تمدن های مختلف بشری تا ظهور شریعت ما چندان خوب نبوده و زن قبل از سلطه شریعت ما ملعبه جز آلتی در دست گرگان آدم گونه و حرمسراداران شهوت پرست و بی پرستیژ نبوده اند. آخر از دیدگاه عمومی و فلسفه انسانی زن انسان است و باید با او همچون یک انسان بر خورد صورت گیرد، زن بودن که کدام جرمی نیست و فطرت الهی ننتها در میان انسانها که در میان سایر مخلوقات و حتی نباتات دوام نسل را بر مبنای همین زوجین تنظیم کرده است، خداوند ﷻ درین مورد می فرماید: وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ. و از هر چیزی آفریدین جوړه تا باشد که شما پند پذیرید. سورة الذاریات/ ۴۹. آن آفرینش جوړه ای هم از قدرت ذات لایزال پروردگار بوده و باید ازین اثری از آثار قدرتش ذات او را شناخت. آنگونه که در آیت مبارکه دیگری فرموده است: سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. به زودی می بینانیم بر ایشان نشانه های خود را در آفاق کاینات و در نفس های خود ایشان تا اینکه آشکار شود بر ایشان حق آیا همین کفایت نمی کند به وجود پروردگارت و به تحقیق که او بر همه چیز گواه و آگاه است؟. سورة فصلت/ ۵۳).

روانشناسی عمومی، ادبیات و اسلام زنان را جنس لطیف و نرم دانسته و همیشه ایشان را پذیرنده می دانند، به همین همواره از قدیم ها تا بحال سنت است که مردان به خواستگاری می روند و بسیار نادر است که زنان بروند، این سنت حتی در عصر تمدن هم هنوز در اکثر جوامع پیشرفته پای برجاست.

عشق یک موضوع پیچیده روانی بوده و ننتها متعلق به هر دو جنس بشر است که شور آن در رگ های همه کاینات جریان دارد؛ اما پدیده شهوت به حیث آلتی دستی بر آن در تسخیر دل یکی توسط دیگری کمک می کند، کار دل کار خداست و از توان بشری خارج است، خداوند ﷻ خطاب به پیامبر بزرگش فرموده است: وَالْفَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مَا اَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ وَلَكِنَّ اللهَ اَلَفَ بَيْنَهُمْ اِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. و خداوند پیوند (محبت) بر قرار کرد در میان دل های ایشان (صحابه) اگر همه آنچه را که در زمین قرار دارد خرچ می کردی نمی توانستی که بین دل های ایشان پیوند بر قرار کنی و اما خداوند میان ایشان پیوند بر قرار کرد و او تعالی غالب و آگاه است. سورة الأنفال/ ۶۳.

به همین ترتیب رسول معظم اسلام ﷺ در میان همه همسرانش به عدالت رفتار می کرد ولی عایشه صدیقه را دوست تر داشت و پیوسته به خداوند ﷻ عرض می کرد: الهی این تقسیم من است که توانم به آن می رسد؛ ولی در آنچه که در توانم نیست (میلان و محبت) مرا مؤاخذه مکن.

اما در شرایط امروزی همه چیز بر اساس نیرنگ و تقلب شکل گرفته و جوانان شیادی از جنس ذکور با محبت های ساختگی و نمایشی و با سوء استفاده از دل های نرم طبیعی دختران، آنان را فریب داده و پس از ارتکاب جنایت رهای شان می کنند، اینها جنایت اند و به دختران پیشنهاد می داریم که فریب این همه شیادی های روزگار را نخورند. همواره جنس زن قربانی این عشق های متقلب و دروغین شیادان می شوند؛ زیرا در نفوس آنان صداقت، نرمی و خوشباوری نهفته است و همه کس را همانند خود می دانند، مرحوم استاد مطهری در یکی از عناوین خود گفته است: مردان اسیر شهوت اند و زنان اسیر محبت. آری حتی ایشان با اظهار محبت های ساختگی هم توسط شیادان بدون آنکه نسب و خانواده ایشان را بشناسند فریب می خورند و آنگاه که به هوش آمدند دیگر همه چیز از دست رفته است.

به هر صورت عشقی که ما ازان صحبت می کنیم به دور از نیرنگ است و اگر به نیت ازدواج باشد بد نیست، اما اگر ازدواجی صورت نگرفت باز هم باید اجر را از خدا طلبید و به ذات او پناه برد؛ زیرا او به مصالح اموری آگاه است که ما نمی دانیم، حکیم بلخی مولانا جلال الدین رحمته الله علیه درین خصوص فرموده است:

شکر حق را کان دعا مردود شد	من زیان پنداشتم وان سود شد
بس دعا ها کو زیان است و هلاک	وز کرم می نشنود یزدان پاک

در صورت شکست عشق ما راه درمان آن را هم به کمک دستتیر الهی و پیامبرش و سخنان حکمای برجسته اسلام به ویژه دانشمند نبیل و فرزانه حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله علیه نیز پیش روی خوانندگان گرامی معروض داشته ایم.

زنان در شریعت اسلام دارای حقوقی اند که در هیچ قانون دیگری آن را سراغ نداریم، تحصیل علم یکی از حقوق مسلم زنان در شریعت اسلام است و آنحضرت صلی الله علیه و آله روز ویژه ای را برای تعلیم آنان تعیین کرد، زنان درین عرصه به حدی پیش رفته اند که به طور نمونه می توان از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها یاد کرد که گفته می شود یک ثلث احادیث احکام از او نقل شده است.

با آنکه از میراث به سهمی مشخصی به حیث یک امتیاز جداگانه داده شده است، مهریه حق خودش می باشد، حق مالکیت خصوصی نیز دارا می باشد. زنی که با کسب اجازه ولی و حفظ حجاب بکار می

پردازد مزد کارش از خودش بوده و حتی با همه اینها هیچ نوع مکلفیتی در تأمین مصارف خانواده؛ حتی نفقه خودش ندارد.

تحصیل دانش به زن و مرد مسلمان فرض است، دانستن نیاز های اولیه دینی چون احکام نماز و روزه و امثال آن به زن و مرد مسلمان همچون نماز های پنجگانه فرض عینی است، اما پس ازان کسب دانش در هر علمی که جامعه اسلامی نیازمند آن هستند چون علم دین، طب، اقتصاد، زراعت و غیره به زن و مرد مسلمان فرض کفایی است و تا زمانی که عده از مسلمین در حد کفاف جامعه اسلامی دانش های تخصصی مورد نیاز را فرانگرفته باشند همه گناهکار می شوند؛ زیرا در عدم انجام فرض کفایی توسط گروهی در حد کفاف آن به فرض عینی تبدیل می شود.

ایشان با کسب اجازه اولیای شان و رعایت حجاب می توانند کارهای متناسب به جسم لطیف خود شان چون سیمت استادی، نویسندگی و طبابت و امثال شان را در بیرون انجام دهند، البته کار های شاقه خلاف فطرت زنانگی است و اسلام برای ترحم تحمیل این کار ها را به زنان؛ جز در ضرورت شدید منع کرده است. در عصر پیامبر اسلام ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم زنان به کار می پرداختند؛ طوری که در غزوات شرکت می کردند و ازین جمله سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنہ زنی بنام الشفاء بنت عبدالله عدویه را به سمت مهم حسبه شهر یا به عباره امروزی شهر دار مقرر کرد، این زن که با داشتن این سیمت در خانه نمی نشست، حتما در بازار برای کنترل نرخ ها و جلوگیری تقلب و خیانت در میان عموم با رعایت حجابش گشت می زد. وظیفه پارلمان حراست از قانون، مشورت دهی برای پیشگیری از زیان کشور ناشی از تصامیم خام فردی و نیز پیشگیری ز استبداد، استیضاح تخطی کنندگان از قانون پس از وقوع استبداد برای از میان برداشتن آن و تعدیل قانون است، زنان آگاه، مسلمان و پرهیزکار با رعایت قوانین اسلامی بر اساس اصل مشوره سیاسی آنحضرت صلی الله علیه و آله با ام سلمه رضی الله عنہا، و بر اساس قاعده امر به معروف و نهی از منکر که زن و مرد به اجرای آن مسؤول اند و نیز تعیین شفاء بنت عبدالله رضی الله عنہا به سمت حسبه شهر می توانند نماینده پارلمان باشند.

بنا به نیازمندی های که گفتیم موجودیت پارلمان در نظام اسلامی نیاز مبرم است و در عدم وجود آن ستم حکام به اوجش می رسد؛ اما این که ما مردمان دلیل را انتخاب می کنیم و شکست می خوریم کار خود ماست، رمز غلبه غربیان بر ستم حکام شان در انتخاب مردمان آگاه است.

داستان های تاریخی قرآن همه برای عبرت بوده و قرآن کتاب داستان پردازی نیست، این کتاب مقدس با بیان نمودن دولت شورایی بلقیس که پس از دریافت نامه سلیمان علیه السلام بجای تصمیم عاجل با اراکین دولتش عاقلانه به مشوره می نشیند، و سپس رأی همه اراکین را در شوری رد می کند و با عقل زیرکش تشخیص می دهد که باید نخست سلیمان علیه السلام را با هدیه بیازماید تا پادشاهی و پیغمبر بودنش معلوم شود. پس از تسلیمی او به سلیمان علیه السلام قرآن به این امر اشارتی نکرده است که او را از پادشاهی اش بر طرف کرده باشد. و اگر کرده است در منطقه سبای دیروزی و یمن امروزی چه کسی را بجای او برگزیده باشد؟.

از مولانا اشرفعلی تهانوی رحمته الله عالم برجسته دیوبند در مورد حدیث مبارکه «هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که امور خویش را به دست زنی سپارند». پرسیده شد و او در پاسخ گفت: حکومت به انواع عام و تام، تام بدون عام، و عام بدون تام تقسیم شده است. در حکومت نوع اول همه صلاحیت بدست زمامدار است. در حکومت نوع دوم گروه کوچکی مسؤل اداره ان، و در حکومت نوع سوم زعامت شکل شورایی است و زمامدار رکنی از ارکان شورا می باشد، و درین گونه نظام مجلس شورا حاکم حقیقی کشور است. با نگرش عمیق تر در الفاظ حدیث مذکور دانسته می شود که هدف از ان همان نوع نخست حکومت است؛ چنانچه سبب ورود حدیث که در مورد تاجپوشی دختر کسرای فارس آمده است، این حقیقت را بیان می کند. درین نوع حکومت، گروه کوچکی از درباریان که زمامدار خود در امر انتخاب آن ها خوشبین بوده است، شخصی را بر کرسی قدرت می نشانند. قرآنکریم در مورد بلقیس و سلطنت و می فرماید: ... مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ. من هیچ کاری را بدون مشوره شما انجام نمی دهم. سورة النمل / ۳۲. از غور درین آیت در می یابیم که سلطنت بلقیس حکومتی شورایی بوده است. دلیلی هم نداریم که بلقیس با اعلان اسلامش، سلطنت را از دست داده باشد. ما یک قاعده در اصول فقه داریم که اگر خداوند و یا پیامبر بازپسینش هنگام ذکر وقایع پیامبران پیشین بدون انکار و رد، آن را بیان می نمایند، آن واقعه برای ما حجت محسوب می شود. از لابلای قرآن در می یابیم که ریاست شورایی (دموکراسی) برای زن جایز است. زیرا زن می تواند مشاور باشد؛ همان طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه مشوره ام سلمه رضی الله عنهما را پذیرفت که نتیجه نیکویی داشت.

زنان در انتخاب همسر صلاحیت دارند و کسی چیز را بر ایشان تحمیل کرده نمی تواند؛ اما اگر زنی در انتخاب همسرش تحت تأثیر رویا های تخیلی به خطا رفت، و چنانچه همسرش کفو او نباشد ولی اش حق فسخ را دارد، اگر ولی در اولین لحظات اقدام نکرد دیگر حقش سلب می شود.

مسئله قوامیت مرد بر زن که در آیت ۳۴ از سوره نساء آمده است و برخی از آن به نفع دیدگاه های سخیف خود استفاده سوء می برند، به معنی زورگویی نیست؛ بل به معنای حمایت اقتصادی است، واژه قوام در فرهنگ لغات عربی به معانی مختلفی آمده است و یکی از آن معانی «غذای کفایت کننده» است، همین معنی با سیاق آیت مبارکه مذکور برابری می کند؛ زیرا درین آیت تصریح شده است که علت این قوامیت و سرپرستی برتری است که مردان از ثروت خود بر زنان در حد کفاف انفاق می کنند، اگر بنا به ادعای افراطیون این برتری را تعمیم بدهیم، نتیجه آن می شود که حتی مرد فاسقی بر ساره، آسیه، مریم، خدیجه و عایشه رضی الله عنهن برتری داشته باشد، این امر در اصطلاح منطق قیاس مع الفارق و در اصطلاح فلسفه ترجیح بلا مرجح است و فلاسفه هر دو را به اتفاق غیر ممکن و باطل گفته اند. اصل برتری آنگونه که در آیت صریح و مُحکم سیزدهم از سوره حجرات و احادیث نبوی بیان شده است در تقوی است.

پس این برتری که در آیه ۳۴ سوره نساء بیان شده است برتری فطری و جسمی بوده که مرد در سختی های کار مقاوم تر از زن است و نیز در همان آیت دیگر تصریح شده است که آن عبارت از عهده داری مردان از خرچ و خراج خانواده است. به نظر ما زن و مرد مُکَمِّل یکدیگر بوده و هر دو به حمایت هم نیاز دارند، بدون حمایت یکی از دیگری بنیاد جامعه می شکند و کار هر کسی را خداوند عز وجل مشخص کرده است. اسلام مرد و زن را به خوشرفتاری از یکدیگر حکم کرده است، این که به زن دستور اطاعت از شوهر داده شده درست است؛ اما این اطاعت منحصر به کار های مشروع است و زن نباید از دستور شوهر مبنی بر اجرای کار غیر مشروع اطاعت کند.

تعدد همسران که امروز غوغایی زیادی را در میان رسانه ها و نهاد های حقوق بشری و حقوق زنان برانگیخته است، در اسلام نهایتاً یک امر شبیه اضطرار بوده و شرایط سنگین اسلام در آن از توان اکثریت افراد امروزی بشر خارج است، به همین سبب به نظر امام محمد عبده رحمته الله مفسر قرآن و فیلسوف و متکلم اسلام، بشر امروزی قطعاً توانایی تأمین عدالت در میان همسران را ندارد، وقتی این را نداشتند شرط اسلام در تعدد زوجات را پوره کرده نمی توانند و گرفتن همسر دوم در نبود این شرط برای مرد حرام است.

ما ثابت کرده ایم که اگر کسی مشکل جنسی داشته باشد، یا توان پرداخت مهر و نفقه را نداشته باشد ازدواج اول برایش ناجایز است و پیامبر اسلام ﷺ این گونه جوانان را به روزه دستور داده است. چه برسد به همسر دوم و سوم.

فلسفه صلاحیت طلاق در دست مرد این است که زنان زود رنج اند و در اندک رنجشی خانواده ها از هم می پاشد؛ اما ایشان می توانند از در حین مراسم عقد با گذاشتن شروطی از شوهران شان پیمان بگیرند که اختیار طلاق در دست آنان باشد، یا اختیار را به دست وکیل خود بسپارند، سپس اگر مرد به تعهدش وفا نکرد زن از طریق وکیل و دادگاه نکاحش را می تواند فسخ کند. مثلا میتوانند شرط بگذارند که شوهر شان همسر دوم اختیار نکند و اگر چنین کرد صلاحیت طلاق در دست زن یا وکیلش باشد و شوهر هم این را در سند ازدواج قبول کند، بعدا اگر شوهر زن دوم گرفت، زن می تواند نکاح را از طریق خودش، وکیلش یا دادگاه فسخ کند و به این ترتیب زن با مرد در طلاق مساوی شود.

پس از طلاق نگاهداری عدت به مدت سه پاکی از حیض برای حفظ از مختلط شدن نسلا ضروری است، در جریان عدت مسؤولیت تأمین نفقه و مسکن زن بدست شوهر است، در حضانت و سرپرستی کودک پس از طلاق زن مستحق تر است، در طلاق رجعی مرد حق برگشت به همسرش را دارد، همچنان در طلاق باین مرد می تواند با عقد جدید و دادن مهریه جدید همسرش را بر گرداند؛ اما پس از اجرای طلاق ثلاثه راه برگشتی جز اینکه زن پس از سپری شدن عدت با مردی ازدواج کند و آن مرد پس از خلوت صحیحه بمیرد یا طلاق دهد وجود ندارد، فقط درین صورت است زن آن هم پس از سپری کردن عدت می تواند با شوهر اولی اش ازدواج کنند. علمای حنفیه و شافعیه درین مورد غرض جلوگیری از فاجعه از هم پاشیدن خانواده ها بر اساس مستند قرآن یک حيله گذاشته اند که شرایط آن حيله از شرایط ازدواج هم سخت تر و حتی تقریبا ناممکن است؛ اما اگر آن شرایط را پوره کردند زن و شوهر اولی نظر به دیدگاه احناف و شافعیه می توانند دوباره به هم ازدواج کنند.

غیر از طلاق راه های دیگر تفریق وجود دارد، زن می تواند در صورت بد رفتاری شوهر به دادگاه شکایت کند و از طریق خلع (پرداختن یک مقدار مال به اساس توافق طرفین) خود را از قید رها کند، همچنان زن در مواردی غیابت طولانی شوهر می تواند از طریق دادگاه نکاح خود را فسخ کند، و اگر دادگاه نباشد این کار در میان جماعت مسلمین نیز انجام می گیرد. در صورت بستن اتهام زنا از سوی مرد به همسرش زیر نظارت دادگاه لعان صورت می گیرد و نکاح فسخ می شود، اگر مرد اتهامش را

ثبوت کرده نتواند و یا از اجرای لعان صرف نظر کند بر وی حد قذف که هشتاد دره شرعی است نواخته می شود. اما اگر کسی سوگندظهار بخورد او مکلف به دادن کفاره (آزاد کردن برده، دو ماه پیاپی روزه گرفتن و یا شصت مسکین را طعام دادن) است.

در اسلام خون مرد و زن مساوی است و یکی از دیگرش رنگین تر نیست، هر دو در صورت قتل یکدیگر قصاص می شوند، در موارد خاصی گواهی یک زن هم پذیرفته شده است؛ اما در برخی مسایل این که گواهی دو زن برابر یک مرد است، علتش این است که زنان به سبب بیماری های مخصوص زنانه دوچار مشکل زود فراموشی می شوند، و باید زن دیگری باشد که اگر زنی در گواهی خطا کند زن دیگری بیادش بیاورد؛ زیرا دقت عمیق در اجرای گواهی واجب و به اصطلاح احناف فرض است.

در مسئله میراث اگر تفاوت ها را بسنجیم و سبک و سنگین کنیم نتیجه آن می شود که زن و مرد مساوی اند، مثلا اگر به زن نصف میراث داده شده است، در برابر آن زن از تأمین نفقه و مسکن و پوشاک معاف است و همه این ها بر عهده مرد است، همچنان مرد به هنگام ازدواج ناچار است که مهریه بپردازد، با آن هم در چند مورد استثنائاتی وجود دارند که به اساس آن ها زن و مرد در میراث مساوی اند.

عقل زن از مرد کمتر نیست؛ و بنابراین می شود با ایشان در کار ها مشوره کرد و به رأی صائب شان عمل نمود، رسول الله ﷺ در روز حدیبیه با أم المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها مشوره کردند و به رأی مفید ایشان عمل کردند. همچنان قرآن با بیان تشکیل شورا از سوی بلقیس ملکه سبأ (یمن امروزی) برای تصمیم گیری در پاسخ نامه سلیمان نبی رضی الله عنه و سپس رد دیدگاه همه اهل شورا مبنی به جنگ با سلیمان رضی الله عنه از سوی بلقیس و بکار بردن تصمیم عاقلانه از سوی خودش عقل زنان را تایید کرده است. اما یک تفاوت هست که همواره بین عقل و عاطفه کشمکش در تصمیم گیری است، مرد درین کشاکش اکثرا طرف عقلش را می گیرد و زن اکثرا طرف عاطفه اش را می گیرد. البته این قانون عام هم نیست و مردان و زنانی عکس این نیز وجود دارند. همه مردان را هم نمی توان متخصص شمرد.

زن کنیز زن نیست؛ بلکه مرد خدمتگذار زن و زن خدمتگذار مرد است و هر دو بر اساس رهنمود های اسلام مکمل یکدیگر اند و جامعه و تمدن را بر پای می دارند

کسی به طور قطعی نبوت را به مردان اختصاص داده نمی‌تواند، حتی به نظر امام ابن حجر عسقلانی و علامه قرطبی رحمهما الله حواء، آسیه همسر فرعون، مادر موسی، مریم بنت عمران از پیامبران قلمداده شده‌اند؛ اما به ظن غالب همه انبیاء از جنس مردان‌اند، اینکه می‌گویند زن به دلیل عدم رسیدن به تبلیغ رسالت در ایام قاعدگی و بیماری‌های زنانه نبی شده نمی‌تواند دلیل درستی هم نیست؛ زیرا خداوند که از میان جنس خطاکار بشر انبیاء را معصوم آفریده است، می‌تواند زنی را در صورت دادن مسؤولیت رسالت از آن بیماری‌ها محفوظ بدارد و قدرتش را زیاد کند، همچنان دلیلی دیگری که زن نمی‌تواند در میان مردان به درستی تبلیغ کند درست نیست؛ زیرا بسا از انبیاء فقط در میان یک قوم مبعوث شده بودند و زن هم می‌تواند صرف در میان زنان یک قوم تبلیغ کند؛ زیرا جنس زن هم مسؤول است. خلاصه به طور قاطع کسی گفته نمی‌تواند که همه انبیاء به طور مطلق از میان مردان انتخاب شده است و البته به ظن غالب چنین می‌گوییم. والله اعلم.

در تاریخ اسلام زنان زیادی در عرصه‌های مختلف فقه، تفسیر، حدیث، ادبیات، پزشکی و طبابت، و سیاست درخشیده‌اند که حق عظیم بر گردن بشریت به ویژه مسلمانان در بقای میراث فرهنگی دارند، زانی چون خدیجة الکبری، عایشه صدیقه، ام سلیم، نسیمه بنت کعب، شهده دختر ابری کاتب، زینب بنت الشعری، ملکه شجرة الدر، زیب النساء مخفی و غیره ازین قبیل همچون ستاره در میان سایر ستارگان مرد در آسمان علم و هنر بشری می‌درخشند.

درین کتاب قسمی که از نامش پیداست ما فقه، علم، فلسفه، ادبیات، تاریخ و روانشناسی را با هم ممزوج نمودیم تا هم مطلب ادا شود و هم فقه به تنهایی موجب ملالت و خستگی خاطر خوانندگان گرامی نشود.

در پایان باید عرض کنم که بنده نه نویسنده هستم و نه دانشمند، قبل از همه عذر تقصیرات خویش را به خوانندگان گرامی عرض می‌دارم؛ اما سببی که خداوند جل جلاله به وسیله آن ما را به نوشتن این کتاب واداشت، این است که بنده با وجود علم اندکم روزی یک مقاله بی‌روح در باره حقوق زنان در اسلام در صفحه فیسبوک خود منتشر کردم، این مقاله در حدی علاقه جوانان اهل خرد از مردان و زنان را برانگیخت که تعدادی زیادی به من پیام کردند موضوع را ادامه بدهم، چند مقاله مسلسل برای اجابت در خواست خیر اندیشان نشر کردم، بالآخره برخی پیشنهاد دادند که اگر این موضوعات به شکل کتابی در

آید خیر عظیم خواهد بود، ازین جمله مولوی صاحب قیام الدین شاعر فرزانه ای از خطه عرفانی و مجاهد خیز پنجشیر، در نوشتن آن موضوعات به شکل کتاب به شدت پای فشرد.

من با تردید شروع بکار کردم؛ پس از نوشتن صفحاتی خود را از نوشتن آن ناتوان دیدم و مدتی این کار را ترک کردم؛ اما هیجانم برای نوشتن آن پیوسته باقی بود. نهایتاً برای مشورت به حضور رب العالمین استخاره کردم، از روزشنبه الی پنجشنبه هر شبی که استخاره کردم چیزی ندیدم، در شب هفتم با که شب جمعه که تاریخ فردای آن (روز جمعه) پنجم ماه جدی سال ۱۳۹۹ هـ. خ. می شد با تردید به وضوء برای نماز استخاره برخاستم؛ اما پس از وضو و قبل از ادای نماز در قلبم گشت که انشاء الله امشب نویدی می رسد، بالآخره استخاره کردم و به خواب رفتم، در ثلث آخر شب خواب دیدم که زن بسیار زیبا با قامت بلند، اندام لاغرین، پوست سفید و بینی بالا، در حالی که به لباس های بلند و ضخیم ملبس است و جز چهره نورانی همه جایش پوشیده است و اطرافش را دختران زیادی در سنین هشت الی یازده ساله احاطه کرده بودند، در یک دشت ناشناس فراخ از دور در حالی نمایان شد که با کاروانش بسویم می آید. از نظاره کاروان و کاروان سالار چنان لذت معنوی می بردم که در زبان نمی آید و در دلم الهام شد که ایشان ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها اند، رسیدن شان به من حتمی بود؛ اما در دلم گشت که کاش پس از رسیدن به من همراه مصافحه کند، بالآخره وقتی به من رسیدم همراه با یک دست مصافحه کرد، این مصافحه در حدی لذت معنوی داشت که وقتی در همین لحظات بیدار شدم؛ نتنها که اثر و برکات آن را در در همه روح و روانم احساس کردم؛ بلکه هیچگاهی لذت آن نظاره معنوی حرکت کاروان به سویم و آن مصافحه پر از برکات از روح نمی رود.

این جریان را از طریق تلیفون به مولوی صاحب قیام الدین خان عرض کردم، ایشان فوراً پرسیدند: آیا آن کتابی را که در باره زنان آغاز کرده بودی به پایان رسانیدی؟ از کرامت این مرد صاحب کمال یکه خوردم و گفتم این دانشور چگونه تعبیر دقیقی دارد و باید کار را دامه بدهم، بالآخره در مدت چند ماه به شدت کار کردم تا کتاب را به لطف خداوند اقدس تکمیل نمودم. ما درین کتاب کوشیده ایم که با هیچ گروهی درگیر نباشیم، اگر از حجة الاسلام غزالی رحمته الله علیه سخن گفته ایم، از شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ الاسلام ابن قیم جوزی رحمهما الله بیشتر سخن گفته ایم. اگر از علامه مرحوم مودودی رحمته الله علیه نقد کرده ایم، این نقد به حرمت بسیار سنگین بوده و من خود را صد ها مرتبه از آن دانشمند فرزانه کمتر می دانم، به همین ترتیب اگر بر شهید بزرگوار اسلام سید قطب رحمته الله علیه نقد کرده ایم از او استفاده زیادی هم کرده ایم. به

نظر همه ما اهل سنت والجماعت هیچ کسی جز انبیاء علیهم السلام معصوم نیست و ما نیز خطاهای خود را داریم که امید خوانندگان گرامی از سر لطف ما را عفو فرمایند.

این لطف الهی است و بار بار مشاهده کردم که در ذهنم چیزی نمی آمد؛ اما هنگامی که انگشتانم را روی کیبورد کامپیوتر می گذاشتم و یا گاهی که قلم بر می داشتم و آن را رو کاغذ می گذاشتم خود به خود مضامین می آمدند، به حق که علامه محمد یوسف بنوری رحمته اللہ علیہ شاگرد شاه انور شاه کشمیری رحمته اللہ علیہ و بنیانگزار دارالعلوم بنوریہ کراچی در قسمتی از مقدمه اش بر کتاب (ایضاح الحق الصریح) اثر شاه اسماعیل دهلوی رحمته اللہ علیہ که از فارسی به اردو ترجمه شده نوشته است: «جب آپ کسی موضوع پر قلم اٹھاتے ہیں تو آپ کی علمیت کی جوہر کھتے ہیں۔ ایسا معلوم ہوتا ہے کی غیب کی پردوں سی اجتہاد کے چشمے اُبل پڑے ہیں جو آپ کے باغ علم آبیاری کر رہے ہیں»^۱۔ وقتی نوشتن کدام موضوع قلم بر می دارید، جوہر های علمی به خودی خود برایت سخن می گویند. و اینگونه معلوم می شود که از پشت پرده های غیب چشمه اجتہاد جاری شده و تو در حال آبیاری کردن باغ علم هستی.

ما ادعای دانشمندی و داشتن ولایت نیستیم؛ اما از لطف بی پایان خداوند متعال نیرو گرفته و می گیریم، همه انسانها جز انبیای گرامی علیهم السلام خطا می کنند؛ مگر آنکه لطف خدا شامل حال کسی شود. بنا برین ضمن عرض عذر تقصیرات خویش خدمت تان معروض می داریم، طوری که از منابع کثیر ما بر می آید، همه این بیانات از قرآن، سنت و آثار علمای اسلام چه در گذشته و حاضر گرفته شده و در مواردی هم خود به تحلیل پرداخته ایم متکای ما خدا و سپس پیامبر و میراث علمای اسلام می باشد، می دانم که مراجع زیاد ممکن به خوانندگان گرامی خسته کن باشد؛ اما چاره نبود. وقتی نویسنده و یا سخنوری مرجع نوشته و سخنرانی اش را بدهد، این بدان معنی است که دیگر مسؤلیتی ندارد و مسؤلیتیش را رفع کرده است، اگر کسی اعتراضی کند باید بر نویسنده اصلی کند؛ زیرا ناقل مسؤلیتیش را با دادن آدرس برداشته است.

با همه این ها هرگز مدعی نیستیم و توان این ادعاء را هم نداریم که بگوییم این کتاب کامل و شامل و دارای همه موضوعات است؛ اما انشاء الله می تواند کلیدی برای گشودن درب های بسته در موضوع خودش باشد. درین کتاب صرفا به حقوق زنان پرداخته ایم، البته مردان هم حقوقی دارند که به علت

^۱ - دهلوی، شاه اسماعیل، بدعت کی حقیقت اور اس کی احکام. مقدمه مولانا محمد یوسف بنوری، ص ۱۴.

جلوگیری از اطاله کلام و خلط اصل موضوع به آن نپرداختیم، علاقه مندان آن را در کتب دیگر یافته می توانند.

در نهایت از خوانندگان گرامی ملتمس هستم که یکی از دعای خیر شان ما را فراموش نکنند و از سوی دیگر اگر خطا های به نظر شان خورد، ضمن عفو و گذشت ما را در جریان آن بگذارند تا در چاپ های بعدی به اصلاح آن پردازیم. والسلام.

سرفراز محمودی صفدر

ولایت بدخشان، شهرستان درایم

قریه یامچیان

چهارشنبه ۸ / ۱۰ / ۱۴۰۰ هـ.خ.

فصل اول

وضعیت زنان در ادوار مختلف تاریخ ملل و تمدنهای بشری

۱- در مصر باستان:

هر چند که قرار گزارش ویل دورانت وضعیت زنان در مصر قدیم نسبت به ملل دیگر خوب تر بوده است؛ اما باز هم آن قدر قناعت بخش نیست؛ طوری که در چند سطر بعد از توصیف آن جامعه نگاشته است:

Sometimes a cynical note is heard in the literature. One ancient moralist warns his readers: Beware of a woman from abroad, who is not known in her city. Look not upon her when she comes, and know her not. She is like the vortex of deep waters, whose whirling is unfathomable. The woman whose husband is far away, she writes to thee every day. If there is no witness with her she arises and spreads her net. Oh, deadly crime if one hearkens! LOO¹

گاهی در میان ادبیات قدیم مصر نغمه ریشخند آمیزی درباره زنان شنیده شده است؛ مثلاً: یکی از علمای قدیم اخلاقی مصری خوانندگان مرد خود را از زنان چنین هشدار داده است: از زنی که از خارج می آید و کسی او را در شهر نمی شناسد برحذر باش، هنگامی که می آید و تو او را نمی شناسی به او نگاه مکن، وی همچون گرداب موجود در آب بسیار عمیقی است که ژرفنایش را اندازه گرفته نمی توانی، زنی که شوهرش غایب است، هر روز برای تو نامه می فرستد. اگر کسی مراقب او نباشد، به پا می خیزد و دام خود را می افکند، آه چه جنایت زشتی است که آدمی به حرف او گوش دهد.

¹ - Durant, Will. *The Story of civilization*. V1, p 160.

در منابع مؤثق دینی ما نقل های از ستمگری فرعون عصر موسی عَلَيْهِ السَّلَام حکایت از حقارت زنان در میان مصریان می کنند، منجمین به فرعون گفته بودند که از میان این قوم فقیر بنی اسرائیل دشمن تو تولد می شود، بنابراین فرعون نوزادان پسر بنی اسرائیل را می کشت و برعکس نوزادان دختر را برای کنیزی و خدمتگذاری نگاه می کرد، این تبعیض و جنایت فجیع موی را بر اندام انسان راست می کند.

قرآن در دو نقطه خطاب به یهودیان می فرماید: **وَإِذْ نَجَبْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ**. و یاد کنید - ای بنی اسرائیل - هنگامی را که نجات دادیم شما را از گروه فرعون که به شما عذاب سختی را می چشاندید، پسران شما را ذبح می کرد و دختران را (برای کنیز و خدمت) نگاه می داشت، و دران برای شما آزمایشی بزرگی از طرف پروردگار تان بود. البقرة/ ۴۹. **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ**. و یاد کن (ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) هنگامی را که موسی عَلَيْهِ السَّلَام به قوم خود گفت: نعمتی بخشیده شده خدا را بر خود بیاد آورید، هنگامی که رهانید شما را از گروه فرعون که به شما عذاب شدیدی را می چشاندید، پسران تان را می کشت و زنان تان را نگاه می داشت و درین آزمایش بزرگی بود بود بر شما از سوی پروردگار تان.

سورة الإبراهيم/ ۶.

در آیه اولی خداوند مستقیما یهودیان مدینه را مخاطب قرار داده است، آنان قبل از آمدن پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آمدن او به یکدیگر مژده می دادند؛ اما هنگامی که آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد سرسخت ترین دشمن آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند، خداوند عَلَّامٌ با یاد آوری از نعمت های خود به اجداد شان آنان را فهمانده است که این نمک ناشناسی ننتها حالا از سوی شما صورت می گیرد که در گذشته اجداد تان چنین نمک ناشناسی کرده بودند.

در آیه دومی خداوند عَلَّامٌ از موسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل قول می کند که او شان در همان دوران خودش خطاب به نمک ناشناسان بنی اسرائیل که اجداد یهودیان عصر پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند نعمت های خدا را یاد آوری کرده و آنان را هشدار داد که نمک ناشناسی و سرکشی نکنند.

شبهه افگنان و سرکشان فکری عصر ما شاید به حکم (از دوصد بلی یک نه بهتر) بگویند که این ها دروغ است؛ اما من به ایشان می گویم: از نزول قرآن این قدر مدت طولانی گذشته و آیات قرآن مستقیما یهودیان مدینه و سایر یهودیان را مخاطب قرار داده است، چرا تا اکنون در هیچ یک از منابع مؤثق حد

اقل یک اعتراض از رهبران یهود عصر پیامبر ﷺ همچون حی بن اخطب، کعب بن اشرف، سلام بن مشکم، سلام بن ابی الحقیق درین مورد وجود ندارد؟ نتنها که وجود ندارد؛ بل عده از علمای برجسته آنان همچون عبدالله بن سلام و زید بن شعنہ ؓ پس از تشرف به اسلام، آن را تایید کردند. اکنون شما دایه مهربان تر از مادر شده نمی توانید که پس از گذشت چهارده سده بیابید و بگویید چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

این هم یکی از تبعیضات ناروای امپراطوری متمدن مصریان بوده است که از یک سو به مردم فقیر بنی اسرائیل ستم می کرده اند و از سوی دیگر زنان را صرفاً برای خدمتگذاری و کنیزی نگاه می داشته اند.

رود نیل طویل ترین رودخانه جهان است که از کشور سودان سرچشمه می گیرد و مصر را در می نوردد، طبق روایت مؤرخین همه ساله آب این رودخانه در آغاز تیرماه (سرطان) افزایش می یافت و متدرجاً تا چهل روز به اوج ارتفاعش می رسید و چهل روز دیگر به همین منوال باقی می ماند، از روز بیستم ماه شهریور (سنبله) به بعد آب رو به فرو نشستن می کرد و تا چهل روز به حالت عادی اش بر می گشت. روستا و آبادی های دَوْر و بَر نیل به سبب پیشبینی این وضعیت بر روی تپه ها بنا شده بودند، و مردم درین مدت چهار ماه طغیان رودخانه نان و مواد خوراکی خود را از قبل تدارک می دیدند. پس از فرونشستن آب مردم به محلات هموار بر می گشتند و زمینه مساعدی برای زراعت شان به سبب موجودیت زمینهای نمناک و حوض های آب ناشی از طغیان رودخانه را در می یافتند، و با خوشی می کاشتند و محصولات خوبی می گرفتند. این طغیان رودخانه در حقیقت بر مردم رحمت الهی بود، دانشمندان در علل طبیعی آن تحقیق زیادی انجام داده اند که بیان آن از موضوع ما خارج است و علاقه مندان در کتب تاریخ آن را در یافته می توانند.

پس از فتح مصر به دست مسلمین اثری از بلند رفتن آب در آغاز تیرماه آب به مشاهده نرسید، مردم هراسان نزد امیر خود عمرو بن العاصؓ رفتند و عرض کردند: ای امیر! در صورت مشاهده چنین وضعیتی ما رسم داشتیم که دختر زیبایی را از پدر و مادرش خریداری می کردیم، و او را پس از آرایش کامل و پوشانیدن لباسهای فاخره در رود می افکندیم، به این ترتیب بعد از مدتی دیر یا زود آب نیل بالا می آمد و وسایل معیشت مردم تأمین می شد.

عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ این عمل را خلاف مروت و حقوق انسانی دانست و موضوع را به خلیفه مسلمین عمر فاروق رضی اللہ عنہ گزارش داد.

خلیفه داد گستر نیز ضمن تقبیح این عمل مردم مصر، عمرو بن عاص را از انجام چنین کار خلاف عدل و انسانیت بر حذر داشت و خطاب به رود نیل نوشت: *مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عُمَرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى نَيْلِ مِصْرَ، أَمَا بَعْدُ فَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَجْرِي مِنْ قَبْلِكَ وَ مِنْ أَمْرِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَ إِنْ كُنْتَ لَنَا تَجْرِي بِأَمْرِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ هُوَ الَّذِي يَجْرِيكَ فَتَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَجْرِيكَ^۱*. از بنده خدا عمر امیر مؤمنان به نیل مصر! اگر تو از طرف خود و به امر خود جریان می‌یابی، پس جریان پیدا نکن که ما نیازی به تو نداریم و اگر به فرمان خدای واحد قهار جریان می‌یابی و تنها او است که تو را جاری می‌کند، پس از خداوند جل جلاله خواهش داریم که تو را جاری نماید.

با افگندن نامه به رود نیل به امر خدا آب بالا رفت و برای همیشه این رسم ستمگرانه زنده افگندن دختران بی گناه در رود نیل از بین رفت.

هدف ما از بیان این داستان تاریخی با اختصار این بود که قبل از اسلام چه قدر ستم بر زنان بود که با سیاه دلی و بی رحمی انجام می‌شد و اسلام در حقیقت مایه رحمت به بشریت گردید.

۲- در تفکر یونانیان:

در نتیجه تعمق در وضعیت زنان در یونان باستان و سبک و سنگین کردن نقاط مثبت و منفی آن، در یافته می‌شود که با آن همه هیاهو و تبلیغاتی که در غرب صورت می‌گیرد وضعیت زنان در تمدن یونان آن قدر مطلوب نبوده است. دایرة المعارف بریتانیکا دیدگاه مردم یونان باستان در باره زن را چنین نقل کرده است:

In Greek mythology the first woman according to Hesiod's Theogony, after Prometheus, a fire god and divine trickster, had stolen fire from heaven and bestowe it upon mortals, Zeus, the king of the gods, determined to counteract this blessing. He accordingly commissioned Hephaestus (a god of fire and

^۱ - اتابکی، ابن تغری، النجوم الزاهرة فی اخبار مصر و قاهرة. ج ۱ ص ۴۶. ابن جوزی، المنتظم. ج ۴، ص ۲۹۴. ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة. ج ۱۰، ص ۹۷.

patron of craftsmen) to fashion a woman out of earth, upon whom the gods bestowed their choicest gifts. In Hesiod's Works and Days, Pandora had a jar containing all manner of misery and evil. Zeus sent her to Epimetheus, who forgot the warning of his brother Prometheus and made Pandora his wife. She afterward opened the jar, from which the evils flew out over the earth. Hope alone remained inside, the lid having been shut down before she could escape. In a later story the jar contained not evils but blessings, which would have been preserved for the human race had they not been lost through the opening of the jar out of curiosity. Pandora's jar became a box in the 16th century, when the renaissance humanist Desiderius Erasmus either mistranslated the Greek or confused the vessel with the box in the story of Cupid and Psyche¹.

«در اساطیر یونان بنا به داستان خدا شناسی «هیزیود (شاعر معروف یونان) پرومتئوس (آلهه آتش و شیطان پرستی) آتشی را از بهشت ربوده و به انسان ها بخشید. «زئوس» پادشاه آلهه ها بنا به آزردهی که ازین عمل کرد تصمیم به مقابله گرفت، «هیفاستیس» (یکی از خدایان آتش و حامی صنعتگران) به او مشوره داد که زنی را در خارج از زمین بسازد و آن را نزد خدایان ببرد و سپس به حیث بهترین تحفه از سوی آنان به زمین بفرستد. بنا به نقل داستان «کارها و روزها هیزیود» پاندورا (همان زن خیالی ساخته شده و فرستاده شده به وسیله زئوس) با خود شیشه ی داشت که همه عوامل بدبختی و شیاطین دران محبوس بودند. زئوس آن را به - ایپی میتس - (که در زمین سکونت داشت) فرستاد و «ایپی میتس» هم بدون توجه به هشدار برادر خود «پرو میتس» پاندورا را به همسری خود برگزید. این زن پس از ازدواج درب شیشه خود را گشود و شیاطین ازان بر روی زمین پرواز کردند، فقط «هوپ» در شیشه مانده بود و پاندورا قبل از فرار او موفق به بستن درب شیشه شد. در داستان بعدی آمده است که پس ازین امر شیشه بجای شیاطین حاوی برکتی بود که باید برای آن عده از نژاد آدمی که توان تحقیق مستقیم در باره باز شدن شیشه را ندارند حفظ شود. در قرن شانزدهم شیشه پاندورا به یک جعبه تبدیل شد، در

¹ - Britannica Encyclopaedia . Pandora of mater.

جریان رنسانس انسان دوست انگلیس موسوم به «دیسایدیرس ایراسمس» داستان های یونانی را نادرست ترجمه نمود و سپس کشتی را با جعبه ای که اصل داستان ها در آن بودند سرنگون کرد».

خوانندگان گرامی قسمی که می دانند هر داستان قدیمی مربوط به ملتی نمایندگی از طرز تفکر آن ملت می کند، حال در باره طرز تفکر یونانیان در باره زن را به قضاوت بگیرید و اینک قضاوت ابوالاعلی مودودی رحمته اللہ علیہ درین خصوص:

اقوام قدیمه میں جس قوم کی تہذیب سب سے زیادہ شاندار نظر آتی ہے وہ اہل یونان ہے، اس قوم کی ابتدائی دور میں اخلاقی نظریہ، قانونی حقوق او معاشرتی برتاؤ ہر ہر اعتبار سے عورت کی حیثیت بہت گری ہوئی تھی۔ یونانی خرافیات (Mythology) میں ایک خیالی عورت (Pandora) کو اسی طرح تمام انسانی مصائب کا موجب قرار دیا گیا تھا۔ جس طرح یہودی خرافیات میں حضرت حوا علیہا السلام کو قرار دیا گیا ہے۔ حضرت حوا کی متعلق اس غلط افسانے کی شہرت نے عورت کی باری میں یہودی اور مسیحی اقوام کی روئے پر جو زبر دست اثر ڈالا ہے، اور قانون معاشرت، اخلاق ہر چیز کو جس طرح متاثر کیا ہے وہ کسی پوشیدہ نہیں ہے۔ قریب قریب ایسا ہی اثر پاندورا کی توہم کا یونانی ذہن پر بھی ہوا تھا ان کی نگاہ میں عورت نے ایک ادنیٰ درجہ مخلوق تھی۔ معاشرت کی ہر پہلو میں اس کا مرتبہ گرا ہوا رکھا گیا تھا اور عزت کا مقام مرد کے لئے مخصوص تھا^۱۔

زن در آغاز عصر آنان (یونانیان) از نظر اخلاقی، حقوق قانونی و برخوردارهای اجتماعی فاقد هر نوع اعتبار بود، و در نهایت درجه از انحطاط قرار داشت. در افسانہ های یونانی (Mythology) زن خیالی بنام پاندورا (Pandora) طرح گردیده و منشأ همه مصایب و بدبختی های بشری قرار داده شده است، آنگونه کہ حضرت حواء علیہا السلام در افسانہ های خرافی یہود منشأ همه آلام و بدبختی های بشری پنداشته می شود. اما بر کسی پوشیدہ نیست کہ افسانہ مشہور (خروج آدم علیہ السلام از بہشت بہ سبب حواء علیہا السلام) اثر نیرومندی در قبال زن بر اقوام یہودی و نصرانی گذاشته و حتی سایر قوانین زندگی اجتماعی و اخلاقی آنان را درین مورد متاثر کرده است. نزدیک بہ این نیز افسانہ متوہم «پاندورا» زن را در اذهان یونانیان بہ حیث پایین ترین درجہ مخلوق مجسم کرده و ہمہ عزت و مقام را ویژہ مرد گردانیدہ است.

^۱ - مودودی، ابوالاعلیٰ. پردہ. ص ۱۴.

ویل دیورانانت مؤرخ مشهور امریکایی نیز در خصوص بد اخلاقی جنسی یونان نوشته است:

At Athens and Corinth the courtesans built temples to her as their patron saint. At the beginning of April various cities in Greece celebrated her great festival, the Aphrodisia; and on that occasion, for those who cared to take part, sexual freedom was the order of the day^۱.

زنان روسپی در «آتن» و «کورنت» برای خود معابد می ساختند و آن رابه حیث پشتیبان مقدس شان می شناختند. در برخی از شهرهای یونان در نخستین روز اپریل عید بزرگی بنام آفرودیزیا (افردودیتة خدای جنسی یونانیان) جشن می گرفتند. در این جشن، مردان و زنان می توانستند آزادانه به فعالیت جنسی پردازند.

دکتر گوستاولوبون نویسنده شهیر فرانسوی درین مورد نوشته است: در تفکر عمومی یونانیان زن موجود پست و فرومایه ای بود و فایده وجود او را فقط برای خدمت خانه و تولید نسل میدانستند، و اگر از زنی بچه ناقص الخلقه به وجود می آمد او را می کشتند.

او در ادامه به نقل از (Troplong) نوشته است: در اسپارت زنی که از او امیدی تولد سرباز قوی بنیه نمی رفت اعدام می شد، همچنان زن زاینده را عاریتا از شوهرش گرفته می توانستند تا از تخمه دیگری نیز برای میهن خود صاحب اولاد گردد. در زمان عروج تمدن یونان هم غیر از زنان سازنده و نوازنده از هیچ زنی احترام نمی کردند و به همین جهت غیر از طبقه زنان مزبور در هیچ طبقه هم رسم آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) جاری نبوده است^۲.

۳- در چین باستان:

ویل دیورانانت مؤرخ مشهور امریکایی در رابطه به جایگاه زنان در تاریخ گذشته جامعه چین نوشته است:

Sons were prayed for, and mothers were shamed forever if they had none; for sons could work better than girls in the fields, and could fight

^۱ - Durant, will, Story of civilization. V۶, P ۱۸۵.

^۲ - لوبون، گوستاو. تاریخ تمدن عرب و اسلام. ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۵۳۵.

better in the war; and a regulation not unconscious of this had long since decreed that only sons should be permitted to offer the ancestral sacrifice. Girls were a burden, for one had to rear them patiently only to see them go off, at maturity, to their husbands' homes, to labor there, and beget laborers, for another family. If too many daughters came, and times were very hard, the infant girl might without sin be left exposed in the furrows, to be killed by the night's frost or eaten by prowling swine.¹

مادران آرزوي پسرزايی داشتند و در صورت بی پسر ماندن همیشه شرمگین بودند، زیرا پسران نسبت به دختران در کشتزارها خوب تر کار کرده می توانستند و در میدانها می جنگیدند. از دیرباز، برگزاري قربانیهایی که براي نیاکان صورت می گرفت، برعهده پسران بود. دختران همچون باری بر دوش خانواده سنگینی می کردند. می بایست آنان را با شکیبایی به عرصه رشد رسانید تا خانواده را ترک کنند و به خانه شوهر بروند و در آنجا کار کنند و کارگر زاینده و خانواده ای نو به بار آورند. در مواقع سختی، اگر دختری بر دختران متعدد خانواده افزوده می شد، امکان داشت که نوزاد بیگناه را رها کنند تا در سرمای شب بمیرد یا خوراک گرازان طعمه طلب شود... او پس از چند سطر در ادامه نوشته است:

In this paradise of the male the secondary wives were practically slaves, and the chief wife was merely the head of a reproductive establishment. Her prestige depended almost entirely on the number and sex of her children...²

در بهشت مردان (خانواده چینی) زنان دومی حیثیت برده (جنسی) را داشتند، زن اصلی هم چیزی جز رئیس کارخانه تولید مثل نبود و حیثیت وی تقریباً وابسته به تعداد و جنس فرزندان او بود...

بانو پان هوپان (Pan Ho-pan) در رساله ای مشهور، با فروتنی، درباره مقام زنان نوشته است:

We occupy the last place in the human species, we are the weaker part of humanity; the basest functions are, and should be, our portion ... Rightly

¹ - Durant, will, **Story of civilization**. V 1, P ۷۸۹.

² - Durant, will, **Story of civilization**. P ۷۹۲.

and justly does the Book of the Laws of the Sexes make use of these words: "If a woman has a husband after her own heart, it is for her whole life; if a woman has a husband against her heart, it is also for life".¹

در میان بنی نوع انسان فروترین جایگاه از آن ما بوده، و ما متعلق به بخش ناتوان تر بشریت هستیم، پست ترین کارها بر عهده ماست و (بر اساس قانون جعلی بی عدالتی) باید باشد... کلمات ساخته شده اعلامی کتاب قانون جنسی که آن را درست و منصفانه هم میدانند چنین بیان می کند: «اگر زنی شوهر به میلش داشته باشد برای سراسر عمرش است، و نیز اگر زنی شوهری خلاف میلش هم که داشته باشد برای سراسر عمرش می باشد».

هرچند ویل دیورانت در صحت این مطالب ابراز تردید کرده است؛ اما باید گفت که نادرست هم نیست و می تواند بیانگر ستم بر زنان در جامعه چینی باشد، ویل دیورانت هم نهایتاً این را تصدیق نموده و می گوید که اگر ستم هم که بوده به این حد نبوده است.

۴- وضعیت زنان در هند باستان و ساکنین هندی نژاد قاره امریکا:

and in some places (New Guinea, the New Hebrides, the Solomon Islands, Fiji, India, etc.) she was strangled and buried with her dead husband, or was expected to commit suicide, in order to attend upon him in the other world.²

و در نقاطی از (جهان) همچون گینه جدید، هبریز جدید، جزایر سلیمان، فیجی، هندوستان و غیره، زن را (پس از مرگ شوهرش) به وسیله اختناق می کُشتند با شوهر مرده اش در گور می گذاشتند، یا از زن می خواستند که خود را بکشد تا در جهان دیگر به شوهر خدمت کند.

اسلام در همان روز های اول دعوتش رسم جاهلیت عرب مبنی بر زنده به گور کردن دختران را تحریم کرد و عادات نظیر عادات ملل مذکور در اسلام قدغن شده است، بنا برین پس از سلطه اسلام بر هندوستان این کار در نقاط تحت سلطه مسلمین دران دیار صورت نمی گرفت؛ اما ازین که کشور پهناور هند همه اش تحت سلطه مسلمین قرار نداشت و در نقاطی از آن راجه ها فرمان می راندند، بنا به اقوال

¹ - Durant, will, **Story of civilization**. P: ۷۹۳.

² - Durant, **Story of civilization**. V ۱. P ۳۴.

دانشمندان دیگر حتی تا ورود انگلیس ها به شبه قاره هند نظیر این جنایات بر زنان در نقاطی زیر سلطه راجه های هندو یا خان های محلی مروج بود، نمی دانم که حالا در عصر تمدن و نغمه های فریبنده حقوق بشر، بازه هم این رسم زشت در شبه قاره هند جریان دارد یا نه.

درین خصوص علامه دکتر شیخ مصطفی سباعی رحمته چنین نوشته است: و لم یکن للمرأة فی شریعة «منو» حق فی الاستقلال عن ابیها او زوجها او ولدها، فأذا مات هؤلاء جمیعا وجب ان تنتمی الی رجل من اقارب زوجها، و هی قاصرة طیلة حیاتها، و لم یکن لها حق فی الحیاة بعد وفاة زوجها، بل یجب ان تموت یوم موت زوجها و أن تحرق معه و هی حیه علی موقد واحد، و استمرت هذه العادة حتی القرن السابع عشر حیث ابطلت علی کره من رجال الدین الهنود. وکانت تقدم قربانا للالهة لترضی، او تأمر بالمطر او الرزق. و فی بعض مناطق الهند القدیمة شجرة یجب أن یقدم لها اهل المنطقة فتاة تأکلها کل سنة. و جاء فی شرائع هندوس: لیس الصبر المقدر، والریح، و الموت، والجحیم، و السم، والأفاعی، والنار، أسوأ من المرأة^۱.

در شریعت «مانو^۲» زن کاملا وابسته به پدر، شوهر و یا فرزندش بود و حق استقلال نداشت، در صورت مرگ همه این اشخاص باید زن به یکی از اقارب شوهر تعلق می گرفت؛ آن هم در حالی که در همه عمرش مقصره شناخته می شد. همچنان بعد از وفات شوهرش حق زندگی نداشت و باید در روز مرگ شوهرش در حالی که زنده بود یکجا با جسد شوهرش آتش زده می شد. این روش (ظالمانه) تا قرن هفده میلادی ادامه داشت؛ تا آنکه روشنفکران آیین هندویی به سختی آن را برداشتند. زن برای بدست آوردن رضایت خدایان (ساختگی) قربانی می شد تا آنها (خدایان ساختگی) دستور ریزش باران و رزق بدهند، بر اساس رسم بعضی از مناطق هند باستان اهل یک منطقه در هر سال باید دختری را تقدیم درختی می کردند که آن را بخورد^۳. و نیز در شریعت هندوس آمده است: هیچ حادثه از جمله پیشآمد سخت، باد، مرگ، دوزخ، سم، افعی ها، و آتش سوزنده بد تر از زن نیست.

این بطوطه نیز این عمل شنیع هندی ها را تایید نموده و در سفرنامه خود نوشته است: احراق المرأة بعد زوجها عندهم امر مندوب الیه غیر واجب؛ لکن من احرقت نفسها بعد زوجها احرز اهل بیته شرف

^۱ - سباعی، مصطفی، المرأة بین الفقه و القانون. ص ۱۷.

^۲ - «مانو» در اساطیر برهما پدر نوع بشر دانسته شده و بر اساس آیین هندویی بشر زاده اوست، هندیان مانو را مقدس می شمارند و مجموعه قوانین هندو که منظوم است به او منسوب می باشد.

^۳ - گفته می شود در بعضی از جنگلات هندوستان درختان گوشت خوار اند که به محض نزدیک شدن حشرات آن را می خورند، شاید هندی دختری را همه سال تقدیم یکی از آن درختان می کرده باشند.

بعد ذالک^۱. (هر چند) سوختاندن زن بعد از (مرگ) شوهرش در میان آنان (هندی ها) امر نیکو شمرده می شد و واجب نبود؛ اما اگر زنی خود را بعد از شوهرش می سوزانید این کار برای اهل بیتش شرف شمرده می شد.

همچنان علامه عبدالحی حسنی رحمته الله ندوی نوشته است: و قد جرت عادتهم ان يحرقوا موتاهم بالنار، و ان كان للرجل المتوفى زوجة يحرقونها معه حية، و لكن هذه العادة الرديئة ابطالها الحكم الانكليزي، فلا تجرى الا خفية او في مكان ليس تحت سلطة الانكليز^۲. از عادات آنان (هندیان) این بود که مردگان خود را به وسیله آتش می سوختاندند، و اگر مرد متوفی دارای زن می بود زنش را با جسد او در حالی که زنده بود می سوزانیدند، اما این عادت زشت توسط حاکم انگلیسی باطل شد و در حال حاضر اجرا نمی شود؛ مگر در خفیه یا در محلی که تحت سلطه انگلیس نباشد.

ما درین جای به ملت های متوحش و جزیره نشین فوق کاری نداریم؛ اما متوجه وضعیت خطرناک زنان در میان ملت هند که داد از تمدن تاریخی می زنند را بنگرید و قضاوت کنید.

مفسر قرآن، فقیه، فیلسوف و ادیب اسلام مولانا عبدالماجد دریا آبادی دیوبندی رحمته الله در تفسیر انگلیسی خود همراه با اسناد آن که به منظور جلوگیری از طول کلام از ذکر اسناد و آدرس هایش صرف نظر می کنیم، جنایت فجیع زنده به گور کردن دختران را مختص به بعضی افراد وابسته به جامعه جاهلی عرب ندانسته و نوشته است که حتی عده از هندی ها نیز تا اوسط قرن نوزدهم میلادی مرتکب این جنایت فجیع می شدند، اینک اصل نوشته اوشان را همراه با ترجمه فارسی اش بخوانید:

In India the practice continued so late as the middle of the ۱۹th century, among all the races of India; there is non-more noble than the Rajput; and among the Rajputs, the first rank belongs to the chuhans ... These peoples are numerous the united provinces. In the district of Mainpuri there are more than (۳۰۰۰۰) them, and not about sixty years ago it was discovered that among them was not a single girl; every daughter that was born was killed. The higher the rank of the family the more constant systematic was the crime...

^۱- ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه. ج ۲، ص ۴۲۳.
^۲- ندوی، عبدالحی حسنی، الهند فی العهد الاسلامی. ص ۷۲

this is not rhetoric, but statement of fact. In ۱۸۵۶ Ad special inquiries were instituted. It was found in this of infanticide although especially prevalent among the Rajputs, was by no means confined to them, and it was common not only the Agra province, but in Oudh, the Punjab, and in some parts of the Bombay presidency. Numbers of the villages were visited where there was not a single girl and where there had never been whit in the memory of man ... In ۱۸۶۹ Ad. Another investigation showed that there was little change for the better. Infanticide of female infants has been practiced in India from unknown time amongst the ancient Gakkhar race in Punjab, and it has been a constant custom, and continued in several parts of India down to the later third of the ۱۹th century. As a matter of fact, wherever polyandry is in existence baby-girls are killed in large numbers^۱.

این عمل (کشتن نوزادان دختر) تا آخر نیمه قرن نوزدهم میلادی در هندوستان ادامه داشت. در میان اقوام گوناگون ساکن هندوستان نژاد شریف تر از راجپوت ها^۲ وجود نداشت، سپس در میان راجپوت ها عالی ترین مقام متعلق به (چوهانس) بود. این قوم (در سایر نقاط) شبه قاره پراکنده بودند و (از جمله) سی هزار تن از ایشان در ناحیه «مینپوری» می زیستند. تقریباً چیزی کمتر از شست سال قبل کشف شد که در میان آنان هیچ دختر مجردی نیست؛ زیرا هر دختر تولد شده را کشته بودند. به این ترتیب سیستم خانوادگی طبقه اشراف به صورت مداوم مملو از جنایت بوده... این سخنان ما بازی با الفاظ نیستند و بیانگر حقیقت اند. مؤسسات پژوهشی ویژه ای که به همین منظور تأسیس شده بودند در سال ۱۸۶۵ م. دریافتند که کودک کشی (دختر کشی) رایج در شبه قاره هند) به ویژه در میان راجپوت ها به درجه است که نمی توان بر آن حد و مرزی تعیین کرد. این عمل نتنها که در ایالت آگره؛ بلکه در ریاست های «آده»، پنجاب و بخشهای از بمبئی عمومیت داشت. در تعدادی از قریه های بازدید شده دختر مجردی را نیافتند و مردان بزرگسال هم چیزی از آن ها را دران جا ها به یاد نداشتند. در سال ۱۸۶۹ م. تحقیق دیگر نشان داد که اوضاع تا حدی بهبود یافته است. دختر کشی در هند از زمان نامعلومی در میان قوم

^۱ - Daryabady, Abdul Majid, **Holy Quran translation and commentary**. V۴, Pp ۴۸۵ – ۴۸۶.

^۲ - یکی از قبایل معروف هندوستان که سالیان زیادی به شکل ریاستهای کوچک و مستقل بران دیار فرمان می رانند.

«گاکار» در پنجاب اجرا می شد و این رسم به صورت مداوم تا اواخر ثلث (دوم) قرن نوزدهم میلادی در بخش های از هندوستان ادامه داشت. همچنان در کنار دختر کشی که در حد وسیعی اجرا می شد رسم چند شوهری نیز وجود داشت.

هر چند «ویل دیورانت» در قسمتی از کتابش رفتار هندی نژادان سرخپوست بومی قاره امریکا را در حدی ستوده است که مهاجمین اروپایی با دیدن آنان آرزو می کردند که مگر روزی خواهد رسید که در اروپا با زنان چنین رفتار شود؛ اما با نگرش ژرف نمی توان وضعیت اسفبار زنان را از دید انسانی دران جای قابل قبول دانست و «دیورانت» هم با آن همه وصف از آنان در قسمتی از کتابش نوشته است:

Even the American Indians, among whom mother-right survived indefinitely, treat their women harshly, consigned to them all drudgery, and often called them dogs^۱.

حتی هندی نژادان آمریکا (که در اثر قتل عام انگلیس ها پس از اشغال آن دیار منقرض شدند و جز عده کمی باقی نمانده اند) باوجود داشتن ویژگی رعایت حق مادری، در رفتار با زنان خشن بوده و آنان را وادار به انجام کار های ثقیله می کردند، آنان اغلب زنان را به نام «سگان» صدا می زدند.

۵- در روم:

حالا پارچه ای از نوشته ویل دیورانت را که دال بر شدیدترین بد رفتاری با زنان در روم قدیم است را نقل می کنیم:

... اگر یکی از رومی ها به جای دیگر می رفت با خود آتش می برد و هرگز به خاموش شدن آن راضی نبود. تعصب رومیان قدیم درین کار در حدی بود که دختر باکره ای خادم آتش به سزای خاموش شدن آتش به قتل می رسید^۲.

این نقطه دو چیز را می رساند، یکی اینکه زن را به سبب زیبایی اش مورد تذلیل قرار داده و او را همچون عروسکی به خدمت خدایان ساختگی قرار می دادند. و دوم سزای اشتباه اندکی او را کشتن در

^۱ - Durant, Will, *Story of civilization*. V ۱, P۳۰

^۲ - That. P۱۲

میان رومیان کشتن بود. اکنون سوال این جاست که چرا مرد را به خدمت خدایان ساختگی قرار نمی دادند تا در صورت اشتباهش او را می کشتند؟.

مرحوم مولانا مودودی باره وضعیت زنان در تمدن روم می نگارد: « در اوایل تمدن رومیان مالکیت و سلطه مرد بر خانواده اش در حدی بود که در بعضی حالات می توانست همسرش را بکشد. با به افول رفتن سختی و برداشته شدن گام های تدریجی به سوی تمدن، از قساوت و شدت این سلطه کاسته شد و کفه ترازو متدرجاً متمایل به اعتدال شد؛ طوری که حجاب در میان یونانیان معمول بود و در میان رومیان رواج نداشت. نظام قدیم خانوادگی در آغاز تمدن و مجد و عظمت جمهوریت روم به حال خود باقی بود، مثلاً عفت و پاکدامنی به دیده حرمت نگریسته می شد و آن را معیار شرف و بزرگی می دانستند، درجه اخلاق هم در حد کافی بلند بود ... ولی این وضعیت تا دیر دوام نکرد... همه چیز سرنگون شد و عقد نکاح حیثیت یک عقد مدنی را به خود گرفت و دوامش به طرفین متعلق گردید و ارزش و اهمیت این رابطه مقدس از بین رفت، توجه اندکی به آن هم تقریباً در حد نیستی بود. رومیان طبق قانون خود ضمن دادن حق و ملکیت و میراث به زن چنان آزادی و بی بندوباری را به او قایل شدند که حتی پدر و شوهر هم بر او سلطه نداشت. زنان رومی تنها در امر معاشرت خود مختار بودند؛ بلکه به مرور زمان تصرف آنها بر سرمایه و ثروت ملی در حدی بالا رفت به شوهران خود قرضه به سود می دادند، زنان ثروتمند عملاً شوهران خود را برده قرار دادند، به این ترتیب طلاق چنان سهل شد که با کوچکترین امری رشته ازدواج از هم می گسلید.

فیلسوف مشهور رومی موسوم به (سینکا ۴ ق. م. - ۶۵ م.) از شدت زنان و کثرت طلاق در میان قومش ماتم نموده و می گوید:- در جامعه روم طلاق شرم پنداشته نمی شود و میزان آن در حدی بلند است که زنان عمر شان را با حساب شوهران شان مقایسه می کردند و یک زن بی باکانه بار بار ازدواج می کرد...- تدریجاً نظریات آنان در روابط نا مشروع میان زن و مرد تغیر نمود و کار بجایی رسید که علمای اخلاق زنا را یک موضوع عادی شمردند و آن را کسی عیب و گناه نمی دانست. مثلاً Cato ۱۸۴ سال ق. م از علمای اخلاق بدون کدام نگرانی اظهار می کرد که ارتکاب زنا در هنگام جوانی جواز دارد... کار به جایی رسید که استحمام زنان در یک جای و در انظار عموم ترویج یافت و در ادبیات روم مضامین فحشاء و فساد اخلاقی بدون کدام شرمی بیان می شد و عوام خواص آن مسایل بی

پرده را مقبول ترین ادبیات می دانستند، نهایتاً در اثر غلبه این شهوات حیوانی کاخ عظمت قیصر روم به خاک یکسان شد^۱».

دیورانته در خصوص بی حرمتی و جنایت جامعه متمدن روم در باره زنان نگاشته است:

Birth it self was an adventure in Rome. If the child was deformed or female, the father was permitted by custom to expose it to death^۲.

تولد در روم د به ذات خود یک حادثه (خطرناک) بود. اگر مولود معیوب و یا دختر می بود، پدر به حکم سنت اجتماعی اجازه داشت که او را در معرض مرگ قرار دهد.

موصوف در ادامه نوشتار خود چند صفحه بعد به وضعیت دران جامعه تصریح می کند که بیانگر ذلت زن تا حد یک آلت دست، سلب اختیار او در تعیین همسر آینده، عدم استقلال اقتصادی و بالآخره بی قید و بندی جامعه روم در امر اخلاق ازدواج است، در نهایت نوشته دیورانته می رساند که رومیان به کدام قانون آسمانی و زمینی در امر ازدواج پایبند نبوده اند.

...on the farm children like wives were economic assets, not biological toys. Marriage was often arranged by the parents and engagements were sometimes made for couple in their infancy... Marriage was either: Cum Manu or Sine Manu. Without the handing over of the bride and her possession to the authority of the husband or the father-in-law. Marriage Sine Manu dispend with religious and require only the consent of the bride and groom^۳.

در کشتزارها کودکان نیز همچون زنان حیثیت ثروت؛ بلکه بازیچه جاندار را داشتند. ازدواج اغلباً توسط پدران و مادران برنامه ریزی می شد و حتی بعضی اوقات این پیوند دو گانه در کودکی برنامه ریزی شده بود ... ازدواج دو نوع بود: کوم مانو، و ساین مانو. در ازدواج نوع اول زن به طور کامل

^۱ - مودودی، پرده. صص ۱۷ - ۲۰. با ترجمه از اردو و تلخیص.

^۲ - Durant. **Story of civilization**. V۳.p: ۵۶.

^۳ - That. P ۶۸.

در اختیار شوهر بو و شوهر یا پدر شوهر بر او و اموالش قدرت مطلق داشتند. در ازدواج نوع دوم مراسم دینی قدغن شده و دران صرف رضایت عروس و داماد کفایت می کرد.

۶- زن در تمدن های سومر، آشور و بابل:

این نوشته ویل دیورانت حاکی از تبعیض ناروا بین زنان و مردان در تمدن سومری ها است؛ طوری که زنان را به عنوان تحفه همچون بز و گوسفند به خدایان ساختگی تقدیم می کردند.

Most of the gods lived in the temples, where they were provided by the faithful with revenue, food and wives^۱.

اکثر خدایان در عبادتگاه ها به سر می بردن و پیروان شان به آنها تحفه های چون مال و خوراک و زن آماده می کردند.

نادانی این وحشیان در حدی بلند بود که حتی در اوایل به آن خدایان ساختگی گوشت آدمی تدارک می دیدند؛ طوری که دورانت در ادامه نوشته است:

It seems, the gods preferred human flesh; but as human morality improved, they had to be content with animals^۲.

در اوایل خدایان گوشت آدمی را بر سایر چیزها ترجیح می دادند؛ اما پس از رشد اندیشه های اخلاقی، ناچار به گوشت جانوران راضی شدند.

وضعیت زنان در میان آشوریان نسبت به تمدنهای دیگر خوب تر گزارش شده و بنا به نقل ویل دورانت دختران و پسران هر دو در معابد مذهبی خط و کتابت می آموختند؛ اما با آن هم وضعیت زنان آن قدر خوب نبوده است. ویل دیورانت وضعیت بد زنان را در بابل به تفصیل بیان می کند و سپس آنچه که در باره زنان در آشور نوشته دلالت به وضعیت ناهنجار آنان در تمدنهای بابل و آشور می کند.

Though women rose to considerable power through marriage and intrigue, their position was lower than in Babylonia. Severe penalties were laid upon them for striking their husbands, wives were not allowed to go out in public

^۱ That. V۱. P۱۲۸

^۲ - That, p ۱۲۸

unveiled and strict fidelity was exacted of them-though their husbands might have all the concubines they could afford." Prostitution was accepted as inevitable, and was regulated by the state" O The king had a varied harems, whose inmates were condemned to a secluded life of dancing, singing, quarreling, needle work and conspiracy. A cuckolded husband might kill his rival *in flagrante delicto*, and was held to be within his rights; this is a custom that has survived many codes. For the rest the law of matrimony was as in Babylonia, except that marriage was often by simple purchase, and in many cases the wife lived in her father's house, visited occasionally by her husband¹.

با آنکه (گاهی) زنان به وسیله ازدواج و دادن کام به مردان قدرتمند به مقام قابل ملاحظه می رسیدند؛ اما (به طور کلی) منزلت آنان در آشور پست تر از بابل بود. زن در صورت دست بلند کردن بر سر شوهرش شدیداً مجازات می شد، کدام ممانعتی در اینکه زنان بدون حجاب در انظار عامه بیرون شوند وجود نداشت، شوهران در عین این که حق گرفتن معشوقه های زیادی را داشتند؛ از زنان خود توقع وفاداری و حفظ عفت شان را داشتند. فحشا در عرف آن زمان به صورت اجتناب ناپذیری پذیرفته شده بود و برای تنظیم آن قوانین ویژه داشتند. زنان حرمسرا های ویژه شاهان همه عمر به نشستن در گوشه و سپری نمودن اوقات خود به رقص، آواز و منازعه با یکدیگر، سوزنزی، و توطئه افگنی محکوم بودند. اگر مردی زنش را در حال خیانت می دید بر اساس حقوقی که داشت فوراً او را می کشت، بسا از قوانین به سبب همین عادت قدیمه هنوز به جای خود باقی است، ازین گذشته قوانین ازدواج در آشور نیز همانند بابل بود، با این تفاوت که زناشویی غالباً صورت خرید داشت و زن بیشتر در خانه پدر خود به سر می برد و شوهر گاه گاه به دیدن او می رفت.

۷- زن در میان فارسها:

با خواندن تاریخ در می یابیم که زن در میان فارسها تا حدودی نسبت به ملت های دیگر ارج داشت؛ اما در صورت دقت یافته می شود این ارج گذاری عمومیت نداشت و فقط در موارد خاصی از مقاطع زمانی آن هم در صورت نیاز متعلق به زنان خاصی بوده است.

¹ -That, V1, P 270.

حضور زنان فعال و شجاع فارسی در داستان های شهنامه فردوسی ظاهراً نشان می دهند که فارس ها به زنان حرمت داشتند و حتی زن را به سطح پیشوایی پذیرفته اند؛ اما شجاعت زنان در میان ملتی بیانگر ارج گذاری سنگین آن ملت به زن نیست. در میان مغل ها هم زنان جنگ آوری را در می یابیم؛ ولی مغل ها در اوج حقارت و ذلت می زیسته و به زن جز به صفت ابزار تولید مثل نمی نگریستند.

ابن اثیر رحمته الله در مورد علت بر تخت نشاندن پوران دختر خُسر و پرویز بن هُرْمُز بن انوشیروان نوشته است: در میان مردان کسی (از خانواده پادشاه که مطابق رسم معمول باید بر تخت نشانیده می شد) نبود که او را بر تخت پادشاهی بنشانند^۱. هر چند آقای روحانی مترجم فارسی «الکامل» این دیدگاه ابن اثیر را رد نموده و عامل نشانیدن پوران دخت بر اورنگ پادشاهی ایران را پیشرفتگی و رسیدن ایران به پایگاه های بلند اجتماعی عنوان کرده است؛ اما مؤرخین دیگر دیدگاه ابن اثیر را تایید کرده اند و ابن جریر رحمته الله نوشته است: «شیرویه (پسر خُسر و پرویز قبل از مرگ خود) هفده برادر خویش را که ادب آموخته و دلیر و جوانمرد بودند بکشت^۲».

به گزارش سایر مؤرخین مسلمان در رأس امام ابن جریر طبری رحمته الله پس از مرگ شیرویه پسر هفت ساله او موسوم به «آرد شیر» بر اورنگ پادشاهی ایران نشانده شد. ابن خلدون تونسوی رحمته الله درین خصوص نوشته است: آن کودک را به علتی به پادشاهی برگزیدند که در تمامی خاندان شاهی ایران جز او کسی را شایسته این کار نیافتند^۳.

پس از یک و نیم سال «شهر براز» آردشیر را کُشت و خود بر تخت پادشاهی نشست، سپاهیان «شهر براز» را به سببی که از خاندان شاهی نبود کشتند و پوران دختر خُسر و پرویز را به پادشاهی برداشتند. پس از او گشنسب بنده از عمو زادگان پرویز را بر تخت نشانند؛ اما او نیز از بین برده شد و بجایش آرمیدخت دختر دوم پرویز را بر تخت شاهی ایران نشانند^۴.

کار به جایی کشیده که خانواده شاهی ایران از قحط الرجالی به قحط النسایی نیز گرفتار شد و در نهایت شخص غیر قابل شایستگی را صرف به دلیل اینکه از خانواده شاه است بر تخت نشانند. ابن اثیر نوشته است: پس از مرگ آرمیدخت شخص شایسته ای از خاندان شاهی هرچند زن وجود نداشت تا بر

ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ج ۲، ترجمه سید حسین روحانی، ص ۵۷۸.

^۲ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۷۷۹.

^۳ - ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر. ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۲۰۵.

^۴ - همان، صص ۲۰۵ - ۲۰۶.

تخت پادشاهی بنشانند، بالآخره شخصی بنام فیروز بن مهران جنس را (با وجود عدم شایستگی اش) بر تخت نشانند؛ اما به زودی بر او شگون بد زند و او را کشتند و بجایش یزد گرد را بر تخت پادشاهی نشانند^۱. گزارش اخیر ابن اثیر رحمته الله می رساند که فارس ها زن آن هم از خانواده پشاهی را آنگاه بر تخت پادشاهی می نشانند که مردی از آن خانواده وجود نمی داشت، بنا برین زن در میان فارس ها جنس دوم شمرده شده است.

حالا از نشاندن کودک هفت ساله بر تخت امپراطوری فارس به سبب قحط الرجالی که در خانواده خسرو به دست شیرویه ایجاد شده بود، کشتن شهر براز، و بالآخره از بین بردن آرمیدخت (فرخ هُرمز اسپهبد خراسان به فرمان آرمیدخت کشته شد، و سپس آرمیدخت از طرف رستم پسر فرخ هرمز کور و به قولی به وسیله زهر کشته شد^۲) قضاوت کنید که حق با مؤرخین بزرگی چون طبری، ابن اثیر، ابن خلدون و غیره است یا با مترجم چیره دست و فعال ما آقای روحانی؟

پس می توان گفت که بر تخت نشاندن دختران خسرو پرویز از سر تصادف بوده و و فارس ها هم آن قدری که شایسته و در خور زنان است به آنان حرمت نگذاشته اند. شاپور ذوالاکتاف از پادشاهان برجسته ساسانی همسر زیبایش دختر ساطرون یکی از پادشاهان از خوف خیانت او به بهانه که با پدرت در فرستادن کلید قلعه برای من حین جنگ خیانت کردی و بامن خواهی کرد، از گیسو هایش به دم اسپ بسته و دستور داد تا آن را برانندند و به این ترتیب همسرش را به گونه فجیعی کشت^۳، کدام قانون را به محض گمان این قاون جنگل و محکمه صحرائی را آنهم در دولت نیرومند و متمدن آل ساسان می پذیرد؟ هر چند که زن مجرم هم باشد؟.

البته ما از برخی انکشافات تمدن فارس نمی توانیم چشم بپوشیم و گفته می توانیم که زن در میان فارس ها نسبت به ملل دیگر تا حدودی ارج گذاری می شده است؛ اما اگر از استثنائات بگذریم و همه نقاط را پس از سبک و سنگین کردن کنار هم بگذاریم، در می یابیم که فارس ها نیز به زن جز به صفت ابزار تولید نسل و برده جنسی نمی نگریسته اند که حرمسرا های پادشاهان فارس گواهان خوبی برین مدعا هستند. پادشاهان فارس نیز همچون سایر پادشاهان ملل دیگر از داشتن افتخار حرمسرا های رسمی که امروز در کشورها به صورت فاحشه خانه ها در آمده است محروم نمانده اند، حتی یکی از علل بزرگ

^۱ - ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۸۰.

^۲ - طبری، محمد، تاریخ الرسل و الملوك. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، صص ۷۸۳ - ۷۸۴.

^۳ - نک: ابن اسحاق، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله. صص ۵۰ - ۵۱.

قیام مزدک پسرِ بامداد در برابر امپراطوری ساسانی برای آزادی زنان بود. مزدک به صراحت تمام داد زد که حرمسرا داران دروازه های حرمسرا ها را بکشایند و زنان اسیر شده را آزاد سازند؛ تا همه به زن دسترسی داشته باشد و کسی احساس محرومیت جنسی نکند. هر چند ما مزدک این مرد منحرف را نمی ستاییم و به قول علامه بزرگ سید جمال الدین افغانی رحمته الله تعالیم خُشکِ او را عامل اصلی سقوط شکوه پارسیان می دانیم^۱؛ اما این ندای او می تواند پرده از وضعیت بد زنان در جامعه پارسی بر دارد.

ویل دیوراننت نیز در مورد رسوایی های این حرمسراها نیز سخن رانده است که به دلیل طول کلام و امید اینکه خوانندگان گرامی به این قدر قناعت کرده باشند از نقل آن خود داری می کنیم.

۸- در نزد ملت جگر خوار روس:

اگر در میان ملت‌های دنیا به جستجو بپردازید ملتی ذلیل تر و ناجوانتر از روس ها را نمی یابید، حتی در همین عصر اخیر ما به چشم خود دیدیم که چگونه سردمداران ناجوانمرد روسی، دوستان استراتژیک خود را رها کردند که تنها به استقبال بمب ها و موشک های ویرانگر امریکا بروند و کشته شوند، در افغانستان رفقای کمونیست افغانی شان را در وضعیت بسیار بدی در میان آتش و خون رها کردند و بیرون شدند، معمر القذافی رئیس جمهور دیکتاتور لیبیا را در زمان حساسی تنها گذاشتند تا کشته شود، صدام حسین را با تشویق های شدید به میدان آوردند و در میدان تنها گذاشتند تا به تنهایی به استقبال چوبه دار امریکایی ها و مزدوران شان رفت. تاریخ از بیاد آوردن جنایات درد انگیز تزارهای نامرد و پس از او کمونیستان جهنم ساز بر مردمان مظلوم تاجکستان، قفقاز، چین، تاتارستان، بخارا، سمرقند، اروپای شرقی و کشور افغانستان به خود می پیچد. هر ملتی با وجود تحقیر به زن اقلا به او به حیث ناموس نگاه می کرده اند و در راه دفاعش جان می دادند؛ اما در میان ملت روس این بر عکس است، روس ها اگر منافع شان ایجاب کند در قدم اول زنان شان را به دشمن پیشکش می کنند، اینک به گونه بسیار مختصر از وضعیت زنان و بی غیرتی این ملت بنا به نقل حکیم نظامی گنجوی پرده بر می داریم.

حکیم گنجه در زبان نظم آورده است که به هنگام یورش اسکندر مقدونی، امپراطور روس تعداد از دختران و زنان آراسته شده را به پیشاپیش لشکر سلطان اسکندر به عنوان رشوه جنسی فرستاد تا اسکندر و سپاهیان با گرفتن آن ها برگردند؛ اما این نیرنگ امپراطور زیون روس توسط پادشاه و سرلشکر هوشیار یونانی کشف شده و در نطفه خنثی گردید. اسکندر پس از پیروزی و به اسارت گرفتن

^۱ - افغانی، سید جمال الدین، رساله نیچریه. ص ۱۱۷.

امپراطور روس او را به شدت مورد ملامت قرار داده و این بی غیرتی او را لکه ننگ بر ملت روس شمرد، اینک بهتر است که موضوع را از زبان خود حکیم گنجه بشنویم:

سکندر بران خنگ ختلی نشست	که چون باد برخاست چون برق جست
ز جوشنده جیحون جنیبت جهانند	وز آنجا سوی دشت خوارزم راند
سپاهی چون دریا پس پشت او	حساب بیابان در انگشت او
بیابان خوارزم را در نوشت	ز جیحون در آمد به بابل گذشت
بدان تا کند عالم از روس پاک	قرارش نمی بود در آب و خاک
در آن تاختن دیده بی خواب کرد	گذر بر بیابان سقلاب کرد
بیابان همه خیل قفچاق دید	در او لعبتان سمن ساق دید
بگرمی چو آتش به نرمی چو آب	فروزان تر از ماه و از آفتاب
همه تنگ چشمان مردم فریب	فرشته ز دیدار شان نا شکیب
نقابی نه بر صفحه روی شان	نه باک از برادر نه از شوی شان
سپاهی عزب پیشه و تنگ یاب	چو دیدند رویی چنان بی نقاب
ز تاب جوانی به جوش آمدند	دران داوری سخت کوش آمدند
کس از بیم شه ترکتازی نکرد	بران لعبتان دست یازی نکرد

در نهایت روس ها پس از شکست این نیرنگ شان سپاه آماده کردند و پادشاه روس ملتش را به جگرخوارگی وصف نموده و به نبر تحریض کرد. اما در فرجام روس های جگر خوار بدست یونانیان نرم تن و سیمین بر در هم شکسته شدند و پادشاه روس به اسارت در آمد، اسکندر پادشاه ذلیل روس را در اثر این بی ناموسی اش تحقیر نموده و او را با تاج و تختش رها کرد و بر او خراج تعیین نمود^۱.

به هر صورت زبان شعر زبان ویژه بوده و حقیقت را در رنگ های مختلف می آراید تا از یک سو آن را اثبات کند و از سوی دیگر طبع خوانندگانش را خوش بدارد، حکیم گنجه نیز بنا به قانون شعر

^۱ - رجوع به شرفنامه از خمسه حکیم گنجه، بخش ۴۷ به بعد شود

مبالغات زیادی در این مورد نموده است، البته آن چه که بدست می آید ذلت زن توسط ملت روس است، روس ها می توانستند که با فرستادن عده از صاحب نظران به نزد اسکندر و رأی زنی و در نهایت تأیید مبلغ اندک و یا هنگفت پول او را قانع نمایند؛ اما چنین نکردند و به اصطلاح بی ارزش ترین متاع خود (زنان) را همچون گله حیوانات به سپاه یونان به حیث رشوه جنسی تقدیم کردند تا از شر آنان نجات یابند، که این امر بیانگر اوج حقارت و ذلت زنان در میان ملت روس است. ویل دیورانت نیز در خصوص زنان در میان ملت روس نوشته است:

In ancient Russia, on the marriage of a daughter, the father struck her gently with a whip, and then presented the whip to the bridegroom," as a sign that her beatings were now to come from a rejuvenated hands^۱.

در روسیه قدیم پدر به هنگام فرستادن دختر به خانه داماد، نخست او را آهسته تازیانه می زد و سپس تازیانه را به داماد می داد، تا نشان دهد که تنبیهات لازم از این به بعد به دست کسی اجرا خواهد شد که دارای دستان جوان تر و نیرومند تر است.

ضرب المثل های مشهور یک ملت بیانگر طرز تفکر آن ملت است، علامه دکتر شیخ مصطفی سباعی رحمته ضرب المثل روسی را نقل می کند که از تفکر ملت روس در مورد زنان نمایندگی کرده می تواند: لَا تَجِدُ فِي كُلِّ عَشْرٍ نِسْوَةً غَيْرَ رُوحٍ وَاحِدَةٍ^۲. یعنی در هر ده زن فقط روح یک زن را دیده می توانید. نتیجه تحلیل این ضرب المثل این می شود که یک مرد برابر به ده زن ارزش دارد؛ زیرا در ده زن یک روح است.

۹- در میان ملل فاقد تمدن و بادیه نشین:

هر چند از ملل فاقد تمدن و بادیه نشین انتظار خوشرفتاری با زنان را نمی تواند داشت و از آنان شکوه هم نباید کرد؛ اما لازم دیده شد تا برای تکمیل بحث اندکی به آنان نیز پرداخته شود.

قرآن در مورد اخلاق بادیه نشینان چنین فرموده است: الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. صحرا نشینان (نسبت به اهل شهر) در کفر و نفاق سخت

^۱ - Durant, will, That., V۱. P۳۰

^۲ - سباعی، مصطفی، المرأة بين الفقه والقانون. ص ۱۷.

تر اند، و سزوار ترند به آن که ندانند احکام شریعتی را که نازل کرده است خدا بر پیغامبر خود و خدا دانای درستکار است. سورة التوبة/ ۹۷.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. گفتند بادیه نشینان که ایمان آوردیم، بگو ایمان به حقیقت نیاوردید و لیکن بگویید منقاد شده ایم، و هنوز در نیامده است ایمان در دل های شما. سورة الحجرات / ۱۴.

دو آیت مبارکه فوق هشدار یا علاج واقعه قبل وقوع هستند که خداوند ﷻ پیامبرش وارثین وی را از سختی تربیت بادیه نشینان پیشاپیش آگاهی داده است. تربیت و به هدایت در آوردن بادیه نشینان نسبت به متمدنین هم سخت است و هم مدت طولانی تر می خواهد. آری انسان مطلقاً تأثیر پذیر و نیز تربیت پذیر است؛ اما این خصلت در طوایف مختلف انسانی فرق می کند. برخی ها را می توان به آسانی و در مدت کمی به راه آورد، برعکس به راه آوردن برخی دیگر نیاز مند حوصله بیشتر و مدت طولانی تر است.

بنا برین دو آیت متذکره توهین به بادیه نشینان نبوده و صرف رهنمایی تربیت آنان به پیامبر و مؤمنان واقعی است. قرآن در نقطه دیگر در مقام دلجویی آنان بر آمده و خطاب به پیامبر و امتش پس از تحمل سختی در تربیت آنان و رسیدن به هدف چنین می فرماید: وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. واز بادیه نشینان کسی ایمان می آورد بخدا و روز آخرت، و می شمارد آنچه را که خرچ می کند آن را سبب نزدیکی به خدا و وسیله دعای نیک پیغامبر، آگاه باش! که آن قربت است بر ایشان به زودی خداوند داخل می کند ایشان را در درحمت خود و خداوند آمرزنده و مهربان است. سورة التوبة/ ۹۹.

روی این ملحوظ تربیت بادیه نشینان سخت تر و انتظارات زیاد از آنان قبل از آمدن رهنمایان سراسر غلط است؛ اما ایجاب است که برای تکمیل موضوع اندکی به آن بپردازیم.

با توجه به تاریخ می بینیم که وضعیت زنان در میان اهل بادیه بد تر از جاهلیت اولی و جاهلیت معاصر بوده و به آنان نتنها به صفت برده جنسی و ابزار تولید نسل می نگریسته اند؛ بلکه آنان را بر خلاف فطرت لطیف زنانگی به کار های شاقه و سنگین وادار می کردند. در فرهنگ قبیله چیزی بنام عفت و حیا وجود نداشته و زنان و مردان مختلط به کار های شاقه می پرداختند و هم اکنون این روش جریان دارد. در حالی که وظیفه زن از قبیل بارداری، تنظیم خانه و تربیت اطفال به مراتب سنگین تر از کار های شاقه است؛ اما خداوند آن حوصله را در وجود او گذاشته است، پس چه برسد به اینکه مرد با

درنده خویی و ستمگری او را به کار های شاقه بگمارد و در صورت سرزدن اشتباه از زن او را به باد سیلی و کتک و سوته بگیرد. در مورد زندگانی بادیه نشینان در دایرة المعارف بریتانیکا چنین آمده است:

The traditional Bedouin can be classified according to the animal species that are the basis of their livelihood. First in prestige are the camel nomads, who occupy huge territories and are organized into large tribes in the Sahara, Syrian, and Arabian deserts. Beneath them in rank are the sheep and goat nomads, who stay mainly near the cultivated regions of Jordan, Syria, and Iraq. Cattle nomads are found chiefly in South Arabia and in The Sudan, where they are called (Baggarah)¹.

طبقه بندی زندگی بادیه نشینان (از روی استعمال آن دسته حیوانات که در کار های خود بیشتر به آن نیازمند بودند) شبیه حیوانات دانسته شده است. دسته نخست شتران هستند که با تسخیر قلمرو بیشتر قبایل بزرگی را در صحرا های سوریه و عربستان تشکیل داده بودند. دسته پایین تر حیثیت گوسفند و بز را داشتند و در نزدیکی مناطق زراعتی اردن، سوریه و عراق می زیستند. دسته گاو ان که طبقه سومی بودند بیشتر در حوزه جنوبی منطقه عرب و سودان یافت می شدند و بقره (گاو) نامیده شده بودند. آری از چنان مردمی نمی توان توقع داشت که سنت های اجتماعی را بشکنند و به زنان حق بدهند، در چنین جامعه قانون جنگل حکمفرما بوده و حق آن است که قوی تر باشد. حالا قضاوت بفرمایید که از چنین مردمی نمی توان توقع خوشرفتاری با زنان داشت، همه عمل آنان به دریافت غذا بسته شده بود.

فرهنگ قبیله با وجود عدم به رسمیت شناختن عفت و حیاء و با وجود بی پروایی در اختلاط دو جنس، در قسمت زنان به شدت غیرت داشته و در کوچکترین اشتباه ناموسی زن را به قتل می رساند.

اگر به حرفهای من باور نمی کنید، پس سری به زندگی کوچی ها بزنید و پس دیدن کار های طاقت فرسای زنان و بی حجابی و اختلاط هر دو جنس در میان آنان قضاوت کنید، باز و با وجود این روش های خلاف دین و فطرت به غیرت بیجای جاهلیت آنها بنگرید که هم دروازه های فتنه را به دست خود گشوده اند و هم در کوچکترین اشتباهی زنان را به قتل می رسانند.

¹ - Britannica Encyclopedia. Bedouin 's matter.

ملت ما زمانی بر ضد شاه امان الله خان به علت رفع حجاب قیام کردند، ولی او در نخستین باری که مردم به سبب آن قیام کرده بودند زنان را به بی حجابی دستور نداده بود؛ بلکه صرف به کوچی ها که به علت بی حجابی زنان شان اجازه عبور از جاده عمومی شهر کابل را نداشتند اجازه داد تا از جاده عمومی شهر بگذرند و مردم هم فوراً دست به قیام زدند. درین جای من به قیام مردم و عمل شاه امان الله به علت اختلاف با موضوع اصلی مان کار ندارم؛ بل هدفم این است که حتی در عصر تمدن هم در زندگی بادیه نشینان در عرصه حقوق زنان تغییری بمیان نیامده است.

۱۰- در جاهلیت عرب:

با آنکه زنان تا حدودی در جاهلیت عرب در برخی از کار های اجتماعی فعالیت داشتند؛ اما این فعالیت آنان عارضی بوده و در حقیقت ابراری بیش نبوده اند.

یکی از دردناکترین پدیده های عصر جاهلیت عرب همین زنده بگور کردن نوزادان دختر بود، هر چند که این عمل زشت در میان بعضی از قبایل از جمله قبیله «کنده» وجود داشت؛ اما اگر این پدیده وحشتناک نادر هم باشد قابل دقت و بررسی است. خداوند عز و جل در برابر این جنایت به مرتکبین آن چنین هشدار داده است: **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.** هنگامی که از دخترک زنده بگور شده پرسیده شود: به کدام گناه کشته شدی؟! **سورة کُورِت / ۸ - ۹.**

کاملاً آشکار است که دختر کشته شده در پاسخ سوال مذکور بی گناهی خود را اثبات می کند، و مرتکب جنایت مورد مجازات الهی قرار می گیرد.

گروه نویسندگان تفسیر نمونه در ذیل آیت فوق نوشته اند: زن در جاهلیت عرب به هنگام وضع حمل خود حفره ای را در زمین می ساخت و روی آن می نشست، اگر نوزاد دختر می بود آن را در میان خندق می افکند، و اگر پسر می بود آن را نگاه می داشت. لذا یکی از شعرای آنان با لحن افتخار آمیزی می گوید:

سَمِيئُهَا إِذَا وَلَدَتْ تَمُوتِ وَ الْقَبْرِ صَهْرٍ ضَامِنٌ دَمِيَّتِ

نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولدش تَمُوتِ (بمیر) گذاشتم و قبر داماد مطمئنی است که آن را در بر گرفته و خاموش ساخته است. عامل پیدایش این جنایت فجیع امور مختلفی بوده است از جمله:

۱- عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی.

۲- فقر شدید حاکم بر جامعه جاهلی عرب، به ویژه با توجه به اینکه دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری ها سهم نداشتند.

۳- فکر به اینکه دختران ممکن در جنگهای فراوان قبیله ای آن روز به اسارت در آیند، و به اصطلاح نوامیس آنها (اعراب جاهلی) به دست بیگانگان بیفتد و ازین راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند درین کار بی اثر نبود^۱.

در حالی که در دین خدا برتری بر اساس تقوی بوده و ضامن رزق هم خداوند ﷻ می باشد، وقتی مردم بر اساس دین خدا تربیت اخلاقی شوند دیگر غارتگری و جنگ و اسارتی هم باقی نمی ماند.

در جاهلیت عرب به زنان میراث نمی دادند، زنان برهنه طواف می کردند و دران طبقه چیزی بنام عفت و حیا نبود.

خلاصه زن را جنس دوم می شمردند و میراث به سببی به وی نمی دادند که او نمی تواند مستقیماً در جنگها شرکت کند و باید میراث به کسی داده شود که توان جنگیدن را داشته باشد. این روش جاهلیت عرب عیناً شبیه جاهلیت قرن بیستم است.

۱۱- در قرون تاریک اروپا:

تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در اروپا و دنیای غرب، آموزش زنان در هاله ای از ابهام باقی ماند. در سال ۱۸۹۳ در برلن، برای نخستین بار دختران اجازه یافتند که به دبیرستان رفته و دیپلم بگیرند. نخستین دبیرستان دخترانه در «کارلزروهه» تأسیس شدند نخستین دبیرستان دخترانه در تأسیس شد. از سال ۱۹۰۱ به بعد زنان توانستند در تمامی رشته های تحصیلی دانشگاهی نام نویسی نمایند. در کانادا از سال ۱۸۶۷ به بعد، در اکثر ایالات، زنان در تشکیلات آموزشی «مورتنسن» پذیرفته شدند. چند دانشگاه از جمله دانشگاه «آنتاریو» در سال (۱۸۶۹ م.) به زنان اجازه تحصیل داد. اولین زنی که در سال ۱۸۶۱ موفق به اخذ دیپلم شد زنی بنام «ژولی دوبیه» بود.

۱۲- از دیدگاه همه قانونگذاران ادوار قدیمه:

گوستاولوبون پس از بیان وضعیت زنان در میان عده از ملل متمدن روزگاران قدیمه در نهایت نوشته است: تمام قانونگذاران ادوار قدیمه هم به زن همین طور خشونت و سختی اظهار داشته اند، مثلاً قانون هنود می گوید: در میان چیزهای از قبیل قضاء حتمی، طوفان، موت، جهنم، سم، مار گزنده و

^۱ - گروه نویسندگان، تفسیر نمونه. ج ۲۶، ص ۱۸۸ به بعد، ذیل آیه هشتم و نهم سوره التکویر.

آتش سوزان هیچ چیزی بد تر از جنس زن نیست، در کتاب مقدس تورات (تورات تحریف شده به دست زعمای دینی یهود) هم در همین حدود با زن رفتار شده و خشونت و سختی که در آن دیده می شود کمتر از خشونت و سختی نیست که در فوق ذکر شد؛ طوری که می نویسد: زن تلخ تر از مرگ است. و در باب واعظ کتاب مقدس آمده است: هر کسی که نزد خداوند محبوب است خود را از شر زن محفوظ خواهد داشت و در میان هزاران تن مرد یک تن پیدا می شود که نزد خدا محبوب باشد؛ اما در میان تمام زنان عالم یک زن هم پیدا نخواهد شد که نزد خدا محبوبه باشد.^۱

قبلا در بیان وضعیت زنان در روسیه نوشتیم که ضرب المثل های موجود در میان ملتی می تواند بیانگر دیدگاه آن ملت باشد، بناء این جا با نقل چند ضرب المثل متعلق به ملل مختلف گذشته از گوستاولوبون به این موضوع پایان می دهیم، امید که خوانندگان گرامی ازین مجمل حدیث مفصل بخوانند:

چینی: حرف زن را گوش باید داد ولی نباید به آن اعتقاد نمود.

ایتالوی: اسپد بد باشد یا خوب مهمیز (نعل آهنی) لازم دارد؛ اما زن خوب باشد یا بد چوب لازم دارد.

اسپانوی: از زنان بد باید حذر کرد و به زنان خوب هم نباید هیچگاه اعتماد نمود.

لوبون در نهایت نتیجه گیری وضعیت قوانین روم، یونان، هند و ملل حاضر در مورد زنان را به مسخره گرفته و اسلام را بر همه ترجیح داده است.^۲

۱۳- در وضعیت افسار گسیخته عصر حاضر:

تقدیر و سپاس از زن توسط جامعه و مردم در قوانین و ضرب المثل های آن ملت نمایان است نه در محافل بی بند و باری. ما غربی ها را می بینیم که زن ها را در جشن ها و مراسمات خود جلو می اندازند؛ اما در خانه ها باعث عقب ماندگی او هستند، در جامعه و در ملاء عام دست های او را می بوسند؛ اما در خانه های خود چهره اش را مکدر می کنند، در ظاهر به حق تساوی او اعتراف می کنند در حالی که در عمل و در برخورد بین خود با او این حق تساوی را انکار می کنند. در جایگاه طنز و شوخی سر خود را به عنوان احترام نزد آنها پایین می آورند؛ اما در جایگاه جدی از او جدا می شوند. برخورد های ظاهری زنان ما را گول می زند همان

^۱ - لوبون، گوستاو، تاریخ تمدن عرب و اسلام. ترجمه گیلانی، ص ۵۳۵.

^۲ - همان. ص ۵۳۵ - ۵۳۸.

طور کسانی که قصد ارضای شهوت های شان از طریق وسوسه های شیطنی به اسم آزادی و حقوق زن او را فریب می دهند. دکتر مصطفی سباعی رحمته.

اگست کانت غول فلسفه رئالیسم غرب گفته است: بهترین آزادی آن است که در آن غرایز خوب بر غرائز بد غالب باشد.

آری خداوند حکیم انسان را برای امتحان آفریده و بر اساس حکمت بالغه خویش در وی هم عنصر خیر و هم شر را نهاده است، راه درست را نشان داده و برای اینکه عنصر شر بر عنصر خیر غلبه نیابد، راهنمایی را فرستاده و به وسیله آنها بر نقاط خطر علامه سرخ قرار داده است، تا کاروان سرگردان بشریت در مسیر تکاملی خویش مبادا قدم در منطقه خطر بگذارد و رسوای دنیا و آخرت شود، هر که به رهنمود های الهی و علامات خطر توجه کند رستگار هر دو جهان می شود و هر که از آن سر پیچید ناکام هر دو جهان می گردد، بعید نیست که انسان های سرکش هم گاهی به پیروزی های نمایشی در دنیا دست می یابند؛ اما این پیروزی ها در حقیقت آغاز تباهی آنان و سبب فرو رفتن بیشتر شان در لجنزار شهوات و فساد اخلاقی است.

لجام گسیختگی و آنارشیزم را نمی توان آزادی نامید و آزادی اصول و محدوده ویژه ای دارد، اگر انسان این موجود دو پا به حال خود رها شود، به هر چه که دست یابد هرچند که منجر به زیان هم شود هم آن را می بلعد؛ اما باز هم دوزخ درون او فریاد هل من مزید سر می دهد و دیگری می طلبد. روانشناسی این نکته را تایید می کند که غرایز انسان قطعا پایان ندارد، و ۱۴۰۰ قبل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن مکتبدار بزرگ روانشناس فرزانه الهی نیز بیان نموده است: **مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ، وَ طَالِبُ دُنْيَا**^۱. دو حریص هیچگاه سیر نمی شوند: طلب کننده علم و طلب کننده دنیا.

عارف الهی از شاگردان بلند پایه این مکتب مولانا جلال الدین محمد بلخی رحمته درین مورد گفته است:

دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریا ها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آش—امد هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سیر گشتی سیر گوید نه ه—نوز	اینست آتش، اینست تابش، اینست سوز
عالمی را لقمه کرد و درکش—ید	معه اش نعره زنان هل من مزید

^۱ - دارمی، عبدالله، مسند دارمی. باب فضل العلم و العالم، رقم ۳۶۰.

مولانا در ادامه، انتظام الهی برای کنترل غریزه و حرص انسانی را چنین به رشته نظم می کشد:

حق قدم بر وی نهاد از لا مکان
چونکه جزو دوزخست این نفس ها
آنگه او ساکن شود از کن فکان
طبع کل دارد همیشه جزو ها^۱.

یکی از خصوصیت های که خداوند عز وجل آن را بر حسب حکمت بالغه خویش نسبت به مردان بیشتر در نهاد زنان تبرج و خود نمایی است، به همین سبب خداوند عز وجل به طور خاصی خطاب به آنان می فرماید: و لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. شما همانند جاهلیت نخستین خودنمایی نکنید. قرآن/ الاحزاب/ ۳۳. یعنی اندام های جذاب و طلائی خویش را در معرض مردان بیگانه همچون زنان عهد جاهلیت نخست قرار ندهید.

خدای حکیم برای جلوگیری از سرکشی انسان و افراط در تبرج قوانینی را وضع کرده است تا از انسان عروسک خیمه شب بازی ساخته نشود، اگر در گذشته پادشاهان در گوشه های حرمسرا های شان به هزار زن دست می یافتند، حالا از برکت تمدن فاسد غرب هر ولگرد و هوسبازی در کنار خیابان های تابان یا تاریک در یک لحظه به هزار زن و دختر زیبا دست می یابد.

این از فجایع و تحفه افسار گسیخته عصر تمدن است که انسان را به بردگی جمعی کشیده است، در جاهلیت قدیم اگر تنها دختران را می کشتند؛ اما در جاهلیت کنونی انسان ها و سایر جانوارن را با استعمال و آزمایش اسلحه و مواد کیمیایی از میان بر می دارند؛ بلکه به این هم اکتفا ننموده و در شبانه روزی میلیون ها جنین را پس از آمدن روح دران به وسیله دارو های زهری می کُشند، که می توان آن را زنده به گور کردن عصر تمدن نامید و این خود بد تر از زنده به گور کردن دختران در جاهلیت اولی است. ما منکر برخی از خیر و سهولت های به وجود آمده این عصر نیستیم؛ اما باید گفت که این سهولت ها یک روزه نیستند؛ بلکه تمدن از هبوط آدم علیه السلام شروع شد و کاخ آن تا حال به این حد بلند گردیده و هنوز هم به سوی تکامل پیش می رود، آنچه که قبل از پیدایش خط از بشریت معلومات به دست می آید این است که بشر نخست ابزار و آلات مورد نیاز خود را از سنگ می ساخت و به همین سبب آن عصر را عصر حجر می نامند. بشر نخست در مغاره ها می زیست، در مرحله بعدی دیوار های مغاره ها را با کشیدن تصویر حیوانات توسط رنگ های گیاهان و گل ها مزین می کردند، بالأخره حیوانات را برای

^۱ - جلال الدین محمد، مولوی، مثنوی. دفتر اول، ص ۷۳.

رفع حواجی شان استخدام کردند که به قول «ویل دیوران» به کار بردن حیوانات و استعمال شیر آنها در فزونی نسل انسانی رول عمده بازی کرد، پس از کشف آتش سهولت های بیشتری به وجود آمد، مسلمانان حتی به اعتراف خود مؤرخین غربی سهم ارزنده در ایجاد تمدن بشری دارند که درین جا مجال شرح آن را نداریم، در نهایت این تکامل ادامه یافت تا کاخ تمدن به حد امروزی رسید، بناء نمی توان تمدن را مال شرق یا غرب دانست، تمدن یک روزه نبوده و مال همه بشریت از آدم تا خاتم است. پس ملتی نمی تواند این سهولت های تمدن را به رخ ملت دیگری بکشد، آنچه که ما مسلمین به بشریت پیش می کنیم سعادت است و تمدن اصلی هم در سعادت نهفته می باشد، اسلام در میان ملت برهنه عرب توأم با سعادت تمدنی را ایجاد کرد که در مدت اندکی تمدن های بزرگ آن روزگار در برابرش خیره ماندند.

یکی از دستاورد های تمدن امروزی که جزو تمدن بشری است جلوگیری از حوادث قبل از وقوع آن و مرگ و میر است، کشف واکسین های مختلف یکی از دستاوردهای مهمی است که نمی توان آن را نادیده گرفت، ما نمی خواهیم بشریت را به عصر حجر سوق دهیم، ما به این نکته واقفیم که اگر تنظیم نسل بکار برده نشود جهان دوچار فاجعه انسانی و انفجار جمعیت می شود. از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه که شرح آن بعدا در جای خودش خواهد آمد نقل شده است: **كُنَّا نَعَزِلُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْقُرْآنُ يَنْزِلُ**. در عصر رسول الله ﷺ در حالی که قرآن نازل می شد ما عزل می نمودیم^۱.

همین امر خودش بیانگر تنظیم نسل است، البته تحدید نسل را اسلام نمی پذیرد، اسلام بعد از چهار ماه سقط جنین را در حکم قتل می شمارد. بشر برای تنظیم نسل و تعیین مدت زمانی در توالد جهت جلوگیری از سوء تغذیه اطفال میتواند به وسیله دارو ها از انفجار جمعیت پیشگیری کند و دست به قتل های جنین بعد از شکل گیری آنها نزند؛ ولی درندگی و کشتار جزو اخلاقی انسان غربی است و بدون این خوابش نمی برد.

فجایع جاهلیت عصر حاضر حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و باز به وسیله رسانه های دروغ پراکن افکار انسانیت را دزدیده و طوری تحمیل می کنند که گویا این جاهلیت حقوق زنان را به او برگردانیده است.

با ادبیات جنسی و برهنگی نمی توان تمدن را به وجود آورد و به قول دکتر مصفی سباعی رحمته الله علیه: در ادبیات جنسی نوآوری و مبارزه و فداکاری وجود ندارد و این ساخته و پرداخته ی تن پروران و

^۱ - صحیح البخاری. باب العزل، رقم ۴۹۱۱. صحیح المسلم. باب العزل، رقم ۱۴۳۸.

خودخواهان است، ولی در ادبیات نفس جذابیت و زیبایی اخلاق و نوآوری و رنج و مبارزه و کرامت و فداکاری وجود دارد که زیور تولید کنندگان کوشا و جان فداست.

شعاع دروغین تمدن غرب چشمهای ما مسلمانان را نیز خیره کرده و نتنها رسالت خود را از یاد برده ایم؛ که از دین و آیین خود منحرف شده ایم، شبیه پرندۀ شده ایم که در موقع حمله پرندۀ شکاری همه چیزش را باخته با چشمان حیرت زده بسوی قاتلی چشمش را می دوزد که در چند لحظه طعمه اش می کند، اگر نهاد های زنانه و حقوق بشری ما به جای کشانیدن زن به حراج گاه ها به قول دکتر مصطفی سباعی: بر ضد چشم و همچشمی ها در ازدواج، حملات و واکنش مداوم انجام می دادند، بهترین و با ارزش ترین خدمت را به جامعه می کردند؛ طوری که آن باعث رفعت شأن و جایگاه امت می شد و کشور ها را در برابر بدترین مشکلات اخلاقی که موجب فروپاشی می شوند حفظ می نمود.

آری فساد تمدن جدید در عرصه زنان به بهانه های آزادی و پاسداری از حقوق آنان، با سوء استفاده از حرص بی پایان انسان به اوج خود رسیده و انسانیت را در معرض تند باد های ویرانگری قرار داده است که فرجامش تباهی دنیا و آخرت است، انسان عروسک خیمه شب بازی نیست که با نیرنگ های پر پیچ و خم او را به بازی گرفت و او زمانی که به خود بیاید همه چیز را از دست داده و افسوس های درناک دیگر به دردش نخورد.

متفکر و ادیب فرزانه مصری مرحوم استاد محمد قطب درین خصوص نوشته است: «شما این آقامنش، و این جنتمن غربی را بنگرید، دارای اخلاق است، به شما دروغ نمی گوید او نیرنگ نمی زند، او خیانت نمی کند، گفتار استوار، رفتار امین، کردار بی ریا، در خدمت به وطن نیت صادق و اخلاص، و خلاصه هر فضیلتی و در هر خوی پسندیده ای نمونه است.

و اما اینکه شما او را در موضوع مسائل و روابط جنسی بی بند و بار می بینید و سخت می گیرید، این صحیح نیست، چون در آن محیط در دنیای غرب مردم اینگونه مسائل را مربوط به اخلاق نمی دانند، آخ ای آقا! ای عزیز من! ایکاش که ما نیز مانند آنها در این مورد فاسد بودیم، اما در عوض اخلاق داشتیم!! اینست فشرده ادعای جاهلیت غرب، و خلاصه دفاع عاشقان سینه چاک و دل باختگان فداکار جاهلیت قرن بیستم ...^۱».

^۱ - قطب، محمد، جاهلیت قرن بیستم. ترجمه محمد علی عابدی، ص ۲۵۴.

سپس وضعیت کنونی را در مقایسه با جاهلیت عربی چنین به تحلیل گرفته است: «جاهلیت عربی دارای نمونه‌های فراوانی از فضائل بود، در لابلای این جاهلیت شجاعت، شهامت، فداکاری و جانفشانی در راه هدف‌های اعتقادی و متکی به ایمان، و همچنین کرم، عزت نفس، و سر فرودنی‌آوردن در برابر ستم و بسیاری از فضائل دیگر بود، و لکن هرگز وجود این همه فضائل و این همه مزایای انسانیت عنوان جاهلیت را از آن سلب نکرد، و از گرفتاری پی‌آمدها و آثار شوم آن جاهلیت مانع نشد، چون این فضائل نیز به خاطر دورماندن از آئین خدا و بیرون‌افتادن از راه راست معمولاً منحرف می‌شد، چنانکه شجاعت و شهامت و فداکاری همیشه در راه خونخواهی و معاونت بر ظلم و عداوت بهدر می‌رفت، و هروقت که در میان دو قبیله خصومت و جنگ درمی‌گرفت دلیران و جنگ‌آوران هردو قبیله نیروهای خود را هرگز در راه دفاع از حق و قیام بر علیه باطل بسیج نمی‌کردند، بلکه در راه حمایت از منافع و دفاع از مصالح قبیله خود به کار می‌زدند! و به این ترتیب دائم دامنه باطل را گسترش می‌دادند، و قدرت حق را بی‌ارزش می‌ساختند.

و همچنین کرم و سخاوت در محیط جاهلانه عربستان، و در زندگی قبیلوی آن هرگز در راه انجام اعمال مفید و اجرای برنامه‌های عام‌المنفعه بکار نمی‌رفت، بلکه همیشه در راه کسب شهرت و افتخار و در راه مباحثات موهوم و پوک بهدر می‌رفت، مهمان‌نوازی‌ها و پذیرائی‌ها به خاطر این تشکیل می‌یافت که شیخ قبیله و صاحب مهمان‌سرا را مشهور گرداند، و همه جا مسافران و کاروانیان داستان کرم و سخاوت او را به عنوان رسانه‌های گروهی در همه جای جزیره العرب تبلیغ کنند، و بهمین لحاظ هروقت که برای رضای خدا و بیرون از مدار ریا پای دست‌گیری از فقیری و یا کمک به بی‌نوائی در میان بود دیو بخل بر نفوس چیره می‌شد، و امساک در مقام عطا و سخاوت می‌نشست.

و همچنین روح عزت نفس و بزرگ‌اندیشی در آن محیط جاهلانه جای خود را به کبر و نخوت و لجبازی و عناد با حق میداد، چون اصلاً در آن محیط جاهلانه حق اصالت و احترام نداشت، بلکه عنصر اصالت فقط همان شخص خودستا و خودپرست بود و بس، گرچه گاهی هم آن شخص خودستا و خودپرست در برابر وجدان و ضمیر خود به خطای خویش اعتراف می‌کرد.

و به همین ترتیب هم جاهلیت اروپائی در زندگی و رفتار فردی خود به بسیاری از فضایل آراسته است، و لکن این فضایل نیز به خاطر دورماندن از آئین خدا و خارج‌شدن از مدار حق خود منحرف شده است، زیرا چنانکه در آینده نزدیک بیان خواهیم کرد، این صفات انسانی در این محیط جاهلانه به

صورت یک رشته فضایل انتفاعی درآمده و بهمین لحاظ هم معمول و متداول شده است که برای تسهیل داد و ستد، و گرمی رونق بازار اقتصاد، و سرعت گردش در چرخ‌های زندگی مادی سودمند شناخته شده، و لکن هروقت که این خاصیت انتفاعی را از دست بدهد، ارزش و اعتبار خود را نیز از دست خواهد داد، و در نظر همان فرد (جنتلمن) اروپائی از رسمیت خواهد افتاد، و به صورت یک حماقت و سفاهت موهوم خیالی از مدار عمل خارج خواهد شد^۱».

دنیای امروز توسط چند فرد انگشت شمار یهودی گرفتار بردگی جمعی اقتصادی، اخلاقی، تبعیض‌گرایی، لحام گسیختگی جنسی، و سایر ویرانگری‌های مادی و معنوی بنام آزادی شده است؛ اما بشریت از جهل نمی‌داند که در کجا قدم می‌نهد. در کتاب پروتوکول شماره یک کتاب (پروتوکول‌های یهود برای اشغال جهان) آمده است:

«اعتیاد به الکل و افراط در نوشیدن نوشابه‌های سکرآور، مشکلی است که پس از اعطای آزادی در میان غیریهودیها رواج پیدا می‌کند. بر ما یهودیها لازم است که در چنین مسیری گام برنداریم. مردم غیریهودی از همان آغاز جوانی به وسیله عوامل ما بی بند و بار و بدون اخلاق بار می‌آیند. عوامل ما عبارتند از معلمان سرخانه، خدمتکاران، منشی‌ها و زنانی که در خانه‌های ثروتمندان بچه‌داری می‌کنند. به کمک زنان یهودی مردان غیر یهودی را در عشرتکده‌ها و محل‌های عیاشی به فساد اخلاقی می‌کشانیم و آنها را از جاده عفت و پاکدامنی منحرف می‌سازیم. من این جامعه را که به دست زنها به فساد کشانده می‌شود، جامعه زنان نام می‌نهم زیرا در فساد و تجمل پرستی دنباله‌رو دیگرانند^۲».

«ما جوانان مسیحی را در دریایی از افکارشاعرانه غرق می‌کنیم و آنها را براساس تئوری‌ها و اصولی که آنها را غلط می‌پنداریم، تربیت می‌کنیم تا بتوانیم آنان را به فساد بکشانیم^۳».

«دقت کنید که ما چگونه موفق شدیم داروینیسیم، مارکسیسم و نیچه‌ایسم را بال و پر بدهیم. یهودیان باید به سادگی به اهمیت نقش ویرانگر نظریه‌های بالا، روی ذهن و اندیشه غیریهود پی ببرند^۴».

^۱ - قطب، محمد، همان، صص ۲۵۵ - ۲۵۶.

^۲ - گروهی از صاحب‌بنظران یهود، پروتوکول‌های رهبر این یهود برای تسخیر جهان. صص ۲۱-۲۲.

^۳ - همان، پروتوکول شماره ۹، ص ۶۷.

^۴ - همان، پروتوکول شماره ۲.

فصل دوم

زن از نگاه فلسفه انسانی

انسان از نظر اسلام برای خلیفه و جانشین خدا در زمین شدن آفریده شده است؛ اما در تمدن غربی انسان فقط یک حیوان مترقی است. خطاب قرآن هم اکثرا عام و انسانی است.

زن و مرد در آفرینش انسانی یکسان اند و از هم تفاوت ندارند؛ اما خداوند ﷻ حسب نیاز در هر یک از این دو جنس انسانی سرشت های ویژه ای را قرار داده است که آن ها به هر کدام زینده بوده و اگر سرشت های این دو عوض شوند به هیچ کدام زینده نخواهد بود، مثلا اگر مردان لباس زنان و زنان لباس مردان را بپوشند، منظره زشتی به وجود آمده و هر کسی بر چنین اشخاصی عیب می گیرد.

فلسفه را نمی توان با رفرنوم و قانون را با آراء عمومی نمی توان ساخت، قانون را باید عقلاء بسازند؛ اما ازان جایی که حرص و آز جزء سرشت انسان است و هر گروهی می کوشد تا قانون را به نفع خودش بسازد، خداوند ﷻ انبیای گرامی ﷺ را با قانون عادلانه خویش فرستاد تا جلو خود سری ها و حق شکنی های بشر گرفته شود و جامعه انسانی به جامعه جنگل مبدل نشود.

زن نیمه دیگر مرد بوده و هیچگاه مرد بدون موجودیت زن در پشت خود زندگی آرامی ندارد و این سروده زیبای خانم پروین اعتصامی از ستاره های معروف آسمان ادبیات فارسی کاملا حق و بجاست:

گر روی در باغ و بوستان پر ز گل باشد چمن زن اگر آن جا نباشد بد تر از ویرانه است

عقل نمی پذیرد که بار سنگین قطار را بر ماشین لاری گذاشت؛ اما از هر یکی در جای خود می توان استفاده کرد. بنابراین افگندن بارهای سنگین بر دوش زنان مخالف سرشت لطیف و نازک اوست، باید به او چیز موافق طبعش را سپرد و می توان در جای خودش او را توظیف کرد. مثلا: ما مخالف سپردن کار های سبکی چون معلمی، طبابت، خیاطی و نظیر اینها به زنان نیستیم؛ اما مخالف سپردن کار های ثقیله همچون کارگاه های صنعتی، کشاورزی، بنائی و غیره به او هستیم؛ زیرا این ها با سرشت زن سازگاری ندارند. مگر می توان با ماشین در حد سرعت هواپیما حرکت کرد؟

زیر بنای فلسفه اسلامی را قرآن و سنت تشکیل می دهد و اگر این دو را از فلسفه اسلامی بگیریم، دیگر چیزی بر آن باقی نمی ماند، از علامه عبدالرحمن ابن خلدون تونسی نقل شده است: کسی که اندکی از فلسفه را بیاموزد غالبا در وادی الحاد می افتد و اگر کسی بیشتر آن را بیاموزد بسوی خدا شناسی و ایمان به او تعالی میلان می کند.

من با استنباط از کلام علامه ابن خلدون بزرگ رحمته می گویم: تعمق در هر چیزی بدون راهنما و به قول اهل تصوف پیر انسان را به وادی گمراهی می افکند، و نباید در هر مسیری از رهنمود راهنما سر پیچید، قرآن درین مورد بسیار زیبا فرموده است: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ. و بعضی از مردم کسانی اند که در مورد خدا مجادله می کنند بدون علم مجادله و بغیر هدایت و بغیر کتاب روشن. سورة الحج / ۸.

مولانا جلال الدین محمد بلخی رحمته از پیشوایان برجسته مکتب پر انوار قرآن چنین فرموده است:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
وان رهی که سالها تو رفته ای	بی قلاوز اندران آشفته ای
پس ره را که ندیدی تو هیچ	هین مرو تنها ز رهبر سرمپیچ
تا نباشد سایه او بر تو گول	مرتو راسرگشته دارد بانگ غول
غولت از ره افگند اندر گزند	از تو داهی تر درین ره بس بُدند
از نُبی پرسی ضلال رهروان	که چه شان کرد آن بلیس بدروان ^۱

قرآن و سنت این دو نور افگن الهی پیوسته فلاسفه مسلمان را در اعماق امواج تیره و مهیب فلسفه هدایت کرده و ایشان را به سر منزل مقصود رسانیده اند، معلوم است که نتیجه هر چیزی در پایان آن بدست می آید و اگر به قول قرآن، کتاب روشنگر در پیشاپیش انسان نباشد وی قبل از رسیدن به هدف در میان امواج تیره فلسفه غرق وادی موج الحاد غرق می شود.

^۱ - ، جلال الدین محمد، مولوی، همان، ص ۱۴۹

بنابراین قرآن این کتاب روشنگر الهی انسان چه مرد و چه زن را از یک جوهر دانسته و چنین فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً. ای مردم بترسید از پروردگار تان کسی که آفریده است شما را از یک نفس واحد و سپس آفرید از او همسرش را، و انتشار کرد از آن دو مردان و زنان بسیاری را. سورة النساء/ ۱.

امام فخرالدین رازی رحمته الله مفسر، فیلسوف و دانشمند بزرگ مسلمان رحمته الله در قسمتی از تفسیر آیت مبارکه مذکور نوشته است: خاصیت آفریده شدن ما از نفس واحد ما را وادار به اطاعت و پرهیز از معصیت می کند و این دارای چند وجه است: منبع آفرینش همه انسانها از یک انسان دلالت بر کمال قدرت آفریننده می کند، اگر کار بر اساس طبیعت و خاصیت انسان باشد لازم بود که همه انسان های تولید شده از یک انسان در صفت و خلقت و طبیعت یکسان و مشابه باشند؛ اما اینکه انسان ها را در گونه های مختلفی همچون سفید، سیاه، سرخ، سبزه، زیبا، زشت، بلند و کوتاه می بینیم، همه دال برین اند که خالق و مدبر انسان فاعل مختار است... امام رازی رحمته الله در ادامه نوشته است: اینکه همه مردم آفرینش نخست خود را از یک شخص واحد به رسمیت شناختند، تفاخر و تکبر را ترک و تواضع و خوش خلقی را اختیار می کنند^۱.

من بر توضیح امام رازی رحمته الله می افزایم: خداوند جل جلاله در آیت مبارکه فوق قبل ازین که انسان را متوجه منبع واحد خلقتش گرداند، وی را دستور می دهد که از آفریننده اش بترسد، خداوند در حقیقت با این پیام زیبایی هر نوع تبعیض و برتری جویی افراد را قدغن کرده است؛ زیرا در دین الهی انساب معنا ندارد و برتری فقط در تقوا است.

دیدگاه فلاسفه یونان

اگر چه وضعیت زن در تاریخ یونان را قبلاً بیان کردیم و آن خود بیانگر دیدگاه های فلاسفه و دولت مردان آن دیار در باره زنان است؛ اما ازین که فلاسفه یونان از پایه گذاران بزرگ تمدن بشری به شمار می روند، دیدگاه چند تن از ایشان را بیان می کنیم و خوانندگان گرامی خود ازین مجمل حدیث مفصل را در یابند. هر چند من به همه اهل دانش احترام دارم و به این باورم که امکان تحریف شدن آثار آن

^۱ - رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب. ج ۹، صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

بزرگان در جریان این سده های متمادی وجود دارد، ازین رو همه موضوعات آثار به جای مانده ایشان به دلیل همین تحریف احتمالی باور کرده نمی توانم؛ اما رد هم کرده نمی توانم.

از سوی دیگر ناگزیریم که اندیشمندان گذشته را از روی آثار بجای مانده ایشان در تحت بررسی و قضاوت قرار دهیم.

الف- سقراط و شاگردش افلاطون:

دیالکتیک سقراط حکم می کرد که باید نخست موضوعی اصلی یا اقلاً فرضی ایجاد شود و هر کسی استدلال خود را به پیش بکشد تا آنکه نهایتاً همه به یک نتیجه دست یابند. سقراط پاسخ سوال شاگردانش را به طور کامل نمی گفت، و شاگرد قانع شده به آن پاسخ ناقص را سرزنش می کرد، به این ترتیب خودش دروازه میدان گفتگو را می گشود تا در نتیجه بحث و استدلال همه به یک پاسخ قناعت بخش برسند.

کتاب (جمهوریت) نوشته افلاطون به نقل از استادش (سقراط) نیز براساس همین قاعده نگاشته شده و این کتاب را می توان در حقیقت دیدگاه هر دو دانشمند دانست. افلاطون نوشته است:

گفتم (سقراط): زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ یک از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند. کودکان نیز باید در میان آنان مشترک باشند. پدران نباید فرزندان خود را از دیگر کودکان تمیز دهند و کودکان نیز نباید پدران خود را بشناسند.

گفت (افلاطون یا کدام مخاطب فرضی): این قانون غریب تر از قوانین پیشین است و چنین می نماید که نه قابل اجرا است و نه سودی در بر دارد ...^۱

گفتم: مردان و زنانی را که از تولید مثل گذشته اند به حال خود خواهیم گذاشت؛ تا جز با محارم شان با دیگران به دلخواه خود بیامیزند. اما اگر کسی در (چنین سنی) با محارمش نزدیکی کرد (و کودکی به

^۱ - افلاطون، جمهوری. ترجمه محمد حسن لطفی، صص ۲۴۲ - ۲۴۳.

وجود آمد) کودک را طوری بار خواهیم آورد که دیگر غذایی برای او در جهان نباشد...^۱.

گفت: این قانون نیز درست است؛ ولی زنان و مردان چگونه خواهند توانست پدران و دختران و دیگر خویشاوندان خود را باز شناسند.

گفتم: آن قانون اگر با اشتراک زنان و فرزندان توأم شود، سبب خواهد شد که قابلیت پاسداری پاسداران ما به حد کمال برسد و خطر تجزیه و انحلال در جامعه ما راه نیابد. زیرا دران صورت ممکن نخواهد بود که هر یک از پاسداران چیز خاصی را مال خود بشمارد، و هر چه به چنگ آورد در خانه خود نگاه دارد و زن و فرزندان خاص خود را داشته باشد، و در نتیجه این شادی و اندویش از شادی و اندوه دیگران جدا گردد. بلکه در پرتو قوانین ما همه آنان همه چیز را مال مشترک خود خواهند دانست، هدف یگانه و مشترک خواهند داشت و در شادی اندوه شریک یکدیگر خواهند بود.^۲

دکتر بهاء الدین بازارگاد دیدگاه افلاطون در مورد اشتراکیت زنان را چنین تحلیل و تلخیص کرده است: ... الغای اصل ازدواج به معنی منع انحصار یک زن به یک مرد در طبقه زمامداران و مستخدمین دولت می باشد. به عقیده وی برای رفع نیاز جنسی و هم تولید نسل در مورد عموم مأمورین دولت (اعم از کشوری و لشکری) باید به جای ازدواج یک سیستم متشکل و ارگانیزه و یک دستگاه تحت نقشه برای جمع شدن زن و مرد با یکدیگر معمول داشت که هدف آن به وجود آوردن بهترین نژاد و نسل سالمی باشد که حصول آن ممکن است (رجوع شود به عقیده هتلر و اقداماتی که در آلمان برای نیل به هدف فوق انجام داد، و همچنین رجوع شود به تاریخ اسپارت قدیم و مجاهده ای که برای تصفیه نژاد و ایجاد نسل سالم معمول می شد^۳).

علامه شیخ محمد غزالی رحمته روشنگر مسلمان مصری از «سیموندس امور جی» شاعر یونانی نوشته است: «خداوند زنان را از طبایع گوناگون آفریده است، گویا خداوند یکی از آنان را از خوک آفریده و دیگری را از روباه حيله گر و سومى در تلاش و جستجو همچون سگى است که به این سو و آن سو دنبال چیزی می گردد. چون چیزی نیافت زبان به بدی می گشاید».

^۱ - همان، ص ۲۵۰

^۲ - همان، ص ۲۵۵ - ۲۵۶.

^۳ - بازارگاد، بهاء الدین، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۱۱

سپس شیخ غزالی^۱ در ادامه نوشته است: « شاید بگویید او شاعر کودنی است که نمی توان به سخنش عمومیت بخشید. خوب ما سخن او و امثالش را که بی شمارند رها می کنیم؛ اما در باره افلاطون این فیلسوف شهر و مدینه فاضله اش چه می گویند که زنان را آخرین قشر جامعه به شمار آورده و آنان را در اختیار حاکمان و فرمانروایان قرار داده است. به راستی اگر این از نشانه های «مدینه فاضله» پس مدینه نازله چیست؟^۱.

ب: ارسطو:

دکتر بهاء الدین بازارگاد دیدگاه ارسطو در مورد انسان را چنین به قلم در آورده است: بردگان آزاد خلق نشده و در طبیعت برده خلق شده اند، پس بردگی حق و موافق طبیعت است. غیر از بردگان هر انسان به حکم طبیعت تبعه یک کشور و عضو یک جامعه خلق شده و با سایر مردم جهان قرابتی ندارد. پس سایرین نسبت به وی خارجی هستند و خارج از جامعه و کشور وی، خارجیان در سلک غلامان هستند و پست تر از یونانیان می باشند، بنا برین مردم هر کشور سه طبقه اند: اتباع، بردگان، و خارجیان^۲.

خوانندگان گرامی شما ازین مجمل در مورد این فیلسوف بزرگ و بر جسته قضاوت کنید، او اصل مساوات را نمی پذیرد و جامعه را طبقه بندی می کند، سپس بردگان و اتباع خارجی در داخل یک کشور را یکی دانسته و عزت و شرف را منوط به طبقه بومی کشور دانسته است، پس آیا می توان از او انتظار داشت که مساوات بین زنان و مردان را بپذیرد و تبعیض جنسیتی را بردارد؟ او حتی بین اهل یک کشور با کشور دیگر تبعیض قایل شده است.

محترم دکتر بازارگاد در باره این دیدگاه ارسطو نوشته است: «می توان این عقیده ارسطو را ریشه ناسیونالیسم قرون جدید یعنی اصل ملیت شمرد که در قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپای غربی نمو کرده و بعد به تمام اقطار جهان سرایت نمود. سپس در مورد تقسیم جامعه از سوی ارسطو به طبقات چنین اظهار نظر داشته است: این تقسیم عین تقسیم افلاطون است و تبعیت از همان عقیده می باشد، با این اصل که افلاطون در باب اصل ملیت تأکید ننموده و اصراری نکرده است^۳».

^۱ - غزالی، محمد، قضايا المرأة بين تقاليد الرائدة و الوافدة. صص ۶۴ - ۶۵.

^۲ - بازارگاد، همان، ص ۱۳۳.

^۳ - همان.

فلاسفه اروپای معاصر و غرب

هر چند ما منکر نظریات مثبت برخی از دانشمندان معاصر غربی به ویژه فلاسفه دکارتی و همچنان کانت نیستیم؛ مثلاً از دیدگاه «کانت» هدف ازدواج فقط افزایش نسل بشر نه؛ بلکه انسانی کردن رابطه بین زن و مرد است. همچنان کانت در مسایل جنسی اصول اخلاقی را در نظر گرفته و هر نوع رابطه خارج از ازدواج را رد کرده است. ما هم از آن عده از فلاسفه غرب امثال کانت ها که در باره زنان دیدگاه مثبتی داشته اند به گرمی استقبال می کنیم. اما باید گفت که اسلام صد ها سال قبل از این فلاسفه بزرگوار حق انسانی و قانونی زنان را تأمین کرده است.

با همه این ها باز هم در قرن نور هم عده از دانشمندان غربی دیدگاه های زن ستیزانه داشته اند که دیدگاه یک عده ازین غول های دانش را حالا به طور بسیار مختصری در معرض قضاوت خوانندگان گرامی قرار می دهیم.

۱- اسپینوزا: زن موجودیست دارای گیسوی بلند؛ اما عقل کوتاه، زنان در طول عمر همچنان بچه (کودک) باقی می مانند، یعنی قوای دماغی شان از بعد طفولیت رشد نمی کند. به همین جهت آنان به معنی حقیقی به هنر و دانش علاقه ندارند و اگر هم علاقه ورزند به خاطر جلب حمایت مردان است.^۱

۲- شوپنهاور: میان مادری و نبوغ جنگ است.^۲

۳- هربرت اسپنسر: جورج الیوت مرد تر از ان است که بتوان روح یخ زده مردانه اش را آب کرد.^۳ این سخن می رساند که علت سخت کوشی و مقاومت جورج الیوت (خانم رمان نویس مشهور انگلیس) این است که او روح مردانگی دارد؛ ورنه در زنان روحیه سخت کوشی و مقاومت در برابر ناملایمات زندگی وجود ندارد.

۴- نیچه: نباید با زنان زیاد مهربانی کرد.^۴

^۱ - باب الحوائجی، نصرالله. فریود چه می گوید. ص ۱۲۵.

^۲ - دیورانت، ویل، لذات فلسفه. ترجمه عباس زریاب خویی، ص ۱۴۴.

^۳ - همان، ص ۱۴۴.

^۴ - همان، ص ۸۷.

اعتراف منتسکیو به انحراف اخلاقی تمدن جدید

از دست رفتن عفت زنان به قدری تأثیرات بد دارد و به اندازه نواقص و معایب تولید می کند و طوری روح مردم را فاسد می نماید که اگر کشوری دچار آن گردد و این اصل مهم از بین برود، بدبختی های زیادی از آن ناشی می گردد. به خصوص در حکومت دموکراسی از بین رفتن عفت بزرگترین بدبختی ها و مفاسد را باعث می شود، تا جایی که اساس حکومت را از بین خواهد برد، به این جهت قانون گزاران خوب عفت را توصیه و از زنان توقع وقار در اخلاق دارند. در جمهوری تنها فساد اخلاقی؛ بل تظاهر به آن و سبکی را نیز منع کرده اند، در نتیجه عشوهِ گری و طنازی که از بیکاری زن ها تولید می شود قبل از به فساد کشیدن شدن خود زنان، دیگران فاسد می گردند؛ زیرا مردم در اثر این رفتار به عوامل ناچیز و کوچک اهمیت بسیار می دهند و چیز های مهم را تحقیر می کنند. بالنتیجه زندگی را روی اصول مسخرگی ادامه می دهند؛ زیرا زن ها درین روی مهارت کامل دارند و مسخره کردن مردم شیوه آن هاست^۱.

نکته جالب این که دین مقدس اسلام صد ها سال قبل از منتسکیو ها این مسئله را بیان داشته بود، اسلام در میان ملت پا برهنه تمدنی را به وجود آورد که تمدن های آن روز در برابرش به زانو در آمدند، اسلام به زنان عفت غرور شخصیت بخشیده و حق شان را به ایشان بر گردانید، اما با تأسف که منتسکیو با وجود این اقرار صافش از روی تعصب به این امر اقلا به صورت تلویحی هم اشاره نکرده است که این را از اسلام گرفته است و این اسلام بوده است که از زنان پاسداری کرده است.

و در پایان پاراگراف فوق این دانشمند فرزانه اروپایی به زنان هم توهین کرده و شیوه آن ها را مسخره کردن دیگران قلمداد کرده است، یعنی گویا زن عروسکی است که دیگران را مسخره می کند.

شکوه ویل دیورانت از زندگی اجتماعی جدید

حیا و حجب که به عشاق دلبری می بخشید و به هر قدرتی نیروی مضاعف می داد (در اثر تساوی زن و مرد در عصر حاضر) از اعتبار افتاده است، زنان جوان دلبری های نهان خود را چنان آزادانه در معرض رقیبان نهاده اند که کنجکاوی دیگر مایه زناشویی نمی گردد، زندگی شهری، میلیون ها جوان در مانده را طعمه دلالان محبت ساخته است. صحنه تئاتر با نامستوری عهد تجدید سلطنت در انگلستان

^۱ - منتسکیو، روح القوانین. ترجمه و نگارش از علی اکبر مهتدی، ص ۲۲۶.

رقابت می ورزد و ادبیات امروز مانند دین باستانی یونانی در وصف آلات توالد و تناسل است. ازدواج که سابقا هر کسی ناگزیر از آن بود و در دوره جوانی به زندگی و رفتار انسان ثبات و استقامت می بخشید از رواج افتاده است و مردان خیال می کنند که می توانند ازدواج ناکرده از منافع آن بهره مند شوند و از زیان های آن در امان باشند. از یکسو ازدواج در سال های کهولت صورت می گیرد و از سوی دیگر با کشمکشهای طلاق از هم می گسلد. خانواده که روزگاری مهد گرامی اخلاق و پایه نظم اجتماعی بود، تسلیم فردیت زندگانی صنعتی شهری می گردد و بیش از یک نسل دوام نمی یابد.^۱

نقد دیدگاه جان استوارت میل فیلسوف اروپایی

جان استوارت میل از فلاسفه بزرگ معاصر اروپایی قانون «مورمون ها» در حوزه آزادی را چنین بیان می کند:

... قانونی است که رسم چند همسری را تایید می کند، با این که مسیحیان اجرای این رسم را به مسلمانان، هندی ها و چینی ها اجازه داده اند؛ ولی از نحوه عکس العملی که در قبال عملی شدن همان رسم در میان مورمونی ها نشان می دهند چنین می آید که اگر مجریان آیین چند همسری به زبان انگلیسی صحبت کنند و به شاخه ای از تعلیمات مسیح ایمان داشته باشند، عمل شان خصومت اطفاء ناپذیر را بر می انگیزد...^۲.

سپس آقای میل به حیث یک فیلسوف آزاد اندیش خودش در مقام نقد این اندیشه بر آمده و چنین می نویسد: فکر نمی کنم کسی بیشتر از خود من ازین مکتب عجیب که مورمون ها ابداع کرده اند تنفر داشته باشد، و این نفرت قطع نظر از بعضی جهات دیگر که مجال ذکرش درین جای نیست، تا حدی نیز ازین لحاظ است که مسلک این گروه نتنها با اصل آزادی و تساوی حقوق زن و مرد سازگار نیست؛ بلکه خود ناقض مستقیم همان اصل است و تنها عملی که انجام می دهد محکم کردن میخ های رقیبت نصف جامعه و آزاد کردن نصف دیگر از هر نوع قید یا تعهد متقابل نسبت به «نیمه زنجیر شده» است.^۳

مورمن ها خود گروه از مسیحی ها اند که از آیین مسیحیت انحراف اصولی ورزیده اند و بنا برین ما در صدد دفاع از آنان نیستیم، به آیین مسیحیت هم کاری نداریم؛ ولی طرف ما آقای میل است که چگونه

^۱ - دیورانت، لذات فلسفه. ترجمه زریاب خوبی، ص ۸۷.

^۲ - میل، جان استوارت، در باره آزادی. ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ص ۲۳۴.

^۳ - همان، ص ۲۳۴.

به حیث یک فیلسوف آزاد و به دور از قید و بند آیین تحریف شده مسیحیت و سنتهای اجتماعی بدون تقدیم دلایلی به رد آن اقدام کرده است. به دانشوری چون آقای میل زبینه بود که پس از نام بردن آیین مسلمین در این قضیه دلایل آن را بیان و در معرض قضاوت قرار می دادند. همچنان بر اساس اسلام نباید آنچه را که به خود نمی پسندند به دیگران بیسندند، اخلاق نیز همین را حکم می کند، اما آقای میل دیدگاه خلاف اخلاق بشری آیین تحریف شده مسیحیت مبنی بر نپذیرفتن چند همسری به مسیحیان و پذیرفتن آن به دیگران را نقل کرده و در مورد این اخلاق منحرف سکوت کرده است.

باید گفت که ما این بد پنداشتن چند همسری از دیدگاه مسیحیت را در فوق بیان کردیم که آنان با وجود آن چند همسری را به مسیحیان نمی پذیرند و به دیگران می پذیرند، اما چند همسری در صورت نیاز و داشتن امکانات مادی از دیدگاه اسلام چیزی بدی نیست، داشتن بیشتر از یک همسر در دین مقدس اسلام یک مسئله اضطراری است و شرایطی خاص خود را دارد، اسلام به هر بوالهوسی اجازه نمی دهد که بدون داشتن امکانات زندگی، بیشتر از یک زن را در عقد خود بیاورد. با وجود این امر اسلام چند همسری را در چهار عدد محصور کرده است تا مبدا این مسئله بهانه برای زنیارگان عیاش قرار گرفته با سوء استفاده از آن به تأسیس حرمسرا ها و در فرجام امر فاحشه خانه ها دست بزنند، تفصیل بیشتر موضوع انشاء الله در جای خودش بیان خواهد شد.

فلاسفه و اندیشمندان مسلمان

اکنون به طور نمونه دیدگاه چند تن از فلاسفه مسلمان این شاگردان مکتب نبوت و پیشگامانی که با نور افکن قرآن در در پیچ خم ها و اعماق اقیانوس ها و امواج پر تلاطم فلسفه مجهز اند را، در قسمت زنان را با تلخیص به بحث می گیریم؛ تا اندیشمندان در مورد آن به قضاوت بنشینند. هر چند دیدگاه هر دانشمند مسلمان در مسایل انسانی و تقنینی همان دیدگاه اسلام است، این دیدگاه از قرآن، سنت، اجماع، قیاس و اجتهاد فقهای اسلام گرفته شده و ریشه اصول بعدی هم به دو مرجع اولی (کتاب و سنت) بر می گردد؛ اما از آن جایی که بحث مورد نظر لازم می نماید درین خصوص عصاره دیدگاه چندی از اندیشور مسلمان را به حیث مشتم نمونه خروار در معرض قضاوت خوانندگان گرامی قرار می دهیم.

۱- ابو نصر فارابی رحمته الله علیه:

فارابی فیلسوف مسلمان پس از تبیین مدینه فاضله اقسام اجتماع را تعریف نموده و جایگاه زن و مرد را (به مثابه والدین و فرزندان آنها) در جامعه کوچک خانواده و در جامعه بزرگ مشخص ساخته است. او

در آخرین اثر سیاسی خود (آراء اهل المدينة الفاضلة) اجتماعات را به کامل و غیر کامل تقسیم کرده است، منظورش از اجتماع کامل جامعه ای است که مردم آن قادر به رفع نیاز های خود باشند و در مقابل اجتماع غیر کامل جامعه ای است که اهل آن به تنهایی قادر به تأمین نیاز های خود نیستند^۱.

فارابی جامعه را تقسیم بندی نموده و سپس آن را به صورت نزولی (از بالا به پایین) شرح داده است، از نظر او خانواده پایین ترین درجه اجتماع است. ولی ما در عین تایید نظر او خانواده را نخستین سنگ بنیاد اجتماع می دانیم و به این باوریم که بدون سلامت آن جامعه سالمی در میان بشریت وجود ندارد.

او در باره نقش زن در خانواده (نخستین پایه و ارکان اجتماع) چنین نگاشته است: «منزل از اجزاء و مشترکات محدودی شکل می گیرد و بنا می شود که عبارتند از مرد، زن، مال و مالک، پدر و فرزند، و مولا و بنده^۲».

به این ترتیب فارابی در بیان ارکان و پایه های جامعه کوچک خانواده که سلامت آن سبب سلامت جامعه بزرگ بشری می شود، زن را به حیث یک شخصیت مستقل در نظر گرفته و اذعان داشته است که بدون او اجتماع شکل گرفته نمی تواند. از نظر من جامعه کاملی را که فارابی گفته است در جهان وجود ندارد، همه انسان ها و جوامع به نحوی محتاج یکدیگر اند و به کمک مستقیم یا غیر مستقیم هم نیازمندی یکدیگر را بر طرف می سازند، وقتی نیازمندی جامعه بر طرف شد به آن جامعه کامل گفته می شود، و در نتیجه میتوان همه بشریت را یک جامعه کامل گفت، بنابراین زنان یکی از ارکان مهم این جامعه را تشکیل می دهند و بدون ایشان نتنها نمی توان جامعه را کامل خواند؛ بلکه نمی توان آن را جامعه خواند. حتی از نظر فارابی همین جامعه کوچک خانواده هم بدون زن شکل گرفته نمی تواند، وقتی جامعه شکل نگرفت بشریت تا قیامت نیازمند بوده و هیچ کسی به تنهایی برای رفع نیازمندی اش کفایت کرده نمی تواند که درین صورت در روی زمین بشریت ناقص و سرگردانی وجود دارد که از آبادانی آن عاجز است، نتیجه نهایی دیدگاه فارابی در باره زن این می شود که زن به حیث شخصیت مستقل و دوشادوش مرد جامعه را تشکیل داده و هر دو با هم بشریت را از قهقرای احتیاج نجات داده اند.

^۱ - ستوده، هدایت الله، تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام از فارابی تا شریعتی. ص ۳۴.

^۲ - فارابی، ابو نصر، فصول منتزعه. ص ۴۰.

۲- ابو علی ابن سینای بلخی رحمته الله:

می دانیم که ابن سینا از ستارگان بلندی فلسفه اسلامی است، هر چند او را فیلسوف مشایی گفته اند؛ اما این درست به نظر در نمی آید، با توجه به فصول آخر کتاب (الاشارات و التنبیهاث) و رساله (فی ماهیه العشق) می توان یک عارف سنی به تمام معنی دانست، هر چند دانشمندان ایران امتیاز (جمع بین الحکمتین) به حکیم صدرالدین شیرازی داده اند؛ اما باید گفت که قبل از او فیلسوف برجسته اهل سنت ابوعلی ابن سینای بلخی این راه دشوار را هموار کرده بود، او در حقیقت در نفس خود فلسفه مشاییین و اشراقیین را جمع کرده است، ما با این نوشتار نمی خواهیم از ارزش کار صدرالدین شیرازی رحمته الله بکاهیم؛ اما به این باوریم که اقلاً بذریعۀ اصلی این نهال به دست توانای فیلسوف برجسته ابن سینای بلخی کاشته شد و مرحوم شیخ صدرالدین با آبیاری و شرح آن، آن را به ثمر رسانید. در رساله «عشق» افکار ابوعلی را می توان با مولانا رومی رحمته الله و مولانا جامی نزدیک تر دانست، موضوع گفتگوی ابوعلی با ابوسعید ابوالخیر رحمهما الله معروف تر از آن است که ما برای آن سند و آدرس بدهیم، پس از چند شبانه روز گفتگو که جز به نماز جماعت بیرون نمی شدند، وقتی از ابوالخیر پرسیدند: ابن سینا را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: آنچه را که ما میبینیم او می داند. و ابن سینا هم در پاسخ عکس این گفت: آنچه را که ما خوانده ایم او می بیند. سفر دور و دراز و محبت ابن سینا به ابوسعید این عارف برجسته اهل سنت بیانگر پیوند معنوی و مذهبی بین آن دو است.

به هر صورت روی اصل موضوع می آییم: از دیدگاه فلاسفه مشایی تدبیر منزل (علم تنظیم خانواده و تطبیق شیوه درست برای اداره آن) جزء حکمت عملی (سیاست) است، نخستین کتاب مستقل درین موضوع در عالم اسلام هم رساله «السیاسة الأهلیة» ابن سینا است و او به صراحت و برخلاف دانشمندان دیگر بجای واژه «التدبیر» واژه «السیاسة» را بکار برده است، او درین رساله صفات زن و چگونگی سیاست او را (با نگاه روانشناسانه) از طریق رفتار توأم با هیبت و کرامت و لزوم اشتغال خاطر ایشان به امور اولاد و خدمت مربوط می داند (واز نظر او مهمترین وظیفه زن تربیت فرزندان، تدبیر خدمتکاران و پوشش دادن کنیزان می باشد). او در رساله «السیاسة» ضمن تأکید بر اینکه ازدواج امر نیکو و مبتنی بر اصولی برای تشکیل مدینه فاضله است به خصوصیات از زن و همسر اشاره می کند که از متون اصلی دین اسلام اقتباس شده است، صبغه دینی درین رساله کاملاً مشهود است، نکته دیگری که ابن سینا بر آن درین رساله تأکید دارد، تقدم سیاست نفس بر سیاست منزل است و این دلالت

می کند که آدمی تا نتواند نفس خود را به نیکویی تدبیر کند، قادر نخواهد بود به امور دیگر از جمله تدبیر منزل و اجتماع بردازد^۱.

قرار نقل فوق ما هم کاملاً قضاوت می کنیم که این دیدگاه فیلسوف اسلام بر گرفته از تعالیم رسول معظم اسلام ﷺ است، آنحضرت ﷺ فرموده اند: **أَلَا كُلكُمْ رَاعٍ وَ كُلكُمْ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَ وَليدِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، فَكُلكُمْ رَاعٍ وَ كُلكُمْ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ.** هر یک از شما به منزله پیشوا هستید و هر یک از شما رعیت خود مسئولیت دارد، امیر قوم پیشوای مردم خود است و بر (اعمال) آنان مسئولیت دارد، مرد بر خانواده خود پیشوا است بر آنان مسئول است، زن بر خانه شوهر و فرزندان او پیشوا است و بر آنان مسؤل است، غلام در مال بادار خود پیشوا است و بر آن مسؤل است، پس خبر دار باشید که همه شما پیشوا هستید و بر رعیت خود مسئولیت دارید^۲.

با تعمق در حدیث فوق زیربنای اصلی سیاست و اداره هم در شؤون اجتماعی و هم در شؤون اخلاقی را می توان در یافت، به عباره دیگر حدیث مذکور شالوده اساسی حکمت نظری و عملی را بیان کرده و وظیفه هر کسی را درین دو حوزه مشخص کرده است، حتی اگر حدیث را تعمیم بدهیم هر شخصی بر نفس خود هم مسئولیت دارد و به قول ابن سینا اگر شخص از عهده اداره نفس خود بر آمده بتواند، از عهده اداره جامعه نیز بر آمده می تواند. زن در حدیث

تجربه و روان شناسی هر دو ثابت مذکور نیز عهده دار مهمترین رکن حکمت نظری و عملی بوده است؛ زیرا در صورت فساد خانواده جامعه هم دوچار فساد می شود. حکیم بزرگ ما هم به پیروی از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ جایگاه زن را در نظام سیاست اجتماعی از یاد نبرده و وانمود کرده است که بدون موجودیت زنان فهمیده و دانشمند به امور سیاست، جامعه دوچار فساد می شود و در نهایت دوچار هرج و مرج (بدترین نوع مدینه از دیدگاه اندیشمندان) می شویم؛ زیرا شالوده جامعه خانواده است و در صورت نبودن زن فهمیده در خانواده جامعه از پای بست ویران است و تا به آخر کج می رود، بنا برین ابن سینا در نقطه اول به تعلیم زنان حکم کرده و وظیفه آنان را در سیاست را مشخص نموده است که باید حتماً به ایشان سپرده شود. اسلام هم همین را می گوید.

^۱ - دو فصلنامه علمی - پژوهشی حکمت سینوی. شماره ۵۹، صص ۱۳ - ۱۴.
^۲ - سنن ابو داود، باب ما یلزم الإمام من حق رعیه، رقم ۲۹۱۵.

فیلسوف اسلام در رساله دیگرش موسوم به «اقسام العلوم العقلية» نوشته است: «مرد بداند که او، همسر، فرزندان و غلامانش به طور مشترک وظیفه تدبیر منزل را دارند و تنظیم و استحکام آن نخستین پایه کسب سعادت و خوشبختی (جامعه) است»^۱.

ملاحظه فرمایید که فیلسوف بزرگ ارکان خوشبختی بشر و اجتماع را مشخص نموده و زن را یکی از آن ارکان دانسته است، معلوم است که در نبود یک رکن، هیچگاه جامعه کامل و خوشبخت آن گونه که خودش تصریح کرده است وجود ندارد.

۳- امام محمد غزالی رحمته الله علیه:

از دیدگاه این امام همام رحمته الله علیه کسب دانش های اولیه دینی به زن و مرد مسلمان فرض عینی است، و اما کسب همه علوم مورد نیاز جامعه مانند علم دین، طب، انجیزی، و غیره تا حد کفاف آن فرض کفایی است و تا زمانی که عده از مسلمین اعم از زنان و مردان آن را فرا نگرفته و رفع نیاز جامعه نکرده باشند همه گناهکار اند. ملاحظه می شود که امام غزالی رحمته الله علیه در کسب دانش میان زن و مرد تبعیض قایل نشده و هر دو را مکلف دانسته است، تفصیلش را در بیان حقوق زنان در کسب دانش بخوانید.

۴- حکیم الاسلام ابن رشد اندلسی رحمته الله علیه:

ابن رشد کتاب (السیاسة) افلاطون را تحت عنوان (الضروری فی السیاسة) تلخیص کرده و در قسمتی از آن به موضوع زنان نیز پرداخته است که می توان آن را در حقیقت دیدگاه او دانست، زیرا بیان یک موضوع توسط شخصیت بلندی ابن رشد و عدم اظهار نظر او در باره آن را می توان بر تایید او حمل کرد. او درین خصوص نوشته زیبایی دارد ترجمه فقراتی از آن را خدمت خوانندگان گرامی عرضه می داریم:

الف- از لحاظ نظری: به نظر من، از آنجایی که زنان و مردان از لحاظ غایت انسانی، نوع واحدی هستند، ضرورتاً در کارهای انسانی با مردان مشارکت می کنند؛ هر چند با آنان اندکی اختلاف دارند. به بیان دیگر، مردها در کارهای انسانی تاب و توان بیشتری دارند. هر چند محال نیست که زنان در برخی کارها ماهرتر از مردان باشند. همچنان که در مورد موسیقی عملی چنین تصویری می رود تا جایی که گفته می شود، الحان (آهنگ ها) زمانی به کمال می رسند که مردان آنها را تنظیم کرده باشند و زنان آنها را اجرا کنند. حال که چنین است، و از سوی دیگر، نوع طبع زنان و مردان واحد است، و مقصود طبع

^۱ - بلخی، ابوعلی ابن سینا، تسع رسائل فی حکمة الطبيعيات. ص ۱۰۷

واحد در مدینه، کار واحد است، روشن است که زنان در این مدینه به همان کارهایی می پردازند که مردها به آنها مشغولند. با این حال از آنجایی که آنان ضعیف تر از مردانند، باید به کارهایی کم مشقت تر مؤظف شوند.

ب- از لحاظ عملی: ابن رشد در این مقطع با واقع نگری لازم به واقعیت جاری در زندگی اشاره می کند. با این حال به صورت ضمنی خاطر نشان می سازد که این گونه موارد حاکی از تفاوت زنان و مردان در توانمندی های جسمانی نباید به همه حوزه ها تعمیم داده شود. به علاوه، چنین نیست که کفه این ناتوانی همواره از جانب زنان سنگین باشد و مردان همواره واجد توانایی و مهارت لازم برای همه کارها باشند. این است که می گوید: می بینیم که زنان با مردان در صنایع مشارکت می کنند. با این حال زنان در این زمینه نسبت به مردان قدرت کمتری دارند؛ هرچند بیشتر زنان در برخی صنایع مانند بافندگی، خیاطی و... از مردان ماهر تر اند.

مشارکت زنان در امور جنگی و سایر موارد، با مشاهده وضعیت زندگی ساکنان براری و مغاره نشینان معلوم می شود. به همین سان برخی از زنان ذاتا دارای هوش و استعداد سرشاری هستند، به همین خاطر هیچ حال نیست که در میان آنان حکیم و رئیس هم پدید آید.

ج- از لحاظ شرعی: در اینجا اساسا منظور فقه اسلامی است. او در این باره می گوید: از آنجایی که گمان برده شده است که این شاخه در میان زنان نادر است، برخی از شرایع منع کرده اند که در میان زنان، سمت پیشوایی، یعنی رهبری جامعه، وجود داشته باشد. با این حال از آنجایی که امکان چنین چیزی در میان آن ها وجود دارد و برخی شرایع آن را دور کرده اند.

د- زوال شایستگی های زنان: ابن رشد، به وضعیت زن در جامعه اسلامی و به ویژه اندلس مربوط می شود. او در این باره می گوید: شایستگی زنان در این شهرها (شهرهای روزگار ابن رشد) به این دلیل رو به کاهش گذاشت که زنان صرفا برای کارهای زاد و ولد و امور مربوط به همسران خود و مواردی نظیر شیردهی و تربیت فرزندان به کار گرفته شدند. در نتیجه پرداختن به این کارها، سایر کار های آنان را از میان برد.

از سوی دیگر، از آنجا که در این شهرها، زنان را برای فضایل انسانی (آموزش علم و اخلاق و مشاغل خوب) مهیا نمی کنند، زنان غالبا در این زمینه به گیاه شباهت دارند. به علاوه، از آنجا که بار

سنگینی برای مردان هستند، عامل فقر این شهرها شده اند و به رغم آنکه زنان زنده در این شهرها دو برابر مردان است، به کارهای بزرگ ضروری نمی پردازند و غالباً نامزد اجرای کارهای کوچک می شوند. همچنان که در صنعت ریسندگی و بافندگی دیده می شود؛ آن هم در زمانی که برای هزینه ها به پول احتیاجی پیدا شود و اینها کاملاً واضح است^۱.

نویسنده و پژوهشگر معروف آقای زاهد ویسی در مقاله پس از نقل عبارت فوق نگاشته است: با نگاهی گذرا به آنچه گذشت، گوشه ای از تعلق خاطر ابن رشد به مسائل اجتماعی و سیاسی به صورت اجمالی بیان شد. با این حال همه اظهارنظرهای وی در این زمینه به همین مقدار محدود نمی شود و نیاز داریم برای کشف این گونه رهیافت های وی، بیش از این در آثار او تأمل نماییم. زیرا زیبایی و جذابیت وی در این گونه مسائل فقط به این نیست که او از زاویه فلسفی یا با ذهن یک فیلسوف در این حوزه ها اظهارنظر کرده است. چون همه مواهب و شخصیت علمی وی به فلسفیدن خلاصه نمی شود و علاوه بر این حوزه در زمینه فقه نیز صاحب نظر است و دانشنامه ای به نام «**بدایه المجتهد**» را به رشته تحریر درآورده است و مقام قاضی ارشد را نیز در اختیار داشته است و اگر این زمینه ها را نیز در این اظهارنظرهای وی دخیل بدانیم، باید گفت که بیش از خود این آرا و افکار، با رهیافت و رویکرد پیشروانه و جسورانه مواجه ایم که بسی پیش از روزگار ما مطرح شده است و ما هنوز از طرح بسیاری از این امور ناکام و ناتوانیم.

از این گذشته، او به عنوان شاخص ترین طرفدار «مشروعیت (شرعی بودن) نگاه عقلی» و عدم تضاد یا تناقض آن با رهیافت ها و اوامر دینی و شرعی، مطرح است و اگر این وجه فکر وی را با مواردی جمع کنیم که درباره تعلق خاطر وی به مسائل اجتماعی گفته شد، می توان امیدوار بود که با پیگیری این رهیافت، بسیاری از ناهمخوانی های موجود در این گونه زمینه ها حل و فصل شوند.

۵- فخر الدین رازی رحمته:

این فیلسوف و متکلم شهیر اسلام و مفسر قرآن در قسمتی از تفسیر نخستین آیت سوره مبارکه نساء با توجه به پیام نهفته در چند آیت پی در پی آن نوشته است: خداوند تعالی انسان را به تقوا و احسان در حق یتیمان، زنان و ضعفاء دستور داده و تصریح نموده است که آفرینش همه از یک نفس است. مواسلت و مخالطت بین خویشاوندان به طور حتمی سبب افزایش محبت شده و انسان با مدح خویشاوندان

^۱ - ابن رشد، ابوالولید، الضروری فی السياسة. صص ۱۲۴ - ۱۲۵

و گذشتگان خود شاد و با مذمت و طعن آنها اندوهگین می شود. رسول الله ﷺ فرموده است: فاطمه پاره تن من است و کسی که او را بیازارد مرا آزار داده است. نتیجه کلی امر این است که خلق باید به هم محبت داشته باشند^۱.

خداوند ﷻ در آیات نخستین سوره مبارکه نساء انسان ها را متوجه اصل خلقت شان گردانیده و دران به ایشان را به تقوا و احسان دستور داده است، امام رازی رحمته در نتیجه گیری کلی خود از آیه نخست این سوره مبارکه فرموده است که انسان ها چه مرد و چه زن باید در به یکدیگر احسان کنند و محبت داشته باشند.

۶- ابن خلدون رحمته:

فقیه، فیلسوف، متفکر، مؤرخ، سیاستمدار و اقتصاد دان برجسته اهل اسلام علامه عبدالرحمن بن خلدون تونسی رحمته در قسمت بررسی خصوصیات پیامبر اسلام ﷺ نوشته است: چون پیامبر رحمته، خدیجه رضی الله عنها را از حالت وحی (اضطرابی که به آنحضرت رحمته در هنگام نزول اولین آیات قرآن در غار حرا واقع شد) خبر داد، او گفت: لباس شخصی که نزدت آمده بود چه رنگ داشت؟! پیامبر رحمته گفت: سفید و سبز. خدیجه رضی الله عنها گفت: وی فرشته است، یعنی سفید و سبز از رنگهای خیر و فرشتگان است و سیاه از رنگهای شر و شیاطین و امثال آنها است^۲.

درین نقطه می توان ادعاء نمود که ابن خلدون با بیان داستان تلویحا عقل و کیاست زنان را مورد تایید و تمجید قرار داده است.

۷- سید جمال الدین افغانی رحمته:

اگر تحصیل علم مردان باشد، شما را بر حذر می دارم از اینکه خروج ما از نادانی، از زنجیر پستی و بیچارگی، و از فقر و ضعف و حقارت تا وقتی میسر نخواهد بود که زنان را از حقوق و جائب شان محروم سازیم؛ زیرا ایشان مادرانند و از ایشان فرزندان تعلیم و تربیه و اخلاق می گیرند. شک نیست چیزی که در لوح دماغ آدمی نقش شود به آسانی از بین نمی رود. می گویند: آنچه که انسان در طفلی می آموزد مانند نقش بر سنگ است. من می گویم: که تهداب تضاد عقاید و پرنسیپ های مختلفه در همین جاست... اگر مادران تعلیم یافته اند و حقوق بشری را می دانند و بر ایجابات مدنیت و شرافت

^۱- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۱۶۶.

^۲- ابن خلدون، عبدالرحمن، المقدمه، ج ۱، ص ۱۱۶.

آگاهند، بدون شک کودکان شان سنجیه مادران شان را اختیار کرده و فضائل را از آن ها می آموزند. ب فکر من فقدان تعلیم زن؛ ولو (هرچند) که تمام مردان تعلیم یافته باشند، (سبب می شود که) ملت محض برای یک نسل طوری که لازم باشد زنده بماند، وقتی ایشان (همان نسل اول) از میان بروند اطفال شان که از کسب سنجیه و تعلیم مادران محروم اند، فریبکار بار آمده و ملت به یک حالت جهل و بیچارگی وارد می شود^۱.

۷- امام محمد عبده متفکر، فیلسوف و ادیب برجسته معاصر اسلام رحمته:

امام محمد عبده رحمته به شدت طرفدار تحصیل زنان بوده و استدلال کرده است که اگر زنان علم نیاموزند نمی توانند فرزندان خوبی به جامعه تقدیم کنند، همچنان او چند همسری آن طوری که قرآن بیان کرده است مشروط بین همسران دانسته و معتقد است که در عصر حاضر به دلیل بلند رفتن تقاضاهای مختلف در عرصه اقتصاد و اجتماع تأمین عدالت قرآنی میان همسران ممکن نیست. همچنان از نظر او طلاق بازیچه مرد نبوده و باید در صورت لزوم دادگاه فیصله کند و حق هر کس را برایش برساند. دیدگاه های عبده بعدا در جا های خود به طور مستند خواهند آمد. انشاء الله.

۹- فیلسوف متشرع علامه محمد اقبال لاهوری رحمته:

شخصیت بزرگ، زعیم مبارز اسلام، صوفی و عارف ربانی حکیم الاسلام مولانا دکتور محمد اقبال لاهوری رحمته همچون سلف خود سید افغان رحمته در نقاط مختلف از دیوان اشعار فارسی و اردوی خود نکات ارزشمندی در باره زنان داشته است که به حیث نمونه یکی از آن گوهر های نایاب را انتخاب می کنیم:

در دو عالم هر کجا آثار عشق	ابن آدم سری از اسرار عشق
سر عشق از عالم ارحام نیست	او ز سام و حام و روم شام نیست
کوکب بی شرق و غرب و بی غروب	در مدارش نی شمال و نی جنوب
حرف انی جاعل تقدیر او	از زمیــــن تا آسمان تفسیر او
بر تر از گردون مقام آدم است	اصل تهذیب احترام آدم است

علامه مبارز تا به این جای با بینش فلسفی خود در روشنایی پرلهیب کتاب پرتو افکن الهی مقام انسان را بیان نموده و سپس در دو بیت رابطه زن و مرد را به تصویر کشیده است، که به اصطلاح

^۱ - صدقی، محمد عثمان، سید جمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق. ص ۴۶.

شعراء قصیده می توان آن را گریز نامید. قصیده مهمترین قالب شعر کلاسیک بوده و باز مهمترین بخش هنری آن گریز است که دران شاعر پس از جلب طرف با تفکر هنرمند خود به وسیله یک بیت ازان حالت تغیر وضعیت نموده و به اصل مطلب پایین می شود، این شعر علامه هر چند از نوع قصیده نیست و در قالب مثنوی سروده شده ؛ اما می توان این دو بیت را در حقیقت گریز خواند.

زندگی ای زنده دل دانی که چیست عشق یک بین در تماشای دویی است

مرد و زن وابسته یکدیگر اند کاینات شوق را صورتگرند

حالا علامه مجاهد با گریز هنرمندانه از اوجنای فلک به اصل مطلب که بیان مقام زن است چنین پایین شده است:

زن نگهدارنده نار حیات	فطرت او لوح اسرار حیات
آتش ما را بجان خود زند	جوهر او خاک را آدم کند
در ضمیرش مکنات زندگی	از تب و تابش ثبات زندگی
شعله ای کز وی شررها در گسست	جان و تن بی سوز او صورت نبست
ارج ما از ارجمندی های او	ما همه از نقشبندی های او
حق تو را داد است اگر تاب نظر	پاک شو قدسیت او را نگر ^۱ .

^۱ - لاهوری، محمد اقبال، کلیات اشعار. صص ۳۳۷ - ۳۳۸.

فصل سوم

دیدگاه روانشناسی و ادبیات در مقایسه با اسلام در باره زن

این موضوع را باید نخست در دو نقطه مورد بحث قرار داد:

نخست: روان انسان ها از آدم تا خاتم بر یک منوال بوده و خداوند بر حسب حکمتش در نهاد زنان حس ترحم و دلسوزی را نسبت به مردان بیشتر نهاده است؛ زیرا آن لازمه فرزند داری است، و به همین عاطفه مقدس است که زود فریب هرزگان و هوسبازان را می خورند و آنگاه که به خود می آیند پشیمانی سودی بر ایشان ندارد.

دوم: زنان زود رنج اند و بنا برین پیامبر اسلام ﷺ آنان را به شیشه تشبیه داده است: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ وَمَعَهُنَّ أُمُّ سُلَيْمٍ، فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَنْجِشَةَ، رُؤْيِكَ سَوْقًا بِالْقَوَارِيرِ^۱. از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده است: آنحضرت ﷺ (در جریان سفری) با بعضی از زنان خود که ام سلیم رضی الله عنها نیز با ایشان بود (به انجشه) گفتند: افسوس بر تو ای انجشه! در رفتن با زنان نرمی کن. انجشه غلام سیاه چرده حبشی آنحضرت ﷺ بوده و در سفری با اوشان همسران گرامی آنحضرت ﷺ با شتاب بسوی منزل مقصود می برد، رسول الله ﷺ به او فرمود که رعایت نازکی زنان را بکند و در رفتارش نرمی نماید. در یکی از روایات: لَاتَكْسِرِ الْقَوَارِيرَ (شیشه ها را نشکن) آمده که این هم بیانگر نازکی زنان و مشابهت آنان به شیشه شده و پیامبر اسلام ﷺ تأکید کرده است که همانگونه که شیشه را از یک جای به جای دیگر به نرمی انتقال می دهند و نیز در کار شستشوی آن نهایت احتیاط را بکار می برند، در رفتار با زنان نیز عین آن روش را از یاد نبرند؛ زیرا آنان همچون شیشه اند و زود می شکنند. حافظ ابن حجر عسقلانی و حافظ نووی رحمهما الله نیز در شرح این حدیث نوشته اند که هدف آنحضرت ﷺ از سخن کنترل سرعت انجشه بود.

حافظ نووی رحمته الله از عده از علماء در شرح این حدیث چنین نقل کرده است: انجشه با آواز خوش رجز بعضاً آمیخته با تشبیب (جذابیت) می خواند، بناء اطمینانی نبود که زنان به اثر آن به فتنه نیفتند و آواز وی در دل های شان اثر نکند^۲.

^۱ - صحیح البخاری: کتاب الأدب، باب ما يجوز من الشعر...، رقم ۶۱۵۴، صحیح المسلم، کتاب الفضائل، باب رحمة النبي للنساء... رقم ۲۳۹۷. مسند احمد، مسند المكثرين من الصحابة، مسند أنس بن مالك، رقم ۱۴۰۹۰. مسند الدارمی، کتاب الأستذان، باب فی المزاح، رقم ۲۹۰۶.

^۲ - نووی، شرف الدین. منهاج المسلم شرح صحیح المسلم. ج ۱۵، ص ۸۱.

باید گفت که این حدیث با الفاظ کثیر روایت شده است که منبع همه به انس بن مالک می رسد، صراحت سایر الفاظ مؤید دیدگاهی است که از حافظ نووی و محدثین دیگر نقل کردیم و آن توصیه انجشه به آهسته رفتن برای رعایت حال زنان است. بخاری این حدیث را در نقاط متعدد از صحیحش با الفاظ مختلف و معنی واحد نقل کرده است و همه همین مطلب را تایید می کنند؛ اما در یکی از روایات بخاری همین حدیث لفظی نقل شده است که تقریباً معنی دیدگاه آخری که نووی از بعضی علماء نقل کرده است را می رساند: **كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَسِيرِهِ فَحَدَّ الْحَادِي فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَرْفُقْ يَا أَنْجَشَةُ، وَيَحْكَ! بِالْقَوَارِيرِ^۱**. رسول اکرم ﷺ در مسیری (با زنان خویش می رفتند) و خواننده (برای تشویق شتران در رفتار) رجز می خواند، آنحضرت ﷺ فرمودند: ای انجشه! آهسته تر کن (آوازت را) بر توست که رعایت حال شیشه ها را بکنی.

هر چند نقل آخری به صراحت مسئله فوق را تایید نمی کند و دیدگاه که علامه نووی از برخی علماء نقل کرده هم یک دیدگاه نادر است و حتی خود نووی قراری که در مباحثات فوق نقل شد دیدگاه دیگری دارد؛ اما می شود که به صورت تلویحی به معنی آخری منقول نووی نزدیک باشد. اما اگر بالفرض بپذیریم که این حدیث در کنار تأکید هدف منع از شتاب هدف جلوگیری از تأثیر عشقی بر زنان را نیز دارد مشکلی رخ نمی دهد؛ زیرا این چیزی نیست که بران حکمی و یا فضیلت و فضیحتی ثابت نمی گردد. یک حدیث هم به چندین معنی می آید، از نظر علم منطق به دلیل اختلاف موضوع کدام تناقضی هم نمی آید. بنا می توان گفت که پیامبر اسلام ﷺ با توجه به روانشناسی زن دقیقاً به هر دو جنبه (هم فریب خوردن زود هنگام زنان بنا به عاطفه مقدس فطری شان در اثر لاف های مردان ولگرد، و هم به جنبه زود رنجی ایشان و مداوای آن) توجه کرده است. در یکی از الفاظ مرویه این حدیث تصریح شده است که آنحضرت ﷺ بنا بر مهربانی خویش به صورت شوخی به انجشه گفتند: آهسته تر...

هر یک از دساتیر پیامبر اسلام ﷺ چه به صورت خصوصی و چه به صورت عمومی تعلیم به امتش است، پیامبر اسلام ﷺ در حقیقت به امتش فرمان داده اند که در سایر رفتار با زنان نرم باشند و از خطای آنان در گذرند؛ زیرا آنان دارای حس عاطفه و ترحم بیشتر نسبت مردان بوده و نیز نسبت به ایشان نازک تر و زود رنج تر اند، ازین روی آنحضرت ﷺ زنان را به شیشه تشبیه داده است.

^۱ - صحیح البخاری. کتاب الادب، باب المعارض مندوحة عن الكذب، رقم ۶۲۰۹.

روانشناسی جدید و تجربه نیز هر دوی این موضوع را کاملاً تأیید می کند و حتی مسلم است که زنان به اندک موضوعی خندان و گریان می شوند، اما اسلام قبل از علوم روز راه مداوای آن را که جزو فطرت زنان می باشد را برای ما نشان داده است.

در حدیث دیگر از رسول الله ﷺ نقل شده است: الْمَرْأَةُ كَالضَّلْعِ إِنْ أَقَمَّتْهَا كَسَرَتْهَا وَ إِنْ اسْتَمْتَعَتْ بِهَا اسْتَمْتَعَتْ بِهَا وَ فِيهَا عَوْجٌ^۱. همانا زن همانند استخوان دنده است، اگر راستش کنی وی را شکسته ای و اگر از آن استفاده می کنید به همین حالت کجی اش استفاده کنید. درین حدیث هدف رسول الله ﷺ کم بینی زنان نیست، هدف این است که مردان و زنان با آنکه فرزند یک پدر و یک مادر اند، از نظر روانی متفاوت اند و درین تفاوت الهی هم حکمت است، هر چیزی بجای خودش زیبا است و زیبایی استخوان دنده هم در همین کجی اش است، اگر آن راست کرده شود از استفاده بیرون می شود، بناء با زنان باید آنگونه که هستند رفتار شود، مگر می توان با ابزار ابتدایی کوهی را از بُن برکنند؟ این حدیث نیز زنان را از لحاظ روانشناسی بررسی کرده و در آن به مردان توصیه شده که با زنان مطابق فطرت شان رفتار کنند و هدف از آن توهین به زنان نیست. به همین ترتیب در فطرت مردان چیز های است که با آن نمی توانند از وظایف زنان بیرون شوند و بنا برین زن و مرد مُکَمِّل یکدیگر اند.

تشبیه رسول الله ﷺ زنان را به شیشه حیرت انگیز است:

ما درین عنوان فرعی در صدد اثبات قلب از دیدگاه عرفاء، شعراء و روانشناسان نیستیم؛ اما طوری که عنوان اصلی ما ایجاب می کند در صدد اثبات نازک بودن زنان و به تعبیر حکیمانانه پیامبر اسلام ﷺ (شیشه ها) که توجیه عجیب و غریبی است می باشیم، و می خواهیم با نگرش از دریچه های مختلف این موضوع را به کمک عرفان، ادبیات و روانشناسی ثابت کنیم. هر چند نازک بودن زنان در روانشناسی و تجربه چنان مسلم است که اثباتش نیازی به بیان قواعد فلسفی ندارد؛ اما باز هم برای رد اعتراض احتمالی معترضین اندکی به موضوع دقت می کنیم. با جمع بندی بین دیدگاه های عرفان و ادبیات در تعبیر قلب به شیشه بنا به نازکی آن، میتوان گفت که تشبیه زنان به شیشه از سوی آنحضرت ﷺ بی نهایت عجیب و غریب است، و روانشناسی و تجربه هر دو هم این را تأیید کرده اند.

^۱ - صحیح البخاری: باب مداراة مع النساء، رقم ۵۱۸۴. صحیح المسلم: باب المرأة كالضلع، رقم ۱۴۶۸. سنن ترمذی: باب ما جاء فی مداراة النساء، رقم ۱۱۸۸. و هذا اللفظ منتخبة من البخاری.

در ادبیات عامه واژه دل گاهی به پارچه گوشتی که خون را به نقاط مختلف بدن می‌رساند تعبیر می‌شود: دل او درد می‌کند، قلب او بزرگ شده است و غیره. و گاهی هم به جوهر معنوی؛ مثلاً: دلم می‌خواهد این کار را بکنم. دلش و اختیارش. هر دو معنی هم درست است.

اما قلب از دیدگاه عرفا عبارت از همان جوهر نورانی مجرد از ماده است که در میان روح و نفس انسانی قرار دارد، حکماء آن را نفس ناطقه گفته‌اند که روح باطن آن و نفس ظاهر آن است.^۱ در عده از آیات قرآن که از قلب نام برده شده نیز می‌توان واژه دوم را مراد دانست؛ اما به مراد اصلی آن خداوند آگاه‌تر است. مثلاً: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ یا بر قلب‌های آنان قفل زده شده است. سوره محمد/ ۲۴. اگر دقت شود هدف همان عقل است که در قلب قرار دارد؛ زیرا تدبیر کار گوشت نه بلکه کار عقل است.

خداوند متعال در آیت مبارکه دیگر فرموده است: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. آنان دارای دل‌های هستند که با آنها نمی‌فهمند، و چشم‌های هستند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌های هستند که با آنها نمی‌شنوند این گروه همچون حیوانات و بلکه گمراه‌تر از آنها اند. سوره الأعراف/ ۱۷۹.

این آیت مبارکه در کنار معارف دیگر یک نکته مهم را نیز در خود دارد، و آن این است که آموزش از سه راه صورت می‌گیرد، نخست از راه دل که مسایل را درک می‌کند، دومی از راه چشم که اشیا را می‌بیند و سوم از راه گوش که مسایل را می‌شنود. درین جای اگر دل را به همان پارچه گوشتی تعبیر کنیم که خداوند وظیفه آن را را رسانیدن نمودن خون تعیین کرده است آیا می‌توان چیزی را با آن فهمید؟ ما خداوند را اگر به چشم و گوش درک کرده نمی‌توانیم با قوه روحانی و فکری درک می‌کنیم. بنابراین تعبیر عرفاء درست‌تر است که مراد از قلب همان روح است، نکته جالب اینکه در آیت به قلب نسبت به چشم و گوش در درک مسایل اولویت داده شده است.

در احادیث نبوی نیز قلب به هر دو معنی آمده است: أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُغْضَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.^۲ آگاه باشید که در جسد پارچه گوشتی است، اگر آن

^۱ - نقشبندی، امین علاء‌الدین، حقیقت تصوف. ترجمه بهاء‌الدین بهاء، صص ۲۳۳ - ۲۳۴. هیله من غزنوی، عبدالباقی، فرهنگ علوم عرفانی. صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

^۲ - متفق علیه. بخاری، کتاب الایمان، رقم ۵۲. و مسلم، رقم ۱۰۹۹.

اصلاح شود همه بدن اصلاح می شود و اگر فاسد شود همه بدن فاسد می شود و بدانید که آن قلب است^۱.
 ظاهر این حدیث از نظر ما ظاهر بیان معنی جسمی قلب را می رساند؛ اما عرفاء همین پارچه گوشت
 را هم تأویل به قلب معنوی کرده اند. محدث ابن حجر عسقلانی رحمته نیز در شرح این حدیث نوشته است:
 وَ يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى أَنَّ الْعَقْلَ فِي الْقَلْبِ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: - فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا... سورة الحج / ۴۶-
 برین حدیث می توان استدلال کرد که عقل در قلب است و ازین کلام الهی نیز این امر دانسته می شود:
 بر روی زمین سیر نکردند تا صاحب دل های می بودند که با آن حقیقت را درک می کردند^۲. دیدگاه حافظ
 نووی رحمته هم نزدیک به همین است؛ طوری که نوشته است: ... وَ احْتَجَّ بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلَى أَنَّ الْعَقْلَ فِي
 الْقَلْبِ لَا فِي الرَّأْسِ وَ فِيهِ خِلَافٌ مَشْهُورٌ، وَ مَذْهَبُ أَصْحَابِنَا وَ جَمَاهِيرِ الْمُتَكَلِّمِينَ أَنَّهُ فِي الْقَلْبِ. این حدیث
 دلالت می کند که عقل در قلب است نه در سر و این محل اختلاف مشهور است، اما مذهب ما و جمهور
 متکلمین این است که عقل در قلب است^۳.

در حدیث دیگری آمده است: **الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ**^۴. سرود (از نوع حرام آن نفاق را در قلب
 می رویاند. یعنی روپوش پر زرق و برق ساز و سرود (از نوع حرام آن) و به تعبیر شیخ سعدی رحمته
 «دیوار مکاره» اش مانع دیدن خطرش شده و در پشت لذت عارضی آن درد خطرناکی نفاق قرار دارد
 که در فرجام بر قلب سایه می افکند، و این شبیه لذت عارضی مواد مخدر و دخانیات است که بعداً
 ضررش در دماغ ظاهر می شود. معلوم است که لذت و الم را روح درک می کند، نه این پارچه گوشت.
 گوسفند مرده را پارچه پارچه کنند دردی را احساس نمی کند؛ اما فریاد گوسفند زنده با اندک شکنجه بلند
 می شود، بناء درین حدیث نیز هدف از قلب همان جوهر معنوی است.

در حدیث دیگری آمده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ**^۵. هر آینه خداوند به چهره ها و اموال شما نمی نگرد و اما به دل ها و اکار کردتان می نگرد.

نخست: ترادف ادبی حدیث مذکور می رساند که دران هدف از قلب، قلب معنوی و به تعبیر عرفاء
 همان روح است، در بخش نخست ثروت مادی در ردیف صورت مادی قرار گرفته و برعکس در بخش
 دوم در ردیف قلب، عمل معنوی قرار گرفته است و این می رساند که هدف از قلب درین جای روح

^۱- بخاری: باب من استبرأ لدينه، رقم ۵۲. مسلم: باب أخذ الحلال و ترك الشبهات، رقم ۱۵۹۹.

^۲- عسقلانی، ابن حجر، **فتح الباری**. تحقیق عبدالقادر شبیه الحمد، ج ۱، ص ۱۵۶.

^۳- نووی، شرف الدین. **منهاج المسلم شرح صحيح المسلم**. ج ۱۱، ص ۲۹.

^۴- سنن ابو داود: باب كراهية الغناء و الزمر، رقم ۴۹۲۷.

^۵- **صحيح المسلم**: برقم ۲۵۶۴.

است؛ زیرا این کلام شخصی است که یکی از خصوصیاتش در فصاحت «جَوَامِعَ الْكَلِمِ» می باشد و چنین شخصی حتما اصول ادبیات را رعایت کرده است.

ثانیا: قرار نقل حافظ نووی رحمه الله در برخی روایات بجای (أَمْوَالِكُمْ)، (أَجْسَامِكُمْ) و نیز (أَجْسَادِكُمْ) آمده است که اگر درینها قلب را به پارچه گوشت مادی تعبیر کنیم تناقض به وجود می آید، یعنی در قسمت نخست حدیث مطلقا اهمیت جسم در نزد خداوند جل جلاله نفی شده و در بخش دوم به قسمتی از جسم (قلب) اهمیت داده شده است، پس این درست نیست؛ زیرا امکان راه یافتن تناقض در کلام نبوی وجود ندارد و بنا برین هدف از قلب درین جای روح است.

شیخ الاسلام احمد بن عبدالرحیم معروف شاه ولی الله الدهلوی رحمه الله از قول مشایخ چشتیه نقل کرده است: «بزرگترین رکن سلوک ربط قلب با شیخ بر صفت محبت و تعظیم و ملاحظه صورت وی است... ای سالک بر تو لازم است تا بدون خداوند به کسی توجه نکنی، و بدون او با کسی رابطه قلبی نداشته باشی، و اگر بسوی عرش متوجه باشی و یا نوری را که بر عرش نهاده است و رنگ آن روشن تر از رنگ مهتاب است را تصور کنی، و یا هم بسوی قبله متوجه شوی؛ چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسوی آن اشاره کرد، پس گویا مراقبه هذا مراقبه این حدیث شریف است: إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلَا يَبْصُقُ قَبْلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ قِبْلَتِهِ. وقتی یکی از شما نماز می خواند به سمت جلوی خود تف نیفکند؛ چون وقتی نماز می خواند خداوند در بین او و قبله است. متفق علیه^۱».

با ژرف نگری می توان دریافت که این محدث و عارف بزرگ رحمه الله نیز دیدگاه صوفیه را در مورد قلب تایید کرده است؛ زیرا امکان ندارد که انسانی با پارچه گوشتی بتواند بین خود و خدایش رابطه برقرار کند؛ پس این رابطه همان رابطه روحانی و معنوی است. در سوانح شاه انورشاه کشمیری رحمه الله آمده است که چهار صد تن هندو صرف با دیدن چهره اش مسلمان شده اند، و ما به این کرامت قلبی یا به اصطلاح عرفاء روحانی می گوئیم.

شعرای اسلامی که اکثراً از اهل عرفان اند در اشعار خود قلب را به شیشه تشبیه داده اند، یعنی آنگونه که شیشه نازک است قلب ها که هدف همان قلب مجازی و معنوی است نازک می باشد و زود می شکند.

^۱ - دهلوی، احمد معروف به شاه ولی الله، القول الجمیل فی بیان سواء السبیل. صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

واژه (دل شکسته) در میان شعرا و ادیبان و حتی در ادبیات عامه چنان مشهور است که همه آن را بر زبان می آورند، در حالی که اگر منظور پارچه گوشت باشد که آن نمی شکند، آن پاره می شود و یا می رنجد؛ اما این هم در حقیقت همان تشبیه دادن دل به شیشه است، در ذیل ابیاتی را از عده از شعرا به حیث مشتم نمونه خروار ذکر می کنیم:

در روی من شکسته دل خند گر موجب خنده زعفران است

عطار نیشاپوری

مددم ده به همت ای مکرم تا من دل شکسته مجرم

سنایی غزنوی

آینه دل چون شود صافی و پاک نقش ها بینی برون از آب و خاک

مولانا جلال الدین بلخی

اگر آینه دل را زدود است چو خود را بیند اندر او چه سود است

محمود شبستری

آنکه مدام شیشه ام از پی عیش داده است شیشه ام از چه می برد پیش طیب هر زمان

خواجه حافظ شیرازی

این پنج روزه مهلت دنیا به هوش باش تا دل شکسته ای نکند بر تو دل گران

شیخ سعدی شیرازی

ای زلف یار این قدر از ما کناره گیر ما دلشکسته ایم و تو هم دل شکسته ای

صائب تبریزی

اگر دلت بشکسته است سنگ معصیتش دل شکسته به طاعت لجام باید کرد

ناصر خسرو بلخی

بگفت از گریه از انم دلشکسته که نبود عشق کس بر من خجسته

مولانا عبدالرحمن جامی

دل که بسوخت در غمت، طعنه چه می زندی دگر شیشه نازک مرا سنگ مزن که بشکنی

امیر خسرو دهلوی

دوره عشق ز دل فکر سلامت غلط است گر همه سنگ بود شیشه به چنگ است این جا

میرزا عبدالقادر بیدل

ظاهرش صلح و صفا باطن ستیز اهل دل را شیشه دل ریز ریز

علامه محمد اقبال لاهوری

یارب لم شکست درین شهر حال دل شکسته تو دانی

ملک الشعراء بهار

چه حاجت است به دعوی عشق بر در دوست دل شکسته و اشک روان گواهد بس

محمد حسین شهریار

شیشه اگر شکست پیوند نمی شود و اگر شود خطی شکستگی آن مداوم است؛ مگر آنکه در کارخانه شیشه سازی دوباره ذوب شود و دوباره از قالب بیرون کرده شود، بناء روح انسان که ساخت خداوند عز و جل است و بشر را به آن دسترسی نیست اگر رنجی را دید ترمیمش مشکلاست. روانشناسان ذهن انسان را از نظر روانی به دو بخش خود آگاه و ناخود آگاه تقسیم کرده اند، از دیدگاه روانشناسی اگر عقده از ذهن خود آگاه انسان بیرون شود به ذهن ناخود آگاه انتقال می یابد، و به گونه معافیت جسمی طوری که شخص نمی داند در آن باقی می ماند.

از نظر فروید روانشناس معاصر یهودی علت کینه پسران از پدران و دختران از مادران همان عقده باقی مانده جنسی آوان کودکی در ضمیر ناخود آگاه ایشان است، زیرا پسر به مادر علاقه جنسی داشته که پدر مانع شده و دختر به پدر علاقه جنسی داشته که مادر مانع شده است. هرچند دیدگاه این روانشناس منحرف و بد اخلاق پیشیزی ارزش نداشته و از سوی قهرمانان علم رد شده است؛ زیرا نمی توان کودکان معصوم را به این امر متهم کرد یا اینکه مکیدن انگشت شان از سوی معصومین را به علاقه جنسی طوری که فروید تعبیر کرده است تعبیر کرد. به همین سبب است که این دیدگاه فروید همه تحقیقات روانشناسی او را در نزد روانشناسان بی اعتبار کرده و فقط ارزش کار فروید در زمینه روانپزشکی

باقی مانده است. روانشناسی فروید حتی توسط شاگردان برجسته خودش از جمله - یونگ - و - ادلر - مردود قلمداد شده و به باد سپرده شده است.

اما اقلا می توان تایید کرد که عقده انسان ها در ضمیر ایشان باقی می مانند خواه ضمیر خود آگاه یا ناخود آگاه. عارف بزرگ اسلام شیخ سعدی رحمته الله علیه نوشته است: با طایفه بزرگان به کشتی در نشستہ بودم زورق در پی ما غرقه شد، دو برادر به گردابی در افتادند. یکی از بزرگان گفت ملاح را که بگیر این هر دو را که به هر یکی پنجاه دینارت دهم، ملاح در آب افتاد و تا یکی را برهانید آن دیگر هلاک شد، گفتم بقیت عمرش نمانده بود ازین سبب در گرفتن او تأخیر کرد و آن دیگر تعجیل، ملاح خندید و گفت: آنچه تو گفتی یقین است و دگر میل خاطر به رهانیدن این بیشتر بود (زیرا) وقتی در بیابانی مانده بودم مرا بر شتر نشانده. و از دست آن دیگر تازیانه خورده ام در طفلی. گفتم: صدق الله: مَنْ عَمَلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ. کسی که عمل نیکی کرد آن بر نفس خودش بر می گردد و کسی عمل بدی کرد آن هم بر وی است. سورة فصلت/ ۴۶^۱.

این حکایت سعدی خواه که واقع شده باشد و یا اینکه از نوع تخیل برای نصیحت باشد و به قول خودش (داروی تلخ نصیحت را به شهد ظرافت آمیخته باشد) بیانگر همان باقی ماندن عقده روانی خوب یا بد در ضمیر انسان است، شاید آن شخص تازیانه را که در کودکی خورده بود را از یادش برده باشد؛ اما در موقع نیاز فوراً از ضمیر ناخودآگاه به خودآگاه منتقل شد. همچنان این حکایت سعدی با استناد به آیت متبرکه قرآن بیانگر این است که واقعا همه اعمال انسان ها چه نیک و چه بد در دفتر اعمال شان ثبت می شود و چه بسا که در روح ایشان ثبت شده باشد. این روانشناسی سعدی بر گرفته از قرآن و سنت مطهر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که هر انسانی در فرجام نتیجه عمل خود را چه نیک و چه بد هم در دنیا و هم در آخرت می چشد، و تعبیر روانشناسانه سعدی از ضمیر خود آگاه و نا خود آگاه انسان توسط روانشناسان معاصر تایید شده است.

در نهایت از تعبیر نازکی قلب از دیدگاه عرفان و ادبیات به شیشه و بررسی ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه روان از نظر روانشناسی میتوان نتیجه گرفت که این تعبیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از زنان چنان حیرت آور است که همه دانشمندان در صورت تحقیق و شناخت نازکی زنان در برابرش به زانو در می آیند، هدف اصلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قبل از حقوق بشر امروز همانا رفتار متعادل و نیکو با زنان است.

^۱ - سعدی، مصلح الدین، گلستان. صص ۵۹ - ۶۰.

طوری که متذکر شدیم راه ترمیم کامل شیشه ای شکسته جز مراجعه به کارخانه شیشه سازی و از نو ساختن آن نیست، به همین ترتیب قلب شکسته را نمی توان به طور کامل دوباره ترمیم کرد، و نیز مطابق تشبیه پیامبر اسلام ﷺ ترمیم قلب زنان مشکل تر از آن است و باید از اول با آنان برخورد مناسب کرد تا دل شان نشکند. روانشناسی هم تایید می کند که عقده خوب یا بد هیچگاه از دل انسان خارج نمی شود و باید در همه موارد محتاط بود، پس احتیاط در زنان اولی تر است.

فرض کنید که دفتری دارای کارمندان متشکل از مردان و زنان باشد، و روی کدام ملحوظی در یک فرصت همه را بر کنار کند، آیا واکنش هر دو طرف یکی است؟ قطعاً نه. زنان به گریه و داد و فغان متوسل می شوند و مردان دست به خشونت و جدال می زنند. همین خود از نظر روانی بیانگر نازکی زنان است و می رساند که این دو جنس از فرزندان بنی آدم از نظر روانی از هم تفاوت دارند.

میل بیشتر زنان به خودنمایی و عشوهِ گری نسبت به مردان:

می کنند که خود برتر بینی و خودنمایی از غرایز بارز انسانی است؛ اما پدیده خود نمایی و در عین حال جذابیت، و حسادت در زنان بیشتر از مردان است، به همین سبب هر چند که خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ طور مکرر و صریح بنی آدم را به تقوا امر نموده است، بیشتر به زنان تأکید شده که از خود نمایی در انظار بیگانگان بپرهیزند، و این را در بحث حجاب به طور مفصل خواهید خواند.

نبوغ زن:

این خرده گیری بر زنان که اصلاً نابغه ای از میان زنان بیرون نشده است بی جا است، به نظر ما به علت اینکه قدرت در دست مردان بود زنان کم تر در اجتماع ظاهر می شدند و شاید بسا از نوابغ زنان هم ناشناخته مانده باشند. من وقتی به حافظه سرشار، هوش قوی در حل مشکلات، زندگی تربیتی، سیاسی و نظامی ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها دقت می کنم، بدون شک او یک نابغه تمام عیار می دانم، پس از او زنان زیادی هم در دنیای اسلام و هم در دنیای غیر مسلمین داریم که در بخش های از زندگی دینی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، و علمی درخشش بیش تر از بسا از مردان داشته اند که اینجا مجال بحث در مورد ایشان را نمی طلبد و نیاز به کتاب مستقل است، علاقمندان درین زمینه می توانند به کتاب های: بلاغات النساء، وفيات الاعیان اثر ابن خلکان، شهنامه فردوسی، زنان کرد در تاریخ اسلامی، ... مراجعه کنند.

در عصر حاضر بدون کمک مردان و زنان با هم از هم گسلیدن شیرازه نظم جامعه و تخریب آن امر حتمی است، اسلام دین همه زمان ها و مکان هاست و در دین مقدس خویش مدل های داریم که به وسیله آن می توانیم زنان را به کار بیفکنیم، زنان در سایر عرصه ها به ویژه در حوزه های طبابت و ادبیات درخششی بلندی داشته اند.

ویل دیورانت متفکر برجسته امریکایی سخنان ارزشمندی دارد که ما کاملاً با او موافقیم: «...علل کمی نبوغ در میان زنان، هم متعدد است و هم گمراه کننده. شاید ما درین باره بی تعمق حکم می کنیم و فراموش می کنیم که نبوغ در مادری همان اندازه امکان دارد که نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. در باره برابری نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد (در باره خوشبختی در زندگی نیز همین طور). بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد مقرر کرده است. این اشتباه مانند آن اشتباه دیگری است که می گوئیم نبوغ در عصر ما کمتر از نبوغ در زمان های گذشته ای است که فاصله زمانی آن ما را مسحور ساخته است. ما می خواهیم امروز نبوغ را در همان میدان های که سابق در آن ظهور کرده است باز ببینیم ... شاید علت کثرت نوابغ در میان مردان آن باشد که تعداد مردان درس خوانده و تعلیم یافته نسبت به زنان بیشتر است. ازین رو تا هنگامی که نسبت مردان و زنانی که تعلیمات عالیه یافته اند یکسان نباشد، مقایسه زشت و نادرست است. نوابغ مرد از میان میلیون ها مرد تربیت یافته برخاسته اند و نوابغ زن فقط از میان صد ها زن تربیت یافته. اگر زنان فرصت و تربیت کافی بیابند، شعرای بزرگی مانند سافو و داستان پردازان بزرگی مانند جورج الیوت و فزیکدانان بزرگی مانند مادام کوری و ریاضیدانان بزرگی مانند هیپاتیا و سونیا کوالفکسی و متفکران بزرگی مانند آسپازیا و مادام دوستال و حتی سیاستمداران بزرگی مانند ملکه ایلزابیت و کاترین دومدیچی (و خانم اندیراگاندی) بیرون خواهند داد^۱.

^۱ - دیورانت، ویل، *لذات فلسفه*. ترجمه زریاب خوبی، صص ۱۴۴ - ۱۴۵ با تلخیص.

فصل چهارم

اخلاق جنسی، عشق و در مان آن

قابل یاد آوری است که عناوین این فصل را به طور کامل نمی توان در یک فصل تشریح کرد و حتی تفصیل هریکی ازین ها نیازمند رساله مستقلی است؛ اما برای ادای حق مطلب عنوان کتاب پرداختن اندکی به آن نیاز دانسته شد تا اقلا کلیدی به علاقمندان تحقیق درین مورد باشد، همچنان قابل یاد آوری است که اخلاق جنسی و عشق با روانشناسی بی ربط نیستند، هر چند ما این دو مبحث را برای جلوگیری از طول فصل روانشناسی در فصل مستقل قرار دادیم؛ اما آن را به خاطر ارتباط تنگاتنگ موضوع در ردیف فصل روانشناسی جایگزین کردیم.

اخلاق جنسی

اخلاق جنسی در اسلام چون حیای زن از مرد و عکس آن^۱، غیرت ناموسی مرد و زن، عفاف و وفاداری زن نسبت به شوهر و بالعکس، ستر عورت، پوشش زن از غیر محارم، ممنوعیت زنا، منع استمناء و لواطت، منع نزدیکی با زن از راه غیر طبیعی، منع تمتع نظری و لمسی از همسر غیر قانونی، منع ازدواج با محارم، منع نزدیکی با زن در ایام عادت ماهیانه و ولادت و بیماری های دیگر، منع نشر تصاویر برهنه و موسیقی های مبتذل، تشویق به ازدواج و منع تجرد، جزء اخلاق و عادات جنسی اند.

مرتضی مطهری نویسنده معروف ایرانی افغانستانی تبار مجموع دیدگاه های طرفداران اخلاق نوین جنسی غربی را چنین خلاصه می کند:

- ۱- آزادی هر فرد مطلقا محترم است و باید محفوظ بماند؛ مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد. به عبارت دیگر آزادی را جز آزادی نمی تواند محکوم کند.
- ۲- سعادت بشر در گرو پرورش تمام استعداد هایی است که در نهادش دارد. خود پرستی ها و ناراحتیهای روحی، ناشی از آشفتگی غرائز و بالأخص غریزه جنسی است، و آشفتگی غرائز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی می گردد.

^۱ درین خصوص خداوند ﷻ چنین دستور داده است: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ... بگو به مردان مسلمان که چشمان خویش را از زنان نامحرم فروگیرند و فرج های خود را از گناه محفوظ بدارند، این برای ایشان بهتر است و خداوند آگاه است بر آنچه که می کنند. و نیز بگو برای زنان مسلمان که چشم های خود را از دیدن مردان نامحرم نگاه بدارند و فرج های خود را از گناه حفظ کنند و زینت خود را آشکار نکنند؛ مگر آنچه که به طور طبیعی آشکار می باشد. سورة النور / ۳۰ - ۳۱». تفصیل و تفسیر این آیات در جای خودش بعدا انشاء الله خواهد آمد.

۳- آتش میل و رغبت بشر در اثر منع و محدودیت فزونی می‌گیرد و مشتعل تر می‌گردد و در اثر اشباع و ارضاء کاهش می‌یابد و آرام می‌گیرد. بناء برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن راه صحیح این است که هر گونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلوی پایش برداریم.^۱

نقد و بررسی:

اولاً: مصالح عموم مقدم بر مصالح خصوصی است و اگر آزادی در چهار چوب قانون را مصلحت عمومی بدانیم؛ پس آزادی عمومی بر آزادی فردی مقدم است. اما این آزادی بی قید و شرط فردی غرب این مصلحت را از میان بر می‌دارد و مخل آزادی عمومی است؛ زیرا:

۱- میل ازدواج که مسئولیتش سنگین تر است از بین می‌رود و جوانان پسر و دختر به لذت جویی بدون ازدواج اکتفا می‌کنند، با از میان رفتن و اقلای کاهش ازدواج قانونی میل فرزند داشتن هم ضعیف می‌گردد و قرص‌های ضد بارداری ساخته شده توسط تکنولوژی روز درین امر کمک می‌کند.

۲- اخلاق اجتماعی منحرف شده و جامعه گرفتار بلای شوم آنارشیزم (بی بند و باری) جنسی می‌گردد، این امر حیای طبیعی جوانان را از میان برداشته و موجب تشجیع آنان به انواع جرایم دیگر می‌گردد.

۳- با وجود استفاده از قرص‌های ضد بارداری، باز هم احتمال کثرت تولید فرزندان بی پدر و مادر بجای فرزندان دارای آدرس وجود دارد، این فرزندان بجای آنکه به دست پدر و مادر تربیت شوند در پرورشگاه‌های دولتی تربیت می‌شوند، تربیت پرورشگاه‌ها نمی‌تواند در حد تربیت خانوادگی مؤثر باشد و این اشخاص از همان آغاز کودکی دوچار بیماری روانی اند، این امر سبب می‌شود که در آینده جامعه دوچار بد امنی شود و فساد آن را فرا گیرد، عرض اندام باند‌های مافیایی در عصر تمدن نتیجه همین فرزندان نا مشروع است.

ثانیاً: از نظر اسلام طبق قاعده «لا ضرر و لا ضرار» نتنها آزادی که منجر به سلب آزادی دیگران شود محدود نشده؛ بل اگر این آزادی منجر به ضرر خود شخص هم شود نا رواست. معلوم است که این آزادی بی قید شرط در عرصه اجتماعی آنارشیزم جنسی به وجود می‌آورد، اعتماد میان زن و شوهر را

^۱ - مطهری، مرتضی، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب. صص ۲۹ - ۳۰.

در سایر عرصه های زندگی سلب می کند، جامعه را دوچار تزلزل می کند، نخست اشخاص و سپس جامعه دوچار تهدید شیوع های مسری و خطرناک می شود و در نهایت این بیماری های ساری هم سبب بر هم زدن امنیت اجتماعی می شود.

در رد شماره های دوم و سوم می توان گفت که غربی ها ازین که منشأ همه مصایب روحی و خود پرستی ها را در سرکوب غریزه جنسی دانسته اند سخت در اشتباه اند، این مسئله نخستین بار توسط فروید منعکس شد؛ اما نظریه فروید در حدی سخیف است که ارزش بحث را ندارد، فروید کودکان معصوم را هم به دلیل چوشیدن انگشت شان متهم به داشتن غریزه جنسی کرد. ازدواج را هم شرقی و هم غربی ستوده و فحشاء را هر دو بد گفته اند. فیلسوفان شرقی از چین و هند تا دیار عرب آن را ستوده اند، از یعقوب بن اسحاق الکندی تا فارابی، پور سینا، غزالی، رازی، مولوی، صدر الدین شیرازی، تا به آخر روایتی در دست نداریم که عشق را رد کرده باشند؛ اما فحشاء هم از سوی سایر فلاسفه به شمول فلاسفه اسلام رد شده است. بعدا در بحث عشق خواهید خواند که اسلام نخستین داروی این بیماری را در ازدواج دانسته و هیچ کسی را نتنها که به فحشاء دستور نداده؛ بلکه همه را ازان منع کرده است.

ویل دیورانت مؤرخ و فیلسوف امریکایی درین باره نوشته است: «حتی جوانانی که در راه رشد هستند باید بدانند که خواهشهای جنسی آنان باید پیرو حدود و مقررراتی باشد؛ زیرا حیات اجتماع به قدرت نسل و تغذیه دقیق کودکان بستگی دارد. ممکن است از بعضی اعمال ابداعی غیر اخلاقی چشم ببوشیم و میل به همجنس و میل به حیوانات و هرزه پرستی را تحت دقت و مطالعه در آوریم و این گونه اعمال جسورانه را جستجوی کورکورانه اخلاقی دیگری بدانیم. اما در ته دل به هیچ عملی که مراعات حال اجتماع را نکند رضایت نخواهیم داد؛ ما در خود پس از هر عمل منافی اجتماع، حاجت به یک زندگی سالم تر و پاکیزه را حس می کنیم. ما طالب آن حیاتی هستیم که هم لذت جسمانی و هم رضایت کامل اجتماع و هموعان در آن رعایت شود. آرزومندیم که هم حیوان سالم و هم انسان مدنی و اجتماعی باشیم.

آیا می توان کاری کرد که آشفتهگی اخلاقی به نظم تبدیل شود و مسؤلیت جای هواپرستی را بگیرد؟ درین جا نباید در باره تأثیر بحث و عقاید و آراء مبالغه کنیم. این تغییری که در روابط جنسی مشهود است، مولود اندیشه و تفکر نیست و این گونه امور از برهان و قیاس وحشتی ندارد. ما اکنون در باره انتقال اقتصاد غیر شخصی هستیم که در حیات اخلاقی ما مؤثر افتاده است. اگر اندیشه ما درین جریان

که سیر تاریخ را معین می‌دارد واقع نشود امواج آن ما را به کنار خواهند زد و ما مجبوریم که ناتوان و درستکار در کنار بمانیم. اما عشق به درک و فهم ما را راحت نمی‌گذارد. باید در باره علل و نتایج این تغییر اخلاقی بررسی کنیم و امید وار باشیم که درین جا نیز مانند همه جا دانایی و توانایی باشد و صراحت موجب تسلط و کفایت. پس باید از اول شروع کنیم و آن پرتو عشقی را که در هر قانون نامه اخلاقی منعکس است و مایه فنای فرد و بقای نسل است تحت مطالعه در آوریم. باید در باره صفات آن دو جنس که جذب و دفع آن‌ها مسایل اخلاقی جنسی را به وجود می‌آورد بر رسی کنیم. در آزادی زن تحقیق کنیم و نتایج این آزادی ناگهانی را در اخلاق عصر خود و آینده بشریت در نظر آوریم. درین صورت با مشکل شکست ازدواج با علم به علل و اسباب آن مقابله خواهیم کرد. با تواضع برای حل این مشکل به ترتیبی که با سلامت و سعادت جامعه سازگار باشد، پیشنهاد های طرح خواهیم کرد. سر انجام علم اخلاق را از عرش به روی زمین خواهیم آورد و در باره تربیت کودکان و شکل گیری خوی و عادات بحث خواهیم کرد تا به این ترتیب دایره امور کامل شود.^۱»

دیورانت در جملات فوق به دو موضع اساسی توجه کرده است:

۱- یکی جوانان باید در امور جنسی خود نیز همانند سایر رفتار های دیگر راه اعتدال و اخلاق را در نظر داشته باشند.

۲- برای جلوگیری سیستماتیک و منظم از شکست ازدواج، از میان بردن فحشاء و تربیت منظم کودکان (که بدون ازدواج امکان پذیر نیست) تخصص علمی را یک نیاز اساسی دانسته است.

بشریت در نظام زندگی خود، ازدواج قانونی را بر طبق قانون فطری الهی از پدر و مادر خود حضرت ابوالبشر آدم و حوا علیهم السلام به ارث برده و سپس تمام فلسفه های بشری و شرایع آسمانی هم بر آن مهر تایید گذاشته اند. اسلام به آن عده از فرهنگ های جوامع بشری که ضدیتی با اخلاق نداشته اند ننتها معارضه نکرده؛ بل آنها را به حال خود گذاشته و به طور غیر مستقیم بر آن مهر تایید زده است. در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است: **أَنَّ النَّكَاحَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ: فَنِكَاحٌ مِّنْهَا نِكَاحُ النَّاسِ الْيَوْمَ: يَخْطُبُ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ وَلَيْتَهُ أَوْابْنَتَهُ، فَيُصَدِّقُهَا ثُمَّ يَنْكِحُهَا. وَنِكَاحٌ آخَرُ: كَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ لِامْرَأَتِهِ إِذَا طَهَّرَتْ مِنْ طَمَئِهَا، أَرْسِلِي إِلَى فُلَانٍ فَاسْتَبْضِعِي مِنْهُ، وَيَعْتَزُّلُهَا زَوْجَهَا وَلَا يَمَسُّهَا أَبَدًا، حَتَّى يَتَبَيَّنَ حَمْلُهَا مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَسْتَبْضِعُ مِنْهُ، فَإِذَا تَبَيَّنَ حَمْلُهَا أَصَابَهَا زَوْجُهَا إِذَا أَحَبَّ، وَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ رَغْبَةً فِي نَجَابَةِ**

^۱ - دیورانت، ویل، لذات فلسفه. ترجمه زریاب خوبی، صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

الْوَلَدِ، فَكَانَ هَذَا النِّكَاحُ نِكَاحَ الْإِسْتِبْضَاعِ. وَنِكَاحٌ آخَرُ: يَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مَا دُونَ الْعَشْرَةِ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، كُلُّهُمْ يُصِيبُهَا، فَإِذَا حَمَلَتْ وَوَضَعَتْ، وَ مَرَّ عَلَيْهَا لَيْلَى بَعْدَ أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا، أُرْسِلَتْ إِلَيْهِمْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَمْتَنِعَ، حَتَّى يَجْتَمِعُوا عِنْدَهَا، تَقُولُ لَهُمْ: قَدْ عَرَفْتُمْ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِكُمْ وَقَدْ وُلِدْتُ، فَهُوَ ابْنُكَ يَا فُلَانُ، تُسَمَّى مَنْ أَحَبَّتْ بِاسْمِهِ فَيَلْحَقُ بِهِ وَوَلَدُهَا، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْتَنِعَ بِهِ الرَّجُلُ. وَنِكَاحُ الرَّابِعِ: يَجْتَمِعُ النَّاسُ كَثِيرًا، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، لَا تَمْتَنِعُ مِمَّنْ جَاءَهَا، وَهُنَّ الْبَغَايَا، كُنَّ يَنْصِبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٌ تَكُونُ عَلَمًا، فَمَنْ أَرَادَهُنَّ دَخَلَ عَلَيْهِنَّ، فَإِذَا حَمَلَتْ إِحْدَاهُنَّ وَوَضَعَتْ حَمْلَهَا جُمِعُوا لَهَا، وَدَعَا لَهُمُ الْقَافَّةُ، ثُمَّ أَلْحَقُوا وَوَلَدُهَا بِالَّذِي يَرَوْنَ، فَالْتَأَطُّ بِهِ، وَدُعَى ابْنُهُ، لَا يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحَقِّ، هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلَّا نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمَ^١.

در جاهلیت عرب چهار نوع نکاح وجود داشت:

- ١- همین نکاح معمولی است که مردی به وسیله ولی دختر از دختر خواستگاری می کند و در صورت پذیرش پس از پرداخت مهریه با او ازدواج می کند.
- ٢- مرد به زنش می گفت که پس از قطع شدن عادت ماهیانه تا مدتی خود را در اختیار فلان مرد (از مردان اشراف) قرار دهد و برایش بضاعت (نسل بهتر) فراهم کند، سپس از زنش کناره می گرفت و تا روشن شدن آبستنی همسرش از مردی که از او استبضاع شده به همسرش نزدیک نمی شد، و پس از روشن شدن آبستنی همسرش اگر می خواست با او نزدیک می شد، این کار را به منظور داشتن فرزند نجیب می کردند و آن را نکاح استبضاع (طلب بضاعت و به تعبیر این موضوع طلب فرزند نیکو) می نامیدند.
- ٣- یک گروه کمتر از ده نفری با یک زن رابطه بر قرار می کردند، آن زن پس از آبستنی و تولد فرزند و گذشتن چند شب پس از تولد همه گروه را دعوت می کرد، (طبق رسم آن زمان) هیچ یک از این گروه حق سرپیچی از رفتن به نزد آن زن را نداشتند، زن پس از حضور همه طبق میل خود هریکی از گروه را که می خواست به پدیری فرزندش بر می گزید و مرد حق رد را هم نداشت.
- ٤- نوع چهارم گروهی از مردان نزد زنی (که حیثیت روسپی رسمی را داشت) داخل می شدند و او هیچ یک از وارد شوندگان را هم رد نمی کرد، این چنین زنان با نصب پرچم ها بر دروازه

^١ - صحیح البخاری: باب من قال: لا نکاح الا بولی. رقم ٤٨٣٤.

های شان خریداران خود را می فهمانند، آنان پس از به دنیا آوردن فرزندان خود همه مردان ارتباطی خویش را فرا می خوانند و سپس قیافه شناس را می آوردند، قیافه شناس از روی مشخصات قیافه تعیین می کرد که این فرزند از آن کیست، و مرد هم ناگزیر بود که دیدگاه قیافه شناس را بپذیرد (و کودک را به حیث فرزند قانونی خود قبول کند) وقتی خداوند ﷺ محمد مصطفی ﷺ را به حق مبعوث نمود؛ جز نکاح مروجه امروزی (که در نوع اول نکاح جاهلیت هم وجود داشت) همه نکاح های جاهلیت را از میان برداشت.

بشر فطرتاً از فحشاء نفرت دارد و فلسفه های عقلانی هم فحشاء مردود می داند، اسلام دین فطری است و اعمال مخالف فطرت را رد می کند، رهبانیت در اثر افراط و بی بند و باری جنسی در اثر تفریط به وجود می آیند. حدیث مبارکه فوق می رساند که جاهلیت کهنه دوچار تفریط در اعمال جنسی شده؛ اما باز هم به اساس میل بشری که همواره به قانون نیاز دارد در این تفریط خود قانون را وضع کرده است؛ ولی نکاح فطری نقش کلیدی تشکیل خانواده در میان آنان داشته و اسلام هم بر آن مهر تائید زده است.

اسلام قبل از قانون سازی دیورانیت و دیگر متفکرین راه اعتدال و اخلاق در همه رفتار انسانی به شمول تمایلات جنسی را بر گزیده و برای جلوگیری از فاجعه و تربیت منظم کودکان دروازه های فحشاء را بسته و ازدواج قانونی را تشویق کرده است، ازدواج را هم به میل و خواهش طرفین گذشته و حتی زن و مردی که قرار است ازدواج کنند را برای تحکیم روابط خانواده قبل از ازدواج به ملاقات در حضور محارم شان تشویق کرده است که در جای خودش تشریح خواهد شد.

دیدگاه برتر اند راسل و نقد آن:

برتراند راسل فیلسوف و ریاضیدان برجسته معاصر با همه دانش و استعداد خویش متأسفانه که متوجه مذهب و تأثیر مثبت آن در اخلاق نشده و در کتاب مترجم خود (زناشویی و اخلاق) کوشیده است که دست مذهب را از همه چیز کوتاه کند، او حین رویارویی به آن عده از امور مفید بدیهی و غیر قابل انکار مربوط به مذهب از سر ناچاری به دامن تأویل پناه برده است.

مثلاً: «رسوم زناشویی همواره مرکب از سه عامل بوده است که می توان بطور کلی آنها را غریزی، اقتصادی و مذهبی نامید. من نمی خواهم بگویم که این عوامل را در این زمینه می توان بطور مشخصی از هم متمایز ساخت، کما اینکه در سایر زمینه ها نیز چنین چیزی ممکن نیست. بستن مغازه ها در روز یکشنبه ریشه مذهبی دارد؛ حال آنکه امروز یک امر اقتصادی است، و همینطور در مورد سایر

قوانین و رسومی که به مسأله جنسی مربوط می گردند . رسم مفیدی که ریشه مذهبی دارد ممکن است بعلت مفید بودن خود مدتها پس از آنکه پایه مذهبی آن از میان رفته است پایدار بماند، ضمناً تمیز و تشخیص بین امور مذهبی و غریزی امری است بس دشوار . مذاهبی که تأثیرشان بر اعمال آدمی شدید است بطور کلی پایه و اساس غریزی دارند. نکتهٔ ممیزهٔ اینها اهمیتی است که برای سنت ها قائلند و ارجحیتی است که در سلسلهٔ مراتب اعمال مختلفی که از لحاظ غریزی امکان پذیرند برای بعضی اعمال قائل می شوند. مثلاً عشق و حسد هر دو عواطفی غریزی هستند، منتها مذهب مقرر داشته است که حسد عاطفه ای است پسندیده که جامعه باید از آن حمایت کند، حال آنکه عشق در منتهای خود قابل اغماض است^۱».

با دقت در نوشته فوق فیلسوف بزرگ در می یابید که او ریشه رخصتی یکشنبه را عامل مذهبی نه؛ بل عامل اقتصادی قرار داده است، حالآنکه اقتصاد حکم می کند که هیچ ساعتی نباید به هدر برود و باید یکشنبه هم کار شود. سپس تشخیص بین امور مذهبی و غریزی را دشوار خوانده و تأثیرات شدید برخی از مذاهب بر اعمال آدمی را با غریزه بی ربط ندانسته است.

شاید گفته استاد راسل در مورد افراطیت خشک مسیحیت که هر نوع رابطه جنسی هر چند مشروع را تحریم می کند و سپس برای دوام نسل با محدودیت آن را اجازه می دهد، درست باشد؛ اما در مورد اسلام صدق نمی کند، او هرچند به نحوی اعتراف داشته است که مذاهب شدید الاثر بر اعمال آدمی دارای پایه غریزی اند، ما هم همین را می گوئیم که اسلام دین فطرت است، فطرت آدمی از فحشاء بیزار بوده و به ازدواج میل دارد، این امر نتنها که در انسان ها؛ بلکه در برخی از حیوانات مشهود است، حتی زنان دارای مشغله فاحشه گری نیز از اینکه به طور نامشروع بار دار شوند متنفر اند. اما استاد راسل از اسلام نامی نبرده و نگفته است که اصلاً این مذاهب خودشان همآهنگ با فطرت و غریزه هستند؛ بلکه با گریز ماهرانه بدون نام بردن از اسلام به قول خودش آن مذاهب را بر گرفته از غریزه خوانده است، ولی ما می گوئیم اسلام آخرین دین آسمانی از سوی خدایی برای رهنمایی بشریت فرود آمده است که غریزه و فطرت بشر را می داند و بنابراین قوانینش را بر خلاف فطرت وضع ننموده؛ زیرا می داند که تطبیقش محال است. در اسلام فحشاء را تحریم شده است؛ اما شارع اسلام می داند که آدمی با فطرت جنگیده نمی تواند و بنا برین ازدواج را با قوانینی خاصی که بعداً به تفصیل خواهید خواند وضع نموده است.

^۱ - راسل، برترند، زناشویی و اخلاق. ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۱۲

سپس راسل حسد و عشق را غریزی خوانده است و راست هم می گوید؛ زیرا فطرت آدمی میل به خود خواهی دارد؛ طوریکه قرآن و حدیث هم آن را به صراحت متذکر شده و راه های مقابله با این بیماری را هم بیان کرده اند، همین عامل خود خواهی فطری خود می تواند حسد را بر انگیزد. همچنان عشق و میل دوست داشتن زیبایی ننتها جزء فطرت انسان است؛ بلکه حیوانات هم از دیدن مناظر زیبا لذت می برند. پس ما درین جای نیز راسل را تایید می کنیم که عشق هم غریزی است، منتها آنچه که ما از راسل نمی پذیریم این است که از دید اوشان حسد توسط مذهب تایید و عشق مردود قرار داده شده است، حالانکه موضوع عکس است، مذهب حسد را مردود قرار داده و به عشق حرمت گذاشته است، در دین اسلام به هر کسی توصیه شده است که همسرش را دوست داشته باشد؛ به طور مثال آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي^۱. بهترینهای شما بهترین ها با عیال شان اند و من بهترین شما نسبت به اهل خودم هستم. همچنان در اسلام توصیه شده است که طرفین قبل از ازدواج طبق شرایط وضع شده باید یکدیگر را ببینند تا محبت بیشتر شود؛ اما اسلام اجازه آزادی جنسی را نمی دهد.

هر چند ما دیدگاه راسل را در مورد اسلام رد کردیم؛ اما عذر او را هم می پذیریم؛ زیرا منظور او از مذهب همان مسیحیت خشک است که با زور آزمایی با فطرت عامل نفرت اجتماع از مذهب شده است، حتی که در طول قرون فاجعه آفرینی نموده و روشنفکران را از نفس مذهب بیزار کرده است. شاید گفته شود که مسیحیت هم یک دین الهی است و پس باید آن هم فطری می بود. آری مسیحیت هم دین الهی بود و همه پیامبران مأمور رسالت واحد که توحید الهی است بودند؛ اما شرایع بر اساس زمان بر انسان ها فرق می کند و این شبیه تجویز دارو از سوی طبیب به بیمار حسب شدت و بهبود بیماری است، هنوز هم اسلام در بسا از امور با ادیان دیگر الهی مشترکات دارد؛ زیرا قاعده داریم آنچه از احکام اصلی مربوط به ادیان گذشته که اسلام به آن دستور داده و یا اقلا سکوت کرده باشد قابل پیروی است، ازین جمله یکی هم تجویز ازدواج است که هیچ یک ادیان الهی آن را تحریم نکرده است، قبلا در حدیث ثابت شد که اسلام رسوم باطله ازدواج را از بین برده و ازدواج اسلامی را که در میان عرب نیز معمول بود به حال خودش گذارید.

اما باید گفت که نخست آیین مسیحیت مقطعی و برای زمان و مکان خاصی بود، و حالا خداوند داروی دیگری بنام اسلام را غرض درمان بیماری های سرکشی و تکبر، خودخواهی، فساد انگیزی، و

^۱ - ترمذی: کتاب المناقب، باب فضل ازواج النبی صلی الله علیه و آله، رقم ۳۸۹۵. ابن ماجه: کتاب النکاح، باب حسن معاشره النساء، رقم ۱۹۷۷.

حرص و آزِ بشریت تجویز کرده است، بنا برین استفاده از داروی تاریخ گذشته نتنها مفید؛ بلکه مضر است و اگر حضرت عیسی مسیح علیه السلام هم حالا که بیاید از آیین محمدی پیروی می کند. دانشوران مسیحیت امروز هم این را می دانند؛ ولی اکثراً از آیین مسیحیت دامی ساخته اند برای مصروف کردن ملت ها و چپاول منابع ایشان، یک عده اندکی روحانیون مسیحی صرف از سر عنان به مسیحیت پایبند اند.

ثانیا: این مسیحیت مقطعی هم به حالت خودش باقی نمانده و پیروانش به تحریف قوانین آن و حتی کتاب آسمانی خود دست زدند که این امر خود فاجعه ساز شده و تعصب هر چه بیشتر مسیحیان در پذیرفتن اسلام آخرین دین الهی شده است؛ زیرا اگر به حال خودش باقی می ماند، مسیحیان بر اساس دساتیر انجیل حتماً از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیروی می کردند.

عشق

دلت شهر پریشانی است عاشق
نصیبت نابسامانی است عاشق

هزاران دیدنی در پیش داری
هنوز آغاز ویرانی است عاشق

شهید عبدالقهار عاصی

خداوند تو را عزت بدهد، اول عشق شوخی آخرش جدی است، معانی آن بنا به بزرگی اش باریک تر از آن است که وصف شود، حقیقت آن درک نمی شود مگر با تحمل شداید و رنج، در دین داری بد و در شریعت زشت نیست؛ زیرا قلب ها بدست خدای عزوجل است^۱.

عشق عبارت از علاقه شدید قلبی است و کسانی که از آن بهره ندارند با آن مخالف اند؛ در حالی که عشق انرژی بخش زندگی است. عشق به انسان انگیزه های بلند و اراده قوی می دهد و در این صورت کسی نمی تواند او را به کاری وادار کند یا تحت کنترل قرار دهد. عشق باعث می شود که انسان کمبود ها و رنج ها را (در صورت شکست) تحمل کند یا اساساً (در صورت پیروزی) آن ها را نبیند^۲.

باید گفت که عشق تنها مربوط به انسانها اعم از جنس زن و مرد نه؛ بلکه قلمرو تهاجم آن همه کاینات را تحت فشار دارد و به عقیده برخی از دانشمندان یکی از اسباب الهی در بقای عالم همین عشق است. اما در عشق نباید از قلمرو عفت بیرون شد. امام ابن حزم اندلسی^۳ پس از بیان همه مشخصات عشق دو باب آخر کتاب ارزشمندش را که در موضوع عشق می باشد به «زشتی گناه» و «فضیلت عفت» اختصاص داده است. ایشان در فصل دوم ضمن بیانات زیاد داستانی را چنین نقل نموده اند: «زنی که به وی اعتماد داشتیم برایم بیان کرد که گرفتار جوان زیبایی شده است و او هم گرفتار وی شده است، سخن این دو مشهور شده و اتفاقاً روزی هر دو در خلوتی ملاقی شدند، پس جوان گفت: بیا تا آنچه را که در باره من و تو می گویند محقق گردانیم. زن در پاسخ گفته است: نه سوگند به خداوند، هرگز چنین عمل فاحشه ای را مرتکب نمی شوم و این آیت مبارکه را خواندم: (الأخلاء یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ. دوستان دران روز (قیامت) بعضی شان دشمن بعضی دیگر اند؛ جز پرهیزگاران. قرآن: الزخرف/ ۶۷). مدت کمی نگذشت که ما از راه حلال به هم پیوستیم^۴». این است فضیلت عفت و حیاء.

دانشمند برجسته جهان اسلام شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینای بلخی^۵ درین مورد نوشته است: «سایر ممکنات به وسیله فطرتی که در آنها است؛ همواره به سوی کمالات و خیرات در پرواز اند و از شرور و نقصان که لازمه جنبه ماهیت و هیولاست متنفر و گریزان می باشند. پس واضح شد که در نهاد هر یک از موجودات ممکنه عشق طبیعی و غریزی وجود دارد، و همین عشق سبب دوام و بقای آنها می شود ... از حکمت و حسن تدبیر باری تعالی است که این عشق را به طور غریزی در نهاد تمامی

^۱ - ابن حزم، علی، طوق الحمامة فی الألفة و الألاف. ص ۱۱.

^۲ - گروه نویسندگان، مدیریت خانواده و سبک زندگی. کتاب درسی پایه دوازدهم (سال سوم) دبیرستان، ص ۷۶.

^۳ - ابن حزم، همان. ص ۱۶۸.

موجودات عالم امکان نهاد تا آن را سپری (برای دفع خطرات) در مسیر رسیدن به فیوضات و کمالات کلی قرار دهند^۱».

حافظ ابن قیم جوزی رحمته در میان بحث طویل خود در باره نفس در قسمت علاقه روح به بدن چنین نوشته است: و اما عشق النفس الطبيعي للبدن، فالنفس انما عشقه لأنها تتناول اللذات بواسطته ...^۲ (و اما عشق نفس (روح) به بدن طبیعی است، نفس به سببی به بدن عشق می ورزد که به وسیله آن از لذات بهره می برد ...).

امام مجدد و عارف برجسته اهل سنت مولانا جلال الدین محمد بلخی رحمته در داستان دختر زرگر سخنان نابی در باره عشق دارد:

عاشقی پیداست از زاری دل	نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علت ها جداست	عشق اضطراب اسرار خداست
عاشقی گر زین سر و گر زان سر است	عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هر چه گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم خجل باشم ازان
هر چه تفسیر زبان روشن‌گر است	لیک عشق بی زبان روشن‌گر است
چون قلم اندر نوشتن می شتافت	چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
[چون سخن در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید]
عقل در شرحش چو خر در گل بخت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو متاب ^۱

در قرآن، احادیث نبوی و ادبیات (فارسی، عربی، اردو، پشتو) دل به هر دو معنی (هم پارچه گوشتی بنام دل یا قلب و هم به معنی اختیار و روح آمده است). در زبان انگلیسی منظور از واژه (Heart) فقط همان پارچه گوشت است و نمی دانم که در ادبیات دیگری جهان آیا از دل به معنی روح نیز تعبیر می شود یا اینکه نه. اما در تعبیر عرفاء هر جای از دل هدف همان روح است و بنا برین پیر بلخ رحمته بیماری عشق را بیماری روح خوانده است. ایشان در ادامه علت عشق را از علت های دیگر جدا دانسته و آن را یک راز الهی شمرده اند، رازی که جز پوسته آن در زبان و قلم نمی آید و ماهیت اصلی

^۱ - بلخی، ابوعلی سینا، رساله العشق. ص ۹.

^۲ - جوزی، ابن قیم، الروح. ج ۲، ص ۵۶۱.

اش همچنان مجهول است، بالآخره تا آنجای می رسد که دلیل بر اثبات کنه آن جز خود آن نمی یابد و می فرماید که اگر کسی خواسته باشد به وجود آفتاب یقین کند باید به آن بنگرد.

در نهایت عشق مجازی بدون انحراف شرعی را نردبانی برای رسیدن به عشق حقیقی الهی می داند، او این عشق مجازی را عشق رنگی، زشت و ناپایدار و در نهایت ننگ دانسته و عشق حقیقی را منبع همه فیوضات و خیر شمرده است، طوری که در ادامه می سراید:

عشق های کز پی رنگی بود	عشق نبود عاقبت رنگی بود
عشق آن زنده گزین کو باقی است	کز شراب جان فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیاء	یافتند از عشق او کار و کیا
تو مگو ما را بدان شه بار نیست	با کریمان کار ها دشوار نیست ^۲

حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله نوشته است: «عشق از دو چیز ترکیب شده است: استحسان برای معشوق، و طمع برای وصال او. مرگ یکی طرفین (عاشق و معشوق) پایان عشق است، بسا از خردمندان در باره عشق بحث کرده اند و درین میان عده آن را صواب تشخیص داده و با کلام خود به آن ترغیب کرده اند. اما از دیدگاه ما (حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله) حکمت خداوند عزوجل در خلق و امر بر پایه تناسب و تألف میان همانندها و کشش اشیا به سوی موافق و همجنسش و گریز و نفرت از مخالفش بر اساس فطرت بنا یافته است. راز این خلط و اتصال هم در عالم علوی و هم در عالم سفلی وجود دارد و این عبارت از نسبت به هم، شباهت به هم و توافق به هم است، همچنان راز تباین و جدایی هم در عدم مشابهت و نسبت به هم است. عالم خلق و امر به ترتیبی استوار شده است که هر شی به مثل خود متمایل و از ضد خود متنفر و گریزان است. خدا جل جلاله فرموده است: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّكْرِيِّينَ. اوست آنکه آفرید شما را از یک شخص و آفرید از او زنش را تا آرام گیرد با وی؛ پس چون جماع کرد با زن خود بار گرفت از وی بار سبک؛ پس آمد و رفت کرد با آن بار سبک، بعد از آن چون زن گران بار شد هر دو دعا کردند به پروردگار خویش که اگر فرزند شایسته بدهی ما را باشیم از شکر کنندگان. سورة الأعراف / ۱۸۹.

^۱ - جلال الدین محمد، مولوی، همان، ص ۹.

^۲ - همان، ص ۱۴.

الله تعالی سکون مرد را در زنش قرار داده و بنا برین هستی مرد به همجنس و جوهر خودش بستگی دارد، محبت علت اصلی این سکون می باشد. این امر دلالت دارد برین که علت اصلی محبت نه در زیبایی صورت، نه در موافقت در نیت و اراده و نه هم در خلق و خوی است، با آن که این ها هم یکی از اسباب سکون و محبت اند.

در حدیث صحیح (متفق علیه) آمده است: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَ وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ^۱. روح لشکر های قرار گرفته در صف اند، روحی که روح دیگر را بشناسد با وی الفت می گیرد و روحی که روح دیگری را نشناسد از او دور می شود

از دیدگاه عبدالرحمن بن محمد دانشمند مصری عشق بر سه نوع است:

۱- دران قربت و طاعت الله ﷻ نهفته است: چنین عشقی عشق مرد به همسر خود و یا کنیزش و نیز عشق زن به شوهرش می باشد، این عشق نافع است و بسوی مقاصد طرح ریزی شده شریعت (نکاح) رهنمون می شود، این عشق نگاهدارنده چشم و قلب از غیر از همسر خود است و چنین عاشقی نزد خدا و مردم دوست داشتنی است.

۲- عشقی که دران دشمنی با خداوند ﷻ و دوری از رحمت او نهفته است: این عشق مضر ترین چیز بر بنده در دین و دنیای وی بوده و آن عشقی است که نهایتاً به زنا و فواحش منجر می شود. العیاذ بالله.

۳- عشق مباح است و آن به طور غیر قصدی وارد می شود؛ مانند کسی که نزدش از زن زیبایی وصف شود و یا ناگاه زنی را ببیند و بر وی عاشق شود، این عشق معصیت گفته نمی شود، درین عشق کسی بازداشت و تعقیب نمی گردد، دفع آن و اشتغال به چیز خوبتر ازان بر شخص نافع تر است، لازم است که پوشیده شود و رها کرده شود و بر مشکل آن صبر شود، خداوند شخص را با چنین عملی پاداش می دهد، و با صبر الله ﷻ و عفت او، ترک اطاعت هوای نفس و کسب رضائیت الله ﷻ و آن چه که در نزد او تعالی است می شود^۲.

هر چند عشق را در یک عنوان و یا یک فصل نمی توان بیان کرد و به اصطلاح خواجه شیراز ﷺ شرح مفصل «این هجران و این سوزجگر» کتاب مستقل می‌خواهد؛ اما ازین که با موضوع کتاب تا

^۱ - جوزی، ابن قیم، طب النبوی. صص ۳۸۶ - ۳۸۷.

^۲ - مصری، عبدالرحمن بن محمد، اعظم شباب فی الاسلام. صص ۱۳۰ - ۱۳۱.

حدودی بی ربط نیست، پرداخت هر چند اندک به آن را لازم دانستیم. عشق الهی در عرفان بحث درازی دارد که بحث روی آن از یک سو ما را از موضوع کتاب دور می کند و از سوی دیگر نمی آن را با همه جوانبش در یکی و دو فصل گنجانید. عشق های تصنعی زمینی را اصلاً ما به رسمیت نمی شناسیم؛ طوری که پیر و طبیب معنوی دانشمند ما مولانا رومی رحمته الله علیه در داستان پسر زرگر با اصطلاح «عشق های رنگی» به شدت بران تاخته است. درین عشق دروغین جوانان شهوت پرست جز به ارضای شهوات شان نمی اندیشند و پیوسته در صدد فریب دختران اند، این عشقها در صورت موفقیت و عدم آن دوامی ندارند و آنگاه دختران از خواب بیدار میشوند که از اثر احساس پاک زنانه خود شکار هوس بازانی بی عزتی قرار گرفته اند که حتی به مادر و خواهر خود هم گاهی تجاوز می کنند.

عشق احساسی است که ناخود آگاه جوان را به دام می کشد و صیدش را مداوماً دوچار سوز ملتهب و درد می گرداند، پیروزی اش بهروزی دارد و شکستش بد روزی؛ اما به نظر من به ندرت پیروزی دارد و غالباً شکستی می خورد که با خود سوزهای مداومی چون آتش زیر خاکستر داشته پیوسته عاشق را می خورد و آنچه که ما از روانشناسی عرفانی در آثار مولانا بلخی رحمته الله علیه و نیز تحقیقات روانشناسی جدید می دانیم، گاهی افکار سوزناک عاشق در ضمیر نا خود آگاه معشوق رخنه می کند و بدون اینکه او از علت بداند دردمند میشود. عشق با خاصیت فطری خود پیوسته عاشق را زرد رو و لاغر و بر عکس معشوق را فربهی، آرامش و غرور می بخشد و به قول شاعر عارف فخرالدین عراقی رحمته الله علیه:

در صورت عاشق چو در آید همه سوز است در کسوت معشوق چو آید همه ساز است

من با داشتن علم و تجربه کافی در موضوع به جوانان توصیه می کنم که تا حد ممکن خود را از نزدیک این آتش دور و از آماجش نگاه بدارند. اما این کار در بعضی اوقات ناممکن است؛ زیرا ناگاه بدون آنکه طرفین جمالی داشته باشند یکی یا هر دو را به زنجیر می کشد.

جوانان باید قبل از شکار قرار گرفتن و نیز در جریان در گیری با آن باید شکست را پیشبین و راه حوصله مندی را هموار کرده باشند، تا مبدا بعداً با انتقامجویی از معشوق و یا خودکشی خود رؤسای دنیا و آخرت شوند. تحمل و خاموشی برای حفظ آبروی معشوق انشاءالله که بی پاداش نیست و خداوند ارحم الراحمین است.

به نظر من (مؤلف) غریزه جنسی در تولید عشق حیثیت ابزاری را بیش ندارد و بنابراین عشق یک پدیده جنسی محض نبوده؛ بل یک احساس روانی نیز است که اثر آن تا مرگ باقی می ماند.

فطرت زن و فطرت مرد:

استاد مرتضی مطهری نویسنده پرکار شیعه بحث جالبی درین خصوص دارد که خلاصه آن را به خوانندگان گرامی عرضه می داریم:

گریزه مرد طلب و نیاز است و گریزه زن جلوه و ناز: ... طبیعت مرد را مظهر عشق و طلب و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکار های خلقت است که در گریزه مرد طلب و نیاز و در گریزه زن جلوه و ناز قرار داده است، ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد به این وسیله جبران کرده است.

به باور «ویلیام جیمز» فیلسوف امریکایی حیا و خود داری زن گریزه نیست؛ بلکه دختران حوا در طول تاریخ دریافته اند که عزت و احترام شان به این است که دنبال مردان نروند و خود را مبتذل نکنند، زنان این درس ها را در طول تاریخ دریافته اند و به دختران خود یاد دادند. این امر اختصاص به بشر ندارد و در جنس حیوانات هم این مأموریت به جنس نر داده شده که خود را نیازمند جلوه دهند و جنس ماده باید با پرداختن به زیبایی و لطف و استغناء ظریفانه دل جنس خشن را هر چه بیشتر شکار کند^۱. مرد خریدار وصال زن است و نه رقبه او، درین خصوص حافظ شیرازی سروده است:

شیراز معدن لعل است و کان حســــن من جوهری مفلس از ان رو مشوشم
شهریست پر کرشمه و خوبان زشش جهت چیزیم نیست و رنه خریدار هر ششم

در اشعار فوق به زنان حرمت گذاشته شده است و حافظ از زنان شکوه نکرده؛ بلکه از دست خالی خود شکوه کرده است که چیزی ندارد، و رنه همه شان قیمتی و قابل خریدن اند^۱.

مرد بنده شهوت خویشتن است و زن در بند محبت مرد است، مرد زنی را دوست می دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده است و زن نیز مردی را دوست می دارد که ارزش او را درک کرده و دوستی خود را قبلا اعلام کرده باشد. مرد می خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود، مرد می خواهد از بالای سر بر زن بر او مسلط شود و زن می خواهد از درون قلب مرد بر مرد نفوذ کند، مرد می خواهد زن را بگیرد و زن می

^۱ - بانو ثریا بهاء نویسنده و ادیب چیره دست کشور در قسمتی از کتاب ارزشمند (رها در باد) که در کنار جنبه تاریخی ارزشمندش می توان آن را یک شاهکار ادبی خواند نوشته است: ... نیمه شب با صدای وحشتناک شیهه اسپان از خواب پریدیم، زمین زیر سم اسپان می لرزید، انگار که چنگیز یا هلاکو بر ما حمله کرده باشد. خیمه ما زیر سم اسپان بر زمین نشست... ده ها اسپ یاغی شیهه می کشیدند... حمله اسپ ها بسیار شگفتی انگیز بود. مردم بدخشان در تابستان اسپ های خود را در دامنه کوه ها رها می کنند. چون هر چهار اسپ ما مادیان (اسپ ماده) بودند، اسپ های نر در آن نیمه شب بو کشیده بودند و بر آنها حمله کردند، آنها سرکشی غرایز خود را با شیهه ابراز می کردند، تا صبح کاذب نخوابیدیم و بدان می اندیشیدیم که حتی حیوانات هم در جنس نر متجاوز است. بهاء، ثریا، رها در باد. ص ۶۶. ما ضمن تصدیق بانو بهاء می افزاییم: آری این فطرت الهی است که حسب نیاز نتنها در انسان ها؛ بل در حیوانات هم دلبری و طنز را ویژه جنس ماده قرار داده و نیاز و سر کشیدن را ویژه جنس نر گردانیده است، که درین حکمت الهی ارزش جنس ماده نمایان می باشد و باید جنس نر برای بدست آوردن آن ذلت بکشد و به آسانی او را به دست نیاورد.

خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلبری می خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری، زن حمایت مرد را گرانباترین چیزها بر خود می شمرد، زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط باشد، شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی^۱.

مطهری در قسمتی از ادامه بحثش در رابطه به تفاوت‌های علایق عشقی میان زن و مرد دیدگاه پروفیسور «ریک» روانشناس معروف امریکایی را به نقل از شماره ۹۰ مجله «زن روز» چنین به قید قلم در آورده است: «برای مرد خسته کننده است که دایم نزد زنی که دوستش دارد به سر برد. اما هیچ لذتی برای زن بالاتر ازین نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه اش به سر برد. مرد دلش می خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند. اما یک زن همیشه می خواهد موجود تازه ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر برخیزد. بهترین جمله ای که یک مرد می تواند به زنی بگوید: اصطلاح – عزیزم تو را دوستت دارم- است. زیبا ترین جمله ای که یک زن به مرد مورد علاقه اش می گوید، جمله – من به تو افتخار می کنم – می باشد. اگر مردی در دوران زندگی اش با چندین معشوقه به سر برده باشد به نظر زنان دیگر مرد جالب توجه می آید. مرد ها از زنی که بیش از یک مرد در زندگی اش داشته باشد بدشان می آید. مرد ها وقتی پیر می شوند احساس بدبختی می کنند، چون تکیه گاه خود یعنی کارشان را از دست می دهند، برعکس زن های مسن احساس رضایت می کنند؛ چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند: یک خانه و چندین نوه. خوشبختی از نظر مرد ها بدست آوردن مقام و شخصیتی قابل احترام در میان اجتماع است. اما خوشبختی برای یک زن عبارت از بدست آوردن قلب یک مرد و نگاهداری او برای تمام عمر است. یک مرد همیشه می خواهد که زن مورد علاقه اش را به دین و ملیت خود در آورد. اما برای یک زن همان قدر که تغیر دادن نام خانوادگی اش آسان است، عوض کردن دین و ملیتش نیز به خاطر مردی که دوستش دارد آسان است^۲».

سپس در رابطه به مهندسی قدرتمند الهی در رابطه به خلقت بشر چنین ادامه داده است: «اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود، محال بود که بتواند مردی را به خدمت خود بگمارد و مرد را شیفته وصال خود نماید، و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می داشت ممکن نبود که زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی ترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او به

^۱ - مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام. صص ۳۸ - ۴۰ با تلخیص و تصرف.

^۲ - همان، ص ۱۶۵.

^۳ - همان، ص ۱۶۷.

حساب آورد. مرد جهانگیر و زن مرد گیر آفریده شده است. قانون خلقت زن و مرد را طالب و علاقمند یکدیگر قرار داده است؛ اما نه از نوع علاقه ای که به اشیاء دارند. علاقه ای که انسان به اشیاء دارد از خود خواهی او ناشی می شود، یعنی انسان اشیاء را برای خود می خواهد، به چشم ابزار به آنها نگاه می کند، می خواهد آن ها را فدای خود و آسایش خود کند؛ اما علاقه ای زوجیت به این شکل است که هر یک از آن ها سعادت و آسایش دیگری را می خواهد، از گذشت و فداکاری در باره دیگری لذت می برد^۱».

او افزوده است: نتنها علاقه خانوادگی زن و مرد به یکدیگر با علاقه به اشیاء فرق می کند؛ بل علاقه خود آنها به یکدیگر نیز متشابه نیست، یعنی علاقه مرد به زن با نوع علاقه زن به مرد متفاوت است، با اینکه تجاذب طرفینی است؛ اما بالعکس اجسام بی جان، جسم کوچکتر جسم بزرگتر را به سوی خود می کشاند. آفرینش مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است. احساسات مرد نیاز آمیز و احساسات زن ناز خیز است. احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است...

او به نقل از کتاب (لذات فلسفه) اثر ویل دورانت ادامه داده است: «اگر مزیت دختری فقط در دانش و اندیشه باشد نه در دل انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه آگاهش، در پیدا کردن شوهر چندان کامیاب نخواهد شد، شصت در صد زنان دانشگاه بی شوهر می مانند. خانم مونیوا کوالسکی که دانشمند برجسته ای بود شکایت می کرد که کسی با او ازدواج نمی کند و می گفت: چرا کسی مرا دوست ندارد؟ من می توانم از بیشتر زنان بهتر باشم، با این همه بیشتر زنان کم اهمیت مورد عشق و علاقه هستند و من نیستم».

ملاحظه فرمایید که نوع احساس شکست این خانم با نوع احساس شکست یک مرد متفاوت بوده؛ طوری که می گوید: چرا کسی مرا دوست ندارد؟. اما شکست مرد درین است که زنی که او را دوست بدارد را نیافته است و اگر یافته او را در اختیار خود آورده نتوانسته است^۲.

ویل دیورانت مؤرخ و فیلسوف معاصر امریکایی در رابطه به عشق بحث مفصلی دارد، او در قسمتی از بحثش زیر عنوان «یک بحث زیست شناسی» نکته ظریفی را اشاره کرده است، با وجودی که

^۱ - همان، ص ۱۶۸.

^۲ - همان، صص ۱۷۰ - ۱۷۱.

او دران بحث به بیان عنکبوت پرداخته؛ اما می توان در انسانها نیز آن را تطبیق داد. او در رابطه به راز نازک عشق می نویسد:

« در نوعی از عنکبوت بنام «اپيروس» جنس نر از ترس جان خود جدا از ماده زندگی می کند؛ تا آنگاه که اضطرابی در او پدید آید. بعد مانند «دانتته» که با شرم و حیا به تئاتر یچه نزدیک می شد، خود را به تار های بیرونی نسج عنکبوت ماده می چسپاند و برای خود یک راه رو - مانند راه عقب نشینی - دران می سازد و با ترس و لرز به جلو می رود. گاهی اتفاق می افتد که ماده بی آنکه به نر مجال در لذات و تفننات عشق را بدهد او را در همین حال می بلعد؛ شاید او را به جای دشمن می گیرد و شاید هم از کسانی است که شکم را بر عشق ترجیح می دهد. ولی اگر دل و دماغ عشق بازی را داشته باشد از در شرم و حیا می آید و با آنکه از نر قوی تر و بزرگتر است با خجالت بر می گردد و از تار بالا و پایین می رود. درین حال نر مست از شهوت او را دنبال می کند تا آنکه ماده بالآخره خود را برای تسلیم آماده می کند و اجازه می دهد که نر از تسلط خیالی خود لذت ببرد.^۱

دورانت به نکته بسیار ظریفی اشاره می کند، یعنی همواره تحرک عشقی از جنس نر آن هم با ترس و بیم شروع می شود و اگر جذب و کششی از سوی جنس ماده صورت نگیرد، چه بسا که جنس نر جاننش را از دست می دهد.

دیورانت در ادامه بحثش نیز ازین مسئله هم غافل نمانده و موضوع فوق خود را در انسان ها چنین تطبیق می دهد: «پس این نیروی شگرف چیست که جوان را با ترس و لرز جلو می راند و دختر را وادار می کند که از دیده براند و از دل بجوید؟ آن راز نهانی چیست که در نهان خانه بدن، زیباترین گل زندگی انسان یعنی عشق مردی به زنی را می آفریند؟^۲ (و زن آن را جذب یا دفع می کند).

ما در پاسخ دیورانت که او هم تلویحا با ما موافق به نظر می رسد می گوئیم آن نیروی فطری الهی است و بر اساس همان سنت الهی و نظم بدیعیش، هستی جهان زیر مدیریت و نظارت خالق مدبر کاینات ادامه می یابد. سنت الهی در عالم کونی و معنوی یک سان بوده و نظم الهی را در همه هستی به صورت زنجیری مشاهده می شود، بناء در انسان ها نیز عین نظم وجود دارد. این راز و رمزی از ساختار قدرتمند خالقی است که به وسیله آن زندگی تداوم می یابد و آنگاه که خودش خواست سرچشمه هستی را

^۱ - دیورانت، ویل، لذات فلسفه. صص ۱۱۸ - ۱۱۹.

^۲ - همان، ص ۱۲۴.

می‌بندد، او تعالی در میان این دریای موج و خروشان خلقتش برای جلوگیری از آناشیزم جنسی و تکثیر فرزندان نامشروع و بی‌ولد نیز قانونی را وضع نموده است که با تطبیق آن هم زندگی دوام می‌یابد، هم نیازمندی‌های هستی بر طرف می‌شود و هم هرج و مرج و آناشیزم به وجود نمی‌آید.

باز هم با مرتضی مطهری: یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسئله عشق است، فلاسفه با گشایش فصل مخصوصی به بررسی آن پرداخته‌اند و عرفاء عشق را در همه اشیاء ساری و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی دانسته‌اند. شعراء با وجود پست شمردن شهوت عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده‌اند؛ تا آنجا که مقایسه عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل می‌دهد^۱. عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیر مقوله شهوت دانسته شده است تنها عشق الهی نیست، حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش شریف و خارج از مقوله شهوت معرفی شده است.

نقطه مقابل این عده، افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ هدف؛ جز حدت و غریزه جنسی نمی‌دانند و به عشق مقدس ایمان و اعترافی ندارند، از نظر این عده استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب و عبودیت است.

از نظر دسته اول عشق تقسیماتی دارد، یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است، این عشق نیز به نوبه خود بر دو قسم است جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر: حیوانی و انسانی) ولی از نظر دسته دوم عشق تقسیمات و اقسامی ندارد، هرچه هست همان شهوت است و بس.

امروز در میان بعضی از فلاسفه جدید عقیده سومی پیدا شده است، از نظر این عده ریشه همه این عشقها امر جنسی است، ولی همین امر جنسی در شرائط خاصی تدریجاً تغییر شکل می‌دهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست می‌دهد و جنبه روحی و معنوی بخود می‌گیرد. این عده به دوگونگی عشق قائل هستند؛ اما به معنی دوگونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار، نه دوگونگی از لحاظ ریشه و مبدأ. از نظر این عده جای تعجب نیست که ایک امر مادی شکل معنوی به خود بگیرد؛ زیرا میان مادیات و معنویات آن چنان دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد، و به قول ویل دورانت در کتاب

^۱ - محمود شبستری عارف برجسته و حکیم بزرگ اسلام در اثر ارزشمند خویش موسوم به (گلشن راز) با تخیل هنر آفرینش به زبان نظم عشق و عقل را به مناظره افکنده که در نتیجه پس از مبادله استدلالات سنگین طرفین بر یکدیگر غلبه از آن عشق شده است.

(لذات فلسفه: ص ۱۳۵): هر امر معنوی اصل و پایه طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی.

ما فعلاً نمی خواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره قدیماً و جدیداً گفته شده بپردازیم، درین جای همینقدر می گوئیم خواه عشق ریشه غیر جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد، و به فرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبه معنوی و روحانی پیدا کند، خواه نکند، درین جهت نمی توانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می کند، از لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد با یک شهوت ساده حیوانی که هدفش ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد.

حالت خاص شهوانی تا وقتی که صورت شهوانی دارد مقرون به خود خواهی است و درین حالت انسان به موضوع شهوت به چشم یک ابزار و وسیله نگاه می کند؛ اما همین که شکل عشق به خود گرفت، موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا می کند که حتی از جان خواستار عزیز تر و گرانبها تر می گردد و خواستار فدای موضوع دلخواه خود می شود، یعنی شخص خواستار از خودی بیرون می رود و لا اقل خودی او خودی طرف را نیز در بر می گیرد، از این رو است که عشق به عنوان مربی، کیمیا، معلم و الهام بخش خوانده شده است.

سعدی می گوید:

هر که عشق اند او کمند انداخت

به مراد وی اش ببايد ساخت

هر که عاشق نشد مرد نشد

نفره فائق نگشت تا نگداخت

یا حافظ میگوید:

بلبل از فیض گل آموخت سخن و نه بود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

ادبیات جهان پر است ازین تعبیرات. عشق را هم غربی ستایش کرده و هم شرقی؛ اما با این تفاوت که ستایش غربی از آن نظر است که وصال شیرین در بر دارد و حد اکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی که همواره زندگی را مکرر می کند و به بیگانگی در روح منجر می شود و دو شخصی بسط یافته یکی شده توأم با یکدیگر زیست می کنند و از حد اکثر لطف زندگی بهره مند می گردند.

اما ستایش شرقی ازین نظر است که عشق فی حد ذاته مطلوب و مقدس است، به روح شخصیت و شیگوه می دهد، الهام بخش است، کیمیا اثر است، مکمل است، تصفیه کننده است، نه بدان جهت که وصال شیرین در پی دارد و یا مقدمه همزیستی پر از لطف در روح انسانی است، از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است، مقدمه معشوقی عالی تر از انسان است و اگر مقدمه یگانگی و اتحاد است، مقدمه وصول به حقیقتی عالیتر از افق انسانی است. (رجوع شود به: الهیات اسفار)...

راسل در (زناشویی و اخلاق) می نویسد: کسانی که هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پرشور یک عشق طرفینی بویی نبرده اند، در حقیقت شیرینی جنبه های زندگی را نچشیده اند و بی آنکه خود بدانند محرومیت از آن، عواطف آنان را بسوی قساوت، حسادت و زورگویی سوق می دهد.

دشمنی مذهب با عشق در مورد اسلام صادق نیست؛ زیرا اسلام بر عکس مسیحیت غریزه جنسی را پلید و خبیث نمی شمارد؛ تا چه رسد به عشقی که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است. اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را با یکدیگر محترم شمرده و به آن توصیه کرده است و تدابیری به کار برده که این یگانگی و وحدت هرچه بیشتر و محکم تر باشد.

ویل دورانت می گوید: در سرتاسر زندگی انسان به اتفاق همه، عشق از همه چیز جالبتر است، و تعجب این جاست که فقط عده کمی در باره ریشه و گسترش آن بحث کرده اند و (اما با آن هم) در هر زبانی دریایی از کتب و مقالات (در موضوع عشق وجود دارد)... لذات فلسفه ص ۱۱۷.

البته باید یک سلسله مقررات اخلاقی وجود داشته باشد و رسیدن به معشوقه نباید آن قدر آسان باشد؛ زیرا عشق هم در صورت دسترسی سادگی به آن ارزشی ندارد، و زن در نهایت ابتذال در اختیار مرد قرار می گیرد، بناء این چنین محیطها محیط هوس و شهوت است نه محیط عشق^۱.

به نظر ما عشق واقعی که هدف خیانت نباشد انسان را مستغنی می کند، تفکر را متمرکز می سازد و قوه خیال را از هر رخی جمع می کند. عشقی که دران هدف سوء وجود نداشته و دیدار نخست آن به هدف ازدواج در حضور محارم صورت گیرد نتنها مردود؛ بل مستحب است.

^۱ - مطهری، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب. صص ۶۶ - ۷۰ با تلخیص و تصرف.

نکته جالب اینکه عشق کور است و زیبایی و بالایی زیادی نمی خواهد، سعدی حکایتی در گلستان دارد بدین مضمون: پادشاه با شنیدن خبر جنون مجنون از دست لیلی، لیلی را احضار کرده و با دیدن او متعجب شد؛ زیرا کمترین خدم حشم شاه زیبا تر از لیلی بودند، شاه با دیدن این صحنه مجنون را ملامت کرد که به سبب همین این قدر شور در عالم افکنده ای؟! مجنون پاسخ داد: اگر از دریچه چشم مجنون او را می نگریستی چیز دیگری می دیدی^۱.

ازین حکایت می توان نتیجه گرفت که عشق احساسی است که در کنار جاذبه جنسی جاذبه روحانی و روانی نیز داشته و مادیت و معنویت با دست دادن به هم آن را پدید می آورند.

درمان عشق:

نهایتاً حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله علیه آن را بیماری قابل درمان دانسته و راه های درمان آن را ذیلاً بیان کرده است:

۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت ابن مسعود رضی الله عنه: ای گروه جوانان! هر یک از شما که توان ازدواج را دارد ازدواج کند و آنکه ندارد روزه بگیرد؛ زیرا آن برایش سپر است. این حدیث در بیماری عشق دو نوع دارو (اصلی و بدلی) را تجویز کرده است. داروی اصلی برای این بیماری داروی است که راهی برای عدول و انحراف ازان وجود نداشته و ابن ماجه در «سنن» خود از ابن عباس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است: لَمْ نَرَ لِلْمُنْحَابِينَ مِثْلَ النَّكَاحِ. برای کسانی که یکدیگر را دوست می دارند راه بهتر از نکاح را ندیده ام^۱. این حدیث به دستور باری تعالی مبنی بر جواز ازدواج با زن آزاد و یا کنیز گرفتن به هنگام نیاز اشاره دارد: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا. خداوند می خواهد بار شما را سبک گرداند و انسان ضعیف آفریده شده است. سورة النساء/ ۲۸. خداوند صلی الله علیه و آله این سبکی و تخفیف را در همین موضوع بیان کرده و هدف از اِخْبَارِ او تعالی از ضعف انسان درین جای (به استناد آیت ما قبل) همانا افتادن احتمالی او در وادی انحراف شهوات به اثر همین ضعف است^۲ که خداوند به وسیله تخفیف خویش ازان پیشگیری کرده است^۳. خداوند صلی الله علیه و آله با جایز قرار دادن دو، سه و چهار زن (البته به شرط داشتن توان جسمی، جنسی و اقتصادی) و مباح قرار دادن کنیز، و سپس مباح قرار دادن ازدواج با

^۱ - سعدی، گلستان. باب پنجم، صص ۲۷۰ - ۲۷۱.

کنیز در صورت نیاز به آن این شهوت را علاج نموده و این تخفیف و رحمت پروردگار به این مخلوق ضعیفش است.

۲- اگر راهی از نظر قدری و شرعی به وصال عاشق به معشوقش وجود نداشت و این کار از هر دو جهت ناممکن بود، علاج این بیماری مزمّن تقویت نفس به یأس از وصال است؛ زیرا هرگاه نفس از چیزی مأیوس شود، از درد آن نیز استراحت می یابد و به آن التفات نمی کند.

۳- اگر بیماری عشق با یأس هم دور نشود، طبیعتِ نفس در انحراف شدیدی منحرف شده و باید به علاج دیگری پرداخته شود. و آن علاج عقل است؛ زیرا اصرار قلب بر آن چه که حصول آن ناممکن باشد نوعی از جنون است و آن به منزله این می باشد که کسی عاشق آفتاب باشد و روحش همه وقت میل پرواز به سوی آن و دوران در فلک به همراهی آن را داشته باشد، که این شخص در نزد همه عقلاء در شمار دیوانگان قرار دارد.

۴- و اگر وصال از نظر قدری نه؛ بل از نظر شرعی دشوار باشد، یعنی در محلی قرار داشته باشد که خداوند اجازه نمی دهد، علاج بنده و نجات آن بستگی به پرهیز و اجتناب وی (از حرام) دارد، بیمار باید بر نفس خود تلقین کند که وی معدوم است و راهی برایش وجود ندارد و این کار محالی از محالات است.

^۱ - این بیت عارف اسلام و شاعر برجسته پارسی شیخ سعدی شیرازی رحمته که قبلاً گذشت مفهوم همین حدیث را دارد: هر که عشق اند او کمند انداخت به مراد ویش بیاید ساخت

یعنی با فطرت نمی توان جنگید و باید راهی را پیمود که به اصطلاح «سیخ و کیاب هر دو نسوزند» و هم انحراف از شریعت که نیز عین فطرت است نشود و همه به هدف رسید که آن راه تعیین شده شرح همانا ازدواج مشروع است، و اگر چنین نشد راه های دیگری را که در متن بیان می شود برای درمان باید انتخاب کرد.

^۲ - اشاره حافظ ابن قیم جوزی رحمته به آیت ماقبل آیت متذکره است که خداوند بزرگ دران ضمن بیان لطف و توبه پذیری خود، تلویحاً به تقبیح انحراف پیروان شهوات نفسانی پرداخته و سپس آیت متذکره را بیان نموده است. خداوند سبحانه به صورت عام در همه موارد به مخلوقاتش تخفیف آورده است، اما حافظ ابن قیم جوزی رحمته درین جای با بر قراری رابطه میان هر دو آیت این مهربانی و لطف خداوند سبحانه را به تخفیف در امر شهوت اختصاص داده است. بدون شک طوری که خداوند تصریح کرده است انسان ضعیف آفریده شده و تاب مقاومت پایدار در برابر دریای خروشان شهوتی که در درونش جاری است را ندارد، بناء خداوند سبحانه در همین امر نیز به سان همه امور با حکمت حکیمانه خویش به وسیله ازدواج تخفیف و تعدیل آورده است تا انسان ضعیف از پای در نیاید.

^۳ - دانشمند فرزانه مصری شهید استاد سید قطب رحمته در تفسیر پر ارج خویش حدیثی را آورده است که با این موضوع سازگار است: ابن جریر از یعقوب بن ابراهیم از ابن علیّه از ابن عون از حسن روایت کرده است: در مصر گروهی از مردمان به عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گفتند: چیز های در قرآن می بینیم که به انجام آن دستور داده شده؛ اما انجام داده نمی شوند، میخواهیم ما را به مدینه غرض دیدار امیرالمؤمنین همراهی کنی تا از ایشان بپرسیم. او با آنان به مدینه رفت و ضمن ملاقات عمر رضی الله عنه موضوع را به اوشان بیان کرد. عمر فاروق رضی الله عنه مصریان را به ملاقات فراخوانده و به نزدیکترین مرد از آنان گفت: تو را به خدا و به حقّی که اسلام بر تو دارد سوگند می دهم که آیا همه قرآن را خوانده ای؟ او گفت: آری. عمر گفت: آیا همه آن را در زندگی خود تطبیق کرده ای؟ گفت: نه. به خدا اگر مرد - آری - می گفت، عمر دشمنش می داشت. عمر گفت: آیا همه قرآن را در چشم، در گفتار، در آثار و به ترتیب همه بدنت پیاده کرده ای؟ سپس گفت: مادر عمر به جنازه اش گریه کند، آیا عمر را و می داری که مردم را پیرامون کتاب خدا گرد آورد؟ پروردگار مان می دانسته است که از ما گناهانی سر می زند و سپس این آیه را تلاوت کرد: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا نَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا. اگر از کبائر منهیات پرهیز کنید نابود سازیم از شما صغائر شما را و در آریم شما را به محل گرامی. سورة النساء / ۳۱. تفسیر فی الضلال قرآن، ذیل آیت مبارکه فوق. بنا برین قرآن ضعف انسان را در نظر داشته و روایت مذکور می رساند که هیچ انسانی جز انبیاء نمی تواند حد اقل از صغائر در امان بماند و خداوند به لطف خویش بر انسان تخفیف آورده است.

۵- و اگر نفس آماده به آن هم تن در نداد دو امر (دیگری در علاج) مؤثر است: یکی ترس الهی و دیگری در گذشت محبوب، و اما در گذشت محبوب دوست داشتنی تر و نافع تر و نیکوتر و دارای لذت و خوشی مداوم تر بر عاشق است نظر به دو دلیل ذیل

الف- شخص عاقل (پس از در گذشت محبوب) رسیدن به محبوب سریع الزوال را با محبوب برتر از او به موازنه می گیرد. محبوبی که برعکس محبوب اولی مداوم تر، نافع تر، دلپذیر تر و تفاوتش با آن آشکار است. (با این موازنه شخص عاقل به این نتیجه می رسد که نباید لذت ابدی را که خطری آن را تهدید نمی کند به لذتی که در هر لحظه با درد های احتمالی رو در روست تبدیل کرد. در حقیقت لذت وصال به معشوقه به رؤیای شخص خوابیده و یا خیال غیر ثابتی می ماند که چیزی که لذتش می رود و فرجام بدش می ماند، شهوتش دور می شود و شقوتش می ماند.

ب: تحمل بدست آوردن زشت و ناپسند به مراتب سخت تر از تحمل درد درگذشت چنین محبوبی است؛ بلکه با آن دو امر جمع می گردد: یکی نهایتاً پایان یافتن آن چه موجب محبوبیت وی شده است و دیگری حصول آن چه که بدتر از درگذشت این محبوب است. آنگاه که یقین حاصل شد که پس از وصال به محبوب این دو خطر تهدید کننده وجود دارد ترک وی آسان تر می شود و شخص می داند که صبر وی بر درگذشت محبوب بسیار آسان تر از تحمل این دو خطر (در صورت وصال) است، درین جای عقل، بینش و انسانیتش به تحمل ضرر کم تری حکم می کند که بعداً به سبب دفع دو ضرر بزرگ مذکور به لذت و خوشی و گوارایی تبدیل می شود. برعکس جهل، هوا، خوی ستمگری، سبک مغزی و سبک سری بیمار او را به بر گزیدن و جلب عاجل محبوب (بدون در نظر داشت دو ضرر احتمالی مذکور) حکم می کند؛ زیرا فقط معصوم کسی است که او را خداوند عز و جل با لباس عصمت مزین گردانیده است.

۶- در صورت عدم تأثیر این دوا زشتی های محبوب به عاشق گفته شود و در مرحله نخست به نفرت از محبوب دعوت نشود؛ زیرا عامل محبت موجودیت خوبی های که در درجه دو چند بدی ها قرار دارند می باشد، از همسایه گان محبوب آنچه از خوی وی که پوشیده است پرسیده شود، اگر خوبی های که باعث ایجاد محبت شده است با بدی های که عامل بغض و نفرت می شوند مساوی باشند، بین هر دو موازنه صورت گیرد. دروازه ورودی عشق، دوستی و قرابت سابقه طرفین بوده (و عشق به زیبایی و جمال معشوق بستگی دارد)، عشق ورزیدن شخص زیبا به

شخص زشت و بیمار ناممکن است (و باید طرفین زیبا بوده باشند)، بنا برین (در مرحله تداوی) باید چشم بیمار را از زیبایی صورت (معشوق) به بدی فعل وی بر گردانید، که اولی (زیبایی) را به حسن صورت و جسم و دومی (بد خلقی) را به زشتی درون و قلب می توان تعبیر کرد.

۷- در صورت عدم تأثر همه این دارو ها، راهی جز پناه بردن واقعی به ذاتی که مضطر را به هنگام دعایش اجابت می کند باقی نمی ماند، حالا بیمار باید دستان خود را با تضرع و تذلل به سوی دروازه امید الهی بلند کند. شخص پس از رسیدن به مقام اخلاص دروازه توفیق را می کوبد، از خطاء در می گذرد و به ذکر محبوب اقدام نمی کند و به رسوایی و اذیت او در میان مردم اقدام نمی کند؛ زیرا در صورت چنین اقداماتی ستمگر و متجاوز به شمار می رود.^۱

درمانگری حکیمان الهی:

نوع درمانی دیگری وجود دارد که درمانگر آن طبیبان معنوی حاذق و عرفاء بیدار اند، حکیم مولانا جلال الدین محمد بلخی سروده است:

جوی های نفس و تن را جوی کن	هست پیر راه دان پر فـطن
نافع از علم خدا شد علم مرد	جوی خود را کی تواند پاک کرد
رو به جراحی سپار آن ریش را	کی تراشد تیغ دسته خویش را
تا نبیند قبح ریش خویش کس	بر سر هر ریش جمع آمد مگس
ریش تو آن ظلمت احوال تو	وان مگس اندیشه ها وان مال تو
آن زمان ساکن شود درد و نفیر	ور نهد مرهم بران زخم تو پی
پرتو مرهم بران جا تافتست	لاجرم آن جا که صحت یافتست
وان زپرتو دان میدان از اصل خویش ^۲	هین زمرهم سرمکش ای پشت ریش

حکیم الاسلام مولانا قاری محمد طیب رحمته رئیس سابق دانشگاه دارالعلوم دیوبند در شبه قاره هندوستان از مولانا منصور علی خان رحمته از علمای جید مراد آباد نقل کرده است: «حین تحصیل علوم دینی در ابتدای دارالعلوم دیوبند نزد حضرت مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمته (از بانیان دارالعلوم دیوبند و جد

^۱ - جوزی، ابن قیم، همان، صص ۳۹۰ - ۳۹۴ .

^۲ - جلال الدین محمد، مولوی، همان، ص ۱۶۳ .

نویسنده) مبتلای عشق مجازی شدم، پریشانی این صحنه در حدی بالایم اثر گذاشت که در نماز هایم خلل وارد می شد، بالاخره بسیار پریشان شدم و از سر ناچاری واقعه را به مولانا نانوتوی رحمته عرض کردم. ایشان فرمودند: فردا بعد از نماز بامداد پشت سرم بیا و به کسی درین رابطه چیزی مگو. بعد از نماز به دنبال شان راه افتادم، دران روز چشمان حضرت را غیر عادی و حالت شان را متغیر یافتم؛ طوری که از دیدن چنین حالتی به خود لرزیدم، ایشان وارد حجره شدند و من نیز وارد شدم، من رو بروی ایشان مؤدبانه نشستم، اوشان دست راستم را گرفته و روی دست چپ شان قرار داده و با دست راست آهسته آهسته روی دست چپم طوری می کشید که نخى را می تابانند. من می توانم سوگند یاد کنم تا زمانی که حضرت دستش را روی دستم می کشید، همه اشیای زمین و آسمان برایم منکشف بود و رفت و آمد و بالا و پایین آمدن فرشتگان را مشاهده می کردم، گویا که تمام عالم غیب برایم منکشف شده بود. در پایان با شدت دستش را روی دست چپم کشید و اشاره کرد که بروم. من بیرون شدم در حالی که می دانستم چیزی از قلبم بیرون شده؛ ولی نمی دانستم چه بوده است. اتفاقاً دوباره همان معشوق مجازی را دیدم؛ اما این مرتبه هیچ احساسی نسبت به او نداشتم، چنین می نمود که گویا این همان عشق رذیله او بود که از قلبم بیرون شده بود^۱».

مولانا مفتی محمد تقی عثمانی نوشته است: «باید در نظر داشت که به طور عموم این استعداد ها بدون همنشینی و همکلامی با مرشد و راهنمای کامل و بدون پایمال شدن پیش او شگوفا نمی شود.

قال را بگذار و مرد حال شو پیش مرد کاملی پامال شو

مولوی

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بسی و خطر گمراهی

سعدی

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

حافظ

^۱ - قاسمی، محمد طیب، انسان کیست و انسانیت چیست. ترجمه عبدالغنی شیخ جامی، صص ۳۵ - ۳۶ با تلخیص.

به راستی چرا در گذشتن ازین مرحله تاریک و گردنه های صعب العبور و رسیدن به سر منزل عفا نیاز به انسان کاملی هست؟ چون: لِكُلِّ فَنٍّ رَجَالٌ. یعنی: هر کس برای رسیدن به مهارت کامل در فن و حرفه ای نیازمند استاد ماهری است؛ مثلا برای روشن شدن مسایل فقهی نزد مفتی می روند، زیرا او استاد این فن است و پرسش ها را مطابق نیاز هر شخصی پاسخ می دهد^۱.

امید واری دیگر:

حدیثی بروایت خطیب بغدادی در تاریخش چنین آمده است: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَشَقَ، فَعَفَّ، فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ. و فی روایة: من عشق و کتم و عف و صبر، غفر الله له و ادخله الجنة. کسی که عشق بورزد و عفت را پیشه گیرد شهید است. و در روایت دیگر: کسی که عشق بورزد و آن را پنهان کند، و تقوا پیشه کند و صبر نماید، خداوند او را مغفرت می کند و در بهشت داخلش می نماید.

هر چند حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله در ادامه مباحثه طویل خود این حدیث را به دلیل عمومیت آن به استناد اینکه عشق گوناگون است و حتی گاهی مردی به پسری هم عاشق می شود موضوعی خوانده و نهایتا عشق را شرک قلبی قلمداد کرده است، اما این دیدگاه حافظ با دیدگاه قبلی او مبنی بر بیان فطرت الهی و حکمت او در عشق و ناگهانی آن در عشق متناقض است، ما هم از خطای این دانشمند فرزانه می گذریم و به دیدگاه اولی او شان موافقیم. اولاً اگر جنبه عمومیت را در نظر بگیریم، قرآن در بسا از موارد و حتی در آیاتی که شأن نزول خاص دارند عموم را مخاطب قرار داده و تشخیص آن را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سپس علمای راسخ امت گذاشته است، این قانون در برخی از احادیث نیز به منصفه اجراء قرار داده شده و تشخیص را بر عهده ما گذاشته است، هیچگاه مرد به مرد عاشق نمی شود و اگر این کار صورت هم صورت بگیرد بسیار نادر و آن هم به صورت مقطعی است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت است و سر انجام احساس پلید در برابر فطرت زانو می زند؛ اما جذابیت مرد و زن به یکدیگر بر اساس فطرت الهی طراحی شده و همین جذابیت موجب بقای نسل بنی آدم شده و می شود، این جذابیت در طرفین فطری بوده و هیچگاه از بین نمی رود، بنا برین در حدیث هم به جنبه عمومی آن توجه شده است.

همچنان حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله در رد این حدیث به حدیث بخاری نیز استناد جسته است که در آن صرف از پنج کس به حیث شهید یاد شده است: عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَلَشُّهَاءُ خَمْسَةٌ:

^۱ - عثمانی، محمد تقی، محاسن اصلاح و خود سازی. ترجمه ولی الله رفیعی، صص ۵۶ - ۵۷.

الْمَطْعُونُ وَ الْمَبْطُونُ وَ الْعَرِيقُ وَ صَاحِبُ الْهَدْمِ وَ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^۱. از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است: تعداد شهداء پنج اند: مردن در اثر بیماری طاعون، در اثر بیماری شکم درد، غرق شده در آب، زیر دیوار ویران شده و شهید در راه خدا.

در پاسخ حافظ ابن قیم رحمته الله میتوان گفت که تعداد شهداء در احادیث دیگر بیشتر ازین تعداد آمده اند، حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله در شرح این حدیث به نقل از روایات متعدد تعداد شهداء را زیاد تر ازین بر شمرده است که وقتی همه را بر شمردیم و از تکراری ها صرف یکی را بر گزیدیم، این عدد به شمول پنج عدد فوق به بیست و پنج رسید:

«مردن به اثر سوختن در آتش، مردن به اثر ذات الجنب (بیماری سینه پهلو)، بر اثر نفاس، کسی که برای دفاع از مال، دین، خون و آبرویش کشته شود. کسی که به ستم و بدون کدام جرمی کشته شده باشد (درین جای از بعضی از متأخرین نقل کرده است که راویان حدیث خمسہ بقیه را از یاد برده اند؛ هر چند که خود حافظ ابن حجر رحمته الله این را بعید می داند)، کسی را که اسپ یا شترش (یا هر حیوان دیگرش) بزند و به اثر آن بمیرد، گزیده شده به وسیله گزندگان همچون مار و گژدم و حشرات زهری، کسی که در بستر خود به نوعی که خداوند جل جلاله خواسته باشد بمیرد، مرگ در مسافرت، کسیکه در حالت پاسداری از مرزهای اسلامی بمیرد، شریق (بیماری ویژه زنان)، کشته شده به وسیله حیوانات درنده، کسی که شهادت را با صدق دل از خدا بخواهد، صابر در بیماری طاعون، لول شده از کوه، افتاده از پشت حیوان سواری، و کسی که دابه اش او را بگزد و خونش را بریزد^۲».

از سوی دیگر در میان پنج عددی که بخاری ذکر نموده یکی هم (صَاحِبُ الْهَدْمِ) است، به صورت عموم ازان دیوار افتاده و عمارتی فروریخته تعبیر شده است؛ اما علمای لغت بر واژه (هدم) معانی مختلفی داده اند؛ از جمله: زیر دیوار شکسته شده، ویرانی و بالآخره سایر حوادث و آفات عارضی همچون مار و گژدم و غیره. بنابراین می توان گفت که سایر احادیث دیگری که حافظ ابن حجر عسقلانی و دیگران بر شمرده اند در حقیقت شرحی بر این حدیث امام بخاری رحمته الله هستند.

امام جلال الدین سیوطی رحمته الله در رساله «ابواب السعادة فی اسباب الشهادة» تعداد شهداء را تا سی نوع بر شمرده است، هر چند این رساله به دست ما نرسیده است؛ اما رساله از شهید عبدالله عزام رحمته الله را در

^۱ - صحیح البخاری. باب الشهادة سبع سوی القتل، شماره ۲۶۷۴.

^۲ - عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری. ج ۶، صص ۵۱ - ۵۳.

پیش روی خود داریم که به نقل از رساله مذکور امام سیوطی تعداد شهداء را نخست به سی نوع و سپس به نقل از شعری از اجهوری مالکی از کتاب «اوجز المسالک الی مذهب امام مالک، ۴/ ۲۶۷» این تعداد را به سی و هفت نوع رسانیده و در شماره هفدهم چنین آمده است: «کسی که در عشق کسی باشد و از تقوی و عفتی که دارد عشق خود را پنهان سازد تا که بمیرد^۱».

در مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته صوفی برجسته اهل سنت و آمده است: دختر شخصی در شهر بغداد از وسط خانه اش گم شد و مرد پس از جستجوی زیاد از یافتنش مأیوس شد، بالاخره نزد پیشوای روحانی شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته رفته و ماجرا را بر ایشان بیان کرد. شیخ به او دستور داد که به بیرون از شهر و دور از آبادی برود و به رفتارش ادامه دهد تا اینکه به هفت تپه ریگی پی در پی برسد، در زیر یکی ازین تپه ها هفت خط بکشد و آن جای بنشیند. شخص طبق دستور شیخ عمل کرد، از اوایل شب تا پایان آن دسته های عظیمی از مردم عبور می کردند، تا اینکه در پایان شب مرد اسپ سواری با چند کس آمد، سوار حین عبور از کنار شخص متوجه او شده و خود را به او نزدیک نموده و پرسید: ای آدمی زاده درین وقت شب این جای چه می کنی؟. شخص پاسخ داد: مرا شیخ عبدالقادر گیلانی فرستاده است. سوار به محض شنیدن نام شیخ از اسپش پایین شده و دو زانو بر کناره خط نشست و با عاجزی پرسید: آیا خدمتی است؟ شخص ماجرا را به وی عرض کرد، سوار به همراهانش دستور داد تا فوراً دختر را پیدا کنند، همراهانش ناپدید شدند و پس از چند لحظه دختر و شخص اختطافگر را دست بسته آوردند، سوار از جن مجرم پرسید: در موجودیت یک قطب بزرگ درین شهر چگونه دست به این عمل بی شرمانه زدی؟ جن مجرم پاسخ داد: از عشقش بی تاب شدم و دیگر مرا طاقت نماند. سوار دختر را تسلیم پدرش نموده و سپس مجرم در کناره خط به دستور سوار گردن زده شد.

از امام عبدالقادر گیلانی رحمته کرامات بی شماری نقل شده است، و اگر این حکایت درست باشد ما این را هم یکی از کرامات ایشان می دانیم. ما به درستی و راستی موضوع کار نداریم؛ اما نکته مهم این جا است که اگر جنی مذکور که مسلمان بوده است تقوا پیشه می کرد، نتنها که کشته نمی شد؛ بل مستحق اجر هم بود، یقیناً علاقه مرد و زن به هم غریزی بوده و با فطرت نمی توان جنگید، به همین سبب خداوند رهبانیت را مردود قرار داده؛ اما برای جلوگیری از انارشیزم جنسی ازدواج را مشروع جایز است، در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله خطاب به جوانان آمده است: «کسی که توان ازدواج ندارد باید روزه بگیرد». ابن قیم رحمته به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج را نخستین داروی عشق دانسته است. اگر ازدواج انجام

^۱ - عزام، عبدالله، آداب و احکام جهاد. ص ۱۲۷.

نشد، یقیناً عاشقی که به خاطر خدا تقوا پیشه می کند و برای حفظ عرض و حیثیت محبوب راز را به کسی بیان نمی کند، عفت را در پیش می گیرد و دست به جنایت (بسا اوقات عاشق و عاشقه از سر نومیدی در واکنش انتقام جویانه اقدام به بی عزتی معشوق و معشوقه و حتی قتل او کرده است) نمی زند، به خاطر خدا خود را از ارتکاب معصیت نگاه می دارد، به طور حتمی خداوند متعال او را در برابر این تقوا و حوصله اش بی اجر نمی گذارد.

ما در صدد معارضه با شخصیت بزرگی چون ابن قیم جوزی رحمته الله نیستیم؛ زیرا نسبت ما با او چون قطره و دریا است، کاری به این نداریم که ایشان حدیث «مرگ با عفت در اثر عشق» را ضعیف خوانده اند؛ ولی گفته می توانیم بعید است که چنین شخص صابر که تقوا پیشه می کند نزد خدای بخشنده و کارساز مستحق اجر نباشد. چیزی را که ما از حافظ ابن قیم رحمته الله پذیرفته نمی توانیم انحصار درجه شهادت در پنج نوع است؛ طوری که با دلایل ثابت کردیم.

به قول حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله این لطف خداوندی بر امت محمدی است و او تعالی این امت را به رحمت خود نواخته و حتی به مرگ صابران در بلایا و به مرگ اخلاص مندان درجه شهادت داده است؛ اما برترین شهید کسی است که در راه إعلاى كلمة الله کشته شود.

فصل پنجم

حقوق زنان در در شریعت محمدی

عمومیات:

بیچاره زن همواره بازیچه دست مرد در تمامی ادوار تاریخ بشری به جز تاریخ شریعت ما بوده است. شیخ مصطفی سباعی رحمته.

چکیده دیدگاه های ادیان و فلسفه های بشری درین فصول گذشته این کتاب با اجمال و به حیث مشتم نمونه خروار بیان شد و با توجه به آن دانسته می شود که بشریتی که با فریب عقل و دانشش از رهنمود الهی فاصله گرفته است، به زنان با چگونه حقارتی نگاه داشته است، اسلام باعث بیرون رفتن زنان از قید و بند های جاهلی شده و بر او حق انسانی اش را بر گردانید.

عده با استدلال کج از برخی از نصوص متشابه قرآن و برخی از احادیث نبوی مردان را برتر جلوه می دهند؛ اما چشمان خود را بر روی آیه مبارکه مُحکمه سوره حجرات بسته اند؛ با آنکه آن را بار بار می خوانند و در منابر به آن استدلال می کنند. خداوند عزوجل فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. ای مردم! هر آینه ما آفریده ایم شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا علیها السلام) و تقسیم کردیم شما را به ملت ها و قبیله ها تا به آسانی یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خداوند پارسا ترین شما است و به تحقیق که او تعالی دانا و آگاه است. سوره الحجرات / ۱۳.

آیات قرآن به صورت عموم دو دسته اند: یکی مُحکّمات و دیگری مُتَشَابِهات. محکّمات به آن عده از آیات قرآنی گفته می شود که معنای شان روشن بوده و هیچ نوع تأویلی را نمی پذیرند؛ اما بر عکس این متشابهات تأویل را می پذیرد. انسانها از آیات نوع اولی به حیث چراغ بزرگ فرا راه خود استفاده می کنند و در برخی از حوادث فرعی هم آیات نوع دوم را بکار می گیرند. متخصصین فن و علمای ممتاز هر عصری می توانند آیات متشابه را در هر زمان و مکانی با توجه به نیازمندی های عصر ها و نسل ها در پرتو خود قرآن، احادیث نبوی و اقوال علمای سلف تفسیر کنند، البته اگر در تفسیر خود خطا بروند

باز هم امید اجر می رود؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَ إِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ. هرگاه حاکم (دانا به شریعت و امور) حکمی را (با نیت خوب و امید رسیدن به حق) قرار اجتهاد خود (در صورت نبود نصوص صریح در پرتو نصوص) فیصله کند و به درستی برسد مر او را دو اجر است (یکی مزد تکلیف اجتهاد و دیگری مزد رسیدن به حق) و هرگاه حکمی را قرار اجتهاد خویش (در صورت نبودن نصوص صریح و در پرتو نصوص دیگر با نیت خیر) فیصله کند و در اجتهاد خود به خطاء برود بر او یک اجر (صرف مزد تکلیف اجتهادش) است^۱.

بنابراین عالم آگاه به شرط نیت خود اگر در تفسیر متشابهات به خطا برود باز هم مستحق اجر است، هر انسانی جایز الخطاء است و البته خطای او توسط عالم دیگری گرفته می شود؛ زیرا امت محمدی معصوم است و هیچگاه دوچار گمراهی جمعی نمی شود، در حدیث آمده است: «امت من هیچگاه به گمراهی عمومی دوچار نمی شوند» همین حدیث یکی از دلایل تایید و افضلیت اجماع سومین پایه اسلام پس از قرآن و سنت است و حتی به وسیله نص صریح قرآن تقویت شده است: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. و هر که مخالفت پیغامبر کند بعد از آنکه معلوم شد او را هدایت و پیروی کند غیر راه عموم مسلمانان را متوجه بکنیم او را به آنچه که می گردد، در آریم او را به دوزخ و آن بد جایی است. سورة النساء/ ۱۱۵.

در آیت متذکره راه عموم مسلمانان در ردیف راه پیغامبر ﷺ قرار داده شده، یعنی کسی که از راه پیامبر و از راه عموم مسلمین که عین راه پیامبر ﷺ است برگردد، خداوند ﷻ او را کمک نمی کند و به حال گمراهی خودش می گذاردش. بناء راه عموم مسلمین همان اجماع است، اجماع خطا نمی کند و خطای افراد توسط اجماع اصلاح می گردد.

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل شده است: لَا تُفَسِّرُوا الْقُرْآنَ إِلَّا الزَّمَانَ يُفَسِّرُهُ. قرآن (آیات متشابهات) را تفسیر نکنید؛ زیرا زمانه خودش آن را تفسیر می کند.

با همه اینها اهل لجاج بیشتر به متشابهات علاقمند اند و بدون داشتن ظرفیت و صفاتی که باید یک مفسر با آن متصف باشد، با تفسیر متشابهات از سر هوا و میل خود با آتش بازی می کنند. و شاید این هشدار پیامبر اسلام ﷺ در حق همین گروه که بدون علم قرآن را تفسیر می کنند آمده باشد: وَمَنْ قَالَ فِي

^۱ - صحیح البخاری: باب اجر الحاکم، رقم ۶۹۱۹. صحیح المسلم: باب اجر الحاکم، رقم ۱۷۱۶.

الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ^۱. کسی در قرآن به رأی خودش (طبق هوای نفسش بدون داشتن علم) سخنی بگوید (آن را تفسیر کند) جایگاه نشستن خود را در آتش آماده کرده است.

خداوند ﷻ هم در کلام مجید خویش فرموده است: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. او آن است که فرود آورد بر تو کتاب بعضی از آن آیتهای محکم (واضح) هستند که اصل کتاب را تشکیل می دهند و برخی دیگر محتمل معانی با هم مشتبه، پس اما کسانی که در دل های ایشان کجی است پیروی می کنند آن را که متشابه است از آن کتاب به منظور طلب فتنه و طلب تأویل آن (طبق میل خود برای ایجاد فتنه) و نمی داند تأویل آن را مگر خدا، و ثابت قدمان در علم می گویند: ایمان آوردیم به این همه (از محکم و متشابه) و این همه از جانب پروردگار ماست. و پند پذیر نمی شوند مگر صاحبان خرد. سورة آل عمران/ ۷.

امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته الله در مکتوبات خویش نوشته است که تا زمانی که کشف برخی از راز آیات برایش نرسید به این باور بود که راسخین در علم هم تفسیر آیات متشابه را نمی دانند؛ اما پس از کشف برخی از راز ها که خداوند به او ارزانی داشت از دیدگاه قبلی اش برگشته و دانست که خداوند به راسخین در علم قدرت فهم متشابهات را داده است و این راز الهی نزد شان است.

در آیت فوق به صراحت بیان شده است که بیشتر انسانهای علاقه مند به فتنه، اصرار بر تأویلات نا بجای آیات متشابه دارند. سیدنا علی کرم الله وجهه حینی که ابن عباس رضی الله عنهما را به مناظره فرقه حروریه خوارج می فرستاد به او توصیه کرده بود که از قرآن با آنان استدلال نکند؛ زیرا از یک آیت قرآن چندین معنی برداشت می شود و ممکن آن ها نزد خود تأویلی داشته باشند. درین نقطه هم سرور ما علی کرم الله وجهه متوجه باریکی نقطه شده و فرموده اند که آن گروه فتنه گر علاقمند آیات متشابه اند و به ابن عباس رضی الله عنهما توصیه می فرمایند که مبدا سرداران خدعه گر و فتنه انگیز این گروه با تأویلات نابجای خود از آیات متشابه قرآن، ظاهرا خود را در میان افراد فریب خورده پیروز جلوه دهند و بر آنها اتمام حجتی نشود.

^۱ - سنن ترمذی: باب ما جاء فی الذی یفسر القرآن برأیه، رقم ۲۹۰۱.

در صورتی که ما آیت محکم را داشته باشیم نیازی به تأویلات نابجا و به قول علامه اقبال لاهوری رحمته «تأویلاتی که خدا و جبرئیل و مصطفی را به حیرت می افگند» نداریم.

آیت صریح و محکم قرآن حکم می کند که برتری در جنسیت، رنگ، نژاد و فرقه نه؛ بل در تقواست. و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است: آگاه باشید که برتری نیست عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی و نیز سرخپوست را بر سیاهپوست و سیاهپوست را بر سرخپوست؛ مگر در تقوا^۱.

چرا این آقایون تأویل کننده و پیچانندگان افکار مردم در جزئیات به اصل تقوا آنچه که مایه اصلی برتری است توجه نمی کنند و باری هم ازین اصل بر طبق آیت محکم حرف نمی زنند. زن و مرد از هم جز بر تقوا افضلیت ندارند، هر کدام که علم آموخت و بران عمل کرد پارسا تر است، زن عالم و فاضل و متخصص در فنش از هزار ها مرد نادان و جاهل افضل و بهتر است.

در هر آئین و فلسفه ای انسان ها گرفتار دو موضوع مهم هستند: یکی حقوق و دیگر وجایب. حالا این عناصر تظاهرگر به علم دین در تکالیف و وجایب سخنی ندارند، همه می دانند که خداوند یک سلسله وجایب و مکلفیت های را به زنان و مردان مقرر کرده است، مثلا نماز، روزه، زکات و حج در صورت توان مالی را به مردان و زنان فرض گردانیده است، البته گاهی در صورت عذر به هر دو تخفیفهای یکسان آورده است، در هنگام نیاز این گونه نشده است که خداوند جل جلاله تکلیف را از یکی بر داشته و به دیگری تحمیل کرده باشد، به جز در نماز که خداوند جل جلاله زن را از آن در جریان بیماریهای زنانگی معاف گردانیده است، این امر حکمت و بخشش خداوند جل جلاله است و کسی حق ندارد که درین مورد و موارد دیگر خداوند جل جلاله را محابه کند و از او تعالی بپرسد. حالا این تکلیف و در هنگام نیاز تخفیف به هر دو یکسان رعایت شده است. و کسی ازان اصلا یاد نمی کند.

اما بهانه جویان در موضوع حقوق پیوسته از حقوق مرد می گویند و اگر گاهی از حقوق زن سخنی بر زبان هم بیاورند؛ جز طعن و سخنان نیش دار چیزی از زبان شان بر نمی آید. وقتی تکلیف به هر دو یکسان باشد، حقوق هم نیز به هر دو یکسان است. ولی خدای بی نیاز حسب فطرت زن و مرد کارها را منظم تقسیم کرده و به زن کاری را سپرده است که مطابق به سرشتش باشد؛ زیرا زن نسبت به مرد آسیب پذیر تر بوده و عقل هم حکم می کند که باید کار مقتضای توانش به وی سپرده شود. اما آقایون حق

^۱ - مسند احمد بن حنبل: رقم ۲۲۹۷۸.

اسلامی زن را در عمل منکر شده و در زبان گاهی در صورت نهایت احتیاج بر زبان می آورند و در بیان تکالیف زن دست و زبان شان گسترده و باز است، آنان در عمل می خواهند زن باید در حبس خانگی به سر ببرد و جز دو بار حق بیرون شدن را نداشته باشد، یکی به هنگام ازدواج و دیگری به هنگام مرگ جنازه اش بیرون شود.

آری اسلام به زنان حق فراگیری دانش، انتخاب همسر آینده، تصمیم گیری در روابط خانواده و اجتماع، کار، میراث و امثالش را داده است که انشاء الله بعداً تفصیلاًش را خواهید خواند؛ اما منکرین خوارج صفت عصر ما با تأویلات نابجای خود از همه حقوق زنان انکار می کنند و می خواهند که ایشان در کنج خانه پیوسته زندانی باشند. ما با اهل لجاج به احتجاج می پردازیم، هر چند که استدلال با گروه های تکفیری فایده ندارد و باید همچون سیدنا علی کرم الله وجهه با ایشان بر خورد کرد؛ اما ازین هم نباید غافل بود که سیدنا علی کرم الله وجهه قبل از بر خورد نظامی از ایشان دعوت به عمل آورده و نخست ابن عباس رضی الله عنه را برای ابطال دلایل گروه باطل خوارج به میان آنان فرستاد که در نتیجه گفتگوی ابن عباس رضی الله عنه پنج هزار تن ازین گروه محل فتنه را ترک کردند و به عموم مسلمین پیوستند، بعداً خود سیدنا علی کرم الله وجهه به میان خوارج رفت و با آنان از راه منطقی گفتگو کرد و نهایتاً کار با شمشیر فیصله شد، واقعیت اسلام هم همین است، پس از آنکه همه راه های مفید از قبیل دعوت و مفاهمه نتیجه نداد آخرین راه جهاد است.

اکثر سخن رانان بر منابر مسئله زنده بگور کردن دختران توسط برخی از اعراب را به رخ زنان می کشند که اسلام سبب نجات آنان شد؛ ولی ما می گوئیم که اسلام نتنها سبب نجات زنان؛ بل سبب نجات مردان و حتی حیوانات شد. در جوامع جاهلیت طبق قانون جنگل مرد ضعیف نیز حقی نداشت، اگر زنان را به قسم کنیز می فروختند، مردان را نیز همچون برده می فروختند. در میان رومیان برای ایجاد خوشی محافلی را بر پای می کردند و دو غلام در محضر عام یکدیگر را آنقدر می زدند که یکی از طرفین از پای در می آمد و آنگاه لذت تماشاگران تکمیل می شد.

از سوی دیگر رسم زنده بگور کردن دختران در میان همه عرب ها رواج نداشت، و حتی گفته می شود که صرف در میان قبیله «کنده» این رسم اجرا می شد، و شاید در میان آن قبیله هم به ندرت باشد زیرا نسل آن قبیله هم از بین نرفت، کدام عاقلی این را گفته می تواند که همه اعراب این کار را می کردند، وقتی همه این کار را می کردند چرا نسل عرب به طور کامل منقرض نشد. قرآن هم که این عمل

شوم را رد کرده است منظورش همان عده انگشت شمار است. به قول مفکر بزرگ معاصر اسلام شیخ محمد غزالی مصری رحمته اگر از عادت زنده بگور کردن دختران در میان برخی از قبایل عربی بگذریم، در بسا موارد زن آن حقی را که در جامعه جاهلی عرب داشت در جامعه ما ندارد. ما سنت ها و تقالید اجتماعی خود را اسلام نامیده ایم و بر جهل خود افتخار می کنیم. هیچ آیین و فلسفه ای حقوقی را به زنان نداده است که اسلام داده است؛ ولی ما با تأویلات نا بجا از آن چشم پوشیده و سنت های قبیلوی خود را لباس دین پوشانده ایم، که انشاء الله همه حقوق زنان در اسلام را به تفصیل درین کتاب خواهید خواند.

سخنی هم به روشنفکر نمایان غرب زده نیز باید داشته باشیم، اینان نیز با نیت فتنه انگیزی حقوق زنان را پرچم مظلومیت قرار داده و به وسیله آن اسلام را متهم می کنند، بدینوسیله بر آتش فتنه ای افراطیت در کشور های اسلامی نفت می ریزند و به تروریزم بهانه می دهند. در اسلام هریکی به کاری آفریده شده است، زن کار مرد را کرده نمی تواند و مرد هم کار زن را، بناء باید بین وظیفه هریکی تفکیک قایل شد، از همین رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مردان و زنانی که خود را به همدیگر مشابه می کنند را لعنت گفته است^۱. طوری که در گذشته هم از ناپلیون فرانسوی نقل کردیم، او از مردان زن صفت و زنان مرد صفت به دلیل اینکه هریکی بکاری آفریده شده نفرت کرده است.

این گروه می خواهند زنان را بر خلاف قوانین تغیر ناپذیر فطرت بجای مردان بنشانند و چند صباحی از اربابان خود امتیازات مادی بگیرند که این هم مردود است.

اسلام آمد تا حق زن و مرد را بدهد و به هریکی وظایف مطابق به فطرت و توانش بسپارد، اسلام تحقیر زنان را قدغن نمود و ایشان را مقدم داشت.

قرطبی حدیثی را از عمر رضی الله عنه چنین روایت کرده است: جَاءَ قَيْسُ بْنُ عَاصِمٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! آيِنَ وَأَدْتُ ثَمَانِي بَنَاتٍ كُنَّ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ. قَالَ: «فَأَعْتِقْ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ رَقَبَةً». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي صَاحِبُ أَيْلٍ. قَالَ: «فَأَهْدِ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ بَدَنَةً إِنْ شِئْتَ^۲. عاصم بن قیس به پیشگاه رسول الله صلی الله علیه و آله حضور یافته و گفت: یا رسول الله! من هشت دخترم را در عهد جاهلیت زنده بگور کرده ام. آن حضرت صلی الله علیه و آله برایش فرمود: «در برابر هریکی از آنان یک برده را آزاد کن». عاصم گفت: من

^۱ - لفظ حدیث و منابع آن قبلا بیان شده اند.

^۲ - قرطبی، محمد، الجامع الأحكام القرآن. جزء ۲۲، ذیل آیه هشتم و نهم سورة التکویر.

دارای شتران هستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر خواسته باشی در برابر هر یکی از آنان شتری را صدقه کن.»

ابن کثیر نیز این حدیث را به لفظ دیگری روایت کرده و اضافه نموده است که سال آینده عاصم با صد شتر آمده و گفت که یا رسول الله! این صدقه قوم من برای شما است تا آن را در کار قوم بسازی. علی بن ابی طالب گفت: ما آن شتران را گرفتیم و آن ها را قیسیه نام نهادیم.^۱

اکنون به این آقایون روشنفکر نما ها می گویم که یا شما در خواب غفلتید، یا اینکه با وجود فهم و درک از مسایل از سرِ عناد ازان طرفه می روید. فکر می کنم این دومی صحیح باشد؛ زیرا نمی توانم بر شما اطلاق نا فهمی را بکنم. وضعیت سایر جوامع انسانی در هنگام گذاشتن پایه های اخلاق و تمدن توسط اسلام در میان عرب برتر از اعراب نبود، حتی آنگونه که در فصل نخستین خواندید جاهلیت عرب در برخورد با زنان بر برخی از جوامع دیگر آن روز برتری داشت و طوری که متذکر شدیم اگر از رسم جاهلی محدود زنده بگور کردن دختران توسط برخی از اعراب بگذریم، زنان در عرصه های دیگر خوب در میان آنان خوب می درخشیدند؛ اما باز هم ستم بر زنان جاری بود که آن مورد قبول دین مقدس اسلام واقع نشد. اسلام افراط در تبرج که رسم جاهلیت عرب بود را رد نموده و نیز به زنان از مال میراث حق داد.

تفاوتها آری تبعیض ها نه

دین مقدس اسلام هر نوع تبعیضاتی همچون تبعیضات جنسی، قومی، قبیله‌ای، و رنگ و نژاد را تحریم کرده و در اسلام برتری فقط در تقواست. نهایتاً مایه برتری در اسلام بستگی به سه چیز دارد:

الف- تقوا: طوری که خداوند ﷻ ضمن بیان فلسفه تقسیم بندی بشریت به قبایل برتری را در تقوا دانسته و فرموده است: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**. گرامی ترین شما در نزد خداوند متقی ترین شماست. **سورة الحجرات/ ۱۳**.

ب- علم: خداوند ﷻ در یک استفهام انکاری (پرسشی که پاسخ حتمی اش را در خود دارد) فرموده است: **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**. بگو آیا برابر است آنانی که

^۱ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم. تحقیق سامی بن محمد سلامة، ج ۸، ص ۳۳۵.

می دانند و آنانی که نمی دانند؟ بی گمان خردمندان پند می پذیرند. پاسخ حتمی آن است که نه برابر نیستند و در پایان هم تأکید شده است که دانایان بیشتر پند می پذیرند. سورة الزمر / ۹.

ج- جهاد در راه خداوند ﷻ: خداوند بزرگ فرموده است: لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. آن مسلمانانی که بدون کدام معذرتی (خود را از جهاد خود را کنار کشیده و در خانه) می نشینند، با کسانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می کنند برابر نیستند، خداوند برتری داده است کسانی را که با مال ها و جان های خود جهاد می کنند نسبت به کسانی که نشسته اند از لحاظ درجه، خداوند برای همه ایشان (مؤمنان مخلص) وعده (پاداش) نیک کرده است؛ اما مجاهدان را نسبت به کسانی که نشسته اند با مزد بزرگ برتری داده است. سورة النساء / ۹.

در نهایت دو چیز بعدی هم بستگی به همان اولی دارد، خداوند علم را به کسی می دهد که تقوا داشته باشد، امام شافعی رحمته الله به استادش وکیع بن جراح از ضعف حافظه اش در یاد گرفتن مسایل دین شکایت کرد، وکیع او را به تقوای دستور داد، شافعی این داستان را چنین در قالب نظم در آورده است:

شَكُوْتُ إِلَى وَكَيْعٍ سَوْءَ حِفْظِي فَأَرَشَدَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي
فَإِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ مِنَ اللَّهِ وَ نُورِ اللَّهِ لَا يُعْطَى لِعَاصِي

به وکیع از ضعف حافظه ام شکایت کردم، او مرا به ترک کردن گناهان دستور داد، زیرا علم نور الهی است، و نور الهی برای گناهکار داده نمی شود.

اما جهاد در راه خدا معلوم است کسانی تحمل سختی های جهاد و گرسنگی ها و آلام آن را دارند که تقوا پیشه کرده باشند. بناء در نهایت همه عوامل برتری در اسلام به تقوا بر می گردد و روی آن تمرکز می کند.

بنابراین زن و مرد از هم فرقی ندارند و برتری در تقوا است؛ اما درین میان یک سلسله تفاوتها وجود دارند، هیچ یک از کار های خداوند ﷻ چه در تکوین و چه در تشریح بدون حکمت نبوده و او

تعالی بر اساس حکمت خویش سرشت زنان و مردان را متفاوت و طوری آفریده که یکی به دیگر نیاز داشته و هر دو با هم مُکَمِّلِ زندگانی اند.

زنان از انجام برخی از وظایف مردان بر آمده نمی توانند؛ مگر به سختی، اما اسلام دین آسانی است و کسی را دستور به انجام به کار فوق توانش نمی دهد. در حدیث نبوی آمده است: **لا ضرر و لا ضرار**. ضرر رسانیدن به خود و به دیگران در اسلام نارواست^۱. یا شاید زنانی هم باشند که از عهده اجرای کار های مردان بر آمده بتوانند و حتی درین زمینه خوبتر از مردان هم بدرخشند؛ اما این ها موارد استثنایی و نادر هستند و اسلام به تخمین ها و حدس های نادر الوقوع تکیه نمی کند. روی همین ملحوظ در اسلام فروش غله در مزرعه، میوه در درخت و شیر در پستان حرام قرار داده شده است؛ زیرا این سودا ها بر اساس حدس و تخمین صورت گرفته و احتمال زیان یکی از طرفین دران ها متصور است.

مردان نیز از عهده انجام برخی از وظایفی که مربوط زنان می شوند؛ جز به صورت نادر و استثنایی بر آمده نمی توانند؛ پس این دو (مرد و زن) تکمیل کننده یکدیگر بوده و دوام چرخ زندگی بشریت بدون همکاری هر دو امکان ندارد.

اگر نقاطی که به مرد حق بیشتر داده و نقاطی که به زن حق بیشتر داده است را به دقت مورد ارزیابی قرار دهیم دیده می شود که اسلام به هر دو حق مساوی داده و برتری فقط در تقوا است.

مثلا اسلام در میراث به زن نصف مردان حق داده؛ اما در مقابل بارِ سایرِ مسؤولیت های اقتصادی خانواده را از دوش زن برداشته است، نفقه زن قبل از شوهر کردن بر عهده پدر و در نبود پدر به تدریج به برادر بزرگ عینی، برادران اخیافی، کاکا، و محارم دیگر است. پس از شوهر کردن مسؤل تأمین همه نیازمندی های او شوهر است، در صورت نبود شوهر پسر عهده دار مسؤلیت اوست... شرایط مهم اسلام در باره کار زن در بیرون از خانه عبارت از اجازه ولی، رعایت حجاب است و امنیت محیط کار است و زن با رعایت اینها در بیرون از خانه می تواند کار کند، مزد کارش حق خود اوست و کسی حق تصرف دران را هم ندارد.

پس ازین بررسی ها چنان می نماید که اسلام به زن حق بیشتر داده باشد؛ اما اگر این ها را با توانایی های جسمی مرد و برخی از نقاط دیگر مقایسه کنیم به این نتیجه می رسیم که اسلام به هر دو

^۱ - سنن ابن ماجه: باب من بنی فی حقه ما یضر جاره، رقم ۲۳۴۱.

حق مساوی داده و فقط حکمت الهی ایجاب می کند که کار را در یکی از بخش ها سبک و در بخشی دیگر سنگین کند، چون سیستم زندگی الهی بر اساس این است که یکی بدیگری نیاز داشته باشد، بنا برین اتفاق زن و مرد موجب رفع نیاز هر دو شده و زندگی به سوی سعادت پیش می رود.

این تفاوتها تنها در اجسام؛ بلکه در ادراکِ روحی و در عواطف و احساسات وجود داشته و مورد قبول فلاسفه قدیم و روانشناسان و دانشمندان معاصر است. کانت از رؤسای برجسته فلاسفه معاصر در کتاب معروفش بنام «*Anthropology from a pragmatic point of view*»¹ نیز به بحث در باره تفاوت‌های بین دو جنس زن و مرد پرداخته و چندین ویژگی را به زنان نسبت داده است که به نظرش این ویژگی و تفاوتها بین زنان و مردان ناشی از نظام الهی هستند و موجودیت آن‌ها برای هر یک از زن و مرد ضروری، تغیر ناپذیر و هدفمند می باشند، به طور مثال او می گوید که زنان فطرتاً ضعیف و ترسو هستند و مردان قوی و شجاع؛ اما منشأ ترس زنان در ساختار زیست شناسانه آن‌هاست؛ چون طبیعت مقرر کرده است که زنان بچه بدنیا بیاورند. به نظر او زنان به دلیل همین ضعف نیازمند حمایت مردان اند.

دومین ویژگی زنان از نظر کانت این است که زنان می توانند بر مردان تأثیر بگذارند و با استفاده از زیرکی که طبیعت در نهادشان گذاشته آن‌ها را رام کنند. کانت این را نیز کار طبیعت می داند و فکر می کند که طبیعت این طرح را ریخته تا مردان را بسوی اخلاقی شدن سوق دهد. سخن کانت به این معنی نیست که زنان شأن اخلاقی دارند و در اخلاقی شدن مردان سهیم می شوند؛ بلکه او رفتار زنان را کودکانه توصیف می کند. به باور او همانگونه که کودکان انسان را وادار به رفتار ملایم و مهربان می کنند، زنان نیز به همان شیوه مردان را بسوی رفتار مؤدبانه و انسانی هدایت می کنند.

همچنان مرحوم مرتضی مطهری نویسنده ژرف نگر شیعه درین خصوص با نقل اسناد نگاشته است: «اکنون با توجه به تحقیقات در تاریخ و روانشناسی و نیز در روشنائی علوم روز تفاوت های طبیعی زن و مرد بیشتر آشکار شده است. افلاطون در کتاب (جمهوریت) خود زنان و مردان را دارای استعداد برابر دانسته و معتقد است که زنان نیز باید چون مردان فنون جنگی بیاموزند. اما ناقل این سخن (مرحوم مطهری) خودش با افلاطون درین دیدگاه موافقت نداشته و در ادامه اعتراف نامه او را چنین نوشته است: ... افلاطون اعتراف می کند که زنان از مردان چه در نیروهای جسمی و چه در نیروهای روحی

¹ - انسان شناسی از نقطه نظر عملی.

و دماغی ناتوان تر اند، یعنی تفاوت زن و مرد را از لحاظ کمی اعتراف دارد؛ هر چند که مخالف تفاوت کیفی آنها از لحاظ استعداد هاست. افلاطون معتقد است که استعداد های که در مردان و زنان وجود دارند مثل یکدیگر اند، چیزی که هست زنان در هر رشته ای از رشته ها از مردان ناتوان تر اند...

مطهری به این اعتراف افلاطون در عین سختی او به تساوی زن و مرد هم اکتفا نکرده و در ادامه با استناد از ارسطو چنین به رد این دیدگاه افلاطون پرداخته است: ارسطو در کتاب «سیاست» عقاید خویش در باره زن و مرد را اظهار داشته و با عقاید استادش افلاطون سخت مخالفت کرده است، ارسطو معتقد است که زن و مرد نتنها از لحاظ کمی؛ بلکه از لحاظ کیفی متفاوت اند و می گوید: نوع استعداد های زن و مرد متفاوت است، وظایفی که قانون خلقت به عهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنها خواسته در قسمت های زیادی از هم متفاوت اند، به عقیده ارسطو فضائل اخلاقی زن و مرد نیز در بسیاری از قسمتها تفاوت دارد، یک خلق و خوی می تواند برای مرد فضیلت شمرده شود؛ اما برای زن فضیلت نباشد، برعکس یک خلق و خوی دیگر ممکن برای زن فضیلت باشد و برای مرد نباشد، نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد و دانشمندان بعدی هم نظریات ارسطو را ترجیح دادند^۱.

سپس مطهری با نقل عصاره و نتیجه دیدگاه های اندیشوران امروزی، از اندیشه خود در مورد تفاوت زن و مرد از لحاظ جسمی و روانی چنین دفاع کرده است.

«از لحاظ جسمی مرد به طور متوسط درشت اندام تر است و زن کوچک اندام تر، مرد بلند قد تر است و زن کوتاه قد تر، مرد خشن تر است و زن ظریف تر، صدای مرد کلفت تر و خشن تر است و صدای زن نازکتر و لطیف تر، رشد بدنی زن سریعتر است و رشد بدنی مرد بطئی تر، حتی گفته می شود جنین دختر از جنین پسر سریعتر رشد می کند، رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است، مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماری ها از مقاومت مرد بیشتر است، زن زود تر از مرد به مرحله بلوغ می رسد و زود تر از مرد هم از نظر تولید مثل از کار می افتد، دختر زود تر از پسر به سخن می آید، مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگتر است؛ ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز به مجموع بدن، مغز زن از مغز مرد بزرگتر است. ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتر از ریه زن است، ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد بیشتر است.

^۱ - مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۶۲ - ۱۶۳ با تلخیص و تصرف.

از لحاظ روانی میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر تحرک و جنبش بیش تر از زن است، احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلحجویانه و بزمی است. مرد متجاوز تر و غوغاگر تر است و زن آرامتر و ساکن تر. زن از توسل به خشونت در باره خود و دیگران پرهیز می کند و به همین دلیل خود کشی زنان نسبت به مردان کمتر است. مردان در کیفیت خود کشی نیز از زنان خشن تر اند. مردان به تفنگ، دار، پرتاب کردن خود از روی ساختمان های مرتفع متوسل می شوند و زنان به قرص خواب آور و تریاک و امثال این ها.

احساسات زن از مرد جوشان تر است، زن از مرد سریع الهیجان تر است یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا ترسش هست زود تر و سریعتر تحت تأثیر احساسات خویش قرار می گیرد و مرد سرد مزاج تر از زن است، زن طبعا به زینت و زیور و جمال و آرایش و مد های مختلف علاقه زیاد دارد بر خلاف مرد. احساسات زن بی ثبات تر از مرد است، زن از مرد محتاط تر، مذهبی تر، پر حرف تر، ترسو تر و تشریفاتی تر است، احساسات زن مادرانه است و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است، علاقه زن به خانواده و توجه نا آگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است، زن در علوم استدلالی و مسایل خشک عقلانی به پای مرد نمی رسد ولی در ادبیات، نقاشی و سایر مسایلی که با ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد (حتی زنان درین زمینه ها در اکثر موارد از مردان دست بالاتری دارند) مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می کند و به همین دلیل مبتلا شدن مردان به بیماری (روانی) ناشی از کتمان راز بیش از زنان است. زن از مرد رقیق القلب تر است و فورا به گریه و احیانا به غش متوسل می شود^۱.

در شماره ۹۰ مجله «زن روز» دیدگاه یک پروفیسور روانشناس مشهور امریکایی بنام پروفیسور «ریک» که سالیان دراز به تفحص و جستجو در احوال زن و مرد پرداخته و نتایجی بدست آورده و در کتاب بزرگی تفاوت های بیشمار زن و مرد را نوشته چنین منعکس شده است. «دنیای مرد با دنیای زن به کلی فرق می کند، اگر زن نمی تواند مانند مرد فکر کند یا عمل نماید ازین روست که دنیای آنها با هم فرق می کند. در تورات آمده است که - زن و مرد از یک گوشت به وجود آمده اند. بلی با وجودی که هر دو از یک گوشت به وجود آمده اند جسمهای متفاوت دارند و از نظر ترکیب به کلی با هم فرق می کنند، علاوه برین احساس این دو موجود هیچ وقت مثل هم نخواهند بود، و هیچگاه یک جور در مقابل

^۱ - همان، صص ۱۶۴ - ۱۶۵ .

حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی دهند، زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی رسمی خود به طور متفاوت عمل می کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می کنند، آنها می توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هیچگاه یکی نمی شوند و به همین دلیل است که زن و مرد می توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر بشوند و از صفات و اخلاق یکدیگر ناراحت نشوند.

مجله - زن روز - در شماره یک صد و یکم خود دیدگاه خانم روانشناسی بنام «کلیو دالسون» را چنین نقل کرده است: به عنوان یک زن روانشناس بزرگترین، علاقه ام روحیه مرد هاست. چندی پیش به من مأموریت داده شد که تحقیقاتی در باره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم و در نهایت به این نتیجه رسیده ام:

- ۱- تمام زن ها علاقمند اند که زیر نظر شخص دیگری کار کنند و به طور خلاصه از مرئوس بودن و تحت نظر رئیس کار کردن بیشتر خوششان می آید.
- ۲- تمام زن ها می خواهند احساس کنند که وجود شان مؤثر و مورد نیاز است.

به عقیده من این دو نیاز روحی زن ازین واقعیت سرچشمه می گیرد که خانم ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل اند، بسیار دیده شده که خانم ها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می کنند؛ بلکه گاهی درین زمینه از آنان برترند، نقطه ضعف خانم ها فقط احساس شدید آنهاست، مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتر هستند و بهتر هدایت می کنند. پس برتری روحی مرد ها بر زن ها چیزی است که طراح آن طبیعت می باشد. هر قدر هم که خانم ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فائده خواهد بود. خانم ها به علت اینکه حساس تر از آقایان اند باید این حقیقت را بپذیرند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند... بزرگترین هدف خانم ها در زندگی تأمین است و وقتی به هدف خود نائل شدند از فعالیت دست می کشند. زن برای رسیدن به این هدف از روبرو شدن با خطرات بیم دارد. ترس تنها احساسی است که زن در بر طرف کردن به کمک احتیاج دارد... کار هایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد زن را کسل و خسته می کند^۱.

^۱ - همان، صص ۱۷۱ - ۱۷۲.

فصل ششم

حقوق زنان در شریعت محمدی

خصوصیات

۱- تربیت اخلاقی:

باید گفت که تربیت اخلاقی و تحصیل تنها به دختران اختصاص نداشته و هر دو جنس آدمی یعنی پسر و دختر را شامل می شود. بر والدین است که مسایل و احکام ابتدایی اسلام را به فرزندان خویش بیاموزند، وقتی آن ها به سن بالاتر رسیدند به نزد اساتید به مسجد و یا کودکان فرستاده شوند، و به محض رسیدن به سن هفت سالگی به مکتب فرستاده شوند، پس از فراغت از مکتب باید اختیار انتخاب رشته به خود ایشان واگذار شود، درین موضوع فرقی بین پسر و دختر وجود نداشته و باید هر دو را یکسان تربیت کرد، برای رفع نیازمندی جامعه اسلامی در هر فنی به متخصص نیاز است، مسلمین در حکم فرض کفایی مکلف اند که در جامعه خود در هر یکی از رشته های علوم و فنون متخصص داشته باشند، این جای فرقی بین متخصص علم شریعت و علم طب و مهندسی و زراعت وجود ندارد و آموزش همه این فنون تا حدی که نیاز را از جامعه اسلامی تأمین کند فرض کفایی است که تفصیلهایش را بعداً خواهید خواند، بنا برین باید متخصصین از مردان و زنان داشته باشیم.

از نظر علمای اخلاق اگر کودک چهار ماهه ناظر صحنه همبستر شدن زن و شوهر باشد، باید آن ها یک پارچه رویش بیفکنند؛ زیرا کودک چهار ماهه اگر عقل کامل ندارد احساس کامل دارد و تربیتش از همان جای تربیتش شکل می گیرد، و برهنگی والدینش در همان آوان در ذهنش نقش می بندد، بعداً به بخش نا خود آگاه روان سپرده می شود و بی حیایی در نهادش چنان ریشه می گیرد که بر کنندش امر تقریباً محال است.

پیامبر ﷺ فرموده است: **مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَ هُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَ هُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ وَ فَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ^۱**. فرزندان خود را در سن هفت سالگی به نماز امر کنید و وقتی که به سن ده سالگی برسند و (سخن تان در اجرای نماز را نپذیرفتند) آنان را بزنید (البته زدن تأدیبی که درد آور شدید نباشد) و در میان شان در بستر ها جدایی بیاورید.

^۱ - سنن ابوداود: باب متى يؤمر الغلام بالصلاة، رقم ۴۹۵. مسند احمد: مسند المکثرین من الصحابة، مسند عبدالله بن عمرو بن عاص، رقم ۶۶۵.

این دستور رسول الله ﷺ قطعاً یک دستور تربیتی و اخلاقی است؛ زیرا کودکان زیر سن بلوغ در اسلام مکلفیت ندارند، پیامبر اسلام ﷺ دستور داده اند که برای تربیت کردن ایشان باید چنین کرد. رسول الله ﷺ با آوردن واژه (أَوْلَادِكُمْ) به مطلق فرزندان توصیه کرده و پسر و دختر را مشخص ننموده است، در پایان حدیث به نکته بسیار مهمی تصریح شده که آن عبارت از جدایی بستر کودکان است، هر چند که مولانا خلیل احمد سهارنفوری رحمته با ما موافق نیستند نوشته اند: «هدف ازین جدا کردن کودکان در بستر میان خواهر و برادر حین ده سالگی است؛ زیرا درین سن بیم شهوت می رود^۱». اما، ما با همه حرمتی که به این مرد فرزانه داریم، درین دیدگاه با ایشان موافق نیستیم. اولاً پیامبر اسلام ﷺ در متن حدیث با واژه (أَوْلَادِكُمْ) و در برخی روایات (صِبْيَانِكُمْ) بین پسر و دختر فرقی نگذاشته و هر دو را شامل گردانیده است. ثانیاً در اسلام مرد و زن هر دو مکلف بوده و عقل هم حکم می کند که این حکم پیامبر ﷺ باید عام باشد. ثالثاً معمولاً دساتیر الله جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله عام و همه شمول بوده و در مواردی که خاص باشد صراحتاً مشخص شده است. بنابراین پیامبر اسلام ﷺ با این دستور گرانبایشان می رسانند که باید از همان ابتداء متوجه تربیت اخلاقی کودکان بود؛ زیرا شیطان بسیار زرنگ است و از همان ابتداء به فاسد ساختن اخلاق کودکان معصوم توجه دارد تا پس از توفیق بدان این عمل را در سنین بزرگسالی در نهاد آنان رشد دهد.

امام خطابی رحمته در شرح سنن ابوداود در مورد حدیث فوق نوشته است: واژه (فَأَصْرِبُوهُمْ) دلالت بر این می کند که وقتی فرزندان به سن بلوغ برسند و نماز را قصداً ترک کنند باید عقوبت شدید تر از ضرب (زدن نرم و تأدیبی) داده شوند؛ زیرا وقتی کودک نا بالغ مستحق ضرب در صورت ترک نماز باشد عقل حکم می کند که فرزند پسر و دختر بعد از بلوغ (در صورت ترک نماز) مستحق عقوبت شدید تر است^۲.

به هر صورت پیامبر اسلام ﷺ از آوان کودکی به والدین توصیه کرده است که مطلقاً باید تربیت فرزندان چه پسر و چه دختر را باید در نظر داشته باشند.

۲- حق رفتن به مساجد:

رفتن زنان به مساجد در حد فرض و یا سنت مؤکده نبوده و در نهایت آن را مستحب گفته می توانیم؛ در مقابل وظیفه اصلی زنان در خانه است که او الزاماً باید به خانواده و کودکانش رسیدگی کند، پس بهتر

^۱ - سهارنفوری، خلیل احمد، بذل المجهود فی حل سنن ابوداود. ج ۳، ص ۲۳۵

^۲ - خطابی، ابی سلیمان احمد بن محمد، معالم السنن. ج ۱، ص ۱۴۹.

این است که زن نماز خود را در خانه اش بگذارد؛ اما اگر زمینه امنیتی و عدم اختلاط با مردان مساعد بود و زن میل رفتن به مسجد برای عبادت را داشت، کسی او را از رفتن به محل عبادت الله ﷻ منع کرده نمی تواند و این حق هر مسلمان است، مسجد جای نمایش و زینت نیست؛ بلکه محل عبادت الله ﷻ است و دل هر مسلمان مخلصی به آن میل دارد. زنان در عهد درخشان رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ و اوایل خلافت عمر فاروق ﷺ به مساجد می رفتند؛ اما بعدا فاروق اعظم ﷺ ایشان را از رفتن به مساجد منع کرد. دلیل این منع را بی امنیتی دانسته اند؛ ولی ما با آن موافق نیستیم و آن عهد درخشان را به بد امنی متهم نمی کنیم. فاروق اعظم ﷺ هم به طور مستقیم جرأت منع عملی را که در عهد رسول الله ﷺ اجرا می شد را نکرد، او نخست می خواست به همسر خود حضرت عاتکه ﷺ دستور نرفتن به مسجد را بدهد؛ اما جرأت این کار را به دلیل جریان این عمل (رفتن زنان به مساجد) در عهد رسول الله ﷺ را نداشت. بناء طی یک تدبیر دقیق شبی از شبها در مسیر راه همسرش کمین کرد و او را بوسید، شب دیگر همسر ایشان به مسجد نرفتند، عاتکه ﷺ در برابر پرسش فاروق اعظم ﷺ که چرا قبلا می رفتی و حالا نمی روی؟ پاسخ داد: مردمان نخستین انسان های صالحی بودند؛ اما حالا ایام فتنه و فساد است.

به نظر ما علت نخست این منع به غیرت شدید سیدنا فاروق اعظم ﷺ بر می گردد و هر مردی مؤمنی باید چنان غیرت را داشته باشد. ثانیان ممکن که ایشان با پیشینی دقیق از وضعیت امنیتی آینده به این کار دست زده باشند. طوری که گفتیم رفتن به جماعات در مساجد بر ایشان سنت مؤکده نیست و در صورت خطر فتنه نتنها که حکم مستحب؛ بلکه حکم سنت مؤکده به مردان هم از بین می رود و دران صورت بهتر است که مردان هم نماز هایشان را در خانه شان بگذارند. به همین ترتیب اگر زن بیمی از خانه و فرزندانش داشته باشد باید نمازش را در خانه اش بگذارد و او درین مورد مستحق تر از مرد است؛ زیرا تکلیف شرعی در رفتن به جماعت ندارد.

در اصل زنان به مسجد رفته می توانند؛ اما عمل عمر فاروق ﷺ در حد یک احتیاط برای پیشگیری از بروز خطر بوده و بناء در صورت رفع خطر، اصل سر جایش قرار دارد و احتیاط برداشته می شود.

فتوا نیز همین حکم را دارد، فتوا اصل نیست و رخصت است، حلال و حرام هر دو معلوم اند و همه آن ها را می شناسند؛ اما عالم دین مسؤل شناختن رخصت ها درین میان است. اصول ثابت است و رخصت ها ثابت نمی باشند. مثلا در قرآن خوردن گوشت مردار بع اساس نیاز در حد قوت لایموت رخصت داده شده؛ اما وقتی نیاز اضطراری برداشته شد اصل حرمت مردار سر جایش باقی

است. فتوا نیز حسب مصالح زمان و مکان می تواند تغییر کند، امام شافعی رحمته الله در بغداد دیدگاه های داشتند که در مصر آن را تغییر دادند، تا جایی که علماء گفته اند شافعی رحمته الله دو مذهب دارد؛ یکی عراقی و دیگر مصری. این تغییر دیدگاه نظر به اوضاع زمان و مکان بود که شافعی رحمته الله با دیدگاه تیز خود در پرتو استدلال از قرآن و سنت مسایل را حسب زمان و مکان تحلیل می کرد.

در مناقب امام ابوحنیفه رحمته الله آمده است که از ایشان در حال شستن مقدار ناخن گل از لباس خود در کنار رود دجله پرسیدند: اگر نجاست در حد درهم باشد نزد شما نماز گذاشتن با آن جایز است؛ اما به این مقدار گل را می شوید؟ اوشان پاسخ داد: آری آن فتوا است و این تقوا^۱. فطرت سلیم انسانی از نجاست نفرت داشته و حکم می کند که کم یا زیاد آن باید از بین برده شود؛ اما امام صاحب رحمته الله برای دفع حرج در پرتو قرآن و سنت این رخصت را درک نموده و فتوا داده است که اگر نجاست بیشتر از حد درهم در بدن یا لباس نباشد، در چنان حالت با کراهیت با آن نماز خواندن جایز است؛ ولی به مقدار ناخن گل را از لباس خود می زداید.

در حدیثی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ أَنْ يُصَلِّيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ» فَقَالَ ابْنُ لَهُ: إِنَّا لَنَمْنَعُهُنَّ. فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا وَ قَالَ: أَحَدَّثَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَقُولُ إِنَّا لَنَمْنَعُهُنَّ؟ «کنیزان خدا را از مساجد خدا منع نکنید این که در آن نماز بگذارند». پسر ابن عمر رضی الله عنهما موسوم به (بلال) در پاسخ روایت پدرش گفت: ما حتماً آن ها را منع می کنیم. ابن عمر رضی الله عنهما شدیداً خشمگین شده و گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو می گویم و تو می گویی که حتماً آن ها را منع می کنم^۲.

همچنان در سنن ابو داود آمده است: لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لِيُخْرِجَنَّ وَ هُنَّ تَفَلَاتُ^۳. شما کنیزهای خدا را از مساجد خدا منع نکنید؛ اما باید که ایشان بدون استعمال خوشبویی بروند.

در حدیث دیگر آمده است: «هَلْ مِنْكُمْ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ وَ أَلْقَى عَلَيْهِ سِتْرَهُ وَ اسْتَتَرَ بِسِتْرِ اللَّهِ؟» قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «ثُمَّ يَجْلِسُ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ فَعَلْتُ كَذَا فَعَلْتُ كَذَا؟» قَالَ: فَسَكُتُوا. قَالَ: «فَأَقْبَلَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُنَّ مَنْ تُحَدِّثُ؟» فَسَكَتْنَ. فَجَبَّتْ فَنَاءً كَعَابٍ عَلَى إِحْدَى رُكْبَتَيْهَا وَ تَطَاوَلَتْ لِرَسُولِ

^۱ - نیشاپوری، تذکرة الاولیاء. ص ۱۸۸. با تصرف و تلخیص.

^۲ - سنن ابن ماجه: کتاب المقدمه، تعظیم حدیث رسول الله ...، رقم ۱۶.

^۳ - ابو داود: باب خروج النساء الی المسجد، رقم ۵۶۲.

لِيرَاهَا وَيَسْمَعُ كَلِمَهَا فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَتَحَدَّثُونَ وَإِنَّهُمْ لَيَتَحَدَّثُنَّهُ. فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَا مَثَلُ ذَلِكَ؟» فَقَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ شَيْطَانَةٍ لَقِيَتْ شَيْطَانًا فِي السَّكَّةِ فَقَضَى مِنْهَا حَاجَتَهُ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ»^۱.

رسول الله ﷺ در مسجد نخست خطاب به مردان فرمودند: «آیا در جمع شما مردی وجود دارد که حینی که نزد همسرش برود، دروازه را بر خود ببندد، پرده ها را بیفکند و خود را بپوشاند به پوشش خداوند؟» گفتند: بلی. گفت: «بعد از آن بنشیند و بگوید که چنین و چنان کردم؟» راوی می گوید: همه خاموش ماندند و سپس آنحضرت ﷺ به نزد زنان رفت و گفت: «آیا در میان شما کسی است که چنین کار را بیان کند؟» همه خاموش ماندند. و سپس دختر جوانی بر یکی از دو زانویش نیم خیز شده و گردنش را بر افراشت تا رسول الله ﷺ او را ببیند و سخنش را بشنود، سپس گفت: ای رسول خدا! مردان درین مورد قصه ها می کنند و زنان نیز. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می دانید کسی که چنین عملی را می کند مانند کیست؟» سپس فرمودند: «مانند شیطان مؤنثی است که شیطان مذکر را در کوچه ملاقات می کند و حاجت خود را از او رفع می کند (با وی آمیزش جنسی می نماید) در حالی که مردم آن حالت را می بینند».

این حدیث در عین مردود قرار دادن افشای عمل زنا شویی از سوی زن و شوهر، این را نیز ثابت می کند که زنان در مسجد در جایگاه ویژه خود حضور داشتند که رسول الله ﷺ پس از فراغت از پند دادن مردان رخ خود را از آنان به سوی زنان بر گردانیدند و اوشان را مخاطب قرار دادند، پس زنان در مسجد چه می کردند؟ حتما برای ادای نماز جماعت آمده بودند.

تعارضی بین عمل سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه و این احادیث وجود ندارد؛ زیرا می شود که حسب اوضاع و زمان به هر یکی عمل کرد.

طوری که بیان شد اصل بر رفتن زنان بوده و عمر فاروق رضی الله عنه بر اساس مصلحت آن را منع کردند، بنابراین در صورت برقراری نظم اصل سر جایش بوده و زنان با شرایطی چون حجاب، عدم استعمال خوشبویی، ساخت دروازه رفت و آمد جداگانه (همچون مسجد النبی که از عصر پیامبر اسلام تا به حال هم «باب النساء» سر جایش است) و جای ویژه خودشان در کنار مساجد به آن جای رفته می توانند.

^۱ - مسند احمد: رقم ۱۰۵۹۴. و سنن ابو داود: رقم ۲۱۷۴. و هذا اللفظ منتخبة من مسند احمد.

امروز اگر بخواهیم یا نخواهیم زن به محلات آموزشی همچون مساجد، حوزه های علمیه، مدارس و دانشگاه ها راه یافته اند، و بدون داشتن زنان تحصیل کرده و متخصص هم زندگی اجتماعی امت اسلامی مختل می شود. زنان به ادارات و دوایر دولتی و پارلمانها راه یافته اند و امروز جلوگیری از آن مشکلات زیادی را در عرصه های همچون طبابت و آموزش و پرورش می آفریند. اگر واضح تر بگویم امروز نمی توان آنان را با زور منع کرد و اگر چنانچه گروهی به چنین عملی دست بزنند دروازه ارتداد را می گشاید و چه بسا از مردم مرتد خواهند شد.

شهید سید قطب رحمته الله نوشته است: «در جامعه گرسنه نخست مردم به نان نیاز دارند و باید قبل از بیان اسلام لقمه نانی برای سد جوع به ایشان داد؛ زیرا در چنان جامعه قبل از سیر کردن شکم ها هر قدر داد اسلام سر بدهیم فایده ندارد، به همین ترتیب شخص سرما زده در قدم اول به گرمی نیاز دارد و باید او را گرم کرد و سپس اسلام را به او فهماند». حالا مسئله حضور زنان در محلات آموزشی و دانشگاهی و شفاخانه علاوه از مشکل اقتصادی یک احتیاج سنگین بوده و از نظر احکام در حد فرض کفایی می باشد. فرض کفایی هم در صورت عدم اجرای یک گروه از مسلمین در حد رفع نیاز ایشان به فرض عین مبدل شده و به تدریج گناه ترک آن دامنگیر همه مسلمین می شود.

به نظر من در عصر حاضر با وجود گسترش دامنه فساد آن قدر مشکل امنیتی در رفتن زنان به مساجد وجود ندارد؛ زیرا بنا به پیشرفت اقتصادی می توان دروازه رفت و آمد و نیز محل نماز گزاری ایشان را در منازل دوم و یا سوم و غیره یا اطاق دیگری پیوست به مسجد ساخت. زنان به حج می رفتند و هم اکنون می روند و در آینده نیز رفتن شان ادامه دارد، ایشان در حرمین نماز می گذارند و حرکات ایشان برای کنترل نظم توسط پولیس زنانه در آن دو محل مقدس (کعبه و مسجد النبوی) نظارت می شود، پس چه لزومی وجود دارد که به مساجد دیگر در صورت ساختن جای و دروازه رفت و آمد مخصوص به خود شان نروند؟ عقاید را نمی توان با زور تحمیل کرد و بنا برین اسلام این آیین منطق و استدلال به این امر تأکید داشته است: لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... در (پذیرش) دین اکراهی نیست همانا راه هدایت از گمراهی آشکار شده است. سورة البقرة / ۲۵۶.

چه کسی در عصر حاضر می تواند از پدیده جهانی شدن جلوگیری کند؟ آیا مگر خود اسلام هم یک آیین جهانشمول نیست؟ بلی اسلام آیین جهانشمول است و در عصر حاضر به دلیل شکسته شدن مرزها به وسیله تکنالوژی مدرن قطعاً نمی توان از جهانی شدن جلوگیری کرد، تلویزیون و انترنت خانه بخانه شده

است و کلید شبکه های اجتماعی در هر نقطه از زمین به دست هر کسی از زنان و مردان قرار دارد، پس باید اسلام را با استدلال بیان کرد، به ویژه که عصر حاضر عصر استدلال است و نباید با زورگویی ها که مخالف روحیه اسلام است ملت ها را از این دین حنیف متنفر ساخت.

در صورتی رفتن زنان به مساجد تحریم می شود که آنان بر خلاف حدیث نبوی، با خوشبویی، زینت، و اختلاط با مردان بیگانه بروند. اما با رعایت شرایطی همچون جلوگیری از اختلاط با ساختن دروازه ویژه رفت و برگشت آنگونه که در عهد خود رسول الله ﷺ بود، ساختن جای ویژه در پیوست به مساجد و عدم استعمال خوشبویی و آرایش، زنان در رفتن به مسجد مختار اند و نباید کسی منع شان کند.

اندیشمند بزرگ اسلام شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه نوشته است: «من از یک سو به احکام فقهی موجود نزد خود و از سوی دیگر به اوضاع و شرایط آنان می نگرم. من به آنچه حرکت گام به گام یا حرکت تدریجی نامیده می شود، پناه نمی برم؛ چون به آن نیاز ندارم؛ زیرا انتخاب دقیق احکامی که با وضعیت آنان سازگار باشد، مرا ازین کار بی نیاز می کند. به عنوان نمونه از نظر ائمه ثلاثه، زن حق ندارد عقد ازدواج را خودش منعقد کند؛ بلکه ولی باید این کار را بکند. اما تنها امام ابوحنیفه می گوید: زن حق دارد عقد ازدواج را خودش منعقد کند. به گمان من مصلحت درین است که درین باره مذهب احناف به اروپاییان عرضه شود.^۱ (زیرا): زن اروپایی دارای شخصیتی است که هیچگاه ازان دست نمی کشد، ازین رو ما مؤظف نیستیم در کنار ارکان و مبانی اسلام، دیدگاه امام مالک و امام احمد بن حنبل را بر آنان تحمیل کنیم؛ چرا که نظر امام ابوحنیفه به ذوق و سلیقه آنان نزدیک تر است.^۲ ما با داشتن مدل های اسلامی در سازگاری با هر عصر از تقلید بیگانگان بی نیازیم و باید آن ها را برای جذب مردم به اسلام بکار ببریم؛ زیرا اساس دین ما بر آسانی است.

^۱ - غزالی، محمد، نگرشی نو در فهم قرآن. ترجمه داود نارویی، ص ۱۵۹.

^۲ - غزالی، محمد، نگرش نو در فهم احادیث نبوی. ص ۹۱.

شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه در شرح موضوع فوق نوشته است: احناف می گوید: قرآن عقد ازدواج را به خود زن نسبت داده و فرموده: حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ. زن نمی تواند با زوج قبلی خود ازدواج کند مادامی که با غیر از او ازدواج نکرده است. سورة البقرة/۲۳۰. باز فرموده: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ. بر شما گناهی نیست که زنان هر چه که می خواهند در باره خودشان به طور شایسته انجام دهند. سورة البقرة/ ۲۳۴. بنابراین اینکه، زن خود ازدواج خویش را منعقد کند، درست است. اگر ولی زن اعتراض کند، حکم نهایی را دادگاه صادر می کند. آنان (حنفیان) این حدیث را رد کرده اند: «هر زنی که خود را به عقد شخصی در آورد، نکاح او باطل است، باطل است، باطل است». چرا که این روایت بر خلاف ظاهر قرآن است. یکی از خوانندگان مذهب امام ابوحنیفه را رد کرده و گفته است: معنای حقیقی جمله ی «تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» عمل مقاربت است و بس. اما این اعتراض، وحشت انگیز، شگفت آور و مغالطه آمیز است. (اگر بر طبق گمان آقا فرض کنیم که در آیت مبارکه منظور از نکاح مقاربت از او می پرسیم) مگر مقاربت مورد نظر که در آیه آمده، از طریق زنا صورت می گیرد یا از راه ازدواج؟ گمان نمی کنم عاقلی چنین بیندازد که زنا، زن را برای شوهر قبلی حلال می کند. اکنون تنها این مانده که واژه «تَنْكِحَ» هم به معنای عقد ازدواج باشد و هم به معنای مقاربت. اما تعصب مذهبی، افراد متعصب را به اعمال شگفت انگیز وا می دارد. همان اثر، صص ۹۱ - ۹۲.

در حدیثی دیگری آمده است: «نماز زن در پس خانه اش بهتر از نماز وی در خانه است، و نماز وی در خانه اش بهتر از نماز وی در خانه بزرگش است، و نماز وی در مسجد قومش است، و نماز وی در مسجد جامع است و نماز وی در مسجد جامع بهتر است ازین که او به نماز عید خارج شود».

من با تفحص در کتب صحاح سته، مؤطاً امام مالک، مُسنَدِ احمد بن حنبل و سنن دارمی این حدیث را نیافتم، فقط دو مورد نخست (نماز زن در پس خانه اش بهتر از نماز وی در خانه اش و نماز وی در خانه اش بهتر از نماز وی در خانه بزرگش است) را با اندک تغیر لفظی در سنن ابو داود یافتیم. ولی علامه خلیل احمد سهارنپوری رحمته الله در (بذل المجهود فی حل سنن ابوداود) آن را از منبع دیگری نقل کرده است.

ابن حزم رحمته الله این حدیث و حدیث دیگری نزدیک به این را نیز نقل نموده و سپس هر دو را قول کذب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن بدون علم و دلیل خوانده و از جواز رفتن زنان به مساجد به شدت دفاع کرده است.^۱

با همه این ها امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله به پیروی از عمر فاروق رضی الله عنه و عمل اهل مدینه نماز زن را در خانه اش بهتر دانسته اند. حتی امام ابوحنیفه رحمته الله جز پیر زنان آن هم در نماز های خفتن و بامداد خروج بقیه زنان را مکروه دانسته است.

عده از علماء هدف حدیثی را که به مردان می گوید (کنیزان خدا را از مساجد خدا منع نکنید...) حج دانسته اند، یعنی مردان فقط در حج نمی توانند زنان را منع کنند. اما مولانا خلیل احمد سهارنپوری حنفی رحمته الله این دیدگاه را رد کرده و به حدیثی استدلال کرده است که دران سفر برای زنان به تنهایی ممنوع شده است. حج که سفر می خواهد و اگر شوهران در حج حق منع زنان را نداشته باشند، حق منع کردن زنان از رفتن به مساجد دیگر را قطعاً ندارند. وی در ادامه از علامه علی قاری هروی رحمته الله از شرح مسلم نقل کرده است: حافظ نووی (از علمای شافعیه) منع کردن زنان را بر خلاف حدیث که به عدم منع ایشان دلالت می کند از نوع مکروه تنزیهی می دانست.^۲

^۱ - ابن حزم، علی، المحلی. ج ۲، ص ۱۷۳.

^۲ - سهارنپوری، خلیل احمد، بذل المجهود فی حل سنن ابو داود. ج ۳، ص ۴۱۶.

موضوع گیری کلی علماء غالب قراری که نقل کردم بر عدم منع زنان از مساجد است؛ ازان جایی که من یک حنفی هستم نیز بنا به استناد عمل عمر فاروق رضی الله عنه و حدیث اخیر الذکر آن قدر به رفتن زنان به نماز های جماعت هنوز هم خوشبین نیستم؛ اما ناخوشبینی من نمی تواند دلیل عمومی و شامل بوده باشد. امروز چه کسی می تواند زنان را از اماکن درمانی و آموزشی منع کند؟ بلکه کسب دانش به زنان نتنها حق ایشان؛ بلکه فرض کفایی بوده و در صورت بی پروایی همه مسلمین به دلیل ترک فرض گنهکار می شوند. پس لزومی ندارد که زنان از مساجد منع کرده شوند، البته تصمیم رفتن و یا نرفتن به دست خود ایشان بوده و این امر بر ایشان همچون مردان الزامی نیست، باید این حق به خودشان واگذار شود و اگر خواستند بروند و اگر نخواستند نروند. والله اعلم.

در حدیثی از ابوداود نیز آمده است: «لَا تَمْنَعُوا نِسَاءَكُمْ الْمَسَاجِدَ وَ بِيُوتَهُنَّ خَيْرٌ لَّهُنَّ. زنان تان را از مساجد منع نکنید؛ اما خانه های شان به ایشان بهتر است^۱». راوی این حدیث نیز ابن عمر رضی الله عنهما بوده و قبلا در حدیث دیگر اصرار ایشان در رفتن زنان به مساجد را خواندید؛ اما اگر بین هر دو جمع کنیم این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درین جای از اینکه زنان را از مساجد منع کنند نهی نموده و سپس به صورت تشویقی به ایشان گفته است که بهتر است نماز شان را در خانه شان بخوانند؛ اما اگر خواستند به مسجد بروند کسی مانع شان هم شده نمی تواند.

همچنان امام ابوداود رحمته الله از محمد از ام عطیه رضی الله عنها روایت کرده است: أَمَرَنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَخْرُجُ ذَوَاتِ الْخُدُورِ يَوْمَ الْعِيدِ، قَبْلَ: فَالْحَيْضُ؟ قَالَ: - لِيَشْهَدَنَّ الْخَيْرَ وَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ -، قَالَ: فَقَالَتْ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِإِحْدَاهُنَّ ثَوْبٌ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: - تَلْبِسُهَا صَاحِبَتُهَا طَائِفَةً مِنْ ثَوْبِهَا - . رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما دختران در روز عید دستور داد (تا بسوی عیدگاه) بیرون شویم، گفتند: آیا زنان حائضه هم خارج شوند؟ فرمود: - به محل خیر و دعای مسلمین حاضر شوند - محمد به نقل از ام عطیه گفت که زنی گفت: یا رسول الله! اگر یکی از این زنان لباسی (برای پوشیدن) نداشته باشد چگونه چنین کند؟ فرمود: از دوستش لباسی را که به آن حاجت ندارد به عاریت بگیرد^۲.

و همچنان از او روایت شده است: پس از تشریف رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه، زنان انصار در یک خانه جمع شدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب رضی الله عنه را به سوی ما فرستاد، او بر دروازه ایستاده و بر ما سلام

^۱ - سنن ابو داود: باب ماجاء فی خروج النساء الی المسجد، رقم ۵۶۴.

^۲ - سنن ابی داود: باب خروج النساء فی العید، رقم ۱۱۲۶

داد و ما هم پاسخ سلامش را دادیم، پس ازان گفت: **أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَ أَمَرَنَا بِالْعِيدِينَ أَنْ نُخْرِجَ فِيهِمَا الْحَيْضَ وَ الْعُتُقَ وَ لَا جُمَعَةَ عَلَيْنَا، وَ نَهَانَا عَنْ إِتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ**^۱. مرا رسول الله ﷺ بسوی شما فرستاده و سپس دستور آنحضرت ﷺ را برای ما چنین بیان کرد: باید ما همه به شمول دختران رسیده به سن حیض و جوان بیرون شویم و جمعه بر ما نیست و نباید به نماز های جنازه بیرون برویم.

در حدیث دیگر آمده است که از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیده شد: **أَشْهَدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ الْعِيدَ؟ قَالَ: نَعَمْ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى، ثُمَّ خَطَبَ، وَ لَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَ لَا إِقَامَةً، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ فَوَعَّظَهُنَّ، وَ ذَكَرَهُنَّ، وَ أَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتَهُنَّ يَهْوِينَ أَذَانَهُنَّ وَ حُلُوقَهُنَّ يَدْفَعْنَ إِلَى بِلَالٍ، ثُمَّ ارْتَفَعَ هُوَ وَ بِلَالٌ إِلَى بَيْتِهِ**^۲. آیا با رسول الله ﷺ در نماز عید حاضر شده ای؟ پاسخ داد: آری. رسول الله ﷺ به عیدگاه رفت، نماز را گذارید، پس ازان خطبه خواند و اذان و اقامت نداد، بعداً به میان زنان رفت و ضمن پند و نصیحت آنان را به صدقه دادن امر کرد، می دیدم که آنان زیورات شان را از گوش ها و گردن های شان بیرون می نمودند و پرتاب می کردند و بلال آن ها را بر می داشت و به خانه اش می برد.

رسول الله ﷺ درین حدیث به زنان دستور داده است که باید در هر دو عید به عیدگاه بروند، این دستور عام می باشد و معلوم است که در میان زنان حتی الامکان زنان حائضه هم هستند؛ اما این نمی تواند با معاف بودن زنان حائضه از نماز متناقض باشد؛ زیرا آنحضرت ﷺ به بیرون شدن دستور داده اند نه به نماز خواندن. یعنی حتی زنان حائضه با آنکه نماز نمی خوانند، می توانند غرض کسب ثواب در دعا شرکت کنند. پس وقتی که به دعا چنین دستوری شده باشد در نماز جماعت نیز نمی توان دلیل قانع کننده بر منع آنان یافت. در نهایت از دیدگاه شخص من (مؤلف) طبق حدیث جلو تر ازین حدیث آخری و دیدگاه امام ابوحنیفه رضی الله عنه بهتر است که نماز شان را در خانه شان بخوانند؛ ولی اگر خواستند بروند ما دلیلی نداریم که ایشان را ازین حق مسلم شان منع کنیم. والله اعلم.

۳- حق فراگیری دانش:

طلب علم به زن و مرد مسلمان فرض است، همانگونه که مرد حق فراگیری دانش را دارد زن نیز ازین حق بر خوردار است و حتی بدون موجودیت زنان متخصص و دانا در سایر فنون چرخ زندگی جامعه نیمه فلج بوده و از شخص پیاده رونده نمیتوان انتظار سرعتِ شخص نشسته در هواپیما را داشت.

^۱ - همان، رقم ۱۱۲۹.

^۲ - صحیح البخاری: رقم ۵۲۴۰. صحیح المسلم: رقم ۸۸۴. مشکوة المصابیح. ج ۱، کتاب الصلاة، رقم ۱۴۲۹. فیض الباری شرح بخاری لکشمیری برقم ۵۲۴۹. لفظ از بخاری و مشکوة است.

در حدیث رسول الله ﷺ آمده است: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ^۱. درین جای واژه «مسلم» هر چند که مذکر است؛ اما سیاق حدیث می رساند که آن واژه مرد و زن را شامل است. همه می دانیم که احکام عمومی و دساتیر خداوند شامل زنان و مردان اند؛ اما همه این احکام در قرآن با صیغه مذکر آمده اند. هیچ کسی هم تا حال اعتراض نکرده است که چرا این نوع از احکام به صیغه مذکر بیان شده اند؛ مثلاً در آیه مبارکه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. ای مسلمانان! چون برخیزید بسوی نماز؛ پس بشویید روی های خود را و دست های خود را تا آرنج ها و مسح کنید سر های تان را و بشویید پا های خود را تا شتالنگ، و اگر باشید با جنابت پس غسل کنید، و اگر باشید بیمار یا مسافر یا بیاید یکی از شما از قضای حاجت یا مساس کرده باشد زنان را، اگر آب نیافت تیمم کند با خاک پاک اینگونه که مسح کند بر روی هایشان و دست های شان، خداوند اراده نمی کند اینکه بیاورد به شما سختی را ولی اراده می کند که پاک بگرداند شما را و تمام کند بر شما نعمت خود را بر شما تا باشد که شکر او را بگذارید. سورة المائدة/ ۶.

دقت کنید تنها در آیت مبارکه فوق بیست و چهار بار همه مسلمین به شمول زنان و مردان با صیغه مذکر مورد خطاب قرار گرفته اند، پس اگر صیغه را در نظر بگیریم این گونه می شود که مردان با وضو نماز بگذارند و زنان بدون وضو، یا مردان پس از پاکی از جنابت نماز بگذارند و زنان در جنابت، یا در صورت نیافتن آب فقط مردان تیمم کنند و زنان نکنند؛ اما قضیه چنین نیست. آیه مبارکه فوق به عموم مسلمین هم زنان و هم مردان دستور داده است که پیش از نماز وضو بگیرند، در نبود آب تیمم کنند، تبعیض گری از شأن مقدس خداوند ﷻ دور بوده و اینگونه نیست که نعوذ بالله او تعالی به مردان آسانی بیاورد به زنان نیاورد. او تعالی می خواهد زنان و مردان هر دو را پاک کند، نعمات او تعالی تنها به مردان نیست؛ بلکه شامل زنان هم می شود و مردان و زنان هر دو باید شکر کنند؛ نه اینکه فقط مردان شکر کنند. در حالی که همه موارد دستوری به صیغه مذکر آمده اند.

^۱ - سنن ابن ماجه. باب فضل العلماء ...، رقم ۲۲۴.

همچنان موارد خاصی در قرآن وجود دارند که هدف ازان صرف مردان و یا صرف زنان بوده است مثلاً: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ». به مردان مؤمن بگو که نگاه بدارند چشم های خود را از نامحرمان و نگاه بدارند شرمگاه های خود را این بهتر است برای ایشان و خداوند عز وجل بر آنچه که می کنند داناست. سورة النور / ۳۰. درین آیت فقط به مردان دستور داده شده؛ اما عین این حکم در آیت بعدی صرف به زنان شده است.

همچنان در آیت ذیل نیز مشخصاً به زنان حکم شده است: «وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» بر زنان حلال نیست که پنهان نمایند آن چه را که خداوند عز وجل در رحم های ایشان آفریده است اگر ایمان دارند به خدا و روز آخرت... سورة البقرة / ۲۲۸. درین نقطه حتی اگر موضوع با صیغه مذکر هم می آمد، باز عقل حکم می کرد که هدف زنان است.

یعنی آن جای عقل حکم کند که مردان و زنان هر دو مکلف اند نیازی به این نیست که هر دو جنس مورد خطاب قرار گیرند؛ طوری که در آیت ششم سوره مائده چنین شده است. به همین ترتیب عقل حکم می کند که واژه «مسلم» باید شامل مردان و زنان باشد و طوری نیست که مردان اقلاً احکام دین را بیاموزند و زنان نیاموزند.

یکی از اسبابی که محدثین کرام احادیث اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله را از احادیث موضوع تشخیص می دهند فصاحت کلام است، بدین معنی که امکان ندارد از شخص فصیحی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله کلام نارسایی صادر شود، ازین رو هر حدیثی که متنش نارسا و غیر فصیح باشد موضوع قلمداد می شود. بهترین فصاحت از دید علمای لغت آن است که معانی زیاد در کلمات اندک جایگزین شده باشد و در حدیث مشهور نبوی هم آمده است: بهترین سخن آن است که کم باشد و بر موضوع دلالت کند. یکی از معجزات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیز «جَوَامِعُ الْكَلِمِ - آنکه معانی زیاد را در الفاظ اندک گنجانیده بتواند-» بودن ایشان است و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَ أُجِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَ مَسْجِدًا وَ أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَ خُتِمَ بِي الْأَنْبِيُونَ^۱». در شش چیز نسبت به انبیای دیگر به من برتری داده شده است: به من خاصیت جوامع الکلم داده شده، به هیبت در دل دشمن نصرت شده ام، غنائم برای من حلال قرار داده شده، در هر نقطه از زمین می توانم مسجد و پاکی بگیرم (در هر نقطه از زمین می توانم تیمم کنم و نماز بگذارم؛ در حالی

^۱ - صحیح المسلم: کتاب المساجد و مواضع الصلاة، رقم ۵۲۳. الترمذی. باب ما جاء فی الغنیمة، رقم ۱۵۵۳.

که امت های پیشین فقط در مساجد و نماز خوانده می توانستند)، و بر همه مردم فرستاده شده ام و با آمدن من سلسله نبوت ختم شده است. درین حدیث اولین ویژگی پیامبر اسلام ﷺ نسبت به انبیای پیشین (جوامع الکلم) ذکر شده است و یکی از ویژگی های فصاحت زبان عربی نیز این را دانسته اند می شود دران مطالب زیاد را در الفاظ اندک گنجانید.

بناء فصاحت کلام آن هم از پیامبر جوامع الکلم ایجاب نمی کرد که در کنار «مسلم» واژه «مسلمة» را نیز ذکر می نمود؛ زیرا سخن بدون کدام نیازی به درازا می کشید. از طرف دیگر در عصر پیامبر اسلام ﷺ زنان دوشادوش مردان از محضر گرامی ایشان ﷺ استفادۀ علمی می کردند و آنحضرت ﷺ به پرسشهای آنان پاسخ می داد، و این خود می رساند که مردان و زنان مکلف به فراگیری دانش اند و حدیث مبارکه نیز هر دو را شامل می شود. بنا برین عقل و نقل هر دو حکم می کنند که حکم حدیث «طلب علم» عمومی بوده و مرد و زن را شامل می شود.

در حدیث دیگر آمده است: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَتْ اَلنِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: غَلَبْنَا عَلَيْكَ الرَّجَالَ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ فَوْعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ فَوْعَظُهُنَّ وَ اَمْرُهُنَّ فَكَانَ فِيمَا قَالَ لُهُنَّ مَا مِنْكُنَّ اِمْرَاةٌ تَقَدَّمُ ثَلَاثَةً مِنْ وَاَدِّهَا اِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِّنَ النَّارِ فَقَالَتْ اِمْرَاةٌ وَ اِثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: وَ اِثْنَتَيْنِ^۱. از ابوسعید خدری روایت است که زنان به نبی اکرم ﷺ گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و برای ما وقتی را باقی نگذاشته اند)، بناء فرصتی به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شویم، آنحضرت ﷺ روزی را برای ایشان تعیین نمود که دران ایشان را ملاقات و موعظه و امر به معروف نماید، یکی از چیز های که (دران روز) به ایشان فرمود این بود: «هر زنی که سه فرزند خود را از دست دهد، آنان در روز قیامت برای مادران شان حجابی در برابر آتش دوزخ می شوند». زنی گفت: اگر دو فرزند خود را از دست دهد باز هم آن ها حجاب می شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی و دو فرزند» نیز. و فی روایة عن ابی هریره ثلاث لم یبلغوا الحنث. در روایتی از ابوهریره آمده است که رسول الله ﷺ فرموده بودند: سه فرزندی که به سن بلوغ نرسیده باشد.

همچنان امام بخاری رحمه الله در کتاب (العلم) از صحیح خود بابی را تحت عنوان - عِظَةُ الْاِمَامِ النَّسَاءِ وَ تَعْلِيمُهُنَّ - (پند و تعلیم زنان از سوی امام) گشوده است. معلوم است که زنان در عصر پیامبر اسلام ﷺ به مسجد می رفتند و مسجد هم دران زمان نقش محوری را در تعلیم و تربیت داشت و حتی تا این زمان

^۱ - صحیح البخاری. باب هل يجعل النساء يوم ... رقم ۱۰۱.

نیز یکی از پایگاه های مهم تعلیم و تربیت است. در باب مذکور حدیثی آمده است که آنحضرت ﷺ پس از پایان موعظه خویش در مسجد به گمان اینکه بخش زنان در مسجد صدای ایشان را نشنیده است به میان زنان رفته و ایشان را به دادن صدقه تشویق کردند، عنوان باب توسط امام بخاری رحمته می رساند که این محدث بزرگ اسلام به استناد احادیث مرویه خویش هر امامی را مکلف به تعلیم زنان دانسته است.

زنان انصار از زبان ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها به نداشتن شرم در پرسیدن مسایل دین به سبب علاقه مندی شاین به علم توصیف شده اند، امام بخاری رحمته نوشته است: وَقَالَتْ عَائِشَةُ: نِعَمَ النِّسَاءُ نِسَاءُ الْأَنْصَارِ، لَمْ يَمْنَعَهُنَّ الْحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ^۱. عایشه رضی الله عنها گفته است: بهترین زنان، زنان انصار اند؛ زیرا حیاء مانع آنان نمی شود که مسایل دین را نپرسند و آن را نفهمند.

بنا برین نمی توان علم را ویژه مردان گردانید و همچنان نمی توان علم را به تنها منحصر به علوم دینی کرد، حتی علم را نمی توان به دینی و دنیوی تقسیم کرد؛ زیرا اسلام هیچ چیز مفید را رد نمی کند و آنچه را که توسط اسلام رد نشود می توان دینی خواند.

فضیلت علم و دانش در قرآن و احادیث نبوی به کثرت بیان شده است؛ ولی ما چند نمونه را نقل کردیم که دلالت برین دارند که فراگیری دانش ننتها حق زنان؛ بلکه از وجایب آنان است و اولیای شان نیز مکلف به تعلیم و تربیت آنان هستند.

حال می رسیم به اینکه این علم کدام علم است؟ در قرآن و احادیث از دانش به طور مطلق و بدون کدام اختصاصی وصف شده است. ما به نفس تقسیم علوم به شعبات دینی و دنیوی موافق نیستیم؛ زیرا اسلام هر علم مفید را اهمیت داده و جز برخی از طلسماتی چون شعبده و جادو را که به آن نام علم داده اند تحریم نکرده است. صرف این را گفته می توانیم که آموزش ضروریات ابتدایی دین همچون احکام نماز و روزه به زن و مرد مسلمان فرض عینی است و در اولویت قرار دارند.

دین اسلام مطلقاً دین علم است و میان دانشجوی شریعت و دانشجوی پزشکی تفاوتی وجود نیست و انشاء الله هر دو به شرط داشتن نیت خدایی مآجور می باشند. باید در هر جامعه اسلامی یک عده از مسلمین اعم از زنان و مردان پس از آموزش ضروریات اولیه دین به فراگیری هر یک از دانشهای ضروری همچون علم شریعت به سطح عالی، طب، زراعت، انجینری، تعلیم و تربیت، ریاضیات و

^۱ - صحیح البخاری: کتاب العلم، باب الحیاء فی العلم، مقدمه حدیث شماره ۱۳۴.

منطق، کیمیا، فزیک، و هنر های زیبایی مشروع همچون نویسندگی و نقاشی که در حکم فرض کفایی اند اقدام کنند. هر علم مفیدی از سوی اسلام تایید شده و این دین حنیف برای تعمیر آمده است نه برای؛ اما یک از تقسیم بندی علم به دینی و دنیوی هم پای را فراتر گذاشته و آن را به زنانه و مردانه نیز تقسیم کرده اند؛ مثلا از دیدگاه آنان انجینری علم مردانه است... این کلمات سخیف و مُضحک حتی به بیان هم نمی ارزند. آیا هر کسی در هر رشته از علوم که ذهنش خوبتر کار می کند تحصیل کند مشکلی وجود دارد؟ مگر خداوند این تبعیض را گذاشته است؟ در دانشگاه ها بسا از پسران دانشجوی رشته های انجینری و زراعت و غیره که آقایون آن ها را مردانه می نامند، به دلیل ضعف و یا بی پروایی ریخته می شوند؛ اما بر عکس بسا از دختران دانشجو درین رشته ها با عالی ترین درجات فارغ می شوند. پس کدام یک به فراگیری آن دانش ها سزاوار اند؟ به همین ترتیب عده از دختران دانشجو در رشته های شرعیات، ادبیات و طب و غیره که ایشان زنانه می خوانند ناکام می گردند و برعکس پسران دانشجو موفق اند، پس کدام یکی مستحق فراگیری آن اند؟ قضیه عکس پندار آقایون است، خداوندی که استعداد ها را حسب نیازمندی تقسیم کرده است به هرکسی از زن و مرد آنچه را که سزاوار آن بوده داده است، ما افراد مستعد و غیر مستعد از مرد و زن هر دو را داریم، پس سزاوار است که استعدادها بکار افکنده شوند، و نباید در علم تبعیض قایل شویم که این امر باعث ورشکسته شدن استعداد ها و در نهایت عقب ماندگی کشور و بدنامی دین در دنیا می شود.

تا زمانی که عده از مسلمین اعم از زنان و مردان به حد کفاف نیازمندی امت اسلامی، این دانشها را فرا نگرفته باشند، ما محتاج دشمنان اسلام هستیم و همه مسلمین به سبب ترک فرض گنهارند.

خداوند بزرگ در کتاب خویش فرموده است: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْزُرُوا كَافَّةً فَلََوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. این امر امکان ندارد که همه مؤمنین یکجا (به فراگیری دانش) بر آیند، پس چرا بیرون نیاید از هر جمعی از ایشان چند کس تا دانشمند شوند در دین و بیم دهند قوم خود را پس از آن که بر گردند بسوی ایشان، تا باشد که بترسند. سورة التوبة/ ۱۲۲.

ما قبلا دیدگاه خود را در مورد حدیث طلب علم بیان کردیم که هدف از آن همه علوم است و درین زمینه از پیامبر اسلام ﷺ روایت شده است: اَلْكَلِمَةُ الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ حَيْثُمَا وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا^۱.

^۱ - سنن ابن ماجه. باب الحكمة، رقم ۴۱۶۹.

دانش گمشده مؤمن است و هر جا که آن را یافت وی (مؤمن) به طلبش مستحق تر است. اولاً درین حدیث مؤمن گفته شده است که شامل مردان و زنان هر دو می شود و ما قبلاً این را ثابت کردیم و نیازی به استدلال دوباره نیست. ثانیاً واژه (حکمت) مطلقاً معنای دانش را دارد؛ هر چند عده ای با نگرش سخیف و مردود خود آن را هدف ازان را صرف علم شرعی می نامند؛ ولی دانش مطلق بوده و علم شرعی نیز یکی از بخش های دانش می باشد. مکلفیت مسلمین تنها با فراگیری علم شرعی ادا نمی شود؛ و احتیاج ما در صورت نداشتن پزشکی، انجینر، اقتصاد دان و سیاستمدار و غیره بجای خود باقی می ماند، بنابراین اگر عده از مسلمین دانش های مورد نیاز مسلمین را در حد کفای نیاموزند، حکم فرض کفایی طلب علوم به فرض عین تبدیل می شود و همه گناهکار می شوند.

حجة الاسلام ابو حامد غزالی رحمته الله در ذیل حدیث مشهور «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» ضمن بیان اختلاف علماء درین که متکلمین هدف ازان را علم کلام، فقهاء علم فقه، مفسرین و محدثین علم کتاب و سنت، صوفیان علم تصوف، ... را مراد داشته اند، دیدگاه خود را که عین دیدگاه شرع و عقل می باشد چنین بیان نموده است: «علوم از نظر حکمی بر دو نوع اند: فرض عین و فرض کفایی. آموزش ضروریات دین به حد کفای به زن و مرد مسلمان فرض عین است، همچنان به کسی که شغلی دارد آموزش علم شرعی مربوط به شغلش در کنار ضروریات اولیه دین فرض عین است. ولی آموزش تمامی علوم همچون طب، حساب، زراعت، بافندگی، سیاست و کشور داری، معماری (مهندسی) در حدی که نیاز جامعه اسلامی را رفع کند فرض کفایی است، او درین میان صرف به تحریم فریب های چون سحر و طلسمات و شعبده که نام علم را به خود گرفته اند پرداخته است»^۱.

از سخن امام حجة الاسلام غزالی رحمته الله در بیان آن قسمت از علم که کسب آن فرض عینی و اجرایش به زن و مرد مسلمان لازم است بر می آید که او زنان را نیز شامل واژه (مسلم) دانسته است؛ زیرا اگر واژه (مسلمه) هم نباشد خود واژه (مسلم) می تواند زنان و مردان را شامل شود، اسلام تجزیه نمی پذیرد و بنا برین کسب هر نوع از دانش های مورد نیاز جامعه به عده از زنان و مردان مسلمان در حد رفع نیاز جامعه فرض است و اگر عده آن را فراموش کنند به تدریج همه مسلمانان گناهکار می شوند.

^۱ - نک: غزالی، ابو حامد، احیاء علوم الدین. ج ۱، صص ۵۴، ۶۲. و کیمیای سعادت. صص ۴۹ - ۵۱.

در هر نقطه از قرآن و حدیث که فضیلت علم و علماء بیان شده اند، این فضیلت اختصاص به زن و مرد داده نشده و مطلقاً از علم و صاحبان آن تمجید شده است و بنا برین هر علمی در جای خود شریف می باشد. اینک علاوه از نصوص فوق چند نمونه دیگری از قرآن و حدیث را در ذیل می آوریم:

الف- قرآن:

- ۱- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ... و تعلیم داد خداوند به آدم همه نام ها را. سورة البقرة/ ۳۱. واژه های «علم» و «اسماء» هر دو درین آیت مبارکه جمعی بوده و اختصاص به کدام علمی داده نشده اند.
- ۲- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. میدهد خداوند دانش هر که را خواهد و کسی را که دانش داده شده به تحقیق خیر بسیاری به او داده شد، و پند نمی گیرند مگر خردمندان. سورة البقرة/ ۲۶۹.
- ۳- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ... گواهی میدهد خداوند بر اینکه نیست خدای جز او و ملائکه و اهل علم نیز درین گواهی به عدالت استوار اند. سورة آل عمران/ ۱۸.
- ۴- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ... جز این نیست بندگانی از خدا آنانی که علماء اند از خدا می ترسند و بدون شک خداوند غالب و آمرزگار است. سورة الفاطر/ ۲۸.
- ۵- هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. بگو! آیا برابرند آنانی که می دانند و آنانی که نمی دانند؟ جز این نیست که پند نمی گیرند مگر صاحبان خرد. سورة الزمر/ ۹.

ب- حدیث:

- ۱- مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ بِهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. کسی که راهی را برای طلب علم برگزیند خداوند راه او را بسوی بهشت آسان می سازد^۱.
- ۲- مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. کسی راهی را برگزیند که در آن علم را طلب نماید، خداوند راه او را بسوی جنت آسان می سازد^۲.

^۱- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری. کتاب العلم، باب العلم قبل القول و العمل، مقدمة الباب.

^۲- قشیری، مسلم، صحیح المسلم. باب فضل الاجتماع على تلاوة القرآن، رقم ۲۶۹۹

۳- مَنْ خَرَجَ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ. کسی که در طلب علم از خانه اش خارج شود او در راه خداوند است تا اینکه به اهل خود برگردد.^۱

۴- مَا مِنْ خَارِجٍ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ إِلَّا وَضَعَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَجْنَحَتَيْهَا رِضًا بِمَا يَصْنَعُ. هیچ خارج شونده از خانه خود در طلب علم خارج نمی شود؛ مگر آنکه ملائک بالهای خود را در راه او هموار می کنند، راضی اند به آن چه که انجام می دهند.^۲

۵- إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ. انبیاء از خود درهم و دیناری بجای نمی گذارند و آنچه را که بجای می گذارند علم است.^۳

در همین حدیث آخری ممکن اعتراض شود که هدف از علم انبیاء علم دین است، اما این سخن درست نیست، همه علوم نزد خداوند ارزشمند در حقیقت وحی انبیاء هستند. مثلاً عیسی علیه السلام به معجزه خود طبابت می کرد. نوح علیه السلام به معجزه الهی کشتی ساخت. محمد مصطفی علیه السلام این پیامبر امی به معجز خود کتابی را آورد که اگر از جنبه های دیگری آن بگذریم بزرگترین کتاب ادبی جهان است. و به قول مولوی جلال الدین بلخی رومی رحمته:

این نجوم و طب وحی انبیاست	عقل و حس را سوی بی سو ره کجاست
عقل جزوی عقل استخراج نیست	جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهمست این خرد	لیک صاحب وحی تعلیمش دهد. ^۴

فیلسوف اسلام علامه محمد عبده رحمته در مورد علم خاطره جالبی از دوران نوجوانی اش از یکی از خویشاوندان (دایی پدرش) را چنین بیان کرده است: «... در اواخر هر سال مدت دو ماه (که طبق معمول مدرسه رخصت می شد) به محله نصر (زادگاهش) می رفتم...، هنگام رسیدن به موطن همواره ماما (دایی) پدرم شیخ درویش (از پیروان طریقت صوفیه سنوسیه و مرید سید محمد مدنی رحمته ساکن آستانه) را می یافتم که قبل از من به آن جای رسیده بود، شیخ تا پایان رخصتی برای من قرآن و دروس علمی می گفت و همه ساله از من می پرسید: چه موادی را خواندی؟ من نیز هر چه را که خوانده بودم برایش می گفتم و شیخ می گفت: منطق نخواندی، حساب نخواندی، از اصول و مبادی هندسه هیچ نخواندی. من به

^۱- ترمذی، ابوعیسی، الجامع السنن. باب فضل العلم، شماره ۲۶۴۷.
^۲- قزوینی، ابن ماجه، سنن ابن ماجه. مقدمه، باب فضل العلماء و الحدیث علی العلم. شماره ۲۲۶. وابن حنبل، احمد، مسند. اول مسند کوفیین، حدیث صفوان بن عسال مرادی، رقم ۱۸۰۸۹
^۳- دارمی، عبدالله، مسند الدارمی. کتاب العلم، باب فضل العلم و العالم، رقم ۳۶۸.
^۴- جلال الدین محمد، مولوی، مثنوی. جلد دوم، دفتر چهارم، ص ۶۸۱.

او پاسخ می‌دادم: برخی ازین علوم در الازهر معروف و معمول نیستند. شیخ می‌گفت: طالب العلم از تحصیل علوم در هر جای که باشد ناتوان نمی‌ماند^۱. شیخ محمد عبده رحمته در ادامه می‌گوید: من (با یک گروه) این علوم را نخست نزد شیخ حسن طویل رحمته و پس از ورود سید جمال الدین رحمته نزد وی می‌خواندم و ازینکه این علوم در ازهر مکروه پنداشته می‌شد گاهی مورد اتهام قرار می‌گرفتم، من در بازگشت به دهکده مسئله را به شیخ درویش رحمته عرض می‌کردم و او به من می‌گفت:

«خدای تعالی دانا و حکیم است، چنان که بالاتر از دانش و حکمت او مرتبه ای نیست، و کسی که بیش از همه با دانا دشمن می‌باشد نادان و کسی که بیش از همه با حکیم دشمنی می‌ورزد سفیه است، و هیچ کس نتوانسته با چیزی که برتر از دانش و حکمت باشد به خداوند تقرب جوید، و هیچ دانشی نزد خدا ناپسند نیست، و هیچگونه نادانی نزد او پسندیده نمی‌باشد. مگر آنچه که برخی بر آن نام علم نهاده اند و در حقیقت علم نیستند؛ همچون جادو و شعبده و امثال آنها در صورتی که مقصود از فراگرفتن این امور زیان رسانیدن به مردم باشد^۲».

این شیخ بزرگوار رحمته باکرامت عرفانی و الهام ربانی دریافته بود که شیخ محمد عبده رحمته این نوجوان چه کسی است و ازین رو هر طوری که شده در میعاد رخصتی دانشگاه الازهر خود را به محل سکونت پدری او می‌رسانیده است تا به تربیت او بپردازد، عامل اصلی رشد شخصیت بزرگی چون امام محمد عبده رحمته نیز همان شیخ درویش رحمته بوده است. دقت فرمایید که در سخنان کوتاه او چه دریایی از معانی گنج‌انیده شده است و دیدگاهش در مورد علم تقریباً با دیدگاه امام غزالی رحمته یکی است.

مولانا محمد بن شیخ حنفی در فایده علم طب که از دیدگاه قشری‌ها علم دنیوی و مباح است نوشته است: «بدانکه علم طب از فروض کفایت است، چنانکه در اول این قسم یاد کرده شد از جمله مهمات است و ازین است که رسول کرم صلی الله علیه و آله فرموده اند که: علم‌ها دو قسم است علم ابدان و علم ادیان^۳».

به قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باید دانش از گهواره تا گور جسته شود، و زنان و مردان تا پایان زندگی از جستن آن عار نداشته باشند؛ طوری که از امام غزالی رحمته پرسیدند این همه علوم به چه یافتی؟ گفت: بدانکه هر چه را که ندانستم از پرسیدنش ننگ نداشتم. به همین ترتیب ابوالحسن علی بن عیسی ولوالجی

^۱ - عقاد، عباس محمود، عبقری الاصلاح و التعليم. ص ۶۲. و نیز: طباطبایی، سید مصطفی حسینی، شیخ محمد عبده مصلح بزرگ، صص ۳۴ - ۳۵.

^۲ - عقاد، همان، ص ۶۳. طباطبایی، همان، ص ۴۱.

^۳ - ربحامی محمد بن شیخ، ش. ریاض الناصحین. ص ۳۸۱.

فقیه حنفی حینی به عیادت بیماری حکیم بزرگ اسلام ابوریحان البیرونی رحمته الله که او به مرگ نزدیک بود، در چنین حالتی حکیم از فقیه پرسید: «حساب جدات فاسده را که وقتی مرا در مورد آن گفته بودی باز بگویی که چگونه بود». ولوالجی رحمته الله گفت: اکنون جای این سوال است؟ حکیم گفت: ای مرد کدام یک ازین دو امر بهتر؟ این مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل در گذرم؟ ولوالجی می گوید: این مسئله را به او باز گفتم و از نزدش بازگشتم و هنوز قسمتی از راه نپیموده بودم که شیون از خانه اش برخاست.

شمس العلماء و استاذ الحکماء علامه شبلی نعمانی رحمته الله در خصوص ارزش علم از دیدگاه اسلام نوشته است: «علم یکی از اهم ترین اصول ترقی و تمدن است، اسلام علم و دانش را لازمه دین قرار داد، علاوه ازان چه که در قرآنکریم و احادیث صحیح در باره تحصیل علم بدست آمده است، اگر وقایع جهان را از نظر بگذرانیم، در هر قدم شواهد تاریخی موجود است که اسلام در هر سرزمین که پیاده گردید علم و حکمت را با خود به همراه برد، اقوامی که از روز ازل امی و فاقد علم و عرفان بودند، به مجرد اینکه اسلام آوردند از مزایای علم و فن معمور گردیدند. جهل و بی علمی خاصه عرب بود؛ تا جایی که بزرگترین شعراء تا اوایل اسلام خواندن و نوشتن را عار می دانستند، «رویه» یک از شعرای معروف عرب است که که مرد با سواد بود و خواندن و نوشتن را می دانست؛ اما وقتی که برای نوشتن چیزی در نزد چند تن از دوستانش ناچار گردید، از همه به اصرار خواهش نمود که برای عرب با سواد بودن او آشکار نگردد؛ زیرا این بزرگترین بدنامی خواهد بود. اما روزی فرا رسید که همین کسانی که از خواندن و نوشتن شرم می کردند، با پخش اسلام مرکز علم و فن گردیدند و مانند امام مالک، امام شافعی، زهری و غیره مجتهدین را به دنیا تحویل دادند^۱».

حالا چه کسی می تواند اسلام را به دشمنی با علم متهم کند؟ یا چه کسی می تواند بگوید که اسلام علم را ویژه مردان گردانیده و زنان را از نعمت ناب آن محروم گردانیده است؟ آن های که جهل خود را اسلام پنداشته اند و با کلام های ناشی از جهل شان می خواهند اسلام را ویژه مردان بگردانند، در حقیقت سخت ترین ضربه را بر پیکر اسلام زده اند و بر علمای اسلام است که دست های آنان را بگیرند و نگذارند که با نمایندگی جاهلانه شان موجب بدنامی اسلام شوند.

^۱ - شبلی، نعمانی، عقاید و کلام، صص ۴۵۶ - ۴۵۷.

تا این جای شرف همه علوم و حکم فرض کفایی بودن آموزش هر یک از آن ها به قدر رفع نیاز ثابت شد، به قول حضرت امام شاه ولی الله الدهلوی رحمته اهل خرد را همین قدر کفایت کند و متعصبان را دریا ها کفایت نکند. ولی امید وارم که حد اقل مطلب را بیان و ادای مسؤلیت کرده باشم.

در لحظاتی (ساعت ۲۲: ۱۰ چهارشنبه شب ۲۱ ماه میزان سال ۱۴۰۰ هـ. خ.) که این مطالب را می نوشتم رادیو ام روشن بوده و به اخبار گوش می دادم، ناگاه پیامی توسط (رادیو افغانستان انترنشنل) از استاد شیخ احمد طیب حفظه الله دانشمند و عارف بر جسته اهل سنت و رئیس دانشگاه بزرگ اسلامی الازهر به نقل از توپترش خوانده شد بدین مطلب: «دختران و پسران هر دو در تحصیل علم یکسان اند و باید به هر دو توجه کرد، اسلام که آمد سنت های جاهلی را از میان برد». شیخ بزرگوار حفظه الله این مطلب را در زمانی نوشته بود که اتفاقات تازه ای در کشور ما رخ دادند و پس از آن سردمداران دولت ما حسب حفظ مصالح بر طبق تشخیص خود شان دروازه های مکاتب و دانشگاه ها را به رخ خواهران مان بسته بودند، نوشته شیخ به زبان فارسی این را نشان می داد که مخاطبش زمامداران کشور ما است، و سخنانش این را می رسانید که نباید به سنت های جاهلی لباس دین بیوشانیم؛ زیرا کسب علم به زن و مرد از دیدگاه اسلام لازمی است و زنان از دیدگاه اسلام شأن والای دارند .

با همه این دلایل مولانا محمد تقی عثمانی حفظه الله مثالی داده اند که غیر قابل پذیرش است، او تحت عنوان (غفلت زن) نوشته است: «امروزه با پیشرفت تمدن ارزش ها عوض شده و نظریات مختلفی به وجود آمده است. نظریه ها مختلف هستند؛ اما اصل مسئله این است که بسیاری مواقع آنچه که برای مرد عیب به شمار می آید، برای زن یک حسن و خوبی است. مثلاً برای مرد عیب است که جاهل و نادان باشد و از جهان خبری نداشته باشد؛ زیرا خداوند مسؤلیت کار ها را به مرد سپرده است. به همین خاطر او باید هم علم داشته باشد و هم از دنیای اطراف خود مطلع باشد. اگر او خبری از دنیا نداشته باشد و حتی غافل هم باشد، برای او عیب بزرگی محسوب می شود، لیکن قرآنکریم غفلت را برای زن یک حسن و خوبی و نیکویی قرار داده است، چنانکه در سوره نور می فرماید: *إِنَّ الْأَذْيَانَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِيَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ ...* به تحقیق کسانی که بر زنان پاکدامن غافل (یعنی از دنیا بی خبر) تهمت می زنند... قرآنکریم بی خبری زن را از دنیای اطراف یک حسن قرار داده است؛ پس واضح شد که اگر زن از کار های دنیا غافل باشد و بیش از وظایف خودش، از معاملات دنیا اطلاع زیادی نداشته باشد برای او

عیبی نیست؛ بلکه صفت خوبی است و قرآن کریم نیز آن را به صورت یک صفت خوب ذکر فرموده است^۱».

در درست بودن سخنان شیخ الاسلام عثمانی صاحب کسی شک ندارد؛ اما آیت مبارکه فوق عموم را در بر نمی گیرد، ما با عثمانی صاحب در برخی از موارد موافقیم؛ اما به طور عموم چنین دیدگاهی را نمی توانیم بپذیریم. آری برخی کارها صرف برای مردان و برخی هم صرف برای زنان زینده اند، رسول الله ﷺ فرموده است: «**خداوند لعنت کرده است زنانی را که خود را به شکل مردان در می آورند و مردانی را که خود را به شکل زنان در می آورند**». بنا برین لباس مردانه زینده مردان است و لباس زنانه زینده زنان. اگر مردی در پوشش خود را شبیه زن گردانید و نیز اگر زنی خود را شبیه مرد گردانید مشمول وعید فوق است. آنچه را که ما از علامه عثمانی حفظه الله نمی پذیریم، مثال اوست، او مثال زده که علم و آگاهی برای مردان نیکوست و برای زنان غیر نیکو، و در مدعاش به آیت فوق استدلال کرده است؛ اما این استدلال درست نیست، آیت متذکره وعید به مردانی است که به زنان پاکدامن تهمت زنا می زنند؛ حالانکه آن زنان مظلوم از تهمت بری اند و چیزی ازان را نمی دانند. اما جناب مفتی صاحب واژه (غافلات) را عموم قرار داده و از میان هزاران مثال علم را انتخاب کرده اند، در حالی که علم ویژه زن و یا مرد نیست و زنان و مردان هر دو باید علم فراگیرند.

ما در یکی ازین نقاط گفتیم که خداوند تبعیض را مردود قرار داده و در دین او این گونه نیست که هر چیزی مفیدی ویژه یک جنس باشد، بناء علم که چیز مفید است ویژه مردان نیست. اگر عمومیتی را که از دیدگاه مفتی صاحب ناشی می شود بپذیریم (به اصطلاح منقط صغری)، پس علم مطلقاً از زنان نفی می شود (کبری) و نتیجه آن می شود که حتی زنان علوم ضروری مفید دین را هم نباید بیاموزند، در حالی که چنین نبوده و در تمامی ادوار تاریخ ما در میان زنان فقهاء، محدثات، سرداران، اطباء، ادیبان و امثالش را داریم که عده ای را در فصل آخر کتاب به حیث مشتم نمونه خروار معرفی کرده ایم و درین جای می توان به طور نمونه از عایشه صدیقه رضی الله عنها نام برد.

جناب مفتی صاحب در ادامه چنین استدلال کرده اند: «حضرت عمرو بن احوص رضی الله عنه می فرماید که رسول خدا ﷺ در این خطبه بعد از حمد و ثنای خداوند عز وجل به ما وعظ و نصیحت فرمود، سپس

^۱ - عثمانی، محمد تقی، حقوق زن در اسلام. ترجمه عبدالصمد حسن زهی، صص ۲۳ - ۲۴.

گفت: - خوب توجه کنید که من شما را در باره زنان به برخورد نیک سفارش می کنم این پند مرا بپذیرید. و در ادامه فرمود: - زیرا آنان نزد شما مقید هستند. - چنان وصفی از زنان بیان نمودند که اگر مرد ها فقط به همین صفت خود توجه کنند، هیچگاه تصور بد رفتاری با زنان را نخواهند کرد^۱».

مولانا عثمانی حفظه الله در ادامه از قول حضرت حکیم الامت اشرفعلی تهانوی رحمته الله نوشته است: از یک دختر عامی و بی سواد درس بگیرید که هنگامی که با خواندن دو جمله نکاح با شوهر رابطه ایجاد کرد، در جمله اول گفت: من با شما ازدواج می کنم. و در جمله دوم گفت: قبول کردم. این دختر به این دو جمله چنان احترامی گذاشت که مادر و پدر را ترک کرد، برادران و خواهران و فامیل را رها ساخته و به شوهر دل بسته شد. به خانه بخت آمده و تسلیم شوهر شد، این دختر بی سواد به چند جمله چنان احترام می گذارد که همه را کنار گذاشته و به یک فرد می پیوندد. اما شما چرا نمی توانید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللَّهُ» را بخوانید و همه چیز خود را به خدا وابسته کنید. آن دختر بی سواد از شما بهتر است که چند جمله را خوانده و به آن احترام می گذارد؛ اما در شما آنقدر همت نیست که به خدا متعلق شوید^۲.

اما به اضافه حرفهای مولانا عثمانی صاحب یاد آوری دو نکته لازمی است: یکی این که اسلام به هر دو مرد و زن توصیه خوشرفتاری را کرده است و جناب عثمانی صاحب وقتی حدیثی مبنی بر توصیه به مردان در خوشرفتاری با زنان را آورده بودند باید حدیث دیگری را نیز مبنی بر توصیه زنان در خوشرفتاری با مردان از یاد نمی بردند، مردان نمی توانند با یاد آوری یک طرفه ای توصیه های اسلام مبنی بر خوشرفتاری با زنان، بر آنان منت گذارند. زنان هم ابزار های زیادی برای کوبیدن مردان دارند؛ ولی اسلام به ایشان نیز توصیه کرده است که با مردان خوش رفتار باشند. به همین ترتیب در مثال حکیم الامت آنچه را که اضافه کنم این است که مردی که این دختر بی سواد را به همسری خویش برگزیده است نیز به آن نیاز دارد و بدون او زندگی اجتماعی و بقای نسل انسانی از راه مشروع ناممکن است. بنا برین وقتی زن حقوق مرد را می داند، مرد هم مکلف به پاسداری از حقوق زن است.

^۱ - عثمانی، حقوق زن در اسلام. ص ۳۷.

^۲ - عثمانی، همان، ص ۳۸.

۴- حق نفقه (غذا، لباس، مسکن):

زن در مورد نفقه مکلفیت ندارد و مسؤلیت نفقه او قبل از ازدواج به عهده ولی پس از آن به عهده شوهرش است، همچنان پس از طلاق اگر چنانچه مرد مقصر باشد در جریان عدت مکلف است که نفقه زن مطلقه اش را تأمین کند، و اگر زن مقصر باشد این مسؤلیت به عهده ولی زن می باشد.

زنانی که در بیرون با رعایت شرایط و آداب اسلامی کار می کنند، مزد کارشان از خودشان است و کسی نمی تواند چیزی از آنان بگیرد، علاوه برین تأمین نفقه این هم بر عهده اولیاءشان و سپس شوهرانشان می باشد. قابل یاد آورد است که خلع نیز یکی از حقوق زن است؛ اما این جا به علت گستردگی آن صرف به یاد آوری اش اکتفا می کنیم و گزارش مفصل آن انشاء الله در جای خودش بیان خواهد شد. خلع بدین معناست که اگر شوهر دلیلی درستی در دادن طلاق نداشته باشد باید مبلغی را تحت این عنوان (خلع) به همسرش بپردازد، همچنان زن در صورت عدم داشتن استدلال شرعی و معقول در گرفتن طلاقش به پرداخت مبلغی به شوهرش مکلف است، مقدار آن همانند مهر تعیین نشده و به توافق جانبین در زیر نظر داوران گذاشته شده و تفصیلهایش را بعدا بخوانید.

۵- حق کار در بیرون خانه:

هر چند وظیفه اصلی زن در داخل خانه است؛ اما با آن هم از سوی شریعت قواعدی وضع شده که زنان بر اساس آن در بیرون خانه کار کرده می توانند.

در یکی از آیات قرآن مجید می خوانیم: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ... و بمانید در خانه های خود و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجملی که در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را... سورة الأحزاب/ ۳۳. اصل موضوع درین آیت بر سر «تَبَرُّج» است؛ زیرا با وجود دستور «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» صحابیات در عهد درخشان رسول الله ﷺ و خلفای راشدین و صحابه برای کار به بیرون از خانه تشریف می بردند. نکته جالب اینکه در آیت به زنان دستور داده شده است که نماز را بر پای بدارند، و با وجود دستور «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» زنان برای اجابت «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ» در عصر پیامبر اسلام ﷺ و نیز در عصر خلیفه اول برای ادای نماز جماعت به بیرون از خانه درمسجد می رفتند.

مفسرین کرام از جمله ابن عباس و طبری رحمهم الله در تفسیر واژه «تَبَرُّج» گفته اند که زنان نباید در هنگام بیرون شدن با ناز و تبختر طوری راه بروند که مردان را بسوی خود جلب کنند، همچنان نباید لباس های چسپ و رقیق بپوشند تا اندام های شان از زیر آن ها آشکار باشد، لباس های رنگین نیز نباید

بپوشند. بنابراین اگر زنان با حفظ حجاب و طبق شرایط اسلامی برای کار از خانه بیرون بروند اشکالی ندارد.

در عصر امروزی بدون مشارکت زنان در سایر عرصه ها به ویژه عرصه طبابت و تعلیم و تربیت که کلیدی ترین عرصه ها اند جامعه دوچار مشکل سنگین می شود. بناء با توجه به نیازمندیهای امروزی مشکلات را باید با مدل های که در اسلام داریم حل کنیم.

اسلام برای کار زن در بیرون از خانه چهار شرط گذاشته است: رعایت حجاب اسلامی، اجازه ولی، امنیت محیط کار؛ طوری که با مردان بیگانه در خلوت قرار نگیرد، و اینکه کار باید مطابق فطرت زنانه باشد، یعنی مشاغل سبکی چون معلمی، خیاطی، طبابت و امثال آنها به او سپرده شود و نباید زن را به کار های شاقه گماشت. آری زن با رعایت این سه شرط می تواند در بیرون از خانه کار کند.

به اجماع فقهاء در صورت تجاوز کفار به سرزمین اسلامی جهاد به همگان فرض عین می شود و در صورت نیاز زن بدون اجازه ولی و فرزند بدون اجازه پدر مکلف به سهم گرفتن در دفع تجاوز است. شاید گفته شود که این حالت اضطراری است و پس از رفع اضطرار و برگشت حالت عادی نباید چنین باشد؛ اما دغدغه ما هم در بیرون شدن زنان به کار همین نیازمندی سنگین است، هر قدر مردان هم زیاد باشند کار زنان را کرده نمی توانند و بر عکس زنان کار مردان را، پیشبرد امور جامعه به بهترین حالت آن بستگی به مشارکت هر دو نیاز دارد، ما در تلاش این نیستیم که زن و مرد به صورت لجام گسیخته و مختلط از خانه برای کار بیرون شوند و زمینه فساد در دفاتر کاری مساعد گردد، اسلام ضمن تحریم اعمال زشت و قبیحه، زمینه انجام آن را نیز تحریم کرده است. دغدغه ما آن است که زنان در عرصه کاری خود شان بکار افکنده شوند، به طور مثال در طبابت و تحصیل و امور مربوط به خود زنان به زن نیاز است، بدون موجودیت پولیس زنانه امنیت اجتماعی ناممکن است؛ زیرا مرد زن را تلاشی کرده نمی تواند و امکان می رود که زنان با خود مواد ممنوعه همچون مخدرات، منفجره و غیره وسایل خطرناک را انتقال دهند و به محل هدف برسانند.

ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها با تشخیص مصالحی از همین گونه با وجود درک بیشتر از ما از آیات قرآن و احادیث نبوی به نیت ایجاد اصلاح میان امت اسلام از خانه بیرون شد و با طی کردن یک سفر

پر مشقت نظامی به عراق تشریف برد که تفصیله بعدا در بخش مشارکت زنان در میدان سیاست خواهد آمد.

در عصر حاضر بدون مشارکت زنان در عرصه های دعوت اسلام، طبابت، آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، فرهنگ و غیره زندگانی کاملا مرفه و آرام به بشریت ناممکن است، در نبود زندگانی آرام افکار به تاجر فرو می رود و در کنار فقر فرهنگی جامعه دوچار فقر اقتصادی نیز می شود، در نهایت امر دین داری هم به پرتگاه زوال نزدیک می گردد. در قرآن کریم فقر از دسایسی دانسته شده است که شیطان انسانها را به وسیله آن به فحشاء می کشاند: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ ... شیطان وعده می کند به شما فقر را و امر می کند شما را به بی حیایی. البقرة/ ۲۶۸. رسول الله ﷺ نیز بنا به روایت تقریبا همه کتب معتبر حدیثی اهل سنت به شمول کتب معتبر ششگانه در دعا های مبارک خویش از یکی از چیزهای که از آن به خدا عزوجل پناه خواسته فقر است و در حدیث مشهور دیگر منقوله از آنحضرت ﷺ فقر دریچه بسوی کفر نامیده شده است. از سیدنا امام ابویوسف رحمته شاگرد برجسته امام اهل سنت ابوحنیفه رحمته منقول است: «از کسی که آرد در خانه اش ندارد (هر چند که عالم برجسته هم باشد) فتوا (در امور دین) نپرسید». زیرا فکر او نا آرام است و قطعا با وجود علم گسترده اش دوچار اشتباه می شود. همه این ها دلالت می کنند که فقر عامل پریشانی افکار میشود و پریشانی افکار باعث ورشکستگی در دین می گردد. بنا برین امروز نبود زنان در عرصه های فعالیت های اجتماعی همچون طبابت و تعلیم و تربیت ما را نیازمند به استخدام زنان غیر مسلمان می کند؛ در حالی که رفع این نیازمندی برای مسلمین فرض کفایی هستند. بنا برین ما باید آن قدر زنانی تحصیل کرده از خود داشته باشیم که ما را از دشمنان بی نیاز کرده بتوانند.

دانشمند متشرع و فیلسوف برجسته اهل سنت شیخ الرئیس ابوعلی بن سینای بلخی رحمته با همه بینش های بازی که نسبت به مشارکت زنان در سیاست و مداخله ایشان به کمک برای مردان در بیرون خانه دارد نوشته است: «و امامهم ترین مشغولیت فکری زن سیاست (تربیت) فرزندان و مدیریت خدمتگذاران خانه و توجه به آنچه که متعلق به وی و کارش است می باشد. زنان بدون شغل دارای خاطر آرام اند و دغدغه جز رسیدگی به شوهران و زینت و آرایش برای آنها را ندارند و فکرش فقط محصور به افزود

آن (آرایش برای شوهر) است، ترک این اعمال منجر به پایین رفتن وقار، از دست دادن فرصتهای زیاد و مناسب و اندک شمرده شدن همه نیکی هایش می شود^۱».

باید گفت که این دانشمند فرزانه از وقایعی عصر پیامبر اسلام اطلاع داشته اند، وقایعی چون مشوره تاریخی ام سلمه^{رضی الله عنها} به پیامبر گرامی اسلام^{صلی الله علیه و آله} در حدیبیه، بیرون شدن ام المؤمنین عایشه صدیقہ^{رضی الله عنها} بنا به تشخیص مصلحت مسلمین از خانه برای قیادت و فرماندهی جنگ جمل و در عین داشتن دانش برتر از دیگران بر منع بیرون شدن امهات المؤمنین. اما امکان دارد که منظور شیخ الرئیس درین جای کار اصلی و عمومی زنان بوده و استثنائات را بجای خود گذاشته باشند.

به همین ترتیب اندیشمند فرزانه هندی مولانا وحید الدین خان با انتقاد شدید از کار زنان غربی در بیرون از خانه می رسانند که ایشان مخالف کار زنان در بیرون از خانه اند؛ اما حالا کتابی از اوشان در پیش رویم بنام (women in Islam) قرار دارد، مولانا صاحب کتاب را به زبان اردو نوشته است و دختر ایشان محترمه دکتورس فریده خانم آن را به زبان انگلیسی بر گردانیده اند، شما با کار زنان در بیرون از خانه موافق نیستیند؛ ولی عمل دختر شما موجب خیر کثیر به اسلام شده است. پس آیا این دختر معززه شما در کجا تحصیل کرد و دکترا گرفت؟ در درون خانه؟ تحصیل با معیارهای روز که در درون خانه امکان پذیر نیست و حتما اوشان باید با رعایت حجاب در کدام دانشگاهی در بیرون از خانه رفته و درس خوانده باشند.

اینک بجای اصل اردو اندکی از ترجمه کتاب مذکور که بدست چیره ای دکتور فریده خانم دختر مولانا صاحب ترجمه شده است را خدمت خوانندگان گرامی عرضه می داریم:

True progress for women can not be achieved by encouraging them to make their entry into every field of life. A better approach would be increase their knowledge, skills, alertness, and awareness in the sphere to which they already belong, the more women are endowed with these qualities. the more effective will be the part she plays in all the activities of daily living. The woman who is intellectually aroused can perform the greatest services. wheres

^۱ - بلخی، ابوعلی سینا، السیاسة. مقدمه و ضبط و تعلیق علی محمد اسیر، ص ۸۱.

if she is left ignorant and untutored, she will never – even if she is brought to forefront of things – be able to play a role of any significance¹.

زن را با تشویق به مداخله در همه میدان های زندگی نمی توان رشد داد. بهتر است بجای این کار دانش، مهارت، هوشیاری، و آگاهی آنان را در قلمرو مربوط به خودشان افزایش داد؛ زیرا زنان اکثراً خصوصیت یادگیری سریع این امور را در خود دارند. در هر حدی که دانش داشته باشند به همان اندازه در سایر فعالیت های زندگی روزانه نقش بازی کرده می توانند. اگر زن لایق بکار گماشته شود از عهده خدمات بزرگ بیرون شده می تواند. بر عکس اگر زن باجهل و تربیت بد رها کرده شود - هر چند که در پیشاپیش صحنه ها او را بیاورند- نمی تواند نقش مهمی را در جامعه بازی کند.

هر چند ایشان با استدلال به تاریخ و تاثیر گذاری زنان پرده نشین با علم استدلال کرده و از خانم نور جهان همسر جهانگیر پادشاه به حیث نمونه یاد آوری کرده است؛ اما باید گفت که شرایط در هر عصری تفاوت دارد، و حسب گفتار امام مجدد علامه دکتر یوسف قرضاوی حفظه الله پاره از امور فتوایی مؤقتی هستند و فتوا حسب نیاز های زمانی تغییر می خورد.

ما همان طور که طرفدار رفتار منحرف غرب نیستیم و آن را از بنیاد محکوم می کنیم، طرفدار افراط و به بند کشیدن زنان در حصار خانه نیز نیستیم، دین اسلام هم تفریط غرب و هم افراط شرق را مردود می شمارد. رفتار امروزی در برخی از جوامع ما بدتر از جاهلیت عرب است، اگر از عمل نادر زنده بگور کردن دختران در جامعه عرب جاهلی از سوی برخی از انسان ها متعلق به عده از قبایل بگذریم، زن در جامعه عرب جاهلی دارای عزت برتری بود، زن تجارت می کرد، زن طبیب بود، زن در جنگها شرکت می کرد، زن درس می خواند و بسا از زنان آموزش دیده در میان اعراب جاهلی وجود داشتند...

شیخ محمد غزالی مصری رحمته از علمای بزرگ معاصر اسلام در زمینه اجتهاد گفتار ارزشمندی دارد که افراط و تفریط هر دو را رد می کند، ایشان شروط اجتهاد و فتوا را بیان نموده و این دروازه سنگین را برای جلوگیری از جسارت هر نیمه سواد در امور دین بسته و اجتهاد بدون اهلیت را تخریب دین خوانده است، به باور ایشان بستن دروازه اجتهاد در امور عبادی کاملاً درست و صحیح است؛ اما بستن

¹ -Wahiduddin Khan, Maulana, **Women between Islam and western society**. Translated by Dr. Farida Khanam , Pp ۲۴۳ – ۲۴۴.

این دروازه در امور معاملات به رخ افراد واجد شرایط و خبیر را نمی پذیرد و می نویسد: «اما موضع ما در رابطه به اجتهاد در ابواب معاملات بر عکس است، از نظر ما قول بر اینکه زمان اجتهاد در این بخش سپری شده یک جنایت است، و گمان اینکه پیشینیان آن را به آخر رسانیده اند به این معناست که چرخ زندگی از حرکت باز مانده و قضایای آن منتهی شده و نشاط و سازندگی فلج گشته است. و این زعمی است که تنها در اذهان احمقها می تواند خطور کند. عامل اساسی توقف اجتهاد در ابواب معاملات و شؤون حیات مدنی که آسیب های خطرناکی به اسلام وارد کرد، جدایی میان علم و نظام حکم و جدایی میان دولت اسلامی و امت اسلامی بود. در واقع بسته شدن دروازه اجتهاد (در معاملات) یک حرکت منفی بود که در اثر ضعف و اختلال حرکت علمی و فساد سیاسی به میان آمد، نه یک حرکت مثبت که بر اساس تصمیم و اراده علمای آگاه و نهاد های علمی معتبر مطابق به نیاز های زمان راه اندازی شده باشد^۱».

من (مؤلف) به مطالب شیخ غزالی رحمته الله علیه می افزایم که نفس فتوا رخصت است، در حدیث صریح رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: حلال و حرام هر دو روشن اند و در میان اینها مشتبهات وجود دارند. آری حلال و حرام روشن اند و بنا برین عالم کسی نیست که آن را بشناسد، چیز معلوم، معلوم است؛ اما عالم کسی است که مجهول را بشناسد. روی این ملحوظ عالم کسی است که از میان حلال و حرام رخصتها یا به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشتبهات را بشناسد که کدام یکی مفید و کدام یکی مضر است و سپس فتوا دهد، این چنین فتوا هرگز در اسلام بسته نشده و بسته شدن آن یک شایعه از سوی برخی عالم نمایان است، ما در هر چهار مذهب اهل سنت مان مفتی ها داریم و مردم مشکل خود را از ایشان می پرسند، نیازمندی ها نامحدود بوده و حسب زمان افزایش می یابد، بنابراین به مسایلی هم بر می خوریم که در قرآن، سنت، و فقه وجود ندارند و درین صورت است که علمای واجد شرایط در روشنایی نصوص به روایی و ناروایی آن فتوا می دهند.

ادعا و یورش شیعیان ازین روزنه خیالی که اهل سنت با بستن دروازه اجتهاد دروازه علم را بستند نادرست است، اجتهادی هم که علمای شیعه می کنند مطلق نیست و از همین نوع دوم است؛ پس نمی توان با پیش کشیدن این اهل سنت را متهم به بستن دروازه اجتهاد کرد.

^۱ - غزالی، محمد، اسلام را چگونه بشناسیم. صص ۱۸۹ - ۱۹۰.

اما امروز ازین که امروز علم دین ضعیف شده است؛ نباید این فتوا به ویژه در قضایای بزرگ کار فردی باشد، به نظر من در عصر حاضر باید شورای متشکل از متخصصین مسلمان در هر رشته به شمول علمای دین در سطح جهانی وجود داشته باشد، این شورا در قضایای بزرگ امت با در نظر داشت مفاد و اضرار آن پس از بحث و بررسی فتوا بدهند، درست عین روشی که امام ابوحنیفه رحمته الله با شاگردانش می کرد؛ طوری که اوشان به صورت فوری در قضایای فقهی اظهار نظر نمی کردند و پس از بحث زیادی که گاهی تا چند روز طول می کشید با شورای چهل نفری متشکل از علمای بزرگ آن عصر تحت ریاست نتیجه نهایی را می نوشت.

با وجود غیر محدود بودن نیازها که مطابق هر عصری افزایش می یابند نمونه هر چیزی را در اسلام داریم، و علمای دین حسب نیازمندی می توانند که از روی آن نمونه ها موضوعات را بسط دهند، به طور مثال در سنت: آنحضرت صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را به سمت یمن فرستاده و از او پرسید: اگر مسئله را در کتاب و سنت و آثار نیافتی چه می کنی؟ او پاسخ داد: به اجتهاد خود عمل می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله هم کار او را ستود. همچنین در فقه اسلامی در بحث قبله داریم که کسی اگر در محل نامعلومی می رود و سمت قبله را نمی داند و کسی هم نیست که از او بپرسد، حسب اجتهادش عمل کند. طبق حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله درین اجتهاد اگر به صواب رسید برایش دو اجر و اگر به خطا رفته باشد یک اجر است.

امروز باید برای جلوگیری از فاجعه فتوا سالاری شکمی ناشی از جهل، جلوسخنوران بی علم و خیره سر در مساجد گرفته شود تا یک عده ای نا آگاه که به گمان خود دانا اند، مردم را با کلام غلط خود به گمراهی نکشانند، «امام علی کرم الله وجهه بر مساجد سر می زد و مدرسین و سخنورانی را که مردم را به امور مشکوک و یاوه های دلچسپ مصروف می کردند را بیرون می نمود»^۱.

۶- حق داشتن استقلال مالی:

اسلام علاوه برینکه که بار مسؤولیت های زن از خرج خانواده و حتی نفقه خودش را از دوش وی برداشته است. به زن حق استقلال مالی داده و مهریه و دستاورد کارش را هم از آن خودش دانسته است.

زنی که با موافقت ولی و حفظ حجاب شرعی در بیرون کار می کند، مزد کارش از خودش بوده و کسی جز به اجازه وی نمی تواند چیزی از آن را بگیرد، در تأمین نفقه و خانه و مسؤولیت فرزندان هم

^۱ - غزالی، همان، ص ۹۸.

مسئولیتی ندارد. به طور مستقل میراث می برد و از هر لحاظی در امنیت روانی و جسمی قرار دارد و کسی به وی شکنجه کرده نمی تواند.

طوریکه در فصل اول بیان شد در میان ملل متمدن و اهل بادیه به زن حق میراث داده نمی شد و حتی در عصر تمدن هنوز هم برخی از اقوام با طبیعت و خوی سختگیرانه ناشی از همان مغاره نشینی قدیمی شان زن را از حق میراث محروم می گردانند. اما اسلام این قانون جاهلانه را تحریم کرده و به زن مالی از میراث تعیین کرد. با آن هم ماجرا جویان می گویند که چرا اسلام به مرد دو برابر زن حق داده است؟ باید گفت که زن در تأمین نفقه خود و خانواده مسئولیتی ندارد و خداوند این بار را از دوش او برداشته است. نفقه او بر عهده ولی اش (پدر، برادر، کاکا، شوهر، پسر و بدین ترتیب اقارب نزدیکتر) است، مزد کارش هم حق خودش است علاوه بر همه این ها سهمی به گونه یک امتیاز از میراث هم دارد که انشاء الله تفصیلهش بعدا خواهد آمد.

۷- مسافرت زن:

دین مقدس اسلام به زنان سفر کردن بدون محارم شرعی را اجازه نداده است؛ اما به نظر می رسد که این ممانعت اسلام نظر به دلایل امنیتی بوده است. زیرا زن به حکم فطرت ضعیف تر بوده و ممکن خطراتی او را تهدید کند.

از عَدِی بن حاتم رضی الله عنه روایت شده است: در حضور نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودم که مردی آمد و از تنگدستی شکایت کرد، و سپس دیگری آمد و از راهزنان شکایت کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود «یا عَدِی، هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟». قُلْتُ: لَمْ أَرَهَا، وَقَدْ أُنبِئْتُ عَنْهَا، قَالَ: «فَإِنْ طَأَلَتْ بِكَ الْحَيَاةُ، لَتَرَيَنَّ الطَّعِينَةَ تَرْتَجِلَ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». قُلْتُ: فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي؛ فَأَيْنَ دُعَارُ طِيٍّ الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا فِي الْبِلَادِ؟ «وَلَيْنَ طَأَلَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَفْتَحَنَّ كُنُوزَ كِسْرَى». قُلْتُ: كِسْرَى بِنَ هُرْمُزِ؟ «كِسْرَى بِنَ هُرْمُزِ...». قَالَ عَدِي: فَرَأَيْتَ الطَّعِينَةَ تَرْتَجِلَ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَ كُنْتُ فِيمَنْ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بِنَ هُرْمُزِ^۱. یا عَدِی! آیا سرزمین حیره را دیده ای؟». گفتیم: آن را ندیده ام؛ ولی اخبارش را شنیده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس اگر عمرت به درازا کشید، به طور حتمی می بینی که زن کجاوه نشین (به تنهایی) از حیره به قصد طواف بیت الله الحرام سفر می کند (و در مسیر راه خود) از کسی جز خدا بیم ندارد». (راوی می گوید که) با خود گفتیم: پس کجا هستند رهزنانی که شهرها را مورد یورش

^۱ - صحیح البخاری: باب علامة النبوة فی الاسلام، رقم ۳۵۹۵. مسند احمد: مسند کوفیین، حدیث عدی بن حاتم، رقم ۱۸۸۸۸.

قرار می دهند؟ (راوی نابودی رهنان را بعید می دانست و راستی هم که رهنان در هر عصری وجود دارند و راه بیابان ها و کاروان ها را می گیرند و عقل ظاهر بین نابودی کامل آنان را بعید می داند). آنحضرت ﷺ ادامه دادند: اگر عمرت دوام یابد حتما گنجینه های کسری را می گشایید». (با تردید و شگفتی) گفتم: کسری بن هرمز؟ آنحضرت ﷺ فرمود: آری کسری بن هرمز... عدی می گوید: من زن کجاوه نشین را دیدم که از حیره به قصد طواف کعبه می آمد و از کسی جز خدا بیمی نداشت و همچنان در میان کسانی قرار داشتیم که گنجینه های کسری بن هرمز را گشودیم.

نصوص دیگر بنا به مشهور سفر زنان بدون همراهی محارم شرعی شان را منع می کنند؛ اما حدیث برین دلالت می کند که این ممانعت ناشی از مشکلات امنیتی بوده است. حتی عدی بن بن حاتم رضی الله عنه باوجود پرسش استفهامی برای رفع تردیدش از نابودی رهنان گفته است که روزی فرار رسید که به فعل در آمدن این پیشگویی رسول الله ﷺ را به چشم خود دیدم.

خوب من آن امنیت عهد طلایی اسلام را در زمان امروزی بعید می دانم و به این نظرم که زنان نباید بدون محرم حتی در صورت نیاز به سفر های دور دست بروند؛ اما در صورت نیاز که محرمی نداشته باشند با امام مالک و امام شافعی رحمهما الله هم نظر هستم و مولانا مفتی محمد تقی عثمانی حفظه الله هم بدان فتوا داده است، از دیدگاه مولانا مفتی محمد تقی عثمانی حفظه الله زن نباید بدون محارم شرعی به سفر خارجی برود و مسافرت بدون نیاز لازم نیست؛ اما با آن هم در مورد مسافرت داخلی زن در نبود محارم به سبب نیازمندی هایی چون (تحصیل، کسب و کار در صورت نیازمندی و امثال این ها) نوشته اند: «آری! اگر زن، همسر، پدر و یا خویشاوندان دیگری ندارد که در راستای رفع نیازمندی های روز مره او اقدام نمایند و خودش هم سرمایه چندان در اختیار ندارد که بتواند با آن زندگی اش را اداره کند، در چنین موقعیتی مجاز خواهد بود که برای بدست آوردن مخارج مورد نیاز با حفظ حجاب اسلامی از منزل خارج شود، پس وقتی زمینه کسب در آمد به اندازه تأمین مایحتاج اولیه زندگی در داخل خود همان کشور فراهم است دیگر نیازی به مسافرت به کشور های بیگانه باقی نمی ماند، و چنانچه در داخل کشورش ناگزیر به مسافرت از شهری به شهر دیگر باشد و کسی از محارم خود را هم نیافت تا او را در سفر همراهی کند، می تواند مطابق مذهب امام مالک و امام شافعی رحمهما الله که سفر نمودن زن را با زنان مسلمان مورد اعتماد روا دانسته اند عمل کند»^۱.

^۱ - عثمانی، محمد تقی، بحوث فی قضایا الفقهية المعاصرة. ج ۱، ص ۳۲۳.

فصل هفتم

فعالیت سیاسی زنان

قبل از همه باید حدیث مورد استدلال کسانی که مخالف کار زنان هستند را به نقل و تحلیل بگیریم، در صحیح البخاری به روایت ابی بکره رضی الله عنه آمده است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمًا وَلَوْ أَمَرَهُمْ إِمْرَأَةٌ. قومی رستگار نمی شود که زنی را که زمام امور خود را به زنی بسپارند»^۱.

اما ورود این حدیث جایگاه خاصی دارد؛ طوری که در حدیث تصریح شده است هنگامی رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ایراد کردند که دختر کسری بر تخت پادشاهی امپراطوری فارس نشست. قبل ازین واقعه خسرو پرویز پادشاه فارس به نامه رسول الله صلی الله علیه و آله گستاخی کرده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود که او نابود می شود، دیری نگذشت که خسرو به دست پسرش «شیرویه» به قتل رسید، شیرویه هم که قبلاً همه برادران خود را کشته بود پس از شش ماه سلطنت به اثر زهر یا به سبب طاعون در گذشت و زمام دولت فارس به دلیل نبودن هیچ پسری در خانواده خسرو به دخترش سپرده شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این حدیث فروریختن و تصرف امپراطوری فارس توسط مسلمین را پیشگویی نموده و فرمودند که این ها راه بجایی نمی برند، اگر موضوع حدیث مذکور آنگونه که گفتیم نباشد، با رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه در تناقض می آید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مسئله حاد سیاسی در لحظات بسا نازک با ام سلمه رضی الله عنها در حدیبیه به مشوره پرداخت و سپس به آن عمل کرد. همچنان صحابه زیادی از جمله طلحه، زبیر و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم تحت زعامت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها به بصره بنا بر تشخیص مصلحت مسلمین سفر سیاسی و نظامی را پیمودند که تفصیلش بعداً خواهد آمد.

جناب خواجه بشیر احمد انصاری به نقل از کتاب (امدادالفتاوا، ج ۵، چاپ مطبعه دارالعلوم کورنگی کراچی پاکستان) اثر حکیم الامت علامه مولانا اشرف علی تهانوی رحمته الله علیه از علمای بلند آوازه و دست اول دیوبند نقل کرده است: «در بخاری شریف حدیثی آمده است که می فرماید: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمًا وَلَوْ أَمَرَهُمْ إِمْرَأَةٌ» یعنی: - هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که امور خویش را به دست زنی سپارند. - ازین حدیث فهمیده می شود که ریاست و ولایت زن عدم فلاح و رستگاری را ببار می آورد، آیا این حکم دولت های را که همین اکنون توسط زنان اداره می شوند نیز شامل می شود؟»

^۱ - صحیح البخاری: کتاب المغازی، باب کتاب النبی الی کسری و قیصر، رقم ۴۱۶۳. جامع ترمذی: رقم ۲۲۶۲.

جواب- حکومت سه نوع است: نوع نخست آن حکومت عام و تام است، هدف از تام این است که زمامدار مطلق الصلاحیت بوده و امور کشور را در دست خویش جمع می نماید، و یا اینکه هنگام اصدار اوامر و فرمان به کدام نهاد دیگری نیاز نباشد. نوع دوم آن حکومتی است که تام است ولی عام نیست. نوع سوم حکومتی است که عام است ولی تام نیست.

در حکومت های نوع اول، همه اختیارات و صلاحیتها در دست زمامدار جمع می باشد. در حکومت های نوع دوم، حکومت توسط گروه کوچکی اداره می شود که زمامدار نیز جزء آن است.

در حکومت های نوع سوم، زعامت شکل شورایی است که زمامدار رکنی از ارکان شورا بوده و درین گونه نظام ها، مجلس شورا حاکم حقیقی کشور می باشد.

اگر با دیده تعمق به الفاظ حدیث نگریسته شود، دانسته می شود که هدف از حدیث مذکور همان نوع نخست حکومت است؛ چنانچه سبب ورود حدیث که در مورد تاجپوشی دختر کسرای فارس آمده است، این حقیقت را بیان می کند. درین نوع حکومت، گروه کوچکی از درباریان که زمامدار خود در امر انتخاب آن ها خوشبین بوده است، شخصی را بر کرسی قدرت می نشانند.

قرآن کریم در مورد بلقیس و سلطنت و می فرماید: ... مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ. من هیچ کاری را بدون مشوره شما انجام نمی دهم. سورة النمل / ۳۲. از غور درین آیت در می یابیم که سلطنت بلقیس حکومتی شورایی بوده است. دلیلی هم نداریم که بلقیس با اعلان اسلامش، سلطنت را از دست داده باشد. ما یک قاعده در اصول فقه داریم که اگر خداوند و نیز پیامبر بازپسینش هنگام ذکر وقایع پیامبران پیشین بدون انکار و رد، آن را بیان می نمایند، آن واقعه برای ما حجت محسوب می شود. از لابلای قرآن در می یابیم که ریاست شورایی (دموکراسی) برای زن جایز است؛ زیرا زن می تواند مشاور باشد؛ همان طوری که پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه مشوره ام سلمه رضی الله عنها را پذیرفت که نتیجه نیکویی داشت^۱.

محترم انصاری در ادامه از همان مدرک بالا بیان می کنند که صدیق حسن خان رحمته الله از علمای برجسته اهل حدیث و معاصر علامه تهانوی رحمته الله نتنها ریاست زن را پذیرفت؛ بلکه در تحت زعامت

^۱ - انصاری، خواجه بشیر احمد. زن در میزان فقه سیاسی اسلام. صص: ۱۱ - ۱۱۶.

ملکه شاه جهان خدمات بسیاری به علم حدیث انجام داد و پیشنهاد او (شاه جهان بیگم) مبنی بر ازدواج را پذیرفت^۱.

علامه دکتر شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه برین موضوع از باب سد ذریعه نگریسته و دیدگاهش به مولانا اشرفعلی تهانوی رحمته الله علیه بسیار نزدیک است: «زنی (اندیرا گاندی) که زمام رهبری هند را بدست گرفت از سستی و ندانم کاری های بسیاری از نظامیان پاکستان بهترین استفاده را برد و با سیاست و تدبیر، دولت بزرگ اسلامی پاکستان را به دو نیم (پاکستان و بنگلادیش) تقسیم کرد و شکست دردناکی بر فیلد مارشال یحیی وارد ساخت. خانم «گلدامایر» (صدر اعظم پیشین دولت اسرائیل) نیز مثل همتای هندی اش همین بلا را بر سر حکومت های عربی وارد آورد ... و نشستن خانمی در رأس (دولت) شورایی بسی بهتر از حاکم خود کامه ای است در رأس حکومت نا مشروع؛ هر چند که آن نظام ها هم نظام آرمانی و مطلوب مورد نظر نیستند^۲».

به همین ترتیب علامه دکتر یوسف قرضاوی حفظه الله نوشته است: «جامعه های موجود در دنیا که بر اساس نظام دموکراسی اداره می شوند، زمانی که وزارت و مدیر کلی و پست های نمایندگی و ... را در اختیار زنان قرار می دهند، بدین معنی نیست که عملاً زمام همه تصمیم گیری ها را بدست آنان داده باشند. واقعیت نشان می دهد که بسیاری از پستها و موقعیتها گروهی و مشترک بوده و تعدادی از سازمانها و ارگانها اداره آن ها را بر عهده دارند. زنان هم به سهم خود بخشی از آن مسؤولیت ها را به همراه دیگران بر دوش می کشند. در مین راستا است که پس از بررسی متوجه می شویم، حکومت (تاچر) در انگلستان، (اندیرا گاندی) در هند و حسینیه واجد در بنگلادیش در واقع حکومت نمودن یک شخص خانم به یک کشور نبوده و نیست؛ بلکه این سازمان ها و ارگان ها هستند - هر چند خانمی در رأس آنها قرار دارد- حکومت می کنند. برای مثال این هیأت وزیران هستند که به عنوان یک ارگان گروهی و سازمان یافته حکومت را در اختیار دارند، نه رئیس جمهور یا نخست وزیر. در مورد مجلس شورا هم چنین موضوعی واقعیت دارد. خانم ها به هنگام احراز مقام وزارت فعال ما پشاه نیستند و همه خواسته های شان بر آورده نمی شود، بلکه آنان در نظام های دموکراسی ریاست یا عضویت حزبی را دارند که حزب های دیگر در جایگاه مخالفین آن قرار دارند، و گاهی خود آنان انتخابات حزبی را اداره می کنند که زمینه بر کناری آن ها را فراهم می سازد؛ چنانچه برای اندیراگاندی چنین وضعی پیش آمد،

^۱ - انصاری، همان، ص ۱۱۷.

^۲ - غزالی، محمد، فساد سیاسی در جوامع عربی و اسلامی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۱۱۵ - ۱۱۶.

و تنها صاحب یک رأی متعلق به خود بوده و اکثریت رهبران حزب مردم با او مخالفت کردند، به این ترتیب او همچون هر انسان دیگر تنها از یک رأی (رأی خودش) بر خوردار بود^۱».

حدیث دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارًاكُمْ وَ أَغْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاتِكُمْ وَ أُمُورُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارًاكُمْ وَ أَغْنِيَاؤُكُمْ بُخْلَانَكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا^۲. هرگاه پیشوایان شما بهترین های شما و ثروتمندان شما بخشنده های شما باشند و در کار های تان میان شما مشورت صورت گیرد؛ پس روی زمین بهتر است برایش ما از شکم آن. و اگر پیشوایان شما بدترین های شما و ثروتمندان شما بخیل های شما باشند و کارهای تان بدست زنان تان باشند؛ پس درین صورت شکم زمین برای شما بهتر از روی زمین است.

فضیلت مشوره در قرآن ثابت است و سنت قولی و فعلی منقوله از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد آن به سرحد تواتر رسیده و اجماع صحابه نیز این را تایید نموده است. اما درین حدیث وقتی به قسمت زنان که می رسمیم می بینیم که هم با قرآن و هم با احادیث دیگر نبوی متعارض است، قرآن از شورای مشورتی بلقیس بیان نموده و سپس با سکوت و رد نکردن آن، رأی صایب آن بانو در مورد عدم تصمیم گیری جنگ با سلیمان علیه السلام را تایید می کند، همچنان رسول الله صلی الله علیه و آله در روز صلح حدیبیه با ام سلمه رضی الله عنها در مورد اینکه چگونه صحابه کرام را بنا به معاهده صلح به بازگشت راضی کند مشورت کرد و بر رأی صایب آن بانوی گرامی عمل نمود که تفصیله بعداً خواهید خواند.

امام ترمذی رحمته الله حدیث مذکور را پس از نقل آن غریب خوانده و بقیه کتب صحاح سته ما اصلا روایتش نکرده اند. بنا برین آنچه که ضعیف باشد در احکام نمی توان بر آن اعتماد کرد تا چه رسد که آن با روایات قوی متعارض باشد.

امام ابن حزم اندلسی رحمته الله نوشته است: «جایز است که زن عهده دار برخی از مقامات دولتی باشد و این رأی ابوحنیفه است و روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه شفاء زنی از قومش را عهده دار شهرداری بازار گردانید. این حدیث مرویه از رسول الله صلی الله علیه و آله - قومی رستگار نمی شود که متولی امور شان زن باشد- بنا به حدیث مشهور - و زن بر مال شوهرش نگهبان است و بر نگاهداری آن مسؤولیت

^۱ - قرضای، یوسف، فقه سیاسی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۲۹۷ - ۲۹۸.

^۲ - جامع ترمذی: رقم ۲۲۶۶.

دارد» صرف بر منع احراز مقام امر عام (خلافت) به زنان می‌کند، و مالکیان وصی شدن و وکیل شدن زن را جایز دانسته‌اند و نصی وجود ندارد که زن را از سرپرستی بعضی از امور منع کند^۱...».

همچنان دکتر شیخ مصطفی سباعی رحمته الله علیه از علمای برجسته معاصر نوشته است: «اسلام شرط مرد بودن را لازمه مقام ریاست عالی (جمهوری) دولت قرار داده است. از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قومی رستگار نمی‌شوند که زمام امور شان را به زنی بسپارند». اما هدف از این حدیث ولایت عامه (خلافت) است؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله این را در زمانی فرموده‌اند که یکی از دختران کسری پس از مرگ او بجایش نشانده شد. مطلق نفی ولایت از دست زنان مورد پذیرش اجماع نیست و فقهاء بر اهلیت زن در وصایت (سرپرستی) ایتمام متفق‌اند، همچنان زن می‌تواند بر گروهی از مردم در اداره اموال و کشتزار شان وکیل باشد، به همین ترتیب می‌تواند گواه باشد و گواهی خود ولایت است؛ طوری که فقها برین امر تاکید داشته‌اند. ابوحنیفه نیز متولیت پُستِ قضا به زنان در بعضی از حالات (امور مدنی و غیر جنایی) را جایز می‌داند. پس حدیث مذکور آنگونه که ما می‌فهمیم دلالت بر منع زنان از بدست گرفتن مقام ریاست جمهوری می‌کند، و هدف از آن سنگینی بارِ مسؤولیت است (که نباید به زنان تحمیل شود)^۲».

مهدی شمس الدین از علمای برجسته معاصر شیعی نیز با استناد از روایات و دیدگاه علمای اهل سنت به همین نظر بوده و برخی از روایات شیعه را که دلالت بر منع سرپرستی زنان از بعضی از امور سیاسی می‌کنند را تضعیف و برخی را توجیه کرده است^۳.

زنان در صورت احساس نیاز در امور سیاسی بنا به دلایل ذیل می‌توانند سهم بگیرند:

نخست: مشورت مفید ام سلمه رضی الله عنها به رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیبیه و تطبیق آن توسط رسول الله صلی الله علیه و آله: آنحضرت صلی الله علیه و آله در رأس هفتصد تن از اصحاب خویش در سال ششم هجری به نیت عمره از مدینه رهسپار مکه شدند. نخست ایشان صلی الله علیه و آله با خود سلاحی نبرده بودند؛ زیرا اولاً قریش در آن زمان طبق رسم عمومی مانع هیچ کسی از زیارت خانه خدا نمی‌شد و بنا برین در فکر این نبودند که کسی مانع ایشان شود، ثانیاً با بی سلاحی خود از قبل به قریش اطمینان دادند که قصد جنگ ندارند؛ تا قریش به سبب بیم به منع مسلمین از زیارت خانه خدا اقدام نکند.

^۱- ابن حزم، علی، المحلی. ج ۸، صص ۵۲۷ - ۵۲۸، مسئله ۱۸۰۴

^۲- سباعی، مصطفی، المرأة بین الفقه و القانون. صص ۳۳ - ۳۴.

^۳- نک به: اهلیة المرأة لتولی السُلطة. اثر مهدی شمس الدین.

اما آنحضرت ﷺ پس از طی مسافتی به مشوره عمر فاروق رضی الله عنه بنا به خطری که احساس می شد از مدینه سلاح خواستند، در ادامه سفر شتر رسول الله ﷺ در محل حدیبیه زانو زد و قطعا بر نخاست، علت را جویا شدند؛ اما رسول الله ﷺ با دلایل متعددی آن را حکمت خواندند و در همان موضع اردوگاه زدند، و در همین جای صلح تاریخی و مفید حدیبیه میان پیامبر ﷺ و مشرکین قریش منعقد گردید.

بر اساس معاهده مذکور نباید آنحضرت ﷺ و مسلمین در آن سال حج می کردند و سال آینده مشروط به نداشتن سلاح می توانستند حج کنند.

پس از آن رسول الله ﷺ به صحابه رضی الله عنهم فرمان داد که با تراشیدن سرهای شان در آن محل از حالت احرام بر آیند و شتران خود را قربانی کنند؛ اما کسی به علت افسردگی ناشی از زعم خود که صلح را به زیان مسلمین می دانستند و فایده آن را درک نمی کردند به اجرای دستور آنحضرت ﷺ برخاست. رسول الله ﷺ از این حادثه اندوهناک گردیده و متحیر شد که چه تدبیر نماید. بناء برای چاره اندیشی با ام سلمه رضی الله عنها به مشوره پرداخت و ام سلمه رضی الله عنها این مادر بزرگوار و اندیشمند طی مشوره تاریخی به آنحضرت ﷺ گفت: «نخست شتران خود را قربان کن و سرت را بتراش».

صحابه رضی الله عنهم با دیدن عمل رسول الله ﷺ از کرده خود پشیمان شدند، و برخاستند و شتران خود را قربان نمودند.

این امر برای ما می رساند که زنان می توانند در کار سیاست سهم داشته و حتی شدیداً مؤثر باشند، رسول الله ﷺ نیز با عملکرد خویش مبنی بر در خواست مشوره از ام سلمه رضی الله عنها و تطبیق آن، به امت خویش جواز مشارکت زنان در بعضی از امور سیاسی را فهماندند.

دوم: ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها با وجود نزول وحی در خانه اش و اطلاع بهتر از هر کسی از سنت، با تشخیص مصلحت مسلمین برای رهبری امت از خانه اش بیرون شده و راه مکه تا بصره را پیمود و جنگ جمل را فرماندهی کرد. هر چند که ما این را خطای اجتهادی می دانیم؛ اما نه به دلیل اینکه این کار جواز ندارد؛ بل آن را به سبب بیرون شدن در برابر حکومت مشروع خطای اجتهادی می دانیم.

حالا به بیان بعضی از اعتراضات احتمالی بر این استدلال و سپس پاسخ آن ها می پردازیم:

الف- شاید بگویند که این هم یک حالت اضطراری بود.

ب- شاید هم بگویند: عایشه صدیقه رضی الله عنها درین سفر طولانی از سوی محارمی همچون زبیر بن

العوام رضی الله عنه شوهر خواهر و عبدالله بن زبیر رضی الله عنه خواهر زاده اش همراهی می شد

ج- شاید هم بگویند که ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها بعدا به خطای خویش اعتراف داشته و از آن

پشیمان شدند و در کفاره آن غلام آزاد می کردند و صدقات می دادند.

پاسخ اعتراض نخست: اگر علت مشارکت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها ناشی از حالت اضطرار بدانند،

پس در پاسخ مشارکت زنان در جهاد در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین چه می فرمایند؟ مگر در

زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین به جهاد زنان نیاز بود و آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه اش رضی الله عنهم از

عهده این مهم بر آمده نمی توانستند؟. حقیقت این است که زنان مشرکین در آن زمان زنان مشرکین برای

مدافعه و پشت گرمی مردان شان به جنگ بیرون می شدند؛ طوری که مشارکت زنان قریش در جنگ

احد به رهبری هند بنت عتبه همسر ابوسفیان که در حقیقت کلید پیروزی مشرکین را رقم زد مشهور

است.

در مقابل زنان مسلمان هم بیرون می شدند؛ در حالی که نیازی به بیرون شدن ایشان نبود. صحابه در

جنگ حنین به اثر بر خورد ناگهانی با کمین قبیله هوازن چنان دوچار اضطراب شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله را

در میدان گذاشتند و عقب نشستند، و اگر شجاعت شخص رسول الله صلی الله علیه و آله نمی بود، اسلام با تمام نیرویش در

دره تنگ حنین از سوی مالک بن عوف نضری و سپاهش دفن می شد. اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با افراد اندکی

همچون کوه پایدار ماند، در میان این افراد باقی مانده با رسول الله صلی الله علیه و آله چهار زن انصاری (ام عماره، ام

حارث، ام ادریس و ام سلیم رضی الله عنهن) حضور داشتند، در خطرناک ترین لحظات با دشمن

جنگیدند، و تا بر گشت دوباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از اسلام و جان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند. آیا این

زنان با مشارکت در جنگ حنین می خواستند که قلت سپاه مسلمین را جبران کنند؟ حقیقت عکس این

پرسش است؛ زیرا کثرت سپاه اسلام دران جنگ مسلمین را از حضور زنان بی نیاز می کرد، شجاعت

زنان هم درین لحظات حساس در کنار مردان اندکی باقی مانده ثابت شد؛ طوری که اگر ایشان نمی بودند

بنا به اسباب ظاهری نابودی اسلام و پیامبرش محتمل بود. آری خداوند جل جلاله مسبب الاسباب آنان را دران

لحظات نهایت حساس سبب دفاع اسلام و پیامبرش گردانید.

پاسخ اعتراض دوم: کار سفر جنگی غیر از سفر های دیگر است، ام المؤمنین علیهم السلام در آن سفر فرماندهی عمومی در صحنه جنگ را بر عهده داشت و در جنگ احتمال کشته شدن محارم و بی عزتی اوشان می رفت. این هم از حکمت‌های بزرگ الهی بود که محمد بن ابوبکر رضی الله عنه برادر ام المؤمنین علیهم السلام در این سوی نبرد (در سپاه امیرا لمؤمنین علی کرم الله وجهه) قرار داشت و دست ایشان را پس از شکست سپاهش گرفت.

پاسخ اعتراض سوم: این سخن بجای است و ما هم قبلاً درین زمینه خطای اجتهادی عایشه صدیقه رضی الله عنها بیان کردیم. اما به نظر ما خطای ایشان در اصل خروج و زعامت نبود، ام المؤمنین علیهم السلام به خونخواهی عثمان رضی الله عنه از گروه شورشی بیرون شدند و از حضرت علی کرم الله وجهه خواستار اجرای قانون شریعت در باره قاتلین بودند.

حضرت علی کرم الله وجهه در آن لحظات نازک مصلحت نمی دیدند که در مورد قاتلین فوراً قانون اجرا شود؛ زیرا قاتلین یکی و دو نه بلکه یک گروه مسلح پر قدرت بودند، ازین رو به نظر علی کرم الله وجهه باید اجرای حکم قصاص به فرصت بعدی موکول می شد؛ اما سیدتنا عایشه رضی الله عنها خواهان اجرای فوری حکم بودند. اصل خطای اجتهادی به همین نقطه بر می گردد. راستی در آن زمان مصلحت ایجاب قصاص را نمی کرد و حضرت علی کرم الله وجهه درین مورد حق بجانب بودند، بنابراین بعداً ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها با درک این موضوع به خطای خویش اعتراف کردند و از عجله کردن خویش که سبب جنگ با سپاه امام علی کرم الله وجهه شد پشیمان شدند.

اصل حرکت عایشه رضی الله عنها با تشخیص مصلحتی که کرده بودند به امت می‌رساند که در صورت نیازمندی زنان می توانند قیادت را بدست بگیرند، بنابراین ما بیرون شدن ایشان را رد نمی کنیم و آنچه را که خطای اجتهادی ایشان می دانیم همان عجله ایشان در کار سزای خوارج بود، و در فرصت بعدی علی کرم الله وجهه به خوبی از سپاه خوارج انتقام گرفت.

سوم: «روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه امور شهر داری را به زنی از قومش بنام شفاء (شفاء بنت عبدالله عدویه رضی الله عنها) سپرد. به کسانی که با استناد به این حدیث مرویه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمًا وَلَوْ أَمَرَهُمْ إِمْرَأَةٌ» در رد احراز هر نوع پست به زن اعتراض میکنند میگوییم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

این سخن را در مورد امر عام (مقام خلافت) گفته است، و نص صریحی که صراحتاً از سپردن بعضی از امور به زن منع کند وجود ندارد^۱».

همچنان شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه از علمای برجسته معاصر اسلام نوشته است: «جایز است که زن عهده دار داد رسی و رسیدگی به مرافعات باشد و نظر ابوحنیفه نیز همین بوده است. روایت است که عمر بن خطاب زنی از قوم خود بنام - شفاء - را مأمور بازرسی و حسبه بازار قرار داد. اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: مردمانی که امور شان را به زنی سپرده اند، هرگز رستگار نمی شوند. می گوئیم: پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در باره خلافت و حکومت گفته است، دلیل این سخن، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است: زن پاسدار اموال شوهر خود است و او در این باره مسؤل است. مالکیان وصی و وکیل بودن زن را پذیرفته اند و هیچ نصی وارد نشده که مانع از عهده دار شدن زنان در پاره از امور باشد. و کامیابی به مدد خداوند عز و جل است^۲».

علامه دکتر یوسف القرضاوی رحمه الله درین خصوص نوشته است: «هیچگاه نباید خود را ملزم به اموری نماییم که از طریق نصوص ثابت و صریح و الزامی اثبات نشده باشند. اما اموری که از طریق احادیث ضعیف بیان گردیده اند، و مواردی که بیش از یک نوع معرفت و برداشت از آنها ممکن و محتمل است - مانند آنچه به همسران پیامبر اختصاص دارد- هیچ کس حق ندارد مردم را به پیروی از برداشت و معرفت خاص مجبور نماید، به ویژه در امور اجتماعی که فراگیرند و نیاز به تسامح دارند.

برخی از احکام اجتهادی و فتاوا وجود دارند که در دنیای معاصر و محیط و شرایط خاص زندگی کنونی بکارگیری شان امکان پذیر نیست و می توان آن ها را بر اساس تغییر موجبات زمانی و مکانی و پیش زمینه های آنها تغیر داد. در همین رابطه است که علماء این اصل را مقرر گردانیده اند که با توجه به تحولات زمان و تغیر مکان و عرف و اوضاع و احوال فتوا قابل تغیر است.

بسیاری از مسائلی که به خانم ها ارتباط دارند از همین نوع هستند، و متأسفانه که روح سخت گیری به صورت گسترده در آن مسائل سرایت نموده که علی الرغم ناسازگاری با نصوص و سیره رسول

^۱ - زیدان، عبدالکریم، نظام القضاء فی الشریعة الاسلامیة. ص ۳۱. به نقل از: المحلی لابن حزم: ج ۹، صص ۴۲۹ - ۴۳۰، و بدایة المجتهد لابن رشد: ج ۲، ص ۳۸۴.

^۲ - غزالی، محمد، نگرشی نو در فهم احادیث نبوی. ترجمه داود نارویی، ص ۱۰۱. مترجم در پاورقی افزوده است: حنفیان نیز وکیل مدافع قرار گرفتن زنان را پذیرفته اند.

خدا ﷺ زنان از رفتن به مسجد محروم گردیده اند. اما گروهی احتیاط کاری و «سد ذریعه» را بر اساس تحولات زمان بر نصوص مقدم داشته اند.

امروز سیکولاریست ها و علمانی ها با قضیه زنان به تجارت مشغول اند، و تلاش می کنند پاره ای وصله های ناپسندی را به اسلام بچسبانند، از جمله می گویند که: اسلام به زنان ستم می کند، و اجازه نمی دهد که استعداد ها و توانایی های آنان شکوفا شوند. و برای اثبات این مدعای خود به تصرفات و موضعگیری های برخی از مسلمانان متأخر و آراء و نظریات عده از متشددین و سخت گیران معاصر استدلال می کنند.

به باور برخی کاندیدا شدن زنان در پارلمان امر نارواست، اما جز بر اساس دلایل روشن و نصوص صریح هیچ چیزی را نمی توان تحریم کرد، زیرا در امور و اشیای دنیوی اساس بر مباح بودن آن هاست؛ مگر آنکه دلیلی بر حرام بودن شان وجود داشته باشد، از کسانی که معتقدند مشارکت زنان در مجالس پارلمانی حرام است باید پرسید: دلیل قطعی و قابل قبول شما برای اثبات این مدعا چیست؟. برخی از آنها به آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...» استدلال می کنند که زنان به جز در موارد ضرورت نباید از منزل خارج شوند؛ اما به چند دلیل این استدلال درست نیست:

الف- از ساختار آیه مشخص است که مخاطبش همسران پیامبر ﷺ است؛ زیرا آنان دارای پاره ای از محدودیت ها بوده اند که برای دیگر زنان چنان محدودیت های وجود نداشته است. بر همین اساس است که پاداش آنان برای پایبندی به آن محدودیت ها چندین برابر دیگر زنان و پایبند نبودن به آنها مجازاتی چندین برابر را در پی دارد.

ب- حضرت عایشه رضی الله عنها علی الرغم آگاهی از آن آیه از منزل خویش خارج گردیده و در جنگ جمل بر این اساس که آن را مسئولیت دینی در جهت قصاص از قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه گمان می کرد مشارکت داشته است، هر چند برای این اقدام خود پیشبینی ها و محاسباتش درست از آب در نیامدند.

نهایتاً زندانی نمودن زنان در منزل پدیده ای بوده که تنها در یک مقطع زمانی خاص – پیش از آمدن احکام زنا – برای زنانی که مرتکب زنا می شدند سابقه داشته است که قرآن در مورد آن می فرماید: «...فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. پس اگر چهار گواه عادل به فحشای ایشان گواهی دادند محبوس کنید ایشان را در خانه ها تا آنکه مرگ بر زندگی شان فایق آید یا این

که مقرر کند الله ﷻ بر ایشان راهی^۱». نهایتاً علامه قرضاوی حفظه الله با استدلال عمیق خویش کار سیاسی زنان را جز در ولایت عامه پذیرفته است.

استاد شیخ راشد غنوشی حفظه الله به نقل از کتاب (دستور الاخلاق فی القرآن) اثر اندیشمند برجسته اهل سنت شیخ محمد عبدالله دراز رحمته نوشته است: «قرآن مشارکت زن و مرد را در موجودیت حکومت و جامعه شانه به شانه و برابر با یکدیگر به رسمیت می شناسد؛ مگر برخی استثناهای اندک که به ویژگی های جنسیتی زن باز می گردد. قرآن همچنین زن را همسان با مرد از حق فعالیت اجتماعی و سیاسی در اشکال و انواع گوناگون برخوردار می سازد. یکی ازین حقوق فعالیت در عرصه نمایندگی و عرصه های همانند آن است که به نوعی به نمایندگی گروه های از ملت، وضع قوانین و مقررات، نظارت بر امور کشور و تلاش ها و دعوت ها و همچنین تشکیلات ملی، مبارزاتی، اجتماعی، و اصلاحی مربوط می شود.

این هم که گفته شود زن مسلمان نادان و نا آگاه است و جز به کار خانه داری و تربیت فرزند نباید مشغول گردد، سخن قابل اعتنا نیست، چه در کشور های اسلامی و عربی بخش عمده ای مردان نیز نا آگاه و بی خبرند، اما در عین حال هیچ کس نگفته است باید بدین علت از حقوق اجتماعی و سیاسی خود محروم باشند. از دیگر سو چنین نیست که هر زنی بتواند برای انجام کار و فعالیت در عرصه های سیاسی و اجتماعی نامزد شود، بلکه درست همان گونه که در مورد مردان مشاهده می کنیم تنها افراد مشخصی برای این فعالیت ها نامزد می شوند. در نتیجه نمی توان گفت اعطای اجازه مشارکت به زنان به معنی دست کشیدن از کار خانه و فرزند داری است یا به چنین چیزی می انجامد^۲».

استاد غنوشی در ادامه نوشته است: «در اسلام هیچ چیز وجود ندارد که بتواند محروم کردن نیمی از جامعه اسلامی را از مشارکت و اثر گذاری در امور کشور توجیه کند. بلکه نسبت دادن چنین دیدگاهی به اسلام به نوعی ستم بر این آیین و پیروان آن است؛ چه، هر اندازه میزان مشارکت زن در حیات عمومی رشد یابد درک وی نسبت به جهان هستی و قدرت او بر غلبه بر آن نیز افزایش می یابد و هیچ راهی برای تحقق این مهم وجود ندارد؛ مگر آنکه همه موانع فکری و عملی ای که بر سر راه مشارکت زن است از میان برداشته شود و آگاهی های او نسبت به جهانی که در آن می زیَد و همچنان نسبت به اسلام

^۱ - قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۲۷۵ - ۲۷۸ با تلخیص.
^۲ - غنوشی، راشد، آزادی های عمومی در حکومت اسلامی. ترجمه حسین صابری، صص ۱۶۱ - ۱۶۲.

افزایش یافته و اعتماد به نفس او نیز هر چه بیشتر شود تا بتواند در پروراندن نسلی که از لاک خود بیرون می آید و به جهان اندیشه های امت و انسانیت در می آید نقش فعال بر عهده گیرد. بنا برین ما با کسانی هم عقیده ایم که به زن حق مشارکت می دهند. بالاتر ازین گاه این حق تا مرز یک تکلیف پیش می رود و میتوان گفت زن مؤظف است در چهار چوب پایبندی به ارزش های اخلاقی اسلام و بر پایه اصل برابری، در حیات سیاسی جامعه خود مشارکت کند، چرا که از منظر دین همه برتری ها به شایستگی خلق و خوی انسان است نه به جنسیت یا رنگ، درین آیه تأمل کنید که می فرماید: «هان ای آدمیان! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را باز شناسید بی گمان گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شماست. سورة الحجرات/ ۱۳».

چه قدر جامعه ما نیازمند زنان پیشرو است که در راه عایشه، خدیجه، ام سلمه، فاطمه، اسماء، خوله، و زینب گام بر دارند. اما امروز دختران این زنان پیشگام در خیزش اسلامی معاصر چگونه سهم ایفا می کنند؟ ما هیچ مانعی نمی بینیم که شماری از کرسی های مجلس به زنان اختصاص یابند و ازین رهگذر این بخش از جامعه به حضور هر چه بیشتر تشویق شوند و بتوان بر خرابه های این برداشت از زن که او را بازیچه ای بیش نمی داند ترسیمی درست و واقعینانه از او به دست داد^۱».

آری ما اگر به تاریخ بنگریم می بینیم که چگونه فردیناند و ایزابیلا زن و شوهری به کمک یکدیگر پرچم اسلام را از اندلس برداشتند؟ ولی ما بجای آنکه زنان خویش را برای دفاع از مهاجمانی چون ایزابیلا ها تربیت و آماده کنیم، آنان را در حصار خانه به زندان می کشیم و حق اسلامی او را برایش نمی دهیم.

شیخ تقی الدین نبهانی رحمته الله علیه در طرح پیشنهاد قانون اساسی خود آورده است: «هر کس دارای تابعیت است در صورتی که بالغ و عاقل باشد حق دارد عضو مجلس شورا باشد، و خواه مرد و خواه زن^۲».

این سخن بی نظیر علامه ملاجیون رحمته الله علیه اصولی و فقیه برجسته حنفی از شبه قاره هند در مورد مساوات بین زنان و مردان، ارزش آن را دارد که همچون شعار های ناب با آب طلا نوشته شود: «اگر در یک موضوع میان دو حدیث تعارض واقع شود، ترجیح یکی ازان دو به اساس کثرت راویان، مرد بودن و زن بودن، آزادی و بردگی اعتبار ندارد، یعنی اگر در یک موضوع دو حدیث متعارض آمده

^۱ - همان، صص ۶۴ - ۶۵.

^۲ - همان اثر ص ۱۶۲ به نقل از: نظام الحكم فی الاسلام لنبهانی، ص ۵۴.

باشد، به گونه که راویان یکی از آن دو زیاد باشد و از دیگری کم، یا راوی یکی مرد باشد باشد و از دیگری زن، یا راوی یکی آزاد باشد و از دیگری برده، هیچ یکی از این دو حدیث با داشتن این مزیت ها بر دیگری ترجیح داده نمی شود، آنچه که درین مورد معتبر است عدالت راویان است و این مسئله ربطی به کثرت، مرد بودن، زن بودن و آزادی ندارد؛ زیرا عایشه رضی الله عنها از اکثر مردان و بلال رضی الله عنه از اکثر مردان آزاد بهتر است، و به همین ترتیب گروه اندک عادل از گروه کثیر گناهکار بهتر می باشد^۱».

سخن علامه ملاجیون رحمته الله مستقیماً بر گرفته از آیت مُحکم قرآن است، وقتی در پذیرش حدیث که دومین پایه احکام اسلام است به زنان پارسا و نیکو نسبت به مردان هرزه و بدبخت اولویت داده شود، اولویت زنان پارسا در مسائل دیگر نیازی به بیان ندارد. بنا برین هر زنی که تخصص و تقوا داشته باشد می تواند کرسی های مناسب حالش را در ادارات دولتی تصاحب کند.

در اصل کار زنان با غرب مخالفت نداریم؛ اما روش ما فرق می کند، آنان در برخی از موارد دوچار افراط و در برخی از موارد هم دوچار تفریط شدند. ولی ما راه اعتدال را می پیماییم؛ طوری که هم زنان در چهار چوب قانون اسلام کار کنند و هم عزت و حیثیت اجتماع در اثر تربیت سالم مردان و زنان محفوظ داشته شود.

نهایت کلام این عنوان را با سخن ارزشمند علامه ملاجیون رحمته الله که شرحش صد ها صفحه می طلبد به پایان می رسانیم: «اگر در مسئله بین (پاکی و حلیت، و نجاست و حرمت) تعارض واقع شود، به اصل که حلیت و پاکی است عمل کرده می شود (اصل بر اباحت است و حرام های الهی ازین میان مستثنی اند) و برای ما در تحقیق مثال ها بیشتر ازین رسیده اند^۲».

پس از بیان این همه استدلال می توان گفت که حد اقل دلیل قاطعی بر منع مشارکت زنان در میدان سیاست وجود ندارد، بنا بران نظر به قانون اصولی که در فوق از علامه ملاجیون رحمته الله نقل شد مسئله تحصیل و کار زنان به اصل جواز ارجاع داده می شود.

^۱ - ملاجیون، احمد، نور الانوار مع حاشیة قمر الاقمار للکنوی. ص ۲۰۰.

^۲ - همان، ص ۲۰۰.

انتخابات

یک عده با وجود پذیرفتن اصل شورا و مشورت فرع آن یعنی انتخابات را نمی پذیرند. ما از ایشان می پرسیم وقتی اصل شورای اهل حل و عقد را می پذیرید و انتخابات را نمی پذیرید؛ پس اعضای این شورا چگونه تعیین شوند؟ اگر بگویند از سوی رئیس جمهور به شکل انتصابی تعیین شوند که این خود پذیرفتن استبداد و حتی مشروعیت دادن به آن است؛ زیرا یکی از وظایف شورا جلوگیری از استبداد است، و داشتن صلاحیت رئیس جمهور در نصب اعضای شورا به او دست باز می دهد که همه اعضای شورا را از تیم مربوط به خودش انتخاب کند، پس از آن هر نوعی که خواسته باشد فرمان می راند و نتنها مزاحمی در میدان ندارد که همه استبداد وی از سوی شورا تایید می شود.

عده ای دیگر با استدلال از همه پرسیدند عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از سایر اهالی مدینه اعم از مردان و زنان در مورد انتخاب عثمان رضی الله عنه به مقام خلافت انتخابات را جایز می دانند، در آن زمان بر اساس مشکلاتی که وجود داشت نمی شد از همه ساکنین قلمرو خلافت درین مورد سوال کرد؛ زیرا نه راه مواصلاتی بود و نه پست و تلگراف و تلفون و انترنت، بناء کسی را که اهل مدینه انتخاب می کردند مورد قبول همه امت اسلامی بود، روی این ملحوظ عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه شبانه با سر و صورت بسته حتی پشت دروازه های مردم برای دریافت دیدگاه زنان در مورد برگزیده شدن عثمان رضی الله عنه به مقام خلافت رفته بود.

سد ذریعه به حیث یک اصل مورد قبول مذاهب اسلامی بوده است که می توان از آن در تعریف کوتاه به علاج واقعه قبل از وقوع و نیز از میان دو ضرر انتخاب ضرر کمتر تعبیر کرد.

دانشمندان بر مشروعیت اصل سد ذریعه ازین قسمت از آیت قرآن استدلال می کنند: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ... به (معبود) کسانی که غیر خدا را می پرستند نا سزا نگوئید که آنان نیز از روی جهل و دشمنی به خداوند نا سزا می گویند. سورة الانعام/ ۱۰۸.

این آیت بر این دلالت نمی کند که مردود قرار دادن بت های مشرکین مشروع نباشد، خداوند در نقاط متعدد قرآن پرستش جاهلانه مشرکین را نکوهش کرده و به مذمت بت های آنان پرداخته است، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نتنها بت های مشرکین را رد و بد گفته؛ بلکه آن ها را شکسته است. اما آیه مبارکه فوق به سببی از نا سزا گفتن به معبودان باطل منع کرده است که این عمل مشروع به فساد بزرگتری منجر می گردد

که آن ناسزا گفتن مشرکین به خدای بی نیاز است. همچنان می توان به این آیه مبارکه به تقویت اصل سد ذریعه استدلال کرد: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْخِنْزِيرَ وَمَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**. همانا خداوند مردار و خون و گوشتِ خوک و آنچه را که (هنگام ذبح نام) غیر خدا بران ها برده شده، حرام کرده است، (ولی) آن کس که ناچار شد (به خوردن این ها) در صورتی که زیاده طلبی نکند و از حد احتیاج نگذرد، گناهی بر او نیست، همانا خداوند بخشنده و مهربان است. **سورة البقرة / ۱۷۳**.

در آیت مبارکه فوق اشیای نام برده شده حرام قلمداد شده است؛ اما خداوند خوردن این اشیاء را در حالت اضطرار در حد نجات از مرگ جواز قرار داده، و این دستور الهی در حقیقت رجوع از ضرر بزرگ به ضرر کوچک تر است.

در سنت از جابر رضی الله عنه نقل شده است: به سفر رفته بودیم و در جریان آن سر یکی از همراهان ما در اثر اصابت سنگی زخمی شد، سپس در حالی که محتلم شده بود از یارانش پرسید: آیا رخصت تیمم دارم؟ گفتند: از دیدگاه ما تو رخصت تیمم نداری؛ زیرا به آب دسترسی داری. آن شخص غسل کرد و مُرد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برگشت ما از موضوع اطلاع یافت و گفت: **قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا؟ فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَيَّمَمَ وَ يَعْصِرَ أَوْ يَعْصِبَ عَلَى جُرْحِهِ خِرْقَةً ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهَا، وَ يَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ**. او را کشتند خدا آنان را بگشدد، چرا وقتی نمی دانستند نپرسیدند؛ زیرا علاج نادانی است، فقط کافی بود که او تیمم کند و با پارچه ای زخمش را ببندد و روی آن پارچه مسح کند و بقیه اندامش را بشوید^۱.

نفس تیمم هم در حالات اضطرار جواز قرار داده شده است و در صورت نبودن عذر و موجودیت آب تیمم درست نیست، بناء آن شخص معذور نباید غسل می کرد؛ اما وقتی آن بیچاره تکلیف خود را از یارانش پرسید، ایشان به علت بی خبری از حکم اسلام درین مورد به او دستور غسل دادند، و همین غسل مشروع منجر به فساد بزرگتر که مرگ او بود گردیده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با اطلاع از جریان ناراحت شدند.

^۱ - سنن ابو داود: کتاب الطهارة، باب فی المجرورح یتیم، رقم ۳۳۶.

حالا اگر انتخابات بدعت باشد، پس سنت کدام است؟ آیا ریختن خون هزاران انسان بخاطر کسب قدرت سنت است؟ علامه عبدالکریم شهرستانی نوشته است: «مَا سَلَ سَيْفٌ فِي الْإِسْلَامِ عَلَى قَاعِدَةٍ دِينِيَّةٍ مِثْلَ مَا سَلَ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ. آن قدر شمشیری که برای قاعده امامت کشیده شده برای هیچ یک از قواعد دیگر دینی در اسلام کشیده نشده است.»

اگر به تاریخ اسلام بنگریم، امویان برای تحکیم قدرت فجایع سنگینی آفریدند که می توان به حیث نمونه از فاجعه های خونین کربلا و حرّه نام برد، دولت بنی عباس بر روی جمجمه ششصد هزار تن که به شمشیر ابومسلم خراسانی به قتل رسیدند استقرار یافت و پس از استقرار حساب خون های ریخته شده عباسیان را خدا می داند. به همین ترتیب بسا از فجایع دیگر در تاریخ سیاسی اسلام وجود دارند، در همین کشورما برای گرفتن قدرت چه جنایات هولناکی نبودند که صورت نگرفتند، از رهنی و غارت اموال مردم تا دریدن پرده عفت و ناموس و ریختن خون هزاران انسان بی گناه بشماریم قلم از بیان شان عاجز می گردد. رهبران جهادی ما پس از تسلط بر کابل به جان یکدیگر گرگ شدند و بسا از بی گناهان در آتش قدرت طلبی این مزدوران استعمار سوختند، اگر همه روی یک میز می نشستند و انتخاباتی به فرض بدعت را برای نجات اسلام و مردم به راه می افکندند، بهتر از وضعیت اسف انگیزی بود که بر اسلام و مسلمین در افغانستان تحمیل شد؟ این هم در حالی که دران زمان افغانستان چشمداشت همه مسلمین جهان بود. آیا این انتخابات به فرض بدعت بهتر از وضعیتی نبود که ملت ما در آتش سوختند و هنوز هم دران آتش دست و پای می زنند؟

اگر مارشال پوشالی ایوب خان از طریق انتخاب مردم تعیین می شد، دست به خودخواهی و استبدادی زده نمی توانست که فرجامش بهانه به مداخله هندوها در بنگلادیش داد و نهایتاً بزرگترین کشور اسلامی در جهان (پاکستان) را تجزیه کرد. اگر هتلر از طریق انتخابات تعیین می شد آن خود خواهی را کرده نمی توانست که منجر به فاجعه جنگ عمومی دوم جهانی به بشریت شد.

بنابراین به آنانی که انتخابات را نامشروع می دانند می گویم که اقلاً از راه سد ذریعه می توان آن را برای جلوگیری از فتنه های نظیر فتنه های فوق مشروع خواند.

به همین ترتیب دانشمند بزرگ شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه نوشته است: «یکی از روحانیون بلند پایه به من گفت: انتخابات بدعت است.»

گفتم: آیا ریختن خون و روا ساختن نا روا سنت است؟

گفت: قشر های مردم عادی دارای رأی و نظر نیستند.

گفتم: مگر لشکریان دو طرف از همان مردم عامه نبودند؟ چرا جنگیدن آنان را می پذیریم؛ اما انتخاب کردن و حق رأی آنان را نمی پذیریم؟... اکنون این سوال به ذهن متبادر می شود که این خام اندیشان خیال پرداز از چه طریقی می خواهند اهل حل و عقد را بر گزینند؟ اگر توسط حاکم منصوب نمودند که همان می شود که ابوطیب متنبی گفته است: منازعه بر سر قبول تو بر پا شده و تو در عین دشمن بودن، در مقام داور هم نشسته ای. اگر قرار است اکثریت مسلمانان آن را بر گزینند، چاره ای جز تن دادن به انتخابات نیست^۱».

مولانا مفتی محمد ایوب یوسف زاده نوشته است: «از دیدگاه اسلام کاندید شدن و خود را نامزد کردن به منظور پست و دست یابی به مقام حیثیت دعوا را دارد. یعنی آنکه خود را در انتخابات کاندید می نماید گویا دو گونه دعوا را مطرح می کند: نخست اینکه من اهل این منصب و مقام هستم و صلاحیت استعداد و پیشبرد این عهده و مقام را دارم و می توانم از زیر بارِ مسؤولیت ها و وظایف و خواسته های آن مؤفقانه و فایقانه بدر آیم.

دوم اینکه من دارای مواصفات انسانی هستم و کاملاً زمینه آرامش ملت را فراهم نموده و وظایف و مسؤولیت های را که از سوی اسلام و ملت برام سپرده می شود به کمال امانت داری و شایسته به سر می رسانم و بر ملت ستم نمی کنم... اگر کاندید دارای اهلیت باشد در دعوایش بر حق بوده و از دیدگاه اسلام انتخاب شدنش مشروع است. و اگر اهلیت آن پُست را نداشته باشد حیثیت مدعی دروغگو را دارد و حقدار آن مقام نیست^۲».

او در ادامه نخست حدیثی بدین مضمون از رسول الله ﷺ را نقل کرده است: «امارت را طلب مکن؛ زیرا اگر آن با طلب برای داده شود بر تو مسلط می گردد، و اگر بدون طلب برایت داده شود بدون شک در انجام آن یاری می شوی». سپس با استناد ازین حدیث: من طلب قضاء المسلمین حتی یناله ثم غلب عدله جوره فله الجنة (کسی که قضاوت مسلمین را طلب کند تا که به آن برسد سپس عدالت او بر جورش

^۱ - غزالی، محمد، فساد سیاسی در جوامع عربی و اسلامی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۱۲۰ - ۱۲۱.
^۲ - ایوب زاده، محمد یوسف، مبانی شرعی رأی و انتخاب. ترجمه نقیب الله حمید، صص ۱۴ - ۱۶ با تلخیص.

غالب شود بر او جنت لازم است. **تکمله فتح الملهم شرح المسلم** از مفتی محمد تقی عثمانی). طلب مقام و کاندید نمودن را به طور مطلق رد نکرده و کاندید نمودن اشخاص شایسته را درست قلمداد کرده است. و در ادامه به نقل از مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی و حافظ نووی نوشته است: کاندید شدن نا اهلان ناروا است و کسی که شایسته مقامی نباشد آن مقام در قیامت موجب فضیحت و رسوایی وی است^۱.

به همین ترتیب شیخ عبدالکریم زیدان با استناد به این که حضرت یوسف علیه السلام مقام وزارت خزانه داری را در خواست نمود، کاندید کردن را جایز می داند، قرآن در آیه مبارکه ۵۵ سوره یوسف از قول یوسف علیه السلام چنین نقل نموده است: **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**. مرا سر پرست خزائن سرزمین (مصر) قرار بده که نگهدارنده و آگاهم^۲.

از بیانات فوق دانسته می شود که علمای مذکور اصل انتخابات را جایز می دانسته اند و صرف مخالفت آنان به کاندید کردن نا اهل و نیز دادن رأی به نا اهل بوده است.

اکنون بحث بر سر مشروعیت مشارکت زنان در انتخابات است که به نظر ما زن نیز چون مرد انسان بوده و این حق را بنا به دلایل زیر دارد:

اولاً: از دیدگاه ما رأی دادن همان بیعت کردن است و اگر چنین باشد در بیعت دوم عقبه که در سال سیزدهم بعثت مصادف با ماه جون سال ۶۲۲ م. با رسول الله صلی الله علیه و آله صورت گرفت، دو زن انصاری به نام های نسیمه دختر کعب مکنی به ام عماره از بنی مازن بن نجار و أسماء دختر عمرو پسر عدی مکنی به ام منیع از بنی سلمه در کنار ۷۳ مرد از ایشان حضور داشتند^۳. باید گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله از مردان با دست و از زنان صرف با زبان بیعت می گرفتند. امروز همان بیعت گرفتن دیروزی به شکل انتخابات در آمده و تفاوت فقط در ابزار است نه در اصل، به ایجاد بدعت گرفتن دست زنان به بهانه انتخابات و یا بیعت در عصر حاضر هم نیازی نیست.

ثانیاً: در شورای شش نفری عمر فاروق رضی الله عنه برای تعیین یک تن به حیث خلیفه از ان میان عثمان رضی الله عنه به مقام خلافت بر گزیده شد؛ اما عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که خود یکی از اعضای شورا بود به آن اکتفا نکرده و شب هنگام با سر و صورت پوشیده سایر دروازه های اهل مدینه را برای گرفتن رأی زنان در

^۱ - همان، صص ۲۱ - ۲۲ با تلخیص.

^۲ - زیدان، عبدالکریم، **حقوق فرد و دولت از دیدگاه اسلام**. ترجمه محمد اسماعیل لیبیب بلخی، مسئله ۴۱.

^۳ - مبارکپوری، صفی الرحمن، **الرحیق المختوم**. ترجمه عبدالله خاموش هروی، صص ۲۴۳ - ۲۴۴.

مورد تعیین عثمان رضی الله عنه کوبید، و پس از بدست آمدن موافقت اکثریت جامعه اعم از زنان و مردان در اثر این همه پرسشی عمومی عثمان رضی الله عنه به مقام خلافت بر گزیده شد. پس اگر زنان حق رأی نداشتند، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه یکی از ده یار بشارت داده شده به بهشت و عضو شورا در پشت درواز های اهل مدینه چرا به جستجوی دیدگاه زنان پرداخت؟.

علامه دکتر مصطفی سباعی رحمته الله نوشته است: «زن هم انسان است و در اسلام چیزی وجود ندارد که او را وکالت دفاع از حقوقش منع کند و یا به عباره دیگر از جایگاهش در اجتماع محروم نماید. یگانه ممانعتی که درین مورد وجود دارد اختلاط او با مردان بیگانه در هنگام رأی دادن و اخذ آراء عمومی است، و درین هنگام برخی از تحریمات اسلام؛ چون اختلاط، (تماس جسمی)، (احتمال) تعرض به زنان، و آشکار شدن چیزی که خداوند به پوشیدنش دستور داده است صورت می گیرد. پس برای دفع این محذور باید برای رأی دهی زنان مراکز ویژه ای ساخته شود، و ایشان در آن نقاط بروند و پس از ادای واجب خود به خانه های بدون اینکه با مردان مختلط و یا در محرمات واقع شده باشند بر گردند»^۱.

به نظر ما هم باید مراکز ویژه ای رأی دهی برای زنان غرض جلوگیری از اختلاط ساخته شوند، و در آن ها کارمندان زن استخدام گردند و برای جلوگیری از بی نظمی در میان آنان پولیس زنانه توظیف شود. درین صورت هیچ چیزی وجود ندارد.

از باب سد ذریعه در عصر حاضر نیز می توان مشارکت زنان در انتخابات را لازم شمرد، علامه قرضاوی حفظه الله درین خصوص نوشته است: «... اگر این گونه اجتهاد ها (فتاوی تحریم انتخابات ملاک عمل قرار گیرند، عملاً نیمی از استعداد ها و آراء به ویژه آراء زنان اندیشمند و پاک سرشت و پرهیزگار بدون بدون استفاده باقی می ماند، در حالی که زنان دیگر در انتخابات مشارکت نموده و آراء خود را به نفع زنان (و مردان) سیکولاریست و علمانی و مخالف با شریعت اسلام به صندوق می اندازند»^۲.

^۱ - سباعی، مصطفی، المرأة بین الفقه و القانون. ص ۱۲۴.

^۲ - قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۲۹۴.

عضویت زنان در پارلمان یا شورای ملی

پارلمان بخشی از قوه مقننه در تشکیل منظمی از افراد آگاه به منافع و مصالح ملی است که اعضایش از سوی ملت انتخاب شده و به نیابت از ملت در دستگاه دولت کار می‌کند.

شورای ملی در کشور ما از دو مجلس بنامهای مجلس نمایندگان و مجلس سنا تشکیل شده بود. مجلس نمایندگان دارای ۲۴۹ کرسی به شمول ۶۸ کرسی ویژه ای زنان و ۱۸ کمیسیون بود. مجلس سنا دارای ۱۰۲ سناتور متشکل از ۱۳ کمیسیون بود که ۳۴ عضو آن از سوی شورای های ولایتی، ۳۴ عضو دیگر از سوی شورای ولسوالی (شهرستان) ها و ۳۴ عضوی باقی مانده از سوی رئیس جمهور به صورت انتصابی تعیین می شدند، ۱۷ عضو انتصابی رئیس جمهور باید زنان می بودند.

هر دولتی از قوه های سه گانه (مقننه، قضائیه و اجراییه) تشکیل شده است، قوه های قضائیه و مقننه در چهار چوب حکومت؛ اما دارای صلاحیت مستقل هستند و طوری که گفته شد پارلمان بخشی از قوه مقننه را تشکیل می دهد.

یکی از وظایف مهم پارلمان حراست از قانون است و بنا برین شورا دارای صلاحیت به استیضاح کشیدن تخطی کنندگان از قانون را تا سطح رئیس جمهور دارد. فلسفه ایجاد شورا و مشوره غرض پیشگیری از استبداد و فاجعه ای ناشی از آن بوده و هدف از دادن صلاحیت استیضاح به شورا برداشتن استبداد پس از وقوع آن میباشد.

اما برای آنکه پارلمان در دراز مدت خود به اثرهای استبداد و غارت دارایی های ملی آلوده نشوند، باید ضمن آنکه دارایی های شان قبل از کاندید کردن ثبت دفتر ملی شود، در هر سال از کار کرد های خود به ملت محاسبه بدهند، ازان جایی که در عصر ما خیانت و بدبختی ها با اوج رسیده است به این هم نباید اکتفا شود و باید برای اعضای شورا باید زمان محدودی تعیین گردد.

در کشور ما پارلمان از اختیارات بیشتری بر خوردار بود و بنا به بند اول ماده ۹۰ قانون اساسی صلاحیت تصویب، تعدیل و لغو قوانین و فرامین تقنینی را داشت.

اگر پارلمان از افراد آگاه و دانشمند متشکل از علمای دین، کارشناسان علوم پزشکی، نظامی، و سیاسی باشد. می‌توانیم این صلاحیتها را با محدودیت‌های که در روشنایی اسلام ذیلاً تشریح می‌گردند بپذیریم.

لغو قانون را به این معنی نمی‌پذیریم که پارلمان آن را زیر پا کند. اما احکام دو گونه‌اند: عبادات و معاملات. عبادات مجال قانون‌گذاری را نمی‌دهد و درین مورد نیازی به اجتهاد نیست.

معاملات در حوزه خود به دو بخش اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند، اصلی بر اساس قرآن و سنت متواتر از سوی شارع ثابت شده و هیچ‌کسی حق مخالفت و دست‌زدن با آن را تا روز قیامت ندارد. اما در مورد احکام فرعی باید گفت که اولاً در یک مسئله گاهی چندین روایت از اخبار آحاد و اقوال و افعال صحابه نقل شده‌اند که هر یک از فقهای اسلام یکی را برگزیده‌اند. همچنان مسائلی وجود دارند که فقهای تیزبین اسلام بر اساس بینش اجتهادی خود آن‌ها را از احکام اصلی استنباط کرده‌اند. که درین مورد نیز دیدگاه‌ها و اجتهادات علمای کرام متفاوت است.

شورای اهل حل و عقد می‌تواند بنا به تشخیص مصالح از میان احادیث صحیحی که با هم در تعارض‌اند یکی را بگزیند، یا از میان اجتهادات علمای اسلام به یکی عمل کند، یعنی حکمی را جایگزین حکم دیگر بسازد و به اصطلاح به رأی یکی از مذاهب فقهی اسلام فتوا بدهد که به این می‌توان تعدیل گفت. همچنان می‌تواند حکمی از احکام فرعی را به صورت مؤقت بردارد که به نحوی می‌توان آن را به لغو تعبیر کرد، مؤقتاً به سببی گفتیم که با گذشت زمان باز هم نیاز می‌شود که آن حکم سر جایش بر گردد. اگر لغو هم به این معنی باشد می‌پذیریم؛ اما اگر به معنی مطلق برداشتن قانون از سوی شورا باشد قطعاً آن را مردود می‌دانیم.

تصویب به معنی صواب دید و مصلحت‌شناسی است، بنا برین پارلمان در مورد مسایل مهم کشور بر اساس منافع ملی به رأی زنی می‌پردازد و نهایتاً رأی اکثریت را تصویب می‌کند. حکومت هم در هر یکی از تصمیم‌هایش مکلف است که با شورای اهل حل و عقد به مشوره بپردازد و اگر تصمیم از سوی شورا تایید شد به آن می‌توان تصویب گفت.

خلاصه کلام این است که شورا دارای صلاحیت و محدوده‌های خاصی است، شورا در امور عقاید، عبادات و حلال و حرام صلاحیت قانون‌گذاری را ندارد، آنچه که شورا در قانون‌سازی صلاحیت دارد

مربوط به اموری مورد نیاز جدیدی هستند که در گذشته نمونه از آن‌ها را نداشته باشیم و شورا در روشنایی قرآن، سنت، اجماع، قیاس و میراث سلف صالح بر اساس ائمه پیشین اجتهاد می‌کند و یا به اصطلاح مذاهب فتوا می‌دهند. آگاهانی جمع شده در زیر چتری بنام شورای اهل حل و عقد، پارلمان، مجلس ملی و یا نام دیگر می‌توانند بنا به نیاز زمان حکم تازه‌ای را از اصول اسلام استنباط و درج مواد قانون اساسی و یا فرعی نمایند. اگر قانون‌سازی به معنی این باشد می‌پذیریم؛ اما اگر به معنی مطلق ساختن قانون از سر نا آگاهی و یا هوا و هوس باشد، ننتها آن را رد می‌کنیم؛ بلکه چنین قانون‌سازی را مسلمان نمی‌دانیم.

آنچه را که ما از پارلمان همه کشور های دنیا می‌دانیم، عموماً مذاکرات آنان مربوط به امور اجتماعی، مدنی، ایجاد توازن در جامعه و تقویت و تقویت نظارت مردم بر مسائل جنگ و صلح و غیره از این انواع است و به مسایل عقاید و حلال و حرام کاری ندارند. در کشور های اسلامی مسایل عقاید و حلال و حرام به وسیله اسلام تشریح شده و در کشور های غیر اسلامی هم این مسایل از سوی دین مسیحیت هر چند تحریف شده و یا آیین مربوط به آن جای تشریح شده است. پس پارلمان و مجالس شورا در هیچ نقطه دنیا به مسایل عقاید و حلال و حرام سر و کاری ندارد که ما آن را تحریم و اعضایش را تکفیر کنیم. اگر چنین باشد قبلاً عرض کردیم که این گونه قانون‌سازان مسلمان نیستند.

اصل اجتهاد یکی از قاعده منظمی است که خداوند متعال دروازه آن را به رخ امت محمدی باز گذاشته است. هر چند که علمای اسلام در گذشته برای جلوگیری از فاجعه‌ای در شرف وقوع دروازه آن را بستند و خوب هم کردند، خداوند به ایشان اجر دهد؛ زیرا مصلحت آن را ایجاب کرد و اگر چنین نمی‌کردند احتمال تقسیم امت اسلامی از چهار مذهب به میلیون‌ها مذهب وجود داشت و امکان رسمیت یافتن بسا از مذاهب منحرف هم درین میان منتفی نبود.

اجتهاد بر دو نوع است، اجتهاد مطلق و اجتهاد فی المذهب یا مقید. در اجتهاد مطلق مجتهد بر اساس اصول چهار گانه (قرآن، سنت، اجماع و قیاس) مستقلاً به اجتهاد می‌پردازد که امروز موجودیت چنین علمایی در جهان اسلام حیثیت کیمیا را دارد. اما در اجتهاد فی المذهب مجتهد یا فقیه برای رفع نیازمندی های تازه پیش آمده در پرتو اصول مذهب فتوا می‌دهد. بحث ما در حوزه معاملات است؛ زیرا طوری که معروض داشته شد در بخش عبادات مطلقاً نیازی به اجتهاد نبوده و اهل هر یک از مذاهب اسلامی در

عبادات بر اساس مذهب خود عمل می کنند، اخلاف مذاهب اسلامی هم در اصول نبوده و آراء مختلف در فروع را نمی توان اختلاف نامید.

در حوزه معاملات نیز طوری که بیان شد حتی در عصر حاضر هم اجتهاد مطلق را پذیرفته نمی توانیم؛ اما اجتهاد فی المذهب حالا یک نیاز مبرم است. زیرا امروز از یکسو بیم تفرقه امت از میان رفته و از سوی دیگر جهان با پیشرفت علوم حیثیت قریه کوچکی را به خود گرفته و نیازمندی های مردم بیشتر شده است، در گذشته بسا از مسایل به دلیل عدم نیازمندی به آنها وجود خارجی نداشتند، اما حالا با کوچک شدن دنیا نیازمندی های جدیدی پیش آمده اند، بنا برین فقهای اسلام می توانند درین باره در پرتو قرآن، سنت، اجماع، قیاس و میراث و اصول بجای مانده از سلف امت دیدگاه های جدیدی داشته باشند، که میتوان بران نام اجتهاد گذاشت و حالا ازان به فتوا تعبیر میشود. فکر نکنم که علمای سلف ما چنین اجتهادی را تحریم کرده باشند؛ زیرا در هر عصری پیروان هر یک از مذاهب اسلامی مفتیانی داشته اند که نیازمندیهای عصر خود را بر اساس اصول مذهب خود حل می کردند. مرز های حلال و حرام مشخص اند؛ اما شبهاتی در میان این دو وجود دارند که عالم باید تشخیص دهد که کدام یکی ازین شبهات به حلال و کدام یکی به حرام نزدیک تر است، کدام یکی رخصت است و از کدام یکی باید اجتناب ورزید.

به نظر من امروز با توجه به کوچک شدن جهان و افزایش نیازمندیها، نمی توان با فتوا های پراکنده یک یا چند تن عالم دین و حتی شورایی خاصی مرکب از علمای دین به سایر مشکلات رسیدگی کرد. بنا برین حالا باید شورایی مرکب از متخصصین هر علمی تحت زعامت علمای دین وجود داشته باشد که پس از تحلیل و تجزیه قضایا اجتهاد نهایی صورت گیرد و یا به عباره دیگر فتوا صادر شود، یعنی با همه این ها باز هم در ضروریات امروزی ما اجتهاد فردی را نمی پذیریم و فقط اجتهاد از نوع فی المذهب آن هم در چهار چوب یک شورای مرکب از آگاهان امور از سایر علوم را می پذیریم.

پس امروز امت اسلامی به داشتن مجلسی متشکل از آگاهان امور و متخصصین که به شمول علمای دین به حیث ناظر و تصمیم گیرندگان نهایی، هم در سطح جهانی و هم در محدوده های جغرافیایی کشور ها نیاز مبرم دارند. فرق نمی کند که نام این مجالس را پارلمان، شورای دانشمندان یا شورا اهل حل و عقد گذاشت. این شورا که فرضاً در یک کشور نام پارلمان را بالایش می گذاریم بنا بر آنچه که بیان شد می تواند از روی اصل اجتهاد بر اساس نیازمندی جدیدی که سابقه ندارد ماده ای را در پرتو قرآن،

سنت، اجماع، قیاس و میراث سلف صالح بر قوانین بیفزاید و مشکل را رفع کند. در غیر آن واضح است که با زور نمی توان کاری کرد و مردم به ارتداد روی می آورند.

یکی از علل بوجود آمدن نفس فقه هم افزایش واقعات بود، فقها متوجه شدند که همه مسایل در قرآن و سنت به صورت صریح نیامده اند، بناء اصولی را وضع کردند تا در روشنایی قرآن و سنت و با استفاده از مادل های موجود در آن دو مسایل جدید را حل کنند. حتی اصول فقه حنفی توسط شورایی چهل نفری به ریاست امام ابوحنیفه رحمته الله تدوین شده است، آن هم به طوری که بر سر بعضی از مسایل گاهی چند روز بحث می شد و آنگاه که همه به توافق می رسیدند موضوع نوشته می شد.

درین جای لازم است که به موضوع تعدیل اندکی تفصیل کنیم: قانون بشری که تعدیلش مهم نیست و خرد مندانی که مواد قانونی یک کشور را وضع کرده اند می توانند بنا به مصلحت زمان ماده ای را به ماده دیگر تبدیل کنند. اما در قانون شرعی علما و آگاهان امور می توانند با اقتضای مصلحت زمان از رأی یک عالم برجسته به رأی دیگر رجوع کنند و آن را که آسان تر و به مصالح نزدیک تر است درج قانون نمایند.

در قوانین امروزی می بینیم که علمای مذاهب ثلاثه اسلام در مورد زنی که شوهرش مفقود شده است، بر طبق نیاز امروزی و ایجاب مصلحت بر رأی امام مالک رحمته الله فتوا داده اند، همین امر را می توان تعدیل نامید.

دلیل دیگری که از آن به جواز تعدیل قانون می توان استدلال کرد این است که امام ابویوسف رحمته الله نوشته است: «عمر فاروق رضی الله عنه پس از گشوده شدن عراق در مورد چگونگی معامله با زمین های زراعتی آن جای با اصحاب به مشوره نشست، رأی اکثریت این بود که (آنها میان مسلمین) تقسیم شوند و بلال بن رباح رضی الله عنه برین امر به شدت پای می فشرد. اما رأی عمر فاروق رضی الله عنه برین بود که زمین ها به حال خود گذاشته شوند و تقسیم نشوند، نهایتاً خلیفه در برابر اصرار آن ها بر تقسیم اراضی به تنگ آمده و دعا کرد: بار خدایا! از بلال و یارانش تو مرا بسنده باش. پس از سپری شدن چند روز بالآخره عمر رضی الله عنه به ایشان گفت: من دلیلی بر گذاشتن و تقسیم نکردن آن زمین ها ازین کلام الله تعالی یافتم: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا...** آن «فیء» فقیران هجرت کننده راست کسانی که بیرون رانده شدند از خانه ها و مال های شان، و می طلبند از پروردگار خود نعمت و خوشنودی را... اینکه به این جای رسید: **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ ...** و نیز آنانی راست که آمدند بعد از

مهاجرین و انصار... سورة الحشر / ۸ - ۱۰. پس ازان عمر رضی الله عنه گفت: چگونه آن را برای شما تقسیم کنم و برای کسانی که بعداً می آیند چیزی باقی نگذارم؟ پس همه به گذاشتن آن زمین ها و جمع خراج آن اتفاق کردند، و اراضی را به قسم سابق بر اهل آن قرار گذاشتند و بر زمین ها خراج و بر خود آن ها جزیه تعیین کردند^۱.

چندین موضوع را می توان از مطلب فوق گرفت:

۱- سرزمین عراق به جنگ فتح شد و طبق قانون عمومی تقسیم غنیمت باید زمین های آنها همچون اموال دیگر میان مجاهدین تقسیم می شد و رأی اکثریت اعضای شورا هم بر این بود؛ اما خلیفه با بینش وسیع و آینده نگری دیدگاه غیر ازین داشت.

۲- خلیفه اسلام با وجود میل بر تقسیم نکردن اراضی عراق استبداد نکرد و برای حل مسئله شورایی اهل حل و عقد از مهاجرین و انصار را تشکیل داد.

۳- اکثریت اعضای شورا هم بر اساس جمهوریت اصیل اسلامی بدون کدام هراسی بر خلاف دیدگاه خلیفه اظهار نظر کردند و چندان بر دیدگاه خود اصرار کردند که خلیفه قدرتمند به تنگ آمد؛ اما با آن هم رأی خود را بر ایشان تحمیل نکرده و چندین روز برای تقویت دیدگاهش زحمت جستجوی دلیل را بر خویشتن تحمل کرد، اگر درین چند روز دلیلی را نمی یافت حتی الامکان به رأی اکثریت عمل می کرد؛ زیرا اگر می خواست چیزی را تحمیل و استبداد کند از همان روز نخست شورا آن کار را می کرد.

۴- با دقت عمیق تر می بینیم که خلیفه اسلام بنا به تشخیص مصلحت و احساس نیازمندی آیندگان قانون عمومی تقسیم غنیمت را به وسیله قانون دیگری بحای مانده از رسول الله صلی الله علیه و آله تعدیل کرد. آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از فتح خیبر همه اموال غنیمتی را پس از جدا کردن خمس به صورت عادلانه میان مجاهدین توزیع نمود؛ اما در مورد زمین های زراعتی یهودیان پیشنهاد کردند که آن ها در کار زراعت نسبت به مسلمین ماهر تر اند، بناء زمین ها را بجای تقسیم کردن بین مجاهدین به حالت خود به آن ها بگذارند و محصولات را پس از آماده شدن تقسیم کنند، درست همانگونه که در عرف عمومی ما با زمین های زراعتی این گونه معامله صورت می گیرد که کار از یک کسی و زمین از دیگری است و محصول را میان طرفین بر اساس توافقی که از قبل دارند تقسیم می کنند، خود زمین سر جایش مربوط به مالک زمین باقی می ماند.

^۱ - ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، ص ۳۵.

در کتب سیرت می خوانیم، هنگامی که محصولات زمین های زراعتی خبیر آماده می شدند، آنحضرت ﷺ عبدالله بن رواحه ﷺ را برای تقسیم آن به خبیر می فرستاد، ابن رواحه ﷺ همه محصول را دو نیم می کرد و سپس به یهودیان می گفت که یکی را بر گزینند، یهودیان دوچار حیرت می شدند و می گفتند که زمین و آسمان بر اساس همین عدالت استوار است.

وظیفه مهم دیگر پارلمان نظارت بر کار و تصامیم دولت و مشوره دهی است، اهمیت مشوره در اسلام به حدی است که خداوند متعال آن را در کنار دو فریضه عینی مهم اطاعت پروردگار، برپاداشتن نماز و در آورده و و هر سه (اطاعت پروردگار، برپاداری نماز، و مشوره میان یکدیگر) را از صفات مؤمنین خوانده است: وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. و آنانی که پذیرفتند فرمان پروردگار خود را و بر پا داشتند نماز را و کار ایشان از سر مشورت باشد با یکدیگر و از آنچه روزی دادیم ایشان را در راه الله تعالی خرچ می کنند. سورة الشورى / ۳۸. در آیت مبارکه فوق می بینیم که شورا حتی از مصرف اموال در راه خداوند مقدم شمرده شده است، با آن که همه آنها اطاعت الله تعالی، برپاداری نماز، مشورت و خرچ مال در راه الله تعالی از صفات مؤمنین پاک طینت هستند.

در برخی از کار ها نظیر تعین رئیس دولت به وسیله انتخابات، رفرندوم و همه پرسی می توان از همه ملت مشوره گرفت؛ اما در مورد کارها و تصامیم کشور داری باید از آگاهان پرسید، قرآن درین زمینه می فرماید: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. پس بپرسید از اهل دانش اگر شما نمی دانید. سورة النحل / ۴۳. این دستور الهی را تنها در امور دینی نمی توان محدود کرد؛ زیرا اسلام آئین دین و دنیا است و قرآن درین مورد می فرماید: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ... ما هیچ چیزی را درین کتاب فروگذار نکرده ایم. سورة الانعام / ۳۸. در جای دیگری از قرآن آمده است: وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ... و مشورت بکن با ایشان در امور، پس هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش) و بر خدا توکل کن. سورة آل عمران / ۱۵۹.

از متن پاراگراف فوق می توان نتیجه گرفت که گاهی شوری حسب مصالح به صورت عمومی بر گزار می گردد به رأی اکثریت عمل می شود، گاهی هم بنا به مصالح با آگاهان امور صورت می گیرد گیرد و پس از دلایل متعددی همه به یک نتیجه کلی دست می یابند، و بالآخره شخص امام بر اساس مصلحت زمان می تواند در برخی از مسایل تصمیم بگیرد.

ما نمونه های عملی هر سه مورد فوق را در زندگی پیامبر اکرم ﷺ مشاهده می کنیم، آنحضرت ﷺ در جنگ احد با عموم صحابه به مشوره پرداختند و بر خلاف رأی خود و اقلیت صحابه مبنی بر دفاع در داخل مدینه، بنا به رأی اکثریت به کوه احد برای مقابله با دشمن شتافتند. به همین ترتیب در جنگ بدر و خندق با دو شخصیت آگاه حُباب بن منذر و سلمان فارسی ﷺ به رأی زنی پرداختند و دیگاه مفید آنان را پذیرفتند. و در حدیبیه بر اساس بینش سیاسی خود بر خلاف آرای صحابه معاهده صلح را با مشرکین امضاء کردند، حتی وقتی حضرت علی کرم الله وجهه بر اساس پیشنهاد نماینده مشرکین از پاک کردن نام رسول الله اجتناب کرد، آنحضرت ﷺ خود به آن امر اقدام کرد. کار به جایی کشید که وقتی آنحضرت ﷺ پس از امضای معاهده صلح به صحابه فرمان خروج از احرام را داد، ایشان بنا به تأثر ناشی از زعم خود که صلح را مضر تلقی می کردند به ذبح شتران و تراشیدن سر های شان بر نخواستند، و رسول الله ﷺ به مشوره ام سلمه ﷺ نخست به ذبح شتر و تراشیدن سر خود اقدام کرد، و آنگاه صحابه ﷺ به خود آمدند و از سر خجالت به پیروی از رسول الله ﷺ به اجرای دستور او شان بر خواستند.

مسلمانان پس از وفات آنحضرت ﷺ با برگزاری یک شورا در بنی ساعده ابوبکر صدیق ﷺ با اکثریت قاطع آراء به مقام خلافت بر گزیدند، و نماینده انصار حضرت سعد بن عباده ﷺ رأی در خور مؤفقیت بدست آورده نتوانست.

علامه قرطبی رحمته الله مفسر بزرگ قرآن از ابن عطیه در تفسیر آیه مبارکه ۵۹ از سوره آل عمران نقل کرده است: «شوری از جمله قواعد شریعت و احکام متقن است و بر کناری کسی (از مسؤولین و متولیان امور) که با اهل علم و دین به مشورت نمی پردازد واجب است، درین امر خلاف نیست و خداوند متعال با کلام خود (وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) مؤمنین را ستوده است^۱».

دکتر عبدالکریم زیدان پس از بیان چند نمونه از رأی زنی آنحضرت ﷺ که ما هم یکی دو از آن نمونه ها را در خلال سطور گذشته نقل کردیم نوشته است: «در روشنایی این سوابق تاریخی می توان گفت کسانی که مورد مشوره رئیس دولت قرار می گیرند، به اعتبار موضوع مشوره مختلف می شوند، هر گاه موضوع مشوره از مسایل عمومی و مرتبط به همه مردم و ملت باشد بر رئیس دولت است که به حد ممکن همه ملت را مورد مشوره قرار دهد و یا اهل حل و عقد را در جریان بگذارد، و اگر موضوع

^۱ - قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد، الجامع الاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

مشوره از مسایلی باشد که ضرورت به نوعی از معرفت و نظر صواب داشته باشد درین صورت رئیس دولت باید با متخصصین مشوره نماید^۱».

سپس برای تقویت دیدگاه خود سخن علامه قرطبی رحمته الله علیه را چنین نقل کرده است: «بر والیان امور واجب است که با علماء در باره آنچه که نمی دانند و آنچه از امور دین که به آن دوچار مشکل می شوند مشوره کنند، به همین ترتیب واجب است که در مورد مسائل مربوط به جنگ با آگاهان نظامی، با شخصیت های معروف در مورد مصالح عام، با نویسندگان، وزراء و کارگران در قضایای مربوط به مصالح شهر ها آبادانی آنها به مشوره بپردازد ... اگر مشاوره در باره احکام صورت گیرد، باید مستشار از صفات علم و دینداری بهره مند باشد و اگر در باره کار های دنیوی باشد باید دارای عقل و تجربه کافی باشد^۲».

شهید عبدالله عزام عالم دین و مجاهد برجسته از سرمین فلسطین که فتوا ها و نوشته هایش به ویژه کتابهای «آیات الرحمن فی جهاد الافغان^۳» و «الدفاع عن اراضی المسلمین أهم فروض الاعیان^۴» در دهه شست قرن چهاردهم هجری شمسی جدال زیادی در میان برخی از علمای جهان عرب بر انگیخت، در پاسخ این پرسش «آیا اشتراک دعوتگران در پارلمان و مجالس ایالتی به معنی موالات با کفار است؟» نوشته است: «باید میان وزیر شدن و کسب عضویت پارلمان فرق و تفاوت قایل شد. کسیکه عضویت پارلمان را بدست می آورد و وظیفه اوست تا دولت را مورد انتقاد و اعتراض قرار بدهد، اگر قصد و عزم اعضای پارلمان بیان و توضیح خلاف رفتاری های دولت وبمیان کشیدن نواقص کار وی هدف تصحیح و اصلاح آن و رفع ظلم از مردم باشد، از خداوند می خواهیم که معصیت تلقی نشود چنانچه در بعضی کشور ها اعضای پارلمان ظلم را از سر مردم خود برداشته اند اما اگر قصد و هدف شان دنیا

^۱ - زیدان، عبدالکریم، فرد و دولت از دیدگاه اسلام. ترجمه محمد اسماعیل لیبیب بلخی، صص ۶۸ - ۶۹.

^۲ - قرطبی، ابو عبدالله محمد، جامع الاحکام القرآن. ج ۵، صص ۳۸۰ - ۳۸۳ نسخه نزد من. و ج ۴، صص ۲۴۹ حواله مرحوم استاد زیدان.

^۳ - نشانه های رحمن در جهاد افغان. درین کتاب شهید عبدالله عزام به بیان کرامات جهاد افغانستان در برابر استعمار روس پرداخته است؛ مثلا یک مجاهد اسیر با فرمانده روس ها شرط بست که با مشیت ریگ می تواند قطار تانک ها را آتش بزند، فرمانده روس هم گفت که اگر چنان کند آزاد می شود و اگر چنان کرده نتواند کشته می شود. مجاهد اسیر هم با توکل به خدا بر قطار تانک های که به همین منظور آماده شده بودند یک مشیت ریگ پرتاب کرد و همه سوختند. با جسد شهیدی ماه ها ماند و پس از دریافت معلوم شد که نه آن را حیوانات و پرندگان وحشی خورده بودند و نه هم خراب شده بود. عده از علمای کشور عربستان سعودی شیخ را به سبب این کتاب به بدعت گرایی و افراط متهم کرده بودند.

^۴ - دفاع از سرزمین های اسلامی مهمترین فرض عینی. درین عنوان دفاع از سرزمین های اسلامی مهمترین فرض عینی پس از کلمه شهادت قلمداد گردیده و حتی بر نماز و روزه مقدم دانسته شده است. منتقدین گفتند که باید عنوان کتاب (الدفاع عن اراضی المسلمین من أهم فروض الاعیان (دفاع از سرزمین های اسلامی از مهمترین فرضهای عینی) می بود؛ زیرا دفاع از سرزمینهای اسلامی با آنکه مهم است؛ اما از همه مهمتر نیست و مثلا بر نماز و روزه تقدم ندارد. اما او در کتابهای دیگرش و نیز در جلسات عمومی علماء که در پاکستان و جهان عرب بر گزار می شد به شدت از هر دو کتاب مذکور دفاع کرد. هر دو کتاب به زبان فارسی نیز ترجمه شده و چاپ شده اند.

باشد وای بر آنان^۱». از دیدگاه شهید عبدالله عزام مشروعیت پارلمان دانسته می شود و جواز اشتراک در آن مشروط به نیت سالم و مبارزه برای رفع ستم و تطبیق اسلام در حد توان است.

به همین ترتیب علامه عبدالرحمن بن ناصر البراک از علمای بلند پایه جهان اسلام در فتوایی نوشته بود: «اگر (مشارکت در انتخابات و عضویت در پارلمان) یک مصلحت شرعی راجح را محقق بخشد، حق را نصرت دهد و شر ظلم را بکاهد، بدون ارتکاب مستقیم به گناهی و بدون التزام به اصلی از اصول کفر و یا موافقت با حکمی از احکام طاغوت که مخالف شرع الله است، مشارکت درین حالت مشروع است^۲».

به نظر من حالا برای جلوگیری از استبداد نباید به حاکمان خود سر و مستبد امروزی حق آن را داد که تصامیم شورا را به دلخواه خود و تُو کنند. برخی از آیه مبارکه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...» و نیز عمل رسول الله ﷺ در نپذیرفتن آرای شورا بر صلح حدیبیه استدلال می کنند که حاکم می تواند آراء شورا را وتو کند. در پاسخ می گویم که باید رسول الله ﷺ پیامبر معصوم بودند و نمی توان حکام دیگر را با اوشان مقایسه کرد.

اما عمل آنحضرت ﷺ در جنگ احد که بر خلاف رأی خودش و عده از بزرگان صحابه به رأی اکثریت شورا عمل کرد را می توان الگویی خواند که امتش به آن عمل کنند؛ زیرا حکام پس از اوشان معصوم نیستند و رأی شورا با آنکه در همه موارد صایب نیست، می تواند در اکثر موارد صایب باشد.

پس از رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق ﷺ تصمیم به جنگیدن بر ضد مانعین زکات و مرتدین گرفت؛ اما در مراحل اولیه به شورا مواجه شد. عده ای استدلال می کنند که ابوبکر صدیق ﷺ پس از مشوره با صحابه بر خلاف رأی شورا با مانعین زکات و مرتدین جنگید و به اصطلاح تصمیم شورا را وتو کرد. اما این استدلال درست نیست؛ زیرا حکم اسلام به نص صریح در مورد شورشگران و مرتدین روشن بوده و شورا حق اجتهاد در برابر نصوص ندارد، ابوبکر صدیق ﷺ بدون آنکه رأی خودش را به شورا تحمیل کند با استدلال از نصوص بر جنگ با شورشگران تاکید کرده و شورا به محض شنیدن دلایل به رأی خلیفه برگشت، درست که در اوایل در ذهن عمر فاروق ﷺ اندکی تردید در مورد جنگ با مانعین

^۱ - عزام، عبدالله، شناخت جهاد در پرتو فقه و اجتهاد. ترجمه عبدالواحد نهضت فراهی، ج ۲، ص ۴۸. باید گفت که این کتاب و سایر کتب شهید عبدالله عزام و نیز ترجمه های آنها به مصرف سازمان زنان عرب چاپ شده اند، چه خوب است که ما در جهان اسلام چنین سازمان های زنان را داشته باشیم که از فرهنگ اسلام به دفاع بپردازند؛ اما یک عده اصلاً نوشتن زن را جرم می دانند.

^۲ - www.albrrak.com مؤرخ ۲۳/۱۱/۱۴۲۵ هـ. ق. مصادف به ۴ جنوری ۲۰۰۵ م.

زکات راه یافت؛ اما پس از شنیدن دلایل خلیفه اول از رأی خود برگشته و آماده جنگ با شورشگران شد. قبلاً عمر فاروق رضی الله عنه نیز پیش ازین در مورد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله دوچار اندکی تردید شده بود؛ اما به محض شنیدن مبارکه « وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ... آل عمران/ ۱۴۴ » از زبان ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رأی خود برگشت و تسلیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد.

به همین ترتیب عمر فاروق رضی الله عنه رأی خود را بنا به مصالح امور در مورد تقسیم زمین های عراق پس از فتح آن جای بر شورا تحمیل نکرد و بنا به ایجاب مصلحت به تقسیم نکردن آن از قرآن استدلال نمود، و شورا را راضی گردانید که در صورت مصلحت می توان حکمی را به وسیله حکم دیگر تغیر داد. اگر خلیفه چنانچه رأی شورا را وتو می کرد، نیازی به تفکر و داد کشیدن «خدایا مرا از بلال و گروهش بسنده باش!» نداشت و در همان اول وتو می کرد.

اگر به فرض خلفای راشدین رأی شورا را وتو هم کرده باشند، ما حکام خیره سر امروزی را قطعاً با ایشان مقایسه کرده نمی توانیم، تا به این بهانه این ها را قدرت دهیم که همه کاره باشند. ما با استدلال از عمل رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ احد می گوئیم که حکام امروزی حق وتو در تصامیم شورا را ندارند و این قول در عصر حاضر مفتی به است.

اصل قانون کامل الهی ما و زمینی ناقص غربیان بجای خودش باشد؛ اما در عملکرد اجرایی تفاوت ما از آنان در ذیل خلاصه می گردد:

ملت های غربی با بینش دقیق سیاسی و آینده نگری آنچه را که ما انجام می دادیم انجام می دهند، حالا ما میراث پس مانده استبدادی قرون وسطایی آنان را گرفته ایم و از اسلام بر ما صرف نامی بیش نمانده است، آنان اشخاص برتر را به نمایندگی خود انتخاب می کنند و پیوسته از کار رؤسای امور شان نظارت می نمایند و شخص متخلف به شمول رئیس جمهور را از کار بر کنار می کنند. بر عکس ما اشخاص زورمند و متمول را هر چند که نیمه دیوانه، فاسق، بی حیثیت، خائن به ملت، استفاده جو و مفسد فی الارض هم باشد انتخاب می کنیم.

ولی تطبیق و نظارت و تعدیل همه با هم مشابه اند، اینکه نمایندگان منتخبه ما بر ما خیانت می کنند این سزای ماست که چنان دیوانگانی را انتخاب کرده ایم. بر اساس اصول ما قانون الهی را تطبیق، نظارت و تعدیل (افزایش یک ماده بنا برنیازمندی بی سابقه بر اساس اصل اجتهاد و ترجیح رأی یک

عالم بر رأی دیگر به اساس مصلحت) می کنیم، و آنان قانون ساخته شده اهل خرد را تطبیق، نظارت و در صورت ایجاب مصلحت تعدیل (اصلاح و تبدیل به رأی دیگر) میکنند. بنابراین وقتی ما در اصل انتخاب غلط کردیم نباید عیب خود را روی دیگران بیفکنیم و به اصطلاح شهروندان شریف کابلی برف بام خود را به بام دیگران بیندازیم. درین خصوص مرحوم ملک الشعراء بهار شعر ارزشمندی در قالب مستزاد دارد که آن را برای تفریح خاطر خوانندگان می نویسیم:

این دود سیاه فام که از بام وطن خاست	از ماست که بر ماست
جان گر به لب ما رسد از غیر ننالیم	با کس نسـگالیم
از خویش بنالیم که جان سخن این جاست	از ماست که بر ماست
ملکی چو نفاق آورد او یکه و تنهاست	از ماست که بر ماست
اسلام اگر امروز چنین زار و ضعیف است	زین قوم شریف است
نه جرم ز عیسی نه تعدی ز کلیساست	از ماست که بر ماست

حقا که چنین است و همه نکته ها پیدا است که ما خود بر پای خود تیشه زدیم؛ ولی درد بدتر ازین درین است که بجای پذیرفتن مسؤلیت و عبرت گرفتن از ان بار بدبختی مان را به دوشِ غربیان افگندیم، در حالی که مجرم اول خود مان هستیم و بعد غربیان.

با توجه به مطالب فوق اسلام تشکیل شورایی متشکل از آگاهان امور دین و دنیا را برای پل زدن میان ملت و دولت، نظارت از کار کرد های دولتمردان جهت جلوگیری از تخطی از قانون و جلوگیری از ظلم و استبداد، استیضاح مسؤولین امور با استدلال شرعی در صورت تخطی آنان، مشوره دهی به رئیس دولت، حل نیازمندی های جدید و بدون سابقه در پرتو اصول سلف به وسیله اصل اجتهاد، و تعدیل قانون در صورت نیازمندی را ضروری می داند، حالا اختیار دارند که آن را شورای ملی نام می گذارند، یا پارلمان و ولسی جرگه و کانگرس و غیره.

از مدت ها پیش با توجه به اختلافات مذاهب که در مواردی از فروع به اصول کشیده شده و گاه به درگیریهای خونین منجر شده است، به این باور بودم که در عصر حاضر علمای دین نباید مستقیماً کلید حاکمیت را بدست داشته باشند؛ زیرا گاهی اجراءات یک عالم نشسته بر چوکی شهریاری به اساس مذهب

خودش، باعث می شود که اهل مذاهب دیگر اسلامی آن را نپذیرند و فتنه بر خیزد. اما علمای دین به غرض جلوگیری از انحراف و استبداد حاکم باید پیوسته حکومت را از طریق جامعه مدنی و تشکیل شوراها نظارت کنند و حاکم منحرف را از راه های معقول به صلاح بر گردانند.

اخیراً دیدیم که حکیم الامت مولانا اشرفعلی تهانوی رحمته اللہ علیہ نیز به همین نظر بوده و مولانا مفتی محمد تقی عثمانی حفظه الله از قول اوشان نوشته است: «محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دو خصوصیت داشتند: یکی شأن نبوت و دیگر شأن حکومت. پس از ایشان خلفای راشدین نیز دارای هر دو خصوصیت بودند، اکنون این دو ویژگی بین دو گروه امت تقسیم شده است، مظهر شأن نبوت علماء هستند و مظهر شأن حکومت سلاطین و حکام اسلامی. اگر حکام اسلامی از علمای اسلامی اظهار استغنا کنند و بگویند به آن ها نیازی نداریم. اعراض از یک ویژگی آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به وجود می آید. و اگر علمای اسلامی با حکام نیز مخالفت کنند، باز هم اعراض از ویژگی دیگر به وجود می آید^۱».

دیدگاه ما با مولانا تهانوی قطعاً تفاوت ندارد؛ مگر در دو نقطه جزئی: اولاً اوشان به اثر نفرتی که از دولت حاکم انگلیس بر شبه قاره هند در آن عصر داشتند، هیچ چیزی را با نام غربی هر چند که اسلام آن را جایز بداند نپذیرفته اند. اما به باور ما نباید با نام ها و اصطلاحات جنگید، اینکه ما آن را شورای اهل حل و عقد می گوئیم و غربیان پارلمان، ... مهم نیست و نقطه مهم این است که شورا باید از افراد عادل تشکیل شده باشد. ثانیاً به نظر مولانا اشرفعلی تهانوی رحمته اللہ علیہ شورا باید متشکل از علمای دین باشد؛ اما به نظر ما شورا باید متشکل از کار آگاهان از سایر بخش های علوم دینی، سیاسی، اقتصادی، طبی، مهندسی، زراعت و غیره باشد، اعضای شورا در هر یکی از امور با هم به تبادل نظر پردازند، مثلاً کار آگاهان اجتماعی فایده و زیان یک موضوع را بررسی می کنند و علمای دینی هم از نظر دین به آن بنگرند، و پس از بحث بر سر موضوع تصمیم نهایی از سوی همه اعضای شورا گرفته شود.

مولانا تهانوی نیز هیچ نوع اعتصابات و تظاهرات را قبول ندارند؛ طوری که مولانا عثمانی از قول اوشان نوشته است: «در دوران فعالیت اسلامی برای ایجاد خلافت اسلامی در هندوستان تحریم و اعتصاب جزء برنامه های - ترک موالات - بود، ترک موالات حرکتی در جهت تحریم استفاده از اجناس بریتانیایی بود... مولانا تهانوی چنین اعمالی را مشتمل بر گناه دانسته است^۲». اما به نظر ما این نیز

^۱ - عثمانی، محمد تقی، اندیشه سیاسی حکیم الامة مولانا اشرفعلی تهانوی. ترجمه عبدالغنی شیخ جامی، ص ۵۴.

^۲ - همان، صص ۷۸ - ۷۹.

ناشی از همان نفرتی است که حضرت حکیم الامت رحمته الله از انگلیس داشتند؛ زیرا بعداً خودشان به اساس قاعده بر گرفته از حدیث معروف «لَا طَاعَةَ الْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» به نحوی اعتصاب را در اسلام تجویز کرده و مولانا عثمانی از قول او درین خصوص نوشته است: «... فقط هر مسلمانی متأثر از شعور دینی خود تصمیم بگیرد تا داد و ستد های پولی مربوط به سود در بانک ها را انجام ندهد، پرسونل بانک ها تصمیم بگیرند که مسؤولیت خود را که مربوط به بانک های اهل ربا است رها کنند، و تجار و کسبه تصمیم بگیرند که از هیچ بانکی سودی در مقابل پول دریافت نکنند. آیا این نظام و برنامه های سود و ربا برقرار خواهند ماند؟...»^۱.

این دیدگاه را می توان یکی از راه های آسان برای جلوگیری از فساد سیاسی و اجتماعی دانست، بنا برین می توان گفت هر چه که باشد مولانا تهانوی رحمته الله در صدد انتخاب راه آسان تر برای جلوگیری از فساد بوده اند، پس شورا آسان ترین راه برای جلوگیری از فساد و استبداد دستگاه حاکمه بوده و می تواند به نحو اصلح و بهتر از هر نوع تظاهرات و اعتصابی جلوی خودکامگی را بگیرد، دستگاهی که گاهی در اثر خیره سری هایش ملت و دولت را یکجا باخودش تباه می کند.

مولانا تهانوی رحمته الله در مورد قیام بر ضد حاکم ستمگر دیدگاه ارزشمندی دارد، او شان با پیروی از جمهور قیام بر ضد حاکم را تازمانی روا نمی داند که وی مرتکب کفر آشکار نشده باشد، فسق حاکم را هم دسته بندی نموده و صرف زمانی قیام بر ضد حاکم فاسق را جایز دانسته است که مردم را مجبور به انجام گناه به نیت استخفاف دین کند^۲ اما این امر نیز کفر بواح است. باز هم قیام بر ضد چنین حاکمی را در صورتی جایز دانسته است که منجر به فساد بزرگتر نشود و یا کفر دیگر جانشین این کفر نگردد. پس وقتی شرایط قیام بر ضد حاکم مستبد و ستمگر این قدر شدید باشد، باید راه آسانتری برای جلوگیری از اعمال کودتانه او ترسیم کرده باشیم که آن را جز در شورای با صلاحیت مسلمین نمی توان یافت.

حالا به اصل موضوع خود رسیدیم که عبارت از کاندیدا شدن زنان است، به نظر من اگر پارلمان مجلس شوری باشد، در اسلام نتنها که زنان از مشوره دهی منع نشده اند؛ بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله با مشوره کردن در امر سیاسی مهمی در حساس ترین لحظات با ام سلمه رضی الله عنها برای ما الگو گذاشتند. بنا برین زنان شایسته و آگاه می توانند که نماینده مجلس شوری باشند و دران مجلس به مسؤولین مشوره بدهد، همچنان

^۱ - همان، صص ۹۴ - ۹۵

^۲ - همان، ص ۹۹.

ازین که زن و مرد هر دو مکلف اند زنان نیز در کنار مردان بر اساس قاعده امر بالمعروف و نهی از منکر از تطبیق قانون شریعت نظارت و بنا به تشخیص مصالح قانون را تعدیل کنند، یعنی رأی یک عالم را مطابق مصلحت بر رأی دیگری ترجیح دهند و آن را در قوانین کشور جایگزین رأی اولی کنند. ما برای اثبات این دیدگاه خود در فصل قبلی بیان کردیم که عمر فاروق رضی الله عنه سِمَتِ حساس و مهم حسبه (کنترول و نظارت بازار و جلوگیری از تقلب) را به زنی بنام الشفاء دختر عبدالله عدویه سپرد. آیت قوامیت هم که بعداً شرحش خواهد آمد دستوری نداده است که زنان را از مشوره دادن و کار حسب نیاز های زمان و شرایط اسلام که در فصل قبلی بیان شد منع کرده باشد.

مولانا گوهر الرحمان اندیشور پاکستانی درین خصوص نگاشته است: «رأیی را که من در روشنایی اصول شریعت ارائه نموده ام این است که در شرع حق مشوره دادن به زن هم داده شده است. هر چند از قرآن و سنت اشاره به عقل ناقص (وجود ضعیف) زنان نسبت به مردان داده اند و به همین سبب مردان به زنان حاکم مقرر شده است؛ اما من نتوانستم دلیلی بدست آورم که زن بر اساس آن نتواند مشوره بدهد و یا به مشوره زنان عمل کردن روا نباشد. بعضی اوقات مشوره عقل ناقص صائب می آید و برخی از زنان ذهین تر، زکی و هوشیار تر، آگاه و فقیه تر از مردان اند؛ اما در اکثریت مردان ذهانت خویتر دارند و بنابراین گواهی دو زن برابر یک مرد دانسته شده است. به نظر امام ابوحنیفه رضی الله عنه زن جز در حدود و قصاص در بقیه امور قاضی شده می تواند. از دیدگاه امام ابن جریر رضی الله عنه زن در همه امور به شمول حدود و قصاص قاضی شده می تواند و از دیدگاه ائمه اربعه زن فتوا داده می تواند.

هنگامی که زن قاضی و مفتی شده می تواند، چرا نمی تواند عضو شورا باشد؟ در حالی که مسئولیت اداره پارلمان هم مشوره دهی و فتوا دادن است. هنگامی که گواهی هر دو جنس (مرد و زن) در دادگاه شنیده می شود و به اساس آن حکم و فیصله صورت گیرد و زن می تواند به حیث گواه در دادگاه حاضر شود، دیگر وجه معقولی وجود ندارد که زن با حجاب شرعی به مجلس شورا حاضر شده نتواند و دران اشتراک نکند و یا مشوره داده نتواند^۱.

این دانشمند پس از بیان ضعف برخی از احادیث مبنی بر منع مشوره با زنان، در تایید دیدگاهش مبنی بر دفاع از حق مشوره دهی زنان چنین به استدلال پرداخته است:

^۱ - گوهر الرحمان، مولانا، سیاست اسلامی. ترجمه عبدالعظیم نیازی، ص ۶۸ با تلخیص و تصرف.

«شعیب علیهِ السَّلَام» (بر اساس بیان صریح قرآن در آیه ۲۶ سوره قصص) مشوره دخترش مبنی بر به شبنانی گرفتن موسی علیهِ السَّلَام را پذیرفت، در آیه ۳۳ سوره بقره الله جل و علا حکم نموده که زن و شوهر باید به هنگام جدا کردن کودک از شیر با هم به مشوره بپردازند و بر اساس آن عمل کنند، رسول الله جل و علا در صلح حدیبیه با ام سلمه رضی الله عنهما مشوره کرد که حافظ ابن حجر رضی الله عنهما با استنباط از آن به جواز مشوره با زن آگاه حکم کرده است، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با آنکه در جنگ میان علی کرم الله وجهه و معاویه رضی الله عنهما بی طرف بود؛ اما در مصالحه پس از تعیین حکمین به اساس مشوره ای خواهرش ام المؤمنین حفصه رضی الله عنهما شرکت کرد. (اگر کسانی مشوره زنان را منحصر به خانواده می کنند در پاسخ شان گفته می توانیم که) مشوره ام سلمه و حفصه رضی الله عنهما متعلق به امور خانواده نبودند و به امور همه ملت اسلام مربوط بودند^۱».

مخالفین این دیدگاه بر آیه مبارکه سی و سوم از سوره احزاب (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ) نیز استدلال می کنند؛ ولی ما بعد به پاسخ کج اندیشی ایشان ازین آیت در جایگاه خودش خواهیم پرداخت.

علامه قرضاوی حفظه الله نیز مشارکت زنان در مجلس شورای ملی را جایز دانسته و نخست دلایل مخالفین را چنین مطرح نموده است: «زنان بر اساس خلقت دارای غرایز و علایقی اند که با مسؤولیتی که برای آن آفریده شده اند متناسب اند؛ چون نگهداری کودکان و شیر دادن و تربیت و ... همچنین عاطفه مادری و خانه داری او را تحت تأثیر قرار می دهد... حتی در سالم ترین شرایط و محیط مانند خانه پیامبر رضی الله عنهما زنان بنا به غلبه عاطفی از اوشان خواستار بیشتر زینت های دنیوی شدند؛ طوری که در آیات ۲۸ - ۲۹ سوره احزاب آمده است^۲».

سپس چنین پاسخ داده است: «این عده فراموش کردند که رسول الله جل و علا پس ازین که همسرانش را میان دنیا و آخرت مخیر کرد آنان آخرت را ترجیح دادند. علاقمندی زنان به زینت های دنیا به اثر کشش فطرت زنانه دلالت بر ناتوانی آن ها از اداره امور نمی کند. مردان هم دارای چنین کشش های هستند، حتی برخی از صحابه نیز دوچار چنین اشتباهاتی شدند که پس از بیدار شدن به وسیله وحی به خود آمدند. آیا این قرآن نیست که می فرماید: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند (از دور تو) پراکنده

^۱ - همان، صص ۲۷۱ - ۲۷۲ با تلخیص و تصرف.

^۲ - قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۲۸۸-۲۸۹ با تلخیص و تصرف.

به سوی آن روانه شوند و تو را ایستاده (در حال خطبه خواندن) رها کنند. به آنان بگو (آنچه از فضل و برکت) نزد خداست، از سرگرمی و داد و ستد بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. سورة الجمعة/ ۱۱».

در شأن نزول این آیت گفته اند که باری قافله تجارتي بحیة الکلبی^۱ از شام در حالی طبل زنان رسید که رسول الله^ﷺ خطبه نماز جمعه را می خواندند، همه صحابه به جز دوازده کس به سوی آن دویدند و پیامبر^ﷺ گفت که اگر این چند تن نمی ماندند غضب الهی در صورت آتشی بر مدینه نازل می شد. همان بود که صحابه با نزول این آیت مبارکه توبه کردند.

علامه قرضاوی برای تایید دیدگاه خود و رد دیدگاه مخالفین دلیلی از اصول را چنین بیان کرده است: «کسانی هم هستند که به موضوع را از زاویه سد ذرایع می نگرند و می گویند: زنان در جریان فعالیت های انتخاباتی با مردان نا محرم سر و کار پیدا می کنند، و گاهی ممکن است با آنان در مکان های خلوتی قرار بگیرند و چنین امور حرام هستند و هر چیزی هم که منجر به حرام شود حرام است.

تردیدی نیست که اهمیت به سد ذرایع کاری است مطلوب؛ اما علماء برین باورند که افراط و مبالغه در بکار گیری اصل سد ذریعه با باز گذاشتن در آن تفاوتی ندارد؛ زیرا در سختگیری راجع به سد ذریعه گاهی مصالح روشن و فراوانی از دست می روند که بسیار مهمتر و برتر از هراس و مفسد احتمالی آن می باشند.

ممکن است کسانی که معتقدند زنان نباید در انتخابات شرکت نمایند، برای جلوگیری از فتنه و فساد اجتماعی به این دلیل استناد نمایند؛ اما با این کار خود بسیاری از آراء را که می شد به نفع اصل دین در صندوق ها ریخته شوند ضایع گردانیده اند، و بهتر آن بود که در راستای مصالح دین و رویا رویی با کسانی که از آراء زنان بی ارتباط با دین به نفع خود استفاده می کردند به خانم ها اجازه مشارکت در انتخابات داده می شد.

زمانی برخی از علماء با آموزش زنان و وارد شدن شان به مدارس و دانشگاه ها بر اساس اصل «سد ذریعه» مخالفت می کردند. حتی عده ای از آنها می گفتند: اشکالی ندارد که خانم ها خواندن را بیاموزند؛ اما به خاطر آنکه ممکن است قلم خود را برای نامه نگاری عاشقانه بکار گیرند نباید نوشتن را

^۱ - همان، صص ۲۸۹ - ۲۹۰ با تلخیص و تصرف.

بیاموزند. ولی جریان مخالف بر اساس این استدلال که آموزش و سواد و معلومات در ذات خود بد نیستند و ممکن است آنان را به اوج ارزش های ایمانی و انسانی برساند، بر آنان پیروز گردید.

درین جا لازم به گفتن است که باید زنان مسلمانی که کاندیدای نمایندگی مجالس مختلف می شوند و یا آنها که در انتخابات رأی خود را به صندوق ها می ریزند، هنگام ملاقات با مردان از همه امور و حالاتی که با احکام و ارزش های اسلامی منافات دارند بپرهیزند. برای مثال سخن گفتن با ناز و کرشمه، خود نمایی، خلوت، اختلاط افسار گسیخته کار های ناروایی هستند و خانم های مسلمان باید ازین موارد پرهیز کنند^۱.

علامه قرضاوی در قسمتی از بحث خود که گاهی در مورد آیات و احادیث به شأن نزول و علت صدور آن می پردازد و این عمل ممکن مورد اعتراض قرار گیرد نوشته است: «درست است که اکثریت اصولیین گفته اند: در نصوص عمومیت الفاظ معتبر است نه سبب و شأن نزول خاص آنها. اما به هر صورت این اصل، اصل مورد اتفاق و اجماع نیست؛ زیرا ابن عباس و ابن عمر و برخی دیگر نظر شان برین بوده که مراعات توجه به شأن نزول و علت بیان نصوص ضروری است، در غیر این صورت در معرفت آن مشکل ایجاد می شود و زمینه نا مناسبی را فراهم می گرداند، و مشکلی همچون مشکل حروریه که فرقه ای از خوارج بودند به وجود می آید که آیاتی را که در مورد مشرکین نازل گردیده بود شامل مؤمنین هم می گردانیدند. تفصیل این را در مبحث قرآن کتاب الموافقات بخوانید^۲».

مشارکت زنان در جهاد در عصر رسول الله ﷺ و پس از آن:

علامه دکتر شیخ مصطفی سباعی رحمته الله اصل نمایندگی زنان در شورای ملی را بنا به فریضه امر بالمعروف و نهی از منکر که زن هم به آن مکلف است رد نمی کند؛ اما پس از بررسی موضوع و سبک و سنگین کردن نفع و ضرر، زیان مشارکت زنان در پارلمان را از نفعش بیشتر می داند و به اصطلاح اصل سد ذریعه را بکار می برد، او تصریح نموده است که وظیفه اصلی زنان اداره خانواده است و در صورت نمایندگی آنان در شورای ملی بنا بر مشکلاتی چون سفرهای خارجی و داخلی بنیاد خانواده

^۱ - همان، صص ۲۷۸ - ۲۷۹.

^۲ - همان، ص ۲۹۵.

متزلزل می گردد. از سوی دیگر نمایندگی آنان سبب افتادن در محدوده حرمت اختلاط با مردان می شود.^۱

پاسخ این دیدگاه علامه سباعی رحمته الله هر چند در متن منقوله فوق از فقیه بزرگ علامه قرضاوی حفظه الله آشکار است، و آنگونه که هر مردی نمی تواند در پارلمان نماینده باشد هر زنی نیز نمی تواند نمایندگی کند، همچنان گاهی سخت گیری در اصل سد ذریعه خود منجر به ایجاد مشکل بیشتر می شود. بنا برین زنی که نماینده پارلمان باشد باید ضمن داشتن دانش، تقوی و عفت مشکل در خانواده هم نداشته باشد، همچنان سفر کردن برای زنان قواعدی دارد که ما در فصل پیشین آن را بیان کردیم و باید در سفر ها آن اصول بکار روند.

با همه این ها ما نمونه یا مادل های از صدر اسلام داریم که به مراتب مشکل تر و خطرناکتر از نمایندگی زنان در شورای ملی هستند و آن مشارکت زنان در جنگ ها است، زنان در عهد درخشان رسول الله صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم تنها که در امور سیاسی و اجتماعی سهم می گرفتند؛ بل در جنگ ها نیز حضور می یافتند، مشارکت زنان در جنگ ها به دلیلی خطرناکتر از نمایندگی است که در جنگ تنها بیم اختلاط؛ بل احتمال شکست نیز متصور بوده و درین صورت اسارت زن ها امر حتمی است. در حدیث صحیح از ربیع دختر معوذ رضی الله عنهما آمده است: **كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسَقِي وَ نُدَاوِي الْجَرْحِي وَ نَرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ**.^۲ ما در غزوات بانبی اکرم صلی الله علیه و آله بیرون می شدیم، به مجاهدین آب می رساندیم، زخمی ها را مداوا می کردیم و کشته شدگان را به مدینه می فرستادیم.

به روایت ابن اثیر در «الکامل» و ابن کثیر در «البدایة و النهایة» زنی بنام أم حَرام دختر ملحان انصاری خَزَرَجِي رضی الله عنهما که همسر عبدالله بن صامت رضی الله عنهما، خاله انس بن مالک رضی الله عنهما و خاله رضاعی آنحضرت صلی الله علیه و آله بود، در جریان سفر نظامی دریایی به نیت فتح جزیره فُبْرُسْ به سال ۲۸ هـ. ق. در عهد خلافت عثمان غنی رضی الله عنهما که معاویه رضی الله عنهما حکمران شام بود، پس از پیاده شدن از کشتی به اثر افتادن از حیوان سواری اش به شهادت رسید.

امام بخاری رحمته الله در چند جای از صحیح خود از جمله در کتاب (الجهاد و السیر، باب الدعاء بالجهاد و الشهادة للرجال و النساء) از انس بن مالک رضی الله عنهما این موضوع را چنین روایت کرده است: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**

^۱ - نک به: **المرأة بین الفقه و القانون**. صص ۱۲۴ - ۱۲۹ که ما عصاره این صفحات این جای آورده ایم.
^۲ - **صحیح البخاری**: باب رد النساء الجرحی و القتلی الی المدینة، رقم ۲۸۸۳. **مسند احمد**: باقی مسند الانصار، حدیث ربیع بنت معوذ، رقم ۲۶۴۷۷.

يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطَعَمَهُ، وَجَعَلَتْ تَقْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عُرِضُوا عَلَيَّ غُرَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ تَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ - أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُرَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الْأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأُولَى». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ. رسول الله گاهی به خانه ام حرام دختر ملحان که همسر عباد بن صامت بود می رفت، و او به ایشان غذا می داد، روزی رسول خدا خانه ام حرام رفت و او پس از دادن غذا به خریدن سر آنحضرت ﷺ پرداخت؛ تا اینکه ایشان به خواب (قیلوله) رفتند، و بعداً در حالی که می خندیدند بیدار شدند و در پاسخ ام حرام که گفت چرا می خندی یا رسول الله؟ فرمودند: «گروهی از امتم به من عرضه شدند که در راه خدا پیکار می کنند، آنان بر پشت این دریا همچون پادشاهانی که بر تختهای شان نشسته اند سوار می شوند». ام حرام می گوید که گفتم: یا رسول الله! از خداوند بخواه که من را از آنان بگرداند، رسول الله پس از دعا دوباره سرش را گذاشت، و باز در حالی بیدار شد که می خندید و من (ام حرام) علت خنده ایشان را پرسیدم، آنحضرت ﷺ فرمود: «گروهی (دیگری) از امتم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می کنند» آنگونه که در اول فرموده بود فرمود. ام حرام ﷺ می گوید که گفتم: از خداوند ﷻ بخواه که من را از جمله آنان بگرداند. رسول الله ﷺ فرمود: تو از گروه اول هستی. او در زمان معاویه بن ابی سفیان (حکمرانی معاویه ﷺ بر شام در عهد خلافت عثمان ﷺ) سوار بر کشتی رهسپار قبرس شد و آنگاه که از دریا بیرون آمد از سواری اش به زمین افتاد و وفات نمود^۱.

شاید بگویند بر اساس ثبوت تاریخ ام حرام ﷺ را درین سفر همسرش همراهی می کرد، ما هم می گویم که این درست است؛ اما آنچه از حکم فقهی که ازین حدیث استنباط می شود این است که ام حرام ﷺ با وجود فهم از آیه مبارکه «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...» دو مرتبه از رسول الله ﷺ می خواهد تا از خداوند بخواهد او را از آنان بگرداند؛ آن هم در یک سفر دور دستِ خطرناکِ دریایی و نظامی در کشور دشمن، و رسول الله ﷺ بدون اینکه به او بگوید زنان باید در خانه بنشینند برای او دعا می کند و می گوید تو از آنان هستی. شاید بگویند که رسول الله ﷺ بر اساس معجزه می دانست که او با همسرش می رود.

^۱ - صحیح البخاری: رقم ۲۶۳۶ فی باب الدعاء بالجهاد. و رقم ۶۶۰۰ فی کتاب التعبیر، باب الرویا بالنهار.

ولی ما در پاسخ می‌گوییم که اگر خانه نشینی زنان در اسلام امر حتمی می‌بود، قطعاً رسول الله ﷺ او را دستور به نشستن در خانه می‌داد و از منکر مشارکت او درین سفر خطرناک پیشگیری می‌کرد؛ اما نتنها که او را منع نکرد؛ بل برایش دعا کرد. ما با استدلال ازین حدیث مبارکه در صدد این نیستیم که بگوییم زنان به صورت خود سر از خانه به سفر های دور دست بیرون شوند؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم که آنان حق کار در بیرون خانه و مشارکت در امور سیاسی را با رعایت شرایط اسلامی دارند.

امامت و قضاوت زنان

امام ابوحنیفه رحمته الله قضاوت زنان را در غیر از حدود و قصاص و امام ابن جریر طبری رحمته الله آن را به طور مطلق پذیرفته اند^۱.

کاسانی نوشته است: «شرط مرد بودن در قضاوت، عمومی نیست؛ زیرا زن اهل گواهی در همه امور است. اینکه زن در حدود و قصاص قاضی شده نمی‌تواند به علتی است که درین امور اهلیت گواهی ندارد. وقتی اهلیت قضاوت با اهلیت گواهی یکی باشد (و زن در امور غیر از حدود قصاص گواه شده بتواند) در امور غیر از حدود و قصاص قاضی هم شده می‌تواند؛ زیرا وی اهل گواهی است»^۲.

علامه وهبة الزحیلی درین باره نوشته است: «مسئولیت‌های سیاسی و اداری عمومی مانند امامت و رهبری، ریاست جمهوری، مقام قاضی القضاة، وزارت کشور، نیروهای امنیتی، انتظامی و فرماندهی ارتش برای خانم‌ها مناسب نیست و این به معنی بی‌کفایتی و ناتوانی آنها نیست؛ بل به خاطر سنگینی و پرحجم بودن بار مشکلات و مسئولیت‌های ناشی از آن مقام و موقعیت هاست؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان پس از آگاهی از نشستن دختر کسری پادشاه ایران به تخت امپراطوری ایران فرمودند: «ملتی که زمام امور خود را به دست خانمی بسپارد، پیروز نمی‌شود. متفق علیه و نسایی»

^۱ - نک: مرغینانی، هدایة مع شرح اللکنوی. ج ۵، ص ۳۷۸. ابن رشد، ابوالولید محمد، بدایة المجتهد. ج ۴، ص ۲۲۹. مقدسی، محمد بن قدامه، المغنی. ج ۱۴، ص ۱۲.

^۲ - کاسانی، بدایع الصنایع. ج ۹، ص ۸۶.

عدم تناسب آن مقام و مسئولیت‌ها برای کل و مجموع زنان است؛ زیرا گاهی برخی از زنان ممکن است که از بسیاری از مردان در ادای هرچه بهتر آن مسئولیت‌ها موفق‌تر بوده باشند و نمونه‌هایی هم در گذشته و در عصر حاضر وجود داشته و دارد؛ اما معمولاً موارد نادر و کم، مبنای اصل و قاعده قرار نمی‌گیرند و این رأی مورد تأیید اکثریت ائمه مذاهب و فقهاست.

با این همه از دیدگاه ابوحنیفه و ابن القاسم مالکی زنان در مسائل مربوط به امور مدنی و خانوادگی می‌توانند مقام قضاوت را به دست بگیرند، اما در مورد مسائل مربوط به امور جنایی و امنیتی جایز نیست که قضاوت در محاکم و دادگاه‌ها برعهده زنان باشد، اما ابن جریر طبری و ابن حزم ظاهری قضاوت زنان در همه امور و مسائل را جایز می‌دانند. البدایع: ۷/ ۳. الاحکام السلطانیة: ص ۶۱. بدایه المجتهد: ج ۲، ص ۴۶۰

برای خانم‌های مؤمن و پرهیزگاری که می‌خواهند به اصول، ارزش‌ها و اهداف شریعت اسلامی پایبند باشند، بهتر آن است که در عرصه‌های پزشکی، بیمارستان‌های ویژه زنان، مدارس و دانشگاه‌ها به کار بپردازند.^۱

شیخ عبدالکریم زیدان رحمته الله نوشته است که فقهاء حنفیه گفته اند: «برای زن جایز است که در امور غیر از حدود و قصاص قاضی باشد؛ زیرا او درین جنایات (حدود و قصاص) نمی‌تواند گواهی بدهد، برعکس در امور مدنی گواهی داده می‌تواند و بنا برین اهلیت قضا همچون اهلیت گواهی است. البدائع الصنایع لکاسانی: ج ۷، ۴. فتح القدر لابن همام: ج ۵، ص ۴۵۴. و روضة القضاة: ج ۱، ص ۵۳. امام ابن جریر طبری رحمته الله شرط مرد بودن در سرپرستی منصب قضا را به طور مطلق نمی‌پذیرد؛ زیرا آن را مانند افتاء می‌داند و در افتاء مرد بودن شرط نیست و قضا نیز چنین است، بنا برین جایز است که زن در اموال و غیر از آن در جمیع امور بدون کدام استثناء قاضی باشد؛ آنگونه که در همه امور از اموال و غیر آن می‌تواند مفتی باشد. همچنان فقهای مذهب ظاهری نیز بدین نظر اند، در کتاب «المحلی» اثر ابن حزم ظاهری آمده است: «جایز است که زن حکم کند و این رأی ابوحنیفه است»^۲.

^۱ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۳۶۴ - ۳۶۶.

^۲ - زیدان، عبدالکریم، نظام القضاء فی الشریعة الاسلامیة. صص ۳۰ - ۳۱.

موضوع قوامیت

خداوند ﷺ فرموده است: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ... مردان سرپرست زنان اند به سبب برتری که داده است خداوند ﷺ بعضی را بر بعضی و به سبب این که خرج می کنند از اموال خود... سورة النِّسَاءِ / ۳۴.

مفهوم آیت در حدی آفتابی و روشن است که توضیح نمی خواهد و می توان آن را از آیات محکمت دانست. در فرهنگ لغت های عرب واژه «قوام» به معنی های مختلفی آمده است که یکی از آن ها «غذای در حد کفاف» است، همین معنی با سیاق آیت مبارکه فوق برابری می کند؛ زیرا دران تصریح شده که علت این سرپرستی این است که خداوند ﷺ بعضی را بر بعضی برتری داده است و مردان خرج و مصارف عیال و خانواده را می پردازند. در امثال عرب آمده است: فَلَانٌ قَوَّامٌ أَهْلِهِ (فلانی کسی است بر پای می دارد شأن اهل خود را یعنی شأن اهلش بسته به وجود خود اوست) حال هدف ازین برتری، برتری فطری و مالی است و میتوان بر اساس لغت و ادبیات عرب و سیاق خود آیت مبارکه قوامیت را حمایت فطری و مالی دانست.

امام فخرالدین رازی مفسر قرآن و حکیم مسلمان ﷺ در تفسیر آیت مبارکه مذکور نوشته است: «سبب نزول آیت مذکور این بود که بعضی از زنان در مورد برتریت مردان در میراث سخن راندند و خداوند ﷺ با فرود آوردن این آیت بیان کرد که برتری مردان بر زنان در میراث به سببی است که مردان بر زنان «قوام» اند؛ در حالی که منافع زنان و مردان با هم مشترک می باشند. خداوند ﷺ به مردان دستور داده است که مهریه و نفقه زنان را بپردازند، پس فزونی در یک نقطه در مقابل نقطه دیگر قرار دارد و در اصل زیادتی نیست». تفسیر امام رازی ﷺ برگرفته از متن خود آیت مبارکه است که سبب قوامیت را به صراحت برتری مالی قلمداد کرده است.

علامه هند شاه ولی الله دهلوی ﷺ در توضیح خود برین آیت این برتری را برتری «جبلی و فطری دانسته است.

بنا به تصریح آیت مبارکه این برتری به سبب خرج و مصارف خانواده است که مردان بر عهده دارند و ازین رو می توان آن را برتری مالی نیز خواند، همچنان قوامیت را می توان به حمایت تعبیر کرد، یعنی مردان خدمتکار، سرپرست حامی زنان اند نه زورگو.

و اگر این برتری ای که علت قوامیت مردان بر زنان در آیت مبارکه قلمداد شده است را به اساس دیدگاه سخیف افراطی های نادان عمومیت دهیم، نتیجه آن می شود که مردان فاسق از مریم، و آسیه و خدیجه و عایشه رضی الله عنهن برتر باشند که این نتیجه قطعاً مردود است، این امر در اصطلاح منطق قیاس مع الفارق و نزدیک به اصطلاح فلسفی ترجیح بلامرجح است که هر دو به اتفاق فلاسفه باطل و غیر ممکن هستند.

صراحت قرآن و سنت نبوی می رسانند که برتری در پیشگاه خداوند بر اساس جنسیت و رنگ و نژاد نه؛ بل به اساس تقوا است؛ طوری که خداوند عز و جل فرموده است: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**. همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزکار ترین شماست. *سورة الحجرات/ ۱۳*.

و در حدیث مشهور نبوی نیز آمده است: عربی بر عجمی و عجمی بر عربی، و سرخ پوست بر سیاه پوست و سیاه پوست بر سرخ پوست برتری ندارد مگر بر تقوا.

در اسلام ستم ناروا است و مردان به سبب توانایی جسمی و مالی که به علت آن سرپرستی زنان را به دست دارند، نمی توانند بر زنان ستم کنند. بر اساس رهنمود های منور اسلام مردان و زنان مکلف به خوشرفتاری با یکدیگر اند. بنابراین سرپرستی به معنای حمایت زن توسط مرد است نه زورگویی و قُدری.

اما مرحوم سید ابوالاعلی مودودی دانشمند پاکستانی با استدلال به آیت «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ... مردان سرپرست زنان اند... قرآن: النساء/ ۳۴» و حدیث مشهور «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمًا وَلَوْ أَمَرَهُمْ أَمْرًا»^۱ هر نوع مسئولیت سیاسی را برای زنان قدغن کرده است.

سپس او به پاسخ معترضین که احتمالاً با استناد به مشارکت زنان صحابیات در امور مهم بپرسند: کجاست آن نصوصی که قاطعانه سپردن پست های دولتی به زنان را رد کرده باشد؟ نوشته است: «کارها و وظایف مجالسی که در عهد ما عنوان به خود عنوان شورا را گرفته اند، تنها قانون گذاری و پیشنهاد مواد قانونی نیستند؛ بلکه جنبشهای سیاسی اند که دولتها را راهنمایی میکنند، کابینه ها را تشکیل میدهند و از هم می ریزند، برای اداره امور مملکت روش و راه تعیین میکنند، در کارهای اقتصادی و مالی فرمان میدهند، و زمام امور جنگ و صلح را در دست دارند. بناء این مجالس کار مجتهد و فقیه را

^۱ - مودودی، ابوالاعلی، تدوین الدستور الاسلامی. ص ۶۹.

نمی‌کنند؛ بلکه بجای قیم و سرپرست دولت‌ها هستند. سپس پاسخ این اعتراض احتمالی را با تفسیر کردن آیت (قوامیت) به دلخواه خود داده است.

دانشمند بزرگ ابوالاعلی مودودی رحمته الله باید نخست این آیت را با آیت ماقبلش که متعلق به میراث است و آیت مابعدش که متعلق به خانواده است مورد بررسی قرار می‌داد، سپس با توجه به سیاق خود آیت مبارکه و شأن نزولش در مورد آن اظهار نظر می‌فرمود.

عَلَّتِ سرپرستی مرد بر زن صراحتاً در خود این آیت مبارکه تفضل فطری و مالی مرد دانسته شده است و بنابراین در روشنایی نص صریح قرآن جایی برای گشتن به دنبال تأویلات بیجا باقی نمی‌ماند. آری مردان از مال خود بر زنان خرچ می‌کنند و علاوه از پرداختن مهریه به پرداخت خوراک، پوشاک، مسکن و نوشیدنی زن نیز مکلف هستند.

درین زمینه استاد شیخ راشد غنوشی دیدگاه مودودی صاحب را نخست چنین مطرح کرده است: «سید ابوالاعلی مودودی دانشمند پاکستانی با استدلال به آیت قوامیت استدلال کرده است که هیچ یک از مناصب اصلی در یک حکومت همانند ریاست، وزارت، عضویت در مجلس نمایندگان و اداره عمده حکومتی را نمی‌توان به زنان سپرد و سیاست حکمرانی از دایره صلاحیت زنان بیرون است»^۱.

سپس غنوشی حفظه الله این گونه به نقد دیدگاه مودودی صاحب پرداخته است: «هیچ یک از عالمان سیاست دینی پیش از مودودی از این آیه به عنوان دلیلی بر منع ولایت عامه زنان استناد نکرده اند؛ تا چه رسد که مستند محرومیت آنان از همه حقوق سیاسی قرار گیرد. چه اگر معنی قوام بودن ریاست مطلق باشد نتیجه این چنین تفسیری برای آیه، آن خواهد بود که زن از هر کاری که دران نوعی ریاست در هر سطحی باشد، حتی از کارهای چون تیماری کودکان در پرورشگاه‌ها، تیماری بیماران در بیمارستان، تحقیق جزئی در باره یک مسئله، اداره یک مغازه و یا یک کارگاه و کارخانه نیز محروم داشته شوند. در هیچ حالی هیچ یک از علمای اسلام از دوره های کهن تا روزگار حاضر – تا جایی که ما می‌دانیم- و هیچ یک از مفسران قرآن و محدثان به چنین نظر افراطی نگراییده اند. حتی نامورترین مفسران قرآن کریم در روزگار حاضر به رغم گرایش سلفی‌گری خود (منظور شهید سید قطب رحمته الله است) در تفسیر و تمایل شدید به مخالفت با هر چه از غرب آمده است، در تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ» بدین اعتراف می‌کند که پیشتر از آیه چنین می‌فهمیده است که از ریاست عامه مردان بر زنان در همه

^۱ - غنوشی، راشد، آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی. ترجمه حسن حسین صابری، ص ۱۵۷ به نقل از کتاب (تدوین الدستور الاسلامی. ص ۸۴ - ۸۸) اثر مودودی.

مسائل سخن می گوید؛ اما پس از تأمل طولانی ازین نظر برگشته است، بدان دلیل که سیاق آیه بحث از اختلاف های میان زن و شوهر است و به حکم این سیاق ریاستی که در آیه از آن سخن بمیان آمده است از چهار چوب خانه و خانواده بیرون نیست^۱».

ما در تایید این دیدگاه غنوشی صاحب حفظه الله می افزاییم: مرحوم مودودی با وجود این دیدگاه سختگیرانه اش، در انتخابات وقت پاکستان از فاطمه جناح خواهر محمد علی جناح در برابر مارشال ایوب خان طرفداری کرد. آیا ایشان در هنگام حمایت از فاطمه جناح متوجه دیدگاه خود در باره ریاست زن نشده بود؟ دیدگاه قاطعانه مودودی رحمه الله طوریکه غنوشی صاحب حفظه الله توضیح داده است، حتی به زنان پرستار اجازه کار در درمانگاه های که مردان کار می کنند را نمی دهد. بنابراین جایی وجود هم ندارد که بگوییم ایشان با ورود از دروازه سد ذریعه برای جلوگیری از افتادن پاکستان در ورطه استبداد، فاطمه جناح را بر مارشال ایوب خان ترجیح داده باشد و به اصطلاح به ضرر کمتر رجوع نموده باشد.

مولانا گوهرالرحمان از اخلاصمندان مودودی پس از نقل دیدگاه امام ابوحنیفه و امام ابن جریر طبری رحمهما الله مبنی بر قاضی شدن زن با اسناد آن، عمل کردن شعیب رضی الله عنه به مشوره دخترش مبنی بر گرفتن موسی رضی الله عنه به شبانی، پذیرفتن مشوره سیاسی ام سلمه رضی الله عنها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در محل حدیبیه، مشارکت عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما بنا به مشوره حفصه رضی الله عنها در شورای مصالحه علی کرم الله و جهه و معاویه رضی الله عنهما، مشارکت زنان در غزوات با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اثبات جعلی بودن برخی از روایات در مورد عدم مشوره خواستن از زنان نوشته است: «لازم است در چوکات نظام برای زنان برخی پست ها را در نظر گیرند^۲». او سپس دیدگاه مودودی را نقل نموده و در نهایت بر آن نقد نرمی کرده است.

پیشوای مجدد معاصر استاد شیخ محمد غزالی مصری رحمه الله مسئله قومیت را مربوط به خانواده دانسته در مبحث پیرامون آن زیر عنوان «سرپرستی نه زورگویی» نوشته است: «آیا قومیت مرد در خانه اش به او اجازه استبداد و خشم را می دهد؟ بعضی از مردم چنین گمان می کنند؛ در حالی که (درین وهم خود) خطا کار اند، در درون خانواده اسلامی مسایلی هستند بنام حدود الله. به هنگام تلاوت قرآن کریم متوجه شدم که این مسایل در دو آیه از قرآن شش بار تکرار شده است، موضوع این دو آیه حمایت خانواده مسلمین از تخریب و پیشگیری از شکافته شدن آن است: *الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ*

^۱ - همان، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

^۲ - گوهر الرحمان، مولانا، سیاست اسلامی. ترجمه عبدالعظیم، صص ۲۶۷ - ۲۸۱.

تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. طلاق (رجعی) دو بار است و پس از آن یا نگاه داشتن به شایستگی یا رها کردن به خوبی است، و حلال نیست بر شما (ای مردان) اینکه بگیری از مال (مهر) داده شده خود (به زنان) چیزی را؛ مگر آنکه زن و شوهر بترسند از اینکه بر پای ندارند حدود خدا را (در معاشرت)، پس اگر بترسید ازین که بر پای ندارند زن و شوهر حدود خدا را، پس گناهی بر آن دو نیست که زن چیزی از مال در بدل طلاق خود به شوهرش بپردازد، این است حدود خدا و از آن پای فراتر نگذارید و کسی پای از حدود خدا به بیرون نهاد پس این گروه از ستمگاران اند. پس اگر طلاق داد زن را پس از آن (زن) بر او (شوهر) حلال نیست؛ مگر اینکه به نکاح در بیاورد (زن را) مرد دیگری، پس اگر (آن مرد) طلاق داد زن را، گناهی بر آن دو (زن و شوهر اولی) نیست که دوباره به هم (از طریق نکاح) رجوع کنند؛ در صورتی که گمان داشته باشند که بر پای می دارند حدود خدای را و این حدود خدا است که بیان کرده شده است به قومی که می دانند. سورة البقرة / ۲۲۹ - ۲۳۰.

چيستند این حدود که شش بار در چند سطر تکرار شده اند؟ آنها ضوابطی اند که از هرج و مرج، سستی و ناتوانی خانواده ها جلوگیری می کنند. ضوابطی اند بر اساس فطرت، خرد و وحیی که ترازوهای عدالت را در میان مردم بر پای می دارد، بی گمان خانه لانه روباهان نیست که در آن بیارامند، و نه هم جنگلی که درندگان را در میانش جای دهد.

خداوند جایگاه زن در پیشگاه مرد و جایگاه مرد در پیشگاه زن را با این جمله کوتاه بیان داشته است: هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ. آنان (زنان) پوشش برای شما اند و شما هم پوشش برای آنان هستید. سورة البقرة / ۱۷۸. این گونه پیوستگی بین دو انسان آن دو را به یک تن بدل می کند، بناء غریزه مشترک عامل پیوند میان آن دو نیست؛ زیرا لذت در گذر نمی تواند زندگانی دایمی بسازد، مفسران بزرگوار بر فضای حاکم خانواده مسلمان عنایتی خاصی داشته اند و حدود خدا به ویژه حدودی را که به کثرت در آیات فوق بیان شده است را توضیح داده اند.

صاحب المنار رحمته الله (امام محمد عبده) می فرمایند: ... ستم آفت تمدن و آبادی و نابود کننده ملت هاست، بی گمان ستم هر یک از زن و شوهر به یکدیگر از ظلم پادشاه بر رعیتش فساد آورنده تر و زود

رساننده تر به نابودی است، رابطه زن و شوهر استوارترین و محکمترین رشته روابط در فطرت انسانی است، پس هر گاه فطرت فاسد گردد این رشته پیچیده و محکم پاره می شود و پس از آن امت به چیزی امیدوار نیستند تا آنان را از خشم و غضب الهی برهانند...-

این در گذشتن از حدود خدا سبب شقاوت و بدبختی در دنیا و آخرت می گردد، امروز به علت فساد زن و شوهر و در گذشتن از حدود الهی نوعی سستی و بی مهری در روابط آنان مشاهده می شود که در هیچ یک از عصرهای اسلامی مشاهده نشده است.

واقعیت این است که درون خانواده از برونش تأثیر می پذیرد، و هرگاه جهالت و اسراف و هرزگی در بیرون از خانه جریان یابند، به سیلابی بدل خواهند شد که به درون خانه راه می یابد و کسی از آن جز آنکه خداوندش در پناه آورد جان سالم بدر نخواهد برد.

ما نخست خواستار اجرای حدود الهی (عدالت و خوش رفتاری در خانواده) هستیم، آنگونه که قرآنکریم آن را ترسیم و سنت پاک آن را تشریح کرده است، و برین باوریم که ارتقای سطح بینش، اخلاق، و رفتار زوجین سبب تقویت پایه های درونی و بیرونی خانواده می گردد. و زن را طوری به بار می آورد که بتواند در چوکات وظیفه اش فعال و موفق باشد. همچنان که به مرد فرصت می دهد تا زمام امور مربوط به خود را به دست گیرد و از پشت بحران زندگی و مشکلات مترتب آن بر آید.

اگر خانواده را مؤسسه تربیتی یا شرکت اقتصادی هم بدانیم؛ باز هم نیازمند داشتن رئیسی است؛ اما رئیس از شوری، تفاهم و رأیزنی و گفتگوی مصلحت آمیز دیگران بی نیاز نیست و آن را لغو نمی کند. این قانونی است که در تمام عرصه های زندگی کار برد دارد؛ پس چرا خانواده را از آن مستثناء کنیم؟ سخن خداوند در وصف مسلمانان که می فرماید: ... وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ... و از صفات مؤمنان آن است که در میان خود جهت حل مسئله رأی زنی می کنند. سورة الشوری / ۳۸. این آیت مبارکه در مکه قبل از شکل گیری سیستم نظامی و قانونی نازل شده بود، و عموم آیت به خانواده و جامعه می پردازد.

استاد احمد موسی سالم می گوید: - قَوَامِيَّتِ مرد در خانواده بخاطر مسؤلیتهای سنگینی که روی دوشش دارد و به حکم تلاش و کوششی که برای خانواده و دفع ضرر و جلب منفعت آن می کند، فقط به او حق می دهد که پس از مشورت و رأیزنی، تصمیم نهایی را اتخاذ کند؛ آن هم مشروط به اینکه تصمیمش شرعی و نیکو باشد و از روی قلدر و زیاده روی و کم خردی نباشد.-

از حق زن است که مرد را در صورت کج روی اش باز گرداند و دیدگاهش را نپذیرد و در اعتراض برحق خود بر او از خویشاوندان خود و شوهرش و حاکم جامعه چاره بخواند، و بر مرد است که حدود الله را (در خانواده) بر پای بدارد.

۱- خرجی خانه فقط بر عهده شوهر بوده و بر عهده زن هم اگر باشد آن به صورت مقطعی و از روی اختیار است، بر زن است که قیمتی ترین وقت خود را صرف تربیت فرزندان و مراقبت علمی و ادبی آنان کند.

۲- پرورشگاه کودکان مکانی برای زمانهای ویژه ای است و به گاهی است که ضرورت های مقطعی ایجاب می کند، و گرنه مکان اصلی برای سرپرستی و تربیت کودک همان خانه و آغوش گرم و مهربان مادر است.

۳- حرام های الهی در اسلام به برج های بلند محصور است که افراد مست و بی غیرت ازان آگاهی ندارند، و فرهنگ غربی که به هر مردی اجازه می دهد تا با هر زنی با اجازه و بدون اجازه شوهرش به پایکوبی پردازد، در دین ما مطرود و نا پذیرفتنی است و هیچ مرد و زنی حق ندارد تا حدود الهی را در هم شکند و به حرماش تعدی کند.

۴- خانواده همچون مملکتی دارای حد و مرز معین است و طبیعی است که باید ازان حد و مرز پاسداری صورت گیرد. خانواده ها بر سطح دریای موج بنا نشده اند و دروازه گشاده نیستند تا هرکسی به آن در آید و ازان بیرون شود.

ازدواج دارای ابعاد فقهی، اجتماعی و تربیتی بوده و لازم است که هر کدام شناخته شوند و در کنار آن تعریف جامع و مانع از سرپرستی مرد نیز بدست داد.

چنانچه به ایجاد رشته جامعه شناسی اسلام مبادرت کنیم تعریف و تبیین موارد مذکور به آسانی امکان پذیراست. دانشی که دران به مسایل خانواده اسلامی و در کنار آن به انواع همکاری و نحوه برخورد بین اقشار مختلف مردم پرداخته شود. با توجه به اینکه علوم انسانی در برنامه های نوین خود به کیان خانواده از زوایای مختلف می پردازد، و گذشته ازان علوم تربیتی، اخلاقی، اقتصادی، و اجتماعی پیش از علم حقوق به مسایل خانواده سرو کار دارد، ولی ما هنوز در این زمینه چهار دست و پا به پیش می رویم و به ترجمه و تقلید از دیگران بسنده می کنیم.

زنان غیور ازین تعریف فقهاء در باره ازدواج به خشم آمدند که می گویند: «ازدواج عقدی است که به موجب آن تمتع از زن حلال می شود». ظاهراً تعریف مزبور از رساندن معنی ژرفی که در روابط زوجین مد نظر است، قاصر است. این تعریف به جنبه قانونی و فقهی ازدواج نظر دارد، و از سایر جنبه های آن غافل است. ازدواج خیلی بالاتر از این است که عقدی برای دست یافتن به بدن زن باشد... خداوند ﷻ می فرماید: **وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْوَابِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ**. و خداوند از زنان تان برای شما همسرانی قرار داد و از همسران تان برای شما فرزندان و نوادگان قرار داد و از پاکی ها روزی تان داد. آیا به باطل ایمان می آورند و آنان به نعمت خداوند کفر می ورزند. *سورة النحل / ۷۲*.

زنی با نگرانی به من گفت: اگر شوهرم بخاطر مُسَاجِرَه لفظی که بین من و او گذشته است؛ گرچه حق هم بامن باشد، از من برنجد و بر من خشم گیرد، آیا از خوشنودی خدا محروم و فرشتگان بر من لعنت می فرستند...؟

فورا سخنش را قطع کردم و به او فهماندم که حدیث در مورد دیگری خیلی دور از آنچه تو پنداشته ای وارد شده است. حدیث در باره زنی است که در حالی که شوهرش به او نیازمند است از همبستری با او سرباز می زند، و با این کارش او را در معرض فتنه قرار می دهد. آری مراد حدیث این است.

بی شک اسلام بر اساس فطری و عقلی بنا شده است، چراکه آن فطرت خداوند ﷻ است که مردم را بر آن سرشته است^۱.

بر گردیم بر داستان امام ابوالاعلی مودودی رحمته الله علیه: ایشان نتنها در مورد زنان دوچار اشتباه نشده اند که با انتقادات بیجا به برخی از بزرگان سلف از آن وزن سنگین خویش کاسته اند.

۱- امام غزالی رحمته الله علیه را در سه مورد متهم کرده است: ضعیف الحدیث بودن، غلبه عقلیات بر ذهنش و تمایل شدید به سوی تصوف^۲.

۲- بر شاه ولی الله دهلوی و امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته الله علیه چنین تاخته است: «ایشان در موضوع تصوف بیماری مسلمانان را به طور دقیق و کامل تشخیص نداده و پیمایش نکرده بودند و نا خود

^۱ - غزالی، محمد، مسایل زنان در بین سنت های کهن و جدید. ترجمه مجید احمدی، صص ۱۸۱ - ۱۸۶.

^۲ - مودودی، ابوالاعلی، تجدید و احیای دین. ص ۵۶.

آگاه همان غذایی را به خورد مردم دادند که باید ازان ایشان را پرهیز می کردند. (و سپس برای تبرئه خویش نوشته است که) من با اصل تصوف ترویجی ایشان نه؛ بل با رموز و اشارات ایشان مخالف^۱».

۳- در مورد صوفی و عارف بزرگ، و مجاهد شهید سید احمد بن عرفان و دوستش شاه اسماعیل دهلوی رحمهما الله نوشته است: ایشان مجاهدین زیادی را از سراسر هندوستان به خوبی جمع و رهبری کردند؛ اما قبل ازان باید انقلاب سیاسی را در منطقه شمال غرب شبه قاره که پناهگاه و سنگر شان بود پیاده می کردند و این مردم را تربیت اخلاقی و ذهنی می دادند تا مفهوم نظام اسلامی را درک می کردند و قابلیت انصار شدن را پیدا می کردند^۲.

۴- همچنان در مورد شاه ولی الله ﷺ نوشته است: «ایشان به شدت بر مسلک چهار امام اهل سنت پایبند بود و کدام روش تجدیدی ای را دایر نکرد، و برای حل مشکلات خشونت و نزدیکی بین مکتب های مورد احترام صرف با ابراز یک آرزو به این مفهوم که - سیستم جدید شرعی باید از ترکیبی از فقه حنفی و شافعی بیرون آورده شود- بسنده کرده است؛ اما درین مورد هم جز در حد یک نظریه گامی فراتر نگذاشت». سپس در ادامه با چشم پوشی ازان همه خیر خواهی های حکیم الاسلام علامه اقبال لاهوری ﷺ بر او چنین تاخته است: «در طول زندگی اش فقط در سال های آخر عمر توانست که در مغز خود به درک روشن، صریح و خالص از اسلام شکل بدهد، و در اوایل عمر بسیاری از عقاید بیگانه و نامأنوس و تأثیراتی آزادانه با افکار اسلامی او مخلوط شده بود^۳».

۵- پس زان مرحوم مودودی بر امام الهند، سیاست مدار، مفسر قرآن و فیلسوف اسلام مولانا ابوالکلام آزاد ﷺ چنین یورش برده است: «تا هنگام ۱۹۲۱ م. مولانا ابوالکلام آزاد نماینده پر شوری برای احیای جنبش مذهبی خلافت بود؛ اما بعد ازان به یک باره در فکر و عمل پشت پا زد و وارونه شد، به اندازه که مردم چشمان خود را می مالند تا حقیقتاً باور شان شود که خواب نیستند و آنچه که می بینند همان ابوالکلام آزاد است و یا اینکه به وسیله مسخ شدن فرد دیگری در درون او متولد شده است. ابوالکلام آزاد درین هنگام صد در صد یک هندی ناسیونالیست و یک قهرمان داستان پر سر و صدا از یک فرد واحد از ملت هند از مسلمان بود، او این مفهوم عمومی «اتحاد مذاهب» را به این طریق حل کرده بود که از اصل تکامل تدریجی داروینی ها،

۱ - همان، ص ۸۸.

۲ - همان، ص ۹۰.

۳ - جمله، مریم، جاذبه اسلام، ص ۱۰۳.

نظریات بعضی از فلاسفه هندی اثر این تئوری ها را می توان به شکل آشکار در تفسیر قرآن او مشاهده کرد^۱».

پاسخ: اتهامات ضعف حدیث، مغلوبیت ذهنی در برابر فلسفه عقلانی و انحراف تصوف در مورد امام حجة الاسلام غزالی رحمته الله نادرست است. اولاً ضعف حدیث را باید به متخصصین فن ارجاع داد، بنده خود با بسا از احادیثی در کتب فقه بر خورده ام که از سوی محدثین ضعیف قلمداد شده اند؛ اما در نقاط دیگری دیدم که آن حدیث ضعیف با حدیث دیگری تقویت شده است، ازین رو به فقهاء اعتماد کردم و دیگر ضعیف قلمداد کردن حدیث را به محض اینکه محدثی آن را ضعیف شمرده است بر خود ممنوع قرار دادم. مرحوم مودودی در فن حدیث شناسی متخصص نیست، نهایتاً سندی را که در اثبات این ادعایش ارائه کرده این است که امام تاج الدین سبکی رحمته الله احادیث «إحياء العلوم» را ضعیف دانسته است. شکی نیست که در سایر کتب، احادیث ضعیف وجود دارند؛ اما نه اینکه بگوییم همه احادیث آن کتب ضعیف هستند. وقتی به تحقیق حافظ زین الدین عراقی رحمته الله در احادیث «إحياء العلوم» نگریستم، دیدم که او بسا از احادیث کتاب «إحياء» را به کتب دست اول ما چون بخاری و مسلم ارجاع کرده است، به مرسل بودن برخی از احادیث نیز تصریح کرده است و به ندرت حدیثی را ضعیف شمرده است. مرحوم مودودی حق داشت که ضعیف قلمداد کند؛ اما نه از سر تقلید محض از امام سبکی رحمته الله و بدون تحقیق. شاید امام سبکی رحمته الله عده از احادیث احياء را ضعیف دانسته باشد؛ ولی نمی توان با ضعیف بودن چند حدیث یک امام مجدد را کاملاً به ضعف حدیث متهم کرد، آن هم در صورتی که احادیث ضعیف را در فضایل به اتفاق آراء می پذیریم و کتاب احياء هم پر از بیان فضایل است.

این که مرحوم مودودی، امام غزالی رحمته الله را به مغلوبیت عقلانی متهم کرده است تهمتی بیش نیست، کاخ فلسفه یونان تا صد سال از سنگ امام غزالی لرزان شده بود و او بود که با نوشتن کتاب «تهافت الفلاسفه» خاک بر دهن فلاسفه الحادی ریخت. اما باید گفت که اولاً برای رد یک چیز منحرف خود آن چیز را هم باید شناخت، اینکه امام غزالی رحمته الله فلسفه را می دانست عیبی نیست و این سلاح را برای رد خود آن بکار برد. فلسفه هم چیزی بدی نیست و هر علمی بجای خودش شریف است؛ اما منظور ما این جای فلسفه الحادی است، امام غزالی رحمته الله با فلسفه اسلامی به رد فلسفه الحادی پرداخته است. اما در قسمت علم کلام غزالی رحمته الله باور دیگری دارد؛ طوری که در جواهر القرآن نوشته است: «... درجه فقیه

^۱ - همان، صص ۱۰۴ - ۱۰۵.

و متکلم آن قدر از هم دور نیست، حاجت به فقیه عام تر و به متکلم قویتر و به هر دو از بهر مصالح دنیا ضروری است. حاجت به فقیه از برای تشخیص حلال و حرام و به متکلم برای دفع تشکیک مبتدعان است. فقهاء چون سازندگان چاه ها و رباط ها در راه مکه جهت رفع حاجات حجاج و متکلمان چون امنیت گیرندگان راه آن اند، اگر ین دو طایفه با علم خود بر راه خداوندی بروند فضل شان بر دیگران چون آفتاب بر ستارگان اند^۱. مسلمات عقاید در کلام خدا و پیامبر درج است؛ اما تشکیک مدعیان نزدیک بود موجب انحراف اهل حق شود، بناء خداوند ﷻ برای دفع شبهات آنان متکلمان را برانگیخت. اعتقاد در قرآن و سنت است و بنا برین علم کلام مثبت اعتقاد نه؛ بل فرونشاندن خصم است^۲.

با آن هم ایشان علم کلام را برای هر بیماری مفید ندانسته و چنانچه در فوق پیداست آن را برای بیماری خاصی مفید دانسته است و ازین رو کتابی بنام (الجام العوام عن علم الکلام) نگاشته و عوام را از آن بر حذر داشته است.

پس اگر به زعم مرحوم ابوالاعلی مودودی همین مغلوبیت فکری امام غزالی رحمته الله باشد حاشا و کلا. اما در قسمت تصوف امام غزالی رحمته الله نیازی به بیان نیست و اگر تصوف او نادرست و منحرف باشد اصلا در دنیا تصوفی غیر منحرف باقی نمی ماند. کسانی هم امام غزالی رحمته الله را به سکوت در مورد جهاد در شرایطی که به آن نیاز شدیدی وجود داشت متهم کرده اند؛ اما متوجه نشده اند که در شرایطی که پادشاهان قدرتمند از بیم فداییان اسماعیلیه در قصر های شان خواب نداشتند، غزالی فلسفه آنان را با نوشتن کتابهای «المنقذ من الضلال» و «فضائح الباطنیه» در هم شکست و نتنها با نوشتن درین زمینه مبارزه نمود، که مدارس و طلاب زیادی را تدریس کرد، اینگونه نبود که غزالی رحمته الله به گمان مرحوم مودودی فقط تصوف خشک را گرفته و چادر نشین شده باشد.

در مورد اعتراض ایشان بر امام ربانی و شاه ولی الله دهلوی رحمته الله و سپس تبرئه خویش با نوشتن اینکه «من مخالف برخی از رموز و کنایات ایشانم نه اصل تصوف ایشان» چه بگویم. نمی دانم این رموز و اشارت چه بوده اند، ما که هر چه از کتب ایشان خوانده ایم فهمیده ایم و تا حال با کنایه و رموزی در کتب آن دو بزرگوار بر نخوردیم که ذهن مان درک نکرده باشد. شاید اگر مسئله وحدت الوجود را مورد نظر داشته باشند، علماء می دانند که آن فرقی با وحدت الشهود ندارد، شاه ولی الله رحمته الله

^۱ - غزالی، ابوحامد، ۱۳۶۰ هـ. خ. جواهر القرآن. ترجمه سید حسین خدیجم، تهران، انتشارات بنیاد علوم اسلامی، ص ۳۵. با تلخیص.

^۲ - غزالی، ابوحامد، المنقذ من الضلال. ص ۸ با ترجمه و تلخیص.

آن را توضیح داده و نیز علامه شبلی نعمانی رحمته الله خوب تر از شاه ولی الله رحمته الله توضیح داده است؛ اما افسوس که اگر ما روی آن بیچیم از موضوع خارج می شویم. خوب هر چه که بوده مرحوم مودودی تیر خود را بسوی ایشان پرتاب کرده؛ اما این تیر به علت افگندنش در تاریکی نتنها بر ایشان تأثیری نداشته است که از وزن سنگین خود مودودی رحمته الله کاسته است. اگر تصوف امام ربانی و شاه ولی الله رحمهما الله به قول مرحوم مودودی در تشخیص بیماری ها غیر مؤثر قلمداد شود، باید بنیاد تصوف را برکند. غافل ازین که شخص مودودی رحمته الله از خانواده عرفانی و تصوف بوده و همین لقب مودودی او بر گرفته از نام شیخ قطب الدین مودود چشتی رحمته الله یکی از اجداد صوفی ایشان است که از هرات به هندوستان رفتند و در آن جای ساکن شدند.

نامه اعتراضی هم درین مورد به شاد روان مودودی رسیده است که جرأت‌مندان آن را در آخر کتاب شان چنین درج کرده اند: بر چسپ سه ضعف بر امام غزالی را زده اید، آیا این بر چسپ ها در کتاب های إحياء العلوم الدین و کیمیای سعادت مشاهده می شود و تصوف ارایه شده در آن کتاب ها توسط امام غزالی رحمته الله خوب نیست؟. همچنان در مورد امام ربانی و شاه ولی الله نوشته اید که آن دو راجع به تصوف بیماری مسلمانان را به طور کامل تشخیص داده نتوانستند و رژیم غذایی را به مردم تجویز کردند که باید ازان مردم را پرهیز می دادند. مگر اینها با وجود بهره کافی از علوم ظاهری و باطنی این قدر کم بصیرت بودند که بیماری تصوف را تشخیص داده نتوانستند^۱؟. اما ایشان بجای آن که اعتراض را پاسخ دهند به معنی مجتهد پرداخته و در حقیقت قسمتی از اعتراض را به خوبی پاسخ داده اند و از پاسخ قسمت حساس که سوالات فوق اند خیری نیست.

در مورد اعتراض شان به سید احمد و شاه اسماعیل رحمهما الله باید بگویم که مودودی صاحب رحمته الله حق بجانب اند؛ اما باید گفت که زحمات همه دولت ها به شمول دولت بابر هندی درین مورد مانع شورش های قبایل نشده است و به باور من اصلاً آن دو بزرگوار در انتخاب منطقه به اشتباه رفته بودند. خوی گرفتن قبایل و بادیه نشین به تمدن و ترقی نیاز به تربیت چندین نسلی دارد، قرآن درین مورد فرموده است: الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. صحرا نشینان سخت تر اند در کفر و نفاق و سزاوار تر اند به آن که ندانند احکام شریعتی را که نازل کرده است خدا بر پیغامبر خود و خدا دانای درست کار است. سورة التوبة/ ۹۷. و نیز فرموده است: قَالَتِ الْأَعْرَابُ

^۱ - مودودی، تجدید و احیای دین. ص ۹۶.

أَمَّا قُلٌّ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ... گفتند اعراب (بادیه نشینان) ایمان آوردیم بگو ایمان به حقیقت نیاوردید و لیکن بگویید منقاد شده ایم و هنوز در نیامده است ایمان به دل های شما... سورة الحجرات/ ۱۴ .

هدف ما این نیست که بگوییم بادیه نشینان گمراه اند؛ بل با استناد به آیات مذکور می گوئیم که تربیت بادیه نشینان سخت تر از شهر نشینان و متمدنان است و تداوم در چند نسل می خواهد، درست که مسلمان هستند؛ اما آماده گردانیدن آنان برای یک حرکت جدیدی هر چند اسلامی که در مقابله با سنت های عنعنوی شان باشد سخت است و حتی این کار تربیت مداوم در چند نسل می خواهد. بنا برین تکرار می کنم که اشتباه آن دو بزرگوار در اصل نه؛ بل در انتخاب منطقه برای مبارزه بود. باید مرکزیت را در جای دیگری اساس می گذاشتند و نخست روی حوزه شمالغرب تلاش های فرهنگی می کردند و بعداً مرکز را به آن جای انتقال می دادند.

مرحوم خان عبدالغفار خان درین زمینه زحمات شایانی کشید، او رفت؛ ولی راهش ادامه یافت و حالا امروز پس از گذشت چند نسل می بینیم که هنوز نتیجه روشنگری آن مرحوم با وجود اثرات سنگین کامل نشده است، هنوز هم جدال بر سر چیز های بسیار اندک به دشمنی های صد ساله می انجامد و برخی از رسوم غیر اسلامی چون ستم به زنان همچون محروم کردن ایشان از حق میراث و حق انتخاب شوهر در میان قبایل پشتون وجود دارند.

اعتراض دومش بر شاه ولی الله مبنی بر در هم ریختن اصول مذاهب اربعه اهل سنت و اجتهادات جدید خطا است. ما به اتفاق در قسمت عبادات حق اجتهاد نداریم و در قسمت معاملات هم در اجتهاد شرایطی وجود دارد، اهل یک مذهب بنا به فتوای مفتی می توانند جهت آسانی کار بر اساس ایجاب مصلحت به مذهب دیگر عمل کنند؛ طوری که امروز در قسمت زنی که شوهرش مفقود شده باشد به فتوای امام مالک رحمته الله عمل می شود. در صورت بر خورد با نیازمندی های که در کتب گذشته نیستند، مفتی اصولاً می تواند با تشخیص مصلحت در پرتو قرآن و سنت و آثار برای رفع نیازمندی فتوا دهد که به نحوی می توان آن را اجتهاد فی المذهب دانست، رخصتها در قرآن مشخص اند؛ مثلاً خوردن گوشت مردار در حالت اضطرار رخصت است. روی این اصل و اصل های دیگر مفتی بر اساس نیاز زمان در روشنی قرآن و سنت و آثار می تواند فتاوا دهد؛ اما به طور کامل بیرون شدن از اصول سلف به معنای شکستن کشتی در میان امواج طوفانی است.

اگر به هر بی سری اجازه اجتهاد داده شود به قول مرحوم شیخ سعید حوی رحمته الله امت اسلامی از یک مذهب اهل سنت در اصول و چهار مذهب فقهی در فروع به میلیون ها مذهب تقسیم می شود و هیچگاه نمی توان فاجعه را برداشت، پس خدا بیامرز سلف ما و شاه ولی الله را که این اجازه را به طور مطلق نداده اند و مرحوم دکتر اقبال لاهوری را خدا بیامرز که با وجود داشتن میل قلبی به باز بودن دروازه اجتهاد که آن را در کتاب (باز سازی اندیشه) بیان کرده است، با سرودن شعری به هر مدعی این وقت اجازه اجتهاد را نداده و گفته است:

ز اجتهاد عالمان کم نظر اقتدا بر رفتگان محفوظ تر
عقل آبایت هوس فرسوده نیست کار پاکان را غرض آلوده نیست

هر چند که ما به طور کامل دیدگاه علامه سید ابوالاعلی مودودی رحمته الله را در مورد علامه اقبال لاهوری رحمته الله رد هم نمی کنیم؛ به طور مثال مرحوم مودودی گفته است تناقضاتی گوناگونی در افکار اقبال دیده شده است. ما علاوه ازین می گوئیم که رؤیای دکتر اقبال در مورد تأسیس کشور پاکستان رؤیای خوبی نبود و در او حقیقت با این خطای اجتهادی سیاسی اش آنچه را خواست که انگلیس پس از خروجش از شبه قاره آن را می خواست، هرچند ما خطای اقبال را خطای اجتهادی سیاسی می دانیم و کسی او را به اجیری انگلیس متهم کرده نمی تواند؛ اما نمی توان رسوب تربیت در زیرچتر دولت استعماری که خود هم در اشعار نابش از ان شکوه ها کرده است و اثرات تحصیل در دیار غرب را از ضمیر ناخود آگاه ایشان دور دانست. انگلیس در هنگام خروجش از شبه قاره می خواست که با تأسیس پاکستان جدال مرزی لاینحلی (شبه جدالی که در سرزمینهای عربی با تأسیس کشور اسرائیل گذشت) در منطقه بگذارد که گذشت، مولانا ابوالکلام آزاد رحمته الله و به پیروی از او مولانا حسین احمد مدنی رحمته الله و تقریباً همه علمای دیوبند رحمهم الله در برابر این برنامه انگلیس به شدت ایستادگی کردند و آن را به زیان مسلمانان تشخیص دادند که تفصیلش بعداً می آید. اما علامه اقبال رحمته الله با تأسف که در رؤیای سیاسی خود آن را دید که انگلیس می خواست و پس از تأسیس کشور پاکستان اجیر استعمار انگلیس محمد علی جناح بر مزار اقبال رفت و گفت: امروز زنده نبودى تا مى دیدى که چگونه خوابت را تعبیر کردم.

اما این دیدگاه امام مودودی رحمته الله «اقبال تنها یک بار اسلام اصیل را آن هم در آخر عمرش درک کرد» را قطعاً رد می کنیم. ما خطای او را در تأسیس پاکستان خطای اجتهادی سیاسی ناشی از رسوبات رشد یافتن در زیر چتر استعمار خواندیم و شاید او در برخی از دیدگاه های دیگرش خطا کرده باشد؛

زیرا غیب را جز خدا کسی نمی داند و معصوم جز انبیاء علیهم السلام کسی نیست. اما می توانم بگویم که مرحوم اقبال وجود سپری کردن بسا انقلاب فکری هیچگاه از خط اسلام منحرف نشده و اثر تربیت در خانواده روحانی و عرفانی در طفلی تا آخر عمرش در او بر جای بود. اقبال هیچگاه دلبسته مادیات نشده و اجیر هیچ قدرت استعمار خارجی و استبداد داخلی هم نشد. علامه ابوالحسن ندوی رحمته الله پنج خصوصیت را عامل در تأثیر سنگین اقبال بر افکار می داند که عبارتند از: ایمان راسخ و آهنین، پابندی به قرآن که از اول عمرش تا آخر آن سخت دلبسته آن بود و آن را کتاب یگانه و قانون جاویدان و کلید قفل های ناگشوده می دانست، ادبیات بلند و عرفانی، سحر خیزی، و پیوند ناگسستنی با امام مجدد مولانا جلال الدین محمد رومی رحمته الله.

علامه مودودی رحمته الله به ادامه بحثش در مورد علامه اقبال لاهوری رحمته الله نصایح او در قالب شعر به برخی از دیکتاتوران کشور های اسلامی را سوء تعبیر نموده، و آن را ناشی از تفکر ناسیونالیزم اسلامی در اندیشه ایشان دانسته است. اما به نظر ما هدف علامه اقبال رحمته الله از توصیف دیکتاتورانی چون نادرشاه و پسرش ظاهر شاه در افغانستان و ملک فاروق در مصر جلب توجه ایشان بوده است؛ علامه همچون شعرای پیشین در بخش اول اشعار خویش به وصف آنان پرداخته و سپس اصل هدفش که رشد و ترقی کشور های اسلامی است را به ایشان بیان نموده است، شعرای پیشین نخست در بخش تشبیب قصاید شان طرف را جلب و سپس در قسمت دعاییه هدف شان واضح بیان می کردند. علامه اقبال که همه چیزش از اسلام بود نیز به همین روش پس از جلب توجه این دیکتاتوران و مزدوران استعمار که مسلط به کشور های اسلامی بودند، هدف خود را بیان کرده و ایشان را به انکشاف و رشد تعلیم و تربیت و تمدن در کشور های اسلامی دعوت داده است؛ اما این دم گرم او در آهن سرد این مزدوران استعمار اصلاً اثری نکرد. سعدی رحمته الله حکایتی دارد که در یونان کاروانی را بزدند و لقمان حکیم اندران کاروان بود، به او گفتند تا برود و به رهنان نصیحت کند تا قسمتی از مال تجار را بر گردانند؛ اما لقمان گفت که گفتن کلمه حکمت بر ایشان گفتن دریغ باشد. حالا گفتن کلمه حکمت هم از سوی فیلسوف شرق بر آنان حیف بود.

مرحوم مرتضی مطهری نویسنده پرکار شیعه نیز از همین روزنه خیالی چنین حمله ناجوانمردانه را بر علامه لاهوری رحمته الله کرده و نوشته است: «در اشعار خود برخی از دیکتاتوران چکمه پوش کشور های

اسلامی را ستوده است و نظیر این خطاها بر اقبال مسلمان مصلح مخلص نا بخشودنی است^۱». همچنان او علامه اقبال رحمته الله علیه را به ناهمی در حوزه فلسفه اسلامی متهم کرده است که بدهت نادرستی اش نیازی به استدلال ندارد، شاید اقبال در برخی از دیدگاه های فلسفی اش خطا کرده باشد؛ ولی نمی توان فکر او به طور کامل تهی از فلسفه اسلامی دانست. مرحوم مطهری نیز همچون مرحوم مودودی شعر را بدون شناخت شاعر معنی کرده است، اگر دانشمند شاعر را نشناسد و جهانبینی او را درک نکرده باشد، در معنی شعرش دوچار انحراف و سوء تعبیر می شود. مرحوم مطهری را نمی توان گفت که علامه را نمی شناخته است؛ اما آن مرحوم شاید یا از سر ضعف شخصیت با خراشیدن بزرگان خواسته است که در میان خوانندگانش اعتبار کسب کند، یا از سر تعصب مذهبی با یافتن این خالیگاه به زعم خودش شاعر فیلسوف را نقد کرده است، و یا هم در نقد خویش به خطا رفته است که این اخیر الذکر درست تر است. با این همه مرحوم مطهری چون مرحوم مودودی مدعی نشده که اقبال فقط اسلام اصیل را در آخر عمرش درک کرد؛ بلکه بسا از مزیت های بلند اقبال از جمله اینکه شعر را در خدمت اسلام قرار داد را ستوده است.

ما مدعی معصوم بودن اقبال و یا کسی دیگر از غیر انبیاء نیستیم؛ اما اگر انتقاد سالم می داشتند با دل و جان می پذیرفتیم، لیکن نقد این دو بر علامه شبیه نقد شهید سید قطب رحمته الله علیه است بر امام محمد عبده و علامه اقبال لاهوری رحمهما الله است که ایشان را به سختگیری متهم کرده و نوشته است که سختگیری حتی اگر حوزه مفید هم باشد در حوزه دیگر خرابی می کند، در حالیکه تسامح امام محمد عبده و اقبال رحمهما الله را در هیچ کسی نمی توان یافت و این اتهام دقیقاً به خود استاد سید قطب شهید رحمته الله علیه و نیز استاد مودودی رحمته الله علیه بر می گردد، استاد مودودی در کتاب (مصطلحات الاربعه فی القرآن) و شهید سید قطب رحمته الله علیه در کتاب (معالم فی الطریق) در منحرف خواندن جامعه اسلامی معاصر و زدن برچسب جامعه جاهلی دوچار افراط شده اند، و علامه سید ابوالحسن ندوی رحمته الله علیه در کتاب (تفسیر السیاسی الاسلام) به نقد هر دو پرداخته و با استناد به احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشته است که مسلمین با همه خرابی های که دارند هیچگاه دوچار گمراهی جمعی و عمومی نمی شوند. همچنان شهید سید قطب رحمته الله علیه علاقه مندی اقبال به پیر بلخ و روم رحمته الله علیه را یکی از اسباب شکست وی دانسته است؛ اما در فوق توضیح دادیم که علامه ندوی رحمته الله علیه آن را یکی از اسباب پیروزی اقبال در تسخیر افکار دانسته و راست هم گفته است.

^۱ - مطهری، مرتضی، نهضت های اسلام در صد ساله اخیر. ص ۵۳.

برعکس پندار مرحوم مودودی، علامه اقبال در سراسر عمرش به اسلام می اندیشید؛ طوری که در یکی از اشعار اردوی خویش سروده است: «من هیچگاه رسم سحرخیزی را ترک نکرده ام و حتی در هوای زمستانی لندن که سردی اش چون کارد بدن را می برید بر می خواستم». این سحر خیزی او حتی در عنفوان جوانی اش در جریان تحصیل در لندن است تا چه رسد به وقت دیگر. همچنان در مورد عرفان بلندش می گوید:

مرا از منطق آید بوی خامی دلیل او دلیل ناتمامی
به رویم بسته در ها را گشاید دو بیت از پیر رومی یا زجامی

اقبال با وجود تحصیل در غرب فکر عرفانی شرقی اش را از دست نداده و نتنها که فیلسوف، بل شاعر و ادیب، عارف و صوفی، اقتصاد داند، عالم دین و مبارز نستوه بود. ما هم صد در صد دیدگاه های مرحوم مودودی در مورد اقبال را رد نکرده ایم؛ اما معصوم فقط انبیاء علیهم السلام اند و اگر کسی در مواردی خطا کرده باشد، نباید همچون کودک ماجرا جو با چشم پوشی از همه خوبی های دیگران همیشه در کمین خطای اندکی از ایشان باشیم، ما هم بر اقبال نقد های داشتیم؛ اما او را در سراسر عمرش به دور از اسلام اصیل نمی دانیم.

و اما انتقاد مودودی بر امام ابوالکلام آزاد رحمته الله حکایت از ضعف بیُنش سیاسی مرحوم مودودی می کند. مولانا آزاد رحمته الله نخستین کسی است که بر ضد استعمار پیر انگلیس در شبه قاره صدا بلند کرد، زمانی که مولانا با انگلیس ها در کشاکش بود مهاتماگاندی به نفع انگلیس ها مبارزه می کرد و بعد ها گاندی با تأسیس حزب کنگره به مبارزه نرم برخاست، مولانا آزاد رحمته الله به جرم بیدار گری هایش از سوی انگلیس ها زندانی شد، پس از چند سالی در حالی که از حرارت مبارزه اش چیزی کاسته شده باشد آزاد شد و اثرات نوشته هایش را در دل هر مسلمان هندی یافت. مولانا وقتی تفسیر (ترجمان القرآن) را نوشت علمای مسلمان شبه قاره با حیرت شدیدی بران نگریستند و او را که هنوز خیلی جوان بود به «امام الهند» ملقب کردند. دانشمند بزرگ اسلام مولانا سید سلیمان ندوی رحمته الله شاگرد رشید شمس العلماء علامه شبلی نعمانی رحمته الله در مورد امام الانقلاب علامه ابوالکلام آزاد رحمته الله گفته است: «در شرح حال زندگانی مولانا آزاد ذهن من به یاد ابن تیمیه، ابن قیم جوزیه، امیه بن عبدالعزیز اندلسی، امام غزالی و ... می افتد». مولانا آزاد رحمته الله هنوز شانزده سال بیش نداشت که به دعوت انجمن حمایت اسلام در لاهور خطاب

ایراد کرد و مولانا الطاف حسین حالی رحمته الله در پایان خطابه اش چنین قضاوت نمود: «... مثل اینکه سر پیر دانشمندی روی شانه های این نوجوان گذاشته باشند».

بر گردیم به رد انتقاد بی جای مرحوم مودودی که ما آن را ناشی از ضعف بینش سیاسی او شان خواندیم: مولانا ابوالکلام رحمته الله آزاد با تشخیص بیماری مسلمین، نخست برای تقویت خلافت عثمانی کمر بسته و به جنبش خلافت پیوست؛ اما پس از سقوط خلافت عثمانی تلاش برای احیای آن را بی ثمر تشخیص داده و برای نجات شبه قاره از سلطه انگلیس عزمش را جزم کرد، قبل از بیان شد که مولانا نخستین کسی بود که با افشای شر سلطه انگلیس به بیداری مسلمین پرداخته و مبارزه را آغاز نمود که به همین سبب او شان را به امام الانقلاب ملقب گردانیدند. اما قبل از مبارزه استعمار ستیزی او صرف در حوزه ساکنین مسلمان شبه قاره بود؛ طوری که می دانیم شبه قاره هند کشور کثیر الادیان است، بنا برین او تنها مبارزه مسلمانان را برای نجات کافی ندانسته و با پیوستن به حرکت گاندی مسلمانان و هندو ها را بر ضد استعمارگران متحد گردانید. وقتی مبارزه ایشان نزدیک به ثمر بود و انگلیس با ناامیدی طرح تجزیه هند این آخرین تیرش را به کمک اجیران داخلی آماده شلیک کرد، مولانا خطر را تشخیص داده و تأسیس کشوری بنام پاکستان را به زیان مسلمین قلمداد نمود، درین میان علمای دیوبند به دو شاخه تقسیم شدند یکی شاخه مولانا شبیر احمد عثمانی رحمته الله که از اعضای برجسته حزب مسلم لیگ بود در کنار محمد علی جناح خواستار تأسیس پاکستان بودند، شاخه دیگر به ریاست شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی رحمته الله که مدتی در مدرسه مشهوری که در کلکته از سوی مولانا آزاد رحمته الله تأسیس شده بود تدریس می نمود و از همین مدرسه بود که فتوای مشهور حرمت همکاری با انگلیس ها را در دهه دوم قرن بیستم میلادی صادر نموده بود. مولانا مدنی رحمته الله که ریاست جمعیت العلمای هند را پس از شیخ الہند مولانا محمود الحسن رحمته الله بر عهده داشت به پیروی از مولانا آزاد رحمته الله به موضوع عدم تجزیه هندوستان بزرگ پای فشردند، که همین امر عامل مخالفت علامه اقبال رحمته الله با مولانا مدنی رحمته الله بود؛ طوری که اقبال در بعضی از شعر هایش به طور مستقیم و غیر مستقیم شیخ العرب و العجم مولانا حسین احمد مدنی رحمته الله به باد انتقاد گرفته است. اما تاریخ به راستی ثابت کرد که مولانا آزاد و مولانا مدنی رحمهما الله درین فکر شان حق بجانب بودند؛ زیرا انگلیس ها پس از بیرون شدن از شبه قاره هند با تأسیس پاکستان در ابتدا چندین میلیون مسلمان را بکام مرگ و بدبختیهای دیگر کشیدند و در قدمهای بعدی جدال در این سوی مرز با افغانستان و در آن سوی مرز با هندوستان بر سر کشمیر را چنان مهندسی کردند که خدا می داند این آتش پر قدرت و خونریز چه وقت از سر مسلمانان خاموش می شود.

مولانا ابوالکلام آزاد رحمته الله درین خصوص نوشته است: «من طرح تهیه شده مسلم لیگ در مورد پاکستان را از هر لحاظ هم به صفت یک هندی برای آینده هندوستان و هم به صفت یک مسلمان و تأثیرات ممکن الوقوع آن در مورد سعادت و سرنوشت مسلمین شبه قاره بررسی کردم و نتیجه گرفتم که آن طرح برای هندوستان و به ویژه برای مسلمانان مشکلات ایجاد می کند^۱». اگر مهاتما گاندی، یک سال دیگر ریاست مولانا در حزب کنگره را تمدید می کرد، برنامه شوم انگلیس خنثی شده بود و انشاء الله امروز دوچار این بدبختی نبودیم. او از همان روش رسول الله صلی الله علیه و آله که به روشنی در معاهدات شان با یهود و برخی از قبایل عربی دیده می شود با هندو ها در برابر انگلیس متحد شد، مولانا خوب مصالح امور را تشخیص داده بود. اما مرحوم مودودی سرش از سیاست ها و مصالح آن روزگار خلاص نشده و مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد را متهم به انحراف کرده است.

این ها مشت نمونه خروار از خطا های استاد مودودی رحمته الله بودند و دیدگاه ایشان در مورد زنان هم یکی ازین اشتباهاتش می باشد.

باید بگویم که مولانا مودودی با کار زنان مخالف اند؛ اما دختر ایشان حمیرا مودودی این همه دانش، قدرت تألیف و تسلط به زبان های انگلیسی، عربی و فارسی را در کجا آموخت؟ در کنج خانه که امکان دارد؟ حتما در دانشگاه آموخته است. وقتی چنین است؛ پس چرا مرحوم مودودی آنچه را که به خود می پسندد به دیگران نمی پسندد؟ چرا با زنان دیگر در قسمت کار تحصیل و کار های دیگر در بیرون مشکل دارد؟ اما با کار و تحصیل دختر خودش ندارد؟ ایشان با دختر یهودی امریکایی بنام «مریم جمیله» که قبلا مسلمان شده است، مکاتباتی داشته و در نهایت او را به لاهور فراخواند، باید بگویم که این دختر این بصارت، قدرت در مکاتبات و تألیفات که تا ۲۵ عنوان کتاب انگلیسی از قلمش بر شمردم را در کجا آموخت؟ باید مودودی صاحب ازینها متوجه حقیقت می شدند. با همه اینها باید بگویم که صواب و افکار مثبت مودودی رحمته الله چنان بلند و زیاد است که اینها و خطا های دیگر شان اصلا در برابر آن به هیچ حساب می شوند، پس چه گفته می توانم؟ هر چند روانشناسان می گویند کسانی که مبتلای بیماری ضعف شخصیت باشند می کوشند با طعن به بزرگان برای خود شخصیت کاذب کمایی کنند؛ اما اگر شخصیت بلند و با عظمتی چون مودودی رحمته الله را به این چیز متهم کنیم ظلم است. ما بدین باوریم که ایشان در تحلیل های خویش خطا کرده اند و خداوند از او در گذرد. والله اعلم.

^۱ - نک: آزاد، ابوالکلام، هندی آزادی گرفت. ص ۱۹۶.

فصل هشتم

حجاب در سن رشد به مرد و زن

حجاب در لغت به معنی پرده و در اصطلاح عبارت از پوشیدن عورت زن بالغه در برابر چشمان مرد بیگانه است. ولی پوشیدن عورت نتنها بر زنان؛ بلکه بر مردان نیز فرض است و مردان و زنان مکلف به پوشیدن عورت خود از غیر محارم شان هستند.

خداوند ﷻ مردان را در اولویت قرار داده و نخست به ایشان دستور داده که چشمان شان را از زنان بیگانه نگاه بدارند، و پس از آن زنان را نیز مخاطب قرار داده که چشمان شان را از مردان بیگانه نگاه بدارند. در دو آیت مبارکه ذیل می خوانیم: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ ...** بگو به مردان مؤمن که چشم های خود را از زنان بیگانه فروگیرند و شرمگاه های خود را از حرام نگاه بدارند، این پاکیزه تر است ایشان را و خداوند آگاه است بر آنچه که می کنند. و همچنان بگو به زنان مؤمن که چشمان خود را از مردان بیگانه فرو گیرند. **سورة النور / ۳۰ - ۳۱.**

درین مرحله پیشاپیش باید بیان کنم که من از طرز پوشش زنان اروپایی نفرت دارم و این لباس های چسپ که همه اندام های زنان را به نمایش می گذارند و نیز لباس های نازک و نیم قول نتنها که حرام اند؛ بلکه بدن را ناراحت می سازند. حتی فطرت سلیم زنان با عزت هم ازین نوع لباس ها منتفر است؛ طوریکه بانو «مارگریت مارکوس» دختر یهودی امریکایی که پس از پذیرفتن اسلام به «مریم جمیله» تغییر نام کرد، در یکی از نامه هایش به مولانا سید ابوالاعلی مودودی رحمته الله علیه نوشته است: «طرز لباس ها و مدل، آن قدر در نظرم مردود است که نتنها از پیروی آن ها امتناع دارم؛ بلکه بهتر دوست دارم بمیرم و با این لباس ها در انظار ظاهر نشوم. به نظر می آید که طراحان مُد در امریکا و اروپا همه سعی و کوشش خود را بکار می برند تا بتوانند زنان متجدد غرب را به شکل فاحشه ها و زنان ولگرد بسازند. حتی زنان بدکار حرفه ای نیز درین باره به اندازه این «بانوان محترم! پیش نرفته اند. چه خوب حقیقت

را -اسکار وایلد- درین مورد نمایان ساخته که گفته است: مُد آن قدر چیز زشتی است که باید هر شش ماه یک بار عوض شود^۱».

اما باید گفت که اسلام کدام لباس ویژه را بر تن مردان و زنان ندوخته است، آنچه که اسلام توصیه می کند پوشش عورت است و حدود عورت مردان و زنان را هم مشخص کرده است، لباس نباید آن قدر نازک باشد که از ورای آن اندام ها معلوم شود، همچنان نباید آن قدر تنگ باشد که اندام ها را برجسته کند، بر زنان توصیه شده است که به هنگام بیرون شدن از خانه از استعمال خوشبویی و پوشیدن لباس های جذاب و رنگین بپرهیزند.

حدود عورت و توضیح آن

الف: عورت زن برای مرد بیگانه: همه بدنش عورت است؛ اما جمهور فقهاء در صورت امنیت از فتنه، روی، کفهای دستان و نزد امام ابوحنیفه قدمها (از کف پای الی بجلک) به دلیل نیازمندی در معاملات داد و گرفت با مردان را عورت ندانسته اند، امام ابویوسف ذراع (از نوک انگشتان تا آرنج) را نیز عورت ندانسته و ابن عابدین شامی (از فقهای متأخر احناف در عین قبول این که کف دستان عورت نیستند) پشت دست را عورت می داند^۲.

ب: عورت زن مسلمان برای زن غیر مسلمان: به باور جمهور فقهاء از حنفیه و مالکیه و قول صحیح شافعیه نسبت زن غیر مسلمان همچون نسبت مرد بیگانه به زن مسلمان است (همه بدن زن مسلمان برای زن غیر مسلمان؛ جز روی و کف های دستان و از نزد امام ابوحنیفه قدمها عورت است)^۳.

ج: عورت زن مسلمان برای زن مسلمان: عورت زن مسلمان برای زن همکشش از ناف الی زانو (همانند عورت مردان برای مردان) است^۴.

د: عورت زن برای مرد محرم: مالکیه و حنابله روی، سر، هر دو دست و پای زن برای مرد محرم (جز شوهرش؛ زیرا به شوهر هیچ جای بدن همسرش عورت نیست) را عورت نمی دانند، و احناف نقاطی از ناف الی زانو و نیز شکم و پشت را عورت دانسته اند، یعنی از دیدگاه احناف مرد محرم در

^۱ - جمیله، مریم، جاذبه اسلام (مکاتبات بین مودودی و مارگریت مارکوس). ترجمه بانو اقدس حسابی، ص ۳۲.
^۲ - مجموعة المحققين المؤظفين من وزارة الاوقاف والشئون اسلامی دولة الكويت، موسوعة الفقهية الكويتية. ج ۳۱، ص ۴۴.
^۳ - همان: ص ۴۷.
^۴ - همان: ص ۴۸.

صورت امن از فتنه به نقاطی غیر از ناف الی زانو و پشت و شکم زن دیده می تواند. شافعیه نیز از ناف الی زانو را عورت ندانسته و گفته اند: نظر مرد محرم به اعضای زن محرم در آنچه که عادتاً در خانه ظاهر می شود جایز است، یعنی سر، گردن، دستها تا آرنج و پای ها تا زانو^۱.

ه: عورت مرد برای زن بیگانه: «احناف در صورت امنیت از فتنه؛ به جز از منطقه ناف تا زانو بقیه بدن مرد بیگانه را برای زن بیگانه عورت نمی دانند. مالکیه در صورت امن از فتنه روی و اطراف روی مرد بیگانه را برای زن عورت نمی دانند. شافعیه بدون ضرورت نظر کردن زن به مرد بیگانه را در نقاط عورت و غیرعورت جایز نمی دانند. حنابله که دیدگاه شان راجح هم است، نظر کردن زن به مرد بیگانه در حدود غیرعورت از بدنش را جایز دانسته و به حدیثی متفق علیه که از ام المؤمنین عایشه صدیقه^۲ روایت شده استناد جسته اند: كَان رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَرُنِي بِرِدَائِهِ، وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ^۲. رسول الله ﷺ مرا با چادر خود پوشانیده بود و من به سوی حبشی ها که در مسجد در حال بازی بودند می نگریستم.

حالا بر سر اصل مطلب که حجاب زن مسلمان است بر می گردیم، نخست به توضیح آیات حجاب از سیاق خود آیات و از دیدگاه مفسرین کرام می پردازیم و سپس برای تکمیل مطلب دیدگاه فقهاء را خدمت خوانندگان گرامی به عرض می رسانیم.

آیه های مبارکه حجاب در قرآن کریم

آیات مورد بحث در باره حجاب سه آیت اند که به یاری خداوند^۳ به توضیح همه در زیر می پردازیم، ناگفته نماند که در کنار آیت دوم آیت ماقبل و ما بعد آن نیز (که مجموع پنج آیت می شوند) به بحث گرفته شده است تا موضوع به طور کامل تر بیان شده باشد. طوریکه در فوق گفتیم، نخست این آیات از دیدگاه های مفسرین کرام به بحث گرفته می شود و سپس انشاء الله به توضیح دیدگاه های فقهای کرام می پردازیم.

۱- همان: صص ۴۸ - ۴۹.

۲- جماعة من العلماء الدولة الكويت، موسوعة الفقهية الكويتية. ج ۳۱، ص ۵۱.

آیت نخست

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». و بگو به زنان مؤمن که بپوشند چشم های خود را و نگاه بدارند شرمگاه های خود را (از حرام) و آشکار نکنند آرایش (به تعبیر شاه ولی الله دهلوی رحمته الله مواضع زیور) خود را؛ مگر آنچه که (بطور طبیعی) آشکار است از آن مواضع، و باید که بیفکنند رو سری های خود را بر گریبان های خود و ننمایند آرایش خود را؛ مگر بر شوهران خویش، یا پدران خویش، یا پدران شوهران خویش، یا پسران خویش، یا پسران شوهران خویش (که از زن دیگرش هستند)، یا برادران خویش، یا پسران برادران خویش، یا پسران خواهران خویش، یا زنانی که همجنسان خود شان اند، یا آنچه که مالک او شده است دست های ایشان - غلامان خویش -، یا پیروانی که صاحب شهوت نباشند از مردان (خواجه سراها)، یا طفلانی که هنوز مطلع نشده اند بر عورت های زنان، و نزنند زمین را به پا های خویش تا دانسته شود آنچه را که پنهان داشته اند از زیور خود، و بر گردید بسوی خداوند همه شما ای مسلمانان تا باشد که رستگار شوید. سورة النور / ۳۱.

دیدگاه مفسرین در مورد واژه های استثنایی

(إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) در آیت مذکور

نقطه مورد بحث در آیت مبارکه فوق جمله (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) است که دو بار تکرار شده و با واژه استثنایی (إِلَّا) برخی از نقاط بدن زن آزاد را از پوشش مستثنی کرده است. استثنای اولی بیان می کند که همه بدن زنان آزاد؛ جز نقاطی خاصی برای مرد بیگانه عورت است. اما استثنای دومی نقاط خاصی از بدن زنان آزاد که پوشیدن شان از دید مردان محرم لازم نیست را بیان می کند. از دیدگاه جمهور روی و کف هر دو دست شامل این استثناء بوده و امام ابوحنیفه رحمته الله قدم ها (از کف پای الی بجلک) را نیز شامل آن می داند. نقطه مورد مناقشه اساسی در عصر ما همان استثنای نخست که حالا به یاری خدا به بحث در باره آن از دیدگاه مفسرین کرام می پردازیم:

امام مجاهد رحمته مفسر قرآن و از بزرگان تابعین: از عبدالرحمن از ابراهیم از آدم از ورقاء از عقبه بن الأصم از عطاء بن ابی رباح روایت است که عایشة ام المؤمنین رضی الله عنهما در مورد (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) فرمود: هدف از آن روی و هر دو کف دست است.^۱

حافظ ابن جریر طبری رحمته: این شخصیت بزرگ که به شیخ المفسرین و امام المؤرخین ملقب است و به قول شاه ولی الله دهلوی رحمته درجه اجتهاد مستقل رسیده بود، پس از نقل سایر اقوال در مورد (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) نوشته است: بهترین رأی از میان این آراء سخن کسی است که گفت: روی و کف های دست شامل این استثناء هستند. پس وقتی که چنین باشد سرمه، انگشتر، چوری، حنای دست و ظاهر لباس نیز شامل آن استثناء می باشند. ما می گوئیم: این نزدیک ترین رأی به صواب است؛ زیرا به اجماع عموم باید هر نماز گذاری عورتش را حین ادای نماز بپوشاند؛ اما روی و کف دستان زن در حین نمازش پوشیده نیست.^۲

علامه قرطبی مالکی رحمته: این مفسر برجسته قرآن پس از نقل چندین قول، به استناد حدیثی به روایت عایشه صدیقه رضی الله عنهما که رسول خدا صلی الله علیه و آله که به اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما در واکنش لباس های نازک او گفت: «**هنگامی که زن به سن حیض برسد همه بدنش عورت است؛ مگر این جای و این جای**» (اشاره به روی و کف دست) نوشته است: فهذا اقوی فی جانب الاحتیاط، و لمراعات فساد الناس؛ فلا تبدی المرأة من زینتها الا ما ظهر من وجهها و کفیها، والله الموفق لا رب سواه. پس این قوی تر است از روی احتیاط، و با توجه به فساد مردم، زن نباید چیزی از زینتش را به جز روی و کفهای دستانش آشکار کند. توفیق دهنده خدایی است که پروردگاری جز او نیست.^۳

حافظ ابن کثیر دمشقی شافعی رحمته: اما آنچه که ابن عباس و تابعانش از تفسیر (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) منظور داشته اند نزد جمهور پذیرفته شده و آن عبارت از روی و کف هر دو دست می باشند. در زمینه حدیثی هم از عایشه صدیقه رضی الله عنهما به روایت ابوداود نقل شده است: اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی وارد شد که لباس نازکی پوشیده بود، آنحضرت صلی الله علیه و آله از او روی برگردانیده و گفت: «ای

^۱ - مجاهد، تفسیر الامام مجاهد بن جبر. ص ۴۹۱.

^۲ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن. ج ۱۷، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

^۳ - قرطبی، محمد، الجامع الاحکام القرآن. ج ۱۵، ص ۲۱۳.

اسماء! هنگامی که زن به سن حیض برسد جایز نیست که به وی نگریسته شود؛ مگر این جای و این جای» و اشاره کرد به سوی روی و کف های دستانش^۱.

امام فخر الدین رازی رحمته: این نابعه بزرگ، فیلسوف اسلام و مفسر قرآن پس از اشاره به اختلاف فقهاء در مورد عورت بودن و نبودن روی، کفها و قدمها نوشته است: آشکار شدن روی و کف های دست از ضروریات است و همه متفقاً به عورت نبودن آن دو ناگزیر اند؛ اما به آشکار شدن قدمها آن قدرها نیاز نیست و به اختلاف دران ناچار اند، درین (قدم ها) دو صورت (عورت بودن و نبودن) است و عورت بودن پشت پای ها درست تر است. در آواز زن نیز دو قول است و درست تر عورت نبودن آن است؛ زیرا زنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله احادیث را به مردان روایت می کردند^۲.

عز بن عبدالسلام رحمته مفسر بزرگ، صوفی و عارف فرزانه و از فقها ارجمند شافعی: ایشان نخست درین مورد نوشته اند: «زینت به ظاهری و باطنی تقسیم شده و پوشیدن زینت ظاهری لازم نیست و نظر بسوی آن حرام نمی باشد». سپس در تفسیر (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) که به تصریح خود قرآن زینت ظاهری است نوشته اند: «آن عبارت از ظاهر لباسها (مشروط به اینکه نازک نباشند)، سرمه، انگشتر و یا (محل آنها یعنی) روی و هر دو کف دست می باشند». در ادامه نوشته اند: زینت باطنی عبارت از گوشوار، گردنبند، بازوبند و پای زیب بوده و در چوری دو مذهب است، همچنان رنگ (حنای) قدمها زینت باطنی بوده و رنگ کفهای دست زینت ظاهری می باشند. پوشیدن زینت باطنی برای زنان از دید مردان بیگانه واجب و نگاه کردن بر آن حرام است^۳.

خلاصه از دیدگاه ایشان پوشیدن نقاطی از بدن زنان که زینت ظاهری بر آن ها اند (به شرط امنیت از فتنه) از دید بیگانگان لازم نبوده و نظر کردن شخص بیگانه (به شرط عدم شهوت و عدم نگاه دوامدار) بران هم نا روا نیست. اما پوشیدن آن نقاط از بدن زن که زینت باطنی بر آنها می باشد از دید محرم شرعی نا روا نیست.

^۱ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم. ج ۶، صص ۴۵ - ۴۶.

^۲ - رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب. ج ۲۳، ص ۲۰۷.

^۳ - عز الدین، عبدالعزیز بن عبدالسلام، تفسیر القرآن. اختصار النکت للموردی و حقه عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله الوهیبی، ج ۲، ص ۳۹۸.

علامه صاوی مالکی رحمته: مراد از استثنای (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) روی و کف هر دو دست هستند، پس نگاه مرد بیگانه به آن (روی و کف دست) در صورت امن از فتنه جایز و در صورت بیم از فتنه حرام است.^۱

علامه قاضی محمد ثناءالله عثمانی حنفی مظهري نقشبندي رحمته: این مفسر رحمته بزرگ در تفسیر (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) بعد از مباحثات زیادی نوشته است: «روی به اتفاق علماء اربعه و هر دو کف دست به نظر امام ابوحنیفه، امام مالک، در روایتی از شافعی و احمد از عورت مستثنی است. در (مختلفات) قاضیخان آمده است که بیرون کفهای (پشت) دست و باطن (کف) آن تا بند دست عورت نیستند، در روایت دیگر طوریکه ابن همام گفته است بیرون از کف دست (پشت دست) عورت است. قدم ها عورت است؛ مگر در روایتی از امام ابوحنیفه، و دلیل بر عدم عورت بودن قدمها حدیثی است که از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا زن با روسری و پیراهن در حالی که إزار نداشته باشد می تواند نماز بگذارد؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله پاسخ داد: **باکی نیست اگر پیراهنش در حدی دراز باشد که پشت پا هایش را بپوشاند.** رواه ابوداود و حاکم^۲».

امام شاه ولی الله حنفی دهلوی رحمته: به قول علامه مرحوم احمدیان بنا به روایتی نخستین بار سلمان فارسی رضی الله عنه به درخواست برخی از ایرانیان سوره فاتحه را به زبان پارسی ترجمه کرده و به نظر پیامبر صلی الله علیه و آله هم رسانیده است.^۳ اگر این روایت درست باشد می توان این عمل را نخستین سرمشق و کلید بر جواز ترجمه قرآن قلمداد کرد. قبلا مسلمانان تفاسیر متعددی بر قرآن به زبانهای مختلف از جمله فارسی نوشته شده بودند که ازین میان می توان ترجمه تفسیر طبری به پارسی را نام برد؛ اما پیش از شاه ولی الله دهلوی رحمته کسی از مسلمانان به ترجمه مکمل متن قرآن به زبان غیر از زبان خودش دست نزده و حتی هیچ مسلمانی به خود جرأت این کار را نمی داد، پس این کار در مرتبه نخست شهادت و نیز شاه ولی الهی می خواست. شاه ولی الله رحمته نخستین مسلمانی بود که قرآن را به طور مکمل از زبان اصلی عربی آن به زبان دوم ترجمه کرد و برای این ترجمه هم زبان شیرین پارسی دری را بر گزید.

باید گفت که عده ای از کشیشان اروپایی بر خلاف مسلمانان بر اساس نیت سوء خود به منظور تبلیغات منفی بر ضد اسلام دست به ترجمه قرآن به زبان های خودشان دست زده بودند که ازین میان

^۱ - الصاوی، احمد، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین. ج ۳، صص ۱۱۲-۱۱۳.

^۲ - عثمانی، قاضی ثناء الله، تفسیر المظهري. تحقیق احمد عزو عنایت، ج ۶، صص ۳۷۶ - ۳۷۷.

^۳ - احمدیان، عبدالله، قرآن شناسی. ص ۴۰۹.

می توان از «پیر لی وینر إبل pierre le venerable» نام برد، او نخستین کسی بود که در آغاز قرن ششم و چهار سال قبل از جنگ دوم صلیبی متن کامل قرآن را به زبان آلمانی برگردانیده و آشکارا اعلان نمود که هدفش ازین کار تبلیغات بر ضد اسلام است.^۱ ولی حالا موضوع کتاب ما ایجاب طول این بحث را نمی کند.

شاه ولی الله رحمته الله این دانشمند فرزانه در حاشیه تفسیری خود بر جمله «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» هدف استثناء را مواضع زیور دانسته و نوشته است: «حاصل این آیت آن است که از مواضع زینت دو قسم است: آنچه در ستر آن حرج است و آن وجه و کفین بود. و آنچه در ستر آن حرج نیست؛ مانند: سر و گردن و عضد و ذراع و ساق. پس ستر وجه و کفین از اجنبیان فرض نیست؛ بلکه سنت است و ستر غیر از آن دید از اجنبیان فرض است نه از محارم. والله اعلم»^۲.

علامه شیخ محمد صدیق حسن خان قنوجی رحمته الله: این دانشمند بزرگ و فرزانه نیز پس از نقل اختلافات در استثنای آیت مبارکه مذکور و نقل حدیث ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها در مورد لباس اسماء رضی الله عنها نوشته است: این رخصت به زن در اظهار قسمتی از بدنش به سببی داده شده است که به ناچار دستان وی به هنگام گرفتن اشیاء آشکار می شود. همچنان آشکار شدن صورتش از جمله حاجات است؛ به ویژه در حین دادن گواهی، محاکمه و نکاح. همچنان قدمهایش حین رفتن در راه ها از سر ناچاری آشکار می شوند؛ به ویژه زنان فقیر^۳.

شیخ سعید حوی رحمته الله: «نفسی از علمای احناف گفته است: نگریستن به آنچه که عادت و فطرت به آشکار شدن آن ناچار می کند و آن روی، کف هر دو دست و قدم ها هستند جایز است؛ زیرا در پوشیدن اینها حرج به وجود می آید. زن ناچار است که اشیاء را به دستش بگیرد، همچنان به برهنه شدن رویش نیاز لازم می شود؛ به ویژه در دادن گواهی، محاکمه، و نکاح، به همین ترتیب زن ناچار می شود که در خیابانها پیاده برود و درین صورت قدم هایش آشکار می شود. همچنان اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس در تفسیر این آیت نقل کرده است: آنها عبارت از روی، کف دستان و انگشتر هستند»^۴.

^۱ - همان، صص ۴۱۰.

^۲ - نک: قرآن مجید با ترجمه شاه ولی الله دهلوی رحمته الله موسوم به «فتح الرحمن» ذیل آیت مذکور.

^۳ - قنوجی، صدیق حسن خان، فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۹، ص ۲۰۶.

^۴ - حوی، سعید، الأساس فی التفسیر، ج ۷، صص ۳۷۳۰ - ۳۷۳۱.

دیدگاه شیخ محمد علی صابونی حنفی رحمته الله: ایشان در عورت بودن روی زنان پای فشرده و بر آن های که آن را عورت نمی دانند خرده گیری کرده ست؛ ولی پس از بیان دلایل مخالفین، خود به نحو غیر مستقیمی به دیدگاه ایشان تن در داده و نوشته است: «الْأئِمَّةُ الَّذِينَ قَالُوا بِأَنَّ الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ لَيْسَا بِعَوْرَةٍ اشْتَرَطُوا بِأَنْ لَا يَكُونَ عَلَيْهِمَا شَيْءٌ مِّنَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ لَا يَكُونَ هُنَاكَ فِتْنَةٌ؛ أَمَّا مَا يَضَعُهُ النِّسَاءُ فِي زَمَانِنَا مِنَ الْأَصْبَاغِ وَالْمَسَاحِقِ عَلَى وُجُوهِهِنَّ وَ أَكْفِهِنَّ بِقَصْدِ التَّجْمِيلِ وَ يَظْهَرَنَّ بِهِ أَمَامَ الرِّجَالِ فِي الطَّرِيقَاتِ فَلَا شَكَّ فِي تَحْرِيمِهِ عِنْدَ جَمِيعِ الْأئِمَّةِ». امامانی که صورت و کف ها را عورت نگفته اند، شرط کرده اند که چیزی از زینت بر آن دو وجود نداشته و نیز خوف فتنه در میان نباشد، و اما شکی در حرام بودن - کشف روی و کف ها- نزد همه ائمه بنا به آن چه از رنگ ها و پودر های که زنان در عصر ما به قصد آرایش بر روی صورت و کفها می نهند، و با آن در پیش روی مردم در راه های عمومی آشکار می شوند وجود ندارد^۱.

ما این دیدگاه علامه صابونی را قطعاً تایید می کنیم، آری روی و کف های زنان در اصل عورت نیستند؛ اما نباید آن دو را در حالی که مزین به آرایش های گوناگون شده باشند و نیز در صورت بیم فتنه آشکار کنند. لیکن باید گفت که در صورت تهدید خطر فتنه بسا از چیز های مشروع دیگر هم انجام داده نمی شوند، حرام بودن گوشت مردار به نص مُحکم و صریح قرآن ثابت است؛ اما باز هم در همین قرآن به شرط خطر مرگ خوردن آن در حد نجات جواز داده شده است. روزگاری فرقه قرامطه مسیر حج بیت الله الحرام را به مدت چند سالی بستند و کسی در آن سال ها به علت تهدید فتنه آن بدبختان به حج رفته نمی توانست، و به این ترتیب یک فریضه مهم الهی در موجودیت خلافت پر قدرت اسلامی بنی عباس معطل بود، درین مورد علمای آن روزگار چه دیدگاهی داشتند؟ و به فرض اگر امروز چنان شود علمای امروز چه دیدگاه دارند؟. در صورت ناامنی و تهدید فتنه خطر شخص ملزم به رفتن به نماز جماعت نیست، و بسا ازین مسایل... شروط به جای خود شان باشند، سخن ما بر سر این است که در اصل حکم روی و کف ها چه هستند.

به همین ترتیب علامه صابونی رحمته الله در (صص ۱۷۱ - ۱۷۴) در همنوایی با مولانا مودودی به شدت آن عده از علمای عصر ما را که روی و کف های زنان عورت نمی دانند مورد سرزنش قرار داده است؛ اما در تفسیر سوره احزاب نوشته است: «بدون شک درین روزگار خوف فتنه وجود دارد، به همین دلیل

^۱ - صابونی، محمد علی، روائع البیان فی تفسیر آیات الاحکام. ج ۲، ص ۱۵۷. ذیل آیه ۳۱ از سوره نور.

بخاطر حفظ کرامت زن مسلمان پوشانیدن آن را واجب می دانیم و بعضی از دلایل وجوب را پیش ازین ذکر کرده ایم^۱». ازین دیدگاه علامه صابونی رحمته الله نیز چنین بر می آید که ایشان آن همه فتوا های مستدل خود منبى بر وجوب پوشیدن صورت و کف های زنان را نه برای اصل؛ بل برای خوف فتنه داده اند، یعنی صورت و کف های زنان در اصل عورت نیست و عاملی که باعث می شود باید آن ها را بپوشانند فتنه است.

تفسیر منتخب علمای الأزهر شریف: بگو ای محمد به زنان مؤمن که آنان مأمور محافظت چشمان خود از نگرستن به کسانی هستند که دیدن شان بر آنان حرام است. به صیانت فرج های خود از برهنه شدن و اتصال نا مشروع نیز مأمورند. زیبایی های فطری و زینتهای عاریتی خود مانند سینه، بازوها و گردن بند شان را نباید در معرض دیده گان بیگانه ها قرار دهند؛ جز آنچه که به صورت طبیعی ظاهر می شوند؛ مانند: روی و کف های دستان. و از ایشان بخواه که پنهان کنند آن مواضع خود را که (از زیر لباسها) بر روی لباس ها آشکار می شوند؛ مانند: گردن و سینه، و همچنان بر ایشان است که بپوشانند سرهای خود را، و در اظهار زیبایی های شان بی پروا نباشند^۲.

آیت دوم

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا، وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. ای زنان پیغامبر! نیستید شما مانند هر یک از زنان دیگر اگر پرهیزگاری کنید، پس به گونه هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید (۳۲) و بمانید در خانه های خود و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجملی که در جاهلیت پیشین بود، و بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمانبرداری کنید خدا و رسولش را جز این نیست که خدا اراده می کند که ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت و پاک سازد شما را پاک کردنی، و یاد کنید آنچه را که خوانده می شود در خانه های شما از آیت های خدا و از حکمت هر آئینه که خدا هست مهربان و آگاه. سورة الأحزاب / ۳۲ - ۳۴.

^۱ - همان، ص ۳۸۲. ذیل آیه ۵۹ از سوره احزاب.

^۲ - جماعة من علماء الأزهر، المنتخب فی التفسیر القرآن الکریم. ص ۵۲۲. ذیل آیه مبارکه ۳۱ از سوره نور.

در آیات مبارکه فوق ازواج پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت به صراحت مورد خطاب و انعام قرار گرفته و دیگر جای بحث وجود ندارد، با توجه به سیاق خود آیات و بررسی مفسرین کرام می توان گفت که این آیات ویژه زنان پیامبر ﷺ اند، خداوند در آیه نخست به صراحت همسران پیامبر ﷺ را چنین مورد خطاب قرار داده است: «ای زنان پیامبر شما همانند زنان دیگر نیستید...». عقل نیز حکم می کند که باید زنان پیامبر ﷺ از زنان دیگر فرق داشته باشند، یکی از فرقه‌های کاملاً روشن و بی نیاز از مناقشه این است که کسی با ایشان پس از وفات پیامبر ﷺ ازدواج کرده نمی تواند؛ اما بر عکس با زنان دیگر پس از وفات شوهران ازدواج جایز است.

هر چند مُحکَمیت و صراحت آیات مذکور مجال بررسی نمی دهد؛ اما خرده نگران و کوتاه اندیشان جدال زیادی بر پا کرده و از نزد خود تفسیرهای را بر این آیات مبارکه تراشیده اند. مسئله مورد بحث و بررسی در آیه مبارکه فوق این قسمت «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» می باشد که انشاء الله به توضیح آن می پردازیم.

هر یکی از دو جمله ای «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» و «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» بحثهای جداگانه ای هستند، در قسمت اول گفته شده است که اصلاً از خانه بیرون نشوند؛ اما در قسمت دومی گفته شده که خویشتن را به شکل جاهلیت قدیمی نیارایند، حالا اگر از خانه بیرون نشوند، دیگر نیازی به تبرج و خود نمایی باقی نمی ماند؛ زیرا در خانه نشسته اند و با محارم خود سرو کار دارند، بنابراین بحث اصلی بر سر قسمت دومی است؛ زیرا با وجود صراحت آیت مذکور، ما در حدیث و سیرت و تاریخ می بینیم که زنان صحابه در عصر آنحضرت ﷺ، خلفای راشدین و سایر عصرهای طلایی اسلام برای رفع نیازمندیها و نیز ادای وجایب دینی خویش از خانه های شان بیرون می شدند، به مسجد و بازار می رفتند و حتی در جهاد شرکت می کردند.

سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه منصب حربه و کنترول بازار را به زنی بنام شفاء دختر عبدالله عدویه سپرد، معلوم است که او با داشتن این منصب در خانه نمی نشست، حتماً به بیرون می رفت و در میان مردم نرخ ها را کنترول می کرد، چگونگی نظام تجارت را بررسی می نمود، برای جلوگیری از تقلب اقدامات لازمی می نمود و امر و نهی می کرد. ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه اول اسلام و همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ با وجود علم بیشتر از ما بر آیت مذکور بنا به تشخیص مصلحت مسلمین بر اساس اجتهاد خویش از خانه خارج شد و به نیت نجات امت به عراق آن هم در یک سفر خطرناک

نظامی رفت، اینکه در اجتهادش به خطا رفت در اصل بیرون شدن نبود؛ زیرا فقهاء متفق اند که جهاد در صورت تهدید و به خطر افتادن نظام اسلامی به زن و مرد مسلمان فرض عین و حکمش بر نماز و روزه مقدم می شود و حتی اجازه اولیاء هم در کار نیست. بنا برین عایشه رضی الله عنها مطابق تشخیص خود به یک امر مشروع اقدام کردند و در چنان حالات خطرناک کسی اقدام مشابهی را رد کرده نمی تواند؛ اما خطای ایشان درین بود که قبل از معلوم شدن موضوع با عجله وارد صحنه شدند؛ زیرا اگر از باب سد ذریعه ببینیم عجله در کار سزای قاتلین عثمان رضی الله عنه آنگونه که خلیفه بر حق اسلام علی کرم الله وجهه تشخیص داده بودند خلاف مصلحت مسلمین بود، و قاتلین عثمان رضی الله عنه دران شرایط نازک که مسلمین به دو دسته تقسیم شده بودند هم نیروی اندکی نبودند. با آن هم ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بنا به نص صریح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اینکه (مجتهد مصیب دو اجر و مخطی دارای یک اجر دارد) مأجور است.

بنابراین با توجه به دستور الهی در آیت مبارکه فوق و عملکرد صحابه به نظر من بحث اصلی بر سر خارج شدن زنان و حتی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که به صورت ویژه مورد خطاب قرار گرفته اند از خانه نیست؛ بلکه بر سر (تَبَرُّج) است. بناء زنان با پیروی از زنان صحابه بدون آرایش و استعمال خوشبویی برای رفع حاجات شان از خانه بیرون رفته می توانند.

حالا دیدگاه عده از مفسرین کرام را به نمایندگی از همه ایشان در توضیح آیات فوق غرض روشن شدن بیشتر موضوع می آوریم:

شیخ المفسرین حافظ ابن جریر طبری رحمته الله چنین روایت کرده است: یعقوب از ثناء بن علیّه از ابن نجیح برایم در مورد این کلام الهی (وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) گفت: أَلْتَبَخَّرُ (خرامیدن و به ناز رفتن)^۱.

در تفسیر منسوب به ابن عباس رضی الله عنه: در مورد «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» آمده است: در خانه های خود مستقر شوید و از آنها خارج نشود؛ مگر با وقار، و خویشان را به زینتهای که کفار خود را با آنها می آریند؛ همچون لباسهای نازک و رنگین نیارایید.^۲

^۱ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن. ج ۱۹، ص ۹۷.
^۲ - ابن عباس، عبدالله، تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس. جمعه بسعی الفیروز آبادی من تفاسیر ابن عباس، ص ۴۴۴.

علامه قرطبی مالکی: فأمر الله تعالى نساء النبي ﷺ بملازمة بيوتهن، و خاطبهن بذلك تشریفاً لهن^۱. پس خداند ﷺ زنان پیامبر ﷺ را به ملازمت در خانه های شان دستور داد، و ایشان را از بهر کرامت و عزت شان مخاطب قرار داد.

علامه صاوی المالکی: مفسر، فقیه و عارف برجسته اهل سنت در حاشیه ارزشمند خود بر تفسیر جلالین در تفسیر «و لا تَبْرُجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» نوشته است: یعنی آنگونه که زنان قبل از اسلام زینتهای خود را برای مردان آشکار می کردند؛ اما چگونگی آشکار کردن بعد از اسلام در آیت «و لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ...» ذکر شده است^۲.

تفسیر منتخب علمای برجسته الازهر شریف مصر: ۳۱- ای همسران پیامبر ﷺ! شما در فضل و شرف همچون زنان دیگر نیستید (کسی به پای شما فضل و شرف نمی رسد)، اگر اراده تقوی را دارید (که حتما داشتند و همه پارسا بودند) پس با طراوت و شکستگی (کنایه از ناز و تمکین) سخن نگوئید؛ زیرا کسی که در قلبش بیماری فساد باشد طمع می کند؛ اما سخن بگوئید به نیکی و بدون تکلف.

۳۲- لازم بگیرید بر خود خانه های تان را و بیرون نشوید؛ مگر برای برای رفع آن چه که خداوند اجازه داده است، و پس از (بیرون شدن برای رفع نیاز) آشکار نکنید روی و زینت خود را برای مردان بیگانه؛ آن سان که اهل جاهلیت نخست می کردند. و ادا کنید نماز را به طور کامل، و بپردازید زکات را و انجام دهید امر خداوند و رسولش را، خداوند در همه آنچه که شما را بدان امر یا نهی کرده است؛ جز اراده شرف و کرامت شما را ندارد، تا ببرد از شما گناه را و بزداید شبهات را ای اهل بیت پیغمبر!

۳۳- و تداوم ببخشید در خانه های تان خواندن آیات قرآن را که خداوند نازل کرده است و آنچه را که رسول الله ﷺ از احکام راستین بیان کرده است، خداوند به پشت پرده اشیاء و کنه حقایق آنها آگاه است؛ پس از مخالفت او و رسولش پرهیزید^۳.

^۱ - قرطبی، محمد، جامع الاحکام القرآن. ج ۱۷، ص ۱۴۱

^۲ - الصاوی، احمد، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین. ج ۳، ص ۲۳۰.

^۳ - جماعة من لعلماء الأزهر، المنتخب فی التفسیر القرآن الکریم. ص ۶۲۷.

آیت سوم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. ای پیغامبر بگو به زنان خود و دختران خود و زنان مؤمنان که بپيچند بر خود چادر های شان را این نزدیک تر است که شناخته شوند پس آزار داده نشوند و خداوند آمرزنده و مهربان است. سورة الأحزاب / ۵۹.

حافظ ابن کثیر رحمته الله در شأن نزول این آیت کریمه نوشته است: «عده از مردمان فاسق از اهل مدینه به هنگام تاریکی شب از خانه های خود بیرون می شدند، و در راه ها و گذرگاه ها می ایستادند و به زنان تعرض (شاید از تعرض زبانی و به اصطلاح متلک گویی تا حمله فزیکتی) می کردند، خانه های اهل مدینه تنگ بود و ازین رو آنان برای قضای حاجات خویش در شب به راه ها (و صحرا) بیرون می شدند، بناء این گروه از فساق در طلب آنان کمین می کردند، پس از نزول این آیت هرگاه زنی را می دیدند که با جلباب پوشیده است، می گفتند: این آزاد است و از او دست بکشید. و اگر زنی را می دیدند که بر وی جلباب نیست، می گفتند: این کنیز است و بر او یورش کنید^۱. نویسندگان تفسیر نمونه واژه «جلباب» را چنین معنی کرده اند:

- ۱- مَلْحَفَه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلند تر است و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند.
- ۲- مَقْتَعَه و خمار (روسری)
- ۳- پیراهن گشاد.

گرچه این معانی متفاوت اند؛ ولی قدر مشترک شان این است که همه بدن را به وسیله آن بپوشاند، ضمناً باید توجه داشت که «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود. اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادری کوچکتر است؛ چنانکه نویسنده (لسان العرب) روی آن تکیه کرده است.

علامه دکترو هبة الزحیلی رحمته الله نوشته است: «جلباب» پارچه ای بوده که سر و گردن و سینه زنان را می پوشانیده است. نیشابوری در تفسیر این آیه می گوید: «در آغاز ظهور اسلام زنان براساس عادت

^۱ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظيم. ج ۶، ص ۴۸۲.

عصری جاهلی مُحَجَّبه نبودند و با لباس و پوشش عادی به میان مردان می‌آمدند. و پس از آن بود که به آنان دستور داده شد، سر و گردن خود را بپوشانند^۱.

اصل لباس برای حفظ زن از سرما و گرما و نیز از چشم نا محرم است و در شروط لباس گفته شده که آن نباید به قدر نازک و یا چسپ باشد که اندام‌ها از ورایش آن معلوم گردد، ولی روی و کف‌ها و قدم‌ها از عورت مستثنی اند

این آیت بر خلاف دیدگاه یک عده عورت بودن روی و کف‌های زنان را ثابت نمی‌کند؛ زیرا در صورت اثبات این امر با آیه سی و یکم سوره نور که جمهور علما روی و کف‌های دستان زنان را با استدلال ازان در روشنایی سنت از عورت مستثنی کرده اند در تعارض قرار می‌گیرد. از سوی دیگر شأن نزول این آیت طوری که نقل گردید در حالت خاصی بوده است و معنی جلیاب هم به نظر ما همین چین یا ردائی است که روی را نمی‌پوشاند و زنان آن را بر سر لباس‌های شان می‌پوشند. این که از زنان صحابه رضی الله عنهن نقل شده است که ایشان روی خود را در بازار مستور می‌کردند، ممکن به دلیل تقوای شان پس از نزول این آیت بوده باشد، آری از باب تقوی به نظر من نیز بهتر است که زنان روی خود را بپوشانند؛ ولی نمی‌توان رخصت شرعی را با استحباب از میان برداشت.

در دو آیت مبارکه بعدی چنین می‌خوانیم: لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقْتُلُوا أَخْذُوا وَقْتُلُوا قَتِيلًا. اگر منافقین و کسانی که در دل‌های ایشان بیماری است و پخش‌کنندگان اخبار دروغین در مدینه ازین اعمال خود دست بر ندارند، ما تو را بر ایشان دست می‌دهیم، باز در کنار تو نباشند؛ مگر اندک زمانی. لعنت کرده شده اند ایشان هر کجایی که یافتید بگیریید شان و بکشید شان کشتن بسیار. الأحزاب/ ۶۰ - ۶۱.

خوانندگان گرامی با ژرف‌نگری در آیات فوق می‌بینیم که در آیت نخست به فُجَّار و فُجَّار از منافقین و یهودیان هشدار داده شده و سپس به پیامبر اسلام و مسلمین امر دفع آنان صادر گشته است. آیات قرآن با هم مرتبط اند و یکی از اصول تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است. آیات فوق ضمن آیت قبلی با توجه به شأن نزول آن بیان کرده است که کمین‌گیرندگان شبانه در راه زنان باید از این روش و پخش شایعات فتنه‌افکن دست بردارند و در غیر آن سرنوشت بدی دارند.

^۱ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۳۳۷.

اگر بخواهیم تعارض میان آیه پنجاه و نهم سوره احزاب و آیه سی و یکم سوره نور را برداریم، راهی نمی ماند جز اینکه کشف روی و صورت زنان را در صورت امنیت جایز قرار دهیم. علمای اسلام نیز از سلف و خلف تا به حال نیز روی و کف ها و قدم های زنان را در امنیت از فتنه عورت نگفته اند.

بررسی فقهی مسئله

از دیدگاه جمهور فقهاء همه جسم زن جز روی و کف های دستانش (برای مرد اجنبی) عورت است؛ زیرا زن هر از گاهی در زندگی از معاملات و داد و گرفت با مردان ناگزیر است (بنا برین روی و کفهای زنان به سبب دفع حرج از عورت مستثنی شده اند). اما جواز این (استثنای روی و کفهای دستان از عورت) مقید به امن از فتنه است. لیکن از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمته الله قدم ها (از کف پای الی بجلکها) نیز به شمول روی و کف های دستان عورت نیستند؛ زیرا الله تعالی آشکار نمودن زینت را منع نموده و زینت ظاهری را مستثنی قرار داده است و قدم ها ظاهر اند^۱.

طوری که از تفسیر مظهري نقل کرده بودیم: «روی به اتفاق علماء اربعه و هر دو کف دست به نظر امام ابوحنیفه، امام مالک، در روایتی از شافعی و احمد از عورت مستثنی است»^۲.

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله از علمای برجسته شافعی در شرح این حدیث «أنحضرت صلى الله عليه وسلم پس از ادای نماز عید و خطبه به میان زنان رفت و ضمن پند و نصیحت، آنان را به دادن صدقه تشویق نمود. آنان زیورات خود را به سوی بلال رضی الله عنه (که پیامبر صلى الله عليه وسلم راهمراهی می کرد) می افگندند...»^۳ نوشته است: «برخی از ظاهریه از ظاهر این حدیث استدلال کرده و گفته اند: برای مرد بیگانه دیدن روی و کف های زن بیگانه جواز دارد و به آن نیاز شده است؛ زیرا جابر رضی الله عنه حدیث را روایت کرده و بلال لباسش را برای گرفتن صدقات گشوده است، ظاهر حال بیان می دارد که راهی وجود نداشت مگر این که روی و کف های زنان (در حضور بلال رضی الله عنه که با پیامبر صلى الله عليه وسلم همراه بود) آشکار بودند»^۴.

^۱ - جماعة من العلماء، موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۱، ص ۴۴. ماده عورة.

^۲ - اشاره: جای دیگر خوانده بودم که شافعی و حنابلہ رحمهم الله همه بدن زن را عورت شمرده اند و حتی امام احمد رحمته الله بنا به تمسکش به حدیثی ناخنهای زن را نیز شامل عورت دانسته است؛ اما به نظر می رسد که قول مشهور از آن دو امام هماف شافعی و احمد بن حنبل رحمهما الله همان باشد که حضرت علامه قاضی ثناء الله پانی پتی رحمته الله در فوق نقل کرده است. والله اعلم.

^۳ - متن منبع حدیث قبلا گذشت.

^۴ - عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری. تحقیق عبدالقادر شبیه الحمد، ج ۹، ص ۲۵۶.

شما قبلا این حدیث را با متن و منبعش خوانده اید: «... سپس دختر جوانی بر یکی از دو زانویش نیم خیز شده و گردنش را بر افراشت تا رسول الله ﷺ او را ببیند و سخنش را بشنود، سپس گفت: ای رسول خدا! مردان درین مورد قصه ها می کنند و زنان نیز».

این حدیث نیز می رساند، باید صورت دوشیزه جوانی که نیم قد از جایش بلند شده و گردن خود را بالا گرفته است تا رسول الله ﷺ او را ببیند باز بوده باشد؛ زیرا اگر صورتش پوشیده می بود نیازی به بلند شدن و گردن بر افراستن نبود.

باید گفت که از دیگام سیدنا امام ابوحنیفه رحمته قدم ها (از کف پای تا بجلک) نیز به شمول روی و کفها عورت نیست. حالا به بیان دیدگاه فقهای اسلام درین خصوص می پردازیم:

دلایل امام مالک و امام ابوحنیفه رحمهما الله:

- ۱- به حدیثی به روایت عائشه رضی الله عنها استناد کرده اند: **أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهَا ثِيَابٌ رِقَاقٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «يَا أَسْمَاءُ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتْ الْمَحِيضَ لَمْ تَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا وَأَشَارَ إِلَى وَجْهِهِ وَكَفِّهِ»**. اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد رسول الله ﷺ به حالتی وارد شد که در بدنش لباس های رقیق بود، رسول الله ﷺ از او روی برگردانید و گفت: «ای اسماء! هرگاه زن به سن حیض برسد مصلحت نیست که خود را در معرض دیده های بیگانگان قرار دهد؛ مگر این جای و اینجای» و اشاره کرد به سوی روی و کف های دستانش.
- ۲- دلیل دیگر شان در عورت نبودن روی و کف های دستان این است که آنها در نماز و احرام آشکار اند و اگر آنها عورت می بودند ظهور آنها جواز نمی داشت؛ زیرا پوشیدن عورت واجب است و اگر در نماز آشکار باشد نماز نمی شود^۱.

حالا دیدگاه تعدادی از فقیهان پیشین احناف را بیان می داریم و سپس به بیان دیدگاه ارزشمند چند تن از علمای معاصر اسلامی که بنا بر نیازمندیهای عصر حاضر به قول امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله فتوا داده اند می پردازیم.

^۱- سنن أبوداود، کتاب اللباس، باب فیما یندی المرأة من زینتها، رقم ۴۱۰۴.

^۲- صابونی، محمد علی، روائع البیان من تفسیر آیات الاحکام، ج ۲، صص ۱۰۴ - ۱۰۵.

دیدگاه های برخی از علمای احناف

علامه مرغینانی رحمته الله: برهان الدین علی بن ابوبکر مرغینانی در متن کتاب معتبر و پر ارج (الهدایة شرح بدایة المبتدی) نوشته است: «مرد به سوی زن بیگانه دیده نمی تواند؛ مگر بر روی و کفهای دستانش بنا برین کلام الله ﷻ: - و آشکار نکنند زینت شان را مگر آنچه که به طور طبیعی آشکار است. **سورة النور / ۳۱** - علی و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند: - چیز های که بطور طبیعی آشکارند سرمه و انگشتر هستند و هدف ازین دو مواضع آنها که روی و کف دستان هستند می باشد. روی این ملحوظ هدف از زینت مذکور مواضع آنها می باشند، همچنان زن در معاملات داد و گرفت با مردان ناچار به آشکار کردن دستانش است، این امر (رفع حرج در معاملات) برین دلالت می کند که قدمهایش (از کف پای الی جلک) نیز عورت نباشد و از امام ابوحنیفه رحمته الله جواز دیدن قدمها بسبب بعضی از نیازمندی ها نقل شده است. به همین ترتیب از امام ابویوسف رحمته الله سخنی بر جواز دیدن ذراع (محلّی از پایان آرنج تا نوک انگشتان) نقل شده است؛ زیرا آشکار شدن ذراع ها عادی هستند.

گفته شده است که اگر کسی از جوش شهوت خویش در امان نباشد به زن بیگانه نباید بنگرد؛ مگر در هنگام نیاز بنا برین حدیث رسول الله ﷺ: **الله ﷻ در روز قیامت در چشم های کسی که به شهوت به روی زن بیگانه نظر کند سرب گداخته می ریزد.** پس کسی که از شهوت خود بیم دارد نباید بدون نیازمندی (چون پرسش قاضی در محکمه از زن برای گواهی و ...) بر روی زن بیگانه نگاه کند. و نیز این حدیث رسول الله ﷺ: دیدن به روی زن بیگانه برای کسی که از شهوتش ایمن نباشد و آن را بداند یا اینکه بران گمان غالب داشته باشد مباح نیست^۱.

شمس الدین احمد ابن قودر رحمته الله: در شرح قول علی کرم الله وجهه و ابن عباس رضی الله عنهما از عبارت فوق نوشته است: از قول ایشان نمیتوان دیدن روی و کف های زنان بیگانه را بنا به تفسیری که ازین آیت کریمه (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...) کرده اند جایز دانست؛ زیرا چنین دیدگاه در تفسیر صحابه به جز ازین دو شخص نیامده است، و از سوی دیگر قول آن دو در مورد موضع سرمه انگشتر واضح نیست؛ زیرا موضع سرمه چشمان و موضع انگشتر صرف نوک انگشتان است. اما این دانشمند نهایتاً در ادامه بحثش به نیاز دیدن روی و کف دستان زنان بیگانه با استدلال ازین حدیث - **أَنَّ إِمْرَأَةً عُرِضَتْ نَفْسَهَا عَلَى رَسُولِ**

^۱ - مرغینانی، علی بن ابوبکر، هدایة مع حاشیة اللکهنوی. ج ۷، صص ۱۸۷-۱۸۸.

اللَّهِ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهَا (زنی به رسول الله ﷺ پیشنهاد ازدواج داد و آنحضرت ﷺ به صورت وی نگاه کرد) رخصت داده است.^۱

دیدگاه علامه عینی رحمته: علامه کم بدیل و حافظ حدیث و فقیه بر جسته حنفی بدر الدین عینی رحمته در کتاب «العناية شرح الهداية، کتاب الصلاة، باب الشروط الصلاة» همه بدن زنان به جز روی و کف های دستان را عورت دانسته است.

علامه ابی محمد محمود بن احمد عینی رحمته: وی نیز روی و کفهای دستان زنان را از عورت مستثنی دانسته و چنین استدلال کرده است: به هنگام پرسیدن چیزی روی و دستان آشکار می شوند، به ویژه در گواهی دادن، محاکمه و نکاح. و در «محیط» آمده است که همه بدن زنان به استثنای روی، دستها تا بند و پای ها تا بجلک ها عورت اند.^۲

دیدگاه علامه حصکفی رحمته: و تمنع المرأة الشابة من كشف الوجه بين رجال، لا لأنه عورة بل لخوف الفتنة^۳. و منع کرده می شود زن جوان را از برهنه شدن صورتش در میان مردان، نه به سببی که آن عورت است؛ بل از بیم فتنه.

دیدگاه علامه موصلی رحمته: علامه عبدالله بن محمود بن مودود موصلی (۵۹۹ - ۶۸۳ هـ. ق.) از برجسته ترین فقهای متأخر حنفی نوشته است: «همه بدن زن آزاد به جز روی و کفهای دستش عورت است، و اما در قدم دو روایت است: بنا بر این قول الله تعالی - وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا... - ابن عباس رضی گفته است: این استثناء عبارت از سرمه و انگشتر بوده و آشکار کردن این دو زینت به سبب آشکار بودن طبیعی موضع آن ها است، سرمه زینت روی و انگشتر زینت کف است و به آشکار شدن این دو در معاملات احساس نیاز می شود. اما در قدم که دو روایت است، صحیح تر آن است که قدم ها در نماز عورت نیستند و در خارج از نماز عورت اند^۴».

علامه ابن نجیم مصری رحمته: «ابن عباس رضی در باره کلام خداوند (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) گفته است که (هدف ازین استثناء از عورت) روی و کف های دستان هستند و ابن مسعود رضی هدف از آن را لباسها

^۱ - قاضی زاده افندی، شمس الدین احمد ابن قودر، نتایج الافکار تکمله فتح القدير. ج ۱۰، کتاب الکراهية، ص ۲۸.

^۲ - عینی، محمود بن احمد، البناية شرح الهداية. ج ۲، ص ۱۴۰.

^۳ - حصکفی، محمد بن علی، الدر المختار شرح تنوير الابصار. ص ۵۸. و الدر المختار مع رد المحتار شامی. ج ۲، ص ۷۹.

^۴ - موصلی، عبدالله بن محمود، الاختيار لتعليل على المختار. ج ۱، ص ۴۶.

دانسته است. حدیث (مورد استناد) ابن عباس رضی الله عنه به سند جید از نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: - نَهَى الْمَحْرَمَةَ عَنِ لُبْسِ الْقَفَّازِينَ وَالنَّقَابِ-. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زن ملبسه با لباس احرام را از پوشیدن دستکش و نقاب منع کردند. ... و عایشه رضی الله عنها میگوید: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها در حالی به رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد که بر بدنش لباس نازک پوشیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله از او روی برگردانیده و گفت: ای اسماء! هر زنی رسیده به سن حیض باید همه بدنش به جز این جای و آن جان (کف ها و صورت) را بپوشاند. به فرض اگر این دو عورت و نپوشیدن شان حرام هم باشد؛ باز هم از سر ناچاری در نیازمندیهای چون خرید و فروش و داد و گرفت آشکار می شوند^۱.

نویسندگان فتاوی عالمگیری: بَدَنُ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إِلَّا وَجْهَهَا وَ كَفَّيْهَا وَ قَدَمَيْهَا. همه بدن زن آزاد؛ به جز روی، کف های دست و قدم های شان عورت است^۲.

علامه کاسانی رحمته الله: «نگاه مرد بیگانه به اندام زن بیگانه ای آزاده به جز روی و کف های دستش جایز نیست؛ از بهر این قول خداوند جل جلاله: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ... به مردان مؤمن بگو که نگاه دارند چشمان خویش را - از نامحرمان - . سورة النور / ۳۰. اما نگرستن بر مواضع زینت ظاهری که عبارت از روی و کف های دستان اند رخصت است، به دلیل این قول الله تعالی: وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا. و آشکار نکنند زینت خود را؛ مگر آنچه که به طور طبیعی آشکار می شود. هدف از جمله (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) درین آیت مواضع آن (زینت) ها یعنی روی و کفهای دستان اند. سرمه زینت روی و انگشتر زینت کفها هستند. زنان به معاملاتی چون خرید و فروش و گرفتن و بخشیدن نیازمند اند و انجام این معاملات بدون آشکار شدن روی و کف های دستان امکان پذیر نیست، ازین رو کشف آن دو به نظر امام ابوحنیفه رضی الله عنه جایز است. همچنان حسن از ابوحنیفه روایت کرده است که نظر کردن بر قدم ها جایز است. از سیدتنا عایشه در مورد (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) پرسیده شد ایشان پاسخ دادند: الْقَلْبُ وَ الْفَتْخَةُ. یعنی دستانه و پای زیب. بناء نظر بر قدم ها نیز جواز دارند^۳».

علامه مولانا خلیل احمد سهارنپوری رحمته الله: ایشان در شرح حدیث سیدتنا عایشه رضی الله عنها به روایت امام ابو داود به شماره ۴۱۰۴ هر چند که مرسل خوانده شده نوشته اند: «پس از رسیدن به سن بلوغ به زن روا نیست که خود را در معرض دیدگان بیگانگان قرار دهد؛ مگر روی و کف های دستانش را به هنگام نیاز

^۱ - ابن نجیم، ابراهیم بن محمد، بحر الرائق شرح كنز الدقایق مع حاشیة محمد امین ابن عابدین شامی. ج ۱، ص ۴۶۹.

^۲ - جماعة العماء برئاسة نظام البلخي، فتاوی عالمگیری. ج ۱، ص ۶۴.

^۳ - کاسانی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود، بدائع الصنائع. ج ۶، ص ۴۹۴.

در معاملات و گواهی. این امر در صورت امن از فتنه است؛ اما در صورت بیم از فتنه چنین نیست (روی و کف های دستانش را نیز باید بپوشاند)، مشروط قرار دادن حاجت به اتفاق مسلمین دلالت بر منع بیرون شدن زنان با روی باز می کند؛ به ویژه در هنگام کثرت فساد^۱».

ایشان نیز روی و کف های زنان را به شرط امن از فتنه عورت گفته اند و این می رساند که در اصل روی و کفها عورت نیستند.

دیدگاه های برخی از علمای معاصر

علامه عبدالحی لکهنوی رحمته الله: این علامه کم بدیل تاریخ اسلام و تقریباً بی بدیل معاصر در شرح موضوع منقول از کتاب «هدایة» نوشته است: «سخن ابن عباس رضی الله عنه درین مورد را امام بیهقی رحمته الله روایت کرده است؛ اما سخن علی کرم الله وجهه غریب است». ایشان در ادامه در شرح سخن سیدنا امام ابوحنیفه رحمته الله مبنی بر اباحت دیدن قدمها بر اساس ضرورت نوشته اند: «احتیاج به آشکار شدن قدم ها در این است که زن گاهی اوقات پای برهنه یا با کفش می رود و همه وقت موزه پیدا نمی شود». همچنان در شرح قول امام ابویوسف رحمته الله مبنی بر عورت نبودن ذراع ها نوشته است: «گاهی ضرورت های چون پختن نان و شستن لباس سبب برهنه شدن ذراع ها می شود^۲».

دیدگاه علامه مولانا خلیل احمد سهارنپوری دیوبندی رحمته الله: قبلاً بیان شد که ایشان همچون سایر علماء در صورت نبودن فتنه روی و کف های دستان زنان را از عورت مستثنی کرده اند.

علامه دکتر وهبة الزحیلی رحمته الله: امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: «همه بدن زنان به غیر از کف دستان و چهره و کف و روی پا و جایی که خلخال می بندند، عورت است. و ظاهراً این رأی از آسان گیری بیشتری برخوردار است و غالباً به آن عمل می شود^۳».

^۱ - سهارنپوری، خلیل احمد، بذل المجهود فی حل سنن ابی داود. ج ۱۲، ص ۱۳۲.
^۲ - مرغینانی، علی بن ابوبکر، هدایة مع حاشیة اللکهنوی. ج ۷، ص ۱۷۸.
^۳ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۳۴۱. به نقل از مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۱۸۵ و الشرح الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

علامه شیخ سعید حوی رحمته الله: طوری که در بحث دیدگاه مفسرین خواندید به باور این دانشمند فرزانه قراری که از چند مفسر دیگر نقل کرده است روی، کف های دستان و قدم های زنان از پوشش مستثنا اند.

نویسندگان موسوعة الفقهية الكويتية: «حجاب پوشاننده همه جسم زن است و خمار آن چه است که زن با آن فقط سر خود را می پوشاند. نقاب صرف پوشاننده روی زن است. به اتفاق فقهاء پوشانیدن عورت برای مرد و زن بالغ از دید کسانی که دیدن آنان حرام می باشد واجب است. عورت زن که پوشانیدن آن از دید مردان بیگانه بر وی واجب است عبارت از همه جسم؛ بجز روی و هر دو کف دست است.

اما برای مردان محرم (چون پدر ... که در آیت همه بیان شده اند) روی، سر، گردن، ذراع (مسافت از آرنج دست تا نوک انگشتان) عورت نیستند. حنفیان جز سینه ها و هر دو ساق (از زیر ناف تا زانو ها) دیدن بقیه بدن زن را برای محارمش عورت نمی دانند و شافعیه فقط ساحه ای زیر ناف تا زانوی زن را برای محارمش عورت می دانند، به همین ترتیب عورت زن برای زن از ناف الی زانو است^۱».

علامه شیخ محمد غزالی مصری رحمته الله: ایشان ضمن گفتگو و مشاجره با مردی که صورت زن را عورت می دانست، در پاسخ او گفته است: «این من نیستم که صورت زنان را عورت نمی دانم؛ بل مفسران بزرگ و ده ها حدیث در صحاح سته و پیشوایان مذاهب چهارگانه درین اشتباه از من پیشی گرفته اند و من از اشتباه آنان پیروی کرده ام ... از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله بین سلمان و ابوالدرداء انصاری رضی الله عنه پیوند برادری برقرار کرد، روزی سلمان به دیدار ابوالدرداء رفت و زنش - ام الدرداء - را در حالی دید که لباسهای کهنه به تن دارد؛ لذا به او گفت: چه اتفاقی افتاده است؟ و این چه قیافه ای است؟ گفت: برادرت - ابوالدرداء - به زنان توجهی ندارد، سپس ابوالدرداء آمد و غذایی برای سلمان آورد و گفت: شما بفرمایید که من روزه دارم. گفت: تا تو نخوری من نمی خورم. ابوالدرداء به حکم مهمان نوازی افطار کرد. به وقت شب ابوالدرداء برای نماز شب برخاست؛ اما سلمان برایش گفت: بخواب و او خوابید. دوباره برخاست و به او گفت: بخواب. و او هم به خوابش ادامه داد. چون آخر شب فرارسید، سلمان به ابوالدرداء گفت: اینک برخیز و با همسرت نماز گزار. و افزود: همانا خداوند جل جلاله بر تو حقی دارد و خودت نیز بر خود حقی داری و همسرت نیز بر تو حق دارد. پس حق هر

^۱ - مجموعة المحققين المؤظفين من وزارة الاوقاف والشئون اسلامی كويت، موسوعة الفقهية الكويتية. ج ۱۷، ص ۶.

صاحب حقی را بگزار. به وقت دیگر ابوالدرداء نزد پیامبر ﷺ رفت و ماجرا را بیان کرد: رسول الله ﷺ فرمودند: سلمان راست گفته است. بخاری^۱».

علامه دکتر یوسف قرضاوی حفظه الله: «در زمینه عورت زن نسبت به مرد بیگانه اختلاف در صورت و کف های دستان است که آیا این دو عورتند یا نه؟. درین مسئله آراء علمای پیشین مختلف هستند و جدال آن تا به حال ادامه داشته است. اما این امر از مسائلی است که هیچ یک از طرفین بر دیگری نمی تواند انکار کند؛ زیرا یک قضیه ا جتهادی است و هر یکی از طرفین دلایل خود را دارند، بنا برین ادامه کلام در بررسی این مبحث اختلافی فایده ندارد. روشی را که من در بیان حقیقت دین و دعوت در میدان های قلم و زبان انتخاب کرده ام عبارت از سختگیری در اصول و کلیات و آسانگیری در فروع و جزئیات است. متعلقات عقاید اسلام، حفاظت از کیان خلقی و فطری انسانی، پایه های اجرایی، محرّمات قطعی و مشابه این ها آسانگیری و رخصت را نمی پذیرد. اما در فروع عملی ما آنچه را که آسان تر است برگزیده ایم؛ تا این که دین خدا بر بندگان خدا آسان جلوه گر شود. ما (با سختگیری) در کلیات زمینه گریز بندگان خدا را تحت تأثیر انگیزنده ها و کجی های عصر حاضر از دین وی فراهم نمی کنیم ...

آنچه را که من از تفسیر - إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا - بر گزیدم دیدگاه اصحابی چون ابن عباس، عائشه، انس بن مالک و از تابعینی چون عطاء و سعید بن جبیر می باشد. بر گفتار ائمه اربعه پایبندم و آن چه را بر می گزینم که بزرگان مفسرین بر گزیده اند.

اختصاراً دو مورد از دیدگاه مذاهب را نقل میکنیم: یکی کتابی است که در مرحله ثانوی از هر شریف تدریس می کنیم و آن - اختیار علی شرح المختار - از کتب مشهور حنفیه است، به باور بنده باید (دیدگاه مؤلف این کتاب) در عصر حاضر اختیار کرده شود که نوشته است:

در صورت عدم خوف شهوت نباید به سوی بدن زن آزاد؛ جز روی و کف هایش نگرست، و منقول است که امام ابوحنیفه (علاوه بر روی و کفها) دیدن قدم ها (از کف پای تا بجلک) را نیز عورت نمی داند؛ زیرا در معاملات داد و گرفت (به برهنه شدن) آنها نیاز می شود، کشف صورت در معاملات زندگانی با بیگانگان ضروری است و در غیر آن اسباب زندگانی چگونه آماده می گردند. درین مورد

^۱ - غزالی، محمد، مسایل زنان در بین سنتهای کهن و جدید. ترجمه مجید احمدی، صص ۱۸۸ - ۱۸۹.

اصل بر قول الله تعالى: - وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا- است. عامه صحابه هدف ازان استثناء انگشتر و سرمه و محل این دو یعنی روی و کف ها را مراد گرفته اند. اما در مورد قدم ها روایت شده است که آن به طور مطلق عورت نیست؛ زیرا ظاهر نشدن آنها در رفتار سخت است و از سوی دیگر شهوت در روی و کف ها بیشتر از قدم ها است و بنا برین عورت نبودن قدم ها اولی تر می باشد. در روایت دیگر آمده است که ظاهر شدن قدم ها جز در نماز جایز نیست. الاختیار لتعلیل علی المختار لابن مودود حنفی: ۱۰۶/۴.

همچنان دیدگاهی را بر گزیدیم که در کتاب (المهذب) اثر شیرازی در فقه شافعی و شرح آن بنام (المجموع) از حافظ نووی آمده است. در کتاب (المهذب) آمده است: مجموع بدن زن آزاد جز روی و کف هایش عورت است و عورت نبودن روی و کفها ازین کلام الهی دانسته می شود: - وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...- ابن عباس رضی الله عنهما روی و کفها را (درین استثناء) منظور داشته است؛ زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله زنان را در هنگام احرام از پوشیدن دستکش و نقاب منع کرد؛ پس اگر روی و کف ها عورت می بودند چرا نپوشانیدن آن دو در احرام حرام نشد؟. همچنان در وقت خرید فروش به ظاهر شدن صورت و در هنگام داد و گرفت به ظاهر شدن دستها نیاز است و بنا برین این دو عورت نیستند.

حافظ نووی رحمته الله در شرح مهذب گفته است: اوزاعی و ابو ثور از کسانی اند که روی و کف های زنان را عورت نمی دانند. ابوحنیفه، ثور و مزنی شافعی گفته اند که (علاوه از روی و کف ها) قدم ها نیز عورت نیستند. احمد گفته است که همه بدن زن آزاد به جز رویش عورت است. ماوردی و متولی از ابوبکر بن عبدالرحمان تابعی نقل کرده اند: همه بدن زن عورت است. و مذهب امام مالک نیز چون مذهب امام شافعی است^۱.

در فوق ملاحظه شد که امام قرضاوی روی و کف های زنان را از عورت مستثنی کرده است و درین مورد از دیدگاه اصحابی چون ابن عباس، تابعینی چون عطاء و سعید بن جبیر و پیروی نموده و با توجه به نیازمندی های عصر حاضر از میان اقوال مختلف ائمه اربعه و دانشوران تابع ایشان، آن را بر گزیده است که روی و کف ها را از عورت مستثنی کرده اند.

^۱ - قرضاوی، یوسف، الحلال و الحرام فی الاسلام. صص ۴۹۵ - ۴۹۸

اصولی و فقه برجسته حنفی علامه ملاجیون هندی رحمته الله علیه: این دانشمند برجسته سخنی دارد که شرح آن صد ها صفحه می‌طلبد، او نوشته است: «اگر مسئله ای در تعارض میان (پاکی و حلیت، و نجاست و حرمت) قرار گیرد، به اصل که حلیت و پاکی است عمل کرده می‌شود و برای ما در تحقیق مثال‌ها بیشتر ازین رسیده اند».

بنا بر اصلی که این دانشمند نقل کرده است روی و کف های زنان به اصل آن که اباحت است بر می‌گردد و نمی‌توان آن دو را عورت شمرد؛ زیرا دلیلی قاطعی وجود ندارد که روی و کف های زنان را عورت قلمداد کند و آراء علماء هم درین مختلف هستند. والله اعلم.

رفتارهای انسانی مشترک میان مرد و زن

به طور طبیعی یک سلسله روابط اجتماعی خواه نا خواه میان زنان و مردان به وجود می‌آیند و بنا برین باید آداب و احکامی را جهت جلوگیری از فساد و ناهنجاری در نظر گرفت، اینکه به شرح دیدگاه اسلام درین موارد می‌پرازیم:

بلند کردن صدا:

به اتفاق علماء صدا و کلام زنان عورت نیست، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام دینی را برای مردان بیان می‌کردند، در کتب حدیث احادیث زیادی از طریق صحابه و تابعین که اصل آنها به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس خود آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌رسند روایت شده اند. اما بلند نمودن صدا توسط زنان بدون کدام نیازمندی نا مشروع است، همچنان نباید زن به صورت آهنگین و جذاب با مردان بیگانه سخن بگویند.

آنچه که به زن و شوهر بر می‌گردد آن دو باید با هم به صورت ملایم و شایسته حرف بزنند و از آداب سخن گفتن یکی هم این است که صدا نباید آنقدر بلند باشد که به طرف آزار برساند و نباید آن قدر پست باشد که طرف نشنود، باید در آهنگ صدا حد اعتدال را رعایت کرد.

دیر خوابیدن:

خوابیدن پیش از نماز عشاء کراهت دارد و گفتگوهای غیرمفید پس از آن نیز مطلوب نیست و اگر کسی می‌خواهد ساعاتی را پس از نماز عشاء بیدار بماند بهتر آن است به تدبیر در قرآن و حدیث و مطالعه کتاب‌های دینی، اخلاقی، علمی و ... بپردازد.

^۱ - ملاجیون، احمد، نور الانوار مع حاشیة قمر الاقمار للکنوی. ص ۲۰۰

کار کسانی که بسیاری از شب‌ها را در مهمان‌خانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و خانه‌های نشیمن به دیدن فلم‌های هرزه‌سینمایی و یا سخنان مفت می‌گذرانند، درست و عاقلانه نیست و برخی از آنها حرام و برخی هم کراهت دارد، به طور مثال اگر شب بیداری بی‌مورد و غیر ضروری سبب خستگی، خواب‌آلودگی، فوت نماز صبح و کسلی در کار و زندگی شود، حرام و نامشروع است^۱.

موسیقی

قاعده معروف در اصول فقه اسلامی وجود دارد که «اصل اشیاء بر اباحت است» و حرام‌های استثنا‌های اند که حدود و مرزهای شان توسط خداوند ﷻ و پیامبرش مشخص شده‌اند. از اخلاق سلف صالح است که ایشان آن چه را که حرمتش قطعی نمی‌بود حرام نمی‌گفتند؛ بلکه می‌گفتند: مکروه است، یا خوشم نمی‌آید... بنا برین اصل اشیاء بر اباحت است و جز در مواردی که حرمت قطعی چیزی توسط شارع مشخص نشده باشد نمی‌توان نظر قاطعی ارایه کرد. بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: «گناهکارترین انسان کسی است که چیزی را که حرام نشده باشد حرام نماید».

علامه دکتر وهبة الزحیلی رحمته الله نوشته است: «به نظر من در مورد غنا و آواز اصل بر مباح بودن آنها است مگر آن که دلیلی در مورد تحریم شان وجود داشته باشد. برخی بر این باورند که در مورد موسیقی اصل بر ناروا بودن آن است؛ زیرا آواز و غنا کلام موزون است؛ ولی موسیقی سبب هیجان و تحریک می‌شود و اسلام با هر چیزی که زمینه فساد و انحراف را فراهم نماید، مخالف است.

برخی از علمای معاصر بر این باورند که چنانچه در غنا و آواز فحش، کلام زشت و تحریک‌کننده به گناه و مخالف ارزش‌های دینی نباشد، حرام نیست و چنانچه با موسیقی آرام نیز همراه شود بلامانع است. اما سرود و آواز دینی، حماسی و عارفانه خالی از امور مخالف باورها و احکام دینی و همچنین آواز خوانی زنان در جمع زنانه بلامانع است^۲.

امام ابن حزم اندلسی رحمته الله بنا به برخی از روایات از جمله روایت بخاری از عایشه رضی الله عنها: دو دختر بچه (در روز عید) در خانه من مشغول سرود خواندن جنگ بُعث بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد و برای استراحت به رخت خواب رفت و چهره خویش را برگردانید، چند لحظه بعد ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد شد و با دیدن این صحنه مرا سرزنش کرده و فرمود: صدای شیطان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله؟ رسول الله صلی الله علیه و آله رو به ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرده و فرمود: آنها را به حال خود بگذار. پس ازین که چشمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن

^۱ - زحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه سلیمی، ص ۳۲۳.

^۲ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۳۵۰.

دو برگشت برایشان اشاره کردم که بروید و آنها رفتند». غناء را در برخی از روز های خوشی جایز دانسته است^۱.

سپس در مجلد دیگر از کتابش تحت عنوان (حکم غناء و تفریح در ایام عید) فروش آلات سرگرمی و نواختنی چون شطرنج، شاهین (نوعی از نای یا قره نی) و دف، و عود را حلال دانسته و شکننده این آلات را به پرداخت تاوان مکلف کرده است؛ اما شکننده آلات صورتگری و مجسمه سازی را مسؤول ندانسته و خرید فروش کنیزان آواز خوان را نیز ممنوع قرار داده است. سپس در ادامه به نقل روایاتی مبنی بر جواز استفاده از آن آلات در حالات خاصی همچون محافل عروسی پرداخته و اکثریت روایات تحریم کننده موسیقی را تضعیف کرده است^۲.

امام محمد غزالی رحمته الله در کتاب پر ارج (إحياء علوم الدين) از امام ابوحنیفه، امام شافعی، سفیان ثوری، حماد، ابراهیم نخعی و شعبی رحمهم الله کراهیت موسیقی را نقل نموده و افزوده است: از دیدگاه امام شافعی رحمته الله گواهی کسی که بر موسیقی مداومت کند و یا کنیزی آواز خوانی داشته باشد که به وسیله او مردم را جمع کند پذیرفته نمی شود. به همین ترتیب نقل کرده است که امام مالک رحمته الله از شنیدن موسیقی منع نموده و امام احمد بن حنبل رحمته الله آن را مکروه دانسته است^۳.

به باور من (مؤلف) هر چیز خوب و بد خود را دارد و شعر و ترانه هم ازین امر خالی نیست، امام محمد غزالی رحمته الله دو الی سه صفحه بعد نیز از ابوطالب مکی رحمته الله نقل کرده است که گروهی از صحابه و تابعین از جمله عبدالله بن جعفر، عبدالله بن زبیر، مغیره بن شعبه و معاویه رضی الله عنه سماع (آواز خوش یا به اصطلاح ترانه) را می شنیده اند.

حافظ ابن عبدالبر مالکی رحمته الله نیز در زندگینامه عبدالله بن جعفر نوشته است: «وَ كَانَ لَا يَرَى بِسَمَاعِ الْغِنَاءِ بَأْسًا»^۴. او در شنیدن سرود مشکلی نمی دید.

ازین سخنان اباحت برخی از ترانه ها مستفاد می شوند و امام غزالی رحمته الله در ادامه با تشخیص رخصتها در هفت حالت سرود را با شرایطی خاصی مباح دانسته است:

^۱ - ابن حزم، علی، المحلی. ج ۳، صص ۵۰۷ - ۵۰۹. مسألة: ۵۵۳.

^۲ - همان، ج ۷، صص ۵۵۹ - ۵۷۱. مسألة: ۱۵۶۶.

^۳ - غزالی، ابوحامد، إحياء علوم الدين. ج ۴، صص ۴۱۲ - ۴۱۶.

^۴ - ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب. ج ۳، ص ۸۸۱.

- ۱- نواختن سرود با دُهل و دف برای تشویق مردم دور دست به رفتن به زیارت اماکن مقدسه؛ زیرا اشعار سروده شده در وصف کعبه، مقام، حطیم، زمزم و سایر نشانها و توصیف بادیه در تحریک شوق برای رفتن به حج مؤثر است...
- ۲- برای تحریک و تشویق ملت ها به دفاع و مبارزه از کیان خویش، موضوع این نوع از سرود ها باید برای مسلمانان مُحَرِّکِ مبارزه باشد و غیظ و غضب کفار را بر انگیزد... (به نظر شیخ غزالی مصری رحمته الله می توان سرود های ملی ملت ها را ازین نوع دانست).
- ۳- استعمال رجز های حماسی و تشویق مبارزان در شرایط ناگوار در مبارزات بر حق؛ طوری که از دلیران صحابی چون علی و خالد رضی الله عنهما این چنین نقل شده است. اما نباید دف در اردوگاه غازیان نواخته شود؛ زیرا صدای آن نرم و حزن انگیز بوده و شجاعت را می برد و نفس را سست می کند.
- ۴- رثایی که اندوه های ارزشمند را متحرک کند و انسان را نسبت به ساختار زندگانی بینا گرداند. اما حزن دو نوع است: مذموم و محمود. حزن بر اموات و نیز تحریک به نوحه گری مذموم است، اما آن چه را که جایز می دانیم رثاهای محمود اند؛، مانند حزن انسان بر تقصیرات خود در امر دینش.
- ۵- در اوقات خوشنودی: مانند موسیقی در ایام عید، عروسی، در بازگشت غایب از سفر، در وقت ولیمه و عقیقه، در تولد فرزند و ختنه بچه، در وقت فراغت از حفظ قرآن.
- ۶- غزلیات و تشریح عواطف عاشقان برای تسلیت نفس: البته این در صورتی حلال است که وصال با معشوق جایز باشد، مانند همسر و کنیز. اما تمثیل صورت زیبای نو جوان و زن بیگانه در اشعار حرام است.
- ۷- برای عشق الهی و رسیدن به ملاقات باری تعالی: در پاسخ معترض که چگونه زبان عشق را بر الله می توان جاری کرد می گوئیم که معنی عشق؛ جز افراط در محبت نیست. نقل شده است که عرب ها حین دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله را در خلوتگزینی برای عبادت در غار حراء، میان خود می گفتند: **إِنَّ مُحَمَّدًا عَشَقَ رَبَّهُ**. هر آئینه که محمد عاشق پروردگار خود شده است^۱.

^۱ - غزالی، ابوحامد، **أحیاء علوم الدین**. ج ۴، صص ۴۳۴ - ۴۴۸. با ترجمه و تلخیص.

باید گفت که امام حجة الاسلام غزالی رحمه الله در هریک ازین موارد دلایلی قوی از احادیث نبوی و مثال های از اشعار دارد؛ ولی ما برای جلوگیری از اطاله کلام و سهولت خوانندگان گرامی صرف دیدگاه خود ایشان را که با استنباط از دلایل محکم ارائه کرده است در نهایت اختصار نقل کردیم.

علامه عبدالرحمن الجزیری رحمه الله در کتاب ارزشمند (الفقه علی المذاهب الاربعه) نیز درین مورد نوشته است:

«اجابت دعوت ولیمه را موسیقی و غنای آن نمی تواند ساقط کند؛ مگر که آن موسیقی و بازی غیر شرعی باشد؛ اما بازی سبک و غنای مباح موجب رد اجابت نمی شوند.

غرض اینکه شریعت آسان است و هدف آن در تشریح منحصر به تربیت اخلاقی و تصفیه نفس ها از چرک های شهوات فاسد و عوامل آن ها می باشد. آن عده از اعمالی حرام اند که موجب ارتکاب منکر شوند؛ هر چند که در ذات خود خوب باشند. سُرْایش در که اصلش بیرون کردن صدا با الحان می باشد مباح است و چیزی دران نیست؛ اما برخی از عوارض سبب حرمت و کراهیت آن می شوند؛ مثلا: اگر توسط زن نا محرم و بچه زیبا نواخته شود ممنوع است، به همین ترتیب اگر سبب تشویق باده گساری، ضیاع وقت و ترک واجبات شود نیز ممنوع است، و اما اگر موجب چیزی از امثال این ها نشود مباح است.

سرودی که کلمات توصیفی (چون اندام، چشم و زلف) کدام زن زنده را دارا باشد حلال نیست؛ زیرا باعث بر انگیختن شهوت و فتنه می شود؛ اما توصیف زنی که در قید حیات نباشد، به سبب عدم امکان لقایش ضرر ندارد. همچنان سرود با کلماتی که از جام شراب وصف نماید و به آن ترغیب دهد حرام است؛ زیرا به نوشیدن می و حضور در نشست های باده گساری تشویق می کند و این کار در شریعت اسلام گناه بزرگ است. همچنان سرود با کلماتی که موجب توهین فرد مسلمان و ذمی می شود حلال نیست؛ زیرا این امر از دیدگاه دین حرام است و سرودن و شنیدنش حلال نیست.

اما سرود با الفاظی مبتنی بر حکم و مواعظ، وصف گل و سبزه، رنگ ها، آب و همانند این ها جایز است. همچنان سرود با الفاظی شامل وصف جمال انسان غیر معین در صورتی که بیم انگیزش فتنه در میان نباشد مباح است و ضرر ندارد.

به همین ترتیب بازیهای که در آنها سخنان زشت، دروغ، برهنگی، تمسخر دیگران و رقص زنان در حضور مردان نباشند مباح اند. اگر چیزی ازین ها در سرود باشد حرام است و رفتن در آن و اجابت دعوت ولیمه های که دارای این چیز ها باشد حلال نیست، آن چه را که برایت بیان کردیم از مقتضیات اصول دین اند و از عبارات بسا از علماء و مفکرینی گرفته شده اند که سخنان ائمه را این گونه تأویل کرده اند^۱».

علامه الجزیری رحمته الله ضمن بیان دلایل مذهب شافعیه در جواز اینها به نقل از کتاب - إحياء علوم الدین - به بیان دیدگاه و دلایل مذاهب دیگر پرداخته و آنچه از دیدگاه احناف نقل کرده عین مطالب فوق بوده و افزوده است: «آنچه از امام ابوحنیفه رحمته الله در مورد کراهیت سرود و این که شنیدنش منجر به گناه می شود نقل شده هدف از آن نوع حرام آن است^۲ - که در فوق نوع حرامش مشخص شده اند-».

قولی است که شنیدن آواز دف و نی در نزد احناف حرام است^۳. ولی نواختن نی در نزد امام شافعی رحمته الله اشکالی ندارد.

دلیل طرفین (احناف و شافعیه) درین حرمت و جواز به این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله بر می گردد: عَنْ نَافِعِ مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ: سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ رَاعٍ، فَوَضَعَ إصْبَعِيهِ فِي أُذُنِيهِ، وَعَدَلَ رَاحِلَتَهُ عَنِ الطَّرِيقِ، وَ هُوَ يَقُولُ: يَا نَافِعُ! أَسْمَعُ؟ فَأَقُولُ: نَعَمْ. فَيَمْضِي حَتَّى قُلْتُ: لَا. فَوَضَعَ يَدِيهِ وَ أَعَادَ رَاحِلَتَهُ إِلَى الطَّرِيقِ وَ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ رَاعٍ فَصَنَعَ مِثْلَ هَذَا. از نافع غلام آزاد کرده شده ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است، (در موقع عبور ابن عمر رضی الله عنهما از راه) آواز نای چوپانی (از قله کوه) به گوشش رسید، ابن عمر رضی الله عنهما دو انگشتش را در هر دو گوشش نهاد و سواری خود را از راه برگردانیده گفت: ای نافع! آیا می شنوی؟ گفتم: بلی. این حالت جریان داشت تا آنکه گفتم: نه. آنگاه ابن عمر رضی الله عنهما دست های خویش را به حالت اصلی شان نهاد و سواری را بسوی مسیر خویش برگردانید و گفت: من رسول الله صلی الله علیه و آله را در چنین حالتی دیدم و او این چنین (مثل عمل من) کرد.

حجة الاسلام غزالی رحمته الله درین مورد نوشته است: «اما شاهین (نای) اگر به سر فرو بود یا به بر فرو بود حرام نیست که شبانان (چوپانان) را عادت بوده است». سپس دیدگاه و استدلال امام شافعی رحمته الله بر

^۱ - الجزیری، عبدالرحمن، الفقه على المذاهب الأربعة. ج ۲، صص ۴۱ - ۴۲.

^۲ - همان: ص ۴۳.

^۳ - زحیلی، وهبة، ق. فقه الحنفية الميسر. ج ۱، ص ۴۲۲.

^۴ - مسند احمد، برقمین ۴۵۳۵ و ۴۹۶۵.

حلیت نای که حدیث فوق می باشد را چنین نقل کرده است: «دلیل بر آنکه آواز شاهین به گوش رسول الله ﷺ آمد، انگشت در گوش کرد و ابن عمر را گفت: گوش دار؛ چون دست بدارد مرا خبر ده. پس ابن عمر را رخصت دادن تا گوش دارد دلیل آن است که مباح باشد؛ اما انگشت در گوش کردن رسول الله ﷺ دلیل آن است که وی را در آن وقت حالتی بوده باشد شریف و بزرگوار که دانسته باشد، آن آواز وی را مشغول بکند...^۱».

با خواندن عبارات امام غزالی رحمته الله وقتی در استدلال طرفین دقت کنیم، هر کسی می داند که فتوا بر قول امام شافعی رحمته الله است؛ زیرا امکان ندارد که پیامبر اسلام ﷺ کسی را به انجام کار حرام امر کند، یک نوع از سنت پیامبر ﷺ که اهل اسلام از آن در احکام بر جواز یک عمل استدلال می کنند سنت تقریری است. سنت تقریری آن است که کسی کاری را در حضور رسول الله ﷺ انجام داده و آنحضرت ﷺ در برابر آن خاموشی گزیده باشد. علماء این خاموشی رسول الله ﷺ را دال بر جواز آن عمل گرفته و گفته اند که اگر آن کار حرام می بود، امکان نداشت که رسول الله ﷺ در برابر عمل منکر خاموشی اختیار می کرد.

از نمونه های سنت تقریری آن است که رسول الله ﷺ در پایان جنگ خندق حینی که برای گوشمالی بنی قریظه به سزای پیمان شکنی آن طایفه به صوب آنان رهسپار شد به صحابه فرمود: لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ^۲ کسی جز در بنی قریظه نماز عصر را نگذارد. در جریان حرکت در مسیر بنی قریظه وقت نماز عصر فرا رسید و عده از صحابه (به علت بیم سپری شدن وقت نماز) با تأویل سخن پیامبر ﷺ مبنی بر این که هدف ایشان به سرعت رفتن بود، نماز عصر را در مسیر راه گذاریدند. بر عکس عده ای دیگر آن را جدی تلقی کردند و نماز عصر را پس از رسیدن در محله بنی قریظه ادا نمودند و رسول الله ﷺ هم با سکوت خویش هر دو گروه را تایید کردند. پس وقتی مسئله چنین باشد در حدیث مرویه از ابن عمر رضی الله عنهما ننتها که آنحضرت ﷺ ننتها در برابر گوش گرفتن ابن عمر رضی الله عنهما سکوت کرد؛ بلکه به او دستور داد تا پس از ختمش آنحضرت ﷺ را خبر دهد. بناء استدلال امام شافعی رحمته الله درست است که آنحضرت ﷺ به سببی انگشت در گوش گذاشتند که ممکن در آن لحظات حالت خاصی داشته باشند.

^۱ - غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، صص ۱۷۴ - ۱۷۵.

^۲ - بخاری: کتاب المغازی، باب مرجع النبی من الاحزاب، رقم ۳۸۹۳. مسلم: باب المبادرة بالغزو، رقم ۱۷۷۰. اما در صحیح مسلم بجای نماز عصر نماز ظهر آمده و تصریح شده است که عده از صحابه از بیم قضا شدن نماز آن را در بین راه ادا کردند.

عارف برجسته اسلام و پیر شیراز سعدی رحمته الله علیه درین مورد در شاهکار ادبی خود موسوم به «گلستان» حکایت جالبی دارد که بهتر است برای تلطیف خاطر خوانندگان گرامی از زبان خودش نقل کنیم: «یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود و کرامات او مشهور، به جامع دمشق در آمد و بر کنار برکه کلاسه طهارت همی ساخت که پایش بلغزید و به حوض در افتاد و به مشقت از آن جایگه خلاص یافت، چون از نماز برداختند یکی از اصحاب گفت: مرا مشکلی هست اگر اجازت پرسیدنت. گفت: آن چیست؟ گفت: یاد دارم که شیخ بر روی دریای مغرب برفت و قدمش تر نشد؛ (اما) امروز چه حالت بود که درین قامتی آب از هلاک چیزی نماند.

شیخ اندرین فکرت فرو رفت و پس از تأمل بسیار سر بر آورد و گفت: نشنیده ای که خواجه عالم (پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (مرا با خدایم فرصتی است خاص که در آن ملک مقرب و نبی مرسل بر من پیشی گرفته نمی تواند) و نگفت علی الدوام. وقتی که چنین فرمود به جبرئیل و میکائیل نپرداختی و دیگر وقت با حفصه و زینب در ساختی...». سپس موضوع را زیباتر ازین نثرش در قالب شعر با استدلال از درک حضرت یعقوب رضی الله عنه بوی پیراهن یوسف رضی الله عنه را از مصر و نفهمیدن حالت او در چاه کنعان چنین سروده است:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند	که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شمیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است	دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم	گهی در پشت پای خود نبینم
اگر درویش بر حالی بماندی	سر دست از دو عالم بر فشاند ^۱ .

بنابراین ما دیدگاه امام شافعی رحمته الله علیه با استدلال از سنت تقریری و حتی دستور رسول الله صلی الله علیه و آله مر ابن عمر رضی الله عنهما را به گوش دادن تایید می کنیم، و برین نظریم که شنیدن آواز نای جواز دارد و انگشت نهادن آنحضرت صلی الله علیه و آله در گوش شان دلالت به وقت خاصی می کند که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله در عالم روحانی با خدایش راز و نیاز می کرده است، آنگونه که عارف شیراز با استدلال از حدیث مبارکه فوق از قول

^۱ - سعدی، مصلح الدین، گلستان. صص ۱۲۳-۱۲۵.

عارف لبنانی گفته است: «دران زمان خاص رسول الله ﷺ حتی» به جبرئیل و میکائیل نمی پرداخت و دیگر وقت با حفصه و زینب در می ساخت» تا چه رسد به آواز نای چوپان از قله کوه.

علامه الجزری دیدگاه مالکیه را این چنین بیان کرده است: «استعمال آلات موسیقی معمول در نکاح همچون دُهل، دَف (مشروط به عدم داشتن سلسله ها در گوشه هایش)، نی، شیپور، وقتی موجب لهو کثیر نشوند بر مردان و زنان (البته هر یکی مختص به مجلسی از جنس خود شان) مباح است. بعضی از ایشان (مالکیه) گفته اند که اینها به طور خاص در (ولیمه) مباح اند، اما به نظر عده دیگر شان اختصاصی به آن نداشته و استعمال آنها در عروسی، حین عقد و سایر خوشی ها جواز دارند. اما سُرُود آنها باید شبیه رجزی باشد که با عبارات ذیل از کنیزان انصاری نقل شده اند:

أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ
فَحَيُّونَا نُحَيِّكُمْ
وَلَوْ لَا حَبَّةُ السَّمَرَاءِ
مَا حَلَّتْ بِوَادِيكُمْ

اما حنابله صرف سرود اشعار بدون آلات موسیقی را جواز قرار داده و استعمال هر نوع آلات موسیقی در هر مجلسی به شمول مجلس ولیمه را ممنوع دانسته اند.^۱

با همه اینها آنگونه که ملخص دیدگاه امام غزالی رحمته الله را نقل کردیم مواردی وجود داشته اند که شریعت نبوی در آنها با اوضاع و شرایط خاصی آواز خواندن و استعمال برخی از آلات موسیقی را جایز دانسته است، و شاید به همین سبب باشد که امام ابن حزم رحمته الله از بین برنده آلات موسیقی را مکلف به پرداخت غرامت کرده است، اینک مختصراً به اثبات برخی از این موارد در سنت می پردازیم.

الف- در وقت عروسی: حضرت عایشه، فارعه دختر اسعد را بخانه شوهرش - نبیط بن جابر انصاری برد و خود نیز با او رفت. پیامبر ﷺ گفت: يَا عَائِشَةُ! مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الْأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهُو. ای عایشه چرا سرگرمی نداری؟ برآستی مردم مدینه را سرگرمی و تفریحات سالم خوش می نماید.^۲

شیخ دکتر سید سابق نوشته است که این حدیث در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ﷺ گفت: «فَهَلْ بَعَثْتُمْ مَعَهَا جَارِيَةً تَضْرِبُ بِالْذُفِّ، وَتُعْنَى؟ أَيَا بَاوِي كَنِيْزِي رَا هَمْ فَرَسْتَادَه اِيْد كَه دَف بَكُوْبِد وَ اَوَا ز بَخْوَا نْدَه؟. عایشه گفت: ای رسول خدا آن کنیز چه چیز بخواند؟ پیامبر ﷺ گفت: این ترانه را بخواند:

^۱ - الجزیری، فقه علی المذاهب الاربعه. ج ۲، ص ۴۳.
^۲ - صحیح البخاری: کتاب النکاح، باب نسوة التی یهدین...، رقم ۵۱۶۲.

فَحْيُونَا نُحْيِيكُمْ	أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ
مَا حَلَّتْ بِوَادِيكُمْ	وَلَوْ لَا الذَّهَبُ الْأَحْمَرُ
مَا سَمِنْتَ عَدَارِيكُمْ	وَلَوْ لَا الحِنَطَةُ السَّمْرَاءُ

آمدیم بسوی شما، آمدیم بسوی شما. شما بما درود و تحیات بفرستید و ما نیز بشما درود و تحیات می فرستیم. اگر طلای سرخ نبود دختر ما به محله شما نمی آمد. و اگر گندم سرخگون نبود دختران شما چاق و فربه نمی شدند^۱.

ب- در مراسم عیدین: از عایشه صدیقه رضی الله عنهما روایت است: (روز عید) دو دختر بچه در خانه من مشغول خواندن سُرودِ جنگ بعثت بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد و برای استراحت به رخت خواب رفت و چهره خویش را برگردانید، لحظاتی بعد ابوبکر صدیق رضی الله عنهما وارد شده و با دیدن این صحنه مرا به باد سرزنش گرفت و گفت: صدای شیطان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله؟ رسول الله صلی الله علیه و آله رو به او کرده و فرمود: دَعَهُمَا (آن ها را به حال خود بگذار). پس ازین که چشمان ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از آن دو برگشت برایشان اشاره کردم که بروید و آنها رفتند^۲.

ج- در وقت بازگشت غایب از سفر وحاجی از حج: امام احمد و ترمذی با اسناد صحیح روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در یکی از جنگها از مدینه بیرون رفته بود و چون به مدینه برگشت، یک کنیز سیاه که دخی در دست داشت پیش ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده بودم که اگر خداوند ترا به سلامتی برگرداند در پیشگاهت دف بزنم و آواز بخوانم، آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: **إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِي وَ إِلَّا فَلَا**^۳ (اگر نذر کرده ای پس برایم زن و اگر نکرده ای نزن) پس او شروع کرد به زدن. هر چند در ادامه حدیث آمده است که وقتی عمر فاروق رضی الله عنه رسید آن کنیز دَفَس را به دور افگند؛ اما این دلالت بر حرمت آن نمی کند؛ زیرا اگر حرام می بود رسول الله صلی الله علیه و آله اصلاً به او اجازه نمی داد.

د - برای ایجاد نشاط در هنگام انجام اعمال دشوار: طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند^۴.

استاد عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیرش نوشته است: غنای حرام، غنایی است که نفسها را بر حرام می جنباند و آنها را بر هوی و هوس بر می انگیزد. همچنان خواندن غزلیات و تشبیب هایی که سخنان بیهوده و شرم آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آنها باشد به اتفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. اما غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم

^۱ - سابق، سید، فقه السنة. ج ۲، ص ۱۴۹.

^۲ - صحیح البخاری: باب الحراب و الدرق يوم العيد، رقم ۹۴۹. صحیح مسلم: باب الرخصة فی اللعب، شماره ۸۹۲.

^۳ - جامع ترمذی: باب مناقب عمر بن الخطاب، رقم ۳۶۹۰ و قال حسن صحیح غریب.

^۴ - الزحیلی، وهبة، تفسیر المنیر. ج ۱۱، ص ۱۴۸.

باشد بنابر این، مقدار اندک آن در اوقات شادی - مانند عروسی و عید - و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دُشوار، جایز است چنان که رسول خدا ﷺ برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. اما بدعت‌هایی که امروزه صوفی‌نمایان پدیدآورده‌اند - مانند سماع با آلات موسیقی - حرام است. البته زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیه سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف آوری رسول اکرم ﷺ به مدینه، استقبال کنندگان در پیش روی آن حضرت ﷺ طبل زدند و ابوبکر ﷺ خواست که ازان جلوگیری کند؛ اما آن حضرت ﷺ فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است»^۱.

مفکر بزرگ معاصر اسلام شیخ محمد غزالی مصری رحمته الله علیه پس از تحلیل و تجزیه موسیقی‌های حرام و مباح خاطره جالبی از خودش را در زیر عنوان (غیر اسلامی بودن رویکرد افراطی در تحریم موسیقی) نوشته است: «به یاد دارم زمانی که در مکه مکرمه مدرس بودم، روزی خسته و ناتوان در خانه ام نشسته بودم و از خستگی و کار مفرط رنج می‌بردم، با خودم گفتم: با چیزی خود را سرگرم کنم تا خستگی ام را از یاد ببرم. رادیو را روشن کردم. از اینکه دیدم، ترانه مورد علاقه‌ی من از آن پخش می‌شود، بی‌نهایت خوشحال شدم. هنوز با ترانه و آهنگی که پخش می‌شد، همگام نشده بودم که به ناگاه دانشجویی که من ناظر پایان‌نامه‌ی او بودم، در زد. گمان کردم که می‌توانم با وجود او گوش سپردن به ترانه‌ی مورد علاقه‌ام را ادامه دهم. اما او سوگند داد که رادیو را خاموش کنم. به احترام او مناسب دیدم، به خواسته‌اش جامه‌ی عمل بپوشانم. از این رو خودم تنها مقداری از ترانه را تکمیل کردم:

أین ما یدعی ظلّاما یا رفیق اللیل، اینا أن نور الله فی قلبی، و هذا ما أراه.

ای همدم شب، آنچه تاریکی خوانده می‌شود کجاست؟ به راستی که نور خدا در دلم سو سو می‌زند، و این آن چیزی است که من می‌بینم.

دانشجو فریاد زد: این دیگر چیست؟ به او گفتم در میان مردم، هر کسی برای لیلی خود ترانه می‌خواند؛ اما من منظور دیگری دارم.

^۱ - مخلص، عبدالرؤف، تفسیر انوار القرآن. زیر آیه مبارکه ششم از سوره لقمان.

گفت: مگر ن می دانی که ترانه و آواز خوانی همه اش حرام است؟.

گفتم: من چنین نمی دانم.

سپس به طور جدی به او رو کردم و گفتم: اسلام دین منطقه ای نیست که تنها متعلق به شما باشد، شما فقه ی بدوی و عامیانه دارید که از افق تنگی برخوردار است، زمانی که شما این فقه را در کنار اسلام در یک کفه ی ترازو می گذارید و می گوئید: این دو می باید با هم مورد داد و ستد قرار گیرند و نمی شود یکی را از دیگری جدا کرد، در این صورت کفه ای که اسلام در آن قرار دارد، سبک خواهد شد و مردم از اسلام بیزار خواهند شد، مسلماً این قضیه، ستم بزرگی نسبت به پیام و هدایت الهی خواهد بود.

گفت: چگونه؟

گفتم: شما می توانید، علیه موسیقی مبتذل، جنگ مداوم و خشن براه اندازید. مسلماً در میان مردم روی زمین کسانی را هم خواهید یافت که شما را تایید کنند. اما این پندار که اسلام با کل هنر اعم از خوب و بد آن، مخالف است هرگز درست نیست، مردم قاره های مختلف ترانه ها و موزیک های مختلفی دارند که بخاطر آن ها در کنار هم جمع می شوند. پس سره را از ناسره و خوب را از بد، تشخیص دهید و پس از آن مردم را با آنچه دوست دارند و می پسندند، بحال خود رها کنید^۱».

امام غزالی رحمته الله علیه حکم سرود را به صورت مختصر در پنج شماره بیان کرده است که قرار ذیل می باشند:

۱- اگر مردان آن را از زن و یا کودکی که انگیختن شهوت و فتنه دران محتمل است بشنوند حرام است.

۲- محفل سرود به هیئت شرابخواران و فاسقان باشد (همچنان سرود با برخی از حرکات جلف و سبک که طبع انسان های با وقار از آن متنفر است شامل این می شود)، و یا اینکه با سرود برخی از آلاتی چون رباب (دنبیره)، چنگ، بربط (عود) استعمال شود. اما طبل و شاهین و دف اگر چه دران جلاجل (زنگ ها) بود حرام نیست که درین چیزی نیامده است، و این چون رود ها (نوعی

^۱ - غزالی، محمد. نگرش نو در فهم احادیث نبوی. صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

خاصی از نای که به آن نای عراقی هم می گویند و در زمان سابق شرابخواران پس از نوشیدن شراب آن را می نواخته اند) نیست که این نه از شعار شراب خوارگان است پس بر آن قیاس نتوان کرد؛ بلکه دفع در پیش خود رسول الله ﷺ زده اند. شاهین (نی) حلال است، دلیل شافعی بر حلال بودن شاهین این است که آواز آن در گوش رسول الله ﷺ آمد، انگشت در گوش کرد و ابن عمر رضی الله عنهما را گفت که گوش دار؛ چون دست بدارد مرا خبر ده، پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد دلیل آن باشد که مباح است؛ اما انگشت در گوش کردن رسول الله ﷺ دلیل آن است که اوشان را در آن وقت حالی باشد شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند.

۳- در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن اهل دین چون شعر روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی که معروف باشد و صفت زنان پیش مردان نشاید و این همه شعر ها گفتن و شنیدن حرام بود. اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث وصال و فراق و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست؛ ولی به آن حرام می گردد که کسی در اندیشه خود بر زنی که او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد آنگاه اندیشه وی حرام بود؛ اما اگر بر زن و کنیزک خود سماع کند حرام نبود.

۴- آن که شنونده جوان باشد و شهوت بر وی غالب بود و دوستی حق تعالی نشناسد که چه باشد، غالب آن باشد که چون حدیث زلف و خال و صورت نیکو شنود شیطان پای به گردن او بگذارد و شهوت او را بجنباند و عشق نیکو رویان را در دل او آراسته کند.

۵- آنکه عوام سماع (سرود) به عادت کنند بر طریق عشرت و بازی و این مباح باشد؛ ولیکن به شرط آنکه پیشه نگیرند و بر آن مواظبت نکنند. که چنانکه بعضی از گناهان صغیره است و چون بسیار شود به درجه کبیره رسد، به همین ترتیب بعضی از چیز ها مباح بود به شرط آن که گاه گاه بود و اندک بود و چون بسیار شود حرام گردد. زنگیان یک بار در مسجد بازی کردند و رسول الله ﷺ ایشان را منع نکرد و اگر مسجد را بازیگاه می ساختند منع می کرد، همچنان عایشه رضی الله عنها را از نظاره منع نکرد. و اگر کسی آن را پیشه سازد روا نباشد. مزاح کردن گاه گاه مباح است و اگر کسی به عادت گیرد و مسخره باشد نشاید^۱.

-۶

^۱ - غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت. صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

نتیجه این مبحث طولانی

پیشینیان از بهر دفع حرج روی، کف ها و قدمهای (از کف پای تا بجلک) زنان را بر مردان بیگانه در پرتو روایات دست اول دین اسلام از عورت مستثنی کردند و پسینیان از بهر گسترش فتنه آن را عورت قرار دادند. اما در تایید پیشینیان باید گفت که هیچ عصری از فتنه و حرج خالی نبوده و نیست، فتنه در هر عصری به کثرت وجود داشت و دارد؛ اما حرج نسبت به گذشته در عصر ما بیشتر است از سوی دیگر حرج خود فتنه ای خطرناکتر فتنه های دیگر است؛ چه سختگیری در هر کاری فساد به بار می آورد و در سختگیری در دین در عصر حاضر فتنه ارتداد فوج فوج مردم محتمل است. مؤلف.

با توجه به نیازمندیهای گسترده عصر حاضر و برای جلوگیری از بیماری ساری آنارشیزم جنسی که از دیار غرب برای ما سرایت کرده است، به نظر ما همان دیدگاه سیدنا امام ابوحنیفه رحمته الله علیه که دران روی، کف های دستان و قدمهای زنان (از کف پا تا بجلک) از عورت مستثنی شده اند درست تر است و علمای بزرگ معاصر هم به همین قول فتوا داده اند. همچنان تحریم صدای زنان شایعه دروغینی بیش نیست و سخافت آن در حدی است که بیش ازین ارزش بحث را ندارد. برخی از روایت کرده اند که زنان صاحبیات روی های خود را می پوشیدند؛ ولی به نظر ما ای امر از باب تقوی است؛ زیرا دیدگاه جمهور علماء روی و کف ها را از عورت مستثنی کرده اند. من مخالف آن عده از زنانی که روی های شان را می پوشانند نیستم؛ اما به زنانی که روی های شان را باز می گذارند هم به طور قطعی نمی توانم الزام کنم که روی های خود را بپوشانند، درین زمینه دلیلی قاطعی وجود ندارد و هیچ کسی از پیشینیان به طور قطعی روی و کف های زنان را عورت نگفته است، فقط خلوت زنان با غیر محارم را به طور قاطع حرام گفته می توانم.

منع کار زنان هم جامعه را دوچار ورشکستگی می کند و سبب ایجاد فتنه حرام حرج می شود، به نظر من در حال حاضر ادارات دولتی طوری تنظیم شوند که زنان مسن با افراد جوان در شعبات باشند و زنان جوان با افراد مسن، باید ادارات نیز بررسی و تحت نظارت باشند و هیچگاه نباید در یک شعبه صرف یک مرد و یک زن نامحرم جای داده شوند.

این که من یا اشخاص دیگری چون من خوشبین به پوشانیدن صورت زنان هستیم مربوط به خود ما است و خوشبینیهای ما رخصتهای شرعی را نمی تواند از میان بردارد، ما این سخن را از نزد خود نمی

گوییم و در حدی هم نیستیم که فتوا بدهیم؛ ولی اکثریت بزرگان؛ طوری که عصاره دیدگاه های ایشان را در صفحات قبلی خواندید به همین نظر اند.

از سوی دیگر دیدگاه امام ابوحنیفه رحمته یگانه دیدگاهی است که با آن می توان تعارض را از آیات سه گانه مذکور و برخی از احادیث برداشت.

یکی از دلایل جمهور در عورت ندانستن روی و کف های زنان این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله است: عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَلَيْهَا ثِيَابٌ رِقَاقٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: «يَا أَسْمَاءُ! إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتْ الْمَحِيضَ لَمْ تَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا وَأَشَارَ إِلَى وَجْهِهِ وَكَفِّهِ»^۱. از عایشه رضی الله عنها روایت است که اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حالتی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد که لباس نازکی بر بدنش داشت، آنحضرت صلی الله علیه و آله از او روی بر گردانید و فرمود: «ای اسماء! هر گاه زن به سن حیض برسد جایز نیست که هیچ نقطه ای از بدنش آشکار شود؛ مگر این جای و آنجای». و به سوی روی و کف های شان اشاره کرد.

ممکن اصرار کنندگان بر عورت بودن روی و کف های زنان بگویند که این حدیث مرسل و موقوف است؛ زیرا آخرین راوی آن (خالد بن ذریک تابعی رضی الله عنه) سیدتنا عایشه رضی الله عنها را ندیده و از او برایش نقل کرده اند، بنا برین نمی توان آن را قابل استدلال دانست.

پاسخ:

۱- حدیث مُرْسَل نزد ما رنگ مُسَنَد دارد و عمل کردن به آن در صورتی که دلیل قوی تر در مقابلش نباشد اولی است. امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته نوشته است: امام ابوحنیفه رحمته احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت می دانند^۲. همچنان امام ابن همام حنفی رحمته نوشته است: **والمرسل عندنا و عند جمهور حجة**^۳. حدیث مرسل نزد ما و جمهور حجت است.

به همین ترتیب ملاجیون حنفی رحمته نوشته است: «مرسل چهار نوع است: مرسل صحابی، مرسل قرن ثانی و قرن ثالث (عصر تابعین و تبع تابعین)، مرسل اشخاص ثقه غیر از تابعین و تبع تابعین، و مرسلی

^۱- سنن أبوداود. کتاب اللباس، باب فیما یتبدي المرأة من زینتها. رقم ۴۱۰۴.

^۲- سر هندی، احمد، مکتوبات امام ربانی. ج ۲، دفتر دوم، مکتوب ۵۵، ص ۱۵۴.

^۳- ابن همام، کمال الدین محمد، فتح القدير. ج ۱، ص ۴۲.

که بنا به روایتی مرسل و بنا به روایتی مسند باشد. مرسل صحابی به اجماع پذیرفته شده است؛ زیرا چیزی بر حدیث در صورتی که خودش آن را از پیامبر ﷺ شنیده باشد غلبه ندارد. مرسل صحابی چنان است که بگوید: رسول الله ﷺ چنین گفت. و مسند صحابی به گونه است که بگوید: شنیدم از رسول الله ﷺ یا نقل کرد به من رسول الله ﷺ این گونه. و از قرن دوم و سوم طوری که تابعی یا تبع تابعی بگوید: رسول الله ﷺ گفت، نیز مورد قبول ما حنفیان است^۱.

به اضافه سخنان علامه ملاجیون حنفی رحمته الله باید بگوییم که حدیث مرسل تابعی به شرط ثقه بودن روایانش تنها که نزد امام ابوحنیفه رحمته الله صحیح است؛ بلکه نزد امام مالک رحمته الله و قول مشهور امام احمد رحمته الله نیز صحیح است^۲.

۲- حدیث عایشه رضی الله عنها در مورد لباس اسماء رضی الله عنها با آنکه مرسل است هیچ یک از روایانش ضعیف خوانده نشده و بنا بر آنچه که نقل کردیم می تواند حجت قرار گیرد.

۳- علاوه برین حدیث مذکور به وسیله حدیث «پرسش خثعمیه» در حجة الوداع به درجه «صحیح غیره» رسیده است. اینک حدیث خثعمیه.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ يَوْمَ النَّحْرِ خَلْفَهُ عَلَى عَجْرٍ رَاحِلَتِهِ، وَكَانَ الْفَضْلُ رَجُلًا وَضِيئًا، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ لِلنَّاسِ يُفْتِيهِمْ، وَأَقْبَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمٍ وَضِيئَةٌ تَسْتَفْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَأَعْجَبَهُ حُسْنُهَا، فَأَلْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَأَخْلَفَ بِيَدِهِ فَأَخَذَ بِذَقَنِ الْفَضْلِ، فَعَدَلَ وَجْهَهُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ فِي الْحَجِّ عَلَى عِبَادِهِ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أَنْ أُحَجَّ عَنْهُ قَالَ: «نَعَمْ»^۳. پیامبر ﷺ در روز عید فضل بن عباس رضی الله عنه را که جوان زیبایی بود بر عقب سواری خود پشت سرش سوار نمود، آنحضرت صلی الله علیه و آله برای پاسخ به پرسش های مردم توقف کرد، در آن حال زن زیبایی از قبیله خثعم جهت استفتاء خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد، حسن و جمال زن، فضل را به شگفت انداخته و نگاهش را به او دوخت، آنحضرت صلی الله علیه و آله با توجه به وضعیت از زنج فضل گرفته و رویش را به سوی دیگر بر گردانید، آنگاه زن گفت: ای رسول خدا! همانا فریضه حج خداوند صلی الله علیه و آله بر بندگانش پدر مرا در حالی یافته است که کهنسال است و نمی تواند بر سواری قرار

^۱ - ملاجیون، احمد، نور الانوار مع حاشیة قمر الاقمار للكنوى، ص ۱۸۴ - ۱۸۵.

^۲ - نک: ابن عثیمین، محمد، مصطلح الحدیث. ترجمه و تعلیق محمد عبداللطیف، ص ۱۴۵.

^۳ - صحیح البخاری: باب قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا... رقم ۶۲۲۸. صحیح المسلم: باب الحج عن العاجز، رقم ۱۳۳۴. سنن نسایی: رقم ۲۶۴۲. سنن ابوداود: رقم ۱۸۰۹. موطأ امام مالک: رقم ۸۰۶. و مسند احمد: رقم ۳۳۶۵. هذا اللفظ من صحیح البخاری.

گیرد، اگر من عوض او حج کنم آیا از ذمه پدرم ساقط می‌گردد؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: «آری».

ما می‌گوییم که اگر صورت زن عورت می‌بود، باید آنحضرت علیه السلام بجای آنکه صورت فضل بن عباس رضی الله عنه را بر گرداند، به آن زن دستور می‌داد که صورتش را بپوشاند. برخی گفته‌اند که آنحضرت علیه السلام به سببی آن زن را منع نکرد که این اتفاق در ایام حج و صبح روز عید به وقوع پیوسته بود، ما در جواب می‌گوییم که اسلام امر و نهی اسلام قطعی است و اینگونه نیست که در یک زمان چیزی جایز باشد و در زمان دیگر نباشد.

اگر بالفرض رسول الله صلی الله علیه و آله به ختمیه به خاطر محرمة (در حالت احرام) بودن او دستور پوشیدن صورتش را نداده باشد، به صورت مؤقت حتما در همان لحظه به او برای جلوگیری از فتنه نگاه فضل بن عباس دستور می‌داد که صورتش را بپوشاند؛ اما چنان نکرد و بجای آن، صورت فضل را بر گردانید، پس در نتیجه می‌توان گفت که صورت زنان عورت نیست.

این جاست که سخن علامه عبدالوهاب شعرانی شافعی رحمته الله در مورد دلایل امام ابوحنیفه رحمته الله ثابت می‌شود، او شان بهانه‌های فتنه‌انگیزان در مورد امام ابوحنیفه رحمته الله را چنین رد کرده است: «من در بررسی ادله امام ابوحنیفه رحمته الله با مطالعه کتاب (تخریج احادیث هدایه) از حافظ زیلعی و شروحات دیگر در یافتن که ادله او و یارانش رحمهم الله بین صحیح و حسن قرار دارند، و آنچه که ضعیف‌اند از طریق گوناگون روایت شده‌اند تا که به درجه صحیح و حسن (صحیح لغیره و حسن لغیره) رسیده‌اند».

۴- امام ابواسحاق شاطبی رحمته الله در کتاب ارزشمند (الإعتصام) خویش ضمن بیان اصل مصالح مرسله مثالهای ده‌گانه را متذکر شده و در مثال هفتم ازین مثال‌ها چنین نوشته است: «اگر کسب و کار حرام همه زمین، یا بخشی از زمین که بیرون شدن از آن سخت است را فرا گیرد و راه‌های درآمد حلال بسته شود، و بخاطر نجات از هلاکت، نیاز شدید به ربا وجود داشته باشد، جایز است که بیشتر از اندازه رفع نیاز (اضطرار) معامله سودی انجام داده شود و تا رفع کامل نیاز غذا و لباس و مسکن پیش رفته شود؛ چون اگر تنها به رفع هلاکت بسنده شود، مکاسب و مشاغل تعطیل

^۱ - شعرانی، عبدالوهاب، کتاب میزان، ج ۱، ص ۲۳۰.

می شوند و مردم رو به هلاکت و نابودی می روند و دین نابود می شود، اما نباید (این معامله سودی) به حد رفاه و اشرافیت برسد؛ آنگونه که نباید به مقدار رفع نیاز اضطرار اکتفاء شود^۱».

مصالح مرسله یکی از اصولی است که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بنا به تشخیص مصلحت عامه توسط مسلمین وضع شد؛ مثلاً پیامبر اسلام ﷺ دستوری به جمع آوری قرآن نداده بود؛ اما صحابه کرام رضی الله عنهم به اساس مصالح مرسله آن را جمع کردند. امام شاطبی رحمته الله نیز مثال فوق را از نمونه های مصالح مرسله بر شمرده است، در حالی که سود به طور قطعی حرام است و حتی پیامبر اسلام ﷺ گیرنده، دهند و کاتب سندش را ملعون خوانده است؛ ولی اگر جامعه دوچار حالتی شود که امام شاطبی رحمته الله بیان کرده است، درین صورت علماء کار را به قدر رفع کامل نیاز باوجود گرفتاری در معاملات سودی اجازه داده اند، هم اکنون همه زمین دوچار وضعیتی است که امام شاطبی رحمته الله به نقل از علماء بیان کرده است. پس حتی اگر فرضاً کار زنان در بیرون حرام هم باشد، باز هم باز هم اصل مصالح مرسله و مثال مذکور ایجاب می کند که زنان بر اساس شرایط شرعی کار کنند؛ زیرا ورشکسته شدن جامعه در حال حاضر بدون تحصیل و کار زنان امر حتمی است. ما برای چگونگی کار و تحصیل زنان نیاز به فلسفه های وضعی فاسد غربی هم نداریم؛ بل علاوه برآن که اصل مذکور منقول ما از امام شاطبی رحمته الله به ایشان مصلحتاً اجازه می دهد، دیدگاه جمهور نیز روی و کفهای زنان عورت نمی دانند.

با همه این ها باید گفت که علماء در عورت نبودن روی و کف زنان دو شرط اساسی گذاشته اند: یکی زن نباید بدون ضرورت از خانه خارج شود و دیگری هم از فتنه در امان باشد.

ما هم به این دو شرط پایبندیم؛ اما شرط نیازمندی به رفتن در بیرون تنها مربوط زنان نیست؛ بل گردش بیجا و بدون نیاز از سوی مرد نیز موجب ضیاع وقت می شود و اقلان آن را مکروه و ناپسند گفته می توانیم. حتی اگر ولگردی از سوی مرد یا زن موجب قضای نماز شود هر دو به طور قطع حرام اند و اگر موجب قضای نماز نشود نیز ناپسند است. بناء ما می گوئیم که بدون نیاز مرد و زن نباید اوقاتش را به طور بیهوده در بیرون سپری کند؛ اما مرد گاهی بدون نیاز به تفریح می رود، مگر زن انسان نیست و به تفریح نیاز ندارد؟.

^۱ - شاطبی، ابو اسحاق، الأعتصام. ضبطه و صححه الاستاذ عبدالشافی، ج ۲، ص ۳۶۱. تذکر: نقلها من نسخ الباکستانی و قد طبع مجلدين فی مجلد واحد و تقدمه فيه محمد رشيد رضا.

۵- اگر فتنه را بهانه قرار دهیم، در هیچ عصری از اعصار زمین از وجود افراد فاسد و بهانه جوی خالی نبوده است.

شما دیدگاه صریح علامه کاسانی رحمته را با وجود این شرطش خواندید: «در برخی از معاملات که در آنها نیاز است تا زنان شامل باشند، امکان ندارد که صورت و کف ها پوشیده شوند». و ما هم این دیدگاه را تایید می کنیم.

از سوی دیگر ما اگر فتنه را موجب منع تحصیل و کسب و کار زنان قرار دهیم، نباید فتنه بزرگ «حَرَج» را که در دین اسلام قطعاً نا روا است از یاد ببریم، مگر سختگیری در عصر حاضر سبب ایجاد فتنه بزرگ حرج نمی شود؟ پس چرا بدون اینکه از غرب فاسد و بی بند و بار تقلید کنیم با بکار بردن همان مدل های که در اسلام داریم دروازه فتنه های حرج که موجب ارتداد روشنفکران، و نفرت غربی ها از اسلام می شود را نبندیم؟

یکی از دلایل پیشینیان در مستثنی قرار دادن روی و کف ها دفع حرج است، آری پیشینیان روی و کف ها را برای دفع حرج از عورت مستثنی کردند و پسینیان آن را برای فتنه عورت دانستند؛ اما فتنه در همه زمانها وجود داشته و هیچ عصری از وجود فساد پیشگان خالی نیست، با همه آنها کدام روایتی قطعی از پیامبر مبنی بر منع رفتن به مسجد و کار را در دست نداریم. اگر حرج را در نظر بگیریم در عصر ما بیشتر است؛ زیرا نیازمندی ها بیشتر شده و زنان بنا بر نیازمندی در سایر عرصه های زندگانی وارد کارزار شده اند.

اگر فتنه را بهانه قرار دهیم، در کدام وقت است که نظر کردن به زن بیگانه موجب فتنه نباشد؟ آیا همه مردم تقوای صحابه را دارند؟ آیا هیچ وقتی زمین خالی از دزدان عفت و شرف و بندگان در هم و دینار و شهوت خالی بوده است؟ خداوند جلو تر ازین که به زنان مؤمن دستور فروگرفتن چشم های شان از نامحرمان را داده باشد، به مردان مؤمن دستور داده است که به سوی زنان نامحرم ننگرند. پس اگر مردان مؤمن خود را نگاه بدارند و بندگان شهوت نشوند مشکلی وجود ندارد. باید گفت که نگاه به شهوت به سوی زنان از پشت حجاب شان هم حرام و نا روا است. علامه ملاجیون حنفی رحمته نوشته دارد که مفهومش چنین است:

با آنکه گوشت و شیر خر بر اساس نصوص و اتفاق فقها حرام است، وضو کردن با آب پس خورده آن جایز دانسته شده است. در حالی که قیاس حکم حرمتِ پس خوردن اش را نیز صادر می کند؛ زیرا در وقت خوردن آب از ظرف احتمال مخلوط شدن لعاب دهنش که از گوشت ناشی می شود با آب وجود دارد. در پاسخ گفته می شود که این پاک دانستن آب پس خورده خر برای رفع حرج است، در گذشته به خر نیازی زیادی بود و آب هم در همه مکان های زندگانی مردم به سهولت بدست نمی آمد، بناء نیاز به آب پس خورده خر بر عکس شیر و گوشتش زیاد بود و ازین رو آب پس خورده اش به منظور رفع حرج پاک دانسته شد.

علامه ملاجیون رحمته الله در ادامه نوشته است: «پس خورده خر را نمی توان با پس خورده سگ یکی گرفت؛ زیرا به خر نیاز بیشتر است، همچنان نمی توان پس خورده گربه را با پس خورده خر یکی دانست؛ زیرا نیازمندی به گربه بیشتر از خر است، در صورت تعارض همه این ها با هم و بند بودن دروازه ترجیح (که کدام یکی به خوبی نزدیک تر است) احکام همه در وضو بیان می شوند و آب به اصل خود باقی می ماند، (به حکم قاعده معروف - اصل اشیاء بر اباحت است و حرام های الهی استثنای از میان اشیای مباح است- می توان گفت که) آب در اصل و عرف پاک است و با (شک) نجس نمی شود، بنا برین استعمال چیز پاک درست و وضو با آن جایز است^۱».

معنی سخنان علامه ملاجیون رحمته الله این می شود که پس خورده خر به دلیل نیازمندی بیشتر به آن پاک می باشد و همچنان پس خورده گربه به دلیل نیازمندی بیشتر به آن نسبت به پس خورده خر پاکتر است. نتیجه این می شود که فقهای کرام رحمهم الله پس خورده خر و گربه را برای دفع حرج پاک گفته و در صورت نیاز استفاده از آن را اجازه داده اند، حتی از حدیث مرویه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با درجه حسن - صحیح و با شرط شیخین نیز علت پاک بودن آب پس خورده گربه برای دفع حرج دانسته می شود، و همچنان این حدیث را در کنار آیات و احادیث دیگر می توان یکی از دلایل مُثَبِّتِ قوی شمرد که «سد ذرایع» را از اصول و منابع فقه اسلامی قرار داده اند. اینکه ترجمه حدیث: از کبشه دختر کعب روایت شده است: «ابوقتاده نزدش آمده و برای او آب ریخت، در آنوقت گربه ای آمد، ابوقتاده ظرف آب را برای گربه نگاه داشت تا از آن نوشید، و من به وی خیره شده بودم، گفت: ای برادر زاده ام آیا تعجب

^۱ - ملاجیون، احمد، نور الانوار مع قمرالاقمار للکنوی. ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

می‌کنی؟ گفتیم: آری، گفت: پیامبر ﷺ فرموده است: - إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، إِنَّمَا هِيَ مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ أَوِ الطَّوَّافَاتِ- گریه نجس نیست زیرا آنها خیلی پیش شما می‌آیند و رفت و آمد می‌کنند-^۱».

وقتی این مسئله برای دفع حرج اجازه داده شده باشد، پوشانیدن روی و کفهای زنان مشکل تر ازینها است و جمهور فقهاء کرام نیز یکی از علت‌های استثنای روی و کفهای زنان از عورت را رفع حرج دانسته اند.

خوب ما روی و کف زنان را ما بر اساس دیدگاه برخی از عالم نمایان امروزی عورت می‌دانیم، پس در مورد نظر کردن به شهوت به بچه های نابالغ زیبا که حرام است چه بگوییم؟ آیا می‌شود که بچه های نابالغ زیبا را تا ریش کشیدن شان به بند بکشیم و از تعلیم و تربیت که به زعم ایشان منجر به فساد بزرگتر در آینده جامعه می‌شود منع کنیم؟ چنین چیزی امکان پذیر نیست و بنابراین نباید جمهور را گذاشته و به دنبال دیدگاه های شاذ بهانه جویانی رفت که بدون تشخیص مصالح برای دریافت منزلت های کاذب در میان مردم به فتوا های جاهلانه می‌پردازند.

به نظر من باید بجای بستن دروازه دانش و کار به رخ زنان اخلاق مردان را بسازیم و آنان را تربیت خوب کنیم، ما مسئول تربیت اخلاقی که موجب امنیت اجتماعی می‌شود هستیم، ما بجای آنکه اخلاق مردان را بسازیم، با دیدگاه های متحجرانه خویش داعیان مردم به سوی دوزخ خدا شده ایم و مردم را دسته دسته از اسلام خارج می‌کنیم.

می‌گویند در زمان حجاج بن یوسف ثقفی زنی از خوارج را دستگیر کردند، و حجاج به او گفت: ای زن آیت مناسبی از قرآن بخوان. زن شروع کرد: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ (يَخْرُجُونَ مِنْ) دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. حجاج سخنش را قطع کرد و گفت: وَيَلِكِ إِقْرَأْ: يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. وای بر تو بخوان (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا). زن گفت: آن گاه که اسلام با اخلاق نیکو و سازندگی اش آمد مردم دسته دسته به دین خدا داخل می‌شدند؛ اما حالا فساد، بد اخلاقی، کردار زشت، تحمیل رأی و استبداد شما که همه از بیماری روانی تان نشأت گرفته اند موجب خارج شدن دسته دسته مردم از دین خدا شدند، اسلام بد نیست؛ ولی شما مردم را ازان گریزان و متنفر کردید.

^۱ - ترمذی، برقم ۹۲. سنن نسایی، برقم. ابوداود رقم ۷۵. ابن ماجه، رقم ۳۶۷. مسند احمد، رقم ۲۲۰۷۴. موطأ امام مالک، رقم ۴۴. و سنن دارمی برقم ۷۳۶.

ابن همام رحمته الله در ادامه بحثش در مرجعی که در همین کتاب خواندید در نیاز به برهنه شدن روی زنان چند مثال آورده است؛ از جمله: هنگامی که قاضی حکمی را صادر کند، هنگامی که زن در دادگاه بخواهد گواهی بدهد. همچنان خواندید که برخی از علمای دیگر این نظر را مطرح کرده اند. در مذهب حنفی زنان در امور غیر جنایی می توانند قاضی شوند، پس می توان گفت که ابن همام و علمای دیگر احناف تلویحا به قاضی های زن در هنگام صدور حکم اجازه باز کردن روی های شان را داده اند.

برخی ها برای این که مردم سوء استفاده نبرده و سهل انگاری نکنند از بیان حق ابا می ورزند، اما از ایشان می پرسیم: آیا نفس پوشانیدن حق کدام عذر و بهانه می خواهد؟.

سد ذریعه: برخی این را از باب سد ذریعه منع قرار داده اند؛ اما به نظر من ضرر عدم تحصیل زنان به مراتب بیشتر از ضررهای احتمالی فتنه است، طوری که قبلا گفتیم باید بجای بستن دروازه های دانشگاه و کار به رخ زنان اخلاق مردان را اصلاح کنیم، زن و مرد هر دو مکلف به حجاب اند، زن و مرد هر دو نباید به شهوت یکدیگر را بنگرند. اگر درست به موضوع نگاه کنیم اصل سد ذریعه ایجاب می کند که روی زنان از عورت مستثنی باشد؛ زیرا اگر در عصر حاضر به زنان گفته شود که صورتش را بپوشاند او بازوهایش را هم عریان می کند و کسی هم مانعش شده نمی تواند، پس این دعوت به اصطلاح خیر خود منجر به فساد بزرگتری می گردد.

حجاب نمی تواند حربه در دست مغرضین باشد: با توجه به دلایلی که بیان شد حجاب نمی تواند حربه ای در دست مغرضین افراطی برای مسدود کردن دروازه تحصیل و کار به رخ زنان قرار گیرد، زنان می توانند با رعایت حجاب اسلامی که روی و کف های شامل آن نیستند تحصیل کنند و برای جامعه مصدر خیرهای چون تداوی، تربیت و خدمت شوند. همچنان فراگیری دانش و کار نمی تواند حربه در دست مغرضین تفریط گر برای کوبیدن حجاب باشد، گروهی که حجاب را مانع تحصیل زنان می دانند و خواهان رفع آن هستند باید بدانند که حجاب اسلامی موجب نگاه داشتن شخصیت زن از انظار شهوت پرستان بی آبرو است، اسلام نخست به مردان دستور داده که خود را از چشم چرانی و مزاحمت به زنان نامحرم و خدمت گذار نگاه بدارند و سپس چنین دستوری را به زنان داده است.

و اما در قسمت درجه آواز: ادب ایجاب می کند که مرد و زن هر دو نباید بدون ضرورت صدای خود را حین سخن گفتن بلند کنند.

و بالآخره در مورد موسیقی: طوری که دانسته شد موسیقی به طور مطلق حرام نیست و اسلام استعمال برخی از آلات موسیقی چون دف را با سرود های که دران بیم فتنه متصور نیست، در برخی از حالات چون محافل عروسی، تشویق غازیان، برگشت حاجیان، در قدم غایب برگشته، و حین انجام کار های سنگین جایز دانسته است. والله اعلم.

فصل نهم ازدواج

ادیان گذشته غریزه جنسی را بر انسان انکار کردند و تمدن غربی غریزه جنسی را در اولویت مسئله انسانی قرار داد. اما اسلام آن غریزه را در انسان انکار نکرد و آن را نیز اولین مشکل او قرار نداد؛ بلکه به معالجه آن پرداخت. همانگونه که به مشکلات غرایز دیگر با پرورش دادن و کنترل و نزدیک کردن آنها به الگوهای برتر پرداخته است. دکتر شیخ مصطفی سباعی رحمته الله علیه.

شیخ الاسلام احمد بن عبدالرحیم ملقب به قطب الدین و شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه در بخش تدبیر منزل از کتاب پر ارج (حجة الله البالغة) خویش در خصوص نیازمندی به ازدواج و احتیاج مرد و زن به همدیگر که بدون آن فروریختن شیرازه منظم خانواده و اجتماع امر حتمیست نوشته است:

«اصل بر این است که نیاز به عمل جنسی، یک گونه رابطه و همنشینی بین زن و مرد برقرار می نماید، پس ازان حس مهربانی بر فرزندان، آن دو را و او می دارد که در پرورش آن ها یکدیگر را کمک کنند. زن به طور فطری جهت پرورش فرزندان آمادگی بیشتر دارد و عقلش خفیف تر و خود داری اش از تحمل مشقتها بیشتر است. همچنان شرم و خانه نشینی اش کامل تر و در انجام کارهای کوچک ماهرتر است. برعکس مرد عاقل تر و برای ننگ و عار دافع تر است و در انجام امور مشقت بار جرأت بیشتر دارد. بنا برین هریکی از زن و مرد به یکدیگر نیازمندند... و چون کمک کردن به همدیگر به گونه ای که هر یکی نفع و ضرر دیگری را نفع و ضرر خود بدانند نمی تواند باشد؛ مگر وقتی که خود را برای دوام نکاح مسؤل بدانند...»^۱.

مهاتماگاندی فقید مبارز هندی گفته است: «ازدواج در زندگی امر طبیعی است و به هیچ وجه درست نیست که به هیچ دلیل سقوط و انحطاط شمرده شود، زیرا وقتی کسی عملی را سقوط می شمارد بسیار دشوار خواهد بود که هر قدر هم بکوشد این فکر را از سر خود خارج سازد. آرمان و ایده آل واقعی آن

^۱ - دهلوی، شاه ولی الله احمد، حجة الله البالغة. تحقیق سید سابق، ج ۱، صص ۸۸ - ۸۹.

است که به ازدواج به دیده سوگند مقدس بنگریم و به این جهت در زندگی زناشویی با خویشتنداری رفتار کنیم^۱.

آن عده از حقوق زن همچون انتخاب همسر، مهر، تأمین نفقه پس از ازدواج و نیز در دوران عدت، امنیت روانی پس از ازدواج و حق میراث از شوهر متوفی اش در فصل حقوق زنان بیان شدند و حالا درین فصل به اصل ازدواج می پردازیم.

ازدواج صرف برای دوام نسل نیست؛ بلکه برای تأمین رابطه انسانی، تشکیل اجتماع و جلوگیری از افسار گسیختگی جنسی است، کانت از فلاسفه بزرگ اروپایی دیدگاهی درین خصوص دارد که تفاوتی با دیدگاه اسلام که صد ها سال قبل از او گفته بود ندارد. به نظر کانت هدف ازدواج تنها افزایش نسل بشر نبوده و هدف رابطه انسانی کردن زن و مرد نیز دران نهفته است. کانت ازدواج را قرار داد مادام العمر بین زوجین دانسته است، از دیدگاه او رابطه خارج از ازدواج اهانت به انسان و مصداق رفتار با وی به حیث یک وسیله و شی بوده و بناء عمل (رابطه خارج از ازدواج به سبب آلت قرار دادن انسان) به شدت مردود است، همچنان ازدواج را تعهد دو شخص نا همجنس برای تملک صفات جنسی یکدیگر در طول زندگی و رابطه ای بر پایه تساوی در مالکیت دانسته و سوالی را چنین مطرح کرده است: آیا این دستور قانون که زن باید از شوهر مثل اربابش اطاعت کند، اصل برابری در ازدواج را نقض نمی کند؟ و سپس پاسخ می دهد: «نه».

شوهر مکلف به پرداخت مهریه است و این مهریه نیز از حقوق مسلم زنان می باشد که کسی حق گرفتن آن را جز به رضایت خودشان از نزد ایشان ندارد و این موضع به تفصیل در فصل (حقوق زنان) بیان شد.

ازدواج از نظر حکم

مرحوم استاد سید سابق از فقهای بلند پایه معاصر اسلامی در کتاب پر ارج (فقه السنة) ازدواج را از نظر حکم به پنج دسته تقسیم نموده است که ما در زیر خلاصه آن را نقل می کنیم:

^۱ - گاندی، مهاتما، همه مردم برادرند. ترجمه محمود تفضلی، ص ۲۸۸.

«الف- ازدواج واجب:» بر شخص قدرتمند به ازدواج که دارای تمایل روحی به آن است و بیم دارد که (در صورت عدم ازدواج) مرتکب زنا شود، ازدواج واجب است. چون نگاهداری نفس و پرهیز از حرام و ناشایست، واجب بوده و این پرهیز تنها از راه ازدواج میسر است. قُرْطُبِي می گوید: کسی که توان ازدواج دارد و برای روح و دین خود نگران است، این نگرانی از وی دور نمی شود؛ مگر اینکه ازدواج کند و ازدواج برای او در این صورت واجب است و کسی در آن اختلاف ندارد. اگر کسی آرزومند ازدواج باشد؛ ولی از پرداخت هزینه ازدواج و مخارج همسر گزینی خود ناتوان باشد، این گفته خدا شامل حالش می شود: **وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. كَسَانِي** که نمی توانند ازدواج کنند تا زمانی که خداوند از فضل و رحمت و بخشش خود، آنان را بی نیاز می کند، باید طریق عفت و پاکدامنی پیش گیرند. **سورة النور/۳۳.** اینگونه اشخاص باید روزه گیرند، چون گروه محدثین از ابن مسعود روایت کرده اند که پیامبر ﷺ گفت: **يَا مَعْشَرَ السَّبَابِ، مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ.** ای طبقه جوانان، هرکس از شما قدرت و توانائی زناشویی دارد و میتواند ازدواج کند، او باید ازدواج کند، زیرا ازدواج او را از چشم چرانی حرام و ارتکاب فحشاء و ناشایست باز می دارد، و هرکس نتواند، ازدواج کند و از عهده مخارج آن بر نیاید، بروی است که روزه بگیرد؛ زیرا آن برایش سپر است. یعنی بوسیله روزه قدرت شهوانی و نفسانی خویش را فرو می نشیند، و روزه برای او بهترین وسیله و به منزله اخته شدن است.

ب- ازدواج مستحب: اما ازدواج برای کسی که توانمند به آن باشد و بیم افتادن در حرام را در صورت عدم ازدواج نداشته باشد مستحب است، چون رهبانیت و ترک دنیا و دست کشیدن از لذت های مشروع آن به هیچ وجه در اسلام نیست و با طبیعت انسانی مخالفت دارد.

طبرانی از سعد بن ابی وقاصؓ روایت کرده است که پیامبر ﷺ گفت: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَبَدَلَنَا بِالرَّهْبَانِيَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةَ.** خداوند برای ما بجای رهبانیت دین آسان و سازگار با سرشت انسان را بخشیده است.

ج- ازدواج حرام: ازدواج به کسی که در امر زناشویی و همبستری و تحمل هزینه ازدواج و نفقه همسر مشکلات داشته و علاقه و میل شهوانی در وی نباشد حرام است.

قُرْطُبِي گوید: ازدواج به کسی که بداند از نفقه و هزینه زندگی همسرش و یا از پرداخت کابین، یا انجام یکی از حقوقات واجب آن، عاجز و ناتوان است حلال نیست؛ مگر اینکه حال خود را به زن مورد

خواستگاری اش بگوید. همچنان واجب است که شخص دارای نقص جنسی نقصش را با زن در میان بگذارد و سپس به نکاح اقدام کند تا موجب فریب زن نگردد. به همین ترتیب جایز نیست که مرد، زن را با ذکر نسب ادعائی و ثروت و مال و صنعت و حرفه دروغین، فریب دهد و با این دروغها، او را بازدواج با خودش تشویق کند.

برزن نیز واجب است که عیوب خود را پیش از ازدواج به مرد بیان کند و توضیح دهد که او حقوق واجب خود را انجام داده نمی تواند، و یا عیوبی چون دیوانگی، جذام، پیسی و یا بیماری خاص زنان مربوط به آلت جنسی و امثال آن را که مانع لذت جنسی شوهر می شود را دارد. بناء برای زن نیز جایز نیست که مرد را بفریبد، همانگونه که فروشنده کالا مسؤلیت گفتن عیوب کالای خویش را به خریدار دارد. هرگاه یکی از زوجین، در همسر خود عیبی یافت می تواند ازدواج را رد کند. اگر عیب در زن باشد شوهر ازدواج را بهم می زند و مهریه پرداخته شده اش را پس می گیرد. روایت شده است که پیامبر ﷺ با زنی از «بنی بیاضه» ازدواج کرد، سپس دریافت که در پهلوی وی بیماری پیسی وجود دارد، بنا برین او را برگرداند و ازدواج را بهم زد و گفت: **دَلَسْتُمْ عَلَيَّ**. شما مرا فریب دادید.

از امام مالک رحمته الله در مورد زنی که با مرد عنین (ناتوان از انجام عمل جنسی) ازدواج کند و خود را به او تسلیم نماید سپس به خاطر این عیب از او جدا شود دو روایت نقل شده است: یکی این که مرد باید همه مهریه را به زن بپردازد و دومی این که وی باید نصف مهریه را بپردازد.

مبنای این اختلاف این است که چه چیزی موجب پرداخت مهریه می شود؟ تسلیم شدن به مرد، یا دخول آلت تناسل و انجام عمل جماع؟.

د- ازدواج مکروه: ازدواج در صورتی مکروه است که مرد از عهده امور زناشویی و پرداخت نفقه زن بر آمده نتواند، و زن به علت داشتن ثروت و نداشتن میل قوی به انجام عمل جنسی دوچار زیان نشود. کراهت این ازدواج در صورتی که منجر به ترک اطاعت خدا و یا ترک اشتغال به تحصیل دانش گردد شدت می یابد.

هـ - ازدواج مباح: هرگاه عوامل ازدواج که برشمرديم و موانعی که در باره آن گفتيم، برطرف گردند و در میان نباشند، آنگاه ازدواج مباح است و انجام و عدم انجام آن یکسان است^۱.

سن ازدواج

وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ... و نزدیک نشويد به مال یتيم؛ مگر به روشی که آن نیک است (نگاهداشتن خوب) تا آنکه برسد به جوانی خود... سورة الانعام/ ۱۵۲.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ. و امتحان (عقلی) کنید یتیمان را تا آنگاه که رسند به حد نکاح (سن بالغ) پس اگر در یافتید از ایشان حسن تدبیر، پس دفع کنید اموال ایشان را بسوی خودشان... (سورة النساء/ ۶).

هر دو آیت منذکره به وصی یتیمان دستور می دهد که مال یتیم را تا زمانی که او به سن رشد رسیده باشد و خویش را از بد تمیز دهد، و مطمئن باشد که وقتی این مال را برایش می سپارد آن را در راه های بیهوده ضایع نمی کند.

آنگونه که در قرآن سپردن مال یتیم به وی مشروط به رسیدن او به سن رشد است، فقهاء نیز برای ازدواج رسیدن به سن رشد را شرط قرار داده اند. اما در مورد تعیین سن بلوغ میان فقهاء اختلاف است و حتی برای تعیین سن بلوغ پسر و دختر تفاوت قایل شده اند. بحث گسترده بر سر این مطلب ما را از اصل موضوع مان خارج می کند؛ اما از گفتن آنچه که مهم است ناگزیریم. جمهور فقهاء احتلام را یکی از علامت بلوغ می دانند؛ اما برای کسی که محتلم نشود پانزده سالگی را رسیدن به بلوغ قرار داده اند.

به نظر ما رشد بر دو نوع است، رشد جسمی و رشد عقلی، در آیه مبارکه اولی شرط سپردن مال یتیم به وی رسیدنش به سن «جوانی و قوت» و در دومی به سن «رشد» قرار داده شده، از نظر ما اولی رشد جسمی و دومی همانا رشد عقلی است. و این را هم باید بگویم که سوره مبارکه انعام مکی و سوره مبارکه نساء مدنی است، و بنا برین ما در بیان حکم این ترتیب را رعایت کردیم.

قرطبی رحمته الله نوشته است: «علماء در تأویل سن رشد آراء مختلفی دارند: حسن و قتاده و عده دیگر غیر ازین دو در تأویل - رُشدًا - گفته اند: آن عبارت از صلاح عقل و دینش است. ابن عباس و سُدی ثوری آن را به صلاح درعقل و مال (عقل دارای تمیز و تشخیص و ولایت یا توان تصرف بر مال)

^۱ - سابق، سید، فقه السنة. ج ۲، صص ۱۰ - ۱۲. این اثر ارزشمند توسط مترجم چیره دست محترم دکتر محمود ابراهیمی به فارسی ترجمه شده و در چهار مجلد به چاپ رسیده است.

تفسیر کرده اند. سعید بن جبیر و شعیبی گفته اند: حتی اگر مرد ریش خود را به دستش هم بگیرد به رشد نرسیده است، بناء اگر یتیم به سن پیری هم برسد مالش به وی رد کرده نمی شود؛ مگر آن که رشد کند. به همین ترتیب ضحاک گفته است: گنج یتیم به وی رد کرده نمی شود حتی اگر به صد سالگی هم برسد؛ مگر آنکه صلاح مالش را بداند. و مجاهد گفته است: رُشد فقط مختص به عقل (رشد عقلی) می باشد.

و اکثر علماء برین اند که رشد نمی آید؛ مگر بعد از بلوغ، و نیز برین اند که شخص پس از احتلام شدن حتی اگر پیر هم شده باشد رشد نمی کند (رشد چیز جدا از بلوغ است)، بناء قاعده حَجْر (منع از دسترسی به مال) از وی دور کرده نمی شود و این مذهب مالک و عده دیگری غیر از اوست.

امام ابوحنیفه گفته است: قاعده حَجْر بر مرد بالغی که به سن مردان رسیده است تطبیق نمی شود، هر چند که فاسق ترین مردم و اسراف کننده ترین ایشان باشد اگر عاقل باشد...

شافعی می گوید: اگر شخص تباه کننده در مالش و دینش باشد، یا تباه کننده صرفاً در مالش باشد قاعده حَجْر بر وی باقی است. و اگر بر دینش مفسد و بر مالش مصلح باشد درین دو قول است: اولی حَجْر را بر وی جاری می داند و این قول ابی العباس بن سُریج است، دومی حَجْر را بر وی جاری نمی داند و این قول ابی إسحاق مَرَوَزی است، و قول قوی تر در مذهب شافعی همین است.

ثعلبی می گوید: و این را که در مورد حَجْر بر سفیه (گودَن و کم خرد) نقل کردیم از صحابه قول عثمان و علی، و زبیر و عائشه، و ابن عباس و عبدالله بن جعفر رضوان الله علیهم، و از تابعین قول شریح است. و فقهای چون: مالک و اهل مدینه، اوزاعی و اهل شام، ابویوسف و محمد و احمد و اسحاق و ابو ثور نیز برین قول اند. ثعلبی گفته است: یاران ما برین مسئله ادعای اجماع دارند.

وقتی این تثبیت شود، پس بدان که دفع مال (یتیم به وی) بستگی به دو شرط دارد: تشخیص رسیدنش به رشد و بلوغ؛ پس اگر یکی ازین دو در شخص بدون دیگرش وجود داشت تسلیم دادن مال برایش جایز نیست. نص آیت هم این را می رساند و این روایت ابن قاسم و اشهب ابن وهب از مالک در باره این آیت است. و نیز این قول گروهی از فقهاء است؛ جز ابوحنیفه و زُفر و نخعی...^۱.

^۱ - همان، صص ۶۵ - ۶۷.

جمهور فقهاء به نوجوانی که احتلام شود حکم بلوغت داده اند. اما این حکم در روییدن موی زیر ناف مورد اختلاف است، نزد امام ابوحنیفه رحمته الله و قولی از امام مالک رحمته الله مطلقاً با روییدن موی زیر ناف در حقوق الله و در حقوق العباد حکم بلوغت داده نمی شود^۱.

از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمته الله سن بلوغت پسر در صورتی که احتلام نشده باشد تمام کردن ۱۸ سالگی و از دختر در صورتی که حیض ندیده باشد تمام کردن ۱۷ سالگی است^۲. حتی همه فقهاء ادعای نوجوان در مورد رسیدنش به سن رشد را می پذیرند؛ اما در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله این ادعا قبل از تکمیل ۱۸ سالگی اعتبار ندارد^۳.

شافعیه، حنابله و ابویوسف و امام محمد از حنفیه بلوغت از روی سن را تمام کردن پانزده سال قمری برای پسر و دختر می دانند، و امام مالک رحمته الله ۱۸ سالگی را تعیین نموده است^۴. مدار قوانین مدنی و احوال شخصیه اکثریت کشورهای اسلامی درین مورد بر قول امام مالک رحمته الله است.

رشد در اصطلاح اکثر علماء از جمله ابوحنیفه، مالک و احمد صلاح مال و نزد حسن و شافعی و ابن منذر صلاح دین و مال است. یعنی رشد عبارت از ولایة (توانایی تصرف) بر مال است و درین سن معینی تعیین نشده است^۵.

ما از بلوغ و رشد به رشد جسمی و رشد عقلی تعبیر کردیم، ثابت شد که در رد کردن مال یتیم به وی تنها رشد جسمی کفایت نمی کند و از دیدگاه اکثر جمهور فقهاء او باید به رشد عقلی نیز رسیده باشد، فقط امام ابوحنیفه رحمته الله درین مورد نیازی به رشد عقلی نمی بیند؛ اما طوری که خواندید او نیز برین قول است که باید مال به شخصی سپرده شود که به سن مردان رسیده باشد.

بنا برین مسؤلیت از دواج سنگین تر از ولایت مال است و به نظر ما طرفین که قرار است از دواج کنند برای برداشتن این مسؤلیت سنگین باید به رشد عقلی رسیده باشند، ما کاری به این نداریم که فقهاء بین سن بلوغت پسر و دختر تفاوت قایل شده اند؛ اما رشد عقلی غیر از رشد جسمی است، نامزادی های که در سن خورده صورت می گیرد اعتبار ندارند و طرفین پس از رسیدن به رشد عقلی می تواند آن را ثابت دارند و یا فسخ کنند. به همین ترتیب از دواج اشخاص دیوانه حرام است؛ نه برای این که آنان به سن

^۱ - جماعة العلماء تحت إشراف وزارة الإرشاد دولة الكويت، موسوعة الفقه الكويتية. ج ۸، ص ۱۸۸. ماده بلوغ

^۲ - خطابی، ابی سلیمان، معالم السنن شرح سنن ابی داود. ج ۳، ص ۳۱۱.

^۳ - موسوعة الفقه الكويتية. ج ۸، ص ۱۹۳. ماده بلوغ.

^۴ - همان، ص ۱۹۲. ماده بلوغ.

^۵ - همان ۱۸۷.

بلوغ نرسیده اند؛ بل برای این که آنان در ای صلاحیت عقلی نیستند و از عهده این مسؤلیت بر آمده نمی توانند.

نظر به این قانون می توان حد اقل سن ازدواج را ۱۸ سال تعیین کرد و حتی امام مالک رحمته الله سن بلوغ را ۱۸ سال دانسته است. اما بنا بر مشکلاتی چون تحصیل و غیره می توان آن را به تأخیر انداخت؛ طوری که می دانیم نخستین ازدواج رسول الله صلی الله علیه و آله در ۲۵ سالگی صورت گرفت.

در پیرامون ازدواج رسول الله صلی الله علیه و آله با عایشه صدیقه رضی الله عنها

مخالفین اسلام در مورد ازدواج آنحضرت صلی الله علیه و آله با ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها اعتراض می کنند که گویا آن در حالی صورت گرفت که عایشه رضی الله عنها کودکی بیش نبود. بر اساس روایت بخاری و مسلم عایشه رضی الله عنها در سن شش سالگی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامزد شده و در نه سالگی عروسی^۱. در سیرت ابن اسحاق، یک روایت از طبری و یک روایت ابن اثیر سن عائشه در وقت نامزادی به هفت سالگی می رسید^۲. طبری نوشته است که آنحضرت صلی الله علیه و آله هفت ماه و به قولی هشت ماه پس از هجرت با عایشه رضی الله عنها زفاف کرد^۳.

علامه سید سلیمان ندوی رحمته الله نوشته است: «عایشه رضی الله عنها بعد از عقد (نامزد شدن با رسول الله صلی الله علیه و آله) تقریباً سه سال در خانه پدرش ماند، یعنی دو سال و سه ماه در مکه و هفت ماه در مدینه^۴. بعد از این که حضرت عایشه رضی الله عنها از بیماری شفا یافت، مادرش او را برای عروسی آماده نمود، سپس ابوبکر رضی الله عنه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چرا همسر تان را به خانه تان نمی برید؟^۵. اسماء دختر یزید یکی از دوستان عایشه داستان مهمان نوازی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای ما بازگو می نماید و می گوید: من یکی از آن هایی بودم که عایشه را آماده ساختیم و خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بردیم؛ سوگند به خداوند جل جلاله جز پیاله ای از شیر چیز دیگری نزد او شان نیافتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله خود از آن نوشید سپس آن را به عایشه تعارف نمود، عایشه خجالت

^۱ - صحیح البخاری: کتاب المناقب الانصار، بابُ تزویجِ النبیِ عائِشَةَ وَ قَوْمَهَا الْمَدِیْنَةَ وَ بِنَائِهِ بِهَا، رقم ۳۸۸۴. صحیح المسلم. کتاب النکاح، باب تزویج الأب البکر الصغیرة، رقم ۱۴۲۲.

^۲ - ابن اسحاق، سیرت رسول الله. ص ۵۴۹. و طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک. ج ۳، ص ۹۳۰. ابن اثیر، عزالدین، أسد الغابة فی معرفة الصحابة. کتاب النساء، ماده عائشه، ص ۱۵۵.

^۳ - طبری، همان، ص ۹۳۰.

^۴ - ندوی، سید سلیمان، زندگانی مادر مؤمنان بانو عایشه. ترجمه محمد گل گمشاد زهی، ص ۵۶.

^۵ - همان، ص ۵۹.

کشید، لذا گفتیم: بخشش رسول اکرم ﷺ را برنگردان. او در حالی که از شرم و حیاء داشت آب می‌شد، کمی نوشید، آنحضرت ﷺ فرمود: به دوستان هم بده. عرض کردیم: یا رسول الله! ما اشتها نداریم. فرمود: دروغ و گرسنگی را با هم جمع نکنید. اسماء می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! اگر کسی راجع به چیزی که بدان علاقه دارد، بگوید اشتها ندارم، به عنوان دروغ محسوب می‌گردد؟ پیامبر ﷺ فرمود: دروغ به عنوان دروغ نوشته می‌شود، تا آنجا که فریب به عنوان فریب ثبت می‌گردد^۱».

علامه دکتر شیخ محمد غزالی رحمته الله نوشته است: «فردی با شگفتی به من گفت: عایشه چگونه در خورد سالی با مردی که بیش از ۵۰ سال داشت ازدواج کرد؟ در پاسخش گفتم: سوال خوبی هست و جای هیچ شگفتی هم نیست. و آنگاه با خبر شوی که عایشه پیش از محمد خواستگار دیگری هم داشت دیگر جای تعجبی برایت باقی نخواهد ماند. در حالی که کاملاً مبهوت مانده بود گفت: آن چگونه بوده است؟

گفتم: برخی مؤرخان ذکر کرده اند که جبیر بن مطعم بن عدی به خواستگاری عایشه اقدام کرد و این مسئله را با پدر و مادرش در میان گذاشت، آن دو در ابتدا پذیرفتند و برای اتمام ازدواج مشتاقانه به نزد ابوبکر رفتند، اما کمی بعد ترسیدند که پسر شان دین نیاکان شان را ترک گوید و به تأثر از خویشاوندی سببی اش به دین اسلام در آید، لذا درین کار درنگ کردند و تصمیم گرفتند تا مدتی آن را به تأخیر اندازند. در همین مدت - خوله بنت حکیم- نزد ابوبکر آمد و عرض کرد: پیامبر ﷺ قصد دارند به خواستگاری عایشه آیند. ازین رو ابوبکر نزد مطعم رفت و از او پرسید که آیا هنوز علاقمند است تا عایشه به ازدواج پسرش در آید یا خیر؟ مطعم از او عذر خواست و او را درین کار آزاد گذاشت، درین جا بود که ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه بدون کدام معطلی به وقوع پیوست^۲».

ایوب گنجی از علمای اهل سنت کُرْدُستان نوشته است: «درمورد تاریخ دقیق ازدواج رسول الله ﷺ با عائشه صدیقه رضی الله عنهما سند و مدرک محکمی در دست نیست، و درین باره اختلافات زیادی بین مؤرخین و محدثین وجود دارد، بعضی برین عقیده اند که عقد و نکاح در سن شش سالگی انجام گرفته و پنج سال بعد از آن یعنی یازده سالگی مراسم عروسی و انتقال به خانه رسول الله ﷺ صورت گرفته است. بعضی برین باور اند که عقد و نکاح در هفت سالگی انجام شده و در سن ده سالگی به خانه رسول الله ﷺ تشریف برده اند.

^۱ - همان، صص ۶۱ - ۶۲.

^۲ - غزالی، محمد، مسایل زنان در بین سنت های کهن و جدید. ترجمه مجید احمدی، صص ۹۴ - ۹۵.

امام بخاری، ابن هشام و صاحب طبقات کبری (ابن سعد) معتقدند که حضرت عایشه در وقت انتقال به خانه رسول الله ﷺ نه ساله بوده است. دکتر محمد حسنین هیکل، دکتر بنت الشاطی، و مستر دف بودلی نیز این رأی را پذیرفته اند.

شیخ احمد ابوالعز مصری این نظریه را رد می کند و می گوید: به نظر من این عقیده با واقعیت وفق ندارد؛ زیرا که بنا به روایاتی خواستگاری از عایشه رضی الله عنها در سن شش سالگی صورت گرفته و مراسم انتقال پنج سال بعد از آن برگزار شده است، بنابراین عایشه رضی الله عنها در وقت منتقل شدن به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱ ساله بوده است.

این نویسنده مصری در ادامه می گوید: بگذارید نظر خود را تا بیان آراء دیگر به تأخیر بیندازم، استاد محمد رضا مؤلف کتاب - محمد الرسول الله - عقیده مختص به خودش را دارد و می گوید: عایشه رضی الله عنها در وقت عروسی ۱۸ ساله بوده است. همچنین استاد عباس محمود عقاد اظهار نظری کرده که شاید به صواب نزدیک تر باشد؛ طوری که می گوید: دران هنگام سن عایشه رضی الله عنها نه از ۱۵ سال بیشتر بود و نه از ۱۲ کمتر.

اما رأی من (شیخ احمد ابوالعز مصری) آن است که حضرت عایشه رضی الله عنها دران وقت از ۱۳ سال کمتر و از ۱۶ سال بیشتر نبوده است؛ چرا که اگر قبول کنیم ازدواج و منتقل شدن عایشه رضی الله عنها به خانه رسول الله صلی الله علیه و آله در سن نه سالگی صورت گرفته، پس باید این پیش فرض را نیز قبول کنیم که خواستگاری در سن چهار سالگی انجام گرفته است و این کار با هدف و انگیزه خوله^۱ برای دور کردن اندوه از رسول الله صلی الله علیه و آله و جایگزین کردن فرد دیگری برای خدیجه رضی الله عنها سازگاری ندارد و عقل و منطق آن را نمی پسندد؛ چرا که ازدواج با دختر چهار ساله که هنوز استعداد زنا شویی را ندارد و از روابط زن و شوهر کاملاً بی اطلاع است، خالی از حکمت است و تلاش و کوشش - خوله - برای خواستگاری از دختر کوچکی به امید این که در آینده بزرگ شود و همچنین به انتظار نشستن رسول الله صلی الله علیه و آله برای چندین سال، با آن همه غم و اندوه کار عبث و بیهوده ای به نظر می رسد. ام المؤمنین عائشة المبرئة. ص ۱۶.

^۱ - دختر حکیم همسر عثمان بن مظعون که برای از میان بردن اندوه رسول الله صلی الله علیه و آله ناشی از وفات خدیجه رضی الله عنها پیشنهاد ازدواج با عایشه بنت ابوبکر رضی الله عنها و سوده بنت زمعه رضی الله عنها را به رسول الله صلی الله علیه و آله داد و هر دو پس از خواستگاری به عقد رسول الله صلی الله علیه و آله درآمدند.

درین جا ما می توانیم به یک رأی معتدل دست پیدا کنیم و آن این که، چنانکه تصدیق کنیم عائشه رضی الله عنہا قبلاً برای جبیر بن مطعم در نظر گرفته شده بود، معلوم می شود که این خواستگاری و عهد و پیمان، قبل از اسلام ابوبکر رضی الله عنہ صورت گرفته است.

حال دو فرضیه پیش می آید؛ اول این که در وقت خواستگاری عائشه رضی الله عنہا برای جبیر، عائشه رضی الله عنہا بدنیا نیامده باشد، همچنان که در بین عرب ها این رسم جاری بوده است. و نظریه دوم این که عائشه رضی الله عنہا در آن هنگام تازه متولد شده باشد.

در هر صورت می دانیم که حضرت خدیجه رضی الله عنہا در سال دهم بعثت وفات یافته است و فاصله زمانی از وفات خدیجه رضی الله عنہا تا ازدواج عائشه رضی الله عنہا پنج سال بوده است، بنا برین سن عائشه رضی الله عنہا در وقت ازدواج بین ۱۳ تا ۱۶ سال بوده است. منبع سابق^۱.

من (مؤلف) نیز این دیدگاه را تایید می کنم و ازدواج رسول الله صلی الله علیه و آله با دختر شش ساله را بعید می دانم، و اضافه می کنم که نتنها پیشنهاد ازدواج با دختر چهار ساله از طرف خوله دختر حکیم به رسول الله صلی الله علیه و آله مخالف حکمت است، بل اضافه برین پیشنهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنہ به ازدواج با دختر ۹ ساله که حتی مهرش را هم خودش پرداخت کرد مخالف حکمت است. یا کودک ۹ ساله و دوستان خورد او مراسم عروسی را چه می دانند که عایشه را به خانه شوهر ببرند و حتی در مورد رد نوشیدن شیر با رسول الله صلی الله علیه و آله به مناقشه بپردازند که مگر با داشتن میل اشتها رد کردن چیزی به بهانه که اشتها ندارم دروغ است؟ بنا بر این دلایل بی گمان باید عایشه رضی الله عنہا در زمان عروسی با رسول الله صلی الله علیه و آله به سن ازدواج رسیده باشد.

در مورد حدیثی که بر شش و نه سالگی دلالت دارد و در صحیحین دو کتاب دست اول ما روایت شده است گفته می توان که آن حدیث واحد است، و حدیث واحد به اتفاق جمهور مفید یقین نبوده و صرف مفید ظن است.

مالکیه حدیث واحد را در صورت مخالفت با عمل اهل مدینه و نیز اصول ثابت و قواعد رعایت شده شریعت نمی پذیرند. احناف آن را در امر کثیر الوقوع نمی پذیرند و می گویند که آن باید با سنت متواتر تایید شده باشد، که یکی از دلایل عمل نکردن احناف به حدیث «رفع یدین در نماز» همین است، همچنان

^۱ - گنجی، ایوب، بگذارید از مادرم عائشه رضی الله عنہا بگویم. صص ۱۵ - ۱۷.

حدیث واحد را در صورتی که راوی خود بر خلاف آن عمل کرده باشد نمی پذیرند^۱. به همین ترتیب احناف ظاهر قرآن و قیاس قطعی را بر حدیث واحد ترجیح می دهند... و امام مالک احادیثی (واحد را) بیش تر از امام ابوحنیفه ترک کرده است^۲.

علامه ملاجیون حنفی هندی رحمته الله نوشته است: آیه مبارکه ۱۲۲ از سوره توبه نشان می دهد که خبر واحد هر چند بنا به آیه مبارکه ۱۲۲ از سوره توبه مستوجب عمل است؛ اما به درجه علم یقین نیست^۳. علامه عبدالحلیم لکهنوی رحمته الله در شرح عبارت ملاجیون نوشته است: برای آن به درجه یقین و اطمینان نیست که راوی خبر واحد هر چند که عادل و ولی هم باشد غیر معصوم است و در معرض نسیان و فراموشی قرار دارد...^۴

علامه ابن عثیمین رحمته الله نوشته است: «صحیحین یعنی بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح را در خود جای نداده اند؛ بلکه احادیث زیادی هستند که در غیر ازین دو کتاب هستند و آن ها آن احادیث صحیح را روایت نکرده اند». خوب اینکه ایشان همه احادیث صحیح را روایت نکرده اند عوامل متعدد دارد که یکی از آن را فزونی حجم کتاب دانسته اند. علمای اسلام شروط بخاری و مسلم را بررسی نموده و احادیثی را که با شرط آن دو برابر یافتند با وجود عدم روایت آن دو صحیح قرار دادند.

اگر ما همه روایات را بدون در نظر داشتن درایت بپذیریم دو چار تناقض با روایات قطعی می شویم؛ مثلاً بعداً خواهید خواند که ابن حجر عسقلانی رحمته الله افسانه غرانیق را با شرط شیخین برابر دانسته است؛ ولی بعید است که انسان عاقل آن را بپذیرد. امام ابن حجر عسقلانی رحمته الله یک محدث بزرگ است و شاید از نظر روایان هم این روایت درست باشد؛ ولی از نظر درایت از شأن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دور است. علماء اسلام به اتفاق حدیث هر چند صحیح الروایت را در صورتی که تأویل را نپذیرد و در مخالفت با قرآن قرار گیرد مردود قرار داده اند.

ابن عثیمین رحمته الله در دامه نوشته است: برخی از حفاظ حدیث بر مؤلفین صحیحین انتقاد کرده اند که احادیثی را پایین تر از درجه ای که بدان التزام داشتند در کتاب خود ذکر کرده اند... شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در مورد بیشتر احادیثی که بر بخاری ایراد گرفته اند که او آنها را صحیح تر دانسته است قول

^۱ - ابن عثیمین، محمد بن صالح، مصطلح الحدیث. ترجمه و تعلیق محمد عبداللطیف، صص ۱۱۱ - ۱۱۳.

^۲ - غزالی، محمد، نگرشی نو در فهم قرآن. ترجمه داود نارویی، ص ۱۸۲.

^۳ - ملاجیون، احمد، نور الانوار. ص ۱۷۷ با تلخیص.

^۴ - لکهنوی، عبدالحلیم، قمر الاقمار حاشیه نور الانوار. ص ۱۷۷، حاشیه ۱۹.

^۵ - ابن عثیمین، محمد بن صالح، مصطلح الحدیث. ترجمه و تعلیق محمد عبداللطیف، ص ۳۲۹.

بخاری را ترجیح داده و اما در مورد احادیث مورد مناقشه مسلم قول کسانی را به شرط ارایه استدلال شان ترجیح داده است که بران ها ایراد کرده اند^۱.

معلوم است که کسانی که ایراد کنند دلیل هم دارند و از جمله خود ابن تیمیه رحمته الله در ادامه بحث به نقد مستدل یکی از احادیث صحیح مسلم به طور نمونه پرداخته است.

ما می گوئیم غیر از انبیاء کسی معصوم نیست، و بناء بر اساس طبیعت بشری سرزدن خطا و نسیان از امام بخاری و امام مسلم رحمهما الله و راویانی که آن دو بزرگوار از ایشان احادیث نقل کرده متصور می باشد. بخاری و مسلم زحمت سنگین کردند و احادیث صحیح را تشخیص دادند؛ اما این امر به معنی این نیست که صد در صد آن دو بزرگمرد و یا از صد ها راوی آن دو یکی خطا نکرده باشد.

هر چند شارحین تأویلاتی زیادی در حدیث ازدواج عایشه رضی الله عنها بکار برده اند، یکی رسول الله صلی الله علیه و آله را با وجود سن بالا از نظر شادابیت جسمی جوان جلوه داده است، یکی عایشه رضی الله عنها را با وجود سن کم از نظر جسامت فزیک بزرگ جلوه داده است، برخی هم ازدواج درین سن را حکمت قلمداد کرده اند که او با ورود در سن کوچک در خانواده نبوت بسا از احادیث احکام را یاد گرفت و روایت کرد، ما در حکمت این ازدواج شکی نداریم و حتی در صحیح بخاری روایتی شده است که به رسول الله صلی الله علیه و آله مژده ازدواج با عایشه رضی الله عنها از طریق خواب داده شد؛ اما می شود در پاسخ گفت که ازدواج عایشه با رسول الله صلی الله علیه و آله در شش و نه سالگی حکمت است؛ مگر در ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ سالگی حکمت نیست؟. باید گفت منطق سلیم هیچ یک ازین تأویلات را نمی پذیرد و به نظر من نپذیرفتن یک حدیث واحد مفید ظنی آسان تر ازین است که رسول الله صلی الله علیه و آله را به ازدواج با دخترش و نه ساله متهم کرد.

خوله دختر حکیم در سال وفات خدیجه رضی الله عنها برای تسکین خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله پیشنهاد ازدواج با عایشه رضی الله عنها را داد، مسلم است که خدیجه رضی الله عنها در سال دهم بعثت وفات یافت، اگر رسول الله صلی الله علیه و آله درین سال به عایشه رضی الله عنها نامزاد شده باشد، عروسی واضح است که در سال دوم هجری صورت گرفت و بنابراین عایشه رضی الله عنها بجای سه سال که در حدیث آمده است پنج سال در خانه پدرش ماند.

غیر ازین به برخی از احادیثی در منابع حدیث بر خورده ام که از خواندن شان دوچار وحشت شده ام؛ مثلاً حدیث متفق علیه: *لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ* (ابراهیم جز سه بار دروغ نگفته است). درست است که بنا به تشریحی که در ادامه حدیث شده است این سه مورد را هم نمی توان دروغ گفت،

^۱ - همان، ص ۳۳۰.

و همچنان در چند جای دروغ مجاز است؛ اما نفس بکار رفتن واژه دروغ بر یک پیامبر اولوالعزم را از سوی پیامبر اسلام ﷺ را بعید می دانم، شاید روایت صحیح باشد؛ اما احتمالاً یکی از راویان در نقل دوچار اشتباه لفظی شده باشند، این مشکلی هم ندارد و ما جز انبیاء کسی را معصوم نمی دانیم. امام رازی رحمته الله درین مورد نوشته است: «اول این است که نسبت دروغ بر راوی اولی و بهتر است از نسبت دادن دروغ به انبیاء علیهم السلام».

و یا این که می بینیم که خاتم المحدثین حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله پس از نقل افسانه «غرانیق» از طُرُق متعدد نوشته است: وَكُلُّهَا سِوَى طَرِيقِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ إِمَّا ضَعِيفٌ وَإِلَّا مُنْقَطِعٌ، لَكِنْ كَثْرَةُ الطَّرِيقِ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ لِلْقِصَّةِ أَصْلًا، مَعَ أَنَّ لَهَا طَرِيقَيْنِ آخَرَيْنِ مُرْسَلَيْنِ رَجَالُهُمَا عَلَى شَرْطِ الصَّحِيحَيْنِ^۱. همه این روایات جز آنچه که از طریق سعید بن جبیر روایت شده ضعیف و یا منقطع اند؛ اما کثرت روایت از راه های مختلف دلالت می کند که این قصه دارای اصل است، و غیر ازین دو طریق دیگری به صورت مرسل وجود دارند که رجال آنها به شرط صحیحین (بخاری و مسلم) برابر اند.

ما این حدیث را با وجود صحت رجالش نمی پذیریم؛ زیرا شیطان بر پیامبران الهی سلطه ندارد، همچنان پیامبران معصوم اند و در امر دین سر زدن سهو و خطا از ایشان ناممکن است. اما اینکه در کتب حدیث ما راه یافته اند آن را خطای یکی از راویان که غیر معصوم اند می دانیم. پس حدیث ازدواج عایشه رضی الله عنها با پیامبر صلی الله علیه و آله در سن شش و نه سالگی را می توان برین قیاس کرد.

حق انتخاب همسر

مرد و زن هر دو در انتخاب خود آزاد هستند و برای ایجاد الفت و محبت بیشتر سنت است که قبل از ازدواج یکدیگر را ببینند. پیامبر اسلام ﷺ به مردان در مورد تعیین همسر چنین توصیه کرده: «تُنَكِّحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَ لِحَسَبِهَا وَ جَمَالِهَا وَ لِدِينِهَا فَاطْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ يَدَاكَ^۱. زن برای چهار ویژگی به

^۱ - رازی، محمد فخرالدین، تفسیر کبیر. ج ۲۲، ص ۱۸۵

^۲ - عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری. ج ۸، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة الحج، ص ۳۰۲.

نکاح گرفته می شود: مالش، حسب و نسبش، زیبایی اش و دینش. پس تو برای بدست آوردن زن دیندار اقدام کن دست های خاک آلود باد (کنایه از خیر یعنی دست هایت پر برکت باد).

معلوم است که این خطاب زن را نیز شامل می شود، زن هم حق دارد که در انتخابش به این چهار چیز توجه داشته باشد و دین را در اولویت قرار دهد، و کسی نمی تواند او را به زور در ازدواج کسی در آورد.

حجة الاسلام غزالی رحمته الله هشت صفت را در انتخاب همسر برای مردان ذکر کرده است، معلوم است که این هشت صفت دو سویه است و زن هم که در انتخاب همسرش آزاد است باید این هشت صفت را در نظر داشته باشد، حالا ما برای تسهیل خوانندگان گرامی این هشت صفت را با تلخیص و اندکی تصرف از اوشان نقل می کنیم:

- ۱- **پارسایی:** زن نا پارسا اگر در مال خیانت کند شوهر بدان تشویشناک بود و اگر در تن خیانت کند و مرد در برابر آن خاموشی گزیند، نقصان حمیت آید و نقصان حمیت باعث نقصان دین است. اگر خاموش نباشد ایام در خانواده به کام تلخ گردد، اگر طلاق دهد از دلش زن نمی رود (و نهایتاً به سبب آن در فتنه می افتد). و اگر نا پارسایی و زیبایی با هم باشند، این بلا عظیم تر است و درین صورت بهتر است که طلاق دهد؛ مگر که محبت زن در دلش شدید باشد. یکی از نا پارسایی زن خویش گله کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «طلاقش بده». مرد گفت: او را دوست دارم. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «نگاه دار». زیرا اگر طلاق دهد از پس وی در فتنه می افتد^۲. در خبر است که هر که زنی را برای مال و جمال بخواهد از هر دو محروم بماند و چون برای دین بخواهد مقصود مال و جمال خود حاصل آید.
- ۲- **خوی نیکو:** زن بد خوی نا سپاس بوده و اکثراً چیزی می طلبد که بدست آوردنش محال است و درین صورت زندگی با وی تلخ می باشد.
- ۳- **زیبایی:** که سبب الفت می باشد و بنا برین دیدار قبل از نکاح سنت است، رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: در چشم زنان انصار چیز نیست که دل از آن نفرت دارد، بناء هر که میل از دواج با آنان را دارد باید اول ببیند.

^۱ صحیح البخاری: باب الإكفاء فی الدین، رقم ۵۰۹۰. صحیح المسلم: باب استحباب نکاح ذات الدین، رقم ۱۴۶۶. سنن نسایی: رقم ۳۲۳۰. سنن ابوداود: رقم ۲۰۴۷. سنن ابن ماجه: رقم ۱۸۵۸.

^۲ دقیقاً به یاد ندارم که چه تاریخی بود؛ اما باری از یکی از شبکه های رادیویی خارجی شنیده بودم که یک مرد افغانی از پشت زن مطلقه اش به آلمان رفته و از سوی پولیس به جرم کشتن همسر سابقش گرفتار شده بود. احساس انتقام گیری این مرد روان نژند و بیمار در حدی بوده که حتی پس از طلاق دادن همسرش هم قادر بجلوگیری عنان جهلش نشده و با تحمل زحمت و مصرف پول گزاف برای اجرای عمل نا مشروع ترور همسرش به آلمان رفته و برنامه خود را اجرا کرده است، سپس به جرم انجام جنایت در کشور آلمان از سوی پولیس آن کشور دستگیر شده است.

و گفته اند: هر نکاحی که پیش از دیدار بود آخرش اندوه و پشیمانی باشد. و معنی قول رسول ﷺ «زنان را به دین باید خواست نه به زیبایی» این است که به مجرد جمال که دیندار نباشد نباید خواست و به این معنی نیست که جمال نیز نباید داشته باشد. اما اگر کسی از نکاح منظور فرزند را دارد نباید به جمال فریفته شود و این بابی از زهد است. احمد حنبل زن یک چشم را بر خواهر وی که زیبا بود به سبب عقل بیشترش ترجیح داد.

۴- **آنکه دارای کابین (مهریه) سبک باشد:** رسول الله ﷺ گفته اند: بهترین زنان آنانی اند که به کابین سبک تر باشند و به روی نیکوتر. گران کردن کابین مکروه است، رسول الله ﷺ بعضی از نکاح ها به ده درهم کرده است و کابین دختران خودشان بیشتر از چهار صد درهم نبود.

۵- **عقیم و نازا نباشد:** رسول الله ﷺ می گوید: «با زنان زاینده ازدواج کنید؛ زیرا من به کثرت امت خود بر انبیای دیگر در روز قیامت افتخار می کنم».

۶- **دختر باشد:** که آن به الفت نزدیکتر است؛ زیرا گاهی بعضی از زنان قبلا شوهر کرده دل به شوهر پیشین خود دارند. جابر رضی الله عنه زنی بیوه گرفته بود و رسول الله ﷺ به او گفت: چرا دختر نخواستی تا تو با او بازی می کرد و او با تو. (اما این بدان معنی نیست که از زنان بیوه کنار گرفته شوند، از یازده زن رسول الله ﷺ به جز یکی همه بیوه بودند، حتی برخی از بیوه های مسن بودند و نخستین همسر ایشان خدیجه رضی الله عنها بود که قبلا دو شوهر کرده بود و رسول الله ﷺ بهترین ایام جوانی اش یعنی از ۲۵ - ۵۰ سالگی را در کنار وی به سر برده بود).

۷- **آنکه از نسب محترم و از نسب دین و صلاح باشد:** زیرا بد اصل بی ادب است و اخلاق پسندیده ندارد و امکان سرایت آن خوی به فرزندان متصور است.

۸- **از خویشاوندان نزدیک نباشد:** در خبر است که فرزند ازان ضعیف آید، مگر سبب آن باشد که شهوت در حق خویشاوند ضعیف تر بود. این است صفات زنان^۱.

به همین ترتیب زن در انتخاب شوهرش حق داشته و باید شخص دین دار، زیبا، ثروتمند، خوش نسب و کسی که تفاوت زیادی سنی با وی نداشته باشد را انتخاب کند؛ اما در همه توصیه های اسلام به دین داری و تقوا اهمیت زیادی داده شده است.

^۱ - غزالی، ابوحامد، *کیمیای سعادت*. صص ۱۱۲ - ۱۱۳. علم ژنتیک یا وراثت هم امروز با شناختن ژن های وراثتی ثابت کرده است که در بسا از موارد از مرد و زن هم قبیله فرزندان ناقص الخلقه به بار می آیند.

کفائت

فقهای کرام با وجود اهمیت دین در مسئله ازدواج از کفو نسبی غافل نبوده و جهت بیمه خانواده از فروپاشی احتمالی آینده به آن اهتمام شدیدی ورزیده اند.

هر چند مسلمان کفو مسلمان است و در خلال مباحثات این کتاب در روشنی آیات قرآن و احادیث نبوی بیان کردیم که برتری در نسب و مال و جمال نه؛ بل در تقوا است. در حدیث آمده است که زن با داشتن چهار ویژگی به نکاح گرفته می شود: مالش، نسبش، زیبایی اش، و دینش. سپس به دین اهمیت زیادی داده شده است. زنان هم دارای حق در انتخاب همسران خود اند و باید به همین چهار چیز شوهر آینده شان را انتخاب کنند و به دین اهمیت بیشتری بدهند.

ماده آخری حدیث فوق (تأکید بیشتر بر دینداری) این را می رساند که مسلمان کفو مسلمان است، با آن هم فقهای اسلام برای پیشگیری از فروپاشی خانواده و ویران شدن بنیاد های زندگانی به سه اصل قبلی تصریح شده در حدیث به ویژه در اصل دوم (نسب) استحباباً اهمیت بیشتر داده اند.

علامه کاسانی حنفی رحمته الله نوشته است: «حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله (زنان را به ازدواج در نمی آوردند؛ مگر اولیای ایشان، و به نکاح کسی داده نمی شوند؛ مگر کفو های شان و مهر کمتر از ده درهم نیست) می رساند که مصالح نکاح در صورت عدم کفائت مختل می گردد؛ زیرا (مصالح نیکو و معاشرت خوب) بدست نمی آید مگر با طلب همبستری، ولی زن از همبستری با کسی که کفو (نسبی) او نیست انکار می کند و به این علت سرزنش می شود، این امر نهایتاً منجر به اختلال مصالح در زندگانی خانوادگی می گردد. همچنان میان زن و شوهر رعایت یک سلسله گذشت ها ضروری است و بدون تحمل یکدیگر نکاح دوام نمی آورد، ولی تحمل همسر غیر کفو امر سخت است و بر طبع سلیم سنگینی می کند که در نتیجه نکاح در نبود کفائت دوام نمی کند، پس لازم است که بر آن (در ازدواج) اهمیت داده شود^۱».

شیخ دکتر مصطفی سباعی رحمته الله داستانی را در مورد تنفر دختران از ازدواج با کسی که دوستش ندارند نقل کرده است که به غایت شگفت انگیز است: «ماجرایی است که برای عبدالله بن جعفر سرور سخاوتمندان عصرش اتفاق افتاد، او دوچار سختی و تنگدستی شدید شد و درین هنگام دختری داشت که حجاج بن یوسف ثقفی او را می خواست. پس او را به ازدواج حجاج در آورد در حالی که دختر نمی

^۱ - کاسانی، علاء الدین ابی بکر، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع. ج ۳، ص ۵۷۳.

خواست، و تنها چیزی که عبدالله را وادار کرد مهریه ای بالغ بر یک میلیون درهم بود که حجاج به او آن را پرداخت، دختر پس از انجام مراسم عقد شروع به گریه کرد و حجاج به او گفت: چرا گریه می کنی؟. دختر پاسخ داد: بر شرافتی گریه می کنم که تباه شد و از بین رفت و بخاطر تباهی و ضایع شدنی که شرافت و بزرگی یافت. منظور او شرف و نسب دختر نسبت به شرف و سیرت حجاج بود، تا اینکه عبدالملک بن مروان موضوع را فهمید و به حجاج توصیه کرد که او را طلاق دهد. حجاج به دختر گفت: امیر المؤمنین دستور داده تو را طلاق دهم. دختر گفت: به خداوند سوگند او نیکوکار تر از پدرم است که مرا به ازدواج تو در آورد. و این چنین اسلام از ستم پدران در تصمیم گیری برای سرنوشت و آینده دختر شان جلوگیری می کند و تعدادی از پیشوایان دین به ازدواج در آوردن دختر یا پسر کم سن و سال را توسط پدر یا پدر بزرگ باطل می دانند^۱.

کابین (مهر)

تعریف: کابین عبارت از مبلغی است که پرداختن آن از سوی شوهر به زن لازمی است.

حکم: پرداخت مال تعیین شده از سوی شوهر به زن حتمی است و از میان برداشتن آن جواز ندارد. هیچ کسی حق سلب آن را ندارد؛ مگر آنکه خود زن به دلخواهش ببخشد. خداوند فرموده است: **وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّن لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا**. و بدهید مهریه زنان خویش را به طور کامل پس اگر به میل خویشان چیزی را از سوی خود به شما بخشیدند بخورید آن را به خوشی و گوارایی. **سورة النساء / ۴**. در آیت دیگر آمده است: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... پس چون از زنان کام جستید مهر شان را (به حیث) یک فریضه بپردازید. سورة النساء / ۲۴**.

اندازه کابین: حد اقل آن در مذهب حنفی ده درهم شرعی گفته شده و حد اکثر آن تعیین نشده است، به هر اندازه و مقداری که طرفین سازگاری و توافق کنند درست است. قرآن درین مورد فرموده است: **وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا... اگر بر آن شدید که به عوض همسر خود همسر دیگر بگیرید، گرچه به آن همسر خود (که میل طلاق او را دارید) مال فراوان هم داده باشید پس نگیرید چیزی از آن را. سورة النساء / ۲۰**.

^۱ - سیاعی، مصطفی، ۱۳۸۹ هـ. خ. **اخلاق خانوادگی ما**. ترجمه نهایت زمانی، تهران - ایران، نشر احسان، چاپ اول، ص ۳۰.

اما اسلام تشویق به هزینه کمتر کرده؛ طوری که از عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: **أَعْظَمُ النِّسَاءِ بَرَكَهَ أَيَسْرُهُنَّشَ صَدَاقاً^۱**. با برکت ترین زن آسانترین آنها در مهریه اش می باشد.

ولی این حدیث و احادیث دیگر وارد شده درین مورد جنبه تشویقیو حکم مستحب را دارا اند، شریعت اسلام اندازه مهر را تعیین ننموده و آن را به توافق طرفین و عرف منطقه وا گذاشته است.

لازم به ذکر است که مهر را هم می توان به صورت یکجا پرداخت که به این مهر معجل می گویند، و هم می توان آن را تدریجی و به گونه اقساطی پرداخت که به این مهر مؤجل می گویند، البته هر یک ازین دو به عرف منطقه بستگی دارد. مهری که از قبل تعیین شده باشد به آن مهر مسمی گفته می شود.

نوعی دیگری ازان بنام مهر مثل یاد می شود، اگر مردی بدون تعیین مهریه زنی را به نکاح بیاورد باید مهر مثل بپردازد؛ زیرا قبلاً مهر مسمی نشده است که آن را پرداخت کند. مهر مثل به این معنی است که در صورت عدم تعیین مهر مسمی دختر را با دختر دیگر از قوم پدری اش که از لحاظ سن، جمال، مال، عقل، دیانت، محل سکونت، زمان، بکر بودن و نبودن، سواد و بی سواد بودن با وی برابر است مقایسه می کنند، و همان مقدار مهری که به او پرداخته شده به این دختر نیز می پردازند. منظور از قوم پدر، خواهر ها، عمه ها، دختر عمه ها، و مادر و خاله ها و دختر خاله به شرطی که مادر و خاله از قوم پدرش باشند می باشد، و اگر مادر و خاله از قبیله دیگری بودند آنها مثل گفته نمی شوند و مهر زن به مهر آنها مقایسه نمی شود.

چند همسری

چند همسری در اسلام یک مسئله اضطراری است و این امر صرف به کسانی اجازه داده شده که دارای نیاز معقول، تونایی اقتصادی، جسمی، جنسی و تأمین عدالت بین همسران باشند، لازم به ذکر است که تنها داشتن این ویژگیهای مرد باز هم کافی نیست، و زن نیز باید در ازدوج با مرد دارای چنین ویژگی ها راضی باشد و در غیر آن نکاح اجباری باطل است. با وجود این ها باز هم اسلام برای جلوگیری از فاجعه حرص انسانهای شهوت پرست و متمولین اسرافگر عدد ازدواج را منحصر به چهار کرده است.

^۱ - نیشاپوری، محمد بن عبدالله الحاکم، المستدرک علی الصحیحین. رقم ۲۷۳۲. کتاب النکاح، ج ۲، ص ۱۹۵ و قال صحیح علی شرط مسلم. مسند احمد برقم ۲۴۵۹۵.

خداوند بی نیاز در قرآن عظیم الشان چنین فرموده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا. اگر می ترسید در (امر) یتیمان که عدالت کرده نمی توانید، از زنان مورد پسند خویش دو، سه، یا چهار (زن) را نکاح کنید، و اگر می ترسیدید که (بین همسران خود) عدالت بر قرار کرده نمی توانید، پس یک زن (بگیرید)، یا از زنانی که مالک آنها هستید (کنیزان استفاده کنید). این کار شما از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می کند. سوره النساء / ۳.

از سیاق آیه کریمه دانسته می شود که اشخاص غیر نیازمند و نیز فاقد توانایی تأمین عدالت حق گرفتن زن دوم را ندارند، واژه «وَإِنْ خِفْتُمْ» در آیه مبارکه فوق دو مرتبه تکرار شده است، مرتبه اولی بیانگر نیاز است و دومی شرط آن را تعیین می کند. مفهومش این است که جز در صورت نیاز حق گرفتن همسر دوم از سر بوالهوسی داده نشده است، اگر شخص نیاز داشته باشد؛ اما عدالت و نیازمندیهای خانوادگی از قبیل نفقه، خانه، تربیت فرزندان، قدرت جنسی که همه مشمول عدالت اند را تأمین کرده نتواند باز هم گرفتن همسر دوم روا نیست. این دستور می رساند که نباید شخص بدون کدام نیازی در صورتی که توانایی تأمین عدالت را نداشته باشد از سر بوالهوسی و شهوت پرستی اقدام به گرفتن زن دوم بکند. علمای اسلام توانایی را به توان جنسی، اقتصادی و روحی بسط داده اند. قبلاً در مبحث احکام ازدواج بیان شد که حتی بر کسانی که فاقد این توانایی ها هستند گرفتن همسر اولی حرام و اقلاً مکروه تحریمی است، چه رسد به همسر دومی

در همین مورد نیز آن جای حدیثی به چنین مضمون نقل شد: «ای گروه جوانان! اگر توان زن گرفتن را دارید بگیرید و در غیر آن روزه بگیرید که آن برای شما سپر (در برابر هوای نفس و شیطان) است.»

پس چند همسری در حقیقت نوعی از حالات اضطراری است، مثلاً کسی که دارای غریزه شدید در حدی است که یک زن از عهده اشباع او بر آمده نمی تواند، یا همسرش بیمار است، یا فرزند ندارد و ندای هم اثری نمی کند،... اسلام به چنین اشخاصی آن هم در صورت اطمینان بر خود که عدالت را تأمین کرده می توانند اجازه گرفتن همسر دوم را داده است.

از امام ابوحنیفه رحمته الله منقول است: «همسر منصور (خلیفه عباسی) با او در مورد عدالت میان همسران مناقشه کرد، آنگاه راضی شد که ابوحنیفه رحمته الله در میان آن دو داوری کند. پس منصور امام رحمته الله را احضار کرد و امام در پس پرده نشست، در حالی که منصور با زن خویش در مجلس بود.

منصور به سخن آغاز کرد و به امام رحمته الله گفت: برای یک مرد چند زن حلال است؟

امام فرمود: چهار.

باز پرسید: و از کنیزان؟ فرمود: هر چه که بخواهد^۱.

آنگاه گفت: پس آیا جائز است که بر خلاف این سخنی بگوید؟ امام فرمود: خیر! آنگاه منصور پیروزمندانه خطاب به همسرش گفت: اینک بشنو که ابوحنیفه چه می گوید؟

امام رحمته الله چون چنین دید، بر سبیل احتجاج گفت: لیکن خداوند جل جلاله این تعداد زن را برای اهل عدالت حلال ساخته است، در غیر آن اگر عدالت رعایت نشود باید به نکاح یک زن بسنده نمود، چنانکه خداوند جل جلاله عزوجل فرمود: ... وَ إِن خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً... پس اگر می ترسید که عدالت را رعایت کرده نمی تواند همانا یک زن کافی است. سورة النساء / ۳. بناء ما را لازم است تا به آداب الهی متأدب باشیم و از مواظب آن درس بگیریم. منصور ساکت گردید و بعدا امام ابوحنیفه رحمته الله هدیه زن منصور را در بدل این خدمت رد کرده و گفت: من از دین خدا دفاع نموده ام^۲.

از نظر ما چند همسری در اسلام خودش یک امری شبیه اضطرار است و این امر به کسانی اجازه داده شده که توان اجرای عدالت را داشته باشند، و کسانی که دارای این توان نیستند ازدواج دوم بر آنان نارواست. حتی ما در مبحث ازدواج ثابت کردیم که خود حکم ازدواج اول به پنج دسته تقسیم شده است و ازین میان کسانی دارای توان مالی و جسمی نیستند ازدواج اول بر آنان حرام و اقلاً مکروه است چه برسد به ازدواج دوم و سوم.

^۱ - باید گفت که رسم برده گیری از قرن ها پیش از اسلام موجود بود، و اسلام با تمام قدرت نرمش کوشید که آن را از میان بردارد؛ مثلاً اسلام برای کفارت کسی که مرتکب سوگند ناحق شده، یا زنتش را ظهار نموده و امثال دیگر دستور داده است برده یا کنیزی را آزاد کند، و همه این تشویق است، اسرای بنی المصطلق و هوازن بر خلاف رسم آن روز که به بردگی و کنیزی گرفته می شدند، به تشویق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آزاد گردیدند و نظیر این امر تا آن زمان در هیچ تاریخی دیده نشده بود. ولی اگر اسلام آن را تحریم می کرد بیم ارتداد مردم می رفت، لیکن تلاش های اسلام در برابر جامعه بین المللی آن روز که برده داری را رسمیت می بخشید نهایتاً سبب شد که این راه و روش شوم در عصر تمدن از میان برداشته شود، و امروز نیازی به آن نیست. اما اگر دران روز شخص به بردگی کشیده می شد، امروز مشعل داران تمدن ملت ها را به بردگی می کشند و مواد خام آن ها را می بلعند.

^۲ - هیتمی مکی، احمد بن حجر، خیرات الحسان فی مناقب النعمان. صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

مفسر قرآن و فیلسوف اسلام امام محمد عبده رحمته الله در قسمتی از تفسیر آیه های دوم و سوم از سوره نساء ضمن بررسی فوائد تعدد زوجات در اوایل اسلام، در مورد چگونگی مشکلات آن در عصر حاضر با توجه به شرایط سنگینی که اسلام در آن وضع کرده نوشته است: «خردمند با نگرش ژرف در این دو آیت در می یابد که شرط اباحت تعدد زنان در اسلام امر نهایتاً دُشواری است، و خداوند جل جلاله آن را به مرد فقط در صورت نیازمندی؛ آن هم به شرط اقامت عدالت (در میان همسران) و اطمینان از اینکه بر ایشان ستم نکند مباح گردانیده است، هوشمند فرزانه مسلماً در صورت تأمل به دُشواری این امر در می یابد که خالی بودن تعدد زنان از مفاسد در حال حاضر تقریباً ناممکن بوده و در صورت تحقق آن امکان تربیت سالم امت برای کسی وجود ندارد. در خانه ای که دو زن باشد حالت خانه سر و سامان نیافته و نظام دران برقرار نمی شود، حتی کمک مرد بر همسرانش سبب فساد خانه می شود؛ زیرا هر یکی از آن ها دشمن آن دیگری است. پس از آن حالت به فرزندان انتقال می کند و آنان نیز دشمن همدیگر می شوند. سپس فساد تعدد ازواج به افراد خانواده انتقال می کند و در نهایت از خانواده به امت سرایت می نماید^۱».

از سخنان امام عبده رحمته الله چنین بر می آید که تعدد ازواج با وجود مفاد سنگینی که در گذشته داشت در عصر حاضر سبب فساد می شود و بنابراین حالا جایز نیست. ولی ما برین نظریم که در گذشته و حال مرد در صورت نیازمندی و اطمینان از تأمین عدالت می تواند تا چهار زن را به عقد خویش در بیاورد؛ اما در صورت عدم نیازمندی و عدم اجرای عدالت قطعاً این کار جواز ندارد.

گاهی حالاتی پیش می آید که مردان تلفات زیادی می دهند و بنا برین زنان بی سرپرست می مانند که نظایر آن در تاریخ به صورت زیاد رخ داده اند. مترجمین کتاب (اسلام و صلح جهانی) اثر استاد سید قطب در یکی از توضیحات خود بران کتاب سخن از حوادث نبرد عمومی دوم جهانی در مورد دختران و زنان بی سرپناه رانده و به نقل از روزنامه های وقت نوشته اند: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه بی شوهری قصد انتحار دارند^۲».

^۱ - عبده، محمد، تفسیر المنار. دونه رشید رضا تلمیذ عبده، ج ۴، ص ۳۴۹.
^۲ - قطب، سید، اسلام و صلح جهانی. ترجمه و توضیحات از زین العابدین قربانی و سید هادی خسروشاهی، ص ۵۴.

این به علت قحطی مرد بود؛ زیرا مردان کشور اکثراً در میدان های طاقت فرسای جنگ عمومی دوم جهانی کشته شده بودند. در چنین حالتی به جای اینکه زنان خود را بگشند بهتر است که یک مرد توانمند چند زن داشته باشد. مولانا محمد ظفرالدین متفکری از شبه قاره هند نوشته است:

A London school teacher, Miss Mary Smith wrote in her recent book: “the rule of one wife which is in vogue in the United Kingdom is entirely wrong. Men should be given the freedom and choice to have a second wife”.

The Sunday Tribune of Durban wrote about Miss Mary Smith’s book: “It is certain that ۲,۵۰۰,۰۰۰ widows of great Britain who are above the age of ۲۵ years, will certainly like to read Miss Mary’s book”.

In her book Miss Mary wrote: “since the women in UK far outnumber the men, it is but natural that every woman can not succeed in finding a spouse herself. The system of one wife has failed because it is not scientific”.

In the United Kingdom much discussion took place in the ۱۷thAD century regarding polygamy as an instrument for checking sexual corruption. In ۱۶۵۸ AD a social reformer published a pamphlet in support of polygamy to check the incidences of rape and fornication and the ever-increasing rate of infanticide. A century later, a serious type of priest advanced his considered opinion to adopt polygamy.

Famous philosopher Schopenhauer wrote on the subject: “I wish to see the men who are really satisfied with one wife. The hard truth is that every one of us is in favour of many wives. Since many man, by his very

nature is fond of many women, it is unfair to place any embargo on more than one marriage".

Famous specialist on sex Dr. Kelichin wrote in his book: "the factual position is that polygamy is practiced in England as a rule but it has not yet been recognized as a lawful practice. The society connives at the practice of men who, after marrying one woman or man, keep mistresses or boy-friend and have free sex habits. Whenever a sensible man puts up a proposal to allow men to freedom to marry more than one wife, our society begins to cry and remonstrate.

Abdul Aziz Shadesh, an Egyptian scholar has written that he met a Spanish gentleman in London and we discussed many point of teaching of Islam. In the course of our talk, we discussed also polygamy. The Spanish gentleman said wistfully: "had I been Muslim I would have married a second wife?" He said: My wife has become insane since many years and I have been obliged to seek friendship with mistresses, because the law does not permit me to court a second wife. Had I had the fortune of wedding a second lawful wife, I would have lawful children who could inherit my tremendous wealth. I would have earned peace of mind and the coolness of my eyes".

Mrs Birdsel Call Kinz, Chairperson, Young women association made the following statement before Booking Committee in Washington: "in America the number of young girls above 14 years is 12,000,000 who are all virgin. As against this the number of young bachelor is 9,000,000. With the statistics it will be impossible for 3,000,000 virgins to find spouse. This has happened because of the war in which number of male

population has been reduced". Under such circumstances polygamy alone is the answer to the problem without which the horrors of free sex, and crime in many other forms - will to be faced.

The crux of the problem is that defenders of monogamy want to continue with free sex which does not throw additional responsibility of supporting child and the second or third wife. The positive virtue in polygamy is that - it puts a stop to waywardness, lewdness, free sex and the attendant evil in the society¹.

بانو - ماری سمیث - یک معلم مکتب در لندن در آخرین کتاب خود نوشته است: «اگر چه روش تک همسری در انگلستان سراسر نادرست است؛ اما باید به مردان اجازه داده شود که مطابق میل شان برای خود همسر دوم بگزینند.

سندی تریبیون دوربان (نام نشریه) در باره کتاب بانو ماری سمیث نوشته است: این حقیقت است که دو میلیون و پنجمصد هزار بیوه در کشور بریتانیای بزرگ اندکی بالا تر از سن ۲۵ قرار دارند، اگر این ها کتاب بانو ماری سمیث را بخوانند به یقین آن را خوش می دارند.

بانو ماری در کتاب خود نوشته است: «تا اکنون تعداد زنان در بریتانیا بیشتر از مردان است؛ اما این طبیعی است که هر زنی در یافتن همسر برای خود پیروز شده نمی تواند. سیستم تک همسری بخاطر غیر علمی بودن خود ناکام گردیده است.

مباحثات زیادی در قرن هفدهم میلادی در انگلستان بر سر این بود که از چند همسری و رعایت آن به حیث یک وسیله برای جلوگیری از فساد جنسی استفاده شود. یک اصلاح طلب اجتماعی در سال ۱۶۵۸ میلادی رساله ای در حمایت از چند همسری به منظور جلوگیری از حادثات تجاوز، فحشاء و هر نوع عواملی که سبب افزایش فساد و کودک کشی می شوند به نشر سپرد. پس از یک قرن یک کشیش با دیدگاه های روشن و جدی خود در پذیرفتن چند همسری پیشقدم شد.

¹ - Zafiruddin, Muhammad, **System of Modesty and Chastity In Islam**. Translated by Qazi Muhammad Saeed, Pp ۸۲ - ۸۵.

شوینهاور فیلسوف مشهور درین باره نوشته است: من آرزوی دیدن مردانی را دارم که واقعا آنها به داشتن یک همسر راضی باشند. حقیقتِ مسلم است که هر یک از ما (مردان) در هوس داشتن زنان زیاد هستیم. بسا از مردان طبق میل طبیعی خویش به داشتن زنان زیاد علاقمند اند و ازین رو مناسب نیست که داشتن بیشتر از یک همسر تحریم شود.

دکتر "کیلی چین" متخصص مشهور امور جنسی در کتاب خود نوشته است: "چند همسری به طور قطعی طبق قانون به تجربه گرفته شده؛ اما تا اکنون به حیث یک عمل قانونی به رسمیت شناخته نشده است. جامعه از عمل مردانی که پس از ازدواج با یک، زن معشوقه های زیادی نیز دارند و به اجرای آزادانه اعمال جنسی می پردازند چشم پوشی می کند. بناء معقول است که برای مردان اجازه ازدواج با بیشتر از یک زن داده شود، حالا جامعه ما در حال فریاد و پیشروی به سوی این (اجازه قانونی به داشتن چند همسر برای یک مرد) هستند.

یک دانشمند مصری بنام عبدالعزیز «شادش» نوشته است: یک مرد هسپانوی در جریان ملاقات در لندن به او گفت: «اگر من یک مسلمان باشم با زن دومی ازدواج کرده می توانم؟ سالیان زیادی شده است که همسر دیوانه شده و من از سر ناچاری در جستجوی روابط دوستانه با معشوقه ها هستم؛ زیرا قانون دادگاه برایم اجازه نمی دهد که همسر دوم داشته باشم. یقینا محفل عروسی همسر دوم اگر قانونی باشد خوشبختی است، من باید اطفال قانونی داشته باشم که ثروت هنگفتم را به ارث بگیرند. من باید سلامتی روانی و خنکی چشمانم را بدست آورده باشم».

خانم "بیرد سل کال کنیز" رئیس - اتحادیه زنان جوان - قبل از توقیف کمیته اش در واشنگتن بیانیه ذیل را ترتیب کرده است: "تعداد دختران باکره در امریکا از چهارده سال بدینسو ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ تن هستند. تخمینا ۹,۰۰۰,۰۰۰ ازین گروه مجرد اند. حتی الامکان آمار دختران باکره که در جستجوی شوهر اند به ۳,۰۰۰,۰۰۰ می رسد. این امر درست به نظر می آید؛ زیرا جنگ سبب کاهش عده کثیری از مردان شده است. بر اساس برخی از تحقیقات فقط چند همسری می تواند که مشکل وحشت زای فحشاء و انواع دیگر جنایات ممکن الوقوع را جلوگیری کند.

عامل این همه مشکلات ملزم شدن مردان به داشتن یک همسر و در کنار آن ادامه دادن به روابط جنسی آزادی است که هیچ نوع مسؤلیتی در برابر حمایت کودک و همسر دومی و سومی را بر عهده

ندارد. حل مثبت مشکل در تقوایی چند همسری است که راه خود سری، بی حیایی، فحشاء، و وابستگی به شیطان را در جامعه می بندد».

در اسناد فوق دیده می شود که حتی غیر مسلمانان و اروپاییان نیز قانون چند همسری اسلام را برای جلوگیری از فحشاء راه خوبی تشخیص داده اند.

اما یک سوال باقی می ماند و آن اینکه هر مفادی که دارد بجای خودش باشد؛ اما این که اسلام چند زنی را اجازه داده است، چرا چند شوهری را تحریم کرده است؟

پاسخ: یکی از فلسفه ازدواج در اسلام حفظ نسبهها است، بناء اگر زنی چند شوهر کند در نسب ها اختلال به وجود می آید و کسی نسب خود را شناخته نمی تواند. همچنان منازعه و دعوایی رخ می دهد که حل آن ناممکن است. خداوند ﷻ بر حسب فطرت خویش همه اشیا را جفت آفریده و وظیفه بارداری را به جنس مؤنث سپرده است، انسان نیز که طبعاً جزئی کوچکی از موجودات الهی در زمین است، ازین قانون مستثنی نیست. جنس مرد نمی تواند بار دار شود، بنا برین در صورت چند شوهری اختلاط نسب و اختلافات شکننده به وجود می آید؛ اما در صورت چند زنی این مشکلات به وجود نمی آید. پس اسلام با تحریم چند شوهری علاج واقعه اختلاط نسب ها و درگیری های شکننده را قبل از وقوع آنها کرده است. شما قبلاً فاجعه رواج چند شوهری در میان ملت هند را درین کتاب خواندید، همچنان فاجعه ناشی از سه نوع چند شوهری مروج در جاهلیت عرب را خواندید که به وسیله اسلام برداشته ش، و اسلام فقط ازدواج امروزی را که دران زمان هم در جوامع انسانی مروج بود بجای خودش نگاه داشت.

فلسفه بیش بودن زنان پیغمبر ﷺ از چهار

این امر ویژه پیغمبر اسلام ﷺ برای ضرورت آن روز و نیز نیازمندی امت پس از وفات ایشان بود. در میان همسران آنحضرت ﷺ می بینیم که جز یک تن بقیه همه بیوه های سالخورده بودند و بنا برین می شود گفت که زیبایی زیادی هم نداشتند؛ زیرا دوران خود را طی کرده بودند. دامان مقدس آنحضرت ﷺ با وجود رشد و زیست در جامعه ای که موج فساد جنسی سراپایش را گرفته بود همچون آفتاب پاک است. شهرت زیبایی صورت و سیرت و تدبیرش همه جای مکه را گرفته بود، و به بهترین خانواده قریش تعلق داشت، بنا برین می توانست زیباترین دختران مکه را به ازدواج در بیاورد و حتی همه به میل خود اوشان را می پذیرفتند؛ اما بهترین ایام جوانی اش را در کنار زنی به سر برد که قبل از وی دو شوهر

کرده و دوران جوانی اش را طی کرده بود، رسول الله ﷺ بیست و پنج سال از بهترین ایام جوانی اش را در کنار چنین زن سالخورده؛ ولی با شخصیت و ابتکار و تقوی به سر برد و پس از وفات او در حالی که موی های سرش به سپیدی گراییده بود با یک دختر و چند زن بیوه ازدواج نمود.

فلسفه ازدواج با عایشه رضی الله عنها معلوم است؛ زیرا پس از وفات رسول الله ﷺ این بانوی بزرگ بود که با روایات کثیری در احکام پایه های فرهنگی اسلام را تقویت بخشید.

ازدواج با زینب بنت جحش رضی الله عنها طبق دستور قرآن بود که پس از تحریم پسر خواندگی برای تحکیم این تحریم فرمان ازدواج با زن مطلقه پسر خوانده اش زید بن ثابت رضی الله عنه داده شد. قرآن درین مورد فرموده است: **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.** و یاد کن چون می گفتی با شخصی که انعام کرده است خدا بر وی و نیز انعام کرده ای تو بر وی که: نگاه دار بر خود زن خود را و بترس از خدا، و پنهان می کردی در ضمیر خویش آنچه خدا پدید آورنده اوست و می ترسیدی از مردمان، و خدا سزوار تر است به آنکه بترسی از وی. پس وقتی که به انجام رسانید زینب از زید حاجت خود را، زینب را به زنی تو در آوردیم؛ تا نباشد بر مسلمانان هیچ تنگی در نکاح کردن زنان پسر خواندگان خویش، چون به آخر رسانند از ایشان حاجت را و هست امر خدا البته کردنی. **سورة الاحزاب / ۳۷.**

زید بن ثابت رضی الله عنه برده آزاد شده رسول الله ﷺ و پسر خوانده او بود، تا جایی که در مکه او را زید بن محمد می گفتند. پس از آن که اسلام اعتبار پسر خواندگی را از میان برداشت او بنام زید بن ثابت خوانده می شد، آنحضرت صلی الله علیه و آله زینب بنت جحش دختر عمه خود را در ازدواج زید در آورده بود؛ اما این پیوند خوش نیفتاد و با وجود سعی و تلاش آنحضرت صلی الله علیه و آله در برقراری آن به جدایی انجامید و سپس رسول الله ﷺ با زینب ازدواج کرد. آیه مبارکه فوق می رساند که این ازدواج از حکمت های الهی بود تا بی اعتباری پسر خواندگی تحکیم شود. زیرا اگر اعتبار می داشت باید زن پسر خوانده همچون زن پسر از محرمات ابدی می بود.

اما ازدواج ایشان با بقیه بیوه های سالخورده از یکسو تعلیم به امت بود که بیوه ها مستحق دلجویی اند نه نفرت و از سوی دیگر خواستند مرهمی بر زخم های بی کسی ایشان و ایتم شان بگذارند.

ازدواج ایشان با صفیه رضی الله عنهما برای جلب و تشویق یهود به پذیرفتن اسلام بود، همچنان با جویره دختر حارث رضی الله عنهما به عین این هدف ازدواج صورت گرفت. در جنگ مُرَیْبِع مسافع بن صفوان داماد حارث بن ابی ضرار سردار بنی مصطلق کشته شد و همسرش جویره دختر حارث با عده از مربوطین آن قبیله به اسارت مسلمین در آمدند، قانون بین المللی آن عصر ایجاب می کرد که غالب اسرای مغلوب را به بردگی و کنیزی می گرفت، اسلام برای برداشتن این رسم شوم تلاش زیادی بکار برد؛ اما نمی شد که یک سره آن را از میان برداشت. رسول الله صلی الله علیه و آله می خواستند که اسرای آن قبیله آزاد شوند و به اسلام در آیند، بناء جویره را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرد، همه مسلمین آنچه را کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست، یعنی گفتند لازم نیست که ما خسر های پیامبر صلی الله علیه و آله را به بردگی و کنیزی بگیریم و همه را آزاد کردند، در نتیجه این مهربانی همه اهل آن قبیله به شمول سردار شان حارث مسلمان شدند و آخرین هدف آنحضرت صلی الله علیه و آله که ازدواج را به آن نیت کرده بودند پیاده شد.

با این به سر بردن آنحضرت صلی الله علیه و آله خوبترین ایام جوانی اش را در کنار پیرزنی و سپس ازدواج با چند زن بیوه و مسن کسی نمیتوان آنحضرت صلی الله علیه و آله را به شهوت پرستی متهم کند.

حقوق زن و مرد بر یکدیگر

الف - حق زن بر مرد:

زن دارای حقوق مالی همچون مهریه و نفقه است که باید مرد آن ها را بپردازد. همچنان زن دارای حقوق معنوی غیر مالی بر شوهر مانند عدالت، زندگانی به طریق نیکو (حسن معاشرت) و رفتار نیکو است که در ذیل همه را تشریح می داریم:

۱- **مهر:** مهر حق مسلم زن است و هیچ کسی آن را از وی سلب کرده نمی تواند؛ مگر اینکه مقداری ازان را به میل خود برای شوهرش یا کسی دیگر ببخشد و خداوند جل جلاله فرموده است: **وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.** و برای زنان مهر شان را به خوشی برپدازید؛ اما اگر بخشی از آن را به خوشی خود بخشیدند ازان به خوشی و گوارایی استفاده کنید. **سورة آل عمران/ ۴.**

۲- **نفقه:** همچنان مرد مکلف است که خوراک، پوشاک و محل سکونت زن را به قدر توانش تأمین کند و خداوند جل جلاله درین مورد فرموده است: **وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا...** و بر

مادران است که فرزندان خود را تا دو سال پوره شیر دهند، (این مدت) برای کسی است که خواهد (دوران) شیر دادن را تکمیل کند. بر کسی که فرزند برای او زاده شده (پدر) لازم است (مصرف) طعام و لباس زنان شیر دهنده را بر اساس شرایط منصفانه بپردازد، بر هیچ کس باری بالاتر از توانش گذاشته نمی شود... سورة البقرة / ۲۳۳.

همچنان حکیم بن معاویه قشیری از پدرش رضی الله عنه روایت کرده است: به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتیم که حق زن چیست؟ او شان در پاسخ فرمودند: أَنْ تُطْعَمَهَا إِذَا طَعِمْتَ وَ تَكْسُوَهَا إِذَا اكْتَسَيْتَ (أَوْ اكْتَسَبْتَ) وَ لَا تَضْرِبَ أَلْوَجَةً وَ لَا تُقَبِّحَ وَ لَا تَهْجُرَ إِلَّا فِي الْبَيْتِ^۱. این که به او بخورانی آنچه را که خودت می خوری و او را بیوشانی طوری که خود را می پوشانی، (با شک راوی از آنچه که در اثر کارت حاصل می کنی)، و در رویش نزنی، و او را زشت گویی نکنی، و از او جدا نشوی؛ مگر در خانه (خوابگاه).

این که درین حدیث از زدن در روی زن منع شده است معنایش این نیست که در نقاط دیگر بدنش زده شود، مفهومش این است که در صورتی که زن دوچار اشتباهی در کارش شد و راه های دیگر (پند و جدایی از بستر خواب) کارگر نشد، به صورت تأدیبی زده شود؛ اما نه در رویش.

به همین ترتیب قسمت آخر حدیث (وَلَا تَهْجُرَ إِلَّا فِي الْبَيْتِ) به معنی این نیست که در جای دیگر شوهر از زنش جدا نشود و در خوابگاه جدا شود. در قرآن به مرد توصیه شده است که در صورت سرکشی همسرش باید نخست او را پند دهد و اگر آن کارگر نشد در بستر از او دوری کند: وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ. و آن زنانی که معلوم کنید سرکشی ایشان را پس پند کنید ایشان را (و اگر این کارگر نبود) از ایشان در خوابگاه دوری کنید... سورة النساء / ۳۴.

حالا هدف حدیث این است که در صورتی که زن سرکشی کند و پند کارگر واقع نشود، از زن در هیچ جای همچون خانه و کار های زندگانی جدا نشود و دوری نکند؛ مگر در خوابگاه، تا که بر سر عقل آید و به اشتباهش پی ببرد.

در حدیث دیگری از جابر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله حقوق زن و مرد بر یکدیگر چنین بیان شده است: وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُؤْطِئَنَّ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُوْنَهُ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ

^۱ - ابوداود: باب حق المرأة على زوجها، رقم ۲۱۴۲.

رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ^۱. یکی از حقوق شما بر زنان این است که کسی را که دوست ندارید بر خانه های تان راه ندهند، و اگر این کار را کردند آنان را از سر تأدیب بزند اما زدن باید شدید و دردناک نباشد، و حق آنان بر شما این است که آنان را به خوبی و و به اندازه توان خوراک و پوشاک بدهید.

۳- نفقه زنی که کار می کند: اول این که اسلام زن را مکلف به کار نساخته است؛ زیرا وی در پیدا کردن نفقه مسؤولیتی ندارد. بنا برین نفقه دختر بر عهده پدر، از خواهر بر عهده برادر توانمند، و از مادر بر عهده فرزندان است. به همین ترتیب نفقه زن بر عهده شوهر است؛ ولی با آن هم اسلام به زنان حق جواز کار را بنا به چند شرط ذیل داده است:

الف- اگر زن شوهر دار باشد اجازه شوهر لازم است و اگر شوهر نداشته باشد باید برای کار در بیرون اجازه ولی اش از پدر، برادر و غیره را بگیرد.

ب- در رفتن به بیرون حجاب شرعی را رعایت کند.

ج- در محل کارش با مردان بیگانه در اختلاط و خلوت نباشد.

د- کار سنگین نباشد و باید با طبیعت زن سازگار باشد، مانند مشاغل معلمی، طبابت، خیاطی و امثال آنها. بر دولت و جامعه اسلامی است که زنان را به کار های شاقه وا ندارند.

در موجودیت شرایط فوق زن می تواند کار کند و مالی که پیدا می کند حق خودش است و کسی از وی تصرف کرده نمی تواند؛ مگر به اجازه خودش. نفقه اش همچنان بر عهده شوهرش و در نداشتن شوهر اولیایش می باشد. اما اگر خودش مزد کارش را به شوهر و یا خانواده اش بدهد صلاحیت دارد.

۴- مراعات عذر زن در وقت جماع و محل آن: مرد نباید حین عادت ماهوار زن که تحت فشار است به او مقاربت کند، همچنان بر مرد است که از راه شرعی مقاربت کند؛ زیرا لواطت زن منکوحه حرام است. مراعات این دو امر از جمله حقوق زن و از مصالح ازدواج و سبب دفع فتنه است. خداوند تعالی درین مورد فرموده است: **وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**. نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ... با زنان تان نزدیک نشوید تا آنگاه که (از حیض) پاک شوند پس چون پاک شدند به آنان

^۱ - مسلم: باب حجة النبی ﷺ، برقم ۱۲۱۸. قسمة من خطبة الحجة الوداع.

وارد (نزدیک) شوید از راهی که خداوند امر کرده (فرجها)، و خداوند دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاک کنندگان را. زنان کشت زار شما اند بکارید کشت زار تان را هر گونه که می خواهید... سورة البقرة / ۲۲ - ۲۲۳.

دو آیت فوق نزدیک شدن با زنان در جریان معذرت‌های چون بیماری، حیض و نفاس و نیز لواطت زن منکوحه را تحریم می کنند، اینکه خداوند فرموده است «کشتزار تان را بکارید هر طوری که خواستید» یعنی از راه پشت یا پیش رو به هر نحوه که با زنان نزدیک می شوید؛ جز به محل زرع از راه دیگر نزدیک نشوید. بنا برین نزدیک شدن با زنان از راه پیش یکی از حقوق زن است. قوم لوط علیهم السلام مبتلای بیماری همجنسگرایی بودند و با زنان شان نیز از راه عقب تجاوز می کردند، در کتب منقول است که زنان از اثر این اخلاق زشت مردان شان در حدی دوچار مشکلات فشار جنسی شده بودند که با یکدیگر نزدیک می شدند که این عمل را «سحاق» می گویند که در اسلام حرام است.

۵- **عدالت در میان همسران:** شخصی که دارای دو، سه و یا چهار زن باشد، باید میان ایشان در خوراک، پوشاک، مسکن و نوبت شب عدالت را رعایت کند. قبلا در مبحث تعدد زوجات بیان شد که شخص ناتوان از تأمین عدالت بین همسرانش با وجود داشتن ثروت حق گرفتن زن دوم را ندارد. خداوند هم در همین زمینه قراری که گذشت فرموده است: **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً.** رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امور **مُعَاشَرَت** میان همسرانش عدالت را رعایت می کرد؛ اما محبت قلبی از توان انسان خارج است، به همین سبب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را نسبت به زنان دیگرش بیشتر دوست داشت منقول است: «بار الهی این تقسیم من است و مرا در آنچه که در توانم نیست (میل و علاقه فطری) مؤاخذه مکن»

ب- حق شوهر بر زن:

حق شوهر بر زن نیز بزرگ و مهم است و زن به رعایت آن مکلف می باشد که مهمترین آن ها قرار ذیل است:

۱- **حفظ عفت خویش، و راز و مال شوهر:** خداوند صلی الله علیه و آله فرموده است: **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ...** پس زنان نیکوکار، فرمانبردار، نگاهدارنده (آبروی خویشان، راز و مال شوهر) در نبود وی به نگاهداشت خدا... سورة النساء / ۳۴.

۲- اطاعت از شوهر در کار جایز: در کار ناجایز اطاعت هیچ کسی روا نیست و حتی بيم کفر می رود. پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: أَلَسَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَ كَرِهَ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِنْ أَمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ عَلَيْهِ وَ لَا طَاعَةَ^۱. شنیدن و اطاعت کردن مرد (و زن) مسلمان در هر چیزی است خواه که دوستش بدارد یا از آن بدش بیاید، تا هنگامی که به گناه امر داده نشود؛ پس اگر به ارتکاب گناه دستور داده شد در چنین دستوری شنیدن و اطاعت وجود ندارد. حتی امام ترمذی رحمته الله در سنن خود این حدیث را تحت عنوان (باب: مَا جَاءَ لَطَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ) آورده است

۳- پذیرفتن دعوت مرد اگر به خوابگاه بخواند: البته این امر در صورتی است که مانع شرعی چون حیض، نفاس و یا کدام بیماری دیگری وجود نداشته باشد، همچنان اگر شوهر دارای بیماری ساری باشد نباید زن در خواستش مبنی بر آمدن در خوابگاه را اطاعت کند.

۴- زن نباید کسی را به خانه شوهرش ببرد که شوهر او را خوش ندارد.

ج- حقوق مشترک طرفین:

۱- رعایت مساوات: درین مورد علامه بزرگ شبلی نعمانی رحمته الله تحت عنوان نوشته است: «برای تحقق فواید نکاح لازم است حقوق دو طرف با نهایت فیاضی و اعتدال رعایت گردد و حقوقی را که در آن زنان با مردان مساوی هستند از بین نرود؛ زیرا زن از طریق نکاح باید به امن و آسایش خود دست یابد نه این که حتی حقوق اصلی خویش را هم از دست بدهد. این فقط ویژگی اسلام است که در باب نکاح حقوق زنان را وسعت بخشیده است به طوری که در دیگر ادیان این وسعت نظر یافت نمی شود.

امام ابوحنیفه رحمته الله این اصل را در تمام مسائل رعایت کرده است، به همین دلیل در مسایل نکاح هر جا که ائمه دیگر با وی اختلاف کرده اند در واقع دچار اشتباه شده اند. مثلاً در خلع که مشابه طلاق است، همه ائمه اتفاق دارند به این که همانگونه که به مرد اختیار طلاق داده شده است، زن هم می تواند با پرداخت مبلغی خلع نماید؛ اما در نحوه پرداخت آن اختلاف وجود دارد. نزد امام ابوحنیفه رحمته الله اگر تقصیر از طرف زن است و جدایی خاطر تقصیر و بد اخلاقی و عدم تفاهم زن صورت می گیرد؛ پس مبلغی به اندازه مهر خویش به شوهر پرداخت کند و اگر مرد

^۱ - سنن ترمذی، رقم ۱۷۰۷.

بیش ازین را مطالبه کند، برایش مکروه است. اما اگر تقصیر و عدم تفاهم از جانب شوهر است؛ پس زن حق دارد بدون پرداخت وجهی مستحق خلع شود و در چنین صورتی برای مرد مکروه است که معاوضه بگیرد. امام شافعی و امام مالک می گویند اولاً مرد هر انداز که معاوضه بخواهد می تواند و اختیار دارد زن را برای پرداخت معاوضه تحت فشار قرار دهد، و ثانیاً حتی اگر تقصیر و عدم تفاهم از سوی مرد باشد باز هم مرد می تواند هر مقدار از زن که دلش می خواهد معاوضه بطلبد. در حالی که این روش کاملاً غیر عادلانه است یعنی زن با این که بی گناه است ملزم به پرداخت معاوضه می گردد^۱».

۲- **حسن معاشره و معامله:** خداوند ﷻ درین مورد فرموده است: وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنَّ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. و زندگانی به نیکویی کنید با ایشان (زنان) پس اگر چیزی از ایشان برای شما خوشایند نباشد، ممکن که خدای تعالی در همان چیزی که شما ناپسند داشته اید فایده بسیاری را افکنده باشد. سورة النساء / ۱۹). همچنان پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِمْ خُلُقًا^۲. کامل ترین مؤمنان از لحاظ ایمان نیکو خلق تر ایشان است و بهترین شما، بهترین رفتار کننده با زنان تان است. به همین ترتیب بر زن نیز لازم است که با شوهرش به نیکوی و خلق خوب معاشرت نماید.

۳- بر مرد و زن هر دو لازم است که رازهای خانوادگی و سایر راز های یکدیگر را به دوستان از همجنسان خود بیان نکنند و درین مورد محتاط باشند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: إِنَّ أَعْظَمَ الْأَمَانَةِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّجُلُ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ وَ تَفْضِي إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا^۳. بی گمان امانت بزرگ در نزد خداوند در روز قیامت مردی است که با زن خود همبستر میشود و زنش با او همبستر می گردد و سپس اسرار آن را فاش می سازد. یعنی افشای راز همبستری از سوی هر یک از زن و شوهر شکستن امانت بزرگ بوده خیانت سختی می باشد. حدیث دیگری هم درین مورد در تحت عنوان (رفتن زنان به مساجد) گذشت.

۴- مر و زن هر دو مکلف اند که در صورت بیماری همسرشان به وی برسند و تا حد توان شان در تداوی او تلاش کنند.

^۱ - نعمانی، شبلی، سیمای امام اعظم ابوحنیفه. ترجمه عبدالوهاب ملازهی، صص ۲۶۲ - ۲۶۳.

^۲ - سنن ترمذی: رقم ۱۱۶۲.

^۳ - سنن ابوداود: کتاب الادب، باب فی نقل الحدیث، رقم ۴۸۷۰. و مسند احمد: رقم ۱۱۲۰۸.

۵- و بالآخره حق زن از مال بجای مانده از شوهر متوفی اش در صورتی که از او (شوهرش) فرزندی مانده باشد $\frac{1}{8}$ و در صورت نماندن فرزند $\frac{1}{4}$ است. به همین ترتیب حق شوهر از مال بجای مانده از خانم متوفی اش در صورتی که از او (خانم متوفی) فرزند مانده باشد $\frac{1}{4}$ و اگر فرزند نمانده باشد $\frac{2}{4}$ یعنی نصف است.

حقوق فرزندان

نخست- قبل از تولد:

طبق تأکید حدیث باید مادر خوب به فرزندان انتخاب شود و توجه و تأکید حدیث مبارک از مادر خوب هم بیشتر دین داری است، یعنی باید همسر متدین و پارسا را برگزید. به همین ترتیب طوری که در قسمت ازدواج گذشت، همسران نباید از خویشاوندان نزدیک باشند، امام غزالی درین مورد فرموده است که فرزند به دلیل کمی شهوت با خویشاوندان ضعیف بیار می آید، و علم ژنتیک امروز کشف کرده است که فرزندان که والدین شان همخون باشند ناقص بیار می آیند.

پدران باید حین مقاربت با همسران خود آداب و سنن نبوی را رعایت کنند و دعاهای مأثوره را بخوانند، بر مادران نیز لازم است که وقتی احساس حمل کنند، از خداوند عزوجل در حق فرزند خود دعای خیر بطلبند؛ زیرا در قرآن آمده است که مادر مریم علیها السلام برای جنینی که در بطنش بود دعای خیر می کرد: **إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانُ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**. آنگاه که گفت زن عمران: ای پروردگار من! هر آینه من نذر تو کردم آنچه در شکم من است آزاده؛ پس قبول کن از من و تویی شنوا و دانا. **سورة آل عمران / ۳۵**.

دوم- بعد از ولادت:

بر پدر است که در روز هفتم بر وی نام نیکو بگذارد، در گوش راستش اذان داده شود، سپس موی سرش تراشیده می شود و به وزن مویش نقره یا طلا (یا پول مروج) صدقه داده شود. مستحب است که بر فرزند پسر دو حیوان و بردختر یک حیوان به حیث عقیقه ذبح کرده شود، خرما جویده شود و در دهنش گذاشته شود. اهتمام اسلام به نوزاد به سببی است که او همان ابتدا کودکی بر اساس درست استوار گردانیده شود، پس ازین ها باید در ختنه کرده شود.

سوم - در دوران شیرخوارگی:

طبق اصول مذهبی و تصریح قرآن باید دوسال کامل شیر داده شود، طبابت امروزی هم ثابت کرده است که باید تا شش ماهگی به کودک جز شیر مادر چیزی داده نشود و اگر قبل از دوسالگی شیر مادر قطع شود کودک ناقص به بار می آید. در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه شیر دادن کودک نباید تا دو سال و شش ماه قطع شود. روانشناسی می گوید که بر کودک سختگیری نشود؛ زیرا این عقده ورشکستگی در روانش باقی می ماند و همچنان نباید بر وی زیاد ناز داده شود، باید از همان کودک را از همان آوان کودکی طوری تربیت کرد که به سختی های زندگی عادت کند. کودکان به طور فطری انگستان خود را می مکند که باید ازین عادت زشت منع کرده شوند. هر گاه که چیغ بزند نباید مادر وارخطا به طرف او بدود که درین صورت نازدانه به بار می آید، یعنی نباید به همه خواسته های کودک تن در داد. مادر باید بعضی اوقات با خواهشات اطفالش از سر قصد مخالفت کند تا طفل عیاش و ناز دانه بیار نیاید، هر چند که مادران به تن دادن به همه خواهشات اطفال شان افتخار می کنند؛ اما این غلط است.

چهارم- در مرحله ۲ - ۷ سالگی:

کودک درین مرحله خاصیت پر تحرک و میل به بازی دارد، درین سن تمایل طفل به بازی نسبت به خورد و نوش بیشتر است و نباید ازان منع کرده شود. در داستان یوسف علیه السلام در قرآن آمده است که یعقوب علیه السلام نمی خواست یوسف علیه السلام را با برادرانش بفرستد؛ اما ایشان او را با گفتن اینکه به بازی می برند قناعت دادند. علوم روانشناسی روز هم این مسئله را به درستی درک کرده و در پارک ها وسایل بازی مخصوصی برای اطفال نصب کرده اند.

ولی باید از بازی کردن در وقت غروب (شام - خفتن) منع شوند؛ زیرا در حدیث آمده است: «اطفال تان را تا زمانی که مرحله اول خفتن بگذرد به بیرون از خانه نگذارید؛ زیرا آن ساعتی است که شیاطین دران پراکنده می شوند».

درین مرحله باید که بسیار حساس است باید پدر و مادر سخت مراقب کودک باشند؛ زیرا احساس شکست و پیروزی، شجاعت و بزدلی، و قوت و ضعف همه در همین مرحله اساسگذاری می شود. در حضور کودکان درین سن نباید پدر و مادر با هم منازعه کنند که این احساس عقده گیری و نومیدی تا آخر در انسان باقی می ماند. همچنان درین سن باید کودکان در اطاعت از اوامر پدر و مادر به طور یکسان و مساوی عادت داده شوند.

در شروع هر کاری باید ایشان را با خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و اقدام نخست به دست راست عادت داد، از خوابیدن به شکم و از قضای حاجت به حالت ایستاده و نیز به سوی قبله باید منع کرده شوند. درین سن و سال باید محفوظات دینی و دعاهاى مسنونه به ایشان یاد داده شود.

طوری باید تربیت کرده شوند که در صورت احسان از کسی پاسخ آن را با تشکر ابراز نمایند، و به بزرگان از خود سلام دهند، از قسم خوری و دروغ و گفتن سخنان بیهوده باید مراقبت گردند.

در تربیت صحی ایشان نیز باید توجه داشت و آنان را از همان ابتداء به مسواک زدن دندان های شان عادت داد؛ زیرا طب امروزی ثابت می کند که وقتی انسان به خواب رود و لعاب دهنش خشک شود، یک طبقه باریک غشایی بر روی مینای دندان تولید می شود و در اثنای خواب این طبقه متراکم می شود و بدین گونه محیط مناسب برای تولید جراثیم آماده می شود، بناء باید برای از بین بردن باکتریای ضد دندان پس از برخاستن از خواب مسواک بزنند.

پنجم: مرحله ۷ - ۱۰ سالگی:

در حدیث آمده است: وقتی پسران تان به سن هفت سالگی رسید آنان را به نماز امر کنید و در سن ده سالگی در صورتی که امر تان را نگرفتند بزنید و در خوابگاه باید بین شان جدایی افگند.

درین سن و سال قرآن و کتب معمول دینی بر ایشان تدریس گردد، بر ایشان سواد آموخته شود و باید آنان را به گونه که خود را شخصیت مستقل احساس کنند تربیت نمود، سپس به مکتب نزدیک فرستاده شوند و باید مراقب جدی چگونگی آموزش شان نیز باشید.

از نشستن ایشان با همنشینان بد باید جدا مراقبت نمود و نیز باید مراقب بود که مبادا به استعمال دخانیات و نصور از همان ابتدا عادت کنند.

در قسمت تربیت اجتماعی باید ایشان را به احترام به بزرگان، نیکویی با همسایه، چگونگی عبور از سرک های عمومی و نیفگندن چیزهای مضر در راه و پرهیز از تقلید زشت عادت داد. وظیفه بر ایشان به حد توان شان داده شود و باید ایشان را شجاع و متوکل به خدا به بار آورد.

در کنار درس و تعلیم باید کودکان را با فنون آب بازی، راندن ماشینهای امروزی چون بایسکیل، موتر سایکل و موتر آشنایی داد.

فرزندان باید در اشتباه نخست شان نصیحت کرده شوند و اگر بار دوم مرتکب اشتباه شدند با زدن نرم تأدیب کردند، و از لت و کوب شدید جداً پرهیز شود.

در هنگامی که کار خیری را به خوبی انجام دادند حتی الامکان باید به ایشان جایزه داد، نباید در دادن جایزه بین فرزندان تبعیض گذاشت که عقده مند می شوند. باید طوری تربیت شوند که در دخول و خروج از مجلس اجازه بگیرند و پس از اجازه یافتن به دخول با گفتن سلام مسنونه به لفظ «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ» در جای خالی بنشینند.

روانشناسی روز اهمیت دو عامل محیط و وراثت در تربیت انسان را کشف کرده و به آن تأکید دارد، دانشمندان تا سالیان اخیر نتوانسته بودند که محیط و وراثت یکی را بر دیگری ترجیح دهند؛ اما حالا نتیجه تحقیقات این است که عامل محیط عامل وراثت را سرانجام تحت الشعاع قرار می دهد.

عامل وراثت را که قبلاً در قسمت انتخاب مادر دین دار بیان کردیم؛ اما در قسمت محیط کودکان باید از رفتن به محلات آلوده و فساد انگیز منع کرده شوند.

استعدادها مختلف اند و خدای حکیم بر اساس حکمت بالغه خویش هر یکی را بکاری آفریده است تا جامعه دوچار اختلال نشود و هر کسی وظایف خود را بگیرد، بنابراین باید فرزندان را در انتخاب رشته دلخواه شان آزاد گذاشت و حتی باید استعداد آنان در علم خاص را شناسایی نمود. در بخش طلب علم نیز بیان شد که طلب علم به درجه عالی فرض کفایی بوده و در صورت نداشتن افراد متخصص در هر علمی که جامعه به آن نیازمند است، همه گنهار میشوند. بنا برین هر پدری مکلف است که در صورت تشخیص هوش فرزندش از لحاظ ژنتیک او را به مکتب و سپس به دانشگاه در رشته دلخواهش بفرستد تا در آینده جامعه بکار آید و فرض کفایی از نمه مسلمین ساقط شود. حتی اگر شناسایی شود که فرزند در زراعت مهارت خوب دارد نباید شغل تخصصی دیگری را بر او تحمیل کرد.

همچنان کودکان را باید گذاشت تا با مشکلات زندگانی خو بگیرند. ژان ژاک روسو متفکر فرانسوی کتابی بنام «امیل» دارد، این کتاب در فن تربیت است و امیل نام کودک خیالی است که روسو او را در آغوش مشکلات پروریده است، او با این نوشته در حقیقت می خواهد فن تربیت را بیاموزاند و بنا برین

باید به همه در خواست های فرزندان پاسخ مثبت داده نشود و نباید فرزندان را بسیار به راحتی عادت داد.

شیخ اجل سعدی شیرازی رحمته الله در شاهکار تربیتی و ادبی خویش موسوم به «گلستان» نوشته است: دو درویش خراسانی ملازم یکدیگر سفر کردند، یکی ضعیف بود که هر به دو شب افطار کردی و دیگری قوی بود که روزی سه بار خوردی، اتفاقاً بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمدند، هر دو را به خانه کردند و در به گل آوردند، بعد از دو هفته معلوم شد که بی گناهند و در گشادند، قوی را دیدند مُرده و ضعیف جان به سلامت برده، مردم درین عجب ماندند.

حکیمی گفت: (این عجب نیست بل) خلاف این عجب بودی، آن یکی بسیار خوار بوده است، طاقت بینوایی نیاورد به سختی هلاک شد، و این دیگر خویشان دار بوده است؛ لاجرم بر عادت خویش صبر کرد و به سلامت بماند.

چو کم خوردن طبیعت شد کسی را چو سختی پیش آید سهل گیرد
و گر تن پرورست اندر فراخی چو تنگی بیند از سختی بمیرد^۱

زندگانی دارای فراز و فرود ها است و انسان طبعاً از رویارویی با سختیها ناگزیر است، پس هر شخصی باید تمرین آن را از قبل داشته باشد؛ زیرا اگر به ناگاه با آن رو در روشود در بست همه حواسش را می بازد و اکثراً چنین انسانها دو چار سکنه قلبی می شوند. حکایت فوق برای ما همین را می رساند و روی این ملحوظ باید از قبل کودکان را با مشکلات زندگانی عادت داد.

امر تربیت فرزندان اصلاً مربوط بحث ما نبود؛ اما برای آنکه کتاب باید شامل همه موضوعات امور خانوادگی شود ما اندکی به آن پرداختیم، تفصیل آن کتاب جداگانه می طلبد و علاقمندان گرامی می توانند درین مورد به کتاب ارزشمند (چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم) اثر دانشمند برجسته مسلمان مرحوم عبدالله ناصح علوان و ترجمه محترم عبدالله احمدی در دو مجلد متوسط مراجعه فرمایند.

^۱ - سعدی، گلستان. صص ۱۸۰ - ۱۸۱.

تنظیم نسل و سقط جنین

استاد دکتر وهبة الزحیلی رحمته الله نوشته است: «جمعیت انسان‌ها در روی کره زمین از مرز پنج میلیارد (در حال حاضر تخمیناً هفت میلیارد) نفر گذشته و به باور برخی از اقتصاد دانان ثروت‌ها، معادن و وسایل تولید بر روی کره زمین محدود و در حد معینی است و با حجم گسترش دامنه جمعیت سازگاری ندارد و هرگاه وضع به همین صورت به پیش برود - به ویژه در آسیا و خاصه در هند و چین و آفریقا- زمینه بروز گرسنگی، فقر، بیماری‌های خطرناک و ... مساعد خواهد گردید و برای جلوگیری از روی دادن چنان وضع نامطلوبی تحدید نسل و عقب انداختن سن ازدواج - از نظر آنها - ضروری است.

مسئولین سازمان بین‌المللی یونسکو از این دیدگاه به خوبی استقبال نموده و در ارتباط با کنترل جمعیت کنفرانس‌هایی را در قاهره، چین، سوریه و ممالک دیگر برگزار کردند و در کنار آن کنفرانس‌ها، تبلیغات زیادی برای ترویج فساد، بی‌بند و باری و ارضای نیازهای جنسی از راه‌های نامشروع صورت گرفت و همچنین جوانان دختر و پسر را به ایجاد روابط نامشروع و استفاده از قرص‌های ضد بارداری و دیگر وسایل جلوگیری از حمل، ترغیب می‌کردند.

تردیدی نیست که در پشت سر این برنامه‌ها و نظریه صهیونیسم و مسیحیت جهانی قرار گرفته و اهداف خبیثی را در مورد جهان اسلام در سر می‌پروراند و متأسفانه برخی از حکام و مسئولین ممالک عربی و اسلامی این اندیشه و روش غیردینی و غیرانسانی را که به نفع دشمنان تمام می‌شود، با آغوش باز مورد استقبال قرار داده‌اند.

این اندیشه‌ها، روش‌ها و اهداف از این جهت ضد دینی، ضد انسانی و فریبکارانه است که با هدایت و قوانین آفرینش از جانب خداوند ناسازگار است؛ زیرا خداوند همه امکانات لازم را برای زندگی انسان‌ها بر روی کره زمین و در درون آن قرار داده و همه بشریت را به تلاش، تحقیق و استخراج نعمت‌های درون زمین، به کارگیری زمین‌های بایر و استفاده عادلانه از دستاوردهای بشری فراخوانده است.

چنانچه ثروت‌ها، نعمت‌ها، امکانات علمی، عملی و فنی به صورت عادلانه میان انسان‌ها تقسیم شود و از این دوگانگی و تفاوت فاحش میان برخی از ممالک که تا سینه و سر در اسراف و ریخت و پاش

نعمتهای خداوند غرق شده‌اند و محرومیت بسیاری دیگر از ممالک که از ساده‌ترین امکانات زندگی محرومند کاسته نشود، این مشکل همچنان ادامه خواهد داشت. در واقع مشکل اصلی در ستم و اجحاف عده اندکی از انسان‌ها به اکثریت مردم و عدم بهره‌برداری کافی و بهینه از نعمت‌ها و امکانات بالقوه و بالفعل قرار دارد و عیب کار در کمبود امکانات، زمین، معدن، آب و... نیست.

همچنین بخش دیگری از نقص و کمبود به کوتاهی حکومت‌ها و صنعتگران از اختراعات و ابتکارات ماشین‌آلات و عدم سرمایه‌گذاری برای احیای اراضی بایر در بسیاری از کشورها قرار دارد. برای مثال می‌توان به پیشرفت اقتصاد صنعتی از ژاپن و آلمان و ائتلاف سالیانه میلیون‌ها تن گندم و ذرت در آمریکا - برای جلوگیری از پایین آمدن قیمت آنها در بازارهای جهانی - اشاره کرد.

اما نگاه سطحی به اوضاع نامتوازن و نامتناسب برخی از کشورها از نظر تعداد جمعیت، کمبود درآمد، محصولات غذایی و... نگاهی محدود، ناکافی و ناعادلانه است؛ زیرا مشکل اصلی در سیاست‌های اقتصادی به ویژه اقتصاد صنعتی و کشاورزی و ناهماهنگی میان تولید، توزیع و مصرف قرار دارد، نه کمبود منابع، معادن، زمین و...^۱.

اسلام به تکثیر نسل تشویق کرده است؛ زیرا فزونی جمعیت، در میان ملل و اقوام، مظهر و نشانه نیرو و قدرت است؛ اصل بران است که اسلام افزایش نسل را یکی از عوامل مشروعیت ازدواج قرار داده و پیامبر اسلام ﷺ درین مورد فرموده است: تَزَوَّجُوا الْوُدُودَ الْوَلُودَ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ^۲. با زنان زاینده و مهربان ازدواج کنید؛ زیرا من در روز قیامت به کثرت شما در میان امت‌های دیگر افتخار می‌کنم.

استاد سید سابق رحمته الله نیز در کتاب گرانسنگ خود موسوم به (فقه السنة) نوشته است: «اسلام تحدید نسل و جلوگیری از حاملگی را منع ننموده است، خواه این پیش‌گیری از حاملگی به وسیله دارو باشد یا به وسایل دیگر. پس بر شخص دارای عائله فراوان که از عهده تربیت شایسته فرزندانش بدر آمده نمی‌تواند، جایز است که از حاملگی همسرش جلوگیری نماید و برنامه تنظیم خانواده را اجرا کند. اگر زن ضعیف باشد، یا پیهم بزاید و هر سال حامله شود، یا شوهرش تنگدست باشد، باز هم جلوگیری از بارداری مباح و جایز است. حتی به نظر بعضی از علماء در این حالات جلوگیری نه تنها مباح؛ بل سنت است.

^۱ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. صص ۳۰۴ - ۳۰۶.

^۲ - سنن ابوداود، رقم ۲۰۵۰.

امام محمدغزالی می گوید: اگر زن نگران از دست دادن زیبایی خود باشد، حق زوجین است که از حاملگی وی جلوگیری کنند.

عده بسیاری از اهل علم گفته اند بطورکلی جلوگیری از حاملگی و تنظیم خانواده مباح است و بدینگونه استدلال کرده‌اند:

۱- بخاری و مسلم از جابر روایت کرده‌اند که اوگفت: «ما در زمان پیامبر ﷺ از عزل (ریختن منی در غیر از رحم زن) جلوگیری می‌کردیم، و قرآن بر پیامبر ﷺ همچنان نازل می شد یعنی پیامبر ﷺ از این عمل ما می دانست و اگر ممنوع بود، قرآن آن را منع می‌کرد.

۲- مسلم از جابر روایت کرده است که گفت: ما در زمان پیامبر ﷺ عزل می‌کردیم و این عمل ما بگوش پیامبر ﷺ نیز رسیده بود و از آن اطلاع پیدا کرده بود و ما را از آن منع نمی نمود.

امام شافعی گوید: ما از گروهی از یاران پیامبر ﷺ روایت کرده‌ایم که آنان عزل را جایز دانسته اند و در آن اشکالی ندیده‌اند. بیهقی گفته است: سعدین ابی وقاص و ابویوب انصاری و زید بن ثابت و ابن عباس و دیگران عزل را جایز دانسته اند و مذهب مالک و شافعی نیز چنین است.

حضرت عمر فاروق و علی رضی الله عنهما اتفاق دارند بر این که زمانی اسقاط حمل و سقط جنین، نسل کشی محسوب می گردد، که جنین از هفت مرحله عبور کرده باشد. قاضی ابویعلی و دیگران با اسناد خود از عبید بن رفاعه و از پدرش نقل کرده اند که گفت: علی بن ابی طالب و زبیر و سعد و گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ در نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه نشسته بودند و از مسأله عزل (جلوگیری از انزال به هدف جلوگیری از حمل) سخن بمیان آمد، همه گفتند: اشکالی ندارد. مردی گفت: مردم گمان می‌کنند که این عمل نیز نوعی از «زنده بگورکردن کودک» است علی کرم الله وجهه گفت: وقتی زنده بگورکردن تحقق می‌پذیرد که جنین هفت مرحله ذیل را طی کرده باشد: مرحله پرورش از خاک، مرحله تبدیل به نطفه، مرحله تبدیل به خون بسته، مرحله تبدیل به پاره گوشت، مرحله پدید آمدن استخوان بندی بدن، مرحله رویش گوشت بر اندام ها، و مرحله شکل پذیری. عمر فاروق رضی الله عنه با شنیدن سخنان علی کرم الله وجهه به او گفت: راست گفتی، خداوند عمر طولانی برایت دهد.

از دیدگاه ظاهریه جلوگیری از حاملگی حرام است و ایشان به روایتی استدلال کرده‌اند که جذامه دختر وهب گفته است: گروهی از مردم درباره جلوگیری از انزال - عزل - از پیامبر ﷺ سوال کردند، پیامبر ﷺ گفت: **ذَلِكَ هُوَ الْوَادِ الْخَفِي** (این عمل یکنوع زنده بگور کردن پنهانی است).

امام محمد غزالی رحمته الله درباره این روایت گفته است: به موجب برخی از احادیث مرویه صحیح جلوگیری از انزال مباح است و اینکه پیامبر ﷺ گفته است: **«ذَلِكَ الْوَادِ الْخَفِي»** درست مانند **«الشَّرْكُ الْخَفِي»** است که کراهت و مکروه بودن آن عمل را می‌رساند؛ نه حرام بودنش را و مقصود از کراهت هم خلاف الاولی است، یعنی پرهیز از این عمل بهتر است. و این عمل خوب نیست همانگونه که گویند: نشستن در مسجد بدون ذکر و نماز کراهیت دارد یعنی خوب نیست. بعضی از علمای حنفیه می‌گویند: جلوگیری از انزال بمنظور پیشگیری از حاملگی وقتی مباح است که زن رضایت داشته باشد در غیر این صورت مکروه است^۱.

علامه وهبة الزحیلی نوشته است: «امام نووی رحمته الله در (شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۶۷) می‌گوید: «عزل به معنی کنار کشیدن از عمل زناشویی قبل از انزال است و از نظر ما در هر شرایطی - چه با رضایت یا عدم رضایت همسر - انجام پذیرد، کراهت دارد. زیرا منجر به عدم آفرینش فرزند می‌شود. احادیث منقوله در باره عزل جواز جلوگیری از بارداری نطفه را می‌رسانند؛ زیرا از آن روایات این گونه فهم می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کار باخبر بوده است و اما از آن نهی نمی‌فرمود و چنانچه اگر این عمل حرام بود از آن منع می‌نمود، و با سکوت خویش آن را تأیید نمی‌کرد. اما این موضوع طوری که بیان شد مشروط به آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن اطلاع داشته باشد، و این سکوت از نظر اصولی، اگر همراه با آگاهی باشد حکم حدیث مرفوع را دارد و ظاهر موضوع این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مطلع بوده و اسباب زیادی وجود داشته که اصحاب در مورد احکام از رسول خدا ص پرسش نمایند. ابن عبدالبر در مورد اجازه و عدم اجازه همسر می‌گوید: علما متفقند که که بدون اجازه همسر چنین کار روا نیست؛ زیرا زن نیز در عمل زناشویی و بچه دار شدن دارای حق اظهار نظر و تصمیم‌گیری است و ابن هبیره نیز این اجماع را مورد تصدیق قرار می‌دهد. اما علمای متأخر حنفیه

^۱ - سابق، سید، فقه السنة. ج ۲، صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

عزل را چنانچه در حال مسافرت طولانی باشند، یا به خاطر بداخلاقی همسر و قصد اجرایی مرد از او انجام می‌گیرد و جایز می‌شمارند^۱».

سقط جنین:

«افگندن جنین از رحم پس از گذشت یکصد و بیست روز حرام بوده و قتل نفس می‌باشد و موجب عقوبت دنیا و آخرت است. اما اسقاط جنین و از بین بردن حاملگی پیش از گذشت این مدت (یک صد و بیست روز) در صورت موجودیت سبب و عذری مباح او در عدم موجودیت عذر مکروه است. صاحب «سبل السلام» گفته است: جواز یا عدم جواز اسقاط جنین پیش از آنکه در وی روح دمیده شود از اختلاف در جواز و عدم جواز جلوگیری از انزال - عزل - ناشی می‌شود. بنا براین کسانی که «عزل» را جایز می‌دانند، سقط جنین را نیز جایز می‌دانند و کسانی که «عزل» را حرام می‌دانند به طریق اولی سقط جنین را حرام می‌دانند و حرمت آن بیشتر است. و هرکاری را که زن بمنظور از بین بردن حاملگی انجام دهد همین حکم را دارد. امام محمد غزالی رحمته الله می‌فرماید: اسقاط جنین جنایت بر موجود به حساب می‌آید و این جنایت درجات و مراحل دارد: وقتیکه نطفه در رحم قرار گرفت و با آب زن آمیخته شد و برای پذیرش زندگی آمادگی یافت تباه ساختن و از بین بردن آن جنایت است، وقتی که به خون بسته و پاره گوشت تبدیل شد تباه ساختن آن جنایت بیشتری است، وقتیکه در آن روح دمیده شد و شکل کاملی بخود گرفت زشتی این جنایت بیشتر و بیشتر می‌گردد^۲».

«علمای مسلمان اتفاق نظر دارند که سقط جنین پس از سپری شدن چهارماه از انعقاد نطفه و آغاز خلقت جنین حرام و نامشروع است. مگر آن که به طور یقین ثابت شود که کودک دارای عیوب جسمی آن چنانی است که امکان زنده متولد شدن او محال است. مانند این که دارای سر، گردن و یا قلب نباشد. سقط جنین اگر مرده به دنیا بیاید، مرتکب آن باید مبلغ پنجاه دینار غرامت بدهد. اما اگر زنده به دنیا بیاید و سپس فوت کند، دیه کامل آن توسط سقط کننده باید پرداخت شود.

اما سقط جنین قبل از سپری شدن چهارماه از آغاز خلقت آن یعنی زمانی که دارای روح و حرکت می‌شود، حنفیه، حنابله و شافعیه (بنا به نقل از: فتح القدر، ج ۲، ص ۲۹۵. و نهاییه المحتاج، ج ۸، ص ۲۳۹). بر این باورند که جایز است. اما حنفیه می‌گویند: پس از گذشت چهل روز از آغاز خلقت آن، سقطش کراهت تحریمی دارد و قبل از چهل روز مانعی شرعی ندارد.

^۱ - زحیلی، وهبه، فقه خانواده در جهان معاصر. صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

^۲ - سابق، سید، فقه السنة. ج ۲، ص ۱۲۶.

اما علمای مالکیه و امام محمد غزالی و علمای مذهب ظاهریه (بنا به نقل از: القواعد الفقهیه، ص ۲۱۱. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۴۷. المحلی، ج ۱۱، ص ۳۸.) سقط جنین را - هرچند لحظاتی پس از آغاز خلقت باشد - حرام و نامشروع می‌دانند و آن را همانند قتل عمد و زنده به گور نمودن انسان به حساب می‌آورند؛ به نظر می‌رسد این رأی، رأی صحیح و سنجیده و مورد اعتمادی است؛ زیرا اگر جنین را به حال خود رها کنند به انسانی کامل تبدیل می‌شود و تنها در شرایط سخت و اضطراری است که به رأی حنفیه و شافعیه عمل می‌شود. شرایطی مثل این که جان مادر در اثر بارداری در معرض خطر جدی و یقینی مرگ قرار داشته باشد؛ زیرا بر اساس قواعد اصول فقه «مشقت آسانگیری را می‌طلبد» و «هر ضرورتی در چهارچوب آن مورد توجه قرار می‌گیرد» در این گونه موارد باید به این رأی عمل شود.

همچنین قوانین وضعی، سقط جنین را جرم و جنایت به شمار می‌آورد و این قانون تأییدی بر دیدگاه مالکیه و امام محمد غزالی و ظاهریه است؛ زیرا همچنان که گفته شد: جنین سرآغاز حیات و زندگی انسانی است و پزشکان و متخصصان نیز همین را مورد تأکید قرار داده‌اند.

الیغغفت^{۱۷}الایم به یادآوری است که عقیم نمودن دایم زنان و مردان حرام و نامشروع است. و هم چنین تلقیح مصنوعی یعنی به کار بردن منی مردی بیگانه در رحم زنی دیگر نیز حرام و نامشروع است^۱».

در صورت عذر شرعی می‌توان از حمل جلوگیری کرد، مثلاً بر کسی که همسرش دارای بیماری است و در صورت تولد فرزند خطر مرگ و حد اقل افزایش بیماری اش می‌رود جایز است که از بار دار شدن همسرش جلوگیری کند، خواه به وسیله عزل یا ادویه ساخته شده جدید.

تحدید نسل در اسلام جواز ندارد؛ اما تنظیم نسل (فاصله انداختن میان توالد در صورت نیاز) نظر به دلایل ذکر شده جواز دارد. به اتفاق فقهای اسلام حق کودک است که تا دو سال کامل شیر داده شود و امام ابوحنیفه رحمته الله آن را تا سی ماه بالا برده است. طب جدید هم ثابت کرده است که در صورتی که کودک حق اقل دو سال از شیر مادرش تغذیه نکند از نظر جسمی و فکری ناقص می‌باشد. بنابراین زنی که عادت باردار شدن همه ساله را دارد می‌تواند آن را به وسیله ادویه روز به تعویق بیفکند؛ زیرا در صورت توالد پی در پی همه کودکان تولید شده ناقص بوده و این امر موجب زیان کودکان و بعداً جامعه می‌شود. هرچند اطباء بر اساس تحقیقات خویش گفته‌اند که زن شیر ده نمی‌تواند حمل بگیرد؛ اما بر

^۱ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۳۰۸ - ۳۰۹.

اساس تجربه ثابت شده که برخی از زنان ازین قانون مستثنی اند و حتی در حالت شیر دهی بار می گیرند.

امروز کیفیت مهم است نه کمیت، اگر فرزندان کمتر به درستی تربیت شوند بهتر است از فرزندان کثیر ناقص الخلقه، جاهل و نادان. بنابراین اسلام در صورت عذر شرعی به تعویق افکندن حمل را جایز می داند و حتی می توان از گرفتن حمل زنان بیمار جلوگیری کرد.

همچنین جنین را در صورت تشخیص بیماری که امکان زنده ماندنش منتفی است می توان سقط کرد، در احکام ازدواج هم بیان شد که نباید زنان بیمار ازدواج کنند؛ زیرا امکان انتقال بیماری به فرزندان وجود دارد، علم ژنتیک و نیز طب ثابت کرده است که برخی از بیماری ها ارثی اند، مثلا بیماری شکر و سرطان ساری نیستند؛ اما امکان زیاد انتقال آن به فرزندان وجود دارد.

متعّه و نکاح مؤقت

نکاح متعه عبارت از نکاحی است که شخص در بدل مبلغی با زنی عقد می بندد، این چندان تفاوتی با نکاح مؤقت نداشته و صرف صورتش آن است که در متعه شخص در بدل مبلغی به زنی می گوید: خود را در بدل این مبلغ با من متعه کن. و زن می گوید: متعه کردم. اما در نکاح مؤقت زن و مردی در حضور دو گواه با هم تا مدت معینی عقد می بندند.

پس هر دو در حقیقت نکاح مؤقت اند؛ زیرا در هر دو مدت معینی در نظر گرفته می شود و با سپری شدن مدت عقد خود به خود باطل می گردد و دیگر نیازی به محکم و طلاق وجود ندارد.

باید گفت که این نکاح از دیدگاه اهل سنت والجماعت باطل و حرام است، خداوند ﷻ هم در سوره های مؤمنون و معارج صفات مؤمنین را بیان نموده و ازان جمله این صفات است: وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. و مؤمنان آنانی اند که نگاه دارنده شرمگاه های خود اند؛ مگر بر زنان خویش یا بر کنیزان تحت ملکیت دستهای شان که این دسته ملامت نیستند، پس هر که طلب کند جز این آن گروه از حد در گذرندگان اند. سوره المؤمنون/ ۵ - ۷. و سوره المعارج/ ۲۹ - ۳۱.

در آیات مبارکه فوق اجازه همبستری به زنان و کنیزان داده شده است و هشدار شده که ورای این گذشتن از مرز های قانون الهی است. حالا معلوم است که ازدواج مؤقت کنیز نیست و نیز آن را نمیتوان نکاح خواند تا شامل آیت مذکور گردد؛ زیرا دران قانون زنا شوهری وجود ندارد، طوری که ذکر شد با پوره شدن مدت قرار داد، نکاح خود به خود فسخ می گردد و طلاق در کار نیست، همچنان ارثی دران نیست.

به همین ترتیب در حدیث صحیح به روایت علی کرم الله وجهه آمده است: **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَ عَنِ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ^۱**. پیامبر ﷺ در روز خیبر متعه زنان و خوردن گوشت خر اهلی را ممنوع قرار داد.

«همچنان متعه به اجماع صحابه رضی الله عنهم منسوخ شده است، (از ابن عباس رضی الله عنهما قولی بر عدم نسخ آن نقل شده است) اما صحیح آن است که ابن عباس رضی الله عنهما ازین دیدگاه خود به دیدگاه عموم صحابه برگشته است. از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت است که وقتی به ابن عباس رضی الله عنهما گفته شد: تو به برقراری ازدواج متعه فتوا داده ای؟ در پاسخ گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مَا بِهِذَا أَفْتَيْتُ، وَ إِنَّمَا هِيَ كَالْمَيْتَةِ وَالِدَمِّ وَ لَحْمِ الْخَنزِيرِ**. پاک است خداوند، به خداوند سوگند که من این چنین فتوا نداده ام و آن همانند مردار، خون و گوشت خوک است^۲».

همچنان از رسول الله ﷺ روایت شده است که گفت: **يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَذْنْتُ لَكُمْ فِي الْإِسْتِمَاعِ مِنَ النِّسَاءِ، وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ ذَٰلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَيْءٌ، فَلْيُخَلِّ سَبِيلَهُ، وَ لَا تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا^۳**. ای مردم من شما را به استفاده بردن از زنان (متعه) اجازه داده بودم، (اما بدانید که) خداوند آن را تا روز قیامت حرام گردانید، پس اگر نزد کسی از آن چیزی باشد راهش را خالی کند، و از آنچه که به زنان داده است چیزی نستانند.

برخی از احادیث دلالت می کنند که آن در سال فتح مکه برداشته شده است؛ اما هر چه که باشد آن در زمان حیات پیامبر ﷺ برداشته شد. دانشوران اهل سنت نقل کرده اند که حکم جواز آن تنها دوبار آن هم حالت اضطرار فقط داده شده و پس از آن تا ابد حرام گشته است.

^۱ - متفق علیه: صحیح البخاری، رقم ۴۲۱۶. و صحیح المسلم، رقم ۱۴۰۷.

^۲ - زحیلی، **فقه الحنفی المیسر**. ج ۲، ص ۳۶.

^۳ - **مسلم**: کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، برقم ۱۴۰۶.

علامه عبدالله احمدیان رحمته الله نوشته است: «مجموع روایت‌های تجویز^۱ و تحریم متعه به يك مقطع زمانی (یعنی سال هفتم تا نهم هجری) مربوط می‌باشد که در این سال‌ها جنگ خیبر و عُمَرَةُ القضا و جنگ مُوتَه و فتح مکه و جنگ حنین اتفاق افتاده‌اند و به اتفاق دانشمندی که این روایت‌ها را بررسی کرده و صحت و سقم آن‌ها را تحقیق نموده‌اند در این مقطع زمانی نیز تنها دو فقره^۲ آن هم در شرایط^۳ دشوار جنگی حکم جواز متعه صادر گشته و بعد از پایان جنگ بلافاصله به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله حکم جواز متعه‌الغاء گردیده است اول در اثنای جنگ خیبر که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ حکم جواز متعه را همراه حکم خوردن خران اهلی الغا و هر دو را تحریم کرد^۴ و دوم در اثنای فتح مکه که در آغاز امر، حکم جواز متعه را صادر و پس از پایان یافتن فتح مکه حکم جواز متعه را برای همیشه و تا ابد الغا نمود و متعه را حرام ابدی^۵ اعلام کرد و در فاصله جنگ خیبر و فتح مکه هر گاه مناسبتی نه چندان اضطراری برای متعه پیش آمد (مانند عمره‌القضا^۶ و جنگ موتَه) پیامبر صلی الله علیه و آله جواز متعه را صادر نکرد و بلکه بر تحریم آن، در پایان جنگ خیبر تأکید کرده است، و هم چنین بعد از فتح مکه با این که مناسبت‌های اضطراری هم پیش می‌آمد (مانند حنین و اوطاس و تبوک) پیامبر صلی الله علیه و آله بر تحریم ابدی آن، که در پایان فتح مکه اعلام کرده بود، تأکید می‌کرد به همین جهت در سال‌های هفتم تا نهم هجری در مقابل دو فقره تجویز، پنج فقره تحریم روایت گردیده^۷ است و هم چنان که کلیه روایت‌های قبل از سال هفتم هجری درباره جواز متعه ساکت هستند هم چنین کلیه روایت‌های بعد از سال نهم در این باره ساکت می‌باشند^۸».

متعه از دیدگاه مذهب شیعه دوازده امامی

درین جای قابل یاد آوری است که متعه در مذهب شیعه دوازده امامی بر خلاف اهل سنت جایز است، طبق ادعای آنان متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله برداشته نشده و بعداً در عهد خلافت عمر فاروق رضی الله عنه از سوی وی برداشته شده است.

۱- مطالب مربوط به مبحث متعه را از صحیح بخاری و صحیح مسلم و شرح اما نووی بر مسلم (هامش ارشاد ساری، ج ۶) و شرح قسطلانی ارشاد ساری بر بخاری، ج ۸ و تفسیر کبیر و المنار و محلی ابن حزم و بدایت المجتهد استفاده کرده‌ام.
 ۲- امام نووی شرح صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۱۱۹ و ۱۲۱ و ارشاد الساری شرح بخاری، ج ۸، ص ۴۳.
 ۳- همان
 ۴- صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۱۳۰ و ۱۲۷.
 ۵- همان
 ۶- امام نووی در شرح صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۱۱۹، تأکید نهدی را در حجه‌الوداع و تبوک و در ص ۱۲۰ تأکید نهدی را در عمر القضا بیان نموده است. به علاوه دو نهدی اصلی یکی موقتاً در خیبر و دیگری تا ابد در پایان فتح مکه اعلام شده‌اند.
 ۷- همان
 ۸- احمدیان، عبدالله، سیمای صادق فاروق اعظم، صص ۶۳۳ - ۶۳۴.

جالب اینکه در کتب شیعه نیز روایات ثابت کننده حرمتِ متعه به کثرت وجود دارند، استاد ابراهیم محمدی توحیدی در کتاب **(عیانات)** قسمتی ازین روایات را با منابع آن از کتب شیعه چنین تلخیص کرده است:

- ۱- حَرَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ لُحُومَ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ وَ نِكَاحِ الْمُتَعَةِ. رسول خدا ﷺ در روز خیبر، خوردن گوشت خرهای اهلی و نکاح متعه را حرام نمود.^۱
- ۲- خود ائمه نیز، آن را - زنا - دانسته اند؛ چنانچه شیخ کلینی از امام صادق روایت کرده که از او در مورد متعه پرسیده شد، فرمود: «این، زناست»^۲.
- ۳- شیخ طوسی نیز روایت کرده که از امام صادق پرسیده شد: آیا مسلمانان در عهد رسول خدا ﷺ بدون شاهد و بیّنه ازدواج می‌کردند؟ فرمود: هرگز.^۳
- ۴- از عبدالله بن سنان روایت شده: از ابا عبدالله (امام صادق) - علیه السلام - از متعه پرسیدم، پس فرمود: لَا تُدْنَسُ نَفْسُكَ بِهَا. نفس خود را بدان آلوده مساز.^۴
- ۵- از عمار نیز روایت شده که گفت: ابا عبدالله - علیه السلام - به من و سلیمان بن خالد فرمود: قَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمُتَعَةُ. همانا متعه بر شما حرام گشته است.^۵
- ۶- و باز از او روایت شده که فرمود: «اگر کسی از شما این کار را مباح می‌داند و از آن شرم ندارد، پس از بهترین برادران و دوستان و یارانش بخواهد که چنین کند (و خواهران و دخترانش) را در اختیار آنان قرار دهد»^۶.
- ۷- زمانی که علی بن یقطین از ابا الحسن از متعه پرسید، چنین جواب می‌دهد: مَا أَنْتَ وَ دَاكٌ؟ قَدْ أَغْنَاكَ اللَّهُ عَنْهَا. تو را با آن چه کار؟ خداوند تو را از آن بی‌نیاز گردانیده است.^۷

^۱ - وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۴، ص ۴۴۱ و ج ۲۱، ص ۱۲ - التهذیب، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۸۶ و ج ۷، ص ۲۵۱ - الإستبصار، طوسی، ج ۳، ص ۱۴۲. خوانندگان گرامی دقت فرمایند که ما قبلاً عین همین حدیث را از سیننا علی ﷺ از صحیحین نقل کردیم، خوشبختانه که در کتب معتبر شیعه هم آمده است. اما یک نکته را هم نباید از خاطر دور کنیم که ایشان این نوع احادیث را بر تقیه حمل می‌کنند. لیکن ما اتهام تقیه را در کوچکترین عملی بر علی کرم الله وجهه این مجسمه علم و تقوا و شجاعت توهین می‌دانیم، تا چه رسد بر این گونه مسایل بسیار حساس.

^۲ - کافی، کلینی، کتاب النکاح، حدیث بسام صیرفی.

^۳ - التهذیب، شیخ طوسی، باب المتعة، ج ۲، ص ۱۸۹.

^۴ - بحار الأنوار، شیخ مجلسی، ج ۱۰۰، ص ۳۱۸.

^۵ - فروع کافی، کلینی، ج ۲، ص ۴۸ - وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۴، ص ۴۵۰.

^۶ - فروع کافی، ج ۲، ص ۴۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۵۰.

^۷ - فروع کافی، ج ۲، ص ۴۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۴۹.

- ۸- و باز شیخ کلینی در کافی، از یحیی بن زید (فقیه شیعی در عراق) نیز نقل کرده که گفت: «خاندان پیامبر ﷺ بر کراهت متعه و نهی از آن اجماع کرده‌اند»^۱.
- ۹- به همین جهت، هیچ روایتی نقل نشده که ائمه اجازه داده باشند دختران یا زنی از خاندانشان با دیگران متعه کرده باشد؛ چنانچه «عبدالله بن عمیر به ابی‌جعفر (امام باقر) - علیه‌السلام - گفت: «آیا اینکه زنان، دختران، خواهران و دختران عمویت چنین (متعه) کنند راضی می‌شوی؟ پس امام باقر، زمانی که ذکر زنان و دختر عموهایش شد، روی برگرداند و پاسخ نداد»^۲.
- ۱۰- و در روایت مشهور - که در کتب شیعه و سنّی است - از پیامبر ﷺ آمده که می‌فرماید: «ای جوانان! هر کدام از شما توان ازدواج دارد، ازدواج کند و هر که توان آن را ندارد، روزه بگیرد که مایه بازداشتن (شهوات) است» و فرموده که می‌توانند موقتاً با دوست دختران و یا زنانی وصلت و کام‌گیری کنند^۳.

اضرار فردی، اجتماعی و صحی متعه

باز هم با استاد ابراهیم توحیدی محمدی: «از طرفی متعه - علاوه بر آیات قرآن و احادیثی که گویای تحریم آن در حالات عادی و اضطراری هستند - ضررهای فراوانی از لحاظ فردی و اجتماعی در بر دارد و همگی هم می‌دانیم که در اسلام ضرر رساندن نه به خود و نه به دیگران حرام است. حالا به بعضی از موارد اضرار متعه در ذیل اشاره می‌شود:

- ۱- آنچه از همه مهمتر است، مخالفت با آیات قرآن و سنّت پیامبر ﷺ و روش اصحاب گرامی‌اش از جمله علی رضی الله عنه و فرزندانش است؛ زیرا چند روزی - به طور اضطرار - از طرف پیامبر ﷺ به آن اجازه داده شد، و سپس از زبان خودش برای همیشه - در تمام احوال - حرام اعلام گردید..
- ۲- از مفسد بزرگ آن، ایمن نبودن شوهران از همسران خود و برعکس، زیرا در متعه جایز است که زن بدون علم شوهر و یا رضایتش با کسی که بخواهد، متعه می‌کند^۴.

^۱ - بسیاری از علمای شیعه در تفسیر این روایات، توجیهاتی آورده‌اند؛ از جمله اینکه ائمه، این گونه روایات و احکام را در تقیه صادر فرموده‌اند!!

^۲ - فروع کافی، ج ۲، ص ۴۲ - تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۸۶.

^۳ - محمدی، ابراهیم، عیانات. زاهدان - صص ۲۴۴ - ۲۴۵.

^۴ - نگاه شود به فروع کافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۴۶۳. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۵۵۴. الإستبصار، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۴۵.

همچنین ایمن نبودن پدران از دختران خود که بدون آگاهی و اطلاع پدرانشان متعه می‌کنند و چه بسیار اتفاق افتاده که پدران ناگهان متوجه شده‌اند که دخترشان حامله شده و از او پرسیده اند: چرا و چگونه؟ می‌گویند: با فلان کس متعه کرده‌ام و هم اکنون قرار دادم با او به اتمام رسیده و در پی کار خویش رفت^۱.

۳- فحشاء در جامعه افزایش می‌یابد و هرکس بخواهد چند روزی یا چند لحظه‌ای، از زنی استفاده می‌کند و سپس با مبلغی کرایه اش را می‌پردازد و او را آزاد و از خود دور می‌سازد، و به مقتضای طبیعت بدنی انسان این زنان و مردان عادت به همبستریهای متعدّد پیدا می‌کنند و به همبستری با زنان خود یا مردان خود قناعت نمی‌کنند و به کارهای شنیع دیگری کشیده می‌شوند. از طرف دیگر اینگونه زنان دیگر شایستگی بر پا داشتن خانواده را نخواهند داشت و هیچ کس آنها را برای همسری دائمی خویش اختیار نخواهد کرد، و لذا برای امرار معاش خود دست به کارهای نامشروع زده و مردان زیادی را به زنا و دیگر اعمال زشت وادار خواهند کرد.

۴- نسل انسانها از بین مرود و مشخص نمی‌شود، بچه‌ای که از شکم آن زن متولد می‌شود - خصوصاً اینکه عده طلاق آن، به مقدار دو حیض می‌باشد - از چه کسی است - و دیگر اینکه، چه بسا بچه‌ای که با متعه به دنیا می‌آید، زمانی که بزرگ شود، با همان کسی که - قبلاً - با مادرش متعه کرده بود، رابطه‌هایی همچون متعه یا ازدواج دائمی برقرار نماید و نداند که با چه کسی متعه یا ازدواج نموده است! آیا پدرش است؟ آیا پسرش است که با مادرش متعه نموده بود؟ آیا دختر پدر است که در حال حاضر، برای متعه یا ازدواج در اختیار اوست؟ و خلاصه اینکه با یکی از محارم خود - که با روابط نامشروع متعه به نسبت فامیلی رسیده - وصلت می‌کند که بسیار قبیح و زیان‌آور است! و چه بسیار اتفاق افتاده که مردی همزمان با هم، با مادر و دخترش، یا با خواهرش، یا با عمه اش و یا با خاله اش متعه نموده، در حالیکه نمی‌دانسته است^۲.

۵- بیماریهای گوناگونی - که در علم پزشکی به اثبات رسیده است - شیوع پیدا می‌کنند و زیانهای فراوانی را به بار می‌آورند».

^۱ - رجوع شود به «کشف الأسرار و تبرئة الأئمة الأطهار، سیّد حسین موسوی، فصل «المتعة و ما يتعلّق بها».

^۲ - به همان مأخذ قبلی رجوع شود.

حالا ما فقط نفل کردیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی از هر قشری که هستند خواه شیعه یا سنی می سپاریم.

فصل دهم طلاق

اسلام بر خلاف قوانین افراطی کاتولیک که طلاق را تحت هیچ شرایطی مجاز نمی داند و نیز بر خلاف قوانین تفریطی چین باستان که به مرد اجازه می داد زن را، حتی به خاطر پرچانگی طلاق دهد، برای طلاق قوانین معتدلی را وضع کرده است. نیاز مندی به ازدواج امر بسا سنگین بوده و بدون آن بقای زندگی بشر نا ممکن است، و اگر چنانچه بقای آن از طریق روابط نامشروع ادامه یابد جامعه گودال های عمیقی را در پیش رویش دارد. با وجود نیاز مندی شدید به ازدواج گاهی بشر در زندگانی خود با حالاتی روبرو می شود که ادامه این قرارداد دایمی شرعی را نا ممکن می سازد، پس شرعاً و عقلاً باید راه برون رفتی از آن وجود داشته باشد. درین خصوص شیخ الاسلام احمد بن عبدالرحیم معروف به شاه ولی الله دهلوی رحمته الله نوشته است:

«اما در صورت ناچاری از ادامه زندگانی زنا شوهری باید راه و چاره ای برای رهایی ازان نیز در نظر گرفته شده باشد، هر چند که این راه رهایی از مبعوض ترین مباحات به شمار می آید. با آن هم باید در طلاق شرایطی را در نظر گرفت و عده ای مقرر کرد و به هنگام وفات نیز عده را مراعات نمود، تا بدین طریق امر نکاح در نفوس هیبت و وقاری داشته باشد و حقوق یکدیگر ادا گردند و نسبت به دوران زوجیت وفایی باشد و نسبها مشتبه نگردند»^۱.

زندگی زنا شوهری گاهی دوچار مشکلاتی می شود که راهی جز طلاق وجود ندارد، اسلام در صورت بروز چنین حوادث پس ازان که همه راه های مسالمت آمیز فایده نکرد طلاق را حلال قرار داده؛ اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این حلال را بدترین حلال ها خوانده است.

نیاز مندی ها به طلاق مراتبی دارند که بر اساس آن احکام طلاق تعیین می شود و ما در ذیل احکام طلاق را در پیوند به نیاز مندی ها به آن با نقل از کتاب ارزشمند «موسوعة الفقه الاسلامی» اثر شیخ محمد تویجری رحمته الله مختصراً بیان می کنیم:

الف- مباح: هرگاه که شوهر از بد اخلاقی زن و یا نفرت ازان محتاج به طلاق شود.

^۱ - دهلوی، شاه ولی الله، حجة الله البالغة. تحقیق سید سابق، ج ۱، ص ۸۹.

ب- مستحب: در صورتی که زن از اخلاق زشت مرد به تکلیف شود، یا این که زن در ادای حقوق واجب الهی به صورت مفراطی بی پروا باشد و درین زمینه اجبار بر وی هم فایده نداشته باشد، و یا اینکه در ادامه زندگانی به علت بغض دوچار زیان روحی و جسمی شود، و غیره ازین نوع.

ج- واجب: زندگانی بین زن و شوهر سخت شود و اصلاح میان آن دو ناممکن باشد، و هر یک ازین دو در ادامه زندگانی زنا شوهری دو چار زیان شود، یا اینکه شوهر از نزد زن خود بجایی برود و با گذشت مدت زیادی نه از او احوالی برسد و نه هم بر گردد و غیره ازین قبیل.

د- مکروه: نیاز میرمی به جدایی وجود نداشته باشد، یا این که زن و مرد توان صبر و استقامت در خطا های یکدیگر را داشته باشند.

ه- حرام: طلاق به صورت بدعی واقع شود؛ مانند این که طلاق در جریان حیض و یا نفاس داده شود، یا در حالت پاکی که با او مقاربت کرده باشد، یا هر سه طلاق به یک کلمه یا چند کلمه در یک مجلس داده شود، یا زنش را بدون کدام حاجتی طلاق دهد، یا این که طلاق سبب افتادن شخص در عمل حرام زنا شود و غیره ازین نوع^۱.

شریعت اسلام قبل از اجرای طلاق راه های را برای حل مسائل پیچیده خانواده وضع کرده است که باید آن ها قبل از وقوع طلاق به معرض اجرا قرار گیرند، وقتی همه راه ها بسته شدند آخرین راه برای نجات خانواده از جهنم خشونت طلاق می باشد که حکم آن بر اساس نیازمندی ها در فوق بیان شد.

اعمالی که قبل از طلاق باید انجام داد شوند:

- ۱- نصیحت کردن.
- ۲- جدایی از بستر.
- ۳- زدن که درد آورد نباشد.

هر سه مورد فوق در قرآن چنین آمده اند: **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا.** و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید - نخست - پند شان بدهید، (اگر کارگر نیفتاد) در بستر از آنان دوری کنید، (و

^۱- تویجری، محمد، موسوعة الفقه الاسلامی. ج ۴، صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

اگر این هم کارگر نشد) بزنید ایشان را (به نرمی و طوری که در آور نباشد) پس اگر از شما اطاعت کردند، بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجوید. سورة النساء/ ۳۴.

۴- میانگیری خانواده زن و شوهر: اگر موارد مذکور کار گر افتاد دیگر مشکلی باقی نمی ماند و اگر نشد باید دو شخص مصلح عادل یکی از خانواده شوهر و دیگری از خانواده زن بنشینند و مسئله مورد منازعه را حل کنند، خداوند عز و جل درین مورد فرموده است: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا.** و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید؛ پس یک داور از خانواده آن (شوهر) و داور دیگر از خانواده آن (زن) تعیین کنید و اگر سر سازگاری دارند خداوند عز و جل میان آن دو سازگاری ایجاد می کند به تحقیق که خداوند دانا و آگاه است. سورة النساء/ ۳۵.

۵- طلاق: در صورتی که هر چهار راه قرآنی فوق کار گر نیفتادند، آنگاه یک راه می ماند و آن طلاق به نیکویی بر اساس سنت است، تا خانواده از جنهمی که زن، مرد و کودکان دران می لولند رهایی یابد، با آن که طلاق بدترین حلال است؛ اما دیگر راهی باقی نمی ماند و به اصطلاح این امر در حقیقت بنا بر قانون سد ذریعه رجوع به اخف الضررین است.

بعدا در مبحث طلاق سنی خواهید خواند که آن باید در سه طهر (پاکی از حیض) که در قرآن ازان به «فُرُوء» تعبیر شده است انجام گیرد؛ به طوری که در هر طهر یک طلاق داده شود تا این که در سه پاکی تکمیل شود، این رعایت تدرج برای تأدیب است؛ تا هریکی از طرفین سرکش خواه مرد یا زن هر در جریان این مهلت درد جدایی را حس کنند و باشد که بخود آیند و از دادن طلاق و گرفتن آن منصرف شوند.

قران هر دو موضوع فوق (طلاق) و (اجرای آن به صورت سنت) را چنین بیان کرده است:

۱- **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاً مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا.** و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر و با حکمت است. النساء/ ۱۳۰.

۲- **وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ...** و چون آنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند؛

پس به خوبی نگاه شان دارید یا به خوبی آزاد شان کنید و آنان را برای آزار و زیان رسانیدن نگاه مدارید تا (به حقوق شان) تعدی کنید و هر کس چنین کند قطعاً بر خود ستم نموده است...
سورة البقرة / ۲۳۱. تفصیل این آیت که مربوط طلاق سنی می شود را در پایان بیان می شود.

-۳

انواع طلاق

الف- از نظر لفظ:

۱- **صریح:** به طلاقی گفته می شود که به الفاظ واضح و غیر مبهم صادر شود و در عرف دلالت به طلاق کند. مثلاً به زن بگوید: تو طلاق هستی. یا تو بر من حرامی.

حکم این گونه طلاق این است که خواه نیت طلاق را داشته باشد یا نداشته باشد طلاق واقع می شود و پشیمانی و دعوای اینکه من نیت طلاق را نداشتم سودی ندارد.

۲- **کنایی:** در وقت طلاق دادن لفظی را بکار برد که هم معنای طلاق و هم معنای چیز دیگر را داشته باشد، و مردم در عرف عامه آن را طلاق ندانند. مثل این که بگوید: به خانواده پدرت بیبوند. یا از خانه من بیرون برو و غیره.

درین صورت اگر نیتش طلاق باشد واقع می شود؛ اما اگر نیتش طلاق نباشد واقع نمی شود، اجرای این حکم متعلق به دینداری شخص طلاق دهنده است؛ زیرا عالم به اسرار سینه ها خداﷻ است و اگر نیتش طلاق هم که باشد بر اساس ظاهر عمل میشود و در صورت انکار از نیتش گناه به گردن خودش است.

ب - از نظر صفات بدعی و سنی:

طلاق از نظر حکم در قدم نخست به دو بخش سنت و بدعت تقسیم شده است.

۱- **طلاق سنی:** طلاق سنی مطابق سنت رسول اللهﷺ انجام می شود و باید موارد ذیل دران رعایت شود:

- زن نباید حامله باشد: مرد تا به دنیا آمدن کودک صبر کند.
- نباید در جریان حیض طلاق داده شود: مرد باید پس از پاک شدن از حیض قبل از نزدیک شدن به همسرش او را یک طلاق دهد، سپس صبر کند تا همسرش از حیض بعدی پاک شود و آنگاه

طلاق دومی را بدهد، پس ازین نیز باید صبر کند تا همسرش از حیض سوم فارغ شود و طلاق سوم را بدهد. مرد در جریان عِدَّتِ طلاق اول و دوم یعنی قبل از پاک شدن همسرش از حیض در نوبت دوم و سوم می تواند به او خواه به سخن گفتن یا دست زدن و بوسیدن رجوع کند، اگر در جریان عِدَّتِ طلاق اول و دوم رجوع نکند، هر چند که طلاق هم ندهد، خود به خود طلاقها واقع می شوند و پس از سپری شدن عدت سوم دیگر راه برگشتی وجود ندارد؛ مگر این که زن با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد پس از جماع آن زن را طلاق دهد یا بمیرد، و آنگاه زن پس از سپیر کردن عدت با شوهر اولی اش می تواند دوباره ازدواج کند.

قرآن درین مورد فرموده است: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا. پس اگر (بعد از دو طلاق و دو رجوع، برای بار سوم) او را طلاق داد دیگر آن زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر آن که به نکاح مرد دیگری در آید (و با او آمیزش نماید) پس اگر همسر دوم او را طلاق داد، گناهی بر آن دو (زن و شوهر اولی) نیست که به یکدیگر (از طریق نکاح) رجوع کنند. سورة البقرة/ ۲۳۰

- نباید در یک لفظ و یک مجلس هر سه طلاق را صادر شود.

۲- طلاق بدعی:

- طلاق دادن در حالت حیض.
- در حالت پاکی پس از مجامعت با همسرش.
- در جریان نفاس.
- در جریان بارداری.
- صدور هر سه طلاق در یک مجلس به یک لفظ

در وقوع طلاق بنا به نوع اخیر الذکر میان علمای کرام اختلاف است، به نظر جمهور (اکثریت) به محض صدور سه طلاق به این شکل طلاق قطعی واقع می شود و گناه طلاق دهنده به گردن خودش است؛ اما به نظر عده از علمای اسلام درین صورت طلاق رجعی واقع می شود. بنا برین لازم دیده شد تا درین موضوع وضاحت بیشتر داده شود.

ماموستا علامه عبدالله احمدیان رحمته الله دیدگاه و دلایل علمای کرام را چنان به صورت زیبا تلخیص نموده است، که از یک سو ما آن را به چنان زیبایی تلخیص کرده نمی توانیم و از سوی دیگر ایشان بار سنگین تلخیص و تنظیم مطلب و مراجعه به بسا از کتب منابع معتبره اهل سنت را از دوش ما برداشته است. بنا برین ما درین جای نوشته آن مرحوم را که از هر حیث مکمل است خدمت خوانندگان گرامی با منابع ایشان تقدیم می داریم:

«اعراب عصر جاهلیت در رابطه با طلاق، زنان را در يك حالتی از سرگردانی و بلا تکلیفی قرار می دادند^۱. مردی زنش را طلاق می داد و قبل از انقضای عده او را به خود رجوع می داد، و باز او را طلاق می داد و قبل از انقضای عده مجدداً او را به خود رجوع می داد و این طلاق و رجوع را گاهی تا صد بار و بیشتر هم^۲ ادامه می دادند و بدین وسیله در عین این که آن ها را در منزل خویش جا نمی دادند، از ازدواج آن ها با دیگران نیز ممانعت می کردند^۳ و زنی برای شکوی از این ستم بزرگ اجتماعی به خدمت پیامبر صآمد، پیامبر ص چیزی نگفت و ساکت ماند اما در این اثنا این آیه بر پیامبر ص نازل گردید^۴ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ ... فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ البقرة: ۲۲۹-۲۳۰. فقط دو تا هستند و فقط تا دو مرتبه مردی می تواند پس از طلاق زنش را به خودش رجوع دهد و پس از دو مرتبه رجوع تنها دو راه دارد یا با وضع مقبول و عرف پسند زنش را در نزد خویش نگهدارد یا به شکل مطلوب و قرین نیکوکاری او را برای ازدواج با دیگری آزاد کند ... بنابراین هرگاه مردی بعد از دو مرتبه طلاق و رجوع آن زن را طلاق داد، دیگر آن زن برای او حلال نخواهد بود مگر این که با مرد دیگری ازدواج کند و آن شوهر دومی او را طلاق دهد و شوهر اولی مجدداً با او ازدواج کند».

بنابراین آیه صریحاً رجوع زوجه را بیش از دو مرتبه - تا صد مرتبه و بیشتر را - ممنوع کرده^۵ و به اتفاق تمام مفسرین و محدثین و فقها این آیه در مورد این مطلب که اجرای طلاق ثلاثه کار بدی است یا بد نیست^۶ و با اجرای طلاق ثلاثه یا تکرار آن در يك لحظه و در يك مجلس هر سه طلاق واقع می شوند یا

۱- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۰۲ و المنار، ج ۲، ص ۳۸۱. در تفسیر کبیر نوشته: آن زن برای شکوی به نزد عایشه (رضی الله عنه) آمد و عایشه مراتب را به پیامبر ﷺ عرض کرد.

۲- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۰۲ و المنار، ج ۲، ص ۳۸۱. در تفسیر کبیر نوشته: آن زن برای شکوی به نزد عایشه (رضی الله عنه) آمد و عایشه مراتب را به پیامبر ص عرض کرد.

۳- همان

۴- همان

۵- المنار، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلی ابن جزم، ج ۱۰، ص ۱۷۰ نوشته: «فهذا، فان طلقها فلا تحل، يقع علي الثلاث مجموعه و مفرقه و لا يجوز ان نحیص بعض بهذه الایه بعض ذلك دون بعض».

۶- المنار، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلی ابن جزم، ج ۱۰، ص ۱۷۰ نوشته: «فهذا، فان طلقها فلا تحل، يقع علي الثلاث مجموعه و مفرقه و لا يجوز ان نحیص بعض بهذه الایه بعض ذلك دون بعض».

فقط يك^۱ طلاق واقع می‌شود، ساکت و چیزی نفرموده است، و هم چنین در هیچ يك از آیه‌های دیگر قرآن از حکم اجرای طلاق ثلاثه بحث^۲ نشده است و جز در احادیث و روایات در این باره سند و مدرک دیگری وجود ندارد، و به همین جهت از قرن‌های اولیه اسلام تا حال حکم اجرای طلاق ثلاثه در يك زمان، همواره جای بحث و مشاجره بوده است و در طول تاریخ اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان و مجتهدین مذاهب اربعه و پیروان آن‌ها با توجه به دلایل زیر اجرای طلاق ثلاثه را موجب وقوع سه طلاق دانسته‌اند:

امام احمد و مسلم و بخاری متفقاً^۳ روایت کرده‌اند که (عُوَیْمِرُ عَجَلَانِي) بعد از مُلاعنه در حضور پیامبر ص طلاق ثلاثه را اجرا و زنش را سه طلاقه کرد و پیامبر ص او را منع نکرد، و برای جدایی قطعی و دائمی بعد از مُلاعنه‌ها روش اجرای طلاق ثلاثه معمول گردید^۴، و در غیر حالت مُلاعنه در زمان پیامبر ص چندین مرتبه اجرای طلاق ثلاثه اتفاق افتاد و علاوه بر این که پیامبر ص کسی را از اجرای این عبارت منع نمی‌فرمود، حکم به وقوع طلاق‌های ثلاثه هم می‌کرد از جمله:

۱- بخاری محدث از عایشه^۵ روایت کرده است: «مردی زنش را سه طلاقه کرد و آن زن شوهر دیگری کرد و از پیامبر ص سؤال شد این زن برای شوهر اول حلال می‌شود؟ فرمود: نه تا با او آمیزش نداشته باشد^۶».

۲- ابن حفص زنش را سه طلاقه کرد و از پیامبر ص سؤال شد آیا این زن حق نفقه را دارد پیامبر ص فرمود نه و بر او عده واجب^۷ است.

۳- مسلم محدث با طرق متعدد که به حد تواتر رسیده از فاطمه دختر قیس روایت کرده که شوهرش او را سه طلاقه کرده و پیامبر ص آن را تنفیذ نموده و فرموده حق نفقه نداری^۸.

۴- عباده بن صامت روایت کرده که پدر بزرگم زنش را هزار طلاقه کرده بود، و پدرم این مطلب را

۱- همان

۲- المنار، ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۲ ۳۸۳ و المحلي ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۶۷ و قسطنطینی در شرح صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۴، بعد از روایت این حدیث: «به پیامبر ص خبر دادند که مردی زنش را سه طلاقه کرده است پیامبر ص با حالتی از قهر و عصبانیت از جای خود برخاست و فرمود: آیا در حالی که من در میان شما هستم به کتاب خدا بازی می‌کنید» هم ابن حزم و هم قسطنطینی این حدیث را به دلیل این که مرسل است و محمود بن لبید روی آن از پیامبر ص چیزی نشنیده است و از پدرش هم نام نبرده است این حدیث را غیر قابل استناد شمرده‌اند.

۳- المنار، ج ۲، ص ۳۸۳ و قسطنطینی شرح صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۸.

۴- همان

۵- قسطنطینی شرح صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۵ و محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۶- محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۷۱ و ابن حزم در همین صفحه گفته: «فهذا نقلُ تواتر عن فاطمة بان رسول الله (ص) أَخْبَرَهُ هِيَ وَ نَفَرٌ سِوَاهَا بِأَنَّ رَوْجَهَا طَلَّقَهَا ثَلَاثًا وَ بِأَنَّهُ حَكَمَ فِي الْمُطَلَّاقَةِ ثَلَاثًا وَ لَمْ يُكْرَرْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ لَا أَخْبَرَ بِأَنَّهُ لَيْسَ بِسُنَّةٍ وَ فِي هَذَا كِفَايَةُ لِمَنْ نَصَحَ نَفْسَهُ».

۷- همان

با پیامبر ﷺ به میان آورد و پیامبر ﷺ فرموده بود: پدرت چرا از خدا نمی‌ترسد او سه طلاق دارد و نهصد و نود و هفت باقی تجاوز از حق و ستم شمرده می‌شود و در روایت دیگر به پیامبر ﷺ عرض گردید آیا این مرد هیچ گونه راهی برای رهایی از وقوع طلاق‌هایش دارد پیامبر ﷺ فرمود: این مرد با وقوع سه طلاق به وسیله این عبارت به کلی از زنش جدا شده و هیچ راه رهایی برای خودش باقی نگذاشته^۱ است.

۵- عبدالله بن عمر می‌گوید: «به پیامبر ﷺ عرض کردم اگر من زنی را سه طلاق کرده بودم حق رجوع را داشتم؟» پیامبر صفرمود: نه زن به کلی از تو جدا می‌گردد و گناهی هم تحقق می‌کرد^۲.

۶- رُکانه به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «طَلَّقْتُ امْرَأَتِي الْبَتَّةَ^۳» زنی را قطعاً طلاق داده‌ام، پیامبر ﷺ فرمود: تو را به خدا از (الْبَتَّةَ) يك طلاق را اراده کردی؟ رُکانه گفت: به خدا فقط يك طلاق را اراده کردم^۴، پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین فقط يك طلاق واقع شده و به او دستور داد زنی را به خود رجوع دهد و همین توضیح خواستن و حتی قسم دادن، آشکارا نشان می‌دهد که اگر از کلمه (الْبَتَّةَ)^۵ سه طلاق را اراده می‌کرد هر سه طلاق واقع و حق رجوع را نداشت و الا توضیح خواستن و قسم دادن چه^۶ فایده‌ای داشت.

بنابراین احادیث، اجرای طلاق ثلاثه در زمان پیامبر ﷺ به هنگام مُلاعنه مرسوم بوده و پیامبر ﷺ با سکوت خود آن را تأیید کرده است زیرا به هنگام مُلاعنه تصمیم به جدایی دائمی فوری است و نیازی به مهلت و فرصت و جدا کردن طلاق‌های ثلاثه ندارد و در شرایط غیرملاعنه هرگاه گاهی اتفاق افتاده و پیامبر ﷺ در عین این که آن‌ها را تنفیذ فرموده و آن‌ها را به کلی از یکدیگر جدا کرده با توجه به این که شتاب کردن در پایان طلاق‌ها به زیان زوجین بوده از اجرای طلاق ثلاثه جز در حالت مُلاعنه ناراضی بوده و طبق روایت شماره پنجم گذشته آن را قرین جرم و عصیان به شمار آورده است و عین این مطلب

۱- محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۶۹، در همین صفحه از عبدالله بن عمر روایت کرده: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا أَكَانَ لِي أَنْ أَرَجِعَهَا؟ قَالَ لَا كَأَنَّكَ تَبِينُ وَ تَكُونُ مَعْصِيَةً» و امام نوری در شرح صحیح مسلم، ج ۶، هامش ارشاد ساری، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ (و اما روایت دیگر در مورد عبدالله بن عمر که زنی در حالت حیض سه طلاقه کرد و این سه طلاقه برای او يك طلاق به حساب آمد) امام نوری می‌گوید این در نهایت ضعف و به هیچ وجه قابل استناد نمی‌باشد. توجه: محلی در ص ۱۷۰ حدیث عباد را نقد کرده و گفته پدر عباد مسلمان شده تا چه رسد به جدش.

۲- همان

۳- قسطلانی در ارشاد ساری شرح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۳ و امام نووی در شرح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۲۵۹ و همین دو مرجع روایت روایت دیگری را در مورد رُکانه به این عبارت نقل کرده‌اند: «ابن عباس روایت کرده که رُکانه زنی را در يك مجلس سه طلاقه کرد و خیلی نگران شد و از پیامبر ص سؤال کرد پیامبر ص فرمود: ففزع بك طلاق تو واقع شده و اگر مایل هستی زنی را به خودت رجوع کن و رُکانه زنی را به خود رجوع کرد» سپس گفته‌اند چون در سلسله این حدیث ابن اسحاق و استاذش، که هر دو ضعیف هستند، وجود دارد و از طرف دیگر مخالف عملکرد ابن عباس است این روایت مردود و به هیچ وجه قابل استناد نیست. قسطلانی ارشاد ساری بر صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۳ و شرح نووی بر صحیح مسلم هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴- همان

۵- همان

۶- همان

از فاروق رضی الله عنه روایت شده: «مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا طَلَّقَتْ وَ عَصَىٰ رَبَّهُ = کسی که زنش را سه طلاقه کند طلاق هایش واقع و خدا را هم نافرمانی کرده است» و هرگاه کسی از عبدالله بن عباس درباره شخصی که زنش را سه طلاقه کرده است راه چاره ای می‌خواست ابن عباس در حالتی از خشم و ناراحتی می‌گفت: «آن کس اگر از خدا می‌ترسید خدا راه چاره‌ای^۲ به او می‌بخشید و عبدالله بن عباس در تمام عمر خود با خشم و ناراحتی همواره فتوا می‌داد که اجرای طلاق ثلاثه موجب وقوع سه طلاق^۳ است و آن مرد از زنش به کلی جدا می‌گردد.

بنابراین توضیحات و ارائه همین اسناد و مدارک عبارت زیر که از ابن عباس نقل گردیده است: «كَانَ الطَّلَاقُ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ سَنَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ طَلَاقُ الثَّلَاثِ، وَاحِدَةً فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ كَانَ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ» یعنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما و تا دو سال از خلافت عمر رضی الله عنه مردم غالباً به جای اجرای طلاق ثلاثه طلاق واحد را اجرا می‌کردند ولی بعد از دو سال از خلافت عمر رضی الله عنه اوضاع تغییر کرد و اکثریتی از مردم به جای اجرای طلاق واحد طلاق ثلاثه را استعمال می‌کردند^۴ و عمر رضی الله عنه گفت: راستی مردم غالباً شکل شتابزده و دور از مصلحت طلاق را (سه طلاقه) بر شکل مصلحت‌آمیز آن (طلاق واحد) که متضمن رفاه و مصلحت زوجین بود ترجیح داده‌اند^۵ و رواست که ما آن‌ها را در انتخاب خویش آزاد بگذاریم و فاروق رضی الله عنه با اظهار کمال تأسف از تغییر اوضاع مردم ناچار در راهی که پیش گرفته بودند آن‌ها را آزاد گذاشت و به پیروی از پیامبر صدر عین تنفیذ آن را مقارن عصیان می‌دانست و هرگاه می‌شنید کسی این راه را پیش گرفته ناراحت می‌شد.

سیر حکم اجرای طلاق ثلاثه: از صدر اسلام اکثر اصحاب و جمهور تابعین و ائمه اربعه و عموم

۱- همان

۲- محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۶۹.

۳- قسطلانی ارشاد ساری، ج ۸، ص ۱۳۳ و محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۴- قسطلانی در ارشاد ساری شرح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۳، این عبارت را به همان ترتیبی که ما نوشته‌ایم معنی کرده است و نوشته: «الْمَعْنَى أَنَّ الطَّلَاقَ الْمَوْجِعَ فِي زَمَنِ عُمَرَ ثَلَاثًا كَانَ يُوقَعُ قَبْلَ ذَلِكَ وَاحِدَةً لِأَنَّهُمْ لَا يَسْتَعْجِلُونَ أَصْلًا» و نووی در هامش ارشاد ساری، ج ۶، ص ۲۶۰ نیز همین مطلب را به عبارت دیگر نوشته: «الْمُرَادُ أَنَّ الْمُتَعَادَ فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ كَانَ طَلَقًا وَاحِدَةً وَ صَارَ النَّاسُ فِي زَمَنِ عُمَرَ يُوقَعُونَ الثَّلَاثَ نَفْعَةً فَفَقَدَهُ عُمَرُ» اما ابن رشید در بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۶۱، در صحت اصل این روایت به دلیل این که از یاران ابن عباس فقط طاووس آن را نقل کرده بقیه عموماً مطالبی را نقل کرده‌اند که ابن عباس طلاق ثلاثه را موجب وقوع سه طلاق دانسته، اظهار شک و تردید می‌کند و به نظر نگارنده نیز ترکیب (طَلَاقُ الثَّلَاثِ) که در این روایت جسته و گریخته و اضافی به نظر می‌رسد و به فرض صحت روایت در اصل چنین بوده است: «كَانَ الطَّلَاقُ، عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ سَنَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ وَاحِدَةً عُمَرَ الخ».

توجه: در مورد اجرای طلاق ثلاثه (کسی که به زنش گفت: طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا) آراء و نظریه‌ها و روایات گوناگونی در قرون بعدی مشاهده گردیده است ائمه اربعه و اکثریت قاطع مسلمانان این عبارت را موجب وقوع سه طلاقه شمرده‌اند و برخی آن را موجب وقوع یک طلاق دانسته‌اند و برخی آن را لغو دانسته و گفته‌اند موجب وقوع یک طلاقه هم نمی‌شود (المنار، ج ۲، ص ۳۸۴، به نقل از نیل الاوطار و محلی ابن حزم، ج ۱۰، ص ۱۶۷ و بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۶۰، بدایه المجتهد قول سوم را نگفته).

۵- همان

مستعار و تحلیل‌های ننگ‌آور مصنوعی قبول کرده و به هنگام اجرای طلاق ثلاثه فقط به وقوع يك طلاق فتوا می‌دهند و به نظر نگارنده قول ضعیفی که تیس مستعار را از صحنه بیرون کند از قول قوی، قوی‌تر است. به رساله مؤلف: - طرح طلاق ثلاثه در مثلث نور سفید- مراجعه شود^۱».

قسمی که خواندید علامه احمدیان رحمته الله پس از نقل همه این اسناد قوی، در آخر بنا بر اساس نیازمندی عصر و از روی قاعده سد ذریعه به قول متأخرین فتوا داده است؛ ولی ما با ایشان موافق نیستیم و آنچه را که در مسئله خطرناک طلاق قابل اعتماد می‌دانیم؛ طوری که علامه احمدیان رحمته الله مفصلاً نقل کرده است دیدگاه جمهور از سلف صالح امت است.

البته من نمی‌توانم برین کوه‌های از دانش و خرد، و چیره‌دستان عرصه‌های مبارزات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی همچون علامه زَمَخْشَرِي، امام فخر الدین رازی، شیخ الاسلام ابن تیمیه، حافظ ابن قیم جوزی و علامه احمدیان رحمهم الله ایراد بگیرم و گرفته‌هم نمی‌توانم؛ اما دیدگاه جمهور را بر دیدگاه این بزرگان رحمهم الله ترجیح می‌دهم. باید گفت که در همان زمان چهار قاضی از چهار مذهب اهل سنت شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله هم به سبب دیدگاه‌شان در باره طلاق به زندان فرستادند، جرم این دانشمند نبیل زندان نبود و حق داشت با این دانش‌گسترده درین امور اظهار نظر کند؛ اما شاید به سبب جلوگیری از فاجعه عمومی شدن طلاق به اثر این دیدگاه از باب سد ذریعه ایشان را به زندان فرستاده باشند، با آن هم زندانی شدن آن شخصیت از دیدگاه من مناسب نبود و می‌توان آن را فاجعه و ضد آزادی بیان در چهار چوب دین خواند.

حرمت شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله نزد ما محفوظ است و خدمات او بر اسلام را جز متعصبین خودخواه و عیبجو کسی منکر شده نمی‌تواند، ما دیدگاه‌های این دانشمند فرزانه را در عمومیات می‌پذیریم؛ اما از آن جایی که کسی جز انبیاء علیهم السلام معصوم نیست، دیدگاه ایشان را در تفردات پذیرفته نمی‌توانیم، مخالفت این دانشمند فرزانه در برخی از مسایل با جمهور زیننده خود اوست و ما را یارای قضاوت میان ایشان نیست، ما نمی‌گوییم که حق همیشه با اکثریت است؛ اما می‌توانیم بگوییم که اکثریت همچون معدن است، در معدن اکثراً چیزهای قیمتی بدست می‌آید؛ ولی گاهی چیزهای بی‌ارزش هم بدست می‌آید، بناء گفته می‌توان احتمال داد که اکثراً حق با اکثریت است. بنا برین ما در تفرداتی که آن امام همام رحمته الله با جمهور مخالفت کرده است در عین حرمت به ایشان رحمته الله از جمهور پیروی می‌کنیم،

^۱ - احمدیان، عبدالله، سیمای صادق فاروق اعظم. صص ۶۲۱ - ۶۲۸.

شاید در مواردی ایشان مصیب و اکثریت مخفی باشند یا قضیه برعکس باشد؛ ولی طرفین در هر دو صورت انشاء الله مأجور اند.

به پیروان این امام همام علیه السلام در پیروی از تفردات او اعتراضی هم نداریم، طوری که گفتیم هرکسی در اجتهادش خواه صواب یا خطاء انشاء الله مأجور است؛ اما از ایشان عاجزانه می خواهیم که نباید با چماق تکفیر و حربه بدعتی خواندن اندیشه های خود را خواه درست یا نادرست بر دیگران تحمیل کنند. حتی قرآن اجازه تحمیل اندیشه های مسلم و محکم خود را نمی دهد، بحث اختلاف علماء بجای خود شان باشد و ما مسؤول آن نیستیم. خداوند همه ایشان را رحمت کند.

ج- طلاق از لحاظ رجعیت و بینونت:

۱- **طلاق رجعی:** اگر مرد زنش را یک طلاق یا دو طلاق این را طلاق رجعی می گویند. قرآن درین مورد فرموده است: **الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ... طلاق (رجعی)** که امکان رجوع و بازگشت دارد حد اکثر) دو مرتبه است، پس در هر مرتبه یا باید به طور شایسته همسر خود را نگاه دارد (و آشتی) نماید یا به نیکی او را رها کند. **سورة البقرة / ۲۲۹.**

مرد پس از اجرای چنین طلاقی می تواند زنش را بدون نیاز به عقد جدید صرف با رجوع کردن زبانی یا لمس بدنی برگرداند. البته این اختیار تا زمانی است که عدت سپری نشده باشد، یعنی شخص بعد از طلاق اولی و دومی قبل از سپری شدن موعد عدت به زنش رجوع کرده می تواند؛ ولی اگر عدت سپری شد و رجوع نکرد، طلاق رجعی خود به خود به طلاق بینونت کبری (سه طلاق قطعی) تبدیل می شود و شوهر نمی تواند زنش را برگرداند؛ مگر اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند، آن مرد پس از همبستر شدن با زن بمیرد یا طلاقش دهد، سپس عدت زن از آن مرد سپری شود، آنگاه شوهر اول می تواند با زن قبلی خود ازدواج کند.

طلاق رجعی موجب کاهش شماره طلاق است: یعنی شوهر مالک سه طلاق است، اگر زنش را یک طلاق دهد و سپس رجوع نماید، این رجوع در جای خودش درست است؛ اما آن یک طلاق از دست شوهر رفته و دو طلاق در دستش باقی مانده است، به همین ترتیب اگر زنش را دو طلاق داد و قبل از

سپری شدن عدت رجوع کرد، پس ازین شوهر مالک یک طلاق است و بس. اگر در بار سوم پس از رجوعش زنش را یک طلاق داد، دیگر راه برگشت وجود ندارد.

۲- طلاق بائن: اگر کسی با گذاشتن شرطی زنش را طلاق دهد؛ مثلاً بگوید: اگر به خانه پدرت رفتی طلاق هستی، و زن به خانه پدرش رفت یک طلاق بائن واقع می شود.

همچنان اگر مرد زنش را قبل از زفاف به صورت جداگانه سه طلاق دهد (بگوید که طلاق هستی، طلاق هستی، طلاق هستی) در طلاق اول طلاق باین واقع شده و طلاق های بعدی اعتبار ندارد. اما اگر هر سه طلاق را در یک لفظ بگوید (تو سه طلاقه هستی) درین صورت هر سه طلاق واقع می شود.

در فتاوی کاملیه به نقل از «تنویرالابصار» آمده است: قَالَ لِزَوْجَةٍ غَيْرِ الْمَدْحُولِ بِهَا أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا وَقَعْنَ وَ إِنْ فَرَّقَ بَأَنْتِ بِالْأُولَى وَ لَمْ تَقَعِ الثَّانِيَةَ^۱. اگر مرد به زنش که هنوز با او مجامعت نکرده است بگوید: تو سه طلاق هستی. درین صورت طلاق قطعی واقعی می شود، و اگر هر یک از طلاق ها را جداگانه (طلاق هستی، طلاق هستی، طلاق هستی) ذکر کند، به طلاق اول باین گردیده و طلاق دوم واقع نمی شود.

در کتاب فتاوی دارالعلوم زاهدان موسوم به «محمود الفتاوا» در پاسخ این سوال: مرد قبل از زفاف و خلوت صحیحه سه بار زن را (جدا جدا) مطلقه کند؛ مثلاً بگوید: طلاق، طلاق، طلاق، درین صورت چند طلاق واقع شده؟ آمده است: «چون دختر غیر مدخول بها است و خلوت صحیحه نیز انجام نگرفته؛ لذا عدت ندارد و با الفاظ مذکور، یک طلاق بائن واقع شده و محلی برای طلاق بعدی باقی نمانده، بنا برین طلاق دوم و سوم لغو و بی اعتبار است^۲».

به همین ترتیب در کتاب «دُرِّ الْمُخْتَارِ» آمده است: (و ان فرق) بوصف او خبر او جمل بعطف او غیره (بانت بالأولی) لا الی عدة (و) لذا (لم تقع الثانية) بخلاف الموطوءة حیث يقع الكل^۳. اگر مرد با جمله وصفی، خبری، شماره، حرف عطف او یا فاء و غیره بین هر یکی طلاق های سه گانه خلا و جدایی ایجاد کند، در طلاق اولی باین شده، و به سبب اینکه غیر مدخوله عدتی ندارد طلاق دومی واقع نمی شود؛ بر خلاف همسری که با او زفاف شده است که دران همه طلاق ها واقع می شود.

^۱ - کامل، محمد، الفتاوی کاملیه فی حوادث الطرابلسیه. ص ۲۵.

^۲ - خدا نظر، مفتی، محمود الفتاوا. مبحث طلاق قبل از زفاف و خلوت صحیحه.

^۳ - حصکفی، محمد بن علی، در المختار شرح تنویر الابصار. ص ۲۱۲.

خلاصه کلام این که اگر مرد قبل از دخول به زنش سه طلاق به صورت جداگانه بدهد، درین صورت در طلاق اول باین واقع شده و دو طلاق بعدی اعتبار ندارد.

همچنان اگر مرد با الفاظ کنایی به همسرش به نیت طلاق بگوید: کارم نیستی برو به خانه پدرت و زن هم رفت طلاق باین واقع می شود. طلاق در برابر مال نیز طلاق باین است؛ طوری که استاد سید سابق رحمته الله نوشته است: «یک طلاق در برابر مال طلاق باین محسوب می شود. این رشد در بدایة المجتهد می گوید: جدایی و بینونت در طلاق باین، از جهت عدم همبستری و از جهت تکمیل سه طلاقه و از جهت عوض مالی در خلع ناشی شده است؛ اگر چه فقهاء درباره خلع اختلاف دارند که آن طلاق است یا فسخ نکاح».

حکم طلاق باین: درین نوع طلاق با عقد جدید و دادن مهریه جدید می تواند زنش را بر گرداند.

۳- طلاق مغلط: طلاقی است که با سه طلاق به یک لفظ و در یک مجلس زنش را طلاق دهد. این یکی از انواع طلاق بدعی است که ما آن را در جای خودش توضیح دادیم. به نظر جمهور درین همچون طلاق سنت، طلاق واقع می شود؛ ولی فرقی با طلاق سنت آن است که در طلاق سنت شخص طلاق دهنده گناهکار نمی شود؛ اما درین نوع طلاق، طلاق دهنده گناهکار می شود. پس از وقوع طلاق راه برگشتی میان زن و شوهر وجود ندارد؛ مگر آنکه این زن با شخص دیگری به نکاح صحیح ازدواج کند و با او همبستر شود و سپس او طلاقش بدهد و یا بمیرد و عدت زن هم سپری گردد، درین صورت جایز است که شوهر قبلی با او نکاح کند.

مساله هدم (از بین بردن تعداد طلاقهای کاهش یافته):

شیخ دکتر سید سابق رحمته الله نوشته است: «به اتفاق نظر همه علماء بعد از بینونت کبری (سه طلاق) هرگاه زن با شخصی دیگر ازدواج کرد، سپس از او طلاق گرفت و بعد از انقضای عده پیش شوهر اول برگشت و با وی مجدداً ازدواج کرد. این ازدواج مجدد حلال بودن تازه ای را، برای شان پدید می آورد و شوهر مجدداً مالک سه طلاق دیگر می گردد. چون به وسیله شوهر دوم حلال بودن ازدواج اول و عوارض آن پایان پذیرفته و کاهش طلاقهای اولی از بین رفته است.

ولی درباره زنی که بعد از بینونت صغری (طلاق باین) شوهر دیگری اختیار کند و سپس از او طلاق بگیرد و بعد از انقضای عده مجدداً با شوهر اولی خود ازدواج کند، اختلاف است. به نظر ابوحنیفه

و ابویوسف رحمهما الله درست مثل حالت بینونت کبری است و این ازدواج مجدد حلال بودن تازه‌ای را سبب می‌گردد و اثر ازدواج اول از بین رفته است پس شوهر مالک سه طلاقه جدید می‌گردد. و محمد ﷺ می‌گوید: درست مانند طلاق رجعی است یعنی بعد از ازدواج مجدد تعداد طلاق‌ها به حالت قبلی می‌ماند یعنی اگر قبلاً یک طلاق داده بوده پس از شوهرکردن با شخصی دیگر و ازدواج مجدد با شوهرش، شوهرش تنها مالک دو طلاق است و اگر ازدواج در بینونت صغری بعد از دو طلاق روی داده بود، مالک یک طلاق است. این مسأله را مسأله هدم نامیده‌اند، یعنی آیا ازدواج با شوهر دوم تعداد طلاق‌های کاهش یافته شوهر اولی را از بین می‌برد، همانگونه که ازدواج پس از سه طلاقه آن را از بین می‌برد یا خیر؟^۱».

طلاق اجبار، حالات نشه و غضب، و دیوانه

از دیدگاه احناف بر خلاف امامان سه گانه طلاق به اجبار واقع می‌شود، یعنی اگر مرد به وسیله تهدیداتی همچون لت و کوب، زندان و اخذ پول و ثروت همسرش را طلاق دهد، طلاق واقع می‌شود، درین صورت اگر شوهر با زن همبستر نشده باشد چیزی به زن بر نمی‌گردد و اگر همبستر شده باشد شخصی که جبرا طلاق را گرفته است مکلف به پرداخت نصف مهریه به زن است.^۲ جمهور فقهاء به دلیل روایت ابن ماجه و بیهقی رحمهما الله از ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ «خداوند بر من از سه حالت اتمم خطاء، فراموشی و عملی که بر ایشان تحمیل شود گذشته است» و روایت ابوداود رضی الله عنه از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها «طلاق به إغلاق (اکراه) نمی‌شود» طلاق تحمیلی را سبب وقوع طلاق نمی‌دانند. اما از دیدگاه فقهای حنفیه طلاق تحمیلی واقع می‌شود و رسول الله ﷺ بنا به روایت احمد و اصحاب سنن فرموده اند: جدیت و شوخی در سه چیز یعنی نکاح، طلاق و رجعت جدی هستند.^۳ است به همین ترتیب از دیدگاه احناف اگر کسی در حالت خشم و غضب طلاق را جاری نمود، طلاق واقع می‌شود، پشیمانی بعد از به هوش آمدن و دور شدن خشم و غضب سودی ندارد.^۴

^۱ - سابق، سید، فقه السنة. ج ۲، ص ۱۸۰.

^۲ - الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه. ج ۴، ص ۲۵۳.

^۳ - زحیلی، وهبة، فقه الاسلامی وادلتہ. ج ۷، صص ۳۶۷ - ۳۶۸.

^۴ - طاهری، حفیظ الله. موحدی، غلام احمد، خلاصة المسائل در فقه حنفی. ج ۲، ص ۲۷، مسئله: ۱۲۹۷.

طلاق دیوانه (به اتفاق علماء) واقع نمی شود؛ حتی اگر دیوانگی او قطع و وصل شود، دیوانه کسی را می گویند که عقلش به سبب بیماری زایل شود، و بیهوش شده، گوینده هذیان در اثر تب شدید، و کسی که عقلش در اثر سر دردی شدید یا بیماری مغزی زایل شود داخل این حکم است^۱.

از دیدگاه جمهور فقهاء طلاق در حال مستی (به سبب استعمال اشیای حرام) واقع می شود^۲. اما درین مورد شرایطی دارند و علامه الجزیری رحمته الله درین خصوص نوشته است: «عقل کسی که مواد نشه آور و شراب را استعمال نموده زایل نه؛ بل پنهان می شود. همچنان چرس، تریاک کواکبین و غیره ازین نوع نیز عقل را مخفی می دارند، طلاق کسی که این ها برای مستی و خوشگذرانی استعمال میکند و میداند که زایل کننده عقل اند واقع می شود. اما طلاق کسی که اشیای مذکور را به گمان این که نشه نمی کنند و یا به نیت تداوی استعمال می کند واقع نمی شود^۳». احناف می گویند که طلاق در حالت نشه به سبب استعمال اشیای حرام از سر سزاء واقع می شود؛ اما طلاق کسی که چیز مباح را بنوشد و از اثر آن تصادفاً نشه شود و یا چیزی نشه کننده ناجایز را به اجبار یا از سر اضطرار نوشیده باشد واقع نمی شود^۴.

علت دادن صلاحیت حق طلاق به مرد

زنان بیشتر احساساتی عمل می کنند، زود تصمیم می گیرند و زود پشیمان می شوند، زود رنجی عادت فطری زنان بوده و حتی در اندک رنجشی برای فرزندان خود طلب مرگ می کنند. برعکس مردان بیش تر در هر تصمیم شان تدبیر زیاد به خرج می دهند و به ندرت پشیمان می شوند. همچنان مردان پول شان در دادن مهریه و مصارف عروسی خرج شده و نیز با دادن طلاق بدون کدام عذری باز هم مکلف به پرداخت نفقه زن در جریان عدت و نفقه فرزندان خورده که به زن سپرده شده تا سن بلوغ و حتی از فرزندان دختر تا سن ازدواج هستند، در عین این ها چنانچه اگر در دادن طلاق مقصر باشند ناگزیر به پرداخت یک مقدار مال دیگر به عنوان خلع هستند. بنابراین می بینند که از یکسو مال شان رفته است و از سوی دیگر زن از دست شان می رود و در ازای آن باید یک مقدار مال دیگری هم بپردازند، ازین رو در دادن طلاق عجله نمی کنند. و بنا بر این ها اختیار طلاق به مردان سپرده شده است.

^۱ - الجزیری، همان. ص ۲۵۱.

^۲ - سابق، سید، *فقه السنة*. ج ۲، ص ۱۶۰.

^۳ - الجزیری، همان. ص ۲۵۱.

^۴ - رحمانی، خالد سیف الله، *جدید فقهی مسایل*. ج ۳، ص ۱۳۲.

قبلا بیان شد که طلاق یک امر اضطراری و آخرین راه حل است و اسلام پس از کارگر نشدن همه راه ها، برای نجات خانواده از جهنم خشونت، طلاق را مشروع گردانیده است. حالا به توجه به نکات فوق علت سپردن طلاق به یک امر بر می گردد و آن این است که اسلام می خواهد این عمل زشت را هر چه بیش تر کاهش دهد، این که اسلام در قانون طلاق قرار گذاشته است که آن باید در سه طهر به تدریج باشد هم برای جلوگیری از وقوع آن است؛ زیرا وقتی یک طلاق در یک طهر انجام شد و تا طهر دیگر صبر صورت گرفت، باشد که شخص سرکش خواه مرد یا زن درین جریان درد جدایی را احساس کنند و قبل از پوره شدن سه طهر به هم رجوع کنند و و امر زشت طلاق به وقوع نپیوندد.

در حدیث به روایت صحیح مسلم آمده است: ابلیس تخت خود را بر آب می گذارد و گزارش کار پیروان خود را می گیرد؛ گزارش هیچ یک مورد پسندش واقع نمی شود تا اینکه شیطان لنگی می آید و می گوید: من آن قدر تلاش کردم که بین زن و شوهر جدایی افکنم. این گزارش مورد تایید ابلیس قرار گرفته و از او تمجید می کند.

بنابراین وقتی طلاق در دست مرد باشد این عمل زشت که بدترین حلال خوانده شده است کمتر صورت می گیرد.

اما اگر مرد بد اخلاق باشد، درین صورت اسلام راه حلی معقولی برای نجات زن بیچاره گذاشته است و او را به این حالت نمی گذارد که با در دست داشتن طلاق به ستمگری اش ادامه دهد؛ بلکه زن می تواند از طریق دادگاه نکاحش را فسخ کند، در صورتی که زن دلیلی در گرفتن طلاق؛ جز مورد پسند نبودن شوهرش نداشته باشد، باز هم با پرداخت مالی به عنوان خلع می تواند خودش را از طریق دادگاه آزاد کند. بحث مفصل خلع در جای خودش بیان خواهد شد.

همچنان زن هم می تواند از روز اول ازدواج با گذاشتن شرطی از مرد تعهد فسخ طلاق را بگیرد تا در صورت عدم وفای شوهر به تعهدش به دادگاه شکایت کند و ازان طریق نکاح شان فسخ شود، و به این ترتیب در داشتن طلاق با شوهر مساوی شود، تفصیل این را در عنوان ذیل بخوانید.

تفویض (سپردن) صلاحیت طلاق به زن یا وکیل وی از سوی شوهر حین مراسم در حین مراسم عقد

با آنکه طلاق در دست شوهر است؛ اما اسلام دو شرط گذاشته است که بر اساس آن دو زن و شوهر در صلاحیت داشتن طلاق مساوی می گردند و آنها عبارتند از: تفویض طلاق و خلع. درین مبحث تفویض طلاق بیان می شود و خلع انشاء الله در مباحث آینده بیان خواهد شد.

زن می تواند در صورتی که در حین عقد دوام نکاح را مشروط به شرطی گذاشته باشد و بعداً شرط به وقوع بپیوندد، خودش و یا از طریق دادگاه نکاحش را فسخ نماید.

مولوی خدا نظر رحمته از علمای طراز اول اهل سنت ایران و مفتی دارالعلوم احناف زاهدان درین مورد مسئله را چنین مطرح کرده است: زوجی (زن و شوهری) در وقت صادر نمودن سند ازدواج شرایط قید شده در سند ازدواج را در مورد تفویض طلاق به زوجه که اگر یکی از موارد مذکور یافته شد، زن می تواند به اذن دادگاه به انتخاب هر نوع طلاق خود را مطلقه نماید، و نیز خود زن از طرف مرد وکالت دارد که بر خود طلاق واقع کند و شرایط هم یافته شده و دادگاه به زن اجازه ثبت و ایقاع طلاق را به همراه نماینده دادگاه داد، آیا از نظر فقهاء و مفتیان عظام این تفویض و ایقاع طلاق درست است یا خیر؟ سپس به مسئله چنین پاسخ داده است: «اگر شوهر بعد از عقد ازدواج شرایط (تعیین شده از طرف زن یا وکیلش) را قبول کند، پس در صورت شرطی از شرایط پذیرفته شده، زن می تواند بر خود طلاق واقع کند و یا از طریق دادگاه اقدام نماید، و اگر قبل از عقد ازدواج این شرایط ذکر شدند، درین صورت زن نمی تواند بر خود ایقاع طلاق کند. و اگر این احتمال وجود دارد که بعد از ایجاب و قبول ممکن است که شوهر از قبول این شرایط سرباز زند، احتیاط این است که اول شرایط را مفصلاً ذکر کند، بعد زن یا وکیل زن بگوید: که من خود را یا فلانه را در نکاح شما در آوردم با این شرایط مذکوره. و شوهر بگوید: من قبول کردم. پس تعلیق این تفویض صحیح است».

پس از آن مرحوم مفتی خدا نظر برای تقویت فتوای خود عبارات کتب عربی فتاوی دست اول احناف را با آدرس آن ها ذکر کرده است که ما برای جلوگیری از طول کلام صرف به آوردن بر گردان آنها اکتفاء می کنیم: «نکاح کردن با این شرط که امر طلاق در دست زن باشد درست است. شرح تنویر/ قبیل فصل المشیئة. و در فتاوی شامی آمده است: این سخن درست است که زن در آغاز نکاح را با شرایطی

مقید کند و بگوید: من خود را در نکاح تو در آوردم بر اینکه هر وقتی که خواسته باشم خودم را طلاق دهم. این عبارت را علامه شامی رحمته الله از بحر الرائق نقل نموده و عبارت بحر الرائق چنین است: زن آغاز به سخن کند و بگوید: خود را در ازدواج تو در آوردم به این شرط که من طلاق دهنده باشم (اختیار طلاق در دست من باشد)، یا اینکه اختیارم در دست خودم باشد و هر وقتی که خواسته باشم خودم را طلاق دهم. و مرد بگوید: پذیرفتم. بحر الرائق، ج ۳، ص ۳۱۸. اما اگر بر عکس مرد در آغاز این اختیار طلاق را به زن ندهد زن از حق داشتن طلاق به دست خودش بر خوردار نیست، آنگونه که در بحر الرائق به نقل از خلاصه بزازیه آمده است. رد المحتار، ج ۲، ص ۵۲۶^(۱)».

شیخ محمد یعقوب دهلوی در مبحث هفتم، تضمین سیزدهم از کتاب ارزشمندش تحت عنوان **(شریعت صلاحیت طلاق را به شرط به دست زن سپرده است)** نوشته است: بر اساس اصل مسئله صلاحیت طلاق در دست مرد است و خود همین اصل حقوق زن را تضمین نموده و حیثیت سپری را در ادامه زندگانی مشترک طرفین دارد. اما اگر زن ازین بهراسد که مرد شاید در حقش ستم کند و یا از ادای حقوقش عقب بنشیند، و رفع این ستمگری هم به هیچ یکی از اسباب و وسیله دیگری میسر نباشد، یا زن اولی ازین بهراسد که ممکن مرد با ازدواج با زنان دیگر در حقش ستم کند، یا وی را به صفاتی وصف کند که خوش ندارد، یا مرد دارای صفاتی باشد که زن آن ها را خوش ندارد، و غیره ازین نوع اموری که مفهوم آنها از نظر عقل درست باشند و در گذاشتن شرطی درین مورد مانع شرعی موجود نباشد، همچنان زن ازین بهراسد که مرد در ادای حقوق چیزی را بر خود لازم نداند، یا در وی صفات خلاف میلش را بیابد؛ پس معلوم است که در همه این موارد زن ضرر می کند. بناء شریعت اسلام درین صورتها حقوق زن را با رفع ستم احتمالی که به وی می رسد تضمین و آنچه از ضرری که ممکن به وی می رسد را با گذاشتن اختیار ادامه زندگانی مشترک به دست خود وی نفی کرده است. این امر ازین قرار است که شریعت به زن جواز داده است که حین عقد نکاح شرط بگذارد که در صورتی که مرد چنین و چنان بکند و یا چنین و چنان نکند امر طلاق بدست وی (زن) باشد.

مثال آن: اگر زن قبل از عقد و یا در جریان آن بر شوهرش شرط گذاشته باشد که بالای وی زن دومی نگیرد و اگر چنین کرد امر طلاق بدست زن باشد و غیره ازین قبیل، شوهر هم این شرط را پذیرفته باشد. بر اساس این شرایط بودن صلاحیت طلاق در دست زن معتبر است، و همچنان اگر امر

^۱ نک: خدا نظر، مفتی، محمود الفتاوا. مسئله سی و هفتم از مبحث طلاق، مسئله تفویض طلاق.

طلاق (در جریان همان مراسم عقد و یا قبل از آن) بدون گذاشتن کدام شرطی از طرف مرد به زن واگذاری شده باشد مسئله طوری است که بیان شد (باز هم صلاحیت طلاق در دست زن است).

این نوع تصرف «تفویض طلاق به شرط» نامیده شده است، همچنان فقهاء ازین نوع از شرط به تعلیق طلاق، یمین در طلاق (تعهد دادن به زن بر این که طلاق در دست وی باشد)، مالکیت مشروط در طلاق، و سپردن امر طلاق بدست زن به اساس شرط، یاد کرده اند.

ابن قیم رحمته الله درین مورد نوشته است: «هر گاه زن شوهر کند و ازین بیم داشته باشد که شوهرش او را ترک نموده و به مسافرت می رود، یا او را در حالی که اراده بیرون شدن از خانه اش را نداشته باشد به سفر وادار می کند، یا بر سر وی همسر دیگری می گزیند، یا او را دوچار زحمت می سازد (کار های فوق طاقتش را بر وی تحمیل می کند)، یا مواد نشه آور استعمال کند، یا او را بدون کدام گناهی بزند، یا برایش آشکار شود که نادار است در حالی که قبلاً گمان داشته باشد که دارا است (در اثر تبلیغات منفی در حالی که شخص نادار است خود را قبل از ازدواج به زن دارا وانمود کرده باشد و زن هم آن را باور نموده باشد)، یا آشکار شود که معیوب است در حالی که قبلاً گمان سلامت شوهر را داشته باشد، یا بی سواد باشد در حالی که قبلاً گمانش برین باشد که وی دارای سواد است، یا بر خلاف گمان قبلی اش جاهل و نادان باشد، و غیره ازین گونه ها که (پس از ازدواج به دلیل موجودیت صلاحیت طلاق در دست مرد) امکان رها شدن از عقد وجود ندارد. بناء راه حل در همه این امور این است که زن قبل از عقدش یا در جریان آن شرط بگذارد که هر گاه چیزی بر خلاف تصور قبلی اش را در مرد بیابد امر طلاق بدست وی (زن) باشد؛ طوری که اگر بخواهد با مرد مورد نظرش زندگی به سر ببرد و اگر نخواهد از وی جدا شود، زن در زمان گرفتن شروط باید بر مرد گواهان بگیرد... پس هر گاه این چنین مالکیت طلاق به دست زن قرار داشته باشد وی می تواند خود را طلاق دهد و گناهی هم در چنین حیل و وجود ندارد؛ زیرا زن با آن خود را از نکاحی رها می نماید که به آن رضایت ندارد، و این امر زن را از رفتن به نزد قاضی غرض فسخ نکاحش در صورت غیبت مرد یا سختگیری و غیره ازین دو گونه بی نیاز می گرداند^۱.

^۱ - اعلام الموقعین ۳ / ۳۹۶.

فقهاء بر صحت این عقد و لزوم و فاء به این نوع شرط اتفاق دارند. پس اگر شوهر در آنچه که با همسرش اتفاق کرده است مخالفت کند؛ مثلاً زن دیگری (عکس توافق قبلی با همسرش حین عقد یا قبل از آن) بر گزیند، امر طلاق در دست زنش بر اساس آنچه که قبلاً اتفاق کرده اند می باشد^۱.

و ابن جزى رحمته الله^۲ در جریان بیان اقسام تصرف نوشته است: «اگر امر طلاق به دست زن در حین عقد یا قبل از آن قرار بگیرد، لازم است که این موضوع نیز ذکر شود که آیا زن طلاق رجعی را بدست می گیرد، یا بائن را و یا طلاق ثلاثه را و یا هر طلاقی را که بخواهد. بعداً (در صورت شکسته شدن پیمان و شرط از سوی شوهر) زن بر اساس آن عمل می کند^۳.

از دیدگاه احناف عقد نکاح مبنی بر اینکه امر طلاق به دست زن باشد صحیح است و حتی درین مورد قید و شرطی را هم لازم نمی دانند، در کتاب «رد المحتار» (از کتب معتبره فتاوی احناف آمده است: «این نوع نکاح که امر طلاق به دست زن باشد درست است». همچنان در حاشیه «رد المحتار» آمده است: این درست است که زن (در حین عقد) آغاز به سخن کند و بگوید: خود را به ازدواج تو در می آورم بر اینکه اختیارم به دست خودم باشد؛ طوری که هر گاهی که خواسته باشم خودم را طلاق بدهم، یا اینکه من طلاق هستم. شوهر بگوید: پذیرفتم. طلاق واقع می شود و امر به دست زن قرار می گیرد؛ اما اگر مرد در ابتدا سخن بگوید، طلاق واقع نمی شود و امر طلاق به دست زن قرار نمی گیرد^۴.

^۱ - برای تفصیل شروط، اقسام این نوع از تصرف شوهر، قید های وارده بران، اضافه بران در زمان و حالت معین، وجود معینی که طلاق بر آن تعلیق شده، حکم رجوع شوهر دران، گذشتن زن ازین حق و نوع طلاقی که دران واقع می شود بنگرید به: بدائع الصنائع: ۳ / ۱۱۳ - ۱۲۵. قوانین الأحكام الشرعية: ص ۲۴۲ - ۲۴۴، مغنی المحتاج: ۳ / ۲۸۵ و کشف القناع: ۵ / ۲۵۴.

^۲ - ابوالقاسم محمد فرزند احمد فرزند جزی کلبی، متولد سال ۶۹۳ هـ. ق. در غرناطه از شهرهای اندلس و متوفی سال ۷۴۱ هـ. ق. یکی از علمای مشهور مالکی در فقه و اصول بوده و از آثار اوست: القوانين الفقهية في تلخیص مذهب المالکية، تقریب الوصول إلى علم الأصول وغيره. برای شناخت بیشتر وی بنگرید به: ابن فرحون، ابراهیم ابن علی، الدیباچ المذهب فی معرفة الاعیان: ۲ / ۲۷۴ - ۲۷۶، عسقلانی، ابن حجر، الدرر الكامنة: ۳ / ۳۵۶.

^۳ - قوانین الأحكام الشرعية ص ۲۴۳.

^۴ - الدر مع الحاشية ۳ / ۳۲۹.

النشامی، ابن عابدین، ۲۰۰۳ م. رد المحتار علی الدر المختار، حقه الشیخان عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، و قدم له الدكتور محمد بکر اسماعیل استاذ الازهر الشریف، ریاض_ مملكة العربية السعودية، نشر دارالعالم الکتب موافق لمطبعة الدار الکتب العلمية_ بیروت_ لبنان، طبع الخاصة، ج ۴، ص ۵۷۳.

به این ترتیب سپردن اختیار تعهد عقد و سپردن طلاق بنا بر آنچه که بخاری در باب (مَنْ خَيْرَ نِسَاءَهُ) روایت کرده و نیز بنا بر این کلام الله تعالی: {قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا^۱}. درست است.

همچنان از پیامبر ﷺ نقل شده است: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «خَيْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلَمْ يُعَدِّ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا^۲». رسول الله ﷺ ما را مختار گردانید؛ پس ما خدا و رسول او را بر گزیدیم، و این چیزی بر ما شمرده نشد (آنحضرت ﷺ چنین رویدادی را بر ما طلاق نشمردند).

امام مسلم رحمه الله در حدیث طویل دیگری از ام المؤمنین عایشه صدیقه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت کرده است: «لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَخْيِيرِ أَزْوَاجِهِ بَدَأَ بِي فَقَالَ: "إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا فَلَا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبِيكَ". قَالَتْ: قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبِي لَمْ يَكُنَّا لِيَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ قَالَتْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا، وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا^۳} قَالَتْ: فَقُلْتُ: فِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبِي فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ فَعَلَ أَزْوَاجُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ^۴». هنگامی که رسول الله ﷺ به اختیار دادن برای زنان امر کرد آن را از من (عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) آغاز کرد و گفت: «من چیزی را برایت می گویم؛ اما در مورد آن بر من شتاب مکن؛ تا آنکه با پدر و مادرت مشورت نکرده باشی». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: آن حضرت ﷺ بدون شک این را می دانستند که هیچگاه پدر و مادرم من را به جدایی از ایشان (رسول الله ﷺ) امر نمی کردند. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید که پس از آن رسول الله ﷺ گفت: الله عزوجل فرمود: «ای پیامبر! به زنان خود بگو اگر آرایش دنیا را می خواهید؛ پس بیایید من شما را از آن بهره ور می سازم و آنگاه شما را به شیوه نیکو رها می کنم؛ اما اگر خدا و پیامبر او و سرای آخرت را می جوئید؛ پس بی گمان خدا برای زنان نیکوکاری از شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. قرآن: احزاب / ۲۸ - ۲۹». سیدتنا عایشه صدیقه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفته است که به رسول الله ﷺ گفتیم: آیا درین چیز با پدر و مادرم مشورت کنیم؟ پس رسول ﷺ و پیامبرش و سرای بازپسین را برگزیدیم. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: سپس همسران دیگر رسول الله ﷺ آنچه را که من انجام دادم انجام دادند.

^۱ - ای پیغامبر بگو به زنان خود اگر خواسته باشید زندگانی دنیا و آرایش آن را ؛ پس بیایید تا چیزی مناسب بدهم شما را و رها کنم تان رها کردن نیک. قرآن: سورة الأحزاب / ۲۸.

^۲ - صحیح البخاری مع فتح الباری ۳۶۷ / ۹.

^۳ - قرآن: سورة الاحزاب / ۲۸ - ۲۹.

^۴ - صحیح البخاری (۳۶۹ / ۹) ، و صحیح مسلم (۱۱۰۳ / ۲) .

این حدیث بر درستی گذاشتن طلاق به دست زن دلالت می کند و بناء می توان در هنگام عقد نکاح اختیار طلاق را به زن سپرد^۱.

دو تن از فرزندگان دانش و مبارزان فکری مسلمان از عصر حاضر هم در تایید این دیدگاه چنین نوشته اند:

۱- علامه محمد اقبال لاهوری رحمته الله: این دانشمند فرزانه در پاسخ اعتراض مرحوم ضیاء شاعر ملی ترک نوشته است: از سخن او پیداست که ظاهراً چیزی چندان در باره حقوق خانواده در اسلام نمی دانسته است... بر اساس فقه اسلامی ازدواج میثاق مدنی است. زن مختار است به هنگام اجرای صیغه عقد از شوهر خود بخواهد که در شرایط خاصی حق طلاق به او وکالت داده شود، به این ترتیب زن در حق طلاق با شوهر خود برابر می شود^۲.

۲- استاد شهید سید قطب رحمته الله: «البته نباید فراموش کنیم که زن می تواند در موقع عقد شرط کند که طلاق در دست او باشد، درین صورت حقوق آن در صورت لزوم همانند مرد خواهد بود^۳».

مثلاً: زن در موقع عقد با شوهرش شرط کند که در صورت اختیار نمودن همسر دوم اختیار طلاق به دست وی (زن) باشد، یا این که زن وکیل از نزدیکانش را درین مورد از طرف خود تعیین نموده و اختیار طلاق را به دست او قرار دهد و شوهر هم به این پیمان موافقت کند. درین صورت اگر شوهر بعد از ازدواج به وعده خود وفا نکند، زن می تواند یا از طریق دادگاه، وکیل تعیین شده و یا خودش بدون پرداخت کدام چیزی نکاح را فسخ کند.

عنوان در تفویض طلاق مربوط به جریان مراسم عقد بود و حالا امر تفویض پس از عقد را بیان می کنیم. طوری که قبلاً هم عرض شد صلاحیت طلاق مسلماً به دست شوهر است، بناءً او می تواند همسرش را طلاق دهد و یا اینکه طلاق را به شخص دیگر از طریق وکالت و یا خود همسرش واگذار کند، اگر شخصی به زنش اختیار دهد که خود را طلاق کند و زن هم بپذیرد و خود را طلاق دهد درین

^۱- دهلوی، محمد یعقوب، ۱۴۳۱ هـ. ق. الضمانات حقوق المرأة الزوجية. نشر الکترونیکی مکتبة الشاملة، صص ۱۱۲-۱۱۶.

^۲- لاهوری، محمد اقبال، باز سازی اندیشه. ترجمه محمد بقایی ماکان، ص ۱۷۸.

^۳- قطب، سید، صلح از دیدگاه اسلام. ترجمه و توضیحات از زین العابدین قربانی و سید هادی خسروشاهی، صص ۱۴۸- ۱۴۹.

صورت طلاق واقع می شود، اما از دیدگاه علمای ظاهریه از جمله امام ابن حزم رحمته الله شوهر حق واگذاری طلاق به همسرش را ندارد.

ارجاع صلاحیت طلاق به سه طریق است:

۱- از طریق فرستادن شخص: شخصی را بفرستد تا به همسرش بگوید که شوهرت برایت گفت: خود را اختیار نما. اگر زن صلاحیت طلاق را پذیرفته و خودش را اختیار کرد درین صورت طلاق واقع می شود.

۲- از طریق سپردن طلاق به غیر: یعنی شوهر کسی دیگری را در امر طلاق شوهرش صلاحیت بدهد، درین صورت وکیل در هر زمانی صلاحیت فسخ نکاح مؤکلتش را دارد. اما شوهر می تواند قبل از آنکه وکیل نکاحش را فسخ کرده باشد وکیل را عزل نماید که درین صورت دیگر صلاحیت وکیل از بین می رود.

۳- از طریق سپردن طلاق به همسرش (تفویض): درین صورت اگر مرد اختیار طلاق را به همسرش واگذار نماید و او در مجلس که چنین تعهد صورت گرفته طلاق را اختیار کند، طلاق واقع می شود. از دیدگاه فقهای حنفی طلاق باینه کبری واقع می شود و حق رجوع به شوهر هم باقی نمی ماند.

سپردن طلاق از نظر لفظ به صریح و کنایه تقسیم شده است، اگر به صراحت طلاق به زن سپرده شود دیگر جای سوالی باقی نمی ماند. از دیدگاه علمای احناف اگر کسی به زنش گفت: خودت را طلاق بده و نیتی نداشت یا نیت یک طلاق داشت. و زنش هم گفت: خود را طلاق دادم. این یک طلاق رجعی است. و اگر زن خود را سه طلاقه کرد و شوهرش نیز آن را اراده کرد هر سه طلاقش می افتد.

اما اگر تفویض به لفظ کنایه صورت گیرد مثلاً بگوید: اختیار داری. درین صورت فیصله بر اساس نیت مرد صورت می گیرد، اگر مرد نیت طلاق را داشت و زن درین لفظ طلاق را برگزید طلاق واقع می شود و اگر مرد نیت طلاق را ازین جمله نداشته باشد و زن طلاق را اختیار کند طلاق واقع نمی شود.

از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک و امام شافعی رحمهم الله صلاحیت زن در دادن طلاق فقط بستگی به همان مجلسی دارد که شوهرش طلاق را به وی واگذار کرده است، در صورتی که از مجلس برخاست

دیگر صلاحیتش سلب می شود. اما از دیدگاه حنابله این صلاحیت هر چند مدت زیادی هم که بگذرد بجای خودش باقی می باشد^۱.

ابن قدامه حنبلی رحمته الله نوشته است: اگر مرد امر طلاق را به زنش واگذار کرد این صلاحیت به مجلس مقید نشده و به صورت دائمی در دست زن باقی می ماند؛ طوری که این چیز از علی کرم الله وجهه نقل شده و حکم، ابو ثور و منذر نیز برین قول اند. هر چند که مالک و شافعی و اصحاب رأی این صلاحیت را مقصور به مجلس کرده اند؛ طوری که پس از ترک مجلس صلاحیت زن از بین می رود؛ زیرا شوهر به همین صیغه او را مختار کرده و اختیار وی مختص به همان مجلس است، آن گونه که واژه «اختاری» نیز خاص همان مجلس است. اما دلیل ما (حنابله در دوام صلاحیت زن پس از تفویض طلاق به وی از سوی شوهرش) سخن علی کرم الله وجهه است به مردی است که صلاحیت طلاق را به زنش واگذاری کرده بود گفت: **هُوَ لَهَا حَتَّى تُتَكَلَّ** (این صلاحیت به دست او است تا زمانی که از صلاحیتش بگذرد). و ما در میان صحابه کسی را سراغ نداریم که با این رای مخالفت کرده باشد و پس این رای بصورت اجماع صحابه (شاید منظور اجماع سکوتی باشد) درآمده است. بعلاوه این صیغه بمنزله دادن وکالت به زن در طلاق است، پس حکم آن تراخی و تاخیر و مدت طولانی است همانگونه که شخص بیگانه ای را وکیل کند^۲.

بررسی دلایل ائمه اربعه رحمهم الله:

هر چند که من خود را در مقام ترجیح دلایل مذهب دیده نمی توانم، از لحاظ مذهبی هم با وجود حرمت سنگینی که بر ائمه دیگر دارم پیرو امام ابوحنیفه رحمته الله هستم؛ ولی نه به این دلیل که در خانواده و جامعه حنفی تولد و رشد کرده باشم، بل به دلیل این که:

نخست: این مذهب دارای تسامح بیشتر در سایر عرصه ها است و مبنای دین ما به تصریح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آسانگیری است نه سختگیری.

^۱ - الجزیری، **فقه علی المذاهب الاربعه**. ج ۴، ص ۳۴۰. سابق، سید، **فقه السنة**. ج ۲، ص ۱۸۴. **موسوعة الفقهية الكويتية**. ج ۲۹، ص ۴۸.
^۲ - مقدسی، ابن قدامه حنبلی، **المغنی**. تحقیق دکتر ترکی و دوکتور حلو، ج ۱۰، ص ۳۸۱. مسئله ۱۲۶۳.

دوم: نسبت به مذاهب مبارکه دیگر فقهی تقدم زمانی دارد و بنا برین مستحق نخست حدیث مبارکه «خَيْرُكُمْ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ...»^۱ می باشد. سخن امام همام شافعی رحمته الله در مورد امام ابوحنیفه رحمته الله مشهور است: **أَلْفَقَهَاءُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ أَبِي حَنِيفَةَ** (همه فقهاء اهل دستر خوان ابوحنیفه اند).

سوم: این به سنت نزدیک تر است، معنای سخنم این نیست که مذاهب سه گانه دیگر اهل سنت از سنت دور اند؛ بل هدفم ابطال اتهام کسانی است که امام ابوحنیفه رحمته الله را اهل رأی و در نهایت مذهب او را مذهب شکمی قلمداد می کنند. امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته الله در مکتوب پنجاه و پنجم از مکتوبات شریفه خود نگاشته است: «امام ابوحنیفه رحمته الله احادیث مُرْسَل را در رنگ احادیث مُسْنَد شایان متابعت می دانند و بر رأی خود مقدم می دارد و همچنین قول صحابی را به سبب صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصَّلوات و التسلیمات به رأی خود مقدم می دارد و دیگران نه چنین اند، مع ذالک مخالفان او را صاحب رأی می دانند و الفاظی که منبئ از سوء ادب اند به او منتسب می سازند. با وجود آنکه همه به کمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند. حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق دهد که آزار رئیس دین و رئیس اسلام ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند...»^۲. همچنان احادیث هر چند ضعیف را بر قیاس ترجیح می دهند؛ مگر آنکه قیاس منصوصه قطعی باشد.

دانشمند فرزانه از حنابله حافظ ابن قیم جوزی رحمته الله درین مورد تحت عنوان (مقدم داشتن ابوحنیفه حدیث ضعیف را نسبت به قیاس) نوشته است:

«ابوحنیفه حدیث ضعیف دال بر شکستن وضوی شخص بالغ به اثر خنده قهقهه در نماز را بر قیاس محض (قیاس منصوصه غیر قطعی) ترجیح داده است؛ با آنکه محدثین به ضعف آن متفقند. همچنان او حدیث «اکثر حیض ده روز است» را با وجود اتفاق محدثین بر ضعف آن «بر قیاس محض ترجیح داده است؛ در حالی که خون ناشی از حیض» که در روز یازدهم دیده می شود از لحاظ اندازه، حقیقت و صفت با خون روز دهم مساوی است. همچنان حدیث «اقل مهر کمتر از ده درهم نیست» را با وجود ضعف و حتی به اتفاق محدثین بطلان آن بر قیاس خالص ترجیح داده است، در حالی که (به حکم قیاس) بخشیدن مهر در بدل بخشیدن تن می باشد و به هر اندازه که طرفین از بیش و کم راضی شوند جایز است»^۳.

^۱ - صحیح البخاری. رقم ۶۰۶۴. صحیح المسلم. رقم ۲۵۳۵. جامع ترمذی. رقم ۲۲۲۱. سنن نسایی. رقم ۳۸۰۹.

^۲ - سرهندی، احمد، مکتوبات. ج ۲، صص ۱۵۴ - ۱۵۵.

^۳ - جوزی، ابن قیم، إعلام الموقعین عن رب العالمین. تحقیق حسن آل سلمان و ابو عمر احمد، ج ۲، صص ۵۶ - ۵۸.

چهارم: اجتهادش اجتهاد جمعی جمعی می باشد و بر طبق حدیث «ید الله مع الجماعة» دست خدا با جماعت است» و احادیث دیگر بر اجتهاد فردی ارجحیت دارد. بر سر هر یک از شست هزار مسئله که گفته می شود توسط امام ابوحنیفه رحمته الله و شاگردانش تخریح و نوشته شدند و امهات مذهب حنفی و اصول آن را تشکیل می دهند، ساعت ها و حتی در بعضی از مسایل روز ها از سوی شورا چهل نفری علماء شامل محدثین، فقهاء، صوفیه و زهاد تحت ریاست امام ابوحنیفه رحمته الله بحث شده است.

پنجم: با وجود نزدیکی اش به حدیث در آرای ایشان که از نصوص استنباط کرده اند مصالح زیادی نهفته است؛ البته نمی گویم که در کل چنین باشد؛ بل در اکثریت چنین است. امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته الله درین باره نوشته است:

«بی شائبه تکلف و تعصب گفته می شود که نورانیت این مذهب حنفی به نظر کشفی در رنگ دریای عظیم می نماید، و سایر مذاهب در رنگ حیاض و جداول به نظر در می آیند. و به ظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان. و این مذهب با وجود کثرت متابعان در اصول و فروع از سایر مذاهب متمیز است و در اثبات طریق علاحده دارد و این معنی و منبى از حقیقت است...»^۱.

البته این دیدگاه من عام و شامل نیست و هر مذهبی سهولت های خود را دارد، ما اهل سنت والجماعت عقاید مان را از نصوص قطعی که قرآن و حدیث متواتر است می گیریم و ازین رو در اصول اختلافی نداریم، اختلافی که در فروع وجود دارد بر سر مسایل ظنی است، به اتفاق علمای اسلام حدیث واحد مفید ظنی است و یقین را افاده نمی کند، در یک مسئله اگر چند حدیث واقع شده باشد هر امامی یکی را اختیار نموده است و یا اینکه بر اساس فتاوا و اجتهادات اختلاف صورت گرفته است؛ اما این اختلاف را رحمت گفته شده و به قول پیامبر اسلام مجتهد مصیب مستحق دو اجر و مجتهدی مخطی مستحق یک اجر است، بناء همه ائمه مأجور اند انشاء الله و هر کدام جایگاه خود را دارد.

اما با وجود این وقتی دلایل هر چهار امام درین مورد (دوام طلاق در دست زن پس از تفویض با وجود بر خاستن از مجلس) را بررسی کردم، دلیل مذهب احمد بن حنبل رحمته الله را راجح دانستم؛ زیرا: اولاً همه ائمه در مورد این که مرد می تواند طلاق را به زن بسپارد متفق اند و آنچه اختلاف بین ائمه ثلاثه و

^۱ - سر هندی: همان، ص ۱۵۴.

امام احمد بن حنبل رحمته الله رخ داده است در دوام صلاحیت زن در این اختیار است. ثانیاً دلیل همه ائمه درین رابطه این است رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر معضل خاصی مدت یک ماه از همسران گرامی خویش رضی الله عنهن کناره گرفتند و به اصطلاح فقه ایلاء کردند، و سپس خداوند جل جلاله دو آیت مبارکه آتیه را درین مورد نازل فرمود: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا. وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا. این پیغامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زینت (زرق و برق) آن را می خواهید، پس بیایید تا چیزی مناسب (از مال) به شما بدهم و رهای کنم تا رها کردن نیک (و بدون خشونت). و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می خواهید، پس (بدانید که) قطعاً خدا برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. سورة الأحزاب/ ۲۸ - ۲۹.

از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نزول دو آیه متبرکه فوق به وی فرمود: إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا، وَ لَا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَعَجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكَ». قَالَتْ: قَدْ أَعْلَمْتُ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِكَ. ثُمَّ قَالَ: - يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ ... عَظِيمًا - . قُلْتُ: أَفِي هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ. ثُمَّ خَيْرَ نِسَاءَهُ فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ^۱. من سخنی را برایت می گویم و تو نباید در مورد آن تا از پدر و مادرت مشورت نگرفته باشی عجله کنی. به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم: می دانم که پدر و مادرم مرا به جدایی از شما مشوره نمی دهند. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله دو آیه مبارکه فوق را تا آخرش تلاوت کردند. گفتم: آیا در همین مورد از پدر و مادرم مشوره بگیرم؟ و اما من خدا و رسولش و سرای آخرت را برگزیدم. سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله همسران دیگرشان را (بین ایستادن و جدایی) مختار کردند و همه آنچه را گفتند که عایشه رضی الله عنها گفت.

در حدیث مبارکه فوق که مورد استدلال ائمه اربعه رحمهم الله است اگر دقت عمیق تری کنید رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به ام المؤمنین عایشه صدیق رضی الله عنها فرموده است: «من سخنی را برایت می گویم (یا من را اختیار کن یا خود را) اما در مورد آن عجله مکن تا آنگاه که از پدر و مادرت مشورت نخواستی باشی و سپس دو آیت مبارکه فوق را بر ایشان تلاوت کردند.

آنچه که ازین حدیث مستفاد می شود:

^۱ صحیح البخاری برقم ۲۳۳۶. صحیح المسلم برقم ۱۴۷۵. جامع ترمذی برقم ۳۳۱۸. سنن نسایی برقم ۳۴۳۹. سنن اب ماجه برقم ۲۰۵۳. مسند احمد برقم ۱۴۱۰۶

نخست: هر عمل رسول الله ﷺ الگو به امتش می باشد و این امر در حقیقت تعلیم امت بر این است که طلاق از صلاحیت مرد است و اما او می تواند این صلاحیت را به همسرش هم واگذار کند.

دوم: رسول الله ﷺ میل قلبی به جدایی از همسران گرامی خویش را نداشته اند؛ زیرا اگر می داشتند نباید از عایشه صدیقه رضی الله عنها در خواست می کردند که درین مورد بدون مشوره والدینش تصمیم بگیرد، معلوم است که هم رسول الله ﷺ و هم عایشه صدیقه رضی الله عنها هر دو می دانستند که هیچگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و همسرشان ام رومان رضی الله عنها به عایشه رضی الله عنها مشوره جدایی از رسول الله ﷺ را نمی دادند.

سوم: اگر موضوع تفویض یا سپردن طلاق به همسر قراری که ائمه ثلاثه رضی الله عنهم فرموده اند مقید به مجلسی خاصی می بود، نباید رسول الله ﷺ به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می گفتند که قبل از مشوره با پدر و مادرش درین مورد تصمیم بگیرد. زیرا معلوم است که وقتی او برای مشورت درین مورد به نزد والدینش به خانه ایشان می رفت، مجلس تغیر می خورد و دیگر اختیارش هم سلب می شد. علاوه برین استدلال حضرات حنابله رضی الله عنهم در رأی خویش مبنی بر دوام صلاحیت زن در صورت سپردن آن از سوی مرد به وی طوریکه از ابن قدامه حنبلی رضی الله عنه نقل کردیم، فتوای حضرت علی کرم الله وجهه است که ایشان بر آن ادعای اجماع هم دارند که ما آن را اجماع سکوتی خواندیم؛ زیرا مخالفت هیچ یک از اصحاب در برابر فتوای علی کرم الله وجهه نقل نشده است.

چهارم: به طبیعت اهل عصر ما نیز نیکوتر است و اصل دین اسلام بر آسانی گذاشته شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث مبارک زیر فرموده اند:

إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَ لَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، وَ اسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَ الرِّوْحَةِ وَ شَيْءٍ مِّنَ الدَّلْجَةِ^۱. دین آسان است و کسی آن را بر خود سخت نمی گیرد؛ مگر آنکه خسته و در مانده می شود، بنابراین راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب کمک بگیرید.

فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبْسِرِينَ وَ لَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ^۲. شما بر انگیزته نشده اید؛ مگر این که آسانگیر باشید و برای آن بر انگیزته نشده اید که سخت گیر باشید.

^۱ - صحیح البخاری. کتاب الایمان، رقم ۳۹. سنن نسایی، رقم ۵۰۳۴. لفظ از بخاری است.
^۲ - صحیح البخاری: رقم ۲۱۷. جامع ترمذی: رقم ۱۴۷. سنن نسایی: رقم ۵۶. سنن ابی داود: رقم ۳۸۰. مسند احمد: رقم ۷۲۱۴.

يَسْرُوا وَ لَا تُعَسِّرُوا، وَ بَشِّرُوا وَ لَا تُنْفِرُوا. آسان بگیرد و سخت نگیرید، مژده نیکو بدهید و مردم را منتفر نگردانید^۱.

هم چنان رخصتهای متعدد اسلام مانند عفو نماز برای زنان حائضه و نفاسه، رخصت افطار روزه به شرط قضا و فدیة آن، رخصت خوردن گوشت مردار به قدر رفع نیاز در حالت اضطرار خود بیانگر آسانگیری در می باشند.

امروز اهل فرهنگهای زیادی با بر خورداری از برکت تکنولوژی و دانش تمدن جدید به سهولتها و لذایذی چون انواع خوراک، انواع پوشاک های رنگین و نرم و حتی بهتر از ابریشم، اطلاع رسانی به موقع، سفرهای بسیار سریع، تماس از راه دور و غیره دست یافته اند، حتی پادشاهان گذشته از سهولت های که حالا کشاورزان فقیر بران ها دست یافته اند محروم بودند. با این درجه از سهولت ها اهل ملت های مختلفی به فضل خداوند به اسلام گرویده اند، و ما مکلفیم که دیگر مردم را هم به سوی خیر و فلاح اسلام دعوت کنیم، مگر می شود مردم را با زور مسلمان کرد؟ مگر می شود با سختگیری ها در عین موجودیت نظریات آسان تر بر گرفته از سرچشمه های اصیل اسلام مردم را به سوی دین حق دعوت کرد؟. بنا برین دیدگاه امام احمد بن حنبل رحمته الله به طبیعت آسانگیری دین نزدیک تر است و هم به طبیعت اهل عصر حاضر سازگار تر و به اصطلاح – سیخ و کباب هر دو را نمی سوزاند.

بنا بر چهار دلیل فوق (اصل حدیث که از عایشه رضی الله عنها در خواست رفتن از مجلس برای مشوره شده، فتوای علی کرم الله وجهه، اجماع سکوتی صحابه بر فتوای علی کرم الله وجهه، و طبیعت آسانگیری اسلام) ما رأی امام احمد بن حنبل رحمته الله را ترجیح دادیم. والله اعلم.

حالا با داشتن این همه راه های سهل در اسلام که با عصر تمدن و جهان معاصر سازگاری می کنند، برخی از اندیشور نمایان تاریک دماغ بلور شفاف اسلام را با افگندن چند گرد از سخنان بدون مسؤلیت خویش تیره می گردانند، در حالی که اینها ناخود آگاه و خود آگاه در دام استعمال استعمار افتاده اند و در حقیقت بلند گوی تروریسم فکری و حکام جورند، آنان با وجودی که به قول اندیشور فرزانه مسلمان و مبارز شیخ محمد غزالی رحمته الله برای بهتر خدمت کردن به باداران مستبد شان «خویشان را همچون بوقلمون به رنگهای گوناگونی در می آورند و بامدادان و شامگاهان با انواع مکر و حيله در صدد فریب

^۱ - بخاری: کتاب العلم، رقم ۶۹. مسلم: کتاب الجهاد و السیر، رقم ۱۷۳۲.

مردم اند» با همه مزدوری شان بی شرمانه از ما می خواهند که همچون آنان حق را بیوشانیم و سخنان آنان را طوطی وار تکرار کنیم، گویی آنان از لوح محفوظ نازل شده باشند و اگر کسی مخالف سخن آنان حتی از قرآن هم بگوید کافر شود.

این عده فقط همچون معتادین مواد مخدر که بی خبر از حرمت شرعی و ضرر بعدی اش به آن چسبیده اند عاشق دیدگاه های خود اند، و متوجه نیستند که به طور نا آگاهانه داعیان مردم به سوی آیین های منحرف و الحادی شده اند و دسته دسته مردم را از دین خدا بیرون می کنند؛ زیرا مردم به ویژه اهل خرد و دانشهای نوین فکر می کنند که آنچه که این دعوتگران جاهل می گویند دین است، بناء دعوتگران جاهل در زیر نقاب دین و دین را یکجا ترک می کنند. با چماق تکفیر و سر نیزه نمی توان مردم را به اسلام جذب کرد، دین را نمی توان به کسی تحمیل کرد؛ اما این گروه فقط عاشق اندیشه های خود اند و می خواهند آن را بدون دلایل بر مردم تحمیل کنند، تحمیلی که نتیجه منفی در پی دارد.

مواردی که زن حق مطالبه طلاق را دارد

برای زن جایز است که در صورت فشار و اضرار فوق تحملش در زندگی زناشویی از قاضی مطالبه طلاق کند، ما برخی از حالاتی را که زن حق دارد دران صورت مطالبه طلاق کند را ذکر می کنیم:

- ۱- هر گاه مرد در نفقه کوتاهی کند.
- ۲- از سوی مرد به زن چنان اضراری برسد که دوام زندگی با وی غیر ممکن باشد، مانند دشنام، زدن، شکنجه دادن طاقت فرسا، اجبار به انجام عمل منکر و غیره ازین نوع.
- ۳- شوهرش به مدت دوامدار غایب شود و زن بر نفس خود بیم فتنه داشته باشد.
- ۴- در صورتی که شوهرش به مدت طولانی محبوس شود و زن از فراق وی دوچار زیان شود یا بیم معصیت وجود داشته باشد.
- ۵- زن در شوهر خود عیب قوی ببیند، مانند نازایی، عدم توان اجرای عمل جنسی، بوی بد و آزار دهنده، بیماری مزمنی که مانع مقاربت شود، بیماری خطرناک و ساری و غیره ازین نوع.

۶- شوهر فرائض را ترک کند، یا اینکه از ارتکاب گناهان کبیره و محرمات باکی نداشته باشد، مانند اینکه نماز را قطعاً نگذارد، یا شراب بنوشد، یا زنا کند، یا آلوده و معتاد به مخدرات باشد و غیره ازین قبیل^۱.

^۱- تویجری، محمد، موسوعة الفقه الاسلامی. ج ۴، ص ۱۹۱.

فصل یازدهم

راه های دیگر تفریق یا مشابهاً طلاق

در فصل قبلی علت سپردن طلاق به مرد از سوی اسلام را درک کردید و همچنان خواندید که با آن که اسلام صلاحیت کامل طلاق را به دست مرد داده است؛ اما این امر معنی این را ندارد که در صورت مشکلات خانوادگی مرد به بهانه اینکه اختیار طلاق بدستش است پیوسته زن را ستم کند؛ بلکه زن می تواند از روز نخست عقد از مرد بنا به شرایط خاصی پیمان بگیرد در امر طلاق با مرد مساوی شود، و حتی از دیدگاه امام احمد بن حنبل رحمته الله مرد پس از ازدواج هم اگر اختیار طلاق را به زن بسپارد، این اختیار به دست او تا انکارش باقی می ماند؛ اما مذاهب دیگر اختیار را در همان مجلس مقید می دانند. حال درین فصل می خوانیم که علاوه برین اسلام راه های دیگری را برای خروج زن از قید ازدواج تعیین کرده است. هیچ زن میل خروج از خانه و کاشانه اش را جز در مجبوریت شدید و رو در رویی با حالت اضطراری ندارد، اسلام در صورت وقوع اضطرار راه های خروج از مشکل را به خوبی در نظر گرفته و حل کرده است.

خلع

تعریف: خلع، صلح و فدیة، به معنی پایان دادن به حکم روابط زناشویی و در مقابل مقدار مالی است که زن آن را به شوهرش می پردازد، یا مهریه، جهاز و ... را به او می دهد.

رابطه زوجین بر اساس تعاون و معاشرت به معروف است و در صورتی که این امر نباشد، و صلاحیت طلاق هم در دست شوهر است، و زن بیچاره دیگر راه خروج ازین تنگنا را نداشته باشد، ناچار باید خلع صورت بگیرد، خداوند عزوجل در کلام مجید خویش فرموده است: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً ... و از نشان های اوست این که آفرید برای شما از جنس خودتان زنان را تا آرامش بگیرید با آن و گردانید در میان شما محبت... سورة الروم / ۲۱.

پس وقتی این مودت و نیکویی در خانواده نباشد راهی جز جدایی وجود ندارد و اسلام برای درمان این امر خلع را جایز قرار داده است.

استاد دکتر وهبة الزحیلی رحمته الله نوشته است: رأی اکثریت علماء بر جواز خلع است؛ زیرا گاهی به آن نیاز پیدا می شود و فرصت های پیش می آید که زن از شوهرش متنفر می شود و به سبب عدم تحمل اخلاق، رفتار و دیانت و یا به دلیل پیری، ناتوانی و بیماری نمی خواهد زندگی زناشویی را با او ادامه بدهد.

به همین خاطر در مقابل حق شوهر در مورد طلاق، شریعت اسلام این حق را به زن داده که در مقابل پرداخت مقداری مال یا صرف نظر از مهریه و جهیزیه به زندگی مشترک با شوهر خود پایان بدهد، تا دچار زیان و ناراحتی ادامه زندگی با او نشود، و مرتکب نافرمانی خداوند نگردد. دلیل جایز بودن «خلع» این آیه قرآن است که می فرماید: فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ. اگر نگران بودید که (زن و شوهر) نتوانند حدود خداوند را (در مورد یکدیگر) رعایت کنند. (اگر به خاطر جدا شدن) زن چیزی را (به شوهرش) بدهد، گناهی بر آنان نیست. سورة البقرة/ ۲۲۹.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: همسر ثابت بن قیس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله من از دین و اخلاق شوهرم هیچ عیب و ایرادی نمی بینم، اما دوست ندارم که پس از مسلمان شدن دوباره به کفر بازگردم (او را دوست ندارم و نمی خواهم با او زندگی نمایم). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَلَمْ تَرُدِّيْنِ عَلَيْهِ حَدِيْقَتَهُ؟ آیا (باغی) را که در مهر) تو داده به او باز می گردانی؟. گفت: آری یا رسول الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ثابت بن قیس فرمود: أَقْبَلِ الْحَدِيْقَةَ وَ طَلَّقْهَا تَطْلِيْقَةً. باغ را قبول کن و او را طلاق بده طلاق دادنی^۱.

مال خلع و مقدار آن:

هر چیزی که بتواند به عنوان مهریه تعیین شود، برای پرداخت آن به مرد در مقابل جدایی جایز است. یعنی هر نوع پول، کالا، اموال منقول و غیر منقول قابل استفاده و مشروعی مانند: خانه، زمین، طلا، نقره، حیوان و ... را می توان به عنوان مال خلعی پذیرفت. هم چنین منافی مانند سکونت در منزل، کشاورزی در زمین، شیردادن و سرپرستی کودک و اسقاط نفقه ایام عده می تواند به عنوان مال خلعی مورد توافق طرفین قرار گیرد^۲.

^۱ - صحیح البخاری: کتاب الطلاق، باب الخلع و کیف الطلاق فیہ، رقم ۵۶۶۵. سنن النسائی: کتاب الطلاق، باب الخلع، رقم ۵۶۲۸

^۲ - زحیلی، وهبة، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی. صص ۳۹۶ - ۳۹۷.

از دیدگاه امام مالک، امام شافعی، امام ابوحنیفه و اصحاب ایشان و ابو ثور رحمهم الله مقدار مال که در خلع باید پرداخته شود حد مشخصی ندارد و به هر اندازه که طرفین راضی شدند درست است؛ خواه کم باشد یا زیاد. همین چیز نیز از عثمان بن عفان، ابن عمر، قبیصه و نخعی^۱ نیز روایت شده است^۱.

شروط خلع: برای صحت خلع وجود سه شرط لازم است:

- ۱- شوهر اهلیت طلاق دادن را داشته باشد، یعنی عاقل و بالغ باشد. بدین معنی که هرکس طلاق دادن او صحیح نباشد، مانند کودک، دیوانه، کم خرد و کسانی که به دلیل پیری و بیماری، عقل و اراده سالمی ندارند، قبول کردن خلع از طرف آنها جایز نیست.
- ۲- زن نیز دارای عقد نکاح صحیحی باشد و فرق نمی‌کند مرد با او همبستر شده باشد یا خیر. یا اینکه مُطَلَّقه ای طلاق رجعی قبل از پایان عده باشد و همچنین مکلف، عاقل و بالغ بودن زن نیز ضروری است.
- ۳- مالی که زن آن را به مرد می‌پردازد، جزو اموال مشروع، قابل تملیک و دارای منفعت باشد.

پیامد های خلع:

علامه دکتر وهبة الزحیلی^{رحمته الله} آثار و پیامد های خلع را در هفت ماده ذیل خلاصه کرده است:

- ۱- از طریق خلع یک طلاق بائنه واقع می‌شود. رأی اکثر علما بر آن است که اگر پول و مالی هم در جریان نباشد، باز هم پس از توافق خلع واقع می‌شود.
- ۲- خلع نیازی به قضاوت و تصمیم قاضی ندارد.
- ۳- شروط فاسد و نامطلوب، اصل خلع را باطل نمی‌گرداند.
- ۴- زن باید چیزی را که متعهد شده به شوهرش پرداخت نماید.
- ۵- زمانی که در مورد همه حقوق، طلب و بدهکاری به توافق رسیده باشند همه آنها به همان صورت باقی می‌ماند، مگر آنکه در مورد اسقاط آن توافق نموده باشند.
- ۶- اکثریت علما بر این باورند که زنی که با شوهرش در مورد جدایی از طریق خلع به توافق رسیده است، در مدت عده، شوهرش حق رجعت و بازگرداندنش را ندارد، فرق نمی‌کند، خلع آنها فسخ باشد یا طلاق.

^۱ - قرطبی، محمد، الجامع الأحكام القرآن. ج ۴، ص ۷۹. ذیل آیه ۲۲۹ سورة البقرة.

۷- چنانچه زن و مرد در مورد اصل خلع یا مقدار مالی که قرار بوده زن به شوهرش پرداخت نماید، اختلاف نظر پیدا کردند، و زن مدعی شد که با شوهرش قرارشان بر جدایی از طریق خلع بوده یا مقدار مورد توافق را تحویل او داده، اگر شاهد و مدرکی نداشت، و شوهر آن را انکار می‌کرد، اگر شوهر حاضر به سوگند باشد، سوگند او پذیرفته می‌شود.

جدایی از طریق دادگاه:

سپردن طلاق به زن در اثنای عقد نکاح و یا پس از آن و برخورداری از حق درخواست خلع و حکم به جدایی زن و شوهر در شش یا هفت مورد و اضافه بر آنها جدایی از طریق «ایلاء، لعان و ظهار»، همه حقوق و امتیازاتی هستند که به زنان داده شده و با برخورداری مرد از حق طلاق برابری می‌نماید.

و کسانی که از برخورداری مرد از حق طلاق انتقاد می‌نمایند در مقابل این همه حقوقی که شریعت اسلام به خانم‌ها داده، هیچ پاسخی قانع کننده ای نمی‌توانند ارائه بدهند. از طرف دیگر معاشرت و زناشویی از روی جبر و اکراه امکان پذیر نیست و هرگاه همسر قهر نماید و به خانه پدری برگردد، جز با رضایت او هیچگاه شوهرش نمی‌تواند با استفاده از زور و اکراه او را برگرداند و در نتیجه باید از طریق طلاق یا خلع دیر یا زود از او جدا شود.

تفاوت جدایی از طریق حکم دادگاه با طلاق در این است که بر اساس حکم قاضی دادگاه است که میان زن و شوهر جدایی افکنده می‌شود، و این زمانی است که از طریق وسایل اختیاری مانند طلاق و خلع مشکل زن و شوهر حل و فصل نشود، اما طلاق زمانی واقع می‌شود که شوهر با میل و اراده خویش آن را جاری نماید.

زمانی قاضی دادگاه می‌تواند به جدایی میان زن و شوهر حکم نماید که یکی از مسائل «ایلاء» عیب و نقص، اختلاف شدید و غیرقابل حل میان زن و مرد، غیبت بیش از حد و مفقودالایر یا زندانی شدن، طلاق رجعی زمانی که مرد توانایی تأمین نفقه را نداشته باشد، باطل نمودن عقدی که شرایط لازم را نداشته و یا به خاطر مرتد یا مسلمان شدن یکی از آنها، در میان باشد.

در ممالک غیراسلامی که حاکم شرعی وجود نداشته باشند، به هیأت هایی مراجعه می‌شود که مورد تأیید حکومت باشند و صلاحیت آنها همچون صلاحیت قاضی در ممالک اسلامی است. در مورد توضیح

و بیان اسبابی که محاکم و دادگاه‌ها براساس آنها به جدایی میان زن و شوهر حکم می‌کنند، به طور خلاصه عبارتند از:

۱- نا توانی شوهر در تهیه مخارج زندگانی:

استاد زحیلی رحمته الله علیه نوشته است: قوانین احوال شخصیه در مصر، سوریه و بسیاری از کشورهای اسلامی بر اساس رأی اکثریت علما - به غیر از حنفیه^۱ - بدین صورت است که اگر شوهر نتواند به مسئولیت خود در مورد تهیه مخارج زندگی، خوراک، لباس و مسکن عمل نماید و یا دارای مال و ثروت باشد، اما عملاً نفقه و مخارج زندگی همسرش را نمی‌خواهد فراهم نماید، همسر می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق بنماید؛ زیرا خداوند عز و جل فرموده‌اند: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ... هر کسی که دارایی و ثروت دارد (بر اهل و خانواده‌اش) از آن خرج و هزینه بنماید، اما کسی که روزی بر او تنگ شده (و مال، ثروت و درآمد کافی ندارد) از همان که خداوند نصیب او نموده (در حد توان) مخارج (زندگی خانواده‌اش) را تأمین نماید. سورة الطلاق / ۷».

اما اگر شوهر ثروتمند باشد، به خاطر عدم انفاق گناهکار می‌شود، اما جلوگیری از ستم و خلاف‌کاری او از طریق طلاق درست نیست، بلکه باید از راه‌های دیگری مانند گرفتن تعهد از او برای تأمین مخارج زندگی همسر و در صورت امتناع، حبس او و فروش اموالش در حد تأمین نفقه می‌تواند مشکل را حل نماید.

۲- جدایی از شوهر بخاطر عیب و نقص:

جمهور و اکثریت فقها به محاکم شرعی و دادگاه‌های خانواده حق می‌دهند که در صورت ناتوانی جنسی، یا مبتلا بودن شوهر به جنون، جذام و برص یا هرگونه بیماری غیرقابل علاج یا بیماری آن‌چنانی که معالجه آن بسیار به طول بکشد، و فرق نمی‌کند آن بیماری قبل یا بعد از عقد نکاح عارضه گردیده و زن آن را نپذیرفته باشد و هر عیب دیگری که باعث نفرت زن و شوهر از یکدیگر بشود، آنها را از هم جدا کنند. اما شافعیه و حنابله بر این باورند که حکم قاضی در مورد جدایی زن و مرد فسخ نکاح است نه طلاق؛ زیرا از طریق فسخ زن از زیان و گرفتاری نجات پیدا می‌کند، اما طلاق دادن حق خاص شوهر است.

^۱ - ابن رشد، بدایه المجتهد. ج ۲ ص ۵۱.

۳- جدایی از شوهر بخاطر بد رفتاری و بد خلقی او:

نزاع شدید در اثر طعن و توهین به شخصیت و کرامت زن و اذیت و آزار او به وسیله گفتار و کردار مانند: فحش، گفتار زشت و قبیح، ضرب و شتم سخت، مجبور نمودن به انجام دادن کار خلاف شرع، قهر و دوری بدون دلیل و ... زمینه را برای اختلاف و کینه شدید میان زن و شوهر فراهم می‌نماید و روابط خانوادگی را از هم می‌پاشاند و در غالب اوقات دخالت اقوام و خویشاوندان برای آشتی میان آنها نتیجه ای را به دنبال نخواهد داشت، و هیچ راهی به جز پناه بردن زن به قاضی و دادگاه باقی نمی‌ماند.

اگر زن توانست ادعای خود را به اثبات برساند، براساس مذهب امام مالک - قاضی میان زن و شوهر به جدایی حکم می‌دهد. و چنانچه از اثبات ادعای اذیت و آزار توسط شوهرش عاجز ماند، ادعای او مردود شمرده می‌شود. و چنانچه زن ادعای خود را تکرار نماید، قاضی دو نفر داور یکی از خانواده زن و دیگری یک نفر از خانواده شوهر را برای ایجاد آشتی و مصالحه میان زن و شوهر و مصالحه یا حکم به جدایی میان آنها می‌فرستد؛ زیرا خداوند عز وجل می‌فرماید: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ...** اگر نگران جدایی میان آنان بودید، حکمی را از خانواده مرد و حکمی را از خانواده زن (برای تصمیم‌گیری در مورد آشتی یا جدایی) نزد آنها بفرستید. *سورة النساء / ۳۵*.

۴- مفقود الاثر و محبوس شدن طولانی شوهر:

در مورد این که زن درین صورت می‌تواند ازدواج کند بین فقهای کرام اختلاف است، حتی از فقهای احناف رحمهم الله چند قول نقل شده است. «در قانون مصر و سوریه (براساس مذهب مالکی و حنبلی) هرگاه شوهر به مدت طولانی مفقود الاثر یا محبوس شود و زن در اثر آن دچار ضرر و زیان بگردد، - هر چند مخارج زندگی و امکانات لازم را برای او فراهم نموده باشد - می‌تواند برای تعیین تکلیف به دادگاه مراجعه نماید؛ زیرا رسول خدا ص فرموده‌اند: «ضرر رسانی و ضرر پذیری در اسلام پذیرفتنی نیستند»^۱.

مولانا رحمانی حفظه الله صدر مدرس دانشگاه دارالعلوم سیبیل الاسلام حیدر آباد هندوستان و از علمای برجسته معاصر احناف نوشته است: «نزد احناف زن بعد از گذشت مدتی از عمرش می‌تواند ازدواج کند که گمان غالب عامه به مرگ شوهرش حکم کند. اما در مورد تعیین مدت آن میان علمای

^۱ - زحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۴۰۲.

احناف اختلاف زیادی وجود دارد. شرح وقایه از محمد بن فضل و محمد بن حامد نود سال نقل کرده و گفته که فتوی بر همین است. در یک روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله سی سال نقل شده است و بعضی از بزرگان شصت و هفتاد سال نقل کرده اند. در یک روایت از امام ابوحنیفه و صاحبین رحمهم الله هشتاد سال نقل شده و صاحب کتاب «جامع الرموز» نوشته که در عصر ما فتوا به همین قول است. در روایت دیگر از امام محمد رحمته الله صد سال و از امام ابویوسف رحمته الله یک صد و ده سال نقل شده است، همچنان یک روایت از امام ابویوسف رحمته الله یک صد و پنجاه سال نقل شده است. اما قول نزدیک به قیاس این است که مردم (پس از گذشت مدتی) بپندارند که مرد گم شده مرده است و پس از آن همسرش ازدواج کرده می تواند.

بر اساس رأی دیگر زن پس از غیابت شوهرش مشکل خویش را به قاضی پیشکش کند، قاضی پس از تحقیق درین زمینه اگر چیزی نیافت، به زن دستور انتظار به مدت چهار سال را بدهد، زن در صورت عدم برگشت شوهر در مدت میعنه ای فوق پس از گذرانیدن عدت و فوات (چهار ماه و ده روز) ازدواج کرده می تواند.

علامه ابن حزم رحمته الله اعتراف نموده است که قولی از اکثریت بزرگان مذکور مبنی برین نقل شده است که ایشان پس از گذشت چهار سال (از گم شدن مرد) اجازه ازدواج (زنش) با شخص دیگر را داده اند. ابن ابی شیبیه در مصنف خود - ج ۴، ص ۲۳۷ - با سند قوی از حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهما نقل کرده است که آن ها به زن مرد گم شده پس از چهار سال و سپری کردن عدت (چهار ماه و ده روز) اجازه نکاح دوم را می دادند.

امام مالک رحمته الله نیز بر مبنای همین حدیث (به زنی که شوهرش گم شده باشد پس از مراجعه به قاضی و گذشت چهار سال و چهار ماه و ده روز) اجازه نکاح را می دهد.

از نظر امام احمد بن حنبل رحمته الله چنین زنی پس از انتظار چهار سال و سپری کردن عدت بدون مراجعت به قاضی و می تواند ازدواج کند^۱.

^۱ - رحمانی، خالد سیف الله، جدید فقہی مسایل، ج ۳، صص ۸۹ - ۹۰.

نهایتاً مولانا رحمانی دلایل و اسناد همه اطراف را نقل نموده و به جز دیدگاه امام مالک رحمته الله بقیه را با استناد متخصصین فن تضعیف کرده و نوشته است: «متأخرین احناف در این مسئله فتوا بر قول مالکیه داده اند.

مولانا عبدالحی لکهنوی رحمته الله در تایید فتوا بر قول امام مالک رحمته الله حسب ذیل به نقل عبارت دو کتاب احناف پرداخته است:

«الف- تعالیق الانوار علی در المختار: آنچه از مذهب امام مالک رحمته الله و مذهب قدیم شافعی رحمته الله میدانیم این است که زنی که شوهرش غایب شده است پس از چهار سال (و چهار ماه و ده روز عدت) می تواند ازدواج کند. آنگونه که در «نظم» آمده است اگر حنفی بر اساس آن در هنگام نیاز فتوا بدهد مشکلی نیست و غالباً در قهستانی نیز چنین است.

ب- حسب المفتیین: قول امام مالک رحمته الله درین مسئله قابل عمل است و آن یکی از اقوال امام شافعی رحمته الله نیز می باشد، اگر حنفی بر اساس آن فتوا بدهد فتوایش جایز است؛ زیرا عمر فاروق رضی الله عنه در مورد زنی که شوهرش را جن ها از مدینه ربوده بودند این چنین فیصله کرد.

همچنین مولانا لکهنوی رحمته الله در حاشیه شرح وقایه از مصنف کتاب - المنتقی شرح ملتقی - نیز چنین نقل نموده و از میان علمای هندوستان مولانا اشرفعلی تهانوی و مولانا عبدالصمد روحانی رحمهما الله نیز بر همین قول فتوا داده اند^۱.

در جایی که قاضی مسلمین موجود نباشد مفارقت در حضور جماعت مسلمین صورت گیرد^۲. مسئله فوق واضح است یعنی در جایی که قاضی موجود نباشد و یا این که فیصله دعوا در دادگاه نیازمند گنج قارون و صبر ایوب باشد و به اصطلاح تا رسیدن دارو سهراب مرده باشد، زن پس از اعلام خبر در حضور جماعت مسلمین و علماء و سپس گذرانیدن چهار سال و چهار ماه و ده روز می تواند ازدواج کند.

«ابن ابی شیبیه، ابن حزم و عده دیگر از اهل علم از ابن ابی لیلی روایت کرده اند که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در واقعه زنی که شوهرش را جن ها از مدینه منوره ربوده بودند این چنین فیصله کرد (پس

^۱- رحمانی، همان، صص ۹۳ - ۹۴.

^۲- رحمانی، همان، ص ۹۵.

از سپری شدن چهار سال و چهار ماه و ده روز زن را به ازواج جدید در آورد). هر چند صاحب هدایه مدعی است که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ازین رأی خود به قول حضرت علی کرم الله وجهه رجوع نموده است؛ اما ثبوت این رجوع در کتب حدیث یافته نمی شود و حافظ ابن حجر عسقلانی درین مورد نوشته است: **أَمَّا رُجُوعُ عُمَرَ فَلَمْ أَرَهُ. أَمَا رُجُوعُ عَمْرٍ فَارُوقٌ رضی الله عنه رَأَيْنَاهُ** ^۱.

علامه دکتر وهبة الزحیلی رحمته الله فقیه بزرگ معاصر جهان اسلام درین مورد نوشته است: عمر بن خطاب رضی الله عنه به کسانی که مدتی طولانی غیبت می کردند می فرمود: یا هزینة و مخارج زندگی زنان خود را تأمین کنند یا آنان را طلاق بدهند و از نظر فقهای مالکی مدت غیبت یک سال یا بیشتر است، اما قوانین امروزی رأی امام ابوحنیفه رحمته الله را که می گوید: حضرت عمر مدت ۶ ماه را برای مجاهدین که خانه خود را برای جهاد ترک می کردند، معین کرده است ^۲.

اما احتمال می رود که این دیدگاه مالکیه و احناف مربوط به مردی باشد که بدون کدام عذر معقولی از نزد همسرش بجایی دیگر برود، زنده بودن چنین شخصی مسلم باشد و بدون داشتن کدام مشکل اقتصادی و امثال آن نفقه هم نفرستد، یا اینکه بفریستد؛ اما همسرش پس از یک سال یا شش ماه از بیم در افتادن در ورطه فساد به دادگاه مراجعه کند و دادگاه بر اساس صلاحیتی که درین مورد دارد نکاح را فسخ کند؛ زیرا تفصیل آن اجمالی که از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل کرده چنین است که ایشان رضی الله عنه به فرماندهان ارتش نوشته بودند تا بیرون شدگان از مدینه را وادار کنند که یا نزد همسران شان برگردند، یا نفقه آن ها را ارسال نمایند و یا آنها را طلاق دهند و نفقه زمان گذشته را نیز به همراه طلاق نامه بفرستند.

همچنان عمر رضی الله عنه شبی در جریان گزمه (گشت امنیتی) در کوچه های مدینه از یکی از خانه های آن شهر صدای اشعار عاشقانه زنی را شنید که شوهرش در جبهه جنگ به سر می برد، بنا برین از دخترش **أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ رضی الله عنها** در مورد مدتی که یک زن جوان غیابت شوهرش را تحمل کرده می تواند پرسید، حضرت **حَفْصَةُ رضی الله عنها** نهایتاً در برابر اصرار فاروق اعظم رضی الله عنه حیای زنانگی را که مانع گفتنش می شد شکسته و گفت: بین پنج الی شش ماه می تواند حوصله کند. پس از آن رسم عمر فاروق رضی الله عنه در مورد سفر

^۱ رحمانی، همان، ص ۹۱ به نقل از: الدراییه فی تخریج احادیث هدایه / ۲ / ۶۰۲.

^۲ - زحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۴۰۲.

بری نیروهای نظامی طوری بود که هر مجاهدی در سال باید شش ماه را در جبهه، چهار ماه را در خانه و دو ماه را در مسیر راه رفت و آمد سپری کند.^۱

به همین ترتیب حافظ ابن حجر عسقلانی^۲ نوشته است: «در مذهب زهری^۳ زنی که شوهرش گم شده است باید چهار سال صبر کند، عبدالرزاق، سعید بن منصور و ابن ابی شیبه با اسناد صحیح این (چهار سال) را از عمر^۴ روایت کرده اند، از جمله عبدالرزاق (ابن همام محدث مشهور حنفی) از زهری از سعید بن مسیب چنین روایت کرده است: «عمر و عثمان^۵ به این قضاوت کرده اند». به همین ترتیب سعید بن منصور از ابن عمر و ابن عباس^۶ روایت کرده است: زنی که شوهرش گم شده است چهار سال انتظار بکشد.^۳

حتی همین اکنون هم این قانون جاری است و جز در موارد اضطرار و احضارات هر سربازی و افسری با وجودی که باید دائماً در قطعات نظامی باشد رخصتی های معینی در سال دارد، حتی در جبهات جنگی هم پس از مدتی نظامیان موجود در جبهه با نظامیان تازه تبدیل می شوند و به همین منظور همیشه در جریان جنگ علاوه از داشتن قطعات احتیاط در نزدیکی جبهات، قطعات منتظره در پادگان ها نگاه می دارند.

اما مفقود الاثر با شخص معلومی که قطع ارتباط کرده است فرق دارد، در مورد مفقود الاثر در عصر حاضر طوری که نقل کردیم مُفْتَى به همان قول امام مالک^۷ است و در قوانین مدنی و احوال شخصیه کشور های اسلامی نیز همان درج شده است.

۵- مرتد یا مسلمان شدن زن یا شوهر:

درین مورد علامه وهبة الزحیلی در کتاب ارزشمند (فقه خانواده در جهان معاصر) نوشته است: در مورد جدایی میان زن و شوهر به خاطر مرتد شدن یکی از زوجین فقها دو دسته اند:

^۱ - رحمانی، خالد سیف الله، جدید فقهی مسایل. ج ۳، ص ۱۱۹.
ناگفته نماند که چند مجلد این کتاب ارزشمند توسط محترم مولوی محمد طاهر صاحب حفظه الله به زبان شیرین فارسی متداول افغانستان تحت عنوان (مسائل فقهی معاصر) نیز ترجمه شده و از طرف انتشارات سیلاب در شهر پشاور پاکستان در یک جلد به چاپ رسیده است. اما بنده نقاط مورد نیاز کتاب را از اصل اردوی آن انتخاب نموده و براساس ذوق خودم به فارسی ترجمه نمودم.
^۲ - محمد بن مسلم بن معروف به ابن شهاب و مکنی به ابوبکر^۸ از بنی زهره، تابعی و محدث مشهور ۵۱ - ۱۲۴ هـ. ق. وی با ده تن از صحابه ملاقات کرده و نزدیک به دو هزار حدیث از ایشان و گروهی کثیری از زن و مرد اشراف و موالی فراگرفت و نخستین کسی است که حدیث را تدیون کرد.

^۳ - عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری. ج ۹، ص ۳۴۰

امام ابوحنیفه و ابویوسف و امام شافعی و (گروهی) از حنابله رحمهم الله بر این باورند که: هرگاه مرد یا زن از اسلام برگردند و به دینی دیگر درآیند، بدون نیاز به تصمیم مرد به طلاق نکاح آنها باطل می‌شود، و نیازی به حکم فسخ از طرف قاضی هم ندارد، اما شافعیه و (گروهی) از حنابله بر این اند که فسخ طلاق مشروط به سپری شدن عده است. اگر در مدت عده آن یکی که مرتد شده دوباره به اسلام برگشت، نکاح آنها پا برجا خواهد ماند. و اگر تا پایان عده مسلمان نشد، به خاطر تفاوت دین آنها زن به صورت باینه مطلقه خواهد شد. و چنانچه با هم روابط زناشویی داشته‌اند، مرد باید همه مهریه او را بپردازد و اگر زن قبل از ارتباط زناشویی مرتد شده باشد مهریه ای به او تعلق نمی‌گیرد».

اما مسلمان شدن زن یا شوهر دارای اثرات زیر است: هرگاه زن مسلمان گردد و شوهرش کافر باقی بماند، قاضی به مرد پیشنهاد می‌نماید که مسلمان شود و اگر مرد مسلمان شد، زن به عنوان همسر او باقی می‌ماند؛ زیرا چیزی که باعث جدایی آنها بشود روی نداده است، اما اگر مرد حاضر به مسلمان شدن نشود، قاضی به جدایی میان آنها حکم می‌دهد؛ زیرا زندگی زن مسلمان با مرد کافر مشروع نیست؛ چون خداوند ﷻ در این باره می‌فرماید: **وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا** ... به مردان مشرک زمانی که ایمان نیاورند، زن ندهید. **سورة البقرة / ۲۲۱.**

و می‌فرماید: **وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ** ... زنان مشرک را تا زمانی که ایمان نیاورده‌اند نکاح نکنید. **سورة البقرة / ۲۲۱.**

هرگاه زنی در ممالک غیراسلامی مسلمان شود، تا پایان عده‌اش میان او و شوهرش جدایی افکنده نمی‌شود. یعنی پس از سپری نمودن سه بار عادت ماهیانه یا سپری شدن سه ماه یا وضع حمل اگر حامله باشد، میان آنها جدایی افکنده می‌شود.

با این همه هرگاه یکی از زوجین از ممالک غیراسلامی به ممالک اسلامی سفر کند و مسلمان شود، از نظر فقهای حنفیه آنها به خاطر تفاوت سرزمین و مملکت اسلامی و غیراسلامی که با مصالح همسری متضاد است، از هم جدا می‌شوند، اما از نظر بقیه فقها از هم جدا نمی‌شوند. اما هرگاه زن اهل کتاب (یهودی و مسیحی) مسلمان بشود، ادامه زندگی زناشویی آنها بلامانع است؛ زیرا ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است. پایان سخن علامه زحیلی رحمته الله.

ایلاء

ایلاء در زبان عربی به معنی قسم خوردن و سوگند یاد کردن است. و در اصطلاح فقهی به معنی سوگند یاد کردن به خداوند یا صفتی از صفات او در مورد ترک عمل زناشویی با همسر در مدتی بیش از چهارماه یا بیشتر است.

ایلاء موضوعیت خود را از این آیه می‌گیرد که خداوند عَلَّامٌ در این باره می‌فرماید: **لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنُ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، وَإِنُ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.** کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند (یعنی سوگند یاد می‌نمایند که با آنها روابط زناشویی برقرار ننمایند) تا چهارماه انتظار بکشند (و باید بدانند که خداوند از چنین سوگندی خشنود نیست و در ضمن باید آن چهارماه تکلیف همسر خود را با ادامه معاشرت یا طلاق دادن روشن نمایند). اگر از تصمیم خود عدول کردند (و سوگند خود را شکستند و با زنان خود همبستر شدند چه بهتر، کفاره سوگند را می‌پردازند و ازدواج با همسری به حال خود باقی می‌ماند) زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. سپس اگر تصمیم بر جدایی گرفتند (و در آن مدت از معاشرت و زناشویی امتناع کردند) خداوند شنوا و داناست. **سورة البقرة/ ۲۲۶ - ۲۲۷.**

حکمت ایلاء جلوگیری از ستم مرد نسبت به همسرش است زیرا مردم عرب زمان جاهلیت به قصد اذیت و آزار زن سوگند یاد می‌کردند که یک سال و گاهی بیش از آن با او همبستر نشوند. اما شریعت اسلام آن را سوگندی قرار داده که پس از سپری شدن حد اکثر چهارماه پایان می‌یابد و پس از آن مرد باید یکی را انتخاب کند: برقراری رابطه زناشویی و یا طلاق.

اگر تجدید نظر نماید و سوگندش را نقض کند تنها کفاره آن را می‌پردازد و نکاح و همسری آنها به حال عادی خود ادامه می‌یابد، در غیر این صورت باید او را طلاق بدهد.

شروط ایلاء:

برای انعقاد ایلاء باید چهار شرط وجود داشته باشد.

- ۱- شوهر به خداوند یا یکی از اسماء و صفات او سوگند یاد کرده باشد که بیش از چهارماه با همسرش همبستر نشود.

- ۲- سوگند او در ارتباط با ترک عمل زناشویی بیش از چهارماه باشد.
- ۳- سوگند یاد کند که عمل زناشویی مشروع را ترک کند، اما اگر بدون سوگند آن عمل را برای مدتی ترک کند «ایلاء» به شمار نمی‌رود.
- ۴- کسی که در مورد او سوگند یاد می‌نماید همسر شرعی او باشد. «ایلاء» در مورد همسر مطلقه در طلاق رجعی صحیح است اما در طلاق باننه صحیح نیست.

حکم ایلاء:

ایلاء دارای دو حکم یکی اخروی و دیگری دنیوی است. حکم اخروی ایلاء این است که اگر شوهر از آن باز نگردد یا زن را طلاق ندهد مرتکب گناه و معصیت بزرگی شده است.

اما در مورد حکم دنیوی آن لازم به توضیح است که: باید سوگند خود را نقض کند و کفاره آن را همچون سایر سوگندها بپردازد، اما اگر همچنان بر سوگند و تصمیم خود اصرار بورزد، از دیدگاه حنفیه پس از سپری شدن چهارماه طلاق او به صورت بائن واقع می‌شود و نیازی هم به حکم محکمه شرعی و دادگاه نیست. اما از نظر مذاهب دیگر با خاتمه یافتن چهارماه طلاق او واقع نمی‌شود، بلکه ایلاء کننده یعنی شوهر باید یا از سوگند خویش تجدیدنظر نماید، یا زن را طلاق بدهد، اگر از طلاق زن و تجدید نظر در سوگند خود امتناع ورزید، موضوع به دادگاه ارجاع می‌شود و دادگاه حکم به جدایی می‌کند.

بازگشت و تجدیدنظر از ایلاء از طریق اقدام به عمل زناشویی - اگر شوهر عذری نداشته باشد - انجام می‌پذیرد، اما اگر قبل از پایان چهارماه سوگندش را نقض نمود از نظر اکثر فقها باید کفاره سوگند را بپردازد؛ ولی از دیدگاه شافعیه کفاره ندارد.

لازم به یادآوری است که زنی که از طریق «ایلاء» از همسرش جدا شده باید پس از جدایی عده زن مطلقه را مراعات نماید.

ظهار

ظهار آن است که مردی همسرش را به یکی از زنان محرم خود - زنانی که ازدواج با آنها مطلقاً و برای همیشه به خاطر خویشاوندی نسبی، سببی و شیرخوارگی حرام است - تشبیه کند.

حکم شرعی: ظهار به اتفاق علما حرام است و انجام دهنده آن دچار معصیت می‌شود؛ زیرا خداوند ﷻ در این باره فرموده‌اند: وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ ... آن همسرانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادران شما ننگردانیده است. سورة النور / ۴.

شروط: این است که از شوهر بالغ، مسلمان (در رأی حنفیه و مالکیه) و مختار (در رأی اکثریت) و با میل و اراده خویش، در مورد همسر مسلمان یا اهل کتاب خردسال یا بزرگسال با لفظی صریح و یا کنایه جاری شود. لفظ صریح مانند این که مرد به همسرش بگوید: تو به جای مادرم هستی و کنایه مثل اینکه بگوید: تو به مادرم شباهت داری. اما در کنایه باید قصد و نیت ظهار وجود داشته باشد. لازم به یادآوری است که ظهار زن نسبت به مرد معتبر نیست. مثلاً اگر زنی خطاب به شوهرش بگوید: تو همچون برادرم هستی، لغو و بی‌اعتبار است، اما امام احمد رحمته الله کفاره ظهار را بر زنی که چنین بگوید واجب می‌داند؛ زیرا سخن ناپسند و نادرستی را گفته است.

کفاره ظهار:

خداوند ﷻ فرموده است: وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا... کسانی که زنان شان را ظهار می‌کنند و سپس از آنچه که گفته اند بر می‌گردند، مکلف اند پیش از آنکه با هم همبستر شوند برده ای را آزاد نمایند با این حکم (کفاره) به شما اندرز داده می‌شود و خداوند بر آنچه که می‌کنید آگاه است. پس کسی که (برده ای را) نیافت قبل از تماس (زن و شوهر) لازم است (شوهر) دو ماه پی در پی روزه بگیرد و کسی که (روزه پی در پی) هم نتواند بر وی است که شصت مسکین را طعام بدهد ... سورة المجادله / ۳ - ۴.

از دو آیه مبارکه فوق دانسته می‌شود که شخصی که زنش را ظهار کرده است باید در قدم نخست برده ای را آزاد کند، و اگر نیافت شصت روز پی در پی روزه بگیرد، و اگر توان آن را به علت بیماری یا کهولت و غیره نداشت فدیة بدهد که آن طعام دادن شصت مسکین است. کفاره هم باید قبل از آمیزش با

زنش پرداخته شده باشد. اگر چند روزی روزه گرفته و در میان افطار کرد، این روزه قبلی اش به حساب نیامده و باید از نو شصت روز به صورت پی در پی را تکمیل کند.

قذف و لعان

لازم به ذکر است که اسلام به همه امور حتی امور نادر الوقوع توجه کرده است. هیچ جامعه انسانی در هیچ تاریخی از وجود عده از عناصر ماجراجو خالی نیست و بنا برین اسلام برای صیانت آبروی زن و بیمه او از شر این عده از ماجراجویان، تهمت یا قذف را حرام و مشمول گناهان کبیره گردانیده است.

هر چند قذف از مباحث این کتاب نیست و متعلق به حدود است؛ اما با لعان که از موضوعات کتاب است بی ارتباط نیست؛ زیرا شوهری که زنش را متهم به زنا کند و از اثبات آن عاجز آید و به لعان حاضر نشود نیز باید بر اساس قانون شریعت بر وی حد قذف نواخته شود^۱. بنا برین لازم دیده شد تا اندکی برین موضوع پرداخته شود.

قذف در لغت به معنای دشنام و در اصطلاح شریعت اگر مردی، مرد یا زنی را متهم به زنا کند او را قذف کرده است. و اگر متهم شکایت به حاکم شرعی نماید و دشنام دهنده اتهام خود را با آوردن حد اقل چهار گواه عادل ثابت کرده نتواند، بر وی حد که هشتاد دره شرعی است جاری کرده می شود. خداوند عز و جل درین مورد فرموده است: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. آنانی که تهمت می زنند زنان پرهیزگار را و باز (برای اثبات اتهام خود) چهار گواه (عادل) را نمی آورند، بزنید ایشان را هشتاد دره و نپذیرید گواهی ایشان را هیچگاه و این جماعت ایشان اند فاسقان، مگر کسانی که توبه کردند پس از آن و خود را اصلاح کردند؛ پس خدا آمرزنده و مهربان است. سورة النور/ ۴ - ۵». آیه مبارکه اول بیانگر این است که اگر تهمت زننده تهمت خود را با آوردن چهار گواه عادل ثابت نکند حد زده می شود و گواهی اش هم هیچگاه پذیرفته نمی شود، اما آیت مبارکه دوم می رساند که در صورتی که تهمت زننده پس از اجرای حد توبه کند بعدا گواهی اش پذیرفته می شود.

^۱- زحیلی، وهبة، فقه الحنفی المیسر. ج ۲، ص ۱۱۷. طاهری، و موحدی، خلاصة المسائل در فقه حنفی. ج ۲، مسئله ۱۳۷۱.

شلاق های حدقذف همچون حد زنا بر تمام اعضای بدن به جز سر و رو و عورت نواخته می شود، در حد قذف نباید شخص زیر حد برهنه شود؛ جز اگر جمپر و بالا پوش ضخیم داشته باشد از بدنش کشیده می شود.

بر تهمت زننده در صورتی حد جاری می شود که عاقل و بالغ باشد و بر کودک و دیوانه حد نیست؛ ولی کودک دارای تمیز تعزیر و تنبیه می شود. همچنان اگر پدر و مادر به فرزند شا تهمت بزنند بر آن ها حد نیست؛ زیرا وقتی یکی از والدین یا هر دوی آنها در کشتن فرزند شان قصاص نشوند، در تهمت بر فرزند شان نیز حد زده نمی شوند. به همین ترتیب تهمت زننده نباید به اجبار و یا خطا تهمت زده باشد که درین صورت حد جاری نمی شود؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ فرموده اند: **إِنَّ اللَّهَ وَضِعَ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنَّسِيَانُ وَمَا أَسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ**. خداوند از امت من خطا و فراموشی و آنچه که بر ایشان تحمیل می شود را بر داشته است^۱. به همین ترتیب تهمت شده نیز باید دارای صفات عقل، بلوغ، اسلام، و پاکدامنی باشد. بنا برین اگر کسی دیوانه، کودک، مشرک و بدنام را متهم به زنا کند بر وی حد اجرا نمی شود.

حالا به اصل موضوع که لعان است می پردازیم: لعان در لغت به معنی طرد کردن و در اصطلاح شرع عبارت از گواهی های است که در موقع مخصوص بین زن و شوهر از زبان خود آنها پیوست با لعنت اجرا می شود. خداوند در چگونگی اجرای آن فرموده است: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ، وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ، وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ**. و آنانی که تهمت زنان می زنند زنان خود را و نباشد ایشان را گواهان؛ مگر نفس خویشتن؛ پس گواهی یکی از ایشان است چهار بار شهادت که به خدا وی از راستگویان است، و گواهی پنجم (به این صفت) که لعنت خدا بر او باد اگر وی از دروغگویان باشد، و باز می گرداند عقوبت را ازان زن آن که گواهی دهد چهار بار که سوگند به خدا هر آینه وی (شوهر) از دروغگویان است، و (گواهی دهد) پنجم بار (با این صفت) که خشم خدا بر این زن که اگر شوهر از راست گویان باشد. **سورة النور / ۶ - ۹**.

اگر مرد زنش را متهم به زنا کند و یا اینکه فرزند تولد شده را بگوید که از زنا است درین صورت لعان جاری می شود.

^۱ - سنن ابن ماجه: رقم ۲۰۴۵.

پس از اجرای لعان محکمه زن و شوهر را از هم جدا می کنند و قبل از اجرای دستور محکمه جدایی واقع نمی شود؛ حتی اگر قبل از اجرای دستور محکمه یکی از آن دو بمیرد دیگرش مستحق ارث از مال شخصی است که مرده است.

بعد از اجرای حکم قاضی مبنی بر جدایی آنها طلاق باین واقع میشود؛ اما بنظر امام ابو یوسف رحمته الله آن دو برای ابد از هم جدا می شوند. و اگر قذف به نفی فرزند باشد قاضی (پس از اجرای حکم جدایی) نسب فرزند را از مرد قطع می کند و آن را به مادرش ملحق می نماید^۱.

بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که: هلال بن امیه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همسرش را متهم نمود که با (شریک بن سمحاء) زنا نموده است، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أَلْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ** (یا - برای اثبات ادعایت - گواه بیاور و یا پشتت را آماده شلاق - حد قذف - خوردن نما). گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! اگر یکی از ما شخصی را بالای همسرش ببیند، باید آن را به همان حالت گذاشته و خودش به جستجوی گواه بر آید؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: **أَلْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ**. هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را پیغمبر بر حق فرستاده است من راست می گویم و به طور حتمی خداوند وحی می کند و پشت مرا از شلاق خوردن نجات می دهد، همان بود که جبرئیل رضی الله عنه این آیت را (کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند...) فرود آورد و تا این جای (اگر باشد از راستگویان...) خواند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر گشته و به طلب آن زن کسی را فرستاد، و هلال آمده و شهادت داد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ إِنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبًا؛ فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ؟** خداوند می داند که یکی از شما دو نفر دروغگو هستید، آیا کدام یکی از شما توبه نمی کند؟ پس همسر هلال بر خاسته و گواهی داد، چون به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف ساخته و گفت: این مرتبه پنجم موجب لعنت است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید که آن زن متردد گردیده و سرش را به زیر افکند؛ تا جایی که فکر کردیم شاید از قول خود رجوع نماید؛ اما گفت: قوم خود را در باقی مانده روز فضاحت نخواهم کرد و به گواهی دادنش ادامه داد، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **«اگر این زن طفلی بدنیا آورد که دارای چشمان سیاه، سرین چاق و پاهای درشت باشد از شریک بن سمحاء است»**. بعدا کودک به دنیا آمده به همین صفات بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **أَوْ مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ** (اگر حکم کتاب خدا نمی بود، من با این زن موقف دیگری داشتم^۲).

^۱ - زحیلی، وهبة، فقه الحنفی المیسر. ج ۲، ص ۱۱۸.

^۲ - صحیح البخاری: باب تفسیر سورة النور، رقم ۴۴۷۰.

فصل دوازدهم مسائل و احکام پس از طلاق

الف - رجعت:

یعنی مرد با صدور یک طلاق و دو طلاق قبل از سپری شدن عده (سه پاکی از حیض) می تواند به همسرش خواه با تماس زبانی و یا جسمی رجوع کند، در صورتی که طلاق بائن صورت گرفته باشد، باز هم مرد می تواند با عقد جدید و پرداخت مهریه دوباره به همسرش بر گردد.

اما پس از اجرای سه طلاق جز اینکه زن با مردی ازدواج کند و آن مرد پس از مقاربت همسرش را طلاق دهد و یا بمیرد، و سپس زن عدتش سپری شود راه برگشت به شوهر اولی وجود ندارد.

ب- عدت و نفقه زن در جریان عدت:

عدت در لغت به معنای شمردن می باشد در اصطلاح فقه عبارت از ایامی است که زنان طلاق داده شده و شوهر مُرده تا سپری شدن آن نباید شوهر دوم اختیار کنند. عدت زنان طلاق داده شده سه حیض یا سه ماه، از زنان شوهر مُرده چهار ماه و ده روز، و از زنان حامله (خواه مطلقه باشند یا شوهر مُرده) تولد کودک می باشد.

اگر زن طلاق داده شود یا نکاحش بدون طلاق دادن شوهر از طرف قاضی فسخ شود عدت او سه حیض و اگر به علت خورد سالی یا کدام بیماری دوچار عارضه قاعدگی نشود سه ماه است. هر گاه زن دوچار قاعدگی نمی شد؛ ولی پس از سپری شدن دو ماه دوچار قاعدگی شد، آن دو ماه حساب نمی شود و باید سه حیض کامل را بگذراند. اگر بعد از دو حیض دوباره خون قاعدگی قطع شود، آن دو حیض نیز به حساب نیامده و برای سپری کردن عدتش سر از نو سه ماه دیگر لازم است. همچنان اگر مردی همسرش را در جریان حیض طلاق دهد، آن حیض حساب نشده و باید سه حیض دیگر بر او بگذرد.

اما عدت زن مطلقه باردار تولد کودک است؛ زیرا فلسفه نگاهداری عدت هم جلوگیری از اختلاط نسب است و تا سپری شدن سه حیض اگر زن چیزی در رحم از شوهر خود داشته باشد معلوم می شود؛ ولی حاملگی اش معلوم باشد عدتش تولد کودک است.

شوهر در جریان سپری کردن عدت طلاق رجعی نباید زن را از خانه اش بیرون کند؛ زیرا یکی از فلسفه عدت این است که هریکی از زن و شوهر که سرکش باشد، درین مدت انتظار با احساس درد جدایی به خود آید و به دیگرش رجوع کند، باید گفت که رجوع از طرف شوهر است نه از طرف زن.

اگر سه طلاق واقع شود، بستگان زن باید زن را از خانه شوهرش فوراً با خود ببرند. اگر شوهر در طلاق مقصر باشد مکلف است که نفقه زن را در جریان عدت بپردازد، و اگر زن مقصر باشد بر شوهر چیزی نیست. همچنان هر یکی از آن دو که مقصر باشد باید مقداری از مال را به عنوان خلع به دیگرش بپردازد که احکام آن در جای خودش قبلاً توضیح شد.

اما عده زن شوهر مُرده در صورتی که از شوهر وفات یافته اش آبستن نباشد چهار ماه و ده روز و اگر آبستن باشد عدتش تولد کودک است. تأمین نفقه و مسکن شوهر مُرده در جریان سپری کردن عدت و پس از آن تا ازدواج کردن بر عهده وارثین نزدیکش به ترتیب است.

ج- حِضَانَت:

از مباحث گذشته دانسته شد که طلاق آخرین راه حل است و پس از آنکه همه راه بسته شدند این بدترین حلال برای نجات خانواده از جهنم زندگی صورت می گیرد، درین جای آنچه که باقی می ماند حق تربیت فرزند کوچک است که در اصطلاح فقه به آن حِضَانَت گفته می شود.

حِضَانَت در لغت به معنی ضم و جمع بوده و مأخوذ از حِضَن به معنی پهلوی نرم و آرام است؛ زیرا زن کودک را در آغوش می گیرد و آن را به خود ضم می کند. و شرعاً عبارت است از محافظت کردن از کسی که به حدّ تمییز نرسیده و در کار خود مستقل نباشد، و تربیت کردن وی به گونه ای که وی را اصلاح کند و حفظ کردن وی از چیزی که وی را بیازارد.

حِضَانَت خود نوعی ولایت است؛ جز این که در حِضَانَت بر خلاف ولایت به زنان اولویت داده شده است؛ زیرا زنان مهربانتر، دانا تر به تربیت، شکیباتر بر قیام به تربیت و سختگیر تر در ملازمت اطفال هستند.

دلایل تقدم زنان بر مردان در حِضَانَت: عبدالله بن عمرو رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: زنی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، به راستی این فرزندم که می بینی تا جنین بود شکم من ظرف او

بود، و از پستانم آبیاری شده و سیراب گردیده است و در آغوشم آرمیده است و پدرش مرا طلاق داده و می خواهد او را از من بگیرد، پیامبر ﷺ به وی گفت: أَنْتِ أَحَقُّ بِهٖ مَالَمِ تَنكِحِي. تا زمانی که نکاح نکرده ای تو به وی شایسته تری^۱.

همچنان ابن ابی شیبیه از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر فاروق رضی الله عنه همسرش ام عاصم را طلاق داد، باز در حالی نزد آن به اطاقش رفت که عاصم با وی بود و خواست که عاصم را از مادرش بگیرد، هر یکی از طرفین کودک را به سوی خود میکشید تا که به گریان آمد، سپس با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مواجه شد و ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: يَا عُمَرُ! مَسْحَهَا وَ حَجْرُهَا وَ رِيْحَهَا خَيْرٌ لَّهٗ مِنْكَ حَتَّى يَثِيبَ الصَّبِيَّ فَيَخْتَارَ. ای عمر! نوازش، کنار و بوی آن زن به کودک بهتر از توست؛ تا آنکه کودک جوان شود و خودش یکی را برگزیند^۲.

طوری که از دو حدیث فوق مستفاد می شود فقها متفق اند که زن نسبت به مرد در حضانت کودک مقدم است. اگر زن مطلقه به میل خود حضانت کودک را نپذیرد کسی حق تحمیل حضانت بر او را ندارد^۳. و اگر آن را بپذیرد پدر مکلف به پرداخت مزد های سرپرستی، شیر دهی و کرایه خانه است و این مزد ها از نفقه جدا اند^۴ و نفقه کودک پسر تا زمان بلوغ و از دختر تا زمان ازدواج نیز متعلق به پدر است^۵. همچنان اگر مرد در وقوع طلاق مقصر باشد و زن به میل خود کودک را تسلیم نشود، باید مرد الزاماً به زن خلع بپردازد^۶.

طوری که از حدیث اول دانسته می شود، حق تقدم مادر بر سرپرستی کودک تا زمانی است که شوهر دومی اختیار نکرده باشد و اگر شوهر کند این حق تقدم وی بر سرپرستی کودک ساقط می شود.

از دیدگاه احناف پدر پس از رسیدن پسران به سن هفت سالگی و دختران به سن بلوغت با وجود مخالفت مادر آن ها را تصاحب کرده می تواند^۷.

^۱ - سنن ابوداود: رقم ۲۲۷۶.

^۲ - ابن ابی شیبیه، المصنف. ج ۶، صص ۵۵۴ - ۵۵۵. کتاب الطلاق، باب ما قالو فی الرجل يطلق و لها ولد صغیر، رقم ۱۹۴۵۱.

^۳ - ابن نجیم، النهر الفایق شرح کنز الدقایق. ج ۲، ص ۴۹۹.

^۴ - زحیلی، وهبة. فقه الحنفی المیسر. ج ۲، ص ۱۳۵.

^۵ - خدا نظر، مفتی، محمود الفتاوا. کتاب الطلاق، باب الحضانة و العدة و النفقة، مبحث حکم حضانت فرزندان.

^۶ - موسوعة الفقه الكويتية. ج ۱۷، ص ۳۰۱.

^۷ - خدا نظر، مفتی: همان.

ولی شافعیه رأی دیگر دارند، از نظر آنان کودک پس از رسیدن به سن تمیز در انتخاب باقی ماندن با یکی از والدین صلاحیت دارد، آنان هفت الی هشت سالگی را سن تمیز کودک تعیین کرده اند و به این نظرند که علاوه برین باید اسباب و وسایل اختیار و انتخاب را بشناسد؛ زیرا اختیار به سببی به آنها داده شده که به نفع و ضرر دانا تر اند، همچنان کودک باید تنها و بدون کمک کسی دیگر غذا و نوشیدنی خود را خورده و آشامیده بتواند، و تنها بتواند قضای حاجت کند و خود را پاک نماید. جمله «حَتَّى يَشِبَّ الصَّبِيُّ فَيَخْتَارَ» در حدیث فوق نیز همین را می رساند؛ هر چند سند این حدیث ضعیف خوانده شده است؛ اما شافعیه در دادن صلاحیت انتخاب به کودک رسیده به سن تمیز به حدیث دیگری نیز استدلال کرده اند: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله «کودک رسیده به سن تمیز را بین پدر و مادرش مخیر نمود». روایت ابن ماجه و ترمذی که آن را حسن دانسته است. و در روایتی از ابو داود و حاکم که آن را صحیح دانسته آمده است: «کودک دست مادرش را گرفت و مادرش او را با خود برد».

همچنان حنابله نیز به همین نظر اند که کودک (رسیده بن سن تمیز خواه پسر یا دختر) بین پدر و مادرش اختیار داده می شود تا به میل خود به هر یکی بپیوندد.^۱

ناگفته نباید گذاشت که احناف سپردن دختر کوچک را به اقارب غیر محرمش مانند پسر کاکا، مادر در صورتی که به او اطمینان نباشد، و نیز برای عصبه نزدیک که فاسق باشد جایز نمی دانند.^۲

حکم حضانت: علاوه از کودک سرپرستی و نگاهداری اشخاص بیمار، دیوانه و معیوب فرض کفایی است و اگر کسی آن را بر عهده نگرفت و شخص از بین رفت، این فرض کفایی مبدل به فرض عین می شود، و متدرجاً همه مردم جامعه بزهکار می شوند.

مستحقین سرپرستی کودک به ترتیب: مادر که درین باره میل دارد و کسی بر او تحمیل کرده نمی تواند و هزینه کودک هم بر عهده پدر است. در صورتی که مادر نپذیرد، به ترتیب مادرِ مادر، مادرِ پدر، خواهران، خاله، و عمه کودک مستحق اند و باید گفت که هر یک ازین ها اگر شوهر کنند حق شان از نگاهداری ساقط می شود.

^۱ - عاشور، احمد عیسی، فقه آسان در مذهب امام شافعی. ترجمه دکتر محمود ابراهیمی، ج ۲، ص ۳۱۷.

^۲ - کشمیری، محمد انور شاه، عرف الشذی شرح ترمذی. ج ۳، ص ۸۴.

^۳ - زحیلی، فقه الحنفی المیسر. ص ۱۳۳.

شرایط حضانت و سرپرستی:

اگر مادر به میل خود سرپرستی کودک را بر عهده گرفت لازم است که شرایط ذیل را داشته باشد:

۱- عقل: بنابراین مادر دیوانه استحقاق حضانت را ندارد؛ زیرا دیوانه نتنها نمی تواند کودک را حفظ کند؛ که خودش به مراقبت دارد.

۲- آزادی: مادر کنیز نمی تواند از کودک حضانت کند؛ زیرا منافع او متعلق به اربابش است و به خاطر اشتغال به منافع مالکش نمی تواند به حضانت بپردازد، از سوی دیگر حضانت ولایت است و کنیز و برده ولایت ندارد.

۳- اسلام: زیرا حضانت ولایت است و غیر مسلمان بر مسلمان ولایتی ندارد، بنا برین نباید کودکی که پدرش مسلمان به مادر غیر مسلمان سپرده شود، به سببی که ممکن است در کار وی غش و خیانت کند و کودک بر عادات و عقاید مادرش پرورش یابد.

۴- عفاف: مادر فاسق و بدکار حق حضانت ندارد؛ زیرا حضانت ولایت است و ولایت فاسق جایز نیست و ممکن است که کودک بر عادات و کارهای ناشایست وی پرورش یابد.

۵- امانتداری: چون خیانت پیشه حق حضانت ندارد و ممکن نگهداشت کودک خیانت کند و او ضایع می شود.

۶- خالی از ازدواج: پیامبر ﷺ گفت: «تو به حضانت و سرپرستی کودک شایسته تری تا آنگاه که نکاح نکرده باشی». اگر مادر کودک با شخص بیگانه ازدواج کرده باشد به حق شوهرش مشغول است و کودک متضرر می گردد؛ اما اگر با عموی کودک ازدواج کرده باشد، دو دیدگاه مطرح است: اصح آن است که حضانت وی باطل نمی شود چون خود عموی کودک نیز حقی در حضانت دارد و مهربانی و دلسوزی او، او را وادار می کند که سرپرستی کودک را به عهده بگیرد. پس هر دو در حضانت کودک همدیگر را یاری می کنند.

۷- در سفر نبودن و مقیم بودن: مادر وقتی استحقاق حضانت را بیشتر از پدر دارد که هر دوی آنها در یک شهر مقیم باشند. اما اگر یکی از آنها در مسافرت باشد، به ویژه مسافرت ضروری باشد مانند: سفر حج و تجارت و جهاد، نباید کودک را با خود به سفر ببرد چون سفر خطر و مشقت دارد و در این حالت هر کسی که مقیم است کودک با وی تا بر گشت مسافر است. اگر پدر به سفری که دارای مسافت قصر (مسافتی که نماز را در آن شکسته می خوانند) برود، می تواند کودک را جهت حفظ احتیاط در نگاهداری نسب به زور از

مادرش بگیرد و او را با خود ببرد؛ زیرا نسب با پدران حفظ می شود و این امر در آموزش و پرورش کودک به جهت دسترسی خوب تر پدر به هزینه او موجب مصلحت کودک است. اما اگر مادر نیز درین سفر با پدر همراه باشد حق تقدم مادر در حضانت محفوظ و مقدم است.

د- مسئله غوغا بر انگیز حلاله:

شوهر پس از صدور سه طلاق به زن مُطَلَّقه خود قطعاً دسترسی ندارد؛ مگر این که زن با مرد دیگری ازدواج کند و سپس شوهر دومی پس از آمیزش با زن به سبب کدام علتی طلاق دهد و یا وفات نماید، آنگاه زن پس از سپری کردن عدت می تواند با شوهر اولی اش ازدواج کند، اصلاً حلاله نیز همین می باشد و قرآن درین مورد فرموده است: **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.** پس اگر طلاق داد (بار سوم) پس هر گز حلال نمی شود این زن آن مرد را تا آنکه در آید به نکاح شوهر دیگر (و با او آمیزش کند) پس اگر طلاق دادش این شوهر دیگر گناه نیست بر آن دو (زن و شوهر اولی) در آنکه بازگردند به نکاح با هم، اگر بدانند که بر پا می توانند داشت احکام خدا را و این حدود خداست بیان می کند این حدود را برای قومی که می دانند. **سورة البقرة / ۲۳۰.**

حیله ساختن به نیت حلال شدن زن به شوهر اولی به این ترتیب که او را در عقد مرد دیگری در بیاورند و او پس از آمیزش با زن به همین نیت او را طلاق کند حرام است.

اما احناف و شوافع حیله را با شرایطی که وضع کرده اند جایز می دانند. علامه دکتر وهبة الزحیلی نوشته است: نکاح محلل به دلیل این روایت ابوداود «محلل و محلل له را خداوند لعنت کرده است» حرام و باطل است. اما علمای احناف و شافعیه به سبب اینکه ظاهراً ارکان نکاح و شروط شرعی تکمیل شده است آن را نکاح صحیح می دانند^۱.

باید گفت که این یک امر در حالت بسا اضطرار برای ترمیم خانواده نیازمند از هم فروپاشیده است، شرایط این دو مذهب هم در حدی شدید است که اگر دران دقت شود عیناً آیت فوق نیز همان را می رساند.

^۱ - الزحیلی، مصطفی وهبة، فقه الاسلامی وادلته. ج ۷، صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

کسانی که با استناد به این حدیث «لَعَنَ اللهُ الْمُحَلَّلَ وَ الْمُحَلَّلَةَ لَهُ» حيله را به طور کلی حرام خوانده اند در مفهوم حدیث دوچار اضطراب شده اند، باید گفت که این وعید شدید پیامبر اسلام ﷺ به کسی است که با زن مطلقه نه به نیت تداوم ازدواج؛ بل به نیت تحلیل ازدواج کند که این کار به طور قطعی حرام و کننده آن مستحق وعید شدید پیامبر اسلام ﷺ است. مرد و زن باید به نیت تداوم معاشرت با هم از دواج کنند و نیت طلاق در میان نباشد.

شروط احناف و شافعی هم این است که نیت این دو شخص یعنی زن و شوهر دومی باید تداوم ازدواج باشد و نباید به این نیت ازدواج کنند که دوباره جدا شوند، و اگر ازدواج به این نیت باشد از اساس باطل است. پس ازان شوهر دومی زن را طلاق دهد، آنگاه شوهر اولی پس از گذشتن عدت، پرداخت مهریه و عقد جدید با همسرش ازدواج کرده می تواند و آیت مبارکه قرآن نیز همین موضوع را می رساند.

شهید علامه محمد سعید رمضان البوطی رحمته الله در کتاب ارزشمند «فقه السیره» خویش زیر عنوان «حرامی ربای زیاد در مطعومات» نوشته است: «و آن این است که دو طعام (قوت یا میوه) رد و بدل شوند با زیاد بودن یکی از آنها. و به درستی که پیامبر خدا ﷺ با احادیث صحیح و فراوان از آن نهی فرموده است، از جمله روایتی از عباده بن صامت رضی الله عنه که است که گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم از بیع طلا به طلا و نقره به نقره و خرما به خرما و گندم به گندم و جو به جو و نمک به نمک نهی فرموده است؛ مگر اینکه مساوی هم باشند و هر دو حاضر فی المجلس تحویل داده شوند. پس هر کس زیاد کند یا در خواست زیادی نماید قطعاً ربا کرده است. و از جمله این آن است که از بخاری روایت کردیم از نهی کردن پیغمبر ﷺ از مبادله خرمای خوب به خرمای بد همراه با زیادی. درین جای مجال بیان حکمت تحریم این تبادل و اعتبار آن به ربای حرام نیست و علاقمندان بحث بیشتر به کتب فقه مراجعه کرده می توانند. اما آنچه که شایسته است در این جا به آن متنبه شویم و توجه کنیم، آن است که پیغمبر ﷺ کسی را که بخواهد خرمای خوب را به خرمای بد یا هر طعامی را به طعامی مانند آن مبادله کند، به وسیله و روش دیگر راهنمایی فرموده است که جائز و روا است و ربایی در آن نیست، و آن این که خرمای بد را به درهم بفروشد و سپس با آن درهم خرمای خوبی را که می خواهد بخرد، و ایرادی در آن نیست اینکه خواسته است این بیع را وسیله ای سازد برای حلال بودن چیز دیگر که در اصل حرام بوده است و آن بیع را ذاتاً قصد نکرده است، زیرا پیغمبر ﷺ آن را جائز و روا دیده است و حرام آن است که قرآن ازان نهی کند، یا این که سنت به طور قطعی از آن نهی کند. و حکمی که ازین حکم گرفته می شود، آن است

که تبدیل نمودن حکمی به حکم دیگر به وسیله ای که شرع برای آن قرار داده جائز است و آن حيله شرعی حرام نیست، پس درست است که مردی با زن مطلقه ای به قصد تحلیش برای شوهر سابق (با شروطی که متذکر شدیم) نکاح کند، مشروط اینکه این موضوع (تحلیل) را هنگام عقد شرط نکاح قرار ندهند. و درست است طلبکار زکات مالش را به بدهکار تنگدستی که نمی تواند قرضش را پرداخت نماید بدهد و تحویلش نماید، سپس آن را به عوض قرضش از او بگیرد.

و مخالفت ابن قیم (رحمه الله) درین مسائل اعتباری ندارد، دلیل مخالفتش آن است که اعمال به چیزی که از آن قصد می شود قرار می گیرد، کسی که چیزی را می فروشد، چیز دیگری را قصد می کند که قانون بیع برای آن نیامده است، و کسی که نکاحی را می کند چیز دیگری را به آن قصد می کند تشریح قانون نکاح برای آن نبوده است، هر دو با کار باطلی پیوند داشته اند؛ زیرا حکم شرع را از غایت و فایده اش به غایت و فایده دیگر تبدیل نموده است که شریعت آن حکم را برای آن قرار نداده است. می گویم: این گفتارش اعتباری ندارد؛ زیرا با حدیث بخاری که ذکرش را نموده ایم تناقض صریح دارد، و قواعد فقهیه پشت سر متن و نص حدیث می آید نه از بالای آن، و به این دلیل که ابن قیم در نهایت غرابت و شگفتی در باره این بحث در کتابش - اعلام الموقعین - با نفس خود مناقضه و مخالفت کرده است، در ذم و نکوهش بعضی صورت ها که حيله های محرمة نامشان گذاشته است طول کلام داده و در تکذیب امامانی که به صحت آن صورت ها قایل اند سخن را به درازا کشانده است، و وعده داده است که آن ها در روز قیامت در حضور خداوند موقعیتی سختی دارند، سپس زمانی گذشته است پس از چند صفحه آن ها را جایز می شمارد و به آن حيله شرعی مثال می زند، گویی او آن نبوده است که لحظاتی پیش در تکذیب و پرهیز از آن سخن را به درازا کشانده بود^۱.

^۱ - بوطی، محمد سعید رمضان البوطی، خورشید حقیقت. ترجمه قادر مرزی، صص ۱۳۶ - ۱۳۷. یادداشت: علامه بوطی رحمه الله در پایان مثال های از تناقضات حافظ ابن قیم جوزی رحمه الله را طی یک پاورقی چنین بیان کرده است: «اعلام الموقعین، ج ۳، ص ۲۹۲ بخاریه را نگاه کن: هنگامی که در باره توسل به خلع بخاطر واقع نشدن طلاق صحبت می کند و می گوید: این حيله شرعا باطل است... الخ. سپس ج ۴، ص ۱۱۰ همان کتاب را نگاه کن، در یابی که وی چگونه این حيله را جایز می داند و به ده دلیل معتبر نزد خود توجیهش می نماید. ما قبل و ما بعد آن را نگاه کن صورت های عجیب را از تناقض می یابی.

فصل سیزدهم چند مسئله بحث بر انگیز

الف- مسئله قصاص:

خدمت خوانندگان گرامی باید عرض شود که یک عد از سست نظران و عجول که اطلاعی در باره اسلام ندارند، با یورش از روزنه های خیالی خود بر اسلام، این دین حنیف را متهم به ستم در اجرای قصاص به زنان می کنند. آنان مدعی اند که بر طبق قوانین فقهی اسلام مرد در برابر کشتن زن قصاص هر چند که قصاص می شود؛ اما ورثه زن مقتوله بی گناه باید نصف خونبهای قاتل قصاص شده را به ورثه قاتل بپردازند.

خون مسلمان جز در موارد قصاص، زناى متأهل و ارتداد حرام است، همچنان خون ذمی و مستأمن جز در مورد قصاص و زناى متأهل حرام است، در مذهب حنفی مسلمان در برابر قتل عمدی ذمی قصاص می شود؛ ولی مستأمن حکم دیگری دارد که می توان آن را در کتب فقهی خواند. در مورد قصاص نصوص زیادی وارد شده است؛ اما دو آیت مبارک ذیل مورد استدلال عموم است:

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّنْ عُنْدِي بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ای کسانی که ایمان آورده اید لازم گردانیده شد است بر شما قصاص (اجرای آن) در کشتگان، آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن؛ پس اگر کسی اگر از سوی برادر مسلمان (دینی) اش چیزی به او بخشیده شده باشد (و حکم قصاص به خونبهاء تبدیل گردد، ولی مقتول) باید از راه پسندیده پیروی کند (و شرایط اقتصادی پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و او (پرداخت کننده) نیز به نیکی خونبهاء را (به ولی مقتول) بپردازد (و سهل انگاری نکند). این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار تان؛ پس کسی که بعد ازین تجاوز کند بر وی عذاب درد ناک است. سورة البقرة/ ۱۷۸.

۲- وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

ولازم ساختیم بر آنان «بنی اسرائیل» در تورات که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان قصاص شود، و زخم ها نیز قصاص دارند، پس اگر کسی قصاص آن زخم در گذرد این کفاره «گناهان» اوست و کسی که به آنچه که خداوند فرو فرستاده است حکم نکند این گروه ستمگران اند. سورة المائدة/ ۴۵.

احناف با استدلال به قسمت اول آیت مبارکه نخست «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى» و نیز به قسمت اول آیت مبارکه دومی «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» می گویند که آزاد در برابر برده (مشروط به اینکه مال خودش نباشد)، مرد در برابر زن و مسلمان در برابر ذمی و کافری که با وی صلح شده است کشته می شود، که می توان ادعا کرد که حقوق بشر و حقوق شهروندی دو مبحثی که امروز مخالفین از آن ها برای کوبیدن اسلام استفاده می کنند، در سایر مذاهب اسلامی حل شده است و مذهب حنفی به صورت صریح و روشن تری بیان کرده است.

قصاص آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن و ذمی در برابر مسلمان و ذمی طوری که در آیت اولی تصریح شده امر مسلم است و مجال بحث ندارد. باید گفت که جمهور فقهاء هم در کشتن مرد در برابر زن با احناف موافق اند؛ اما در قصاص شخص آزاد در بدل برده که عمدا کشته شده، مسلمان در برابر ذمی و مُهَادَن (در اصطلاح فقه غیر مسلمانی که با وی مصالحه شده باشد) به پرداختِ خونبها حکم کرده اند. حکم مستأمن در اسلام موضوع دیگری است که می توان آن را در کتب فقه خواند.

اصل موضوع ما به هیچ یک از موارد فوق ربط نداشته و بحث ما بر سر کشته شدن مرد در برابر زن است که جمهور فقهاء اسلام آن را بدون پرداختِ کدام چیزی از سوی ورثه مقتوله به ورثه قاتل قصاص شده تایید کرده اند، و دیگر مجالی برای اعتراض و بهانه برای شک افکنان و ماجرا جویان باقی نمی ماند.

مفسرین کرام در شأن نزول آیت مبارکه اولی گفته اند که یک قبیله شریف و یک قبیله ضعیف عربی با هم در دوران جاهلیت جنگیده بودند، پس از اسلام قضیه به پیامبر اسلام ﷺ عرض اصلاح ارجاع شد و آیات مذکور درین مورد نازل شد. بر اساس قانون جنگلی عصر جاهلیت اگر برده ای از قبیله شریف توسط برده ای از قبیله ضعیف کشته می شد، بجای آن برده ای قاتل شخص آزادی از قبیله ضعیف را می

کشتند. به همین ترتیب در برابر زنی کشته شده از قبیله شریف توسط زنی از قبیله ضعیف، مردی مربوط به قبیله ضعیف کشته می شد. آیت مبارکه با رد این پندار جاهلانه تصریح کرد که جرم عمل شخصی است و کسی نمی تواند در برابر یک جنایتکار، دیگری را سزا بدهد. اگر شخص آزاد، آزاد را و یا برده، برده را و یا هم زن، زن را بکشد همان قاتل کشته می شود.

آیت مبارکه دومی برای نفی حق پوشی یهود است که در برابر حکم واضح قصاص در تورات، اگر قاتل از طبقه اشراف می بود و مقتول از طبقه پایین، قصاص را به خونبها تبدیل می کردند و خلاف حکم خدا فیصله می کردند.

در آیت دیگری از قرآن آمده است: **قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.** بگو آیا به جز خداوند پرورگاری را بظلم در حالی که او پرورگار همه چیز است؟ هیچ کسی عمل بدی را انجام نمی دهد؛ مگر این که بر وی است و نمی بردارد هیچ بردارنده بار دیگری را، سپس بازگشت همه شما بسوی پرورگار تان است و شما را (خداوند) از آنچه که دران اختلاف داشتید با خبر خواهد کرد. **سورة الانعام/ ۱۶۴.** بنا برین هر کسی مسؤل کار خودش است.

حتی امام ابوحنیفه رحمته الله با استناد به جمله «**أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ**» به وسیله عقل کاوشگر و ژرف اندیشی خود و اهل شورای فقهی اش بر خلاف جمهور فقهای کرام رحمهم الله خون مسلمان آزاد، برده و حتی ذمی رابا هم برابر دانسته و هیچ یکی را از دیگری به حیث رنگین تر نمی پذیرد.

همه علماء اجرای قصاص را مشروط به عصمت مقتول دانسته اند و جمهور (اکثریت) فقهاء، اسلام را شرط اول عصمت قرار داده اند؛ اما امام ابوحنیفه رحمته الله با تسامح بیشتری درین امر محض سکونت در دار اسلام را شرط عصمت قرار داده و بنا برین از دیدگاه او مسلمان در بدل ذمی و مهادن قصاص می شود.

آیت مبارکه دیگری هم بدون کدام چشم پوشی دیدگاه احناف را تایید می کند: **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ...** کسی که نفسی را بدون (آنکه مرتکب قتل) نفسی (شده) باشد) بکشد به مثابه آن است که همه اهل زمین را کشته باشد... **سورة المائدة/ ۳۲.** بنا برین به نظر من باید در عصر حاضر همین دیدگاه احناف در قانون جزایی کشور های اسلام درج شود؛ زیرا به مذاق

عصر حاضر که جهان چون قریه کوچکی شده است سازگار بوده و حقوق بشر و قوانین بین المللی در آن نهفته است.

حافظ ابن کثیر دمشقی رحمته الله در تفسیر ارزشمند خویش نوشته است که آیت نخست (الْحُرُّ بِالْحُرِّ...) به وسیله آیت دومی (أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ) منسوخ شده و سپس افزوده است: علی بن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که مردم با خواندن جمله «وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى» گمان بردند که مرد در برابر زن قصاص نمی شود؛ بلکه مرد در برابر مرد و زن در برابر زن قصاص می شود، این جا بود که خداوند عز وجل (برای نفی این پندار) آیت مبارکه «وَكُنْتُمْ عَلَیْهِمْ فِیْهَا أُنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعِیْنَ بِالْعِیْنِ...» را نازل کرد و به این ترتیب آزادگان و بردگان و زنان و مردان در قصاص برابر شدند، از ابی مالک رضی الله عنه نیز روایت شده آیت مبارکه دومی ناسخ آیت مبارکه نخست است. حسن و عطاء می گویند که بنا بر آیت اولی مرد در برابر زن کشته نمی شود؛ اما علماء با استناد به آیت اولی و حدیث مبارکه «الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ» با آن دو مخالفت کرده اند^۱.

علامه الجزیری رحمته الله نوشته است: «همه فقهای مسلمین با استناد به عموم آیات قصاص و دستور رسول الله صلی الله علیه و آله به قصاص مرد یهودی در برابر زنی از انصار پس از اعتراف او به کشتن آن زن، متفق اند که بزرگ در برابر کوچک و تندرست در برابر بیمار کشته می شود. از علی و عبدالله رضی الله عنهما روایت است که آن دو گفتند: اگر مردی زنی را به قصد بکشد قصاص می شود؛ چگونه که زن نیز در برابر مرد قصاص می شود. حدیث مبارکه «الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ»^۲ (خون مسلمانان با هم برابر اند) نیز بر این امر دلالت می کند و می رساند که زن و مرد در خون با هم برابر اند^۳.

ابن قدامه مقدسی رحمته الله نوشته است: «قول عموم از اهل علم از جمله نخعی، شعبی، مالک، اهل مدینه، شافعی، اسحاق، اصحاب رأی و غیره برین است که مرد در برابر زن و زن در برابر مرد قصاص می شود. قولی از علی کرم الله وجهه روایت شده است که مرد در برابر زن کشته می شود؛ اما اولیای زن مقتوله مکلف به پرداخت نصف دیت به اولیای مرد قصاص شده اند^۴. سعید نیز از احمد این چنین نقل

^۱ - ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم. ج ۱ صص ۴۸۹ - ۴۹۰.

^۲ - سنن نسایی، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه و مسند احمد. لفظ ابوداود به شماره ۲۷۵۱ می باشد.

^۳ - الجزیری، عبدالرحمن، فقه علی المذاهب الأربعة. ج ۵، صص ۲۵۲ - ۲۵۳.

^۴ - در رد این گروه و باید گفت که نسبت این قول به علی کرم الله وجهه ضعیف می نماید؛ زیرا از یکسو حافظ ابن قدامه مقدسی رحمته الله با کلمات تمریضی «روایت شده است» آن را بیان نموده و از سوی دیگر قولی که ما قبلاً به نقل از کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» از علی و عبدالله رضی الله عنهما نقل کردیم این را نقض می کند. یا ممکن که علی کرم الله وجهه بنا بر آنچه که از (فقه علی المذاهب الأربعة) نقل کردیم بعد از این قولش بر گشته باشند؛ زیرا در یک مسئله چندین قول از بزرگان ما نقل شده اند. و اما از احمد بن حنبل رحمته الله در بسا از مسایل چند قول نقل شده است که

کرده و و از حسن و عطاء هم قولی برین و قول دیگری مطابق رأی جماعت نقل شده است. گروهی با اتکاء بر قول علی کرم الله وجهه مدعی اند که زن مقتوله از لحاظ عقل نیم مرد قاتلِ قصاص شده است و بنابراین ورثه مقتوله مکلف به پرداخت نصف دیت به ورثه مرد قصاص شده اند. ولی ما به کلام الهی «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» و «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» و عمومیت سایر نصوص (به کشته شدن مرد در برابر زن بدون کدام چیزی) استدلال می کنیم، از رسول الله ﷺ نیز ثابت شده است که اوشان مرد یهودی را در برابر زنی از انصار کشتند، و اهل علم آنچه که نزد شان مشهور است را نیز پذیرفته اند. اگر هر یکی از دو شخص (مرد و زن) بر دیگری تهمت بزند، تهمت زننده (بدون کدام تبعیضی) حد قذف زده می شود، به همین ترتیب اگر هر یکی از زن و مرد دیگری را بکشد، قاتل همچون مردی که مرد دیگر را کشته است بدون لزوم کدام چیزی قصاص می شود؛ زیرا قصاص واجب است و با آن بر کسی که خواهان قصاص شده است چیزی لازم نمی شود^۱.

قرآن با آوردن واژه نفس هر گونه تبعیض را برداشته و بدون تفکیک زن و مرد خون هر دو را یک قیمت تعیین کرده است، بناء این گونه نیست که خون مرد از خون زن رنگین تر باشد.

قیاس نیز این را می رساند بنا به دو دلیل:

- ۱- یکی از حکمت‌های قصاص عبرت دادن به جنایتکاران است تا جرأت ارتکاب جنایت از ایشان سلب گردد و علاج بد امنی و فساد جامعه قبل از وقوع آن کرده شود. آیت مبارکه نیز در تایید این حکمت قصاص صراحت دارد: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». برای شما در قصاص زندگی است ای صاحبان خرد تا باشد که بترسید. سورة البقرة/ ۱۷۹.
- ۲- فقهاء به کشتن یک گروه در برابر یک شخص متفق اند، درین مورد نیز روایتی مشهوری داریم که عمر فاروق رضی الله عنه جماعت هفت نفری از اهل صنعا را در برابر کشتن یک فرد قصاص کرد و این عمل او با اجماع سکوتی صحابه چه در دوران او و چه پس از او تقویت شده است.

پس اگر ورثه مقتوله در برابر قصاص قاتل به پرداخت چیزی مکلف شوند، عبرت و سیاست قصاص می شکنند و جنایتکاران هر چند اندک هم که باشد امیدوار می شوند، از سوی دیگر اگر قضیه

ممکن این هم یکی از اقوالش باشد؛ ولی آنچه عمومیت دارد او در قصاص مرد در برابر زن با جمهور فقهاء اسلام هم نظر است. اما در مورد حسن و عطاء خود حافظ ابن قدامه حنبلی رضی الله عنه تصریح نموده است که قولی مبنی برین و قولی خلاف این نقل شده است و دیگر مجال تحلیلی برای ما نیست.

^۱ - مقدسی، ابن قدامه، المغنی. ج ۱۱، ص ۵۰۰.

این طور باشد که ورثه مقتوله در برابر قصاص قاتل چیزی هم بپردازند، جماعت قاتل نباید در برابر قتل یک نفر قصاص شوند.

در قرار مذهب امامیه قاتل در برابر مقتوله کشته مشود؛ اما ورثه مقتوله مکلف به پرداخت نیمه دیت یک فرد به ورثه قاتل اند. حتی قانون جزایی دولت جمهوری اسلامی ایران نیز این را تصویب کرده است، در حالیکه قوانین مدنی و جزای کشورها باید به اساس آنچه از دیدگاه هر یک از مذاهب اسلامی برگزیده شود که در آن بنا به نیازمندی های زمان و مکان مصالح عموم نهفته باشد. جالب تر این که در عصر نور و تمدن که جهان همچون قریه کوچکی است، زنان مسلمان جعفری تا اکنون در برابر این قانون ظالمانه هم لب به اعتراض نگشوده اند.

ب- مسئله دیت:

علامه دکتر شیخ محمد غزالی رحمته الله درین مورد نوشته است: «اهل حدیث دیه (خونیهای) زن را به اندازه نصف دیه مرد قرار می دهند، این نظریه خلای فکری و ناهنجاری اخلاقی در بر دارد. ازین رو پژوهندگان آن را نپذیرفته اند. دیه زن و مرد در قرآن برابر است؛ اما این پندار که خون زن ارزان تر و حقوق وی کمتر است، پندار دروغین و مخالف با ظاهر قرآن است. چنانکه زن در برابر قتل مرد کشته می شود، مرد نیز در مقابل قتل زن کشته می شود. بنا برین به اتفاق همه خون هر دو با هم برابر است. راستی مقیاسی که یک دیه را از دیه دیگر پایین تر می آورد چیست؟

با استاد مصطفی زرقاء در مجلسی نشسته بودم. او به من گفت: در حقیقت دیه جایگزین چیز از دست رفته است. در جایگزین می باید تکافؤ و همبستگی لحاظ شده باشد. کشته شدن مرد نسبت به کشته شدن زن برای خانواده زیانبار تر است، فقیهان هیچگاه درین اندیشه نبوده اند که از نظر مادی یا معنوی به زن اهانت روا دارند؛ بلکه ارزش عوض منظور نظر آنان بوده است.

سپس افزود: قوانین غربی در زمینه مزد کار بین زن و مرد مساوات بر قرار نکرده، در تصرفات گوناگون مالی هم بین آنان برابری ایجاد نکرده، تنها حیطة ای که قوانین غربی میان زن و مرد برابری پدید آورده این است که برای هر دو شرایط لذت بردن و بر خورداری از حلال و حرام را به صورت یکسان فراهم کرده است.

استاد معروف دوالیبی نیز زمانی که در پاکستان در وضع قوانین بر اساس شریعت اسلام شرکت کرده بود، دیه زن و مرد را به صورت مساوی قرار داده بود. او نظریه ای را که قایل به تساوی است

را ترجیح داده بود، و همچنین از مسلک عثمان بن عفان رضی الله عنه دیه ی ذمی را - که پیش از آن نصف دیه ی یک مسلمان بود - به صورت کامل قرا داد الهام گرفته بود. استاد معروف دوالیبی گفت: ما بهتر دیدیم که راه را بر کسانی که اسلام را به پایین آوردن جایگاه زن متهم می کنند ببندیم.

مسلک خلیفه سوم عثمان رضی الله عنه دلالت برین دارد که هرگاه اوضاع تغیر یافت امکان تغیر حکم وجود دارد؛ زیرا از اوضاع جدید چنین بر می آمد که زمین مخلصانه در جامعه ی اسلامی اندماج (استحکام) یافته اند. ازین رو با بالا بردن دیه شان باید آنان را نسبت به جایگاه شان مطمئن ساخت. گذشته ازین فقه حنفی همه خون ها و دیه ها را مساوی قرار داده است^۱.

علامه دکتر یوسف قرضاوی حفظه الله احادیث مورد استناد خرده گیران بر استادش شیخ محمد غزالی رضی الله عنه به صورت مستند ضعیف قرار داده، نیز ادعای آنان مبنی بر اجماع درین مسئله را با آوردن مخالفت اَصَم و ابن علی (از سلف مبنی بر برابر دانستن خونهای زن و مرد) رد کرده است^۲.

سپس ضمن نقل قول بعضی از فقهای معاصرین از جمله علامه دکتر مصطفی زرقاء رضی الله عنه که در فوق بیان شد به رد آن چنین اظهار نظر کرده است: شارع دیت مرد رسیده و کودک شیر خوار را یکسان قرار داده است؛ در حالی که خسارت در فقدان هر دو یکی و برابر نیست. همچنان دیت دانشمند بزرگ و شخص بی سواد، و پارسای صالح و شر افکن خبیث نیز یکسان است؛ زیرا شارع در همه این ها نفس انسان را در نظر گرفته که قیمت آن در قرآن چنین است: *أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا*. کسی که بکشد نفسی بدون نفسی یا فاسدی در زمین طوری است که همه مردم را کشته باشد. *سورة المائدة / ۳۲*.

ج- مسئله میراث:

قرآن و حدیث متواتر نصوص قطعی اند و مجال اختلاف را نمی دهند، اختلاف در نصوص مفید ظن (اخبار آحاد) و در مسایل اجتهادی صورت می گیرد. حالا مسایل میراث به دلیل قطعی در آیات مُحَكَّم قرآن واضح شده است و محل اختلاف دران نیست. خداوند جل جلاله مسایل تقسیم میراث را به صورت مفصل در آیات مُحَكَّم ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء واضح ساخته است. ما درین جای تفسیر یا کتاب میراث نمی نویسیم، آنچه که به موضوع ما ربط دارد، مسئله میراث زن که نصف مرد در قرآن ثابت شده است

^۱ - غزالی، محمد، نگرشی نو در فهم احادیث نبوی. ترجمه داود نارویی، صص ۵۰ - ۵۱.

^۲ - قرضاوی، یوسف، الشیخ غزالی کما عرفته. ص ۱۷۴.

می باشد، این مسئله مورد اعتراض مخالفین واقع شده و ما درین جای به پاسخ اعتراضات ایشان می پردازیم.

قرآن فرموده است: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ ...** حکم می دهد خداوند شما را در حق اولاد تان که مرد را هست دو برابر زن... **سورة النساء/ ۱۱**.

درین آیت مبارکه سهم فرزندان دختر نصف سهم فرزندان پسر قلمداد شده و این نکته مورد اعتراض عده از ماجراجویان قرار گرفته است، این گروه آگاهانه یا نا آگاهانه اسلام را مورد یورش قرار داده اند که به زنان در حوزه میراث ستم کرده است، آنان بر اساس پندار خود فیصله می کنند که این عدالت نیست، و اسلام که ضعیف تر بودن زنان را تایید می کند، اگر حامی ضعفاء می بود باید سهم زنان را دو برابر مردان تعیین می کرد، در حالیکه نتنها چنان نکرده؛ بلکه به زنان ستم کرده است.

پاسخ: اولاً ما تابع شریعتی متینی هستیم که از سوی خدای حکیم و آگاه به همه امور پی ریزی شده و حق سوال در این مورد را از خداوند نداریم. او تعالی حسب حکمت خود همه چیز را فیصله کرده است و در جهان چیزی بی حکمت او نیست.

مولانا محمد عمر سربازی رحمته الله درین مورد نوشته است: درک احکام شرعیه به عقل نیست و درین خصوص معیار، دین و شریعت است. ما به بسا از مواردی از واجبات تا سنن و مستحبات بر می خوریم که ظاهراً با عقل سازگار نیستند؛ اما ازان جایی که شریعت آن را تعیین کرده است به آن ها مؤمن هستیم. علامه ابن خلدون رحمته الله طی مثالی به توضیح این مسئله چنین پرداخته است: زرگران از ترازوهای بسیار ظریف که اشیا را دقیقاً سنجش می کنند برای وزن کردن طلا و نقره استفاده می کنند، حالا اگر کسی به دقت این نوع ترازوها فریفته گردد و بخواهد که کوه ها را با آن اندازه بگیرد این شخص احمقی بیش نیست. ترازوهای زرگران با همه دقتش فقط برای سنجش طلا ها و نقره های کم حجم و ظریف بکار می روند و نمیتوان با آنها کوه های هیمالیا و الوند را وزن کرد. عقل آدمی نیز چنین بوده و با همه باروری اش از درک احکام الهی و حکمت های پشت سر آن عاجز است. به قول ابن خلدون رحمته الله عقل انسانی اگر چه عقل نبی و فرشته و ولی هم که باشد میزان إدراک آن به اندازه نیست که بتواند کلیه صفات و احکام و ذات الهی را مورد تدقیق قرار دهد. در مورد سهمیه میراث زن این چنین است، ظاهراً

دادن نصف میراث به زن خلاف مقتضای عقل است؛ اما این ظاهر قضیه است و حقیقت چیزی است که در پس آن قرار دارد و عقل بدان راه نمی برد^۱.

در آیه دیگری از قرآن که با دو آیت متذکره در ارتباط است می خوانیم: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. و آرزو نکنید مرتبه ای را که خدای تعالی با آن بزرگی داده بعضی شما را بر بعضی، مردان را هست بهره از آنچه حاصل کرده اند و زنان را هست بهره از آنچه حاصل کرده اند و سوال کنید به خدای متعال از بخشایش او، هر آینه خدا هست به همه چیز دانا. سورة النساء/ ۳۲.

این آیه مبارکه به کسانی که در اثر عناد یا نداشتن معلومات از احکام شریعت اسلامی بر آن اعتراض می کنند پاسخ داده است. مفسرین کرام در تفسیر این آیت مبارکه نوشته اند: در ذهن زنان هوشیار و جسور مسلمان عصر پیامبر اسلام ﷺ پس از نزول آیت میراث که سهم مردان را دو برابر زنان دانسته است بر حسب فطرت بشری چیزی گشت؛ مثلاً آرزو کردند که کاش ایشان هم مرد بودند تا سهم بیشتری از میراث می داشتند، این جای بود که برای حل مشکل ذهنی و تقضای فطری بشری ایشان آیت کریمه فوق نازل شد. حافظ ابن جوزی رحمته الله در مورد شأن نزول این آیت مبارکه سه قول نوشته است: «نخست- قول مجاهد: ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنهما گفت که یا رسول الله! مردان می رزمند و ما نمی رزمیم و همچنان برای ما نصف میراث است. دوم - قول عکرمه: زنان گفتند که ما دوست داریم این که خداوند جهاد را بر ما واجب می گردانید تا ما هم مانند مردان پاداش آن را می بردیم. سوم- قول قتاده و سدی: پس از نزول آیه - لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ- مردان گفتند که ما امید داریم که در نیکی ها (پاداش نیکی ها) نسبت به زنان برتری داشته باشیم؛ آنگونه که در میراث برتری داریم. و زنان هم گفتند: کاش مسؤولیتها و مجازات ما نصف مردان می بود؛ آنگونه که نصف آنان از میراث سهم داریم^۲». هر چه که باشد خداوند جل جلاله با نزول این آیت مشکل را حل کرده است.

آقای محسن قرائتی در تفسیر ارزشمندش بنام «تفسیر نور» در توضیح آیت مذکور نوشته است: «عدالت، غیر از تساوی است، عدالت همه جا ارزش است، ولی تساوی گاهی ارزش است و گاهی ظلم. مثلاً اگر پزشک به همه مریض ها يك نوع دارو بدهد، یا معلم به همه شاگردان يك نوع نمره بدهد، تساوی

^۱ - سربازی، محمد عمر، تبیین الفرقان. ج ۷، صص ۶۰ - ۶۱ با تلخیص و تصرف.

^۲ - ابن جوزی، ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمان، زاد المسیر فی علم التفسیر. ج ۲، ذیل آیت مذکور.

هست، اما عدالت نیست. عدالت، آن است که به هر کس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه موجب تفاوت شود، زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حقّ است؛ اما تبعیض باطل است. تبعیض آن است که بدون دلیل و براساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت، ولی تمنّای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای يك بدن و اجزای يك ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوتند، اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر خداوند، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. بنابراین در اموری که به دست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که خدا را عادل و حکیم می دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوءظن یا توقع نابجا به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می شود و با آمدن هر نعمتی، غم از دست دادنش همراه است و این حقیقت را در نهج البلاغه می خوانیم.

در موارد اختیاری باید با کوشش و تلاش و پرهیز از کسالت و تنبلی در رقابت سالم به قوت و کثرت و استقلال رسید و اجازه ی استثمار و استعمار به دیگران نداد. و در مواردی که بدست ما نیست باید تفاوتها را دلیل رشد و آزمایش و تحرك و تعاون و پیوستگی جامعه دانست؛ زیرا که اگر همه مردم دارای امکانات یکسان باشند، صفات انسانی از قبیل سخاوت، شجاعت و ایثار در انسان رشد نمی کند. انسان در لابلای فراز و نشیب ها خود را نشان می دهد، حرکت می کند و با دیگران به خاطر نیازش پیوند می خورد».

ثانیاً: اسلام همه بار مسئولیت سنگین اقتصادی و اجتماعی را از دوش زن برداشته است، مسئولیت تأمین نفقه زن قبل از شوهر کردن وی بر عهده پدر، برادر، پسر، کاکا، و غیره اقارب نزدیکش است، و پس از رفتنش به خانه بخت همه مسئولیت های زن بر عهده شوهرش می باشد. مهریه نیز حق ویژه زن است و کسی بدون اجازه او حق تصرف و دخل دران را ندارد، به همین ترتیب زنی که مطابق شرایط اسلام کار می کند مزدش از خودش بوده و به خرچ و مصارف خانواده و عیال کار ندارد. البته اسلام به زن گفته است که در صورت تنگدستی شوهرش را کمک کند؛ اما این به صورت فرمان نیست و فقط جنبه سفارشی و تشویقی دارد، آنگونه که به مردان ثروتمند توصیه شده است که پس از پرداخت حق مال فرضی شان در حد توان خود به فقراء و مساکین کمک نمایند که البته حالات اضطرار فرق می کند و درین مورد حکم دیگری است.

در تفسیر نمونه می خوانیم: «تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت يك سو ال در آمده بود، آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطری است که هزینه زندگی، عموماً بدوش مردان است و زنان نتنها که از آن معافند؛ بل هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است. (با سنجیدن این تفاوت می توان گفت که) سهمیه زنان (در حقیقت) دو برابر مردان می شود و آیه فوق واضح می کند که هر یک ازین تفاوتها اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است، چه تفاوتهایی که از نظر آفرینش و جنسیت و صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است، و چه تفاوتهایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است، تمام این تفاوتها بر طبق عدالت و قانون الهی می باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قایل می شد، بنابر این آروزی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می باشد».

به همین ترتیب مرد به هنگام ازدواج مکلف به پرداخت مهریه و پس از آن در خانواده مسؤلیت تأمین خوراک، پوشاک، نوشیدنی و مسکن زن و فرزندانش از مال حلال را بر عهده دارد، و حتی در صورت نیاز علاوه ازینها باید در حد توانش به زن پول خرچی بدهد.

حال چگونه می توان قضاوت کرد که اسلام به زنان ستم کرده است؟ اگر قضایا را به صورت درست بررسی کنیم و تفاوت ها را بسنجیم می توان گفت که اسلام میان زنان و مردان عدالت را رعایت کرده است.

اگر بگویند که خداوند در فطرت زنان بیماریهای ویژه ای چون قاعدگی، زایمان و غیره را گذاشته است و علاوه برین مسؤلیت شیردهی و بچه داری نیز بر دوش آنان است، همچنان به علت آسیب پذیرتر بودن شان بیشتر از مردان دوچار بیماری می شوند. بناء اسلام امتیازات مذکور را برای آن به زنان داده است که ایشان با اعصاب آرام تر به خانواده و فرزندان توجه فرمایند. پس وقتی چنین باشد قضیه نصف میراث بجای خودش می ماند و آن بایستی پور به ایشان داده می شد.

پاسخ: حکمت الهی هر کسی را به کاری آفریده است، زایمان و مراقبت فرزندان نتنها در انسان؛ بل در همه زنده جان ها به جنس ماده متعلق است. خداوند ﷻ در جانوران و گیاهان جنس نر را کشت کننده و جنس ماده را مزرعه قرار داده است، بناء هر دو نیازمند همدیگر بود و بدون موجودیت یکی در

صحنه امکان ادامه حیات در جهان وجود ندارد. بر اساس همین حکمت است که نسل ها دوام می کنند و اگر مرد هم نمی بود زن دوچار مشکل می شد؛ بناء جای اعتراض درین امر وجود ندارد.

با همه سبکدوشی های که خداوند ﷻ به زنان داده است، ایشان را از میراث هم محروم نکرده و در حدی به صورت یک امتیاز آنان را ازین امر مستفید گردانیده است.

با آن هم در چند جای امتیازاتی وجود دارد که خداوند ﷻ دران ها طبق حکمت خویش حق زن و مرد را در میراث یکسان قرار داده است که به توضیح آن ها می پردازیم:

۱- اگر از میت پسران و دختران مانده باشد درین صورت سهم الارث پدر و مادر متوفی یک سان است؛ طوری که خداوند ﷻ فرموده است: **وَلَأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ...** و برای هریک از پدر و مادر یک ششم است زانچه که (میت) گذاشته است در صورتی که فرزند داشته باشد... **سورة النساء/ ۱۱**.

مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی رحمته اللہ علیہ در توضیح آیت مبارکه فوق نوشته است: «اگر از میت چند فرزند پسر و دختر و یا یکی مانده باشد، برای هریک از پدر و مادر میت که زنده باشند به طور مساوی یک ششم می رسد و بقیه در اختیار وارثان دیگر از قبیل فرزندان و زن و شوهر قرار می گیرد، (اگر پس از تقسیم باز هم چیزی باقی ماند آن به پدر می رسد که در اصطلاح علم الفرائض به آن - تعصیب- گفته می شود^۱». حالا ملاحظه می شود که درین جای سهم مرد و زن (پدر و مادر) از میراث بجای مانده از فرزند متوفی شان مساوی است.

۲- اگر میت کلله باشد سهم الارث خواهران و برادران اخیافی وی یکسان است و خداوند ﷻ درین مورد فرموده است: **وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ**. اگر مرد مُرده یا زن مُرده که از وی میراث می خواهند کلله باشد و او را برادر یا خواهر (اخیافی) است؛ پس هر یک ایشان راست ششم حصه، پس اگر اخیافیان زیاده ازین باشند همه با هم شریک اند در سوم حصه بعد از ادای وصیتی که به آن فرموده شد یا بعد

^۱ - عثمانی، محمد شفیع، معارف القرآن. ترجمه محمد یوسف حسین پور، ج ۳، ص ۳۹۵ و ۳۹۹.

از ادای دین، به غیر از آن که ضرر رساننده باشد حکم کرده شده است از جانب خدا و خدا دانای
بردبار است. سورة النساء / ۱۲.

کلالة به زن یا مرد مُرده ای گفته می شود که هیچ یک از پدر و جدش در قید حیات نباشند و از
خود فرزندی بجای نگذاشته باشد، اگر چنین متوفی یک برادر و یک خواهر مادری داشته باشد، هر
یک ازین دو از ثروت بجای مانده از متوفی یک ششم حق دارند. و اگر برادر و خواهران مادری
بجای مانده از متوفی کلالة زیاد تر از دو باشند همه آنها در یک سوم از ثروت بجای مانده از شخص
متوفی به گونه مساوی شریک اند و آن را میان خود مساویانه تقسیم می کنند.

البته قبل از همه وصیت میت و دینش ادا می گردد، آیت مبارکه هم تأکید کرده است که مقدار وصیت
نباید در حدی باشد که به وارثین زیان برسد، ثلث مال از سوی شریعت برای وصیت تعیین شده بنا برین
میتوان حکم کرد که وصیت زیاده از ثلث به وارثین زیان می رساند و اعتبار ندارد.

این هم بر اساس حکمت بالغه الهی است و عقل نمی تواند در یابد که چگونه بر خلاف قانون عمومی
که از میراث به مرد دو برابر سهم زن حکم می کند، درین دو مورد سهم مرد و زن را یکسان قرار داده
است و خدای حکیم به امور خویش آگاه تر است.

د- مسئله گواهی دو زن برابر با یک مرد:

باید در قدم نخست عرض کرد که این گواهی دو زن برابر یک مرد در تمام موارد نیست؛ بلکه
استثنائاتی هم وجود دارند که دران ها گواهی یک زن پذیرفتنی است و در آخر عنوان انشاء الله بیان می
شوند.

اما این تفاوت در گواهی به سببی نیست که اسلام شخصیت زن را ضعیف دانسته باشد؛ بلکه درین
امر حکمت است. مثلاً: در موارد جنایی بیشتر زنان به علت غلبه ترحم قلبی و نرمی فطری خویش
متمایل به دیدن حوادث نیستند و حتی ممکن چشمان خود را بپوشانند، بنابراین احتمال می رود که یک زن
در گواهی اش به خطا برود، درین صورت اگر زن دیگری موجود باشد فوراً قضیه را بیادش می آورد.

به همین ترتیب قرار کشفیات طبی جدید، زن در اثر فشار ناشی از قاعده ماهیانه دوچار نوعی تشنج
و اضطراب می شود، معلوم است که انسان سالم گاهی نیازمندی اساسی خودش را فراموش می کند؛ پس
چه رسد به زن تحت فشار؟ این را هم می دانیم که دقت در ادای گواهی واجب است. بنا برین اگر زنی

در گواهی دُچار اضطراب و فراموشی می شود باید زن دیگری او را در به یاد آوردن دقیق تر موضوع یاری دهد و راز این سخن خداوند نیز در همین امر نهفته است:

قرآن درین زمینه به صراحت می فرماید: فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى... پس اگر نباشند دو مرد پس یک مرد و دو زن کفایت می کند از گواهانی که رضامند باشید از آنان (مسلمانان امین و پارسا)، اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد دیگرش به یادش آورد... سورة البقرة / ۲۸۲.

خداوند ﷻ درین آیت مبارکه چیزی فرموده است که بیانگر توهین به زنان باشد، معیار برتری در دین خدا هم نهفته در تقوی و پرهیزکاری است. با بینش ژرف در آیت می توان دریافت حکمت و فلسفه گواهی دو زن در برابر یک مرد ناشی از زود فراموشی زنان است، روانشناسی جدید هم می گوید که زنان به علت سنگینی بار بچه داری و خانواده نسبت به مردان اندکی در هوش شان کاستی وجود دارد. هدفم این نیست که مطلقاً مردان از زنان با هوش تر اند؛ بل هدفم این است که زنان در اثر فشار دوچار فراموشی بیشتری نسبت به مردان می شوند و در اجرای گواهی هم دقت شدید بکار است، این را هم باید بگویم مردانی که دوچار اندکی درد سر و مشکلات زندگانی باشند نیز مسایل را از یاد می برند و به همین سبب امام ابو یوسف رحمته الله فرموده است: «از کسی که در خانه اش آرد نباشد فتوا نپرسید». مفهوم سخن این فقیه ژرف اندیش این است که در فتوا دقت شدید بکار است، بنا برین طبیعی است که مرد عیالدار که در خانه اش آرد نباشد دوچار پریشانی فکری است و در فتوا خطا می کند. این گواهی یک زن هم بر همین قیاس می شود که مبادا وی در اثر فشار بیماری ویژه زنانگی، بچه داری و افکار پراکنده کارهای خانه در گواهی اش خطا کند. مرد و زن در تحت فشار دوچار فراموشی می شود و بنابراین امام ابو یوسف رحمته الله نیز مرد بدون آرد در خانه اش را به دلیل پریشانی فکری اش از دادن فتوا معذور دانسته است.

با وجود این همه سختی ها باز هم می بینیم که زنان در سایر عرصه های علمی و اجتماعی همچون برق درخشیده اند، حتی در بسا موارد به سبب کوشش های فراگیر شان از مردان در زمینه های مختلف پیشی گرفته اند و می گیرند.

در کتب تاریخ نقل شده است که پدر شافعی رحمته الله سومین پیشوای برجسته اهل سنت در حالی که با فقر شدیدی دست و پنجه نرم می کرد، با به یادگار گذاشتن کودکی بنام محمد ادریس (امام شافعی رحمته الله) وفات

کرد، و آنچه را که امام شافعی رحمته دریافته است همه از برکت مادر قهرمانش می باشد. این زن زیرک با وجودی که عالم دین نبود، اسلام را می دانست و وضعیت موجود جهان را به خوبی تحلیل می کرد. یک روز همراه با یک زن دیگر به دادگاه رفت تا در یک مسئله گواهی بدهد، قاضی از آن دو خواست که به طور جداگانه وارد اطاق شوند و گواهی دهند. مادر امام شافعی رحمته خطاب به قاضی گفت: تو نمی توانی این کار را بکنی. سپس در برابر پرسش قاضی از علت آن پاسخ داد: خداوند جل جلاله فرموده است: **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ...** و دو تن از مردان را (بر این حق) گواه بگیرد و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از گواهان از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند (مسلمانان امین و پارسا انتخاب شود) تا اگر یکی ازین دو زن فراموش کند دیگرش به او یاد آوری کند... **سورة البقرة / ۲۸۲**. یعنی باید هر دو با هم باشند تا به یکدیگر در صورت خطای احتمالی یاد آوری کنند. قاضی از اینکه این زن مسئله به این باریکی را می فهمد مات و مبهوت می ماند.

از نظر ما علت این مسئله به همان فراموشکاری زنان که در فصل (زنان از دیدگاه روانشناسی و ادبیات) تحلیل شد بر می گردد، قرآن هم به خوبی تمام موضوع را تایید نموده و مادر امام شافعی رحمته نیز درین مسئله به آیت قرآن در برابر قاضی استدلال کرده است. با آن هم مواردی وجود دارند که دران ها شهادت یک زن کفایت می کند؛ مثلاً حنابله رحمة الله علیهم گواهی یک زن در موضوعاتی همچون طلاق، رضاع، ولادت، استهلال (گریستن کودک به وقت ولادت)، بکارت و گذشتن عدت پذیرفته اند^۱. امام ابوحنیفه و یارانش رحمة الله علیهم نیز گواهی زنان را در مواردی که مردان اطلاع ندارند (ولادت، بکارت، عیوب زنان و امثال آنها پذیرفته اند)^۲.

حتی امام ابوحنیفه رحمته پای تسامح و به اصطلاح امروزی حقوق بشری را ازین فراتر گذاشته و گواهی قابله یهودی و نصرانی را در موضوع ولادت پذیرفته است^۳.

امام ابوحنیفه رحمته صرف در مورد پذیرفتن رضاع با حنابله موافق نیست؛ زیرا از نظر اوشان اگر چنین مسئله وجود می داشت باید مردان خانواده شیرده و شیرخوار نیز ازان اطلاع می داشتند و با زن

^۱ - برای بررسی مکمل آن همراه با دلایل رک: جوزی، ابن قیم حنبلی، **الطرق الحکمیة**. تحقیق نایف بن احمد الحمد، ج ۱ ص ۲۰۳ - ۲۲۴.
^۲ - السرخسی، شمس الدین. **المبسوط**. ۱۴۲ / ۱۶. العینی، بدرالدین العینی. **البنایة شرح الهدایة**. ۱۳۰ / ۸. مرغینانی، علی بن ابی بکر. **الهدایة شرح البدایة مع شرح الکنوی**. کراچی، (۵ / ۴۱۹ - ۴۲۰).
^۳ - جوزی، ابن قیم؛ **الطرق الحکمیة**. ص ۲۰۷.

شیرده در گواهی شریک می شدند. اما درین مورد دلایل حنابله رحمهم الله به صواب نزدیک تر اند. اگر از دلایل نقلی طرفین بگذریم، در پاسخ این دلیل عقلی امام ابوحنیفه رحمته نیز می توان گفت که امکان بی خبری اعضای خانواده زن از شیر دادن کودک شیرخواره بیگانه متصور است، به ویژه که با دادن یک بار شیر در سن شیرخوارگی کودک هم رضاعت ثابت می شود، پس نمی توان گفت که صد در صد در تمامی موارد اعضای خانواده زن شیر ده از شیر دادن وی به کودک بیگانه مطلع باشند. استاد عبدالکریم زیدان رحمته فقیه و اصولی برجسته مسلمان نوشته است: «امام ابوحنیفه رحمته می گوید که شهادت زن در مورد رضاعت به تنهایی قابل پذیرش نیست؛ زیرا محارم زن از مردان می توانند بران اطلاع حاصل نمایند، پس این موضوع (شهادت یک زن در مورد رضاع) شبیه نکاح بوده و به گواهی یک زن دران اکتفا نمی شود. اما بر این قول امام ابوحنیفه رحمته اعتراض میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت زن را در مورد رضاع اجازه داده اند. همچنان امام ابوحنیفه رحمته گواهی یک زن در تولد کودک به این نحو که وی بانگ مولود را شنیده است کافی نمی داند و استدلال می کند که این فریاد و بانگ کودک بعد از تولد (که مدتها بران گذشته باشد) نیز محتمل است. اما امام ابویوسف، امام محمد و اکثر فقهاء رحمهم الله با وی درین مورد اختلاف دارند؛ زیرا می گویند: این فریاد هنگام ولادت بوده و مانند خود ولادت می باشد و مردان دران حضور یافته نمی توانند^۱».

علاوه برین روایتی وجود دارد که بر اساس آن گواهی زن در حد شراب پذیرفته شده است: علامه قرطبی از ابی بکر برقانی از عبدالله بن عامر بن ربیع العنزی و ابوبکر بن العربی مالکی عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع از بخاری نقل کرده اند: «جارود پس از بازگشت از بحرین به عمر رضی الله عنه گفت: قدامه بن مظعون شراب نوشیده و من بر اساس حقوق الله تعالی تو را ازان آگاه کردم. عمر رضی الله عنه گفت: چه کسی باتو درین مورد گواه است؟ گفت: ابوهریره رضی الله عنه. عمر رضی الله عنه فوراً ابوهریره رضی الله عنه را خواست و پرسید: ای ابوهریره! به چه گواهی می دهی؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: هنگام نوشیدنش را ندیده ام؛ ولی دیدمش که مست بود و قی می کرد. عمر رضی الله عنه گفت در گواهی ات اشکال ایجاد کردی. سپس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه قدامه را از بحرین فراخواند، چون قدامه آمد، جارود که در مدینه بود به عمر رضی الله عنه گفت: حکم کتاب خدا را بر این شخص تطبیق کن. عمر رضی الله عنه به جارود گفت: گواهی و یا مدعی؟ جارود گفت: من گواهم. خلیفه گفت: گواهی خود را ادا کردی اکنون تو را غرض نیست. جارود بر خواست خود اصرار کرد و عمر رضی الله عنه گفت: زبانت را نگاه دار و گرنه جزایت می دهم. جارود گفت: به خدا سوگند این درست نیست که پسر کاکایت

^۱ - زیدان، عبدالکریم، نظام القضاء فی الشریعة الاسلامیة. صص ۱۹۳ - ۱۹۴.

شراب بنوشد و تو مرا جزا بدهی. درین حال ابوهریره رضی الله عنه که نشسته بود گفت: ای امیرالمؤمنین اگر در گواهی ما شک داری، از دختر ولید زن قدامه بن مظعون بپرس. امیرالمؤمنین شخصی را به نزد هند زن قدامه فرستاد و هند علیه شوهرش گواهی داد، در نهایت قدامه بن مظعون حد زده شد^۱.

هدف هر دو مفسر از بیان حدیث چیز دیگری است؛ ولی ما با دقت می بینیم که در عین دلالت به هدف آن دو مفسر بزرگوار این حدیث برین نیز دلالت می کند که عمر فاروق رضی الله عنه گواهی یک زن در باره شرب خمر پذیرفته است. هر چند نص صریح قرآن و احادیث و اجماع در حدود و قصاص گواهی یک زن را نمی پذیرد؛ ولی این حدیث نشان می دهد که حاکم مسلمین بر اساس تشخیص مصالح گاهی اوقات درین مورد دست باز دارد؛ زیرا قاعده مشهوری است: حدود با شبهات رفع می شود. این جای در حقیقت یک گواه بود و در گواهی ابوهریره رضی الله عنه شبهه بود؛ اما زن قدامه به تنهایی با جارود رضی الله عنه در یک رأی گواهی داد، در نتیجه عمر فاروق رضی الله عنه بدون اینکه این که با در نظر داشت شبهه از حد زدن این صحابی بزرگ منصرف شود، و یا اینکه بگوید گواه یک زن است و باید زن دیگری با او باشد. صحابی مشهوری که فضیلت هر دو هجرت و شرکت در جنگ بدر را داشت و در عین حال برادر همسر خلیفه و ماما (دایی) عبدالله بن عمر و أم المؤمنین حفصه رضی الله عنها بود، حد شرب خمر زد. صحابه نزد ما همه شان بزرگ اند و بر همه ایشان حرمت داریم؛ اما جز انبیاء کسی را معصوم نمی دانیم و احتمال خطا از صحابی هم می رود، بنا برین نمی توان بر قدامه بن مظعون رضی الله عنه انتقادی کرد، کار هر کس با خداست.

ه - بحث بر سر دو حدیث مبارکه ذیل

۱- مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَ دِينَ أَدَهَبَ لِلْبَّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ^۲. من در میان کم عقلان و کم دینان کسی را سراغ ندارم که بیش از یکی از شما عقل دور اندیش مرد را از بین برده باشد.

^۱ - قرطبی، ابی عبدالله محمد، الجامع الاحکام القرآن. ج ۸، صص ۱۷۴ - ۱۷۶ ذیل آیت ۹۳ سورة المائدة. ابن عربی، ابوبکر محمد، احکام القرآن. ج ۲، صص ۱۶۸ - ۱۶۹، ذیل آیت ۹۳ سورة المائدة. محققین تفسیر قرطبی گفته اند که در نسخ خطی راوی عبدالله بن عباس رضی الله عنه است و در تفسیر ابن عربی عبدالله بن عباس می باشد؛ اما با مراجعه به مصادر حدیث راوی عبدالله بن عامر بن ربیع العنزی است. نسخه خطی تفسیر قرطبی را ندیده ام؛ اما رساله مترجم از شهید عبدالله عزام رضی الله عنه بنام (نقش عقیده در ساختن نسل ها) نزد من است که به نقل از نسخه چاپی تفسیر قرطبی ج ۶، صص ۲۹۸ - ۲۹۹ آن را از عبدالله بن عباس رضی الله عنه ثبت کرده است؛ ولی چاپی که شهید عزام نقل کرده نزد ما نیست. ابن عربی و قرطبی از قول ابن عربی و نیز شهید عزام این حدیث را صحیح خوانده اند. باید گفت که عامر بن ربیع عنزی پدر راوی صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحب دو هجرت و از مشارکین بدر بود، عبدالله پسرش در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم چهار ساله بود.

^۲ - بخاری و مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه

۲- لَوْ كُنْتُ أَمْرًا بَشَرًا يَسْجُدُ لِبَشَرٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا لِعِظَمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا^۱. اگر قرار می‌شد که به بشری فرمان می‌دادم تا به بشری سجده کند حتماً به زن دستور می‌دادم که به شوهرش سجده کند؛ زیرا حق بزرگی بر وی دارد.

از واژه «إِحْدَاكُنَّ» در حدیث اولی بر می‌آید که آنحضرت ﷺ در آن گروهی از زنان را به صورت رو در رو مخاطب قرار داده است، اگر مسئله‌ای توهین به زنان مطرح می‌بود، باید در دنباله آن اعتراض زنان را هم می‌خواندیم؛ زیرا می‌دانیم که اسلام دین تسامح و سهولت بوده و اخلاق آنحضرت ﷺ نیز در حدی بود که وقتی اعرابی به حضور ایشان آمده و در مسجد پیشاب کرد؛ آنحضرت ﷺ جلو خشم صحابه را گرفتند و اعرابی را به نرمی و خوبی نصیحت کردند. بنابراین زنان بی‌می‌داشتند که مشکل‌شان را مطرح کنند؛ زیرا آنحضرت ﷺ قطعاً با پیشانی باز اعتراض زنان را می‌شنیدند و به شیوه زیبایی پاسخ می‌دادند؛ اما در دنباله حدیث مبارکه خبری از اعتراض و پاسخ وجود ندارد.

علامه شهید دکتر محمد سعید الرمضان البوطی رحمته الله در خصوص این حدیث نوشته است: «بارز ترین نکته که روند حدیث نشانگر آن است، این است که این خطابی که رسول الله ﷺ متوجه زنان ساخته است از روی مطابقت و گشاده رویی بوده است و این گشاده رویی برای همه ما در مناسبت‌ها شناخته شده است. دلیل آن هم این است که رسول الله ﷺ نقصان عقل زنان را زمینه‌ای برای قدرت آنان دانسته است؛ قدرتی که عبارت است از رُبودن عقل مردان و بر باد دادن خرد بی‌شائبه راد مردان و افراد با نفوذ و صاحب‌نظر. این گشاده رویی از رسول الله ﷺ درست همانگونه که یکی از ما به دوستش می‌گوید: کوتاه اندیشی و هر آنچه که دیگران توان انجام آن را ندارند تو انجام خواهی داد (یا به عباره عامیانه: این گپ‌ها از یک کنج دهنتم می‌بر آیند، هر کاری از دست تو می‌آید، ...)».

بنا برین به اندازه که از شگفتی نیروی سُلطه زن بر مرد، حکایت دارد، عیبجویی در زن را دنبال نمی‌کند.

حالا می‌پرسیم: قطع نظر از چیزی که حدیث بر آن متمرکز و روند حدیث بر آن دلالت دارد، آیا این فرموده رسول الله ﷺ (از نظر روانشناسی) صحیح است یا نه؟

^۱ - مسند احمد و سنن نسایی از انس بن مالک رضی الله عنه

بر اساس اطلاعاتی که در اصول روانشناسی پرورشی داریم، همگی می دانیم زن به لحاظ عاطفی از مرد قوی تر و به لحاظ اندیشه از او ضعیف تر است و به عکس این، مرد به لحاظ اندیشه از زن قوی تر و به لحاظ عاطفه از او ضعیف تر است و این تعادل تکاملی در بین آنها، راز تأمین سعادت هریک از زن و مرد به واسطه دیگری است. اگر چنانچه زن در صبر و شکیبایی بر مسایل عمیق فکری و فقر عاطفی و کاستی در احساسات و وجدان همانند مرد باشد، مرد از زن خسته شده و از همزیستی وی به ستوه می آید و بالأخره سعادت خویشتن را در دوری گزیدن از او خواهد دانست.

و اگر مرد هم در عاطفه، انفعالات وجدانی و ضعف فکری مانند زن باشد، در چنین شرایطی زن از مرد خسته خواهد شد و عنایات و توجهاتی را که در وجود مرد سراغ داشت، دیگر نخواهد دید و بالأخره نخواهد توانست که دوام همزیستی با او بیاورد.

از این رو یک فلسفه لازم خداوندی است تا بدین وسیله هر کدام از زن و مرد در وجود دیگری چیزی را بیابد که شگافش را پر کند و به همین خاطر در وجود او باز هم چیزی را سراغ داشته باشد که توجهش را به خود جلب نماید. باز ده این فلسفه هم خود گویای مساوات دقیق در میان آنهاست.

البته گاهی این سنت الهی از مسیر خود فاصله می گیرد (استثنای وجود دارد و) به همین دلیل در مردان کسانی پیدا می شوند که دارای عاطفه نازک و احساسات رقیق و کم مقاومت تر در برابر مسایل بغرنج فکری می باشند. این به عقیده دانشمندان اختلال در مردان است.

اثر این اختلال را در زنان هم گاهی می توان مشاهده کرد. به همین دلیل می بینید که خانمی جز با پرداختن به مسایل فلسفی و تحقیق در قضایای مشکل فکری آرزویش بر آورده نخواهد شد، و در عین حال هم دارای عواطف و احساسات خاموش است. دانشمندان این را در زن نیز اختلال و بر خلاف اصل و قاعده ارزیابی کرده اند. کسی نیست که تصور کند این شذوذ و اختلال بایستی اصل و قاعده باشد.

من دوستی داشتم و او دارای همسری بود که از چنین اختلال رنج می برد. او در هر مناسبتی ازین شکایت داشت که از همسرش به ستوه آمده و دغدغه خاطرش این بود که نیازمند ازدواج با همسر دیگری است که با عاطفه اش او را نوازش دهد. همواره در پیش دوستانش اظهار ناراحتی می کرد که همسرش فیلسوف است و تقدیر ازلی برین بوده که قربانی فلسفه و نخستین قربانی آن باشد.

سپس با دقت درین فرموده رسول خداﷺ خواهی دید که ایشان در وجود زن و حیات او دو چیز را به هم پیوست داده که در بین آنها کشمکش شکل می گیرد که در واقع منشأ سعادت خود زن و سعادت مرد در کنار زن است.

رسول خداﷺ زن را به ضعف اندیشه و خرد توصیف می کند - از ضعف دین هم در موارد بعدی بحث خواهیم کرد- آنگاه در عین حال او را صاحب قدرت و تسلط بر مرد می داند، پس بررسی تحلیلی آن چگونه است؟

بررسی تحلیلی این است که زن پیوسته در تلاش این است که در وجود مرد یک شریک جنسی و در پناه او مراقبت و حمایت برای خود پیدا کند و این خود لازمه اش این است که زن از مرد ناتوان تر باشد و این ناتوانی هم یک شرط الزامی برای تسلط زن بر مرد می باشد. محققاً مقایسه مشکل آفرینی نیست که اسلحه زن بسته به ضعف او و تسلطش بر مرد بسته به نیازش به مرد و پناه بردنش به او باشد. و حاجت زن به مرد هم در صورتی است که مرد از لحاظ جسم و عقل از زن توانا تر باشد.

پس اگر قرار برین باشد، شاید مردان به زورگویی متهم شوند. اما گوش بسپار به گفته نویسنده آلمانی خانم «استر فیلار» که در کتاب تحقیقی و جالب خود (که به عربی تحت عنوان) «حق الرجل فی التزوج بأكثر من واحدة» (برگردانیده شده) می گوید: - هر چند که نیروی بدنی عامل فشار و زورگویی بر یک طبقه اجتماعی شده بتواند؛ باز هم هیچگاه امکان نخواهد داشت که در تسلیم کردن و به زانو در آوردن جنسی در برابر جنسی دیگر موفق گردد. شخصی که می تواند شخص دیگری را مغلوب و مقهور کند، همان شخص ناتوانی است که محتاج به مساعدت و یاری است؛ نه آن شخصی که به لحاظ جسمی قوی تر است. عاشیق دارای سُلطه و چیرگی نیست؛ بلکه معشوق دارای سُلطه و چیرگی است. حق الرجل فی التزوج بأكثر من واحدة/ ص ۳۴ -.

او در چند جای ازین کتاب تأکید می کند که زن فقط به مردی می پیوندد که از او تیز هوشتر و در کنارش چون کودنی ساده لوح بنماید. چه این تفاضل جهت پناه بردن زن به مرد یک شرط الزامی است و زن بیش از آن که عنوان شریک جنسی را در مرد سراغ داشته باشد، حمایت و توجه را در وجود او جویا می شود. وی چنین اظهار می دارد: - راجع به زنان واقعیت این است که خواهند توانست مردان را به زانو در آورند، بدین صورت که غریزه جنسی خود را کنترل و مهار کنند تا بدینوسیله مردان تابع آنان

گردند و از آنجا که در اکثر اوقات به لحاظ جسمی و فکری از مردان ضعیف ترند، زنان خواهند توانست که علاوه بر توان شان در کنترل و مهار جاذبه های جنسی، توجه مردان را نیز از آن جهت که محل مراقبت و حمایت هستند به خود معطوف دارند. همان/ص ۱۷.

و نیز می افزاید: - در صورتی که زن از مرد ناتوانتر و افزون بران کودن تر باشد، زن به طرف جذاب و هوس انگیز برای مرد تبدیل خواهد شد. همان/ص ۲۰.

او در ادامه بحث از زبان خود زنان این واقعیت را مورد تأکید قرار داده و می گوید: - در میان زنان قول معروف این است: مردی که من در صددش هستم همانی است که بتواند از عهده حمایت من بر آید و هیچگاه این امر از او ساخته نیست؛ مگر آنکه قامتی بلند تر و بنیه ای قوی تر و هوش تیز تر داشته باشد. مردی که من می خواهم همانی است که در سایه قامت او می نشینم و جهت مشاهده سیمایش دیدگانم را می گشایم. همان/ص ۲۴.

بدین سان آنچه از نقطه نظر علمی و به شهادت خود زنان ثابت شده، این است که زن به لحاظ جسمی از مرد ضعیف تر و به لحاظ هوشمندی از او کمتر است و ازین هم دل نگران نیست. بلکه آن را جلوه ای از ضعف زنانگی خود می داند؛ چیزی که در واقع برای زن سرمایه ای است که در تسلط و چیرگی بر مرد از آن بهره برداری می کند.

حال آیا رسول خداﷺ از روی گشادگی چیزی کمتر ازین کلام خطاب به زنان فرموده است؟ شگفت این که کسانی که از برنامه اسلام انزجار دارند و در جو سازی علیه اسلام حرفه ای علنی و بی ارزش در پیش گرفته اند، این حدیث رسول اللهﷺ را در محافل به ویژه محافل زنان مطرح کرده و در انتقاد از آن زبان درازی می کنند. اما هرگاه نوشته جات روانشناسان را مشاهده کرده و از گفتار امثال این نویسنده آلمانی که ما چند فقره از آن را عنوان کردیم، اطلاع حاصل کنند، زبان انتقاد در کام فرو برده و از سر احترام و پذیرش بدان گوش می سپارند؛ گر چه هم بگوییم سر تعظیم و تقدیس فرو نیاورند.

هم اینک این پرسش به جاست که ما وجه تفاوت هوشمندی زن و مرد را فهمیدیم، حال وجه تفاوت آنها در دین چیست؟ چه کسی حکم کرده که زن می بایست نقص دین داشته باشد و علت این نقص کدام است و در این شرایط چه چاره ای برای زن باقی می ماند که درین کار مسؤلیت آن را متحمل گردد؟

پاسخ این است که گاهی هدف از اطلاق نقص دین، کم بودن تکالیف سلوکی و عملی است و بی تردید مکلف در برابر آن - علتش هر چه که هست - مسؤولیت ندارد و گاهی هم هدف از اطلاق نقص دین، سهل انگاری و تقصیری است که فرد مکلف با مسؤولیت و اختیار خود انجام خواهد داد.

طفل یا نوجوانی که هنوز به بلوغ نرسیده متصف به نقص دین می گردد و این بدان معنی نیست که گناه تقصیر و سهل انگاری خود را متحمل گردیده باشد؛ بلکه چه بسا هم در مسیر انجام واجبات، فرایض مستحبات گام های سریعی خواهد نهاد و بیشتر از اکثر مردان بالغ در انجام وظیفه عمل خواهد کرد. بلکه اتصاف طفل یا نوجوان نا بالغ به نقص دین ازین جهت است که او در برابر هیچ یک از مبانی و احکام اسلامی برای انسانها هنوز مکلف نیست. بنا بر این اتصاف او به نقصان دین به همان معنی نخست (کم بودن تکالیف سلوکی) می باشد.

انسانی هم که نسبت به احکام و دستورات الهی سهل انگار و در برابر حدود الهی احساس مسؤولیت نمی کند، به نقصان دین متصف می گردد. ولی درین جا بدین معنی است که در التزام به احکام اسلامی با اراده و اختیار خود کوتاهی داشته است و ازین رو گناه تقصیر و مسؤولیت ناشی از نقصان دینش را متحمل خواهد گردید. بنا برین اتصاف او به نقصان دین به معنی دوم (سهل انگاری و تقصیر فرد) می باشد.

به دنبال روشن شدن این نکته باید دانست که هدف رسول خدا ﷺ از نقصان دین زنان معنی نخست (قلت تکالیف سلوکی) می باشد. منظور رسول خدا ﷺ از فرموده خود این است که ذات اقدس الهی پاره از تکالیف شرعی را در حق زن تخفیف داده و ساقط نموده است؛ برای مثال زن در اثنای حیض و نفاسش مکلف به اقامه نماز نیست و مکلف نیست که آن را (پس از رفع تکلیفش) متعاقبا قضا کند و همچنین درین اثنا تلاوت قرآن برای زن حرام است و با این حال چیزی از اجرش کاسته نخواهد شد؛ چون در این مورد تقصیری ندارد؛ بلکه این تخفیفی از جانب پروردگار است.

آری در چنین شرایطی زن به نقصان دین موصوف خواهد شد بدان معنی که تکالیف و وظایف شرعی اش کم است و هیچگاه بدین معنی نخواهد بود که زن در دین خود کوتاهی دارد؛ زیرا در امری که خداوند در حق او فرض نموده اختیاری ندارد.

روشن ترین دلیل بر گفتار ما این است که بیان الهی در بیش از یک جا در قرآن مقرر داشته که پاداش زن و مرد مسلمان پایبند به دین یکسان است؛ نه مرد بر زن برتری دارد و نه زن بر مرد. از جمله قرآن می فرماید: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. پس پروردگار شان پاسخ شان داد که من عمل هیچ صاحب عملی را، خواه مرد و خواه زن، تباه نخواهم ساخت، برخی از شما از برخی دیگرید. سورة آل عمران/ ۱۹۵. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا. و کسانی که کار های نیک انجام داده و با ایمان هستند، خواه مرد باشند یا زن، اینان وارد بهشت می شوند و و یک ذره بر آنان ستم نخواهد رفت. سورة النساء/ ۱۲۴.

اگر بگویند ازین آیات چنین بر می آید که پاداش الهی مشروط به کردار نیک است و حال آنکه زن در دوران نفاس و قاعدگی شرعی از مهم ترین اعمال نیک که نماز است محروم و ممنوع شده، بنا برین همان شرطی که پاداش زن و مرد بدان بسته است تحقق نخواهد یافت.

در پاسخ می گوئیم: مصدر اجر و پاداش الهی لیبیک گفتن به دستورات الهی بخاطر رضاییت خدا می باشد و این لیبیک گویی و استجابت همانگونه که به کردن ها پذیرفته می شود، به نکردن ها نیز تحقق می پذیرد. بدین ترتیب زنی که از جانب خداوند سبحان مکلف است که در دوران قاعدگی شرعی (حیض و نفاس) نماز نخواند، بی تردید در صورت انجام دادن این تکلیف الهی مورد اجر معنوی قرار می گیرد؛ مادامی که هدفش از عدم اقامه نماز پاسخگویی به دستور خدا باشد. بنابراین کناره گیری زن از خواندن نماز در دوران قاعدگی شرعی، درست مانند نماز خواندن دیگران درین مدت است و هر دو موضع منشأ پاداش و اجر معنوی اند، مادامی که انگیزه هر کدام از دو طرف در موضعگیری مورد تکلیف، لیبیک گفتن به دستور الهی و جلب رضاییت پروردگار باشد.

بسیارند زنانی که مشتاقند تا در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح شرکت کنند و از تشنگی شدید برای این نماز رنج می برند؛ ولی چون عذر قاعدگی دارند و به علت آن خداوند نماز خواندن را در این مدت از آنان ممنوع ساخته، و بنابراین ازین نماز که کاملاً شیفته آن هستند کناره می گیرند تا امر الهی را فرمان برده و رضاییت او را بجای آورده و خویشتن را از قهر الهی حفظ کرده باشند.

بی تردید این موضعگیری زن عبادت و بندگی واقعی زن برای ذات اقدس الهی است و در برابر آن اجر معنوی دارد. مگر نه این است که رسول خدا ﷺ می فرماید: اعمال بستگی به نیت انسان ها دارد و هر شخصی چیزی را دارد که نیت کرده است. بخاری و مسلم. و می فرماید: خداوند نه به صورت و سیمای شما نگاه می کند و نه به اعمال شما؛ بلکه به دل های شما نگاه می کند. مسلم، ابن ماجه و احمد.

برین اساس رسول خدا ﷺ زن را با توجه به واقعیتی توصیف نموده که آثار نا مطلوب، ننگ و عار و هیچگونه مسؤولیتی را برای زن در بر نخواهد داشت.

اینک به سراغ حدیث دوم از رسول خدا ﷺ می رویم که می فرماید: اگر چنانکه فرمان می دادم کسی در برابر کسی سجده کند، زن را فرمان می دادم که در برابر شوهرش به سجده رود؛ چون حق بزرگی بر همسرش دارد.

آنچه درین حدیث سوال بر انگیز است این است که ازین حدیث این نکته فهم می شود که زن بیش از یک کنیزک نیست که می بایست در برابر سرپرستی مرد، به عنوان یک شریک شوهر به زانو در آید؛ سرپرستی ای که نزدیک به سطح عبودیت و بندگی است و این قبیل وضعیتی که زن در برابر مرد با آن دست به گریبان است، بر کلیه مفاهیم و مظاهر قابل تصور مساوات در بین زن و مرد خط قرمز خواهد کشید و ساختار خانواده را بر دو پایه اساسی آقایی و بردگی بنیان خواهد نهاد.

پاسخ این شبهه و سوء ظنی که امکان نفوذ آن در ذهن کسی؛ جز انسان های ساده لوح و شتاب زده که هدفی را مورد توجه قرار داده و سریعاً آن را دنبال می کنند متصور نیست، درست همچون پاره ای از روزنامه نگارانی که بخاطر در آمد های سود آور مطبوعاتی، رویداد های و اخبار مبهم و غبار آلود را به چاپ می رسانند، می گوئیم: پاسخ این شبهه و سوء ظن به شرح زیر می باشد:

کسانی که این حدیث رسول الله ﷺ را مبنی به تذکر دادن به زن در خصوص حفظ حقوق شوهرش دانسته، باید در مقابل نیز توفقی داشته و در جستجوی دیگر احادیثی از رسول خدا ﷺ بر آیند که دران ها مرد را مورد خطاب، و در خصوص حقوق همسرش به او تذکر داده است. آنگاه که این دو تذکر را با هم مقایسه کرده و از آن پس بپرسند: کدام یک از زوجین بار سنگین تر حقوق را به نفع دیگری متحمل گردیده است؟

این جاست که فرد مقایسه گر در میان دو تذکر در مورد دو نوع حقوق که هریکی از دیگرش گویاتر و رساتر است، حیرت زده می شود و درین صورت شبهه و اشکال به صورت زیر چهره می نماید: چرا رسول خدا ﷺ این تذکر قابل ملاحظه را در خصوص حق بزرگ مرد بر زن، به زن گوشزد می کند و بلافاصله تذکر مشابه آن را در مورد بار بزرگ حق زن بر مرد، به مرد گوشزد می کند؟ این دو تحریک متقابل برای چه؟

گو آنکه در کنار برخی سطحی خوانان و سطحی نگران و سختگیران در اعتراض و انتقاد هستم که با پرده پوشی و تعجب می پرسند: آیا رسول خدا ﷺ همانگونه که در حق شوهر به زن سفارش نموده، در حق زن نیز چنین سفارشی را به مرد داشته و همانگونه که در رابطه به حقوق شوهر قاطعیت به خرچ داده در مورد حقوق زن نیز چنین قاطعیتی را به خرچ داده است؟

ما در پاسخ می گوئیم: آری و این هم چند مورد از وصیتهای و دستورات الهی که رسول خدا ﷺ جهت تذکر و قاطعیت به خرچ دادن در مورد حقوق زن و اهمیت حفظ آنها، این دستورات را متوجه مرد ساخته، به شرح زیر می آید:

- ۱- همانا زنان همتای مردان اند و جز مردان بزرگوار آنان را ارج نمی نهند و جز مرد فرومایه با آنان سوء رفتار نمی کنند. مسند احمد.
- ۲- بهترین شما کسی است که با همسرش بهتر باشد و من نسبت به همسر و خانواده ام بهترین شما هستم. ابن ماجه و حاکم.
- ۳- کسانی در میان مؤمنان ایمان شان کامل تر و به من نزدیکترند که با همسران شان مهربان تر باشند. ترمذی و حاکم.
- ۴- هان در رابطه با زنان نیکی را با همدیگر سفارش نمایید؛ زیرا آنها نزد شما اسیرند، ایشان را در پناه همسری گرفته اید و بوسیله کلمات الهی عورت شان را برای خود حلال ساخته اید، هر آینه شما بر آنان حق دارید و آنان نیز بر شما حق دارند. ابن ماجه و ترمذی.

در صورتی که زوجین از وصایای رسول خدا ﷺ مبنی بر پاسداری و اهتمام زن به حقوق شوهرش و رعایت و توجه مرد به حقوق زنش تجلیل کنند و مطمئن باشند که از طرف رسول خدا ﷺ صادر گردیده

است، مطمئناً این وصایا این اثر تربیتی را بر جای خواهد نهاد که هر یک از زوجین بسوی قلب دیگری هم‌چشمی کرده و راهی را اتخاذ خواهد کرد که رسول خداﷺ معرفی نموده و بدان فرمان داده است.

زن در زمینه اظهار محبت نسبت به شوهرش، با بهره‌گیری از فنون مختلف خدمت‌گذاری و حفظ و نگهداری و ابزار شادی آور و سعادت‌بخش، از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد کرد، و مرد نیز به نوبه خود با استفاده از راه‌های الفت بخش و سعادت بخش و دراز کردن دست مدد و یاری به سمت زن در راستای انجام وظایف و شؤونات مختلف خانه‌داری و رفتار با او از سر لطف و عطوفت فوق العاده، نسبت به او اظهار محبت خواهد کرد و در آن نهایت تلاش خود را بکار خواهد گرفت. منظور زوجین هم از حرکت در این راه، اجرای تعلیمات گرامی پیامبر اسلامﷺ است.

حال تصور کنید زن و شوهری که بر طبق این برنامه الهی بسوی دل یکدیگر می‌شتابند، باید رابطه آنها با همدیگر چه جور رابطه‌ای باشد و عشق و محبت در زندگی آنها چه جایگاهی داشته باشد؟

عشق و حب در زندگی این زن و شوهر از همان ابتداء کوچک است و بلافاصله رفته رفته بزرگ می‌شود و بعد ها رشد و شگوفایی خود را ادامه خواهد داد؛ درست همانند درختی که از آن مواظبت شده و مدام آبیاری می‌گردد و زندگی این چنین زن و شوهری، تمام عمر ماه عسل خواهد بود.

اما به عکس این در زندگی زناشویی که به وصایای رسول گرامی اسلامﷺ مبنی بر حفظ حقوق زوجین، پشت پا زده و از التزام به تعالیم و برنامه‌های اسلامی فاصله گرفته، حب و عشق در بین زوجین از همان ابتدا بزرگ است و وجود این حب هم در چهار چوب همان پیوند و همزیستی ابتدایی آنها قرار دارد که در پس حصار ازدواج شکل گرفته است؛ اما بلافاصله رفته رفته این حب رو به کاستی نهاده و کوچک می‌شود تا جایی که حرارت آن به خاموشی می‌گراید. بالآخره رابطه این چنین زوجینی به یک زندگی زناشویی تقلبی و ملال آور بر می‌گردد و این هم اگر از کشمکشها و گرفتاری‌ها مصون بماند.

حال نگاه کن به تفاوت رابطه زناشویی در واقعیت زندگی غرب و در واقعیت خانواده اسلامی متلزم. رابطه زناشویی نخست از طرفی بر پایه شهوت پرستی و لذت جنسی مرد و از طرف دیگر - به قول خانم استر فیلار - بر پایه بهر برداری زن از این لذت جنسی، در جهت اینکه حفظ و نگهداری خود را بر شوهرش تحمیل کند استوار است؛ یعنی هر کدام از زوجین دیگری را بخاطر مصلحت خویشان استثمار

خواهد کرد. بالآخره نتیجه این خواهد شد که رشته ازدواج گسیخته شده و بر خورد های عاشقانه ظاهری آنها، در صورت ناتوانی یکی از آنها از ادامه بکار گیری مکر و حيله در راستای تداوم استثمار، به کینه توزی ها و منازعات مبدل خواهد گشت. درست همانگونه که نویسند آلمانی خانم «استر فیلار» نیز آن را به درستی به تصویر کشیده است.

ولی رابطه زناشویی دوم مبتنی بر جانفشانی و از خود گذشتگی هریک از زوجین به نفع طرف دیگر می باشد و هدف ازین فداکاریها، کسب رضایت الهی است. بنابراین بازتاب اجتناب ناپذیری که بر جای خواهد نهاد، این است که بر اثر همچشمی بی نظیر در نوع خود، چخماق محبت در میان این دو زوج جرقه زده و روشن خواهد شد و همچنین تحکیم پایه زندگی زناشویی و تداوم همزیستی مسالمت آمیز همراه با عشق و محبت تضمین خواهد شد.

آری همین است ثمره و رسالت این دو توصیه رسول گرامی اسلام ﷺ که یکی ازان ها را متوجه مرد و دیگری را متوجه زن ساخته است.

این واقعیت فقط از ذهن کسانی دور است که در میان مجموع تعالیم و توصیه های پیامبر ﷺ سمع و نظر خود را تنها متوجه این حدیث می سازند که می فرماید: اگر چنانچه فرمان می دادم کسی در برابر کسی سجده کند، زن را فرمان می دادم که در برابر شوهرش به سجده رود؛ چون حق بزرگی بر همسرش دارد.

از جمله احادیثی که با مسأله متون سوال بر انگیز پیش گفته در ارتباط است، این حدیث از رسول خدا ﷺ است که می فرماید: در دنیای شما من دو چیز را دوست دارم: زنان و بوی خوش و روشنی چشم در نماز قرار داده شده است. نسایی و احمد.

کسانی که تصور منحنی و ساقط از معنای حب دارند و کسانی که احساسات و روابط غریزه را یگانه معیار تشخیص معنی حب و عشق ارزیابی می کنند، طبیعی است که محبت رسول خدا ﷺ را رنگ رویا های خواهند بخشید که در دماغ شان می پروراند و آن را بر اساس صفاتی تعریف خواهند کرد که در روح و روان شان ریشه دوانیده است.

در نقطه مقابل در میان افراد تحصیلکرده مسلمان سطحی‌نگر هم کسانی به چشم می‌خورند که از چنین حدیثی اغماض کرده، از کنار آن گذشته و در مناسبت‌ها نسبت بدان تظاهر به جهل می‌کنند تا مبادا با مشکلی بر خورند که بر اثر کوتاه اندیشی و ضعف آگاهی خود چنین می‌پندارند که هیچگاه به راه خروج ازین مضیقه رهنمون نخواهند گردید.

شاید این تظاهر به جهلی که بازتابیک نگرش سطحی است، به مراتب بدتر از آن تصور منحط باشد. ولی واقعیتی که برای هر کسی که اندیشمند و متفکر و سرتاسر سیره و تاریخ زندگانی رسول خدا ﷺ را واریسی نموده، روشن و علنی است که این فرموده رسول خدا ﷺ که در رابطه با خود فرموده اند، ما را در برابر فضیلتی نو از فضایل شهره آفاق آنحضرت ﷺ قرار داده و توجه ما را به سوی جلوه بی نظیر از تعالیم انسانی و صفای فطرتش معطوف داشته و بلکه یک بُعد از مهمترین ابعاد رسالت نبوی را، که به عنوان یک مربی و معلم بر اساس آن بسوی مردم مبعوث گردیده، برای ما کشف می‌کند.

کوتاه سخن آنکه، همان طور که رسول خدا ﷺ در باره خود فرموده اند: محمد مبعوث شد تا مکارم و فضایل اخلاقی را کامل کند.

بدیهی است هر روش و برنامه ای که انسان در مسیر حیات و روابط خود با آنها سرو کار دارد، دارای دو بُعد است: بُعد بدی و فساد و بُعد خیر و صلاح. رسالتی که پیامبر ﷺ بدان مبعوث گردید عبارت است از اینکه آنحضرت ﷺ با استفاده از بیانات اندرز آمیز و سلوک عملی تبیین گر خود مردمان را در سمت بُعد و روی برتر، یعنی بُعد خیر و صلاح بر سر راه بدارد.

در زمان بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ عربها به مقوله های چون: مروت، جوانمردی، شهامت و بزرگی اعتنا می کردند؛ اما این مقوله ها را با همان بُعد فساد آمیزش استعمال می نمودند، برای عزت و شرف هم ارزش بزرگی قایل بودند؛ ولی از لابلای همان بُعد فساد آمیزش محافظت از عزت و بزرگی را فهم می کردند.

و همچنین به احساسات عشق و دوست داشتن زن توجه کرده و در ضمن غزلیات و روابط جنسی خود بسیاری از این احساسات عاشقانه را به نمایش می گذاشتند، منتها این حب را از بُعد فساد آمیزش، یعنی بُعد خودکامگی و بی اخلاقی افسار گسیخته به کار می گرفتند.

در عصر جاهلیت عشق ورزیدن یک مرد عرب به زن بیانگر نیاز جنسی او به زن بود و موقعی که تمایل جنسی اش بر آورده می شد و خود را از او اشباع می نمود، دیگر او را کالای پرت شده در گوشه خانه می پنداشت که مملوک بود نه مالک، برده بود نه آقا و به حق شوهر تن در می داد؛ بی آنکه شوهر به حقوق او توجه نماید. و هرگاه غریزه جنسی این مرد برای بار دیگر به هیجان می آمد، مجدداً غزل‌سراییی و نغمه های عاشقانه خود را در جهت اشباع خود کامگی با زبان شور و اشتیاق، از سر می گرفت و هنگامی که به مرادش می رسید، کماکان او را بجای خود می افگند و از او سر بر می تافت، محققاً زن همانگونه که در باره اش یا خطاب به خودش گفته اند نزد بلهوسان چنین بوده و هست که: شما بازیچه ای در گوشه خانه هستی که فرد نیازمند و مشتاق از وجودت کام می گیرد.

هدف از بعثت رسول خدا ﷺ اصلاح و سر و سامان دادن به این اوضاع ناگوار و تعدیل این رفتار های ناهنجار و بر انداختن نقاب از چهره انسانی این روابط و مفاهیم پای در هوا بوده است، و شاید فرایند روابط جنسی مرد با زن و همچنین شالوده آن یعنی محبت و عشق یکی از خطرناکترین این اوضاع بوده باشد که بیش از هر چیز نیاز به اصلاح و سازماندهی داشته است.

این رسالت رسول خدا ﷺ هم، در سر و سامان دادن به این شرایط حاکم بر جامعه و ابزار شکل اجتماعی و انسانی صحیح آنها، نتنها از طریق وصایا و تعالیم تئوری شکل گرفته؛ بلکه مهمتر و حیاتی تر از همه با بهره گیری از الگو سازی و نمونه های عملی نیز به ایفای نقش پرداخته است. و این خود همان فلسفه ای است که خداوند سبحان در ساختن رسول خدا ﷺ به عنوان الگوی آینده آل در فضایل اخلاقی، روابط سالم اجتماعی و توجه غرایز بشری بر اساس شکل درست آنها، آن را منظور داشته است.

به همین دلیل برای آنکه رسول خدا ﷺ بتواند مفهوم حب مرد نسبت به زن را تصحیح و آن را در شکل سالم انسانی اش جلوه گر سازد، ناگزیر می بایست که از جانب شخص خود، ابزاری در جهت تبیین عملی و مظهري از الگوی سلوکی در برابر دیدگان عرب و عجم به نمایش می گذاشت. و این موضوع هم اتفاق افتاد؛ چه آنحضرت ﷺ از لابلای اخلاق کلی انسانی و روابط با دیگران شکل صحیح و برتر برنامه ای را به ما نشان داد که بایستی در هر عصر و زمانی حیات اجتماعی بر پایه آن حرکت کند.

از این رهگذر، تصویر برتر انسانی و اجتماعی روابط میان زن و مرد به طور عموم و محبت و عشق ورزی مرد نسبت به زن به طور خصوصی و همچنین تصویر برتر انسانی اخلاق و سایر روابط اجتماعی، در زندگی رسول خدا ﷺ برای ما جلوه گر افتاد.

آری رسول خدا ﷺ با این فرموده خویش: - در دنیای شما دو چیز را دوست دارم: زنان و بوی خوش- توجه ما را به محبت و دوست داری اش نسبت به زن معطوف داشته؛ ولی وقتی که ما نگاه کردیم دیدیم که آنحضرت ﷺ به وسیله این عشق و محبت خود، ما را در برابر عالی ترین شکل انسانی روابط بین زن و مرد قرار داده و این حب را به عنوان جایگاه والای اجتماعی زن نشان داده است. به همین لحاظ در سایه اسلام اهلیت زن به تکامل خویش رسیده است: همچون مرد از او طلب مشورت می شود، اظهار نظر می کند، دیدگاه درست از او پذیرفته میشود، با مردان قرارداد و معاملات را براه می اندازد، بر اساس ترازوی عدالت با آنها اقامه دعوا می کند، میراث می برد، از او ارث برده می شود و بالاخره درست همچون مرد، استحقاق دستمزد خود را در برابر کاری که کاملاً از عهده آن بر آمده دارد.

به همین ترتیب محبت علنی آنحضرت ﷺ نسبت به زن ابزاری در جهت تبیین عملی شیوه ای بود که بایستی رابطه مرد بازن در سطح فطرت و غریزه بشری بر اساس آن شکل بگیرد، بدیهی است الگوی هم که رسول خدا ﷺ منشأ و طلایه دار آن بوده به وسیله اندرز ها و بیانات قولی هویت آن برای مردم روشن نمی شود؛ بلکه تنها با استفاده از رفتار و عمل مجسم خواهد شد.

حالا در تبیین عملی محبت رسول خدا ﷺ نسبت به زن را چهار چوب روابط ایشان با همسران خود اندیشه و تأمل کنید. آیا در این محبت چیزی را سراغ دارید که جایگاه اخلاقی آنحضرت ﷺ را لکه دار نماید؟ یا آن را به شکل روش و سلوکی تنزل دهد که به مبانی انسانی و ارزش های اخلاقی و احکام اسلامی پشت پا خواهد زد؟

راستی اگر هدف آنحضرت ﷺ ازین محبت دستیابی به لذت جنسی و هوا و هوس می بود، در چنین شرایطی این هدف در نوع زندگی ایشان با همسران خود در بیت نبوی تبلور می یافت، و همزیستی وی با آن ها مبتنی بر زهد و سختی ناگواری نمی بود و در آن هنگام که همسرانش از او تقاضای افزایش لذت معیشت کردند، آنان را به انتخاب یکی ازین دو راه دعوت نمی کرد که: یا طلاق بگیرند و در رفاه

و آسایش زندگانی باشند و یا جهان آخرت را ترجیح دهند و همگام با رسول خدا ﷺ بر شدت و سختی معیشت دوام بیاورند. (اگر بهانه مغرضینی که با سوء تعبیر ازین حدیث - زنان و خوش بویی را دوست دارم... رسول الله ﷺ را متهم به شهوت پرستی می کنند درست می بود)، باید رسول خدا ﷺ بیش از همه همسرانش، تمایل به لذت بردن همسرانش از از رفاه و زینت زندگی داشته باشد.

اگر اسلام بیانی داشته باشد که بخواهد در ضمن آن هویت و ویژگی های خودش را به مردم معرفی نماید، چنین می گوید: که بافت هویتش از تار و پود حب تشکیل شده است و چنانچه این حب نیز بخواهد هویت فطری پیراسته از شوایب، خود را به مردم معرفی کند چنین اظهار می دارد که: هویت متعالی و آیده آل او در حب رسول خدا ﷺ تبلور یافته است^۱».

و - مسئله بعثت پیامبران ﷺ از میان مردان:

اولاً: هیچ کسی نمی تواند به طور قطع بگوید که پیامبری از میان زنان نیامده است، البته از دیدگاه اکثریت علمای اسلام بنا به سیاق آیت مبارکه ۱۰۹ از سوره یوسف که بعداً شرحش می آید پیامبران از میان مردان انتخاب شده اند. آیت دیگری در قرآن عظیم الشأن چنین آمده است: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا. و نیستیم ما عذاب کننده تا آنگاه که فرستیم پیغامبری را. سوره الاسراء/ ۱۵. بحث بر سر این آیت مبارکه بسیار به درازا می کشد و حتی ناچار می شویم که بحث پلورالیسم را در حوزه فلسفه اسلامی تحت بررسی بگیریم که این کار نیازمند رساله مستقل است؛ اما درین جای صرف این قدر می توانیم بگوییم که حافظ ابن کثیر دمشقی رحمته الله در تفسیر این آیت مبارکه حدیثی را از پیامبر اسلام ﷺ چنین نقل کرده است: أَرْبَعَةٌ يَحْتَجُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَصَمٌّ لَا يَسْمَعُ شَيْئًا، وَ رَجُلٌ أَحْمَقُّ، وَ رَجُلٌ هَرَمٌ وَ رَجُلٌ مَاتَ فِي فِتْرَةٍ، فَأَمَّا الْأَصَمُّ فَيَقُولُ: رَبِّ قَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَ مَا أَسْمَعُ شَيْئًا. وَ أَمَّا الْأَحْمَقُّ فَيَقُولُ يَا رَبِّ قَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَ الصَّبِيَّانِ يَحْذِقُونِي بِالْبَعْرِ. وَ أَمَّا الْهَرَمُ فَيَقُولُ: رَبِّ قَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَ مَا أَعْقَلُ شَيْئًا. وَ أَمَّا الَّذِي مَاتَ فِي الْفِتْرَةِ فَيَقُولُ: رَبِّ مَا أَتَانِي لَكَ رَسُولٌ. فَيَأْخُذُ مَوَاتِقَهُمْ لِيُطِيعَنَّهُ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنْ ادْخُلُوا النَّارَ، فَوَالَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَ سَلَامًا^۲. چهار کس در روز قیامت معذور اند: شخص کوری که چیزی را نمی شنود، شخص کودن، شخص کهن سال و شخص که در دوران فترت (وقفه از یک پیغمبر تا آمدن پیغمبر دیگر) مرده باشد. شخص ناشنوا می گوی: پروردگارا! اسلام آمد و من

^۱ - بوطی، محمد سعید الرمضان، زن در میان شفافیت شریعت الهی و تیرگی فرهنگ غرب. ترجمه فرید قادری، صص ۱۶۶ - ۱۸۰.
^۲ - مسند احمد: رقم ۱۶۴۱۰. باید گفت که حافظ ابن کثیر رحمته الله نیز حواله حدیث را به مسند احمد داده بودند، ما پس از جستجو آن را دریافتیم؛ ولی بعضی از حروف در مُسند کم و زیاد شده بود؛ مثلاً بجای «رَبِّ قَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ» «رَبِّ لَقَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ» بود؛ ولی ما عین متن تفسیر ابن کثیر رحمته الله را اینجای نقل و اعراب گذاری کردیم. همچنان این حدیث در «الفتح الربانی شرح ترتیب مسند الامام احمد» اثر علامه عبدالرحمن البناء الساعاتی رحمته الله پدر شهید امام حسن البناء رحمته الله به شماره ۱۳۲۵۹ ثبت شده است.

چیزی را نشنیدم. و اما کودن می گوید: پروردگارا! اسلام آمد؛ ولی کودکان با افگندن پشکل حیوانات به سویم نُورَم می کردند. و اما کهن سال می گوید: پروردگارا! اسلام آمد؛ ولی من چیزی را درک نکردم. اما آنکه در زمان فتره مرده است می گوید: به سوی من از سوی تو فرستاده ای نیامد. پس ازان که از آنان پیمان اطاعت حتمی گرفته می شود به دوزخ داخل کرده می شوند، قسم به ذاتی که نفس محمد در دست اوست آنان به دوزخ که داخل می شوند آتش بر آنان خنک و سلامتی (شبیبه آتش ابراهیم علیه السلام) است.

حال با توجه به آیت مبارکه فوق و این حدیث قطعاً ناممکن است که خداوند برای رهنمایی ملت های که دارای تمدن درخشان و ریشه دار در تاریخ؛ همچون چین، هند، سرخپوستان بومی قاره امریکا، فارس ها و غیره پیامبرانی را نفرستاده باشد، اینکه ما نمی شناسیم خداوند خودش به آن آگاه است؛ زیرا قرآن صراحت دارد که بدون فرستادن انبیاء کسی تعذیب نمی شود.

امام ربانی مجدد الف ثانی رحمته الله در باره بعثت پیامبران در هند نوشته است: «اینجا کوه اندیشی سوال نکند که اگر در زمین هند انبیاء مبعوث می شدند هر آئینه خبر بعثت ایشان نیز به ما می رسید؛ بلکه آن خبر از جهت توفیر و دواعی به تواتر منقول می گشت. و لیسَ فلیسَ؛ زیرا که گویم دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود؛ بلکه دعوت بعضی مخصوص به یک قوم بوده و بعضی را دعوت مخصوص به یک قریه و یا به یک بلده بود...^۱». همچنان مولانا محمد هاشم جان کشمی بدخشانی خلیفه امام ربانی رحمته الله نوشته است: «ازان جمله است که بر ایشان (امام ربانی رحمته الله از طریق کشف و کرامت) ظاهر گردانیده اند که در هند انبیاء بوده اند علیهم السلام...^۲».

تعداد دقیق انبیاء علیهم السلام را هم جز خداوند جل جلاله کسی نمی داند، علامه امام الملا علی قاری الهروی حنفی رحمته الله در کتاب (شرح فقه اکبر) دو حدیث از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است: سئلَ عن عددِ الأنبياءِ عليهم الصلاة والسلام فقال: «مائة ألف و أربعة و عشرون ألفاً». و فی روایة: «مائتا ألف و أربعة و عشرون ألفاً». از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد شماره انبیاء علیهم السلام پرسیده شد، او شان فرمودند: «یک صد و بیست و چهار هزار تن اند». و در روایت دیگر: «دو صد و بیست و چهار هزار آمده است»^۳.

^۱ - سرهندی، احمد، مکتوبات. ج ۱، دفتر نخست، مکتوب ۲۵۹، ص ۴۳۰.

^۲ - کشمی، محمد هاشم، برکات احمدیه یا زبدة المقامات. ص ۱۸۳.

^۳ - القاری، ملا علی، شرح فقه الاکبر. ص ۹۹.

اما قسمی که دیده می شود نخست میان دو روایت اختلاف وجود دارد. ثانیاً محقق کتاب مذکور با تحقیق ارزشمند خود دو سند ازین حدیث را با منابع آن بیان کرده و سند اولی را ضعیف و سند دومی اش را مختلط (متناقض) خوانده است.

بنابراین تعداد ایشان به خداوند ﷻ معلوم است، فقط اکثر مفسرین آن هم نه به طور دقیق؛ بل کم یا بیش از ۱۲۴ هزار تن گفتند. آن چه را که باور ماست به همه انبیاء ﷺ بدون چون و چرا ایمان داریم.

به همین ترتیب به طور قطعی هم گفته نمی توانیم که پیامبری اختصاص به مردان داده شده است؛ آن چه که ما می گوئیم بر اساس گمان غالب است. درست در قرآن آمده است: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ. ما نفرستادیم پیش از تو رسولانی را؛ مگر این که مردانی بودند که بر ایشان وحی کردیم. یوسف/ ۱۰۹. باید گفت که وقتی مشرکین مشرکین بر پیامبر اسلام ﷺ اعتراض کردند که اگر راست می گویند؛ پس چرا خداوند ﷻ موجود بهتری از ایشان یعنی فرشته ای را برای هدایت شان نفرستاد. خداوند ﷻ در پاسخ آن کور دلان این آیت مبارکه را فرو فرستاده و به ایشان فرمود که همه انبیاء مبعوث شده بسوی بشریت از میا خود بشر اند.

علامه فُرطَبی رحمته در تفسیر این آیت کریمه نوشته است: «هر چند این آیت می رساند که انبیاء ﷺ از میان زنان نیستند؛ اما با این حدیث متناقض است: إِنَّ فِي النِّسَاءِ أَرْبَعَ نَبِيَّاتٍ: حَوَاءَ وَ أَسِيَّةَ وَ أُمَّ مُوسَى وَ مَرِيَمَ. در میان زنان چهار تن پیامبر اند: حواء و آسیه و مادر موسی و مریم». باز همین دانشمند در تفسیر آیه مبارکه شانزدهم از سوره مریم نوشته است: «در نبوت مریم اختلاف است و عده آن را به دلیل فرستاده شدن ملک بسویش و گفتگو با او پیغمبر گفته اند؛ ولی عده گفته اند که ملک این گفتگو را در صورت بشر انجام داد».

اما باید گفت که فرشته در گفتگو با مریم ﷺ خود را معرفی کرده و علت آمدنش را به صراحت بیان نموده است، قرآن به صراحت ضمن بیان گفتگوی فرشته با مریم ﷺ از قول فرشته چنین می فرماید: قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو ام تا ببخشایم بر تو کودک پاکیزه. :سورة مریم/ ۱۹.

به همین ترتیب حافظ ابن کثیر رحمته نوشته است: «جمهور علمای اسلام بنا به سیاق این آیت مبارکه به این نظرند که وحی تشریحی به زنی از دختران آدم نیامده است؛ اما به باور بعضی ها ساره همسر

خلیل (ابراهیم خلیل الله)، مادر موسی، مریم بنت عمران مادر عیسی (پیامبر بودند) و سپس استدلال این گروه را بیان کرده است.

در صحیح بخاری آمده است: كَمَلَمِنْ الرَّجَالِ كَثِيرٌ، وَ لَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَ مَرِيْمُ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَ إِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ. اشخاص کامل شده در میان مردان بسیار اند و در میان زنان جز آسیه همسر فرعون و مریم بنت عمران کسی نیست، و برتری عائشه بر زنان دیگر همچون برتری شوربا بر دیگر طعام ها است.

این حدیث مبارکه در صحیح البخاری به شماره های ۳۴۱۱، ۳۴۳۳، ۴۷۶۹ و ۵۴۱۸ ثبت گردیده است. جالب این که امیر المؤمنین فی الحدیث امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله این حدیث را در شماره ۳۴۱۱ در (کتاب أَحَادِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، بَابُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ) ثبت کرده است. یکی از نبوغ بزرگ بخاری رحمته الله که دانشمندان بران تأکید کرده اند ترتیب ابواب بخاری بر اساس ابواب فقه است و ارزش آن را می توان تقریباً برابر به ارزش زحمات امام بخاری رحمته الله در جمع آوری احادیث گهر بار رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله دانست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دو زن اولی را انسان کامل گفته اند و ام المؤمنین سیده عائشه رضی الله عنها را در فضیلت ستوده اند. اگر در کتاب فضایل صحابه ثبت شده است بر اساس موجودیت عائشه رضی الله عنها دران گروه ثبت شده است؛ اما اینکه در کتاب احادیث انبیاء ثبت شده است دیدگاه امام بخاری رحمته الله را بر نبوت ایشان می رساند، هر چند که به این امر تصریح نکرده اند و از راز دل او و دیگران خدا آگاه تر است.

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله در شرح این حدیث مبارکه نوشته است: «بر این انحصار استدلال کرده می شود که آن دو (آسیه و مریم) پیامبران بودند؛ زیرا کامل ترین نوع انسان انبیاء، سپس اولیاء، صدیقین و شهداء اند، اگر این دو نبیه نمی بودند؛ پس لازم بود که به اوصاف ولیه، صدیقه و شهیده وصف می شدند. ولی زنانی که دارای این صفات هستند بسیار اند؛ پس این شبیه این است که گفته باشد نبی در میان زنان نیست مگر فلانه و فلانه. و اگر گفته می شد که در میان زنان صفات صدیقیت، ولایت و شهادت؛ جز به فلانه و فلانه ثابت نشده است، این سخن درست نمی بود؛ زیرا زنان دارای این صفات بسیار اند...»^۱.

^۱ - عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری. ج ۶، ص ۵۱۵.

اگر گفته شود که زنان در ایام بیماری های ویژه خویش به امر نبوت رسیده نمی توانند، و یا در میان مردان به درستی ظاهر شده نمی توانند. طرف می تواند در پاسخ بگوید: بسا از انبیاء صرف به یک قوم و قبیله مبعوث شده اند، می شد که خداوند زنان را صرفاً برای رهنمایی طبقه زن می فرستاد، و یا این که خداوندی که انبیای گرامی علیهم السلام را معصوم آفریده و به هر کدام حوصله و استقامت ده ها انسان را داده است در صورت فرستادن زنی به پیغمبری می توانست، او را از بیماری های زنانگی محفوظ بدارد و قدرت و عصمتش بدهد.

نهایتاً نظر من (مؤلف) همچون دیدگاه حافظ ابن حجر رحمته الله و سایر علما و محققین اسلام آن است که اصل این امر را خداوند عز وجل می داند و کسی به قطع حکم کرده نمی تواند که نبوت در میان بشر مختص مردان باشد؛ اما بنا به پیروی از دیدگاه اکثریت علمای اسلام، البته نه به طور قطعی؛ بل به گمان غالب گفته می توانیم که پیامبران از میان مردان انتخاب شده اند. آنچه که ما به قطع گفته می توانیم این است که به همه انبیاء ایمان داریم.

ثانیا: اگر انبیاء علیهم السلام از میان مردان انتخاب شده اند این عیبی برای زنان شده نمی تواند؛ همانگونه که برای مردان دران افتخاری نیست. هر مردی به درجه پیامبر نمی رسد و افتخار برای مرد و زن پیروی از انبیاء علیهم السلام است. در اسلام فضیلت بر اساس تقوا است، هر مرد یا زنی که پرهیزکار تر است مقرب تر است؛ اما منصب نبوت مقام دیگری است که خداوند آن را به بندگان خاصش داده و هیچ کسی به پای انبیاء نمی رسد.

دوکتور ذاکر نایک دعوتگر مسلمان هندی در رد کسانی که به زنان فخر می فرورسند نوشته است: «اگر مراد از پیغمبر کسی باشد که الله تعالی او را برای رسانیدن پیغام خویش مأمور کرده باشد، این سخن درست است که هیچ زنی به پیغمبری فرستاده نشده است. و سببش این است که قرآنکریم به صورت آشکار مرد را حاکم خانه مقرر کرده است، یعنی پیشبرد امور معاملاتی خانه به ذمه مرد است، به این ترتیب جامعه متشکل از خانواده است و اگر سرپرست هر خانواده مرد باشد نتیجه آن می شود که حاکم جامعه مردان اند. بنا برین چگونه ممکن است که از یک طرف سرپرست خانواده مرد ها باشد و از سوی دیگر پیغمبری به زن ها داده شود؟ در یک چنین حالتی آن زن چگونه مردم را رهبری می کند؟ علاوه برین این پیغمبر برای نماز گذاران امام هم است و نماز دارای قیام، رکوع و سجده می باشد. تصور کنید اگر زنی به امامت ایستاده شود آیا در نماز مقتدیان خلل واقع نمی شود؟»

مردم در معاملات مختلف شان برای دریافت جواب و هدایت احساس نیاز به ملاقات پیغمبر می کنند و پیغمبر برای پیروان خویش مظهر محبت و عقیدت می باشد، بنا برین تمام این امور در صورت پیغمبر بودن زن امکان ندارد و در عین حال اسلام نشست و برخاست زن و مرد غیر محرم را در خلوت اجازه نمی دهد، همچنان اگر زن پیغمبر باشد مطابق فطرت خویش ناچار است که ازدواج کند و درین صورت طبعا دارای کودکان می باشد، بنا برین در روز های مخصوص ماهوار مسؤلیت های خویش را چگونه به سر می رساند؟.

پیغمبری با مادر بودن از حیث مسؤلیت ها در تضادم است، عملیه مادر شدن چندین ماه را در بر می گیرد؛ پس اگر زنی پیغمبر باشد و درین ماه ها با مردم روبرو شود برایش مشکلات ایجاد می گردد، اگر نشود کار پیغمبری اش متأثر می گردد. در حالی که مرد وظیفه پدری و پیغمبری را می تواند به صورت عادی به پیش ببرد؛ چنانکه همه پیغمبران چنین بودند (اما مرد نیز در صورت نبودن زن هر دوی این کار را همزمان نمی تواند به پیش ببرد، بنا برین زن خود بازوی مرد در وظیفه پیغمبری است). اگر مقصود شما بندگان خاص خدا باشد، بسا زنان پاکدامن و نیکوکار که نمونه عفت و پاکدامنی اند در تاریخ بشریت وجود دارند که بهترین نمونه آن بی بی مریم علیها السلام است. **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.** و آنگاه که گفتند فرشتگان ای مریم هر آئینه خداوند بر گزید تو را و پاک ساخت تو را و بر گزید تو را بر زن های عالم. **سورة آل عمران/ ۴۲.**

بی بی مریم مادر عیسی علیه السلام است و در قرآن مجید مثال های دیگری نیز وجود دارند. **الله تعالی می فرماید: وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.** و آورد خداوند مثالی را بر آنانی که ایمان آوردند زن فرعون را که گفت: ای پروردگار من بنا کن برای من نزد خود خانه در بهشت و خلاص کن مرا از فرعون و کار او نجات ده مرا از قوم ستمگران. **التحریم/ ۱۱.**

همه اشیاء در کاخ پادشاه قدرتمندی چون فرعون برای بی بی آسیه موجود بود؛ اما بی بی آسیه علیها السلام چه چیزی را تمنا می کرد؟ خانه در جنت. از نظر اسلام چهار زن در تمام جهان افضل اند و ایشان

بندگان مقرب الهی و از جمله نیکوکاران اند و زندگانی آن ها برای همه مسلمانان مرجع تقلید و قابل پیروی است: بی بی مریم، بی بی آسیه، فاطمة الزهرا بنت رسول الله ﷺ و ام المؤمنین خدیجة الكبرى^۱».

^۱ - نایک، ذاکر، زن مسلمان بد قسمت نیست، خوش قسمت است. ترجمه محسن مهاجر، صص ۶۸ - ۷۰ با اندکی تصرف.

فصل چهار دهم

عده از زنان پیشتاز تاریخ اسلام و کشور ما در عرصه های مختلف

نخستین طلّیعه اسلام در میان ملتی دمید که بر سراپای آن جهل و ظلم بیداد می کرد؛ اما اسلام در میان چنین مردم وحشی تمدنی آفرید که چراغ تمدن های آن روز در برابرش خیره شدند و در فرجامین شکست خوردند. زنجیر های جهل و احساس انتقام جویی و برتری جویی قبیلوی، این ملت برهنه و بی سر و پا را به زانو در آورده بود؛ اما اسلام در میان چنین ملت بدوی ای علم و تمدن آفرید.

مشارکت زنان در میادین علم مسلم بود؛ طوری که تعالیم امهات المؤمنین رضی الله عنهن در زمینه های احکام را می توان به حیث مثبت نمونه خروار ازان یاد کرد. ازین هم بیشتر زنان در عصر خود پیامبر اسلام ﷺ حتی در جنگ ها شرکت می کردند، بنا به گزارش مؤرخین ام عماره یا نسبیه بنت کعب انصاریه رضی الله عنها با دریافت اطلاع شکست مسلمین در جنگ احد وارد صحنه کارزار در دفاع از شخص رسول الله ﷺ شد و با آنکه دوازده زخم برداشت آنحضرت صلی الله علیه و آله را تنها رها نکرد. همین زن شجاع در عهد صدیق اکبر رضی الله عنه در جنگ یمامه بر ضد مدعیان دروغین نبوت تحت زعامت خالد بن ولید رضی الله عنه در کنار سپاه اسلام نیز شرکت جست و رشادت های نمود و حتی درین جنگ سرنوشت ساز در کنار زخم های زیادی رسیده بر بدنش یک نیز دستش قطع شد، پس از بازگشت به مدینه النبیه سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه اسلام به عیادتش رفت.

غیر ازین درجنگ حنین اگر رشادت شخص رسول الله ﷺ نمی بود، اسلام دران دره تنگ تا ابد مدفون می شد. درین جنگ صحابه کرام رضی الله عنهم در زمانی که هنوز هوا گرگ و میش بود و شخص نمی توانست شخص دیگر را بشناسد، ناگاه در تنگی حنین با کمین دشمن بر خورد کردند و با سراسیمگی عقب نشستند؛ اما رسول الله ﷺ با گروه بسیار اندکی به شمول چهار زن انصاریه به نام های ام عماره، ام حارث، ام سلیم و ام ادریس به مقاومت تا آنگاه پرداخت که امداد الهی و صحابه کرام رضی الله عنهم بر گشتند و دشمن را شکست دادند.

نخستین کسی که اسلام را یاری داد خدیجة الکبریٰ رضی الله عنها بود، تعالیم و شجاعت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها و کیاست ام سلمه رضی الله عنها به معرفی نیازی ندارند.

بالآخره کارنامه های نیکوی امهات المؤمنین و همه زنان صحابیه چون آفتاب روشن بوده و به معرفی نیاز ندارند، بناء درین فصل به حیث مشتم نمونه خروار زندگی چند تن از زنان مسلمان را به شمول چند زن از کشور خود مان خدمت خوانندگان گرامی معرفی می نمایم.

تذکره نویسان مسلمان زنان نامدار اسلام را نیز شامل کتب تذکره خویش کرده اند، ازین جمله ابن خلکان برمکی شافعی رضی الله عنه بسا از زنان مشهور مسلمان را در کتاب ارزشمندش موسوم به (وفیات الاعیان) معرفی کرده است. شیخ عطار نیشاپوری رضی الله عنه نیز در تذکرة الاولیای خویش زنانی چون رابعه عدویه رحمها لله و فاطمه بلخی رحمها لله همسر شیخ احمد خسرویه بلخی رضی الله عنه و مرید شیخ بایزید بسطامی رضی الله عنه را معرفی کرده است، مولانا جامی رضی الله عنه نیز بخشی از کتاب ارزشمند تذکره صوفیه خویش موسوم به (نفحات الانس) را به زنان نامدار اهل عرفان اختصاص داده است. به همین ترتیب مولانا عبدالحی حسنی ندوی رضی الله عنه در کتاب ارزشمند (نزہة الخواطر) که شرح حال دانشوران و بزرگان سرزمین هندوستان است، بسا از زنان پارسا را در گروه این دانشمندان و بزرگان ثبت کرده است. علاوه برین کتابهای مشخصی همچون «أعلام النساء» در تذکره زنان، «بلاغات النساء» که سخنان ناب زنان مشهور دران ثبت شده به زبان عربی و «زنان سخنور» و امثالش در فارسی و سایر زبانهای دیگر نوشته شده اند.

بنا برین ما هم خواستیم که درین کتاب به حیث مشتم نمونه خروار تنی چند از زنان برگزیده تاریخ اسلام و کشور افغانستان رنج دیده مان را به حیث مشتم نمونه خروار معرفی بداریم، تا عملکرد خوب آنان الگوی به زنان و خواهران مسلمان ما باشند و اگر احتمالاً خطایی از کدام یک از ایشان را ملاحظه کنند از ان بپرهیزند.

سُكِينَةُ دَخْتَرِ حَسِينِ پسر علی رضی الله عنه :

این سیده بزرگوارترین، زیباترین، زیرکترین و خوش خلق ترین زن در میان زنان عصر خویش بود. نخست با مصعب بن زبیر ازدواج کرد، پس از کشته شدن مصعب با عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام ازدواج کرد، پس از او با اصیغ بن عبدالعزیز بن مروان ازدواج کرد؛ اما قبل از وصال از او جدا شده و با زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج کرد، سلیمان بن عبدالملک به زید دستور داد تا این بانو را بنا بر تشاؤم ناشی از مُردن شوهرانش طلاق دهد و زید چنان کرد. گفته می شود ترتیب

شوهرائش غیر این بوده است. و - طُرَّة السکینه - (احتمالاً نام جای) منسوب به نام وی است و چند کتاب هم بنامش تألیف شده اند.

به گزارش علامه زرکلی رحمته الله: «شعراء نزد او جمع می شدند؛ طوری که او ایشان را می دید؛ اما ایشان او را نمی دیدند، سپس او اشعار آنان را می شنید و و یکی را بر دیگری ترجیح می داد و با شعراء مناقشه می کرد و بر آنان جایزه می داد. نزد هشام بن عبدالملک رفت و از او درخواست ثروت و منطقه کرد که برایش داد. یکی از معاصرینش گفته است: باری نزد سکینه رفتم و بر دروازه اش شعرای بسیاری از جمله جریر، فرزدق و جمیل را دیدم و او دستور داد که به هریکی از ایشان هزار دینار بدهند^۱».

ابن خلکان رحمته الله در مورد او می نویسد: «نوادری و حکایاتی ظریفی با شعراء و غیر آنها از اهل علم از او مانده است، روایتی یکی ازان ها این است که او در نزد عروَه بن اُذینَه یکی از علماء و کبار صالحین و شاعر بزرگ توقف کرد و به او گفت: آیا تو گوینده این شعر هستی؟

إِذَا وَجَدْتُ أَوَارَ الْحُبِّ فِي كَبْدِي أَقْبَلْتُ نَحْوَ سِقَاءِ الْمَاءِ أَبْتَرِدُ
هَبْنِي بَرْدَتِ بَرْدِ الْمَاءِ ظَاهِرُهُ فَمِنْ لَنَارِ عَلَى الْأَحْشَاءِ تَتَوَدُّ

هنگامی که گرمای عشق را در جگرم یافتم، آن را همچون مشکی که آب سرد بران می ریزند پذیرفتم، نخست بیرون آن همچون سردی آب به من سردی بخشید؛ اما آتش بعدی اش آحشایم را درید.

او برایش پاسخ مثبت داد و سپس از او پرسید که آیا گوینده این شعر نیز تو هستی؟

قَالَتْ وَ أَبَشَّثْهَا سُرَى فَبَحْتُ بِهِ قَدْ كُنْتُ عِنْدِي تَحْبُ السُّتْرِ فَاسْتَتِرُ
أَلَسْتُ تَبْصُرُ مِنْ حَوْلِي؟ فَقُلْتَ لَهَا غَطِي هَوَاكِ وَ مَا أَلْقَى عَلَى بَصْرِي

به معشوقه ام راز خود را می گفتم که گلویم را گرفته و گفت: به تحقیق پوشیدن آنچه را که دوست دارم پوشیده بدار؛ مگر نمی بینی که در اطرافم کی ها اند؟. من برایش گفتم: آنچه از لطافتت که در چشم من نشسته بود پنهان ماند.

^۱ - زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۶.

او نیز این را هم پاسخ مثبت داد و سپس سکینه به اشخاصی که در اطرافش بودند نگریست و گفت: اگر خرج ایشان (زنان) از دل سلیم و بخشنده باشد، قطعاً ابریشم نرم را مانند.

عروه شعری را که در رثای «بکر» برادر کشته شده اش سروده بود بر وی خواند، سکینه پس از شنیدن آن از سر مطابقت گفت: این بکر کیست که وصف شده است؟ آیا او همان سردار کی است که گاهی بر ما گذر می کرد؟ (عروه خاموش ماند و دیگران) گفتند: آری. سکینه گفت: بدون شک پس از او همه چیز گوارا شد؛ حتی نان خشک و روغن.

وفات سکینه در مدینه منوره به روز پنجشنبه مؤرخ پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۱۷ هـ. ق. بود. گفته می شود که نام او آمنه، آمینه، و یا آمیمه بود و سکینه لقبی است که مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی به آن ملقب شده بود. محمد بن سائب کلبی دانشمند نسب شناس گفته است: از من عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه نام سکینه را (از سر امتحان) از من پرسید، برایش گفتم که او «آمیمه» نام داشت. او در پاسخ گفت: درست گفتمی^۱.

و اینک شعر عارفانه منسوب به او رضی الله عنه را که سال ها پیش در کتابی خوانده بودم این جای به حیث نمونه کلام نقل می کنم:

سَهْرَتِ أَعْيُنٍ وَ نَامَتِ عُيُونٌ فِي أُمُورٍ تَكُونُ أَوْ لَا تَكُونُ
إِنَّ رَبًّا كَفَاكَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ سَيَكْفِيكَ فِي غَدٍّ مَا يَكُونُ^۲

چشم های بیدار ماندند و چشم های دیگری به خواب رفتند، در اموری که می شود یا نمی شود، به تحقیق که پروردگاری که چاره تو را امروز کرد، به زودی به فردا هم چاره تو را می کند و کارت می شود.

لیلی الاخیلیة:

دختر عبدالله پسر رحال شداد الاخیلیة یا رحالة از شعرای نامدار عرب و از مولودات صدر اسلام بود که دیوان بزرگ اشعار از او بجای مانده است. تَوْبَةَ بن الحمیر دلباخته او بود و در باره اش شعر می سرود و او را از پدرش خواستگاری کرد؛ اما پدر نپذیرفته و لیلی را به عقد نکاح یک تن از

^۱ - ابن خلکان، وفيات الأعیان. ج ۲، صص ۳۹۴ - ۳۹۶.

^۲ - قطب، محمد، منهج الفن الاسلامی. ص ۲۹۷.

بنی ادلع در آورد. توبه به دیدار لیلی گاهی می رفت و لیلی هم از زیر حجاب او را می دید، روزی از روزها خلاف گذشته لیلی را بدون حجاب و اندوهگین یافت و ازان تشخیص داد که خطری متوجه اوست، بناء به سرعت بسوی محله اش برگشت و بنی ادلع هم پس از اطلاع به دنبالش شتافتند:

نأتک بلیلی دارها لا تزورها و شطت نواها و استمر مریرها

به محله لیلی کسی که فریب نمی دهد آدمم، و (با دیدن حالتش چیزی را دانستم و) از نزدش دور شدم (که در نتیجه او) بعد از سختی (ناشی از احتمال گرفتاری من به سبب نجاتم) نیرو گرفت. این قصیده دراز است و در یکی از بیت های دیگر آن گفته است:

و کنت اذا ما جئت لیلی تبرعت و قد رابنی منها الغداة سفورها

هر از گاهی که به نزدش می رفتم لیلی برقع می پوشید، اما آن سحرگاه خلاف عادت نقابش را از چهره برداشته بود.

خلاصه توبه به دیدار لیلی بسیار می رفت و سرزنش و پرخاش برادر و خویشاوندان لیلی مؤثر واقع نشد، بناء آنان شکایت به حاکم بردند و حاکم دستور داد که اگر بار دیگر آید خونس هدر باشد. لیلی ازین حکم خبر شد و شوهرش که مرد غیوری بود به لیلی هشدار داد: «اگر مرا از آمدن توبه خبر نکنی یا دستور قتلش را به اطلاع او برسانی تو را خواهم کشت». چون لیلی خبر آمدن توبه را شنید در راه او (بر خلاف عادت سابق) بدون حجاب نشست و روی ترش کرد. توبه با دیدن این وضعیت دانست که برایش دامی گسترده اند، بنابراین عنان اسپش را رها کرد و نجات یافت. بعدا توبه را بنی عوف در سال ۸۰هـ. ق. کشتند و لیلی در رثای او سرود:

آآلیت ابکی بعد توبه هالکا و احفل من دارت علیه الدوائر

لعمرك ما بالموت عار علی الفتی اذا لم تصبه فی الحیاة المعاییر

فلا یبعـدنک الله یا توب انما لقد منایا دارعا مثل حاسر

سوگند خوردم که پس از توبه بر وی چنان بگیریم که هلاک کننده باشد، و اشک فراوان بر کسی بریزم که دُچار سختیها شد. سوگند به عمرت! بر مرگ آن جوانی که در طول زندگانی اش مرتکب کدام

گناه نشده باشد باکی نیست. پس ای توبه! خداوند تو را هلاک نمی کند، و مرگ جوشن پوش در برابر تو به مرد بی زره می ماند.

روزگاری درازی از مرگ توبه گذشت و لیلی بر سیدنا معاویه رضی الله عنه وارد شد، حضرت معاویه رضی الله عنه نظر لیلی را در باره توبه خواست و به او گفت: وای بر تو می گویند که توبه عاهر بود؟ لیلی گفت: «به خدایم پناه می برم که او چنین باشد و سوگند به خدا که او سردار بود، سخاوتمند بر فقراء و بسیار بخشنده بود» و بسیار مبالغه کرد. معاویه گفت: وای بر تو در باره توبه از حق گذشتی. لیلی گفت: ای امیر المؤمنین! به خدا اگر او را می دیدی و می آزمودی در می یافتی که هنوز حق مستلزم وی را ادا نکرده ام. سپس معاویه رضی الله عنه جایزه بزرگی به او داد ...

سال ها بعد تر لیلی بر عبدالملک بن مروان در سنین پیری داخل شد و او به لیلی گفت: تو را به خدا سوگند که آیا گاهی میان تو و توبه کدام سوء رفتاری پیش آمده است؟

لیلی گفت: سوگند به کسی که بر ذات خود استوار و بر گرفتن نفس من قادر است بین من و او هیچگاه سخن سوء ای پیش نیامده است؛ مگر آنکه باری از سفر برگشته بود و من با او مصافحه کردم، او دستم را فشرد و من گمان بردم که قصد بدی دارد. سپس لیلی گفت: نه به خداوند سوگند که او هیچگاه بر من سخن زشتی نگفت تا که مرگ میان من و او جدایی افکند.

در سالیان بعدی روزی لیلی بر حجاج بن یوسف ثقفی وارد شده و سلام گفت، حجاج ضمن پاسخ سلام و خوش آمدید به او گفت: چه بر سر توبه آمده است؟ لیلی پاسخ داد: أَخْلَافَ النُّجُومِ وَ قَلَّةَ الْغُيُومِ وَ كَلْبَ الْبَرِّدِ وَ شِدَّةَ الْجَهْدِ وَ كُنْتُ لَنَا بَعْدَهُ اللهُ الرَّفْدِ. یعنی ستاره ها پنهان شده و ابر های باران زای رحمت اندک شده اند، سرما شدید شده و خداوند بخشایشش را از ما برداشته است.

به همین ترتیب روزی حجاج نشسته بود که در خواست اجازت ورود لیلی برایش رسید. حجاج به دربان گفت: کدام لیلی؟ گفتند: اخیلیه صاحبه توبه. حجاج اجازه داد، زن بلند قامت و سیاه چشم خوش خرام سلام داد و پاسخ شنید و نزدیک آمد. حجاج به خدمتکار دستور داد که بالشی بنهد و لیلی پس از گذاشتن بالش نشست. حجاج گفت: تو را چه به سوی ما کشانیدی؟ گفت: سلام به امیر و ادای وظیفه. حجاج گفت: قومت چگونه اند؟ گفت: در امنیت خداوند اند و آنچنان مطیع اند که (باوجود خصومت های میانی) از بیم تو با هم صلح می کنند. سپس لیلی پس از اخذ اجازت شعری در وصف حجاج خواند که تحسین

همه شنوندگان را بر انگیخت و جایزه زیادی دریافت و خواست هایش در باره قومش را پوره کردند؛ ولی ما به نسبت اختصار از نقل آن شعر انصراف کردیم.

در پایان شعر حجاج به حاضرین گفت: می دانید که این زن کیست؟ گفتند: نه به خدا ما زنی را به این فصاحت و بلاغت و خوش بیانی ندیده ایم. گفت: این لیلی صاحبه توبه است. سپس حجاج به لیلی نزدیک شده و گفت: جوانی ات رفته و امر تو و توبه مضمحل شده است، تو را به خدا سوگند می دهم آیا میان تو و او شکی واقع شده و یا او چیزی درین باره برایت گفت؟ لیلی گفت نه والله ای امیر؛ مگر باری سخنی با من گفت و من گمان بردم نظری دارد؛ پس این بیت بر او خواندم:

و ذی حاجة قلنا له لا تبح بها فلیس الیها ما حییت سبیل
لنا صاحب لا ینبغی ان نخونه و انت لأخری صاحب و خلیل

به حاجتمندی گفتم که این (زن) تو را مجاز نیست، بناء بر زنی که حیا کرده است راهی نیست، ما را یاری است و سزاوار نیست که به وی خیانت کنیم، و تو هم دوست و رفیق دیگری داری.

و به خدا که پس از آن سخن مشکوک از او نشنیدیم تا که مرگ میان ما جدایی افکند. حجاج گفت: توبه چون شعر تو را شنید چه کرد؟ لیلی گفت: توبه کسی به طایفه ما فرستاد و دستور داد: چون به سرزمین بنی عباده بن عقیل در آید بر بلندی برود و به آواز بلند این بیت را بخواند:

عفا الله هل أبیتن لیلة من الدهر لا یسری الی خیالها

خداوند ببخشاید کسی را که شبانگاه نفسش از بدی پرهیز کرد، زمانه خیال او را به آسانی از من گرفته نمی تواند.

هنگامی که مرد چنین کرد من درک کردم و در پاسخ سرودم:

و عنه عفا ربی و أحسن حاله فعزت علینا حاجة لا ینالها

و او را نیز پروردگارم ببخشاید و حالش را نیکو گرداند، حاجت نا درستی بر ما داشت که به آن نرسید.

سپس حجاج به دربان دستور داد که لیلی را ببرد و زبانش را ببرد، دربان متوجه سخن حجاج نشده و خواست زبان لیلی را ببرد؛ اما به او گفت: او دستور داد که زبانش را با صله و بخشایش ببری، بازگرد و از وی بپرس. دربان به نزد حجاج برگشت و پرسید، حجاج سخت در خشم شد و نزدیک بود زبان دربان را ببرد. لیلی گفت: ای امیر به خدا نزدیک بود زبانش را ببرد. سپس شعر دیگری بر حجاج خواند و از سوی وی ده هزار درم جایزه گرفت. گفته شده که هیچگاه حجاج به اندازه روزی که لیلی بر وی وارد شده بود خوشنود دیده نشد. سپس حجاج به لیلی گفت: شنیده ام که روزی مسیرت از نزد قبر توبه می گذشت؛ اما راه را عوض کردی، به خدا این بی وفایی بر اوست، اگر او بجای تو بودی و تو بجای او، این کار را نمی کرد. لیلی گفت: خداوند امیر را به صلاح بدارد من درین مورد عذر دارم. حجاج گفت: آن چیست؟ گفت: شنیده بودم که او گفته بود:

وَ لَوْ أَنَّ أَيْلَى الْأَخِيلِيَّةِ سَلِمَتْ عَلَيَّ وَ دُونِي تَرْبَةً وَ صَفَائِحَ
 لَسَلِمْتُ تَسْلِيمَ الْبِشَاشَةِ أَوْ زُقَى أَلَيْهَا صَدَى مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ صَائِحِ

لیلی اخیلیه اگر بر من در حالی سلام دهد که از من جز اندکی از خاک و استخوان ها نمانده باشد. باز هم پاسخ سلام وی به خوشنودی و آواز بلند از قبرم به سویش انعکاس می کند. چون دران زمان به همراه من زنانی بودند که این شعر را شنیده بودند، بناء نخواستم عملا توبه را تکذیب کرده باشم، حجاج باز هم خوشنود شده و حاجتش را بر آورد^۱.

رابعة العدويه رحمها الله:

از زنان نامدار اهل تصوف و دختر اسماعیل قیسی بود که به سال ۱۳۵ هـ. ق. در گذشت، موصوفه مکنی به ام الخیر و مولای آل عتیک از اهالی بصره بود. به قول زرکلی در «الأعلام» نیکوکاری اش شهرت عام داشت و در زهد و عبادتش اخبار زیادی رسیده است، او در بصره تولد شد و به بیت المقدس کوچید و دران جای نیز وفات یافت. در کشف المحجوب آمده است: به رابعه ندا آمد: «یا رابعه، چیزی بخواه از من تا مرادت حاصل کنم.» وی گفت: «یا هذا! من شرم دارم که از خالق دنیا، دنیا خواهم، شرم ندارم که از چون خویشنتی خواهم؟»^۲.

^۱ - کتال، عمر رضا، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام. ج ۴، صص ۳۲۱ - ۳۳۴.

^۲ - هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب. ص ۲۱۴.

جامی در - نفحات الانس - نوشته است که سفیان ثوری رضی الله عنه از او مسایل می پرسید، به نزد وی می رفت و به پند و وعظ او رغبت زیاد می نمود.

از او لطایف زیادی نقل شده است؛ از جمله: روزی در یک دستش آتش و در دست دیگرش آب را گرفته و به خیابان بیرون شده بود، برایش گفتند: این ها برای چه اند؟ او گفت: با این آتش می خواهم بهشت را بسوزم و با این آب می خواهم جنهم را خاموش کنم، تا پس از این اگر کسی خدای را عبادت کند از طمع و بیم نباشد و خداوند را خاص برای او عبادت کند.

زبیده ام الامین:

او دختر جعفر بن منصور، همسر و دختر عموی هارون الرشید خلیفه مشهور بنی عباس و مادر امین پسر و ولیعهد هارون الرشید بود. نام اصلی این زن فاضله و دانشمند هاشمی امة العزیز است؛ اما اکثرا او را به همین لقب «زبیده» می شناسند. گفته می شود که منصور جد زبیده در کودکی با او بازی می کرد و او را می رقصانید و می گفت: تو زبیده (عطیه کوچک) هستی. ازین رو او بنام زبیده شهرت یافت.

موصوفه نهري را که بنام خودش (نهر زبیده) مشهور است از نقطه دور دستی به مکه کشید و در راه مکه چندین قنات ساخت. هارون در سال ۱۶۵ هـ. ق. با او ازدواج کرد. پس از وفات هارون فرزندش محمد امین در جنگی که با برادر ناتنی اش مأمون در گرفت به دست سپاهی که طاهر بن حسین فوشنجی (معرب پوشنگی، پوشنگ یا شیندند امروزی که در نزدیکی هرات است) آن را فرماندهی می کرد کشته شد، پس از آن زبیده از طرف یاران مأمون تحت فشار قرار گرفت و بنا برین او شرح حالش را در یک شکایتنامه به مأمون فرستاد، مأمون از سرِ ترحم برایش کاخی در دارالخلافه ساخت و غلامان و کنیزان زیادی را به خدمتش گماشت. او دیندارترین، زیبا ترین، عقیف ترین و نام دار ترین زن در میان زنان عصر خود بود. سر انجام پس از خدمات زیادی در سال ۱۲۶ هـ. ق = ۸۳۱ م. در بغداد در گذشت. در آن زمان هرچه از آبادی در راه مکه برای سهولت حجاج ساخته شده بود از آثار اوست.

امام غزالی رحمته الله در اوراق آخر - کیمیای سعادت - نوشته است: او را پس از مرگش به خواب دیدند و برایش گفتند که خدای تعالی با تو چه کرد؟ او پاسخ داد: مرا بخشید. گفتند: برای آن خدماتی که در راه مکه کردی؟ گفت: نه آن ها از پول های مردم ساخته شده بودند و ثوابشان هم به صاحبان اصلی پول ها رسید؛ اما مرا به خاطر نیت نیکم در کار ساخت آن ها بخشید.

شهدة دختر ابری کاتب رحمة الله: ۴۸۲ - ۵۷۴ هـ. ق. = ۱۰۸۹ - ۱۱۷۸ م.
شهدة ملقب به فخر النساء دختر ابو نصر احمد بن الفرّج بن عمر کاتب الإبری دینوری الاصل و متولد بغداد است، در گذشتش نیز در بغداد بود، موصوفه بانوی دانشمندی بود و عده زیادی از او حدیث روایت کرده اند، این بانو خط بسیار زیبا داشت و ازین رو به کاتبه مشهور شد^۱. کاتبه او را به سببی می گویند که بسیار زیبا می نوشت، در حدی که کسی در آن عصر در زیبا نویسی به پای او نمی رسید، ابری به معنای سوزنگری است، به نظر می رسد که «ابری» لقب خانوادگی ایشان است و سوزنگری معنی می دهد. پدر شهده پیرو مذهب شافعی و از جمله علمای برجسته حدیث و اولین شیخ دخترش است. پدرش شهده را به ازدواج شاگرد خود علی پسر محمد فرزند ابوالحسن دُرینی معروف به ثقة الدولة الابن الانباری که از علمای برجسته بود در آورد، ابن الانباری حدیث می شنید و تا آخر عمر در کنار پدر شهده بود و به این ترتیب با شهده ازدواج کرد، همچنان از نزدیکان المقتفی بالله خلیفه عباسی بود و خلیفه همیشه با او در کار ها مشورت می کرد، او مدرسه ای را برای پیروان شافعی در کناره رود دجله در

^۱ - زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۸.

«باب الإزج» نزدیک کاروانسرای صوفیه (خانقا) بنا کرد، او نیز احادیث زیادی را می شنید، سرانجام در سال ۵۴۹ هـ. ق. وفات کرد.

شیخ محمد غزالی رحمته الله در مورد شهده نوشته است: «او نخستین بانوی محدثه و مسنده است، پارسا، دیندار و عابد بود و از بسا از علماء حدیث شنید. برایم نام بردن مردانی که او از آنان علم حدیث فراگرفته بود آنقدر مهم نیست؛ اما نام برخی از کسانی که از وی علم حدیث فرا گرفتند و او به آنان اجازه روایت حدیث داده بود را ذکر می کنم: ابوسعید بن سمعانی، حافظ ابوالقاسم بن عساکرمؤرخ مشهور و موفق، ابن قدامه فقیه و دانشمند حنبلی مذهب از او حدیث شنیدند. ابوالفرج بن جوزی نیز ذکر کرده است که شهده یکی از اساتیدش بوده است، ابن جوزی سخنور و واعظ توانا و پرنفوذ، مؤرخ برجسته، مفسر ژرف نگر، و محدث والا مقام است، وی حدیث نغزی از ان زن روایت کرده است که ما به بیان سندش نمی پردازیم و به ذکر متنش اکتفا می کنیم؛ زیرا در متن آن درس ها و پند هایی وجود دارد: این زن از عبدالعزیز بن یحیی نخعی نقل نموده است که وی در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه در مسجدی نماز می خواند، در یکی از شبها امام این آیه را خواند: *وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ*. کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ از آن او است. او نمازش را قطع کرد و دیوانه شد و افتاد. پس از آن هیچ کس اثری از او نیافت^۱».

این بانو از نظر نژادی کُرد است، به گزارش شهنامه فردوسی، ضحاک در شبانه روز مغز سر دو جوان را خوراک مارانش می کرد، دو مرد پاک نژاد بنام های «آرمایل» و «گرمایل» طی یک برنامه مؤفقی برای نجات جانِ عده از جوانان به سِمَتِ آشپزیی دربار راه یافتند، آن دو همه روزه یک جوان را می کشتند و مغز سر او را با مغز سر گوسفند مخلوط می کردند و دیگری را نگاه می داشتند که به این ترتیب در هر ماه سی جوان از مرگ رهایی می یافتند، و زمانی که شمار جوانان به دو صد تن می رسید، آنان را با چند رأس گوسفند به صحرا می فرستادند و اکنون نژاد کُرد از ان جوانان نجات یافته است.

طبری و ابن اثیر رحمهم الله از قول مجاهد رضی الله عنه از ابن عمر رضی الله عنهما نوشته اند: «کسی به سوزانیدن ابراهیم رضی الله عنه مشوره داد مردی از اعراب فارس بود، برایش گفته شد که آیا فارس ها اعراب دارند؟ گفت: بلی کُردان اعراب ایشان اند». معلوم است که عرب، فارس نیست؛ ولی عرب ها به بیابان نشین اعرابی

^۱ - غزالی، محمد، ارزیابی میراث فکری مسلمانان. ترجمه داود نارویی، صص ۲۳۹ - ۲۴۰ با اندکی تصرف.

می گویند، و منظور این است که کسی از صحرا نشینان فارس چنین مشوره داد، مسلم است که گردان صحرا نشین بودند؛ طوری که به این امر تصریح شده است. قرطبی در تفسیر آیه مبارکه ۶۸ سوره انبیاء نوشته است که یعنی از بادیه نشینان آنان. بنا برین می توان گفت که کُرد ها یکی از تیره های فارس ها هستند.

هر چند روایت مذکور در اینکه شخصی از اکراد به سوزانیدن ابراهیم علیه السلام مشوره داده باشد درست نیست؛ زیرا از یک سو با ظاهر قرآن متضاد است، قرآن می رساند که همه بت پرستان به یک صدا گفتند که او را بسوزانند: قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. گفتند: بسوزانید او را و مدد کنید خدایان تان را اگر کننده اید. سوره الانبیاء/ ۶۸. واژه «قَالُوا» می رساند که جمعی از سر جهالت و خشم به یک صدا فریاد او را بسوزانید را بلند کرده اند، از سوی دیگر علامه قرطبی رحمته الله پس از نقل این روایت به آن ا اعتماد نکرده و نوشته است: «بلکه این سخن (سوزانیدن ابراهیم علیه السلام در مجلس مشوره) را نمرود پادشاه بت پرستان داد». بعداً ابلیس علیه اللعنة در صورت و کسوت انسان به نمرودیان مشوره داد که ابراهیم علیه السلام را ذریعه منجنیق به میان آتش بیفکنند. همچنان با آنکه منبع پیدایش همه انسانها به یک پدر و مادر (آدم و حوا علیها السلام) می رسد؛ اما باید گفت که «زبان مادری ابراهیم علیه السلام فارسی بود^۱». مسلم است که گردان از تیره های فارس هستند و روایت فوق با وجود نادرستی اش نیز می رساند که حتی فارسی بودن کرد ها در میان عرب ها در صدر اسلام یک سخن مشهور بوده است.

بانوی مذکور به صورت عمومی در میان زنان مشهور اسلام ثبت تاریخ شده و ازین که کُرد است نیز جایگاه خاصی را در میان زنان مشهور کُرد که امثال او را کم ندارند دارا است؛ طوریکه در کتاب (زنان کُرد در تاریخ اسلامی) در موردش آمده است: «امام ذهبی می گوید: او زن متدین، عابد و صالح بود، پدرش احادیث زیادی را به گوش او رسانید و چندی بعد به «مسند عراق» مشهور شد.

^۱ - نجیب آبادی، اکبر شاه خان، تاریخ اسلام. ترجمه سرفراز محمودی صفدر، ج ۱، ص ۶۳. ما درین قسمت از ترجمه کتاب پاورقی نوشته ایم که بهتر است آن را درین جای نیز نقل کنیم: آنچه که مشهور است این پیامبر بزرگ از نژاد سامی است، نژاد سامی منسوب به سام بن نوح علیه السلام بوده و اقوام آشور، عرب، آکدی (بابلی قدیم)، عبری، سیریانی، آرامی، کنعانی قدیم و غیره منسوب به این نژاد اند، و تقریباً همه سفید پوستان دو قاره اروپا و آسیا به شمول فارسها از نژاد آریایی اند. ابراهیم علیه السلام هم برای دعوت نمرود از پادشاهان بابل فرستاده شده بود و گفته می شود که نمرود پسر کنعان پسر نوح علیه السلام بود. به طور قطعی در مورد نژاد ابراهیم علیه السلام چیزی گفته نمی توانیم و اینکه مؤلف گفته است زبان مادری ایشان فارسی بود درست به نظر می آید؛ زیرا من در میان مورخین شخصی را نسب شناس تر از مؤلف ندیده ام و ایشان دقیق ترین اقوال را بر می گزیده اند. و الله اعلم.

ابن دبیتی می گوید: او زن گرانقدر، شایسته و دیندار و خدا ترس و عابد بوده است، احادیث بسیاری را از اساتید - از جمله از پدرش - شنیده است، پدرش در مجالس استماع شیوخ احادیث او را با خود می برد، و بسیار عمر کرد؛ به طوری که نسب شناس ترین فرد زمان خود بود.

ابن جوزی در «المنتظم» می گوید: من احادیث بسیاری از او خواندم، او زن بسیار نیکوکار و اهل خیر بود.

توان او در نقل احادیث بسیار عالی بود و احادیث صحیح را بیان می نمود، مردم زیادی در پای احادیثش نشسته اند و افراد کوچکی در نزدش بزرگ شده اند. او در بغداد کاروانسرای را در نزدیکی مسجد جامع قصر بناء نهاد که بعضی از علماء در آن جای ساکن شدند، و او همچون شوهرش به خلیفه المقتفی بالله بسیار نزدیک بود.

در چهاردهم ماه محرم سال ۵۷۴ هـ. ق. وفات یافت و جمعیت زیادی به شمول عده کثیری از علماء در تشیع جنازه اش شرکت کردند، در همان مسجد قصر بر او نماز میت خوانده شد و در باب «أبر زور» دفن گردید. او شیوخ زیادی در حدیث دارد و اولین شیخ او که از وی حدیث شنید پدرش می باشد^۱.

ملکه شجرة الدر أم خلیل الصالحية:

شجرة الدر ملقب به عصمة الدین از ملکه های اسلام و ملکه مصر، نخست کنیز ملک الصالح نجم الدین ایوب و بعدا همسر او بود. این بانوی زیبا و دور اندیش سخت مورد اعتماد ملک صالح بود.

تدبیرات قوی این زن صالح در هنگام بیماری نجم الدین ایوب و سپس مرگ او در شرایط خطرناک حمله صلیبی ها باعث تقویت دولت اسلامی ایوبیان شد، اگر او وفات نجم الدین ایوب را قبل از در هم شکستن صلیبیان افشاء می کرد، همه چیز در اثر شکستن روحیه سپاه به هم می خورد؛ اما با مهارت شدیدی وفات پادشاه را پنهان داشته و زمام امور را شخصا به دست گرفت و از طرف پادشاه ارتش را به مقاومت در برابر صلیبی ها فرمان داد، تا که خداوند ﷻ پیروزی را نصیب سپاه اسلام کرد و صلیبیان شکست خوردند. چنین ابتکار در فرماندهی و فرصت شناسی آن هم از سوی یک زن را در چنان لحظات حساس در تمامی تاریخ اسلام نداریم و شاید هم شاهد آن نباشیم. والله اعلم.

^۱ - رمضان، محمد خیر، زنان کرد در تاریخ اسلامی. ترجمه فائز ابراهیم محمد، صص ۴۱ - ۴۲.

او در جریان که سکان دولت را بدست داشت و سپاه را در دفع حمله صلیبیان فرماندهی می کرد و شیرازه اسلام را دران ایام حساس تقویت می نمود، ماهرانه به تورانشاه از سپاه بیعت گرفت؛ اما این فرد ضعیف و نامرد که پس از شکست صلیبیان قدرت آماده شده را بدست گرفت، این بانوی مبتکر و زیبا را با دسیسه به تاریخ دوم ماه صفر سال ۶۴۸ هـ. ق. به شهادت رسانید. سپس او را در کنار سیده نفیسه مدفون کردند.

زینب بنت الشعری:

علامه ابن خلکان رحمته الله این بانو را چنین معرفی می دارد: «ام المؤید زینب که بنام حرة نیز خوانده می شد دختر ابی القاسم عبدالرحمن بن الحسن بن احمد بن سهل بن عبدوس گرگانی نیشاپوری الاصل معروف به شعری است. او عالم دین بود علمای بسیاری را در یافت و از ایشان روایت و اجاز گرفت. از ابی محمد اسماعیل بن ابی القاسم بن ابی بکر نیشاپوری قاری، ابی القاسم زاهر، ابی بکر وجیه بن طاهر شحامیین، ابی المظفر عبدالمنعم بن عبدالکریم بن هوازن قشیری، ابوالفتوح عبدالوهاب بن شاه الشاذلیخی و غیره از ایشان حدیث شنید. ابی الحسن عبدالغافر بن اسماعیل بن عبدالغافر فارسی، ابی القاسم محمود بن عمر الزمخشری صاحب «تفسیر کشاف القرآن» و غیره از بزرگان حفاظ حدیث به او اجازه روایت و تدریس داده اند.

این بانو در سال ۵۲۴ هـ. ق. در نیشاپور تولد شد و در ماه جمادی الآخر سال ۶۱۵ هـ. ق. دران شهر جهان فانی را وداع گفت، رحمها الله تعالی^۱.

رابعه بلخی:

یکی از امرای مشهور عرب مقیم خراسان بنام «کعب» که در بلخ و حوالی آن، قزدار، بست و قندهار کامرانی ها می کرد، دارای پسری بنام حارث و دختری بنام رابعه ملقبه به زین العرب بود. قرار روایات منقوله بسا از خواستگاران رابعه از پسران امراء و پادشاهان به دلیل هم کفو نبودن با رابعه از سوی کعب رد شده بودند، سر انجام کعب در بستر بیماری افتاده و پسرش حارث را خواسته و برایش گفت: عمر من گذشته و پس از من پادشاهی سرزمین بلخ از آن توست، متوجه این دختر باش، خواستگاران زیادی نزد من آمدند؛ اما همه را رد کردم، حالا تا آن دم که تو کسی را کفو او تشخیص دادی و به ازدواجش در آوردی به شدت متوجه او باش. حارث هم زمین یوسیده و به پدر وعده سپرد که من کاملاً از او مراقبت می کنم.

^۱ - ابن خلکان، وفيات الاعیان. ج ۲، صص ۳۴۴ - ۳۴۵.

از قضا روزی رابعه بر بام حرمسرا بلند می شود و چشمش به غلام ترک تباری از غلامان برادرش موسوم به بکتاش می افتد و عشقش را به دل می گیرد، دختر روز به روز بیمار و لاغر می شود و طبیبان از علاج او ناتوان می مانند و به قول حضرت عطار نیشاپوری رحمه الله:

چنان دردی کجا درمان پذیرد که جان درمان هم از جانان پذیرد

یکی از زنان خدمتگذار او در حرمسرا که در حيله گری دست های ابلیس را هم از پشت بسته بود، جویای احوال رابعه شد و بر موضوع به شدت پای فشرد، در فرجام رابعه دروازه دلش را به رخ آن زن گشود و به وی از عشقش سخن راند، سپس صورت خود را نقاشی نموده و با چند قطعه شعر بدست آن زن به بکتاش فرستاد، بکتاش از جاذبه کلام رابعه به تحیر افتاده و با دیدن تصویرش محو او شد.

هر باری که شعری از رابعه به بکتاش می رسید، هوش از سر بکتاش می رفت و از کلام او دوچار حیرت سنگین می شد.

گفته می شود پادشاه قندهار بر سرزمین بلخ به طمع تصرف آن هجوم برد و در جنگی که بین حارث و او رخ داد، بکتاش شجاعانه می جنگید و از اثر زخمی که در جریان نبرد برداشت نزدیک بود به همان حالت اسیر دشمن شود؛ اما رابعه که با نقاب دران جنگ حضور داشت به شدت جنگیده و بکتاش را از مرگ حتمی نجات داد، بالآخره سپاهیان کمکی از بخارا به حارث رسیدند و سبب پیروزی حارث شدند، پس از پیروزی از نقاب پوش جنگاور تفحص کردند؛ اما کسی او را شناخت.

رابعه این دختر صاحب جمال و کمال همعصر سامانیان و رودکی قله بلند شعر و ادب فارسی بود، گفته می شود که باری رودکی به بلخ آمده و طی دیداری با رابعه مجذوب کلام او شد، رودکی این ستاره ادب و روانشناس عشق از جاذبه کلام رابعه دانست که شعرش حکمتی دارد؛ زیرا تخیلی که در پشت خود حقیقتی را نداشته باشد جاذبه سوزناکی به این حد را ندارد، بناء از رابعه پرسید: علت این همه سوز و جاذبه در شعرت چیست؟ رابعه به او از عشق خود به یکی از غلامان برادرش بنام بکتاش راز دل کرد، رودکی قسمتی از اشعار رابعه را با خود به بخارا برد، پادشاه امپراطوری سامانیان مقیم بخارا در محضر بسا از دانشمندان و امرآ از رودکی در خواست سرودن شعری کرد، رودکی هم شعر سوزناکی از رابعه را خواند و در پاسخ پرسش اینکه شعر از کیست بی خبر از حضور حارث در محفل گفت: این شعر دختر کعب است که عاشق غلام برادرش بکتاش شده و عالمی را مجذوب خود کرده است.

حارث کاملاً خود را به بی خبری زد و سر انجام به محض بازگشت به بلخ دست به تفحص زد، بکتاش با یکی از غلامان دیگر که دوستش بود گاهی راز دل می کرد و نامه های فرستاده شده رابعه را پس از خواندن در یک صندوقچه آهنی می انداخت، آن غلام که جریان را می دانست همه نامه ها را برداشت و به حارث رساند، حارث بکتاش را در سیاه چاه افکند و رابعه نیز به دستور او توسط فصاد در حمام به غایت گرم رگ زده شد که در فرجام به اثر خونریزی جان باخت، گفته می شود این واقعه در سال ۲۳۹ هـ. ق. اتفاق افتاد. حارث به حیلتی از چاه بر آمده و شبانگاه وارد حرم شاهی شده و حارث را در حالت خواب غافلگیر نموده و کشت، سپس به نزد قبر رابعه رفت و خود کشتی کرد.

اما بنده صد در صد در حقیقت داشتن این عشق باور ندارم و در نوشته های هم که درین باره خواندم دلایل قناعت بخش و مستدلی نیافتم.

شیخ عطار نیشاپوری رحمته الله علیه در زبان شعر داستان رابعه و عشق او به غلامی بکتاش نام را مفصلاً آورده است؛ اما می دانیم که تخیل یکی از ارکان مهم شعر است و شاعر با هنرنمایی در پیرامون حقایق در پی جذب خوانندگان است تا ایشان در خلال خواندن گوارایی آن حقیقت را بشناسند، بناء تخیل بجایش؛ اما در عالم حقیقت صد در صد به همه بخش های اشعار عطار صاحب درین مورد اعتماد کرده نمی توانم، شیخ عطار بزرگ رحمته الله علیه هم نهایتاً با ما موافق بوده و عشق رابعه را معنوی و رابطه الهی خوانده است.

مولانا جامی رحمته الله علیه در کتاب ارزشمند (نفحات الانس) با یاد آوری بسیار مختصری از رابعه او را در شمار زنان صوفیه ثبت کرده و همانند سلفش شیخ عطار رحمته الله علیه عشق او را عشق معنوی و الهی خوانده است، منبع این هر دو فاضل درین ادعای شان شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله علیه می باشد.

از قول محترمین عطار و جامی رحمهما الله استنباط می شود که از دیدگاه ایشان عشق رابعه به بکتاش فقط یک احساس تخیلی، زود گذر و احساساتی بود که در فرجام پلی شد به عشق برتر و الهی. هر دو مدعی اند که روزی بکتاش رابعه را در گوشه دید که می رود، بناء خود را به او نزدیک کرده و آستین یا دامن او را گرفته و گفت که مرا به عشقت آخر مبتلا کردی؛ اما چگونه حالا کناره می گیری؟. رابعه بر بکتاش بانگ زد که تو اسرار حق و راز و رمز الهی را نمی دانی، من به تو علاقه ندارم و جز خدا کسی را دوست ندارم.

نوشته های نویسندگان معاصر هم بر پایه تخیل و افسانه بنا شده و قطعا در عالم حقیقت نمی توان بر آن ها اعتماد کرد .

در یکی از رسانه های تصویری هم باری دیده بودم که دو تن از اساتید دانشگاه کابل (یک استاد زن و یک استاد مرد) با گرداننده برنامه بر سر این موضوع بحث داشتند، خداوند آن دو عزیز را حفظ و امثال شان را زیاد کند، من با دقت بحث شان را تا به آخر دنبال کردم؛ اما صحبت های آنان جز نقلی از نوشته مولانا جامی رحمته الله که به آن تصریح هم کردند، ادعا های بیش نبودند.

این سخن اگر راست باشد تا حدودی حارث از نظر دینی حق بجانب است؛ زیرا هیچگاه یک دختر دارای نسب بلند و دانش کفو یک برده ای کم سواد شده نمی تواند، فقه احناف هم به ولی زن هم حق داده است که اگر دختر در اثر احساسات زود گذر کسی را به شوهری خود برگزیند که کفوش نباشد، ولی می تواند نکاح را فسخ کند. اما آنچه که نزد عقلاء مردود است شیوه عملکرد حارث و سوء استفاده او از صلاحیتش است، او می توانست خواهرش را نصیحت کند و یا اینکه بکتاش را به جایی دیگری بفریستد و امثال آن ... ولی ما چندان باوری به این داستان ساختگی نداریم و در اینکه عشق رابعه یک عشق معنوی و الهی بود با عطار و جامی رحما الله موافقیم.

رابعه علاوه بر فارسی به زبان عربی نیز شعر می سرود، دیوان مرتبی از رابعه در دست نیست؛ اما اشعار پراکنده از او نقل شده است که بیانگر قریحه بلند او اند. اینک یک شعر سروده شده او در وصف بهار بلخ را از حافظه ام که سالها قبل در یکی از مقالات شاد روان استاد محمد یوسف آیینه خوانده بودم به حیث نمونه کلامش انتخاب می کنم:

ز بس گل که در باغ مأوی گرفت	چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
صبا نافه مشک تبت نداشت	جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندر است	که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
به می ماند اندر عقیقین قدح	سرشکی که در لاله مأوی گرفت
قدح گیر چندین و دنیا مگیر	که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم	نشان سر تاج کسری گرفت

چو رهبان شد اندر لباس کبود بنفشه مگر دین ترسا گرفت

قریحه شعر فوق در حدی بلند است که به نظر من اگر هیچ شعر دیگری از رابعه نقل نمی شد، باز هم همین شعر می توانست او را در گروه ستارگان پر درخشش در آسمان صاف ادب پارسی قلمداد کند، چه جایی که اشعار دیگر با ذوق سرشاری از او نقل شده اند و سبب رفعت مقام وی شده اند.

سلطان رضیه:

دختر شمس الدین التمش پنجمین سلطان مملوک هند بود که از ۶۳۴ تا ۶۳۷ هـ. ق. بر نقاطی از هندوستان بزرگ کوس حکومت و پادشاهی نواخت.

پدر او شیخ شمس الدین التمش مرد صالح و پارسایی بود؛ طوریکه سید ابوالحسن ندوی رحمته الله علیه نوشته است: «حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکای رحمته الله علیه^۱ وصیت کرده بود که کسی بر من نماز بگذارد که هیچ نماز فرضی، سنت و تکبیر اولی از او فوت نشده باشد، پس از اعلان این وصیت سلطان پیش رفته و بر وی نماز جنازه خواند^۲».

به قول خواند میر او به واسطه اخلاق مرضیه در زمان حیات پدر در امور ملک و مال مداخله می نمود و سلطان شمس الدین با وجود داشتن فرزندان ذکور او را به ولیعهدی خویش برگزید.

سر انجام رضیه از لباس زنان بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر نهاد و بر تخت سلطنت نشست و در میان خلق ظاهر شد.

ابن بطوطه رحمته الله علیه نوشته است که این بانو همچون مردان لباس می پوشید و با تیر و ترکش بر اسب سوار می شد.

در اوایل سلطنت او جمعی از بزرگان علم مخالفت بر افراشتند؛ ولی پس از چند جنگ هزیمت یافتند و تسلیم شدند، و ازین که باز در پی فرصت بودند رضیه آنان را به قتل رسانید. سلطان رضیه پس از

^۱ - قطب الدین بختیار کاکای از عرفای بزرگ سرزمین هندوستان و صاحب کرامات بی شمار است، کاک در زبان هندی نان روغنی را می گویند و گفته می شود که یکی از کراماتش این بود که از زیر سجاده (جای نماز) اش همه روزی برایش یک نان روغنی بیرون می شد و آن را می خورد و مصروف عبادت و تربیت بود. همچنان گفته می شود که او در عالم روحانی به شاه عبدالرحیم دهلوی مزده تولد فرزند را داده و سفارش کرده بود که پس از تولد او نام وی (قطب الدین) را برایش بگذارد، همان بود که شاه عبدالرحیم فرزندش را قطب الدین احمد گذاشت و این قطب الدین احمد همان شخصیتی که به شاه ولی الله دهلوی شهرت دارد رحمهم الله.

^۲ - ندوی، ابوالحسن علی، پر بشری نری د مسلمانانو د لورتیا او خورتیا اغیز. ترجمه سید فضل مولای لئون، ص ۳۱۰. قابل یاد آوری است که این موضوع را در اصل عربی کتاب و ترجمه فارسی آن از محترم عبدالحکیم عثمانی ندیدم، بنا برین حدس زدم که جناب «لئون» صاحب از روی نسخه اردو به پشتو برگردانیده باشند، و این نسخه اردو که زبان مادری مؤلف است و ترجمه آن در حیات خود مؤلف هم صورت گرفته است شاید آخرین بازدید مؤلف از آن باشد. نسخه اردو را نداشتم و بنا برین به ترجمه پشتوی آن اثر ارزشمند اعتماد کردم.

فرار و وفات وزیرش نظام الملک مقام وزارت را به مهذب الدین محمد سپرد. او پس از درهم شکستن شورش‌ها در سال ۶۳۷ هـ. ق. لاهور را متصرف شده و سپس بر قلعه تپهنده که کوتوال آن ملک التونیه بود یورش برد؛ اما برخی از امرای ترک تبار سپاه به سبب رشک از قدرت جمال الدین یاقوت با ملک التونیه موافق بودند، بنا برین یاقوت را شهید و سلطان رضیه را دست بسته به قلعه فرستادند، التونیه او را در همان قلعه زندانی کرده و بعداً با کسب رضایتش او را در سلک ازدواج خود در آورد. پس از خبر دستگیری رضیه سلطان امرای دهلی برادرش معزالدین بهرامشاه را بر تخت سلطنت نشانادند، سلطان رضیه و ملک التونیه هر دو به قصد تسخیر دهلی حرکت کردند؛ اما از دست معز الدین شکست خوردند و هر دو در جریان فرار از سوی برخی از جاسوسان کافر به شهادت رسانیده شدند^۱.

این بطوطه روایت دیگری در مورد شهادت رضیه دارد، هرچند به نظرم این روایت درست نمی‌رسد؛ اما بزرگی ابن بطوطه رحمته الله که روایتش را با اختصار نقل کنم: «رضیه سلطان شکست خورد و در جریان فرار در مسیر راه گرسنگی تحت فشارش در آورد، بنا برین از دهقانی نان خواست و پس از خوردن تکه ای نان از خستگی به خواب رفت، دهقان در زیر لباسهای او متوجه قبای زیبایش شد و دانست که زن است، بناء او را به حرص بدست آوردن لباسهای قیمتی اش در خواب کشت، لباسهایش را در آورد و اسپش را در صحرا رها نموده و جسدش را در مزرعه دفن کرد، مدتی بعد دهقان برای فروش قسمتی از لباس های قیمتی او به بازار رفت، مردم از دیدن لباس قیمتی در نزد یک کشاورز فقیر مشکوک شدند و او را کشان کشان به نزد داروغه بردند، نهایتاً کشاورز پس از لت و کوب به قتل رضیه سلطان اعتراف کرد و محل دفنش را نشان داد، جسدش را در آوردند و پس از غسل کفن کردند و در همان جای مدفون ساختند و قبه ای بر گور او نهادند، اینک قبر رضیه زیارتگاه است و از مزارات متبرکه به شمار می‌رود و آن در کنار رودخانه بزرگ چون در یک فرسخی شهر واقع است^۲».

باید گفت که این سلطان علاوه بر مهارت در امور مملکت داری و سیاست و رزم، شاعر شیرین سخنی بود. هرچند اکثر اشعارش از بین رفته است؛ اما اشعاری که از او نقل شده اند حکایت از قریحه سرشار و طبع بلند او می‌کنند، تخلص شعری اش شیرین دهلوی و نیز شیر غوری است و اینک ابیاتی چندی از کلام زیبایش را این جای می‌نویسیم:

^۱ - خواند میر، غیاث الدین محمد، *حبیب السیر* ج ۲، صص ۴۷۸ - ۴۷۹. و لغتنامه دهخدا، ماده رضیه.
^۲ - ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن عبدالله. *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمد علی موحد، ج ۲، صص ۵۱۰۵۰.

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان
 از ماست که بر ماست چه تقصیر دل زار
 کنم با برکت با چرخ تخت سلطانی
 باز آن شیرین من در راه الفت گام خویش
 پیش من سخن گویان زاغ در دهن دارند.
 آن کشته اند از غم بی سبب ماست.
 ده بر بال هما خدمت مگس رانی.
 هان ولی نشنیده باشی قصه فرهاد را^۱.

شاه جهان بیگم:

شاه جهان بیگم دختر جهانگیر خان در سال ۱۲۵۴ هـ. ق. بدنیا آمد. مادرش سکندر بیگم مدت ۲۳ سال بر منطقه بهوپال هند حکمروایی کرد و پس از مرگ مادر دخترش شاه جهان بیگم در سال ۱۲۸۵ بر تخت سلطنت نشست. شاه جهان بیگم در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. با نصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر عالم و نویسنده معروف سلفی مسلک ازدواج کرد که این شوهر از بابت همسرش لقب «نواب والا جاه امیر الملک» را کسب کرد.

شاه جهان بیگم علاوه بر توانایی در اداره مملکت دارای نبوغ شعر و شاعری نیز بود و در اشعارش «عفت» تخلص می کرد. قطعاتی از سرود هایش که معمولاً در قالب غزل و رباعی است در آثاری چون تهذیب النسوان، خزینة اللغات، صبح گلشن، شمع انجمن، ذخیره الخوانین و تاج الاقبال آمده اند.

موصوفه در سال ۱۲۸۰ هـ. ق. از راه دریا به حج بیت الله الحرام رفت و گزارش آن سفر را به زبان شیرین فارسی نوشت که این سفرنامه اکنون در فصل هفتم دفتر دوم کتاب «تاج الاقبال» درج است. به گزارش علامه دهخدا در لغتنامه این بانو از سوی دولت انگلیس هند نایب السلطنه دولت بهوپال هندوستان بود و از طرف ویکتوریا ملکه انگلستان لقب «تاج هندوستان» کمایی کرد.

زیب النساء مخفی:

دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده ام زیب و زینت بس همین زیب النساء نام من است

در مزار ما غریبان نه چراغ و نه گلی نه پر پروانه سوزد نه صدای بلبل

اکنون به ذکر ملکه سخن و شهزاده عارفه و فرزانه ای می پردازیم که سخن گفتن از او لذت دیگری دارد، طوری که از دو بیت فوق معلوم می شود این ستاره درخشان آسمان ادبیات فارسی شهزاده بود که به دنیا پشت کرد و به عرفان روی آورد. رحمة الله تعالی.

^۱ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. صص ۸۶ - ۸۷. به نقل از کتاب «مشاهیر نسوان».

موصوفه دختر اورنگزیب عالمگیر امپراطور قدرتمند بابری هند و نواسه شاهجهان از پادشاهان مشهور این سلسله و برادر زاده بانو جهان آراء بیگم است که در سال ۱۶۳۷ م. برابر با ۱۰۱۶ هـ. خ. و ۱۰۴۸ هـ. ق. در دیار هندوستان دیده به جهان گشود.

اشعار مخفی را بیشتر از دیوان طبع شده اش است نقل می کنند؛ اما به نظر می رسد که قسمتی از اشعار او در اثر دستبرد حوادث نابود شده و یا این گنج شایگان در کدام کنجی همچون خودش مخفی مانده و اگر به لطف خداوند روزی بدست آید، این مجموعه نفیس به ضم دیوان فعلی اش در معرض چاپ قرار گیرد. محترم استاد احمد کرمی در مقدمه که بر نخستین چاپ دیوان مخفی از روی نسخه های چاپی هندی و پاکستانی در ایران شده نوشته است: «دیوان مخفی را پانزده هزار بیت گفته اند و اگر این درست باشد دیوان مطبوعه که اکنون در دست است یک پنجم اشعار او را در بر ندارد، در دیوانش شعر خوب فراوان است و غزل های لطیف او می رساند که به سرودن غزل بیش از دیگر انواع شعر رغبت داشته و توفیق وی نیز در غزلسرایی بیش از دیگر انواع شعر بوده است. در شعر مخفی باریک اندیشی اشعاری که به سبک «هندی» معروف است قوتی چندان ندارد، ظاهراً یافتن مضمون های دقیق در حد وسواس و به گونه بیشتر گویندگان همعصر، پسند خاطر او نبوده است. سخن مخفی نشان می دهد که طبع وی بیش و کم از شیوه «عرفی» تاثیر پذیرفته است، مجموعه اشعار او بر روی هم از طبع روان و ظرافت اندیشه و خاطر حساس او حکایت دارد و مضمون های لطیف در جای جای سخن او جلوه می کند»^۱.

او در اشعارش «مخفی» تخلص می کرد، در محافل شاعران شرکت می جست و سرود های خود را می خواند.

علامه دکتر علی اکبر دهخدا در لغتنامه نوشته است: روزی بیگم این مصراع را نزد ناصر علی سرهندی فرستاد: «از هم نمی شود ز حلاوت جدا لبم». ناصر علی به طور مزاح بر آن نوشت: «گویی رسیده بر لب زیب النساء لبم». زیب النساء ازین پاسخ بر افروخت و در جواب ناصر علی نوشت:

^۱ - کرمی، احمد، مقدمه بر دیوان زیب النساء مخفی. صفحه دوم.

ناصر علی بنام علی برده پناه

ور نه به ذوالفقار علی سر بریدمی^۱».

اورنگ زیب به علم و فن توجه داشت، کتاب مشهور «فتاوی عالمگیری» در فقه حنفی به دستور او توسط علماء تدوین شد و علامه ندوی درین خصوص نوشته است: او با وجود مصروفیت های زیاد روزانه نوشته و تحقیق مدونین این فتاوا را می شنید و قرآن را در زمان پادشاهی اش حفظ کرد، بر کتاب (چهل حدیث) اثر خودش شرح نوشت. همچنان او اهل ادب و فرهنگ بود و به زبان فارسی اشعار نابی سروده است؛ به طور نمونه:

غم عالم فراوان است و من یک غنچه دل دارم چسان در شیشه ای ساعت کنم ریگ بیابان را^۲

محترم استاد عنایت الله علم نوشته است: روزی آیینه از دست کنیزش (چینی) به زمین افتاده شکست و کنیز از ترس گفت: «از قضا آیینه را «چینی» شکست». بیگم هم با شکیبایی و آرامی گفت: «خوب شد اسباب خود بینی شکست^۳».

بالآخره این اعجوبه دوران در سال ۱۱۱۳ هـ. ق. به عمر ۶۵ ساگی جهان فانی را در حالی وداع گفت که گنج شایگانی از اشعار عرفانی و تصوفی، عشقی در قالب غزلیات، قصاید، ترکیب بند و غیره به یادگار گذاشت و جسدش را در باغ ساخته خودش در لاهور دفن کردند.

او هر نوع خطوط شکست و نستعلیق را بسیار زیبا می نوشت و یک بانوی سخاوتمند بود، دانشوران و ادیبان به او حرمت وافر داشتند و محمد علی ماهر نه صد بیت مثنوی در وصف او سروده است ازین جمله:

به ذات او صفات کردگار است که خود پنهان و فیضش آشکار است.

یعنی صفات خداوندی به صورت مجازی در او وجود دارد؛ طوری که خودش در حجاب و مستور است؛ اما بخشایش و انعاماتش آشکار است که به مردم می بخشاید. به همین ترتیب کتب زیادی هم بنامش تألیف شده اند.

^۱ - دهخدا، علی اکبر، لغتنامه. ماده زیب النساء.

^۲ - ندوی، ابوالحسن علی، یر بشری نری د مسلماتانو د لورتیا او خورتیا اغیز. ترجمه سید فضل مولا لتون، ص ۳۱۵.

^۳ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. ۲۶۲.

علامه عبدالحی حسنی ندوی رحمۃ اللہ علیہ در زندگی نامه او نوشته است: «اشعار این شاعره ای سحر انگیز عقل ها را مسحور و قلب ها را می شگافت و زنی جون او با صفات قریحه ای سرشار، سلامت فکر و لطافت طبع در هند به وجود نیامده است، او هیچگاه ازدواج نکرد؛ زیرا غیرت شدیدش به او اجازه همخوابه شدن با مردی را نداد، از مصنفات او حالا جز «زیب المنشآت» در دنیا وجود ندارد که آن مجموعه نامه هایش است... و اما زیب التفاسیر ترجمه تفسیر کبیرامام فخرالدین رازی از عربی به فارسی است که شیخ صفی الدین اردبیلی به دستور وی این کار را کرد و بنام او منسوبش نمود^۱».

به باور علامه ندوی دیوان شعری او به طور کامل از بین رفته و این دیوان منسوب به وی از یکی از شعرای فارسی است، لیکن به نظر ما این سخن درست نیست؛ زیرا نمی شود شاعری یک دیوان کامل را به نام دیگری تدوین کند، می شود در شعری او را مدح کرد، یا چند شعری را به او منسوب نمود؛ ولی یک دیوان چگونه ممکن است؟ به نظر من درین مورد حق با محترم استاد احمد کرمی دانشور خطه ایران زمین است که گفته است: «دیوان مخفی را پانزده هزار بیت گفته اند؛ ولی قسمت کمی باقی مانده است». به نظر من اگر اکثر اشعار مخفی از بین رفته باشد و این شاعر فارسی که استاد ندوی دیوان مخفی را به او منسوب کرده است، با کشیدن زحمات سنگین قسمتی از اشعار مخفی را گرد آوری و توین کرده باشد درست می نماید.

طوری که نقل شد به نظر علامه ندوی غیرت شدید این زن برایش اجازه نداد که با مردی همخوابه شود. ولی چند بیتی که از او در ذیل نقل می کنیم می رساند که مخفی در اواخر عمرش از تنهایی رنج می برده است و حقیقت را خدا می داند.

کور، به چشمی که لذت گیر دلداری نشد	بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد	کار ما آخر شد و آخر زما کاری نشد
غنچه ی باغ دل ما زیب دستاری نشد	صد بهار آخر شد و هر گل به فرقی جا گرفت
مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد	سال ها خون جگر در ناف آهو شد گره

حالا یکی از قصاید پر سوز او را که در آرزوی رفتن به زیارت حرم مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وسلم سروده و دران از فیلسوف متأله و دانشمند متشرع احناف و طبیب بزرگ جهان ابوعلی بن سینای بلخی رحمۃ اللہ علیہ با ظرافت

^۱ - ندوی، عبدالحی، نزهة الخواطر. ج ۶، ص ۷۲۴.

شاعرانه طوری یاد کرده است که گویا او از خراسان زمین آمده و بانو مخفی را درین سفر مقدس همراه شده باشد را به حیث نمونه کلام خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می نماییم:

بوعلی روزگارم از خراسان آمده	از پی اغراض بر درگاه سلطان آمده
بس که از یاد وطن نادیده ماتم داشتم	تا به دامان دلم چاک گریبان آمده
حیرتی دارم که یارب اندرین ظلمات هند	طوطی طبعم پی شکر ز رضوان آمده
گر چه از ظلمات می آیم همانم ذوق نیست	طبع من پر آب تر از آب حیوان آمده
دُر فشانی می کند دامان من بر خاک راه	بس که اشک از دیده ام غلطان به دامان آمده
تا در ایام خراباتی مناجاتی شدم	خانه ما قبله گیر و مسلمان آمده
بعد ازین دیگر نیایم، بر در دیر و حرم	مقصد من بر طواف کعبه جان آمده
وادی اندیشه را از یک قدم طی کرده ام	با وجود آنکه فکرم لنگ لنگان آمده
کوششم بی حاصلست و سعی من بی فائده	ساعت صبح وصال شام هجران آمده
طبع من خارست در لعبت شگفته همچو گل	نظم من داغست و رشک صد گلستان آمده
گاه از گرمی بنازم گاه از سردی چو آب	طالع در سایه خورشید تابان آمده
در سر شور زمین از آسمان افتاده ام	مرکب زخم دل من صد نمکدان آمده
خضر و اسکندر اگر چه خورده اند آب حیات	عمر ا دیدان من فهم سخندان آمده

نکته سنجی های من مخفی ز بیم روزگار

همچو گنج شایگان از خلق پنهان آمده

جهان آراء بیگم:

او از شعرای نامور شبه قاره، همعصر شاعران دربار مغلی هند و بزرگترین فرزند شاهجهان است که در سال ۱۰۳۲ هـ. ق. بدنیا آمد. مادرش ارجمند بانو بیگم ملقب به ممتاز محل دختر آصف خان وزیر متوفی ۱۰۳۶ هـ. ق. در کنار شاعری و داشتن دانش ادبیات فارسی از علوم قرآنی و طب نیز بهره داشت و تا پایان عمر نزد شوهرش شاه جهان و دخترش جهان آراء دارای منزلت تام بود.

تاج محل یکی یکی عجایب هفتگانه جهان از سوی شاه جهان برای دفن همسرش ارجمند با نو بیگم ساخته شده و بنام او (ممتاز محل) مسمی گردید. ارجمند بانو بیگم که قبل از شاه جهان بر اثر بیماری ولادت وفات یافت به شاه جهان وصیت کرد که پس از وی زن نگیرد و برای قبرش عمارت قشنگ بسازد، و شاهجهان هم به هر دو وصیت همسرش عمل کرد. حالا در زیر این عمارت مرمرین موسوم به تاج محل قبر شاه جهان و همسرش قرار دارد. طوری که بیان شد نام اصلی این عمارت (ممتاز محل) بود؛ اما هندی ها در زبان عامیانه به آن «ممتاز محل» می گفتند که به مرور زمان «ممتاز محل اصلی» و «ممتاز محل عامیانه» به «تاج محل» خلاصه شد. داستان های زیادی از عشق این زن و شوهر باقی مانده که با نمک ادبیات پارسی دلپذیر تر شده اند. در یک از سحرگهان شاهجهان وارد باغش شده و شاخه گلی را شکست با خود به خانه برد، ارجمند بانو بیگم با دیدن این منظره گفت:

ز بهر زیب دستت شاه من گلدسته آوردی دل بلبل شکستی شاخ را بشکسته آوردیشاه
جهان فی البدیهه گفت:

نه بهر زیب دستم ماه من گلدسته آوردم ز خوبی لاف می زد گل به پیشت بسته آوردم

یعنی گل به زبان حال به من لاف می زد که من از از بانوی تو زیبا ترم، بناء به پیشت بسته ای
ازان را آوردم تا با دیدن تو خجالت شود.

همچنان روزی شاهجهان به همسرش گفت: «آب از هوای روی تو می آید از فرسنگ ها». ممتاز محل فی البدیهه پاسخ داد: «از هیبت شاه جهان سر می زند بر سنگ ها». جهان آراء نخست مانند برادرش دارا شکوه (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ هـ. ق.) پیرو طریقه چشتیه بود و ازین رو کتاب «مونس الارواح» را در باره خواجه معین الدین چشتی سجزی و پیروانش به فارسی نوشت. جهان آراء کتاب مذکور را در سال ۱۰۶۴ هـ. ق. تکمیل کرده و در مقدمه آن با استفاده از کتاب «سفینه الاولیاء» اثر برادرش دارا شکوه توضیحاتی در باره سلسله چشتیه نوشته است. جهان آراء بیگم پس از مدتی به طریقه قادریه در آمد.

جهان آراء این زن شاعر و شاعر پرور در نزد مردمان هند، پاکستان و افغانستان از برجسته ترین زنان دانشمند، پاکدامن و شاعر شناخته شده است.

نمونه کلام:

به غیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه است^۱.

مهر النساء:

مهر النساء مشهور به نورجهان دختر خواجه غیاث الدین محمد اعتماد الدوله از ادباء، فضلاء و اهل علم و معرفت بود، او پس از درگذشت پدرش از خراسان به هند مهاجر شد و به دربار جلال الدین اکبر (بانی شهر جلال آباد افغانستان) رسید. شهزاده سلیم ملقب به نورالدین جهانگیر پس از مرگ پدرش جلال الدین اکبر بر تخت سلطنت نشست و به این بانو دل باخت. مهر النساء بعد از کشته شدن شوهرش (شیر افکن خان) در جنگ بنگاله با نورالدین جهانگیر ازدواج کرد و با کسب لقب (نورجهان بیگم) امپراطور هند شد. بعد ها ترکیبات (نور الدین و نور جهان) برای این دو جفت زبانزد خاص و عام گردید.

این بانوی به شدت سخاوتمند در سال ۱۰۷۵ هـ. ق. به عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور در گذشت و در مقبره ای که خودش در حوالی روضه جهانگیر پادشاه بنا کرده بود دفن کرده شد. بیگم طبع شاعری نیز داشت و در اشعارش مخفی (با زیب النساء مخفی اشتباه نشود) تخلص می کرد.

نمونه کلام:

دل به صورت ندهم تا شده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن در دل ما هول هجران گذراندم و قیامت معلوم

نور جهان گاهی در پاسخ شعرای هند فی البدیهه شعر گفته است، روزی وی این گونه زمزمه کرد:

ای محبتسب زگریه پیر مغان بترس یک خم شکستن دو به صد خون برابر استجهانگیر
در پاسخ گفت:

از من متاب رخ که نی ام بی تو یک نفس یک زنده کردن تو به صد خون برابر است

^۱ - علم، همان، صص ۲۶۳ - ۲۶۴.

بیگم در پاسخ گفت:

چون تا بم از تو رخ؟ که تویی قبله مراد رخ تافتن ز قبله به صد خون برابر است^۱.

گوهر شاد بیگم:

قلم از بیان وصف شهر باستانی هرات دوچار عرق خستگی می شود، این شهر یکی از مراکز مهم تمدن اسلام بود و هم اکنون بسا از یادگارهای این تمدن کهن را در دل خود دارد که می توان از آن جمله قلعه اختیار الدین و مسجد جامع را نام برد. این شهر در طول تاریخ بار بار مورد هجوم غارت گران قرار گرفته و ویران شده است؛ اما در پس هر ویرانی بار دیگر سر بلند کرده است. از میان شهزادگان تیموری که این شهر را پایتخت خود قرار داده بودند می توان از شاهرخ میرزا نام برد، شاهرخ خود از اهل علم و فرهنگ بود و همسر وی گوهر شاد بیگم که از اهل هرات بود از جمله زنان با شکوه و فرهنگ کشور به شمار می آید، این بانوی فرهیخته و با درایت مدرسه گوهر شاد را در هرات تأسیس نموده و شخصاً به نیازمندی های آن رسیدگی می کرد.

گفته می شود که روزی با ۲۰۰ تن ندیمه های زیبا روی از مجموعه ساختمانی مدرسه و مسجدی که خود در یکی از دامنه های هرات بنا کرده بود، باز دید کرد. طلاب مدرسه باید قبل از بازدید ملکه و همراهانش محوطه این مجموعه ساختمانی را ترک می کردند؛ اما یکی از طلاب در اتاقش خواب مانده بود و با حضور یکی از ندیمه های زیبا از خواب بیدار شد. وقتی ندیمه به ملکه پیوست در اثر شور و لذت کامجویی وضعی آشفته پیدا کرده بود و نفس نفس می زد و بدین ترتیب واقعیت امر کشف شد. اما ملکه بجای تنبیه وی یا طلبه مذکور دستور داد که تمام ندیمه ها طی یک مراسم عمومی به عقد طلاب در آیند؛ تا آنان از عذوبت در آمده و جلو اغوایشان در آینده گرفته شود. او به هر کدام از طلاب جامه ای داد و برایشان حقوق تعیین کرد و همچنین دستور داد که همسران تا پایان تحصیل فقط هفته ای یک بار همدیگر را ببینند^۲.

این داستان حکایت از دانش بلند و غنای فرهنگی ملکه می کند؛ طوری که او با تیزبینی در یافتن که این مشکل یک ندیمه و طلبه نیست؛ بلکه همه به این درد گرفتار اند، فساد را هم با زور نمی شود از

^۱ - علم، همان، صص ۲۶۶ - ۲۶۹.

^۲ - رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید. ترجمه شفایی و باقری، صص ۱۷۸.

بین برد و باید نخست درد را تشخیص نموده و سپس با داروی ویژه آن را درمان کرد. بنا برین او بجای توبیخ طلبه یا ندیمه درد شهوت را با داروی تعین شده اسلام (ازدواج) درمان کرد و هر یک از ندیمه ها را به ازدواج یکی از طلاب در آورده و با دادن مصارف طلاب و همسران شان جلو مشکل اقتصادی یگانه مانع ادامه تحصیل طلاب را گرفت.

گوهر شاد بیگم دختر غیاث الدین ترخان از دانشمندان عهد تیموریان هرات در سال ۷۸۰ یا به روایت دیگر ۷۸۵ در شهر هرات چشم به عرصه گیتی گشود.

بعدا به سبب دانش و مهارتی که داشت در سلک درباریان در آمد و بالآخره ملکه شد، او در امور دولتی به شاهرخ میرزا مشوره های سود مند می داد در سفر ها نیز شاهرخ را همراهی می کرد. پس از مرگ شاهرخ نیز مردم قدر او را می دانستند و به اثر نفوذی که در میان مردم داشت هیچ کس نمی توانست بر وی دست ظلم دراز نماید.

بالآخره این بانوی فرهیخته و نیکو کار در ماه رمضان سال ۸۶۱ هـ. ق. در عهد سلطنت ابوسعید میرزا در قیام میرزا ابوالقاسم بابر به دسیسه جمعی از امراء و مشاوران سلطان ابوسعید به دستور آن پادشاه در شهر هرات به قتل رسید و در کنار قبر فرزندش شهزاده بایسنقر در مسجد گوهر شاد هرات دفن شد و قبرش اکنون موجود است. بعداً در سال ۸۷۳ هـ. ق. میرزا یادگار محمد نواسه این زن نامدار سلطان ابوسعید را به انتقام مادرکلانش به قتل رسانید.

به قول احمد رشید ژورنالیست پاکستانی عمر گوهر شاد در وقت کشته شدنش به هشتاد سال می رسید و بیش از سه صد بنا در افغانستان، ایران و آسیای مرکزی ساخته بود، پس از دفن او به سادگی روی لوح قبرش نوشتند: «بلقیس زمان^۱».

برخی از آثار او عبارتند از: مدرسه گوهر شاد در هرات، مسجد جامع گوهر شاد در هرات، خانقاه هرات، و مسجد جامع گوهر شاد در مشهد.

کار ساخت مدرسه او در سال ۸۲۰ هـ. ق. آغاز گردیده و در مدت ۲۱ سال به بهره برداری سپرده شد. در ساختن آن معماران، نقاشان و رسامان چیره دست را از تمام نقاط کشور فراخواند و به کار

^۱ - رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه. همان، ص ۷۰.

افگند. این مدرسه دران زمان در تمامی ساحه آسیا یک مرکز بزرگ علمی شناخته می شد و مردم بسیاری از نقاط دور و نزدیک جهت آموزش و فراگیری علوم بدانجای مراجعه می کردند.

باستان شناسان مسجد جامع گوهر شاد در مشهد را در شمار یکی از ده عمارت با ارزش جهان ثبت کرده اند، کار اعمار آن در سال ۸۲۱هـ. ق. برابر با ۱۴۱۸ م. آغاز و در مدت دوازده سال به پایان رسید.

همچنان اخیرا دو طاق بنام های دارالسیار و دارالحفاظ در روضه امام رضا کشف شدند و کتیبه های شان بنام گوهر شاد بود.

علاوه برین او در پهلوی مدرسه گوهر شاد دو قبر یکی برای خود و دیگری برای شاهرخ ساخته بود؛ اما هیچ یکی دران دو قبر دفن نشدند، هرچند شاهرخ دران دفن شده بود؛ ولی چندی بعد میرزا الغ بیگ تابوت او را به سمرقند انتقال داد^۱.

مخفی بدخشی:

مخفی دختر میر محمود شاه خان (عاجز) در سال ۱۲۵۵هـ. خ. در خلم^۲ در خانه تبعید شده^۳ از دامن مادر ازبک (بی بی جهانی) دختر افسقال بهادر قلعه (قرقول) در خانه تبعید شده چشم به جهان گشود. پدر و مادر او را شاه بیگم نام گذاشتند و سید نسب لقب دادند که بعدها متخلص به مخفی بدخشی شد. شاه مراد شاهی شاعر مشهور بدخشان در باره اصل و نسب این شاعره چنین می گوید:

شاه بیگم نامش سید نسب او را لقب دختر محمود شاه عاجز سید عالی نسب

شاه بیگم از خانواده حکمران محلی میر سلیمان شاه بود که دو پسر بنام احمد شاه و میر زمان شاه (مشهور به میرشاه) داشت. از احمد شاه یک پسر بنام محمود شاه عاجز و از زمان شاه دو پسر بنام های میر جهان دار شاه و شهزاده حسن ماند. امیر عبدالرحمان خان دختر میر جهاندار شاه را به عقد نکاح خویش در آورد که از وی پسری بنام حبیب الله خان تولد شد. پس از وفات امیر عبدالرحمان خان که

^۱ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. صص ۱۹۷ - ۲۰۰ با تصرف و تلخیص.
^۲ - در دوران حکومت درانی ها و محمد زایی ها ولایت بدخشان تحت حاکمیت میر ها قرار داشت. هنگامی که امیر عبدالرحمن خان از بخارا به بدخشان آمد مردم او را کمک بسیار نمودند، ولی او به پاس خدمات این مردم خاندان های سرشناس آن جای را تبعید کرد، از جمله خاندان حاکم یکی هم میر محمود شاه بود. به همین سبب مخفی بدخشی در تبعیدگاه تولد شد.
^۳ - بیژند، فرید، تکمله بر: ارمغان بدخشان اثر شاه عبدالله یمگی بدخشی. ص ۲۲۹.

حبیب الله خان پادشاه شد آن ها را به چشم ماما ها می دید. امیر عبدالرحمان خان با خانواده جهاندار شاه چندان رابطه گرم نداشت و او را همواره تبعید می کرد. گاهی او را به تاشقرغان، زمانی به قندهار و گاهی هم به کابل تبعید می نمود. مخفی در زمان تبعید در قندهار از مردم قندهار خاطره نهایت خوبی داشت و از همین سبب قندهاریان را درین بیت ها توصیف می کند.

خط آمد بر رخت ای سیم تن آهسته آهسته برون شد سبزه ات گرد چمن آهسته آهسته

فدایت جان من قاصد که دادی نامه ام او را زبانی هم بگو احوال من آهسته آهسته

خوشا سیر بهار قندهار و دوستان با هم که می گشتم در گرد چمن آهسته آهسته

به صد افسون چو طفلی را که بفریند با شهد دلم را برد آن شیرین سخن آهسته آهسته

مخفی علوم متداوله را نزد پدرش آموخت و سپس خانواده ایشان از تاشقرغان به مزار شریف رفت. او در آن جای دیوان اشعار شعرای مختلف به خصوص اشعار زیبای النساء مخفی از شاهدخت های هند را به خوانش گرفت و با اشعار او قریحه و استعداد خود را تقویت بخشید و تخیل خود را دران پیاده نمود.

مخفی در ایام جوانی دلداده پسر کاکایش سید مشرب شاه که جوان زیبا بود شد و او هم تمایل زیاد به مخفی داشت؛ اما مرگ مهلتش نداد. مرگ این جوان مخفی را در کنج عزلت افگند و پشت به مادیات کرد، پس از آن مخفی به قندهار سفر کرد و در جوار خرقة رسول پاک ﷺ عزلت گزید؛ طوری که خودش می گوید: «هژده بار خرقة حضرت رسول اکرم ﷺ را بوسیده و به سر و سینه و چشمان خود مالیده ام، بناء محتاج عینک نیستم و نور چشمانم زیاد است و محتاج و کمزور هم نخواهم شد».

از مخفی اشعار زیادی مانده؛ ولی فقط مجموعه اندکی به اهتمام غلام حبیب نوابی در سال ۱۳۶۶ هـ. خ. در کابل چاپ شده و بعدا برای بار دوم در سال ۱۳۷۹ هـ. خ. به همت اداره نشراتی کیومرث در پشاور چاپ گردید. اما این دیوان فقط گوشه از کار شصت ساله مخفی را انعکاس می دهد نه همه کار او را. امید است که به چاپ تمام دیوان مخفی که گرد آورده شده است اهتمام صورت گیرد.

مخفی در دوران حیات خود با بسا از شعراء و ادیبان کشور مراسلات داشته؛ چنانچه در یک مکتوب به محبوبه هروی چنین نگاشته است: خواهر ادیبه و آزاد مشربم محبوبه هراتی!

تا حال چند مکتوب تان را گرفته ام، اشعار موزون و سوزان تان را مکرر خوانده ام؛ اما ازین که تا حال در قید اسارت به سر می بری خبر نداشتم. خوب شد که از احوالت پوره خبر شدم. اگر چه در فیض آباد و بعضی نواحی آن عین شرایط است، زن ها که به دعوت می روند روز حرکت نمی کنند، شبانه یکی بجای دیگری می روند. من خودم بار ها که در منازل بعضی از اقارب خود به غرض فاتحه گیری، عروسی، ختنه سوری و بیمار پرسی و سیاحت به جای سبز می روم، ذریعه اسپ با دو نفر محافظ محرم خود شبانه منزل می زنم. «قره قوزی» محل زندگی من از فیض آباد و آبادی ها دور افتاده است؛ لکن به اندازه شما مقید نمی باشم و از زیر برقع شهر و بازار را دیده ام.

به این ترتیب مخفی با عده از اهل قلم رابطه داشته که ازان جمله خلیلی را نیز نام برده می توانم، استاد خلیلی در سفری که به بدخشان داشت به دیدار مخفی رفت و ضمن ملاقات از پشت پرده غزلی را به مطلع ذیل برایش سرود:

خوشم که خضر رهم شد فروغ یزدانی
که بشنوم سخن مخفی بدخشانی
کسی که ملک سخن را کند به فیض آباد
خدای باد نگهبان ز ویرانی

مخفی فی البدیهه در جواب استاد غزلی بدین مطلع سرود:

تو ای ادیب سخن سنجی و سخن دانی
درین زمانه که غواص بحر عرفانی
تو اوستاد سخن پروران این دوری
زیبیع ملک سخن را کنی جهان بانی

مخفی در منزل پدری اش سی و هفت سال را سپری کرد و بالآخره در ۲۵ جدی سال ۱۳۴۲ ه. خ. برابر با ۱۹۶۳ م. به عمر ۸۷ سالگی جهان فانی را وداع گفت.^۱

همچنان طنز گونه و مطایبیتی تبادل شده میان مرحومه بانو مخفی و مرحوم استاد خلیلی چنین نقل شده است:

^۱ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. صص ۲۱۱ - ۲۱۶.

خلیلی: الهی رند و مستی را ببخشای
به عصیان پای بستی را ببخشای
خلیل بت شکن را هر که بخشد
خلیل بت پرستی را ببخشای

مخفی: نه هر گز رند و مستی را نبخشند
به عصیان پایبستی را نبخشند
خلیل بت شکن را هر که بخشد
خلیل شه پرستی را نبخشند

مرحومه مخفی در رباعی فوق که فی البدیهه در پاسخ مرحوم استاد خلیل الله خلیلی سروده به گونه مطابقت از درباری بودن استاد انتقاد کرده است.

محبوبه هروی:

صغیرا متخلص به محبوبه در سال ۱۲۵۸ هـ. ش. در کشک بادغیس در آغوش مادری بنام «ماه خانم» دیده به جهان گشود. نسب این بانو به یک خانواده مهذب، با اخلاق و با دیانت ترکمنان می رسد. محبوبه پیرو طریقت نقشبندیه بود و به شعرای قدیمی از جمله حضرت بیدل، جامی، و سعدی و شاعره های قبلی چون زیب النساء مهری و نیز شاعره های معاصر خود چون مخفی بدخشی و مستوره غوری علاقه داشت. خودش بدیهه گوی، شیفته زیبایی طبیعت و صدای خویش بود، در آخر عمر ازدواج کرد؛ اما فرزندی نصیبش نشد. آثارش دارای شور و طراوت خاص و مجلسش برای پیر و جوان نشاط آور است، اینک نمونه از کلامش را اینجا نقل می کنیم:

یار نازک اندامی سرو گل بنا گوششی	برده از کف دلم را باده نوش مدهوشی
ماهر و سمن بویی، سیم بر قبا پوششی	شوخ عنبرین مویی، تند خو جفا پوشی
مست و عاشق آزاری، یاسمین بر و دوشی	خسرو جهانداری، دلربای خونخواری
از تغافللم تا چند بگذری و رو پوشی	مست یک شی بر خود، گفتمش ای بد عهد
جام دوستی مشکن، قول کس مکن گوششی	از سر وفا یک ره پرسشی کن از حال
یاد می کن از «محبوب»، بگذر از فراموشی ^۱	ای بت جفاکارم، از غمت بسی زارم

سیده حمیده:

دختر سیدحضرت شاه مشهور به پاچا صاحب تیرگری متولد سال ۱۲۹۷ هـ. ق. در ساحه شینکورک از مربوطات استان کنر بود، پدرش مورد ارادت اهل عرفان و خواص بود و مزارش هنوز هم در کنر زیارتگاه عام و خاص است، برادرش سید شمس الدین مجروح در پست های بلند دولتی کار کرده و شاعر زبان فارسی و پشتو بود، سید شمس الدین در جریان اشغال کشور ما بدست قشون سرخ روسی در دیار آوارگی از شهر پشاور پاکستان شعری را بدین مطلع به مهاجر دیگر آن دیار مرحوم استاد خلیلی فرستاده بود:

به کیفر گنه ما خدا گرفت زمن	دریغ و درد ز روزی که جنت میهن
بغل گشود و مرا خواست بهر پیوستن	کفر از شمال بیامد که من رفیق تو ام
که فرق خویش می نکند دوست از دشمن	خطای فاحش اولاد آدم است چنین

^۱ - علم، همان اثر، صص ۲۱۷ - ۲۱۹.

استاد خلیلی مرحوم به پاسخ او شعری را فرستاده و دران اشاره به مزار پدر ارجمندش در کنر نیز

نمود:

رسید نامه جان بخش دلنواز به من
ز پیشگاه ادیب مزاج دان ســــخن
من از چکامه سوزان تو عیان دیدم
شراره که بود در نهادت آتــــش زن
مزارسید عارف که چون تو مانده بجای
چراغ حکمت و بینش به کهنه طاق زَمَن^۱

حمیده در سال ۱۳۲۶ هـ. خ. با پسر مامایش موسوم به عبدالغفور که افسر آرتش بود ازدواج نمود و در سال ۱۳۳۹ هـ. خ. در کابل وفات کرد. موصوفه تعلیمات خصوصی را در خانه به سر رسانیده و در خورد سالی به سرودن شعر آغاز نموده بود، در شعر او بجای مطالب عشقی فلسفه اجتماعی نهفته بوده و بسیار زیبا است. نمونه کلام:

که زه شم پینتنه او حیا ناکه نه پوهیرم
ما ولی علم او فن دنیا ته نه پریردی^۲

اگر من یک پشتون با حیا باشم که خوب است؛ اما نمی دانم که چرا مرا برای آموزش علم و فن دنیا نمی گذارند.

موصوفه در بیت فوق از برخی از مشکلات اجتماعی آن روزگار در مورد زنان پرده برداشته و وانمود کرده که حیاداری چیزی بسیار خوبی است که زنان در عین داشتن آن می توانند علوم و فنون بیاموزند؛ اما نمی دانم که چرا ما را با وجود داشتن آن به آموزش علم و فن دنیا اجازه نمی دهند.

باتو سایرہ:

موصوفه دختر مرحوم سید زیور پاچا (پاچا صاحب تیرگری) است که در شهرستان دره نور از مربوطات استان ننگرهار کشور ما چشم به جهان گشود، تحصیلاتش را در فامیل خود به پایان رسانیده و در فقه و عربی دسترسی داشت. او اشعار تصوفی مولانا جلال الدین محمد بلخی و رحمان بابا را بسیار دوست داشت و بنا برین تحت تأثیر اشعار تصوفی آن دو قرار گرفت. در یازده سالگی به سرودن شعر

^۱ - خلیلی، خلیل الله، ۱۳۷۰ هـ. خ. ماتمسرا. صص ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸.

^۲ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. صص ۱۳۱ - ۱۳۴.

آغاز کرد و در سال ۱۳۱۳ هـ. خ. با سردار دوست محمد خان ازدواج نمود. تخلص شعری او «محو» بود.

بالآخره در سال ۱۳۶۵ هـ. خ. در اثر حمله قلبی جهان فانی را وداع گفت و در قول آبچکان کابل به خاک سپرده شد.

شعر او از درد دل های جامعه حکایت می کند و بنا برین یکی از اشعارش در سال ۱۳۵۴ هـ. ش. به مناسبت روز مادر حایز مقام اول و برنده جایزه شناخته شد. این شاعره توانای کشور علاوه بر اشعار تصوفی دارای اشعار وطن دوستی نیز می باشد؛ طوری که در یکی از اشعارش خطاب به جوانان وطن چنین سروده است:

د ریا دینداری نه می توبه ده	مسلمان زره آزاری نه می توبه ده
یو نیالگی د مینی بردی بل بیخ کاری	د پتی بیخ کنی نه می توبه ده
چی تسبیح وی په لاس بغض یی په زره کی	خدایه دا رنگه شیخی نه می توبه ده
چی د بل چا بدنای نه می خوشییری	د کچه مسلمانای نه می توبه ده
په خوله و باسی توبی په زره تمبی وی	الله داسی رهزنی نه می توبه ده
«سایره» د ننگیالو زلمو خور ده	د بی ننگو ورور ولی نه می توبه ده ^۱

دوکتورس اناهیتا راتبزاد:

برخی ها ممکن به این بانو به دلیل اینکه ایشان روزگاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند ملاحظاتی داشته باشند؛ ولی ما به آن کاری نداریم، هر چند که من صد در صد با همه کار های ایشان موافق نیستم و به باورم بانو راتبزاد چون هر سیاستمداری دیگر کشور ما اشتباهاتی داشته اند. اما روی هم رفته اولاً من و هیچ کسی به طور قطعی کفر کسی را در افغانستان صادر کرده نمی توانیم، و ثانیاً هدف ایشان که خدمت به ملت افغانستان و انکشاف کشور بود؛ اگر در تعیین راه به

^۱ - علم، عنایت الله، همان، صص ۱۳۵ - ۱۳۷.

خطا رفته باشند خداوند از گناه و خطای در گذرد. و ما از ایشان به حیث یک بانوی خدمتگار در عرصه طبابت و پزشکی در تاریخ افغانستان یاد آوری می کنیم.

دوکتورس اناهیتا راتبازاد نخستین نماینده زن در مجلس شورای ملی و از پیشگامان حرکت‌های آزادی خواهانه و مترقی کشور بود. این بانوی مبارز از میان نیم پیکر جامعه قد برافراشت و با گام‌های استوار در شرایط بس دشوار اجتماعی با پیمودن فراز و فرود های سخت و سهمگین برای ترقی کشور و مردمش مبارزه کرد.

پدر این بانو مرحوم احمد راتب خواهر زاده محمود طرزی بود، احمد راتب در عهد شاه امان الله خان برای ترقی و انکشاف ذهن ملت جریده نسیم سحر را تأسیس کرد و دران مضامین ارزشمندی را به نشر می سپرد. او پس از سقوط دولت شاه امان الله به هندوستان گریخت و سپس در عهد نادر شاه به کشور برگشت، به گزارش مرحوم میر غلام محمد غبار فهمیدن در دولت استبدادی آل یحیی جرم بود و بنا برین احمد راتب همچون هر دانشمندی دیگر نخست زندانی و سپس به ایران تبعید شد. احمد راتب در ایران با بسا مشقتها می زیست تا بالآخره در دیار آوارگی و بیماری وفات کرد و در تهران بخاک سپرده شد^۱.

دوکتورس اناهیتا راتب زاد دختر مشهور احمد راتب در ماه میزان یا عقرب سال ۱۳۱۰ هـ. خ. در شهرستان گلدره از مربوطات ولایت کابل دیده به جهان گشوده بود. این دختر در سال ۱۳۲۸ هـ. خ. مکتب متوسطه «ملالی» را به پایان رسانیده و در همان سال شامل کورس یک ساله نرسنگی جهت آموزش پرستاری شد.

در همین سال با دوکتور کرام الدین کاکر ازدواج کرد و در همین سال با همسرش به ایالات متحده امریکا رفت و در آنجا شامل مکتب پزشکی در شهر میشیگن ایالات متحده امریکا شد، سپس در سال ۱۳۳۳ هـ. خ. پس از فراغت از مکتب پزشکی واقع در شهر میشیگن ایالت متحده امریکا و دریافت سند فراغت به کشور برگشت.

^۱ - علم، عنایت الله، جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. ص ۲۵۱.

از سال ۱۹۵۴-۱۹۵۷ به حیث مدیر مکتب نرسنگی در کنار بیمارستان زنانه شهرکابل اجرای وظیفه نمود.

در سال ۱۳۳۶ هـ. خ. برای ادامه تحصیل شامل دانشکده طب دانشگاه کابل در رشته طب معالجوی شد و در سال ۱۳۴۲ هـ. خ. در جمع نخستین گروه زنان افغانستان از آن دانشکده موفقانه فارغ شد. پس از فراغت از دانشگاه، به عنوان استاد کافدرای بهداشت و حفظ الصحه دانشکده طب که فعلا به دانشگاه طب ارتقا یافته است باقی ماند.

از سال ۱۳۴۴ - ۱۳۴۸ هـ. خ. از جانب اهالی ناحیه سوم و چهارم شهر کابل به عنوان نماینده مجلس در دوره دوازدهم برگزیده شد و در مجالس پارلمان صفت درخشان سخنوری خویش را تبارز داد.

دکتورس راتب زاد در تجلیل و بزرگداشت از رویدادهای تاریخی، از جمله هشتم مارچ روز بین المللی زن و روز مادر نقش های ماندگاری از خود بر جای گذاشت.

پس از رنج های بسیاری در سال ۱۳۵۹ هـ. خ. به حیث وزیر معارف کشور تعیین و همزمان موظف شد تا وزارتخانه های اطلاعات و کلتور، تحصیلات عالی و متوسطه مسلکی و صحت عامه رارسیده گی و نظارت نماید.

دکتورس راتب زاد سهم قابل ملاحظه را در سازماندهی بسیاری از همایش های بین المللی که در کابل تحت حمایت از شورای جهانی صلح و سازمان همبسته گی مردمان آسیا و افریقا برگزار می گردید، ادا نمود.

موصوفه دارای فرهنگ عالی و شخصیت تحصیلکرده بود، علاوه به زبان فارسی دری به زبان های انگلیسی و فرانسوی تسلط کامل و به زبان روسی آشنایی داشت. او یک زن شجاع، هدفمند و با اراده بود، قریحه سخنوری بالایی داشت و هیچگاه بر زیردستانش سخت نمی گرفت.

سر انجام به عمر ۸۴ سالگی در ماه سپتمبر ۲۰۱۴ م. مصادف به ماه سنبله سال ۱۳۹۳ هـ. خ. در یکی از درمانگاه های کشورآلمان به جاودانه گی پیوست و پیکرش را به افغانستان منتقل کردند و با مراسم ویژه به خاک سپردند.

از موصوفه یک دختر بنام جمیله ناهید و دو پسر بنام های عبدالله کاکر و کنشگا کاکر بجای مانده است و قرار معلوم ایشان در کشور آلمان به سر می برند.

دوکتورس سهیلا صدیق:

سال تولد: ۱۳۲۷ هـ. خ.

محل تولد: شهر کابل در یک خانواده روشنفکر قندهاری الاصل.

درجه تحصیل: دکترای علوم پزشکی از یکی از دانشگاه های روسیه.

رشته تخصص: جراحی عمومی پزشکی.

آخرین رتبه نظامی: سرلشکر سه ستاره (دگر جنرال).

وظایف رسمی: نخست پس از فراغت پزشکی در درمانگاه نظامی چهار صد بستر و سپس در دوران داکتر نجیب الله رئیس آن درمانگاه و بعدا در دوران اداره های مؤقت و انتقالی به ریاست حامد کرزی وزیر صحت عامه کشور.

سال وفات: ۱۳۹۹ هـ. خ.

موصوفه دو سال قبل از وفاتش دوچار بیماری رفع حافظه شد و به علت نبودن هیچ کسی از اعضای خانواده اش در داخل کشور به فرمان اشرف غنی رئیس جمهور وقت دولت جمهوری اسلامی افغانستان در درمانگاه چهار صد بستر اردو (فعلا شفاخانه سردار محمد داود خان شهید) واقع ساحه بی بی مهر و شهر کابل بستری شد.

او در انکشاف و تجهیز درمانگاه مذکور در همان سالیان آغازین ساختنش نقش داشت و سالیان متمادی به حیث سرطیب، جراح و رئیس دران آن جای خدمت نمود، و هزاران بیمار را تداوی کرد. شاد روان محمد نبی عظیمی سر لشکر ارشد و نویسنده چیره دست که در روز های سقوط دولت داکتر نجیب الله همزمان سمت های معاونیت نخست وزارت دفاع ملی و فرماندهی گارنیزویون شهر کابل

را بر عهده داشت در کتاب معروفش موسوم به (اردو و سیاست در سه دهه اخیر) نوشته است: سهیلا صدیق در روز های سقوط دولت داکتر نجیب الله در یک تماس تلفونی برایم از نفوذ نیروهای حزب اسلامی به درمانگاه نظامی چهار صد بستر خبر داد که به زودی با اعزام نیرو به آن سو به چاره اش افتادیم.

درین زمان مرحومه داکتر صاحب رئیس آن در مانگاه بود و عده از مقامات فاشیستی و قبیله پرست منسوب به رژیم دوکتور نجیب الله بنا به انگیزه های قومی، پیشاپیش و قبل از به توافق رسیدن دولت در حال سقوط، در مورد چگونگی تسلیم حکومت به مجاهدین و تعیین شرایط آن به صورت مسالمت آمیز، نیروهای حزب اسلامی وابسته به گلبدین حکمتیار را در تأسیسات کلیدی پایتخت از جمله وزارت داخله و مربوطات آن و حتی به قول جنرال عظیمی ارگ ریاست جمهوری نفوذ دادند و با این کار زمینه دوام کشتار و خونریزی ملت افغانستان را مساعد کردند؛ زیرا مجاهدین هم هنوز به توافق کلی در مورد چگونگی تسلیمی قدرت از رژیم حاکم دست نیافته بودند.

عارف نورزی یکی از پزشکان درمانگاه مذکور و از شاگردان موصوفه طی مصاحبه ای در روز وفات او به خبرنگار رادیو آزادی گفت: داکتر صاحب یگانه خانمی بود که در دوره نخست حاکمیت طالبان بر کشور افغانستان (۱۳۷۵ - ۱۳۸۰ هـ. خ.) با وجود قیود سنگین بر زنان از سوی آن رژیم با لباس مردانه و صورت باز در کابل گشت و گذار می کرد و یک چاقوی تیزی هم با خود داشت؛ تا در صورت بروز مشکل از سوی مردان بدکار از خود دفاع کند.

خبرنگار رادیو آزادی برای مصاحبه با شخص مرحومه رفته بود که موفق به این کار نشد و بجای دوکتور صاحب شاگردش عارف نورزی به سوالات خبرنگار پاسخ داد. او با سایر زنان پیشتاز افغان از جمله بانو ثریا پرلیکا و بانو دوکتورس اناهیتا راتبازاد در تماس بود.

با آنکه سایر اعضای فامیل موصوفه در خارج از کشور به سر می بردند؛ اما او هیچگاه حتی در شرایط بسیار اضطراری حاضر به ترک کشور نشد. ناگفته نماند که مرحومه تا آخر عمرش ازدواج نکرده بود. او بنا به عشقی که به مسلک مقدسش داشت از بیم آنکه مبادا در صورت ازدواج خدمات آنچنانی به ملت کرده نتواند، ازدواج نکرد. در تاریخ می خوانیم که پوران دخت خسرو پرویز بن هُرمز در مدت کوتاه زمامداری اش قدرت متزلزل امپراطوری فارس را تقویت کرده و عدالت را حکمفرما

ساخت. ابن جریر طبری رحمته الله نوشته است که پس از نشستن این بانو به مقام کسرای فارس فرخ هرمز اسپهبد خراسان برایش پیغام ازدواج فرستاد؛ اما موصوفه رد کرده و گفت: (زن) پادشاه را نشاید که ازدواج کند.

شاید این عمل از دیدگاه یک عده اشتباه باشد و از دیدگاه عده هم نباشد، من کاری به هر دو دیدگاه ندارم، قوامیت مردان را هم به تقلید از سنت های قبیلوی جامعه به حیث زورگویی و حاکمیت مطلقه نمی پذیرم و بدین باورم که هر کسی در حد توان خود خواه زن یا مرد مسول است. اما آنچه را که می تواند بر این بانو ارج بگذارد احساس خدمت او به ملت است که در ازای آن حتی به ازدواج که زندگی زن و مرد بسته به آن است تن در نمی دهد.

حکم ازدواج را ما در جای خودش از دیدگاه اسلام توضیح دادیم و اگر از آن نقطه تحلیل کنیم به نتایج خوبی دست خواهیم یافت.

احکام الهی به مرد و زن جز در مواردی که زنان به علت عذر معاف شده اند یکسان است، خانم صدیق اگر برای ادای فریضه خدمت طبی به ملتش در شرایط سخت مورد نیاز آن روزگار ازدواج نکرده و به خود هم مطمئن بوده باشد که در صورت عدم ازدواج بر نفسش حاکم است و در حرام نمی افتد کار زشتی نکرده است.

در تاریخ اسلام کم نیستند علمای بزرگی که با تشخیص مصالح امت مسلمان و نیازمندی اسلام سنت ازدواج را ادا نکردند. حافظ نوی دمشقی، ابن تیمیه حرانی، سید جمال الدین افغانی، شهید سید قطب... ازین گروه اند. علامه شیخ عبدالفتاح ابو غده رحمته الله از علمای بلند پایه احناف در کتابی بنام «علماء العزّاب الذین آثر العلم علی الزّواج» بیست تن از علمای برجسته ای را که برای خدمت بهتر به اسلام ازدواج نکردند که در میان شان محدث بزرگ بانو کریمه دختر احمد مروزی ملقب به ام الکرام و ست الکرام ۳۶۵ - ۴۶۳ هـ. ق. نیز قرار دارد.

عارف نورزی در قسمتی از مصاحبه اش درین مورد گفت: به دکتورس صاحب گفتم که چرا ازدواج نمی کنی؟! او پاسخ داد: فرزند من عاشق مسلک مقدس خود هستم و ازدواج را از بهر خدمت ترک کرده ام، و می خواهم با ترک ازدواج جان هزاران بیمار و زخمی نزدیک به مرگ را نجات بدهم که واقعا هم چنین کرد.

در فرجام به عمر ۷۲ سالگی به روز جمعه، ۱۴ برج قوس سال ۱۳۹۹ هجری خورشیدی جان به جان آفرین سپرد. او کسی از اعضای فامیلش را در جریان بیماری اش با خود نداشت؛ اما همه جوانان منور افغانستان فرزندان معنوی او اند.

بنده با خانواده ایشان تماسی تا اکنون ندارم و نمی دانم در کجا به سر می برند. همچنان تا بحال چیز بنام اثر از این بانوی ارجمند در دست نداریم و اگر چنانچه باشد امید وارم مقامات مسؤل و خانواده ارجمند ایشان هر چه عاجلتر آن را به چاپ بسپارند.

پایان و نتیجه

علامه دکتر شیخ محمد غزالی مصری رحمته الله نوشته است: حالا عده از فعالیت زنان حتی در حوزه خدمات به اسلام با شرایط دین ما ناراض اند و دوست دارند که زن را به اوضاع مأنوس صد سال پیش بر گردانند. این عده فریاد می زنند: زن کار جز زاییدن برای مردان ندارد.

دوباره به تاریخ مان در سده ششم باز می گردم. حافظ ابوالعلاء بن عطار در عرصه علوم حدیث، قرائت، ادبیات، زهد، داشتن اسلوب صحیح و التزام به سنت در همدان پیشوای همگان بود. او دختری بنام عاتکه داشت که در حوزه علوم حدیث زن محدثه و توانا بود. در مورد او گفته اند: او از ابوالوقت عبدالاول سنجری احادیث زیادی استماع نمود، از همدان به بغداد سفر نمود و به خواندن حدیث پرداخت.

محب الدین نجار می گوید: ما هم از او حدیث نوشته ایم ... این زن به سال ۶۰۱ هـ. ق. در گذشت؛ در نیمه شب بسیار سرد از بستر برخاست و وضو گرفت و سردی شدید هوا مانع ایستادن او در محرابش نشد، هنگامی که به سجده رفت در گذشت و خداوند از او خوشنود باد. انگار در مورد همین زن است که شاعر می گوید:

فی ظلام اللیل منفرداً قام يدعو الواحد الصمداً
عابدٌ لم تبق طاعته منه لا روحاً و لا جسداً

در دل تاریکی شب به تنهایی به نماز ایستاد و خدای یکتا و بی نیاز را خواند. او عبادتگذاری بود که بندگی وی نه برایش روحی باقی گذاشته بود و نه جسمی.

در پی گیری موضوع، تاریخ زندگانی فاطمه دختر سعید الخیر انصاری اندلسی را بیان میداریم. این زن به تاریخ ۵۲۲ هـ. ق. در چین به دنیا آمد و به سال ۶۰۰ هـ. ق. در قاهره در گذشت. او علم را از پدرش و سایر محدثان بزرگ بغداد فرا گرفت و پس از آن در قاهره و بغداد به تدریس پرداخت. گروهی از علما و از جمله حافظ بزرگ علامه منذری از او حدیث شنیدند. حافظ منذری در مورد او می گوید: استادان و همگان ما از او حدیث شنیده اند و من نیز از او اجازه روایت حدیث دارم.

او همراه پدرش از چین حرکت نمود و در بغداد علم فرا گرفت، سپس به دمشق سفر نمود و پس از آن در قاهره مستقر شد و سر انجام نیز در همان جای در گذشت و در دامنه کوه المقطم بخاک سپرده

شد. گمان می‌کنم قبر او در کنار قبر صد ها عالم دین، ادیب و لغت‌شناس مندرس شده و از بین رفته است.

در عصر درخشان اسلام می‌بینیم که پدرش زنی را از بلنسیه اندلس به شرق اسلامی آورده تا در کرانه‌های فراخ آن به علم و دانش خدمت کند، و راه چین تا قاهره را برای کسب علم و خدمت به آن پیموده است. اما حالا دوچار فاجعه‌ای هستیم که پس ازین همه سال‌های قحطی زده و بی‌روح کسانی می‌آیند و می‌گویند: زن از خانه اش فقط بخاطر دو چیز بیرون شده می‌تواند: یا نزد شوهر برود یا به گورستان.

فاصله میان دوره‌ای تا دوره‌ای دیگر چقدر زیاد شده است. شگاف پیشینیان و پسینیان و میان مردمانی که اسلام را زنده نمودند و مردمانی که اسلام را می‌رانند چه فاجعه‌انگیز است^۱.

از پیشینیان به ما رسیده است که در پشت سر هر مرد پیروز یک زن نیرومند قرار دارد و حالا ما دو نمونه از تاریخ اسلام را به حیث مشتم نمونه خروار در اثبات این سخن تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم:

۱- اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اوج مشکلات پسرش عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را در آغوش می‌گیرد و او را به شهادت در برابر سپاه سرکش و جابر اموی تحریض می‌کند. وقتی پسرش برای امتحان کردم مادر به او می‌گوید: می‌ترسم که کشته شوم. مادر پسرش را دلداری می‌دهد و می‌گوید: اگر برای حق کشته شوی باکی نیست. سپس در پاسخ سوال پسرش که می‌ترسم مرا مثله کنند می‌گوید: مگر گوسفند را که پس از ذبح تکه تکه می‌کنند دردی را احساس می‌کند؟

آیا مردی را در سراسر تاریخ سراغ داریم که با وجود علم کامل به کشته شدن و مثله شدن فرزندش او را تشویق کند که برای احقاق حق ملت اسلام در برابر استبداد دستگاه حاکمیت اموی بجنگد و کشته شود؟ شاید چنین بوده باشد؛ ولی آنچه که مشهور است این فداکاری در تاریخ بنام یک زن ثبت شده است. او بجای اینکه پسرش را به مدارا و تسلیمی و گرنش در برابر دشمن دعوت کند او را تحریک می‌کند که به کام مرگ برود.

^۱ - غزالی، محمد، ارزیابی میراث فکری مسلمانان. صص ۲۴۴ - ۲۴۵ با اندکی تصرف.

۲- مادر امام شافعی رحمته الله که همراه با او در غزه از نواحی فلسطین امروزی می زیست با وجود فقر سنگین پسر را برای حل مشکل سنگین امت اسلامی تربیت می کند و برای این مهم در حالی که پسرش سه سال دارد به سرزمین اصلی اش مکه بر می گردد، وقتی بزرگ شد خطاب به پسر می گوید: پدرت در اوج فقر ما مُرد و چیزی برای ما نماند، ما ثروتی نداریم و من هم بخاطر تو ازدواج نکردم، حالا پسرکم! من تو را برای علم نذر کردم، شاید خداوند به وسیله تو این امت متشتت را اصلاح و جمع کند.

خوب شافعی با مشکلات سنگین درس می خواند، به مدینه می رود و از مالک بن انس رحمته دومین امام برجسته اهل سنت درس می گیرد. مادر غیور برای رفع احتیاج مادی که غالباً دامنگیر طالبان علم است کمر می بندد و تنها که او را یاری اقتصادی می کند؛ بلکه به هنگام شکوه پسر از مشکلات اقتصادی سخنان قوت بخش می گوید، در یکی از روزها شافعی به علت اینکه فیس استاد را ندارد گریان نزد مادر بر می گردد و می گوید: نمی خواهم به مکتب بروم؛ زیرا معلم مرا رها می کند و به دیگران درس می دهد.

مادر می گوید: پسر صبر کن، وقتی تو را رها کرد و نزد کودکان ثروتمند رفت تا به آنان بیاموزاند، تو در کنار یکی از آنان بنشین و یاد بگیر؛ اما به گونه که احساس نکند تو او را گول می زنی.

شافعی به این شیوه به دستور مادرش علم می آموزد و در حدی بلند می رود که اگر معلم دیر می کرد او کودکان را رهنمایی می نمود و بنا برین معلم هم به او محبت کرد و اهمیت داد.

روزی شافعی در مکه در حلقه درس لیث بن سعد رحمته از علمای برجسته مصر از او می شنود: یکی از علل تفرقه امت در عصر حاضر اختلاف لغت شان است، اگر لغت را خوب بفهمند با هم متحد می شوند، و اگر کسی بتواند تفسیر، حدیث و لغت را بفهمد، خداوند با او مردم را متحد می کند، لغت هم فقط در صحرا به ویژه در میان قبیله هذیل است. حکیم مسلمان مولانای رومی رحمته این مسئله را چنین به تصویر کشیده است:

چاکس را داد مردی یک درم	آن یکی گفت این به انگوری دهم
آن یکی دیگر عرب بُد گفت لا	من عَنب خواهم نه انگور ای دغا

آن یکی ترکی بُد و گفت این بنم	من نمی خواهم عنب خواهم ازم
آن یکی رومی بگفت این قیل را	ترک کن خواهیَم استافیل را
در تنازع آن نفر جنگی شدند	که ز سر نام ها غافل بُدند
صاحب سری عزیز صد زبان	گر بُدی آن جا بدادی صلح شان ^۱

مطلب اینکه هر چهار شخص فارسی، عرب، ترکی و رومی انگور می خواستند؛ اما زبان یکدیگر را نمی فهمیدند و اگر صاحب سری که هر چهار زبان را می دانست میبود میان شان اتفاق می آورد.

شافعی وقتی سخن لیث بن سعد رضی الله عنه را به مادرش می رساند، مادر پر قدرت پسر را به میان قبیله هذیل می فرستد و او در آن جای به مدت چهار سال لغت و فن تیر اندازی را در حدی می آموزد که ده هزار بیت شعر را حفظ می نماید و در تیر زدن از ده هدف یکی را هم خطا نمی کند^۲.

مهاتما گاندی مبارز هندی گفته است: اگر من زن بودم علیه ادعای مرد دایر بر اینکه من زن بدنیا آمدم تا بازیچه او باشم سخت عصیان می کردم. نهایتاً به نظر ما زن و مرد تکمیل کننده یکدیگر هستند و هیچ یک بدون دیگری بقای زیست را ادامه داده نمی تواند؛ بناء هر دو باید جایگاه خود را بشناسند.

زن نیمی از پیکره هستی بوده و در حقیقت مرد و زن مُکَمَّل یکدیگر اند، تمدن بشری از آدم علیه السلام تا عصر حاضر فراز و فرود های زیادی را پیموده و بالأخره در مرحله که اکنون می بینیم رسیده است. به زن در سایر تمدن ها همچون ابزاری نگریسته می شد که فقط در خدمت مرد باشد، هرچند در جاهلیت عربی زن در برخی از اجتماعات شرکت می کرد؛ اما این شرکت هم در حد آلتی بیش نبود، مثلاً در جنگ ها مردان را با اشعار عاشقانه تشویق به جنگ می کردند. در تمدن ساسانی دختران خسرو به پادشاهی رسیده بودند؛ اما این امر استثنایی بود و آن دو دوام هم نیاورد، اگر وضعیت حرمسراهای خسروان را به دقت ارزیابی کنیم می بینیم که آنان زن را جز به صفت ابزاری برای تسکین شهوت شان نمی شناختند. وضعیت در تمدن روم بد تر ازین ها بود و در اروپای مسیحی وضعیت زن بدترین بود.

^۱ - جلال الدین محمد، مولوی، مثنوی. ج ۱، دفتر ۲، ص ۳۷۵

^۲ - خالد، عمرو، بسوی همزیستی. صص ۲۰۵ - ۲۰۷.

اما اسلام این آیین عدالت گر و عدل گستر الهی با آمدنش جایگاه مرد و زن را تثبیت نموده و کار هر یکی را به خودش سپرد، اسلام به زن حق تحصیل، کار، مالکیت، و آزادی در چهار چوب قوانینی عادلانه که تنظیم کرده است داده است، در تمام تمدن بشری جز در تاریخ شریعت ما زن ابزاری بیش نبوده است و این شریعت ربانی ما بود که حقوق مادی و معنوی زن را تأمین کرد.

در منابع خویش دلایل گسترده ای داریم که زنان در عصر درخشان رسالت و خلفای راشده و پس از آن در عصر های طلایی اسلام با حضور خود در میدان های آموزش و حتی جهاد پشت مسلمانان را هم در عرصه فرهنگی و هم در عرصه نظامی تقویت می کردند.

اسلام دین اعتدال است و تبعیض را نمی پذیرد، بنا برین برخی از تفاوت های بر حسب ضرورتها را نباید تبعیض تلقی کرد. اسلام دین مساوات است و برتری فقط در تقوا است، پس وقتی تفاوتها و نقاط اساسی را سبک و سنگین کنیم، نتیجه اصلی در اسلام همان مساوات بین زنان و مردان است، نمی شود که مرد زن باشد و زن مرد، خداوند هر یکی را به کاری آفریده است، به همین سبب پیامبر اسلام ﷺ متشبهین و متشبهات را نفرین کرده است.

شاید ناپلیون پیشوای نظامی فرانسوی که گفته می شود عرب تبار است، با الهام از همین سخن رسول الله ﷺ گفته باشد: «از زنان مرد صفت و از مردان زن صفت به شدت متنفرم؛ زیرا خداوند هر یکی را به کاری آفریده است. قلب های هر یکی مختلف است و برای من راه یافتن در قلب کوچک یک زن مشکل تر از گشودن شهر های بزرگ است».

علمای و اصولیون اسلام بنا به نص صریح قرآن متفقند که اصل برتری در تقوا نهفته است، در مسئله قضاوت زنان به باور من نظر منقوله از ابن جریر طبری رحمته الله تسامح زیاد و دیدگاه علمای دیگر اندکی سختی را دارا اند، به باور من درین مورد حق با امام ابوحنیفه رحمته الله است، هر چند که هیچ یکی ازین دیدگاه ها مردود نیستند و هر کدامی در جایگاه و شرایط خاصی با ایجاب مصالح اسلام می تواند کار برد داشته باشد، به همین سبب منقول است که وقتی از عمر بن عبدالعزیز رحمته الله در مورد اختلافات دیدگاه های فقهی صحابه کرام رضی الله عنهم پرسیدند، ایشان در پاسخ گفتند: «خداوند صحابه را رحمت کند، اگر ایشان با اختلافات دیدگاهی خود اسلام را بسط نمی دادند این دین حنیف در یک دایره محدود حصاری می شد و در نتیجه اکثریت مردم مرتد می شدند».

منابع مأخذ

الف- منابع عربى:

قرآنكريم با ترجمه فارسى از امام شاه ولى الله الدهلوى.

١- ابن ابى شيبه، عبدالله، ١٤٢٩هـ.ق. **المصنف**. قاهرة_ مصر، الفاروق الحديثة لطباعة و النشر، طبع الأولى.

٢- ابن اثير، عزالدين، ٢٠١٢ م. **أسد الغابة فى معرفة الصحابة**. بيروت_ لبنان، نشر دار ابن حزم، طبع الأولى.

٣- ابن بطوطة، ابو عبدالله محمد، ١٩٨٧ م. **رحلة ابن بطوطة**. تحقيق عبدالمنعم عريان، بيروت_ لبنان، درالإحياء العلوم، طبع الأولى.

٤- ابن جوزى، ابوالفرج جمال الدين عبدالرحمان، ٢٠٠٢ م. **زاد المسير فى علم التفسير**. بيروت_ لبنان، دار ابن حزم، طبع الأولى.

٥- _____ ١٩٩٥ م. **المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم**. تحقيق عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الثانى.

٦- ابن حزم، على، ٢٠٠٣ م. **المحلى**. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الثالثة.

٧- _____ ، ٢٠١٧ م. **طوق الحمامة فى الألفه و الآلاف**. المملكة المتحدة العربية، نشر مؤسسة الهنداوى.

٨- ابن خلدون، عبدالرحمن، ١٤٣١ هـ.ق. **المقدمة**. بيروت_ لبنان، نشر دارالفكر.

٩- ابن خلكان، شمس الدين احمد، ١٩٧٨ م. **وفيات الأعيان و انباء ابناء الزمان**. تحقيق دكتور احسان عباس، بيروت_ لبنان، نشر دار صادر.

١٠- ابن رشد، ابوالوليد محمد، ١٤١٦ هـ.ق. **بداية المجتهد**. قاهرة_ مصر، دارالسلام لطباعة و النشر و التوزيع، طبع الأولى.

١١- _____ ، ١٩٩٨ م. **الضرورى فى السياسة**. بيروت_ لبنان، نشر مركز دراسة الوحدة المربية. طبع الأولى.

١٢- ابن عباس، عبدالله، ١٤١٢ هـ.ق. **تنوير المقياس من تفسير ابن عباس**. جمعه الفيروزآبادى، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، الطبع الأولى.

- ١٣- ابن عبدالبر، ابو عمر يوسف بن عبدالله، ١٩٩٢ م. الاستيعاب في معرفة الأصحاب. حققه على محمد بجاوى، بيروت_ لبنان، دارالجيل، طبع الأولى.
- ١٤- ابن عربي، ابوبكر محمد، ٢٠٠٣ م. احكام القرآن. تحقيق عبدالقادر عطاء، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الثالثة.
- ١٥- ابن كثير، اسماعيل، ١٩٩٩ م. تفسير القرآن العظيم. تحقيق سامى بن محمد سلامة، رياض_ عربستان، دار الطيبة لطباعة و النشر. طبع الثانى.
- ١٦- _____ ١٩٩٨ م. البداية و النهاية. تحقيق عبدالمحسن التركي، مدينة المنورة_ عربستان سعودى، مركز البحوث والدراسات العربية و الاسلامية، طبع الأولى.
- ١٧- ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم، ١٤١٨ هـ. ق. بحرالرائق شرح كنز الدقايق مع حاشية محمد امين ابن عابدين شامى. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الأولى.
- ١٨- سراج الدين، عمر بن ابراهيم، ١٤٢٢ هـ. ق. النهر الفايق شرح كنز الدقايق. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الاولى.
- ١٩- ابن همام، كمال الدين محمد، ١٤٢٤ هـ. ق. فتح القدير. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الأولى.
- ٢٠- ابو عبدالله، احمد بن حنبل، ١٩٩٨ م. مسند احمد. رياض_ عربستان سعودى، نشر بيت الافكار الدولية.
- ٢١- ابويوسف، يعقوب بن ابراهيم، ١٣٩٩ هـ. ق. كتاب الخراج. بيروت_ لبنان، دارالمعرفة لطباعة و النشر.
- ٢٢- اتابكى، يوسف بن تغرى، ١٩٩٢ م. النجوم الزاهرة في اخبار مصر و قاهره. قدم له و علق عليه محمد شمس الدين، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الأولى.
- ٢٣- الأصبهى، مالك بن انس، ١٩٨٥ م. الموطأ. تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت_ لبنان، دار إحياء التراث العربى.
- ٢٤- بخارى، محمد بن اسمعيل، ٢٠٠٢ م. صحيح البخارى. دمشق_ سوريا، نشر دار إبن كثير، طبع الأولى.
- ٢٥- بلخى، ابو على ابن سينا، بيتا، تسع رسايل في حكمة الطبيعيات. قاهره_ مصر، نشر دارالعرب، طبع الثانى.
- ٢٦- _____ ٢٠١٧ م. رسالة العشق. المملكة المتحدة العربية، مؤسسة الهنداوى.

- ٢٧- ____ ٢٠٠٧ م. السياسة. تقدم و ضبط و تعلق عليه على محمد اسبر، جبلة_ سوريا، مجمع الروضة التجارية، طبع الأولى.
- ٢٨- ترمذى، ابي عيسى محمد بن عيسى، ١٩٩٦ م. الجامع الكبير. حققه الدكتور بشار عواد معروف، بيروت_ لبنان، دار الغرب الاسلامى، طبع الأولى.
- ٢٩- تويجرى، محمد، ٢٠٠٩ م. موسوعة الفقه الاسلامى. رياض_ عربستان سعودى، نشر مؤلف، طبع الأولى.
- ٣٠- الجزيرى، عبدالرحمن، ٢٠٠٣ م. الفقه على المذاهب الأربعة. بيروت_ لبنان، نشر دارالكتب العلمية، طبع الثانى.
- ٣١- جماعة العلماء الأحناف فى الهند برئاسة نظام البلخى، ١٤٢١هـ. ق. فتاوا العالمكيرى. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الأولى.
- ٣٢- جماعة من العلماء الأزهر، بيتا، المنتخب فى التفسير القرآن الكريم. دوحة_ قطر، نشر و التوزيع دارالثقافة الدوحة، الطبع الأولى.
- ٣٣- جماعة من العلماء المملكة الكويت، ١٤١٤ هـ. ق. موسوعة الفقهية الكويتية. كويت، نشر وزارة الأرشاد، طبع الأولى.
- ٣٤- جوزى، ابن قيم، بيتا، الروح. جدة_ عربستان سعودى، دارالعلم الفوائد.
- ٣٥- ____ ١٤٣٣ هـ. ق. طب النبوى. رياض_ عربستان سعودى، مكتبه دارالسلام.
- ٣٦- ____ ١٤٢٣ هـ. ق. إعلام الموقعين عن رب العالمين. تحقيق حسن آل سلمان و ابو عمر احمد، رياض_ عربستان سعودى، دار ابن جوزى.
- ٣٧- ____ بيتا، الطرق الحكمية. تحقيق نايف بن احمد الحمد، جدة_ عربستان سعودى، نشر دارالعالم الفوائد.
- ٣٨- حصكفى، محمد بن على، ٢٠٠٢ م. الدر المختار شرح تنويرالابصار. حققه خليل ابراهيم، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية. طبع الأولى.
- ٣٩- حوى، سعيد، ١٤٠٥ هـ. ق. الأساس فى التفسير. قاهرة_ مصر، دارالسلام لطباعة و النشر، طبع الأولى.
- ٤٠- خطابى، ابي سليمان احمد بن محمد، ١٩٣٣ م. معالم السنن شرح سنن أبى داود. حلب_ سوريا، نشر محمد راغب فى مطبعة العلمية، طبع الأولى.
- ٤١- دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن، ٢٠١٣ م. المسندالجامع. حققه نبيل بن هاشم بن عبدالله الغمرى، بيروت_ لبنان، دارالبشائرالاسلامية، طبع الأولى.

- ٤٢- دهلوى، شاه ولى الله احمد، ٢٠٠٥ م. **حجة الله البالغة**. تحقيق سيدسابق، بيروت_ لبنان، دارالجيل، طبع الأولى.
- ٤٣- دهلوى، محمد يعقوب، ١٤٣١ هـ. ق. **الضمانات حقوق المرأة الزوجية**. نشر الكترونيكى مكتبة الشاملة، صص ١١٢-١١٦.
- ٤٤- رازى، فخرالدين، ١٤٠١ هـ. ق. **التفسير الكبير**. بيروت_ لبنان، نشر دارالفكر، طبع الأولى.
- ٤٥- الزحيلي، مصطفى وهبة، ١٤٣٠ هـ. ق. **تفسير المنير**. دمشق_ سوريا، دار الفكر، طبع العاشرة.
- ٤٦- _____ ١٤٠٥ هـ. ق. **فقه الاسلامى وادلتة**. دمشق_ سوريا، دار الفكر، الطبع الثانى.
- ٤٧- _____ ١٤٣١ هـ. ق. **فقه الحنفية الميسر**. دمشق_ سوريا، نشر دار الفكر، طبع الأولى.
- ٤٨- زرکلى، خيرالدين، ٢٠٠٢ م. **الإعلام**. بيروت_ لبنان، دار العلم للملايين، چاپ پانزدهم.
- ٤٩- زيدان، عبدالكريم، ١٩٨٩ م. **نظام القضاء فى الشريعة الاسلامية**. بيروت_ لبنان، نشر مؤسسه الرساله.
- ٥٠- سابق، سيد، بيتا، **فقه السنة**. قاهرة_ مصر، فتح إعلام العربى.
- ٥١- ساعاتى، عبدالرحمن البنا، بيتا، **الفتح الربانى شرح ترتيب مسند الامام احمد**. اعتنى به حسان عبدالمنان، اردن، نشر بيت افكار الدولية.
- ٥٢- سباعى، مصطفى، ١٩٩٩ م. **المرأة بين الفقه و القانون**. رياض_ عربستان سعودى، نشر مكتبة الورارق، طبع السابع.
- ٥٣- سجستانى، ابوداود، ٢٠١٥ م. **سنن ابوداود**. تحقيق عادل بن محمد و عماد الدين بن عباس، قاهرة - مصر، دارالتأصيل، طبع الأولى.
- ٥٤- السرخسى، شمس الدين، ١٩٨٩ م. **المبسوط**. بيروت_ لبنان، نشر دارالمعرفة.
- ٥٥- سهارنفورى، خليل احمد ٢٠٠٦ م. **بذل المجهود فى حل سنن ابوداود**. تعليق شيخ محمد ذكريا كاندهلوى و تحقيق دكتور تقى الدين ندوى، مظفر پور_ هندوستان، نشر مركز الشيخ ابوالحسن الندوى، طبع الأولى.
- ٥٦- شاطبى، ابو اسحاق، بيتا، **الأعتصام**. ضبطه و صححه الاستاذ عبدالشافى، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية.
- ٥٧- شعرانى، عبدالوهاب، ١٤٠٩ هـ. ق. **الميزان**. تحقيق دكتور عبدالرحمن عميره، بيروت_ لبنان، عالم الكتب، طبعة الأولى.

- ٥٨- صابوني، محمد علي، ١٤٠١ هـ. ق. روائع البيان من تفسير آيات الاحكام من القرآن. بيروت_ لبنان، مؤسسه مناهل العرفان على نفقة شربتلى. طبع الثالثة.
- ٥٩- الصاوى، احمد، ١٣٤٥ هـ. ق. حاشية الصاوى على تفسير الجلالين. القاهرة_ مصر، مطبعة الازهرية على نفقة مصطفى الحلبي و اولاده، طبع الأولى.
- ٦٠- طبرى، محمد بن جرير، ١٤٢٢ هـ. ق. جامع البيان عن تأويل القرآن. تحقيق عبدالله بن عبدالمحسن تركى، القاهرة_ مصر، مركز بحوث العربية و الاسلامية.
- ٦١- عبده، محمد، ١٣٦٧ هـ. ق. تفسير المنار. جمعه و دونه رشيد رضا تلميذ عبده، القاهرة_ مصر، دارالمنار، الطبع الثالثة.
- ٦٢- عثمانى، قاضى ثناء الله، ١٤٢٥ هـ. ق. تفسير المظهرى. بيروت_ لبنان، دار احياء التراث العربى، طبع الأولى.
- ٦٣- عثمانى، محمد تقى، ١٢٠٣ م. بحوث فى قضايا الفقهية المعاصرة. دمشق_ سوريا، نشر دار القلم.
- ٦٤- عبدالرحمن بن محمد المصرى، ١٤٣٦ هـ. ق. اعظم شباب فى الاسلام. طنطا_ مصر، طبع لأولى.
- ٦٥- عز الدين، عبدالعزيز بن عبدالسلام، ١٤١٦ هـ. ق. تفسير القرآن. اختصار النكت للماوردى و حقه عبدالله بن ابراهيم بن عبدالله الوهيبى، مملكة العربية السعودية، نشر المحقق.
- ٦٦- عسقلانى، احمد بن على بن حجر، ٢٠٠١ م. فتح البارى شرح صحيح البخارى. تحقيق عبدالقادر شيبه، الحمد، رياض_ عربستان سعودى، نشر محقق، طبع الأولى.
- ٦٧- عقاد، عباس محمود، ٢٠١٢ م. عبقرى الاصلاح و التعليم. القاهرة_ مصر، مؤسسة الهنداوى للتعليم و الثقافة، طبع الأولى.
- ٦٨- عنيى، محمود بن احمد، ١٩٩٠ م. البناية شرح الهداية. بيروت_ لبنان، دار الفكر، طبع الثانى.
- ٦٩- العيى، بدر الدين، ١٩٩٠ م. البناية شرح الهداية. بيروت_ لبنان، نشر دار الفكر، طبع الثانى.
- ٧٠- غزالى، ابوحامد، ٢٠١١ م. احياء علوم الدين. جده_ عربستان سعودى، دارالمنهاج للطباعة و النشر، طبع الأولى.
- ٧١- _____ ١٣٩٢ هـ. ق. المنقذ من الضلال. استانبول_ تركيه، مكتبه حقيقت.
- ٧٢- غزالى، محمد. بيتا، قضايا المرأة بين تقاليد الرائدة و الوافدة. القايره_ مصر، نشر دار الشروق.
- ٧٣- فارابى، ابو نصر، ١٩٧١ م. فصول منتزعه. تحقيق دكتور فوزى مترى نجار، بيروت_ لبنان، نشر دارالمشرق.

- ٧٤- القارى، ملا على، بيتا، شرح فقه الاكبر. تحقيق على محمد دندل، پشاور_ پاكستان، مكتبه حقانيه.
- ٧٥- قاضى زاده افندى، شمس الدين احمد ابن قودر، ١٤٢٤ هـ. ق. نتايج الافكار تكمله فتح القدير. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلميه، طبع الاولى.
- ٧٦- قرضاوى، يوسف، ١٤٣٣ هـ. ق. الحلال و الحرام فى الاسلام. قاهرة_ مصر، مكتبة الوهبة، طبع الاولى.
- ٧٧- _____، ٢٠٠٠ م. الشيخ غزالى كما عرفته. قاهرة_ مصر، دارالشروق، طبع الأولى.
- ٧٨- قرطبي، محمد، ١٤٢٧ هـ. ق. الجامع الاحكام القرآن. حققه عبدالله بن عبدالمحسن تركى و محمد رضوان عرقوسى و ماهر حبّوش، بيروت - لبنان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى.
- ٧٩- قزوينى، ابن ماجه، بيتا، سنن ابن ماجه. تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، قاهرة_ مصر، دارإحياء الكتب العربية.
- ٨٠- قطب، محمد، بيتا، منهج الفن الاسلامى. قاهرة_ مصر، دارالشروق.
- ٨١- قنوجى، صديق حسن خان، ١٤١٢ هـ. ق. فتح البيان فى مقاصد القرآن. بيروت_ لبنان، مكتبة العصرية.
- ٨٢- كاسانى، علاء الدين ابى بكر، ٢٠٠٣ م. بدائع الصنائع فى ترتيب الشرايع. تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبدالمعبود، بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الثانى.
- ٨٣- كامل، محمد بن مصطفى بن محمود، بيتا، الفتاوى الكاملية فى حوادث الطرابلسية. كويته_ پاكستان، نشر مكتبة الحرمين الشريفين.
- ٨٤- كحّاله، عمر رضا، ١٩٥٩ م. اعلام النساء فى عالمى العرب و الاسلام. بيروت_ لبنان، مؤسسة الرسالة.
- ٨٥- كشميرى، محمد انور شاه، ١٤٢٥ هـ. ق. عرف الشذى شرح ترمذى. بيروت_ لبنان، در إحياء التراث العربى، طبع الأولى.
- ٨٦- _____، ١٤٢٦ هـ. ق. فيض البارى على صحيح البخارى. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الأولى.
- ٨٧- مجاهد، ١٤١٠ هـ. ق. تفسير الامام مجاهد بن جبر. تحقيق محمد عبدالسلام ابوالنيل، مدينة النصر_ إمارات المتحدة العربية، دارالفكر الاسلامى الحديثة، طبع الأولى.
- ٨٨- مرغينانى، على بن ابى بكر، ١٤١٧ هـ. ق. هداية مع شرح اللكنوى. كراچى_ پاكستان، نشر ادارہ دار القرآن، طبع الأولى.

٨٩- مقدسى، ابن قدامه حنبلى، ١٩٩٧م. **المغنى**. تحقيق الدكتور تركى والدكتور حلو، رياض_ عربستان سعودى، دار عالم الكتب لطباعة و النشر والتوزيع، طبع الثالثة.

٩٠- ملاجيون، شيخ احمد حنفى، بيتا، **نور الانوار مع حاشية قمر الاقمار للكنوى**. پشاور_ پاكستان، مكتبه حقانية.

٩١- مودودى، ابوالاعلى، ١٩٨١م. **تدوين الدستور الاسلامى**. بيروت_ لبنان، مؤسسة الرساله، طبع الخامس.

٩٢- موصلى، عبدالله بن محمود بن مودود، بيتا، **الاختيار لتعليل على المختار**. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية.

٩٣- نوى، عبدالحى حسنى، ١٩٩٩م. **نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر**. بيروت_ لبنان، دار ابن حزم، طبع الأولى.

٩٤- _____ ٢٠٠١م. **الهند فى العهد الاسلامى**. هندوستان، نشر دارالعرفات.

٩٥- نسائى، احمد بن شعيب نسائى، ٢٠٠١م. **السنن الكبرى**. تحقيق حسن عبدالمنعم شلبى، بيروت_ لبنان، مؤسسة الرسالة، طبع الأولى.

٩٦- نوى، شرف الدين. ١٣٤٩ هـ. ق. **منهاج المسلم شرح صحيح المسلم**. قاهرة، نشر المصرىه بالازهر، طبع الاولى.

٩٧- نيسابورى، محمد بن عبدالله الحاكم، ١٤٢٢ هـ. ق. **المستدرک على الصحيحين**. بيروت_ لبنان، دارالكتب العلمية، طبع الثانى.

٩٨- نيسابورى، مسلم بن الحجاج القشيرى، ١٤٢٧ هـ. ق. **صحيح المسلم**. باهتمام نظر محمد الفاريابى، رياض_ عربستان سعودى، دار طيبه، طبع الأولى.

ب- منابع فارسى:

١- آزاد، ابوالكلام، ١٣٤٢ هـ. خ. **هند آزادی گرفت**. ترجمه از انگلیسى امير فريدون گرگانى، تهران_ ايران، نشر كتاب هاى جيبى، چاپ اول.

٢- ابن اثير، عزالدين، ١٣٨٤ هـ. خ. **تاريخ كامل**. ترجمه سيد حسين روحانى، تهران_ ايران، انتشارات اساطير، چاپ سوم.

٣- ابن اسحاق، رفيع الدين اسحاق بن محمد همدانى، ١٣٨٣ هـ. خ. **سيرت رسول الله**. ويرایش جعفر صادقى، تهران_ ايران، نشر مركز، چاپ سوم.

- ۴- ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، ۱۳۷۶ هـ. خ. **سفرنامه**. ترجمه محمد علی موحد، تهران_ ایران، نشر سپهر نقش، چاپ ششم.
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۸۳ هـ. خ. **تاریخ العبر**. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران_ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ۶- ابن عثیمین، محمد، **بینا، مصطلح الحدیث**. ترجمه و تعلیق محمد عبداللطیف، نشر الکترونیکی پایگاه انترنیته: aqeedeh.
- ۷- احمدیان، عبدالله، ۱۳۸۸ هـ. خ. **سیمای صادق فاروق اعظم**. کابل_ افغانستان، اداره دارالنشر افغانستان، چاپ دوم.
- ۸- _____، ۱۳۹۰ هـ. خ. **قرآن‌شناسی**. تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ چهارم.
- ۹- افغانی، سید جمال الدین، ۱۳۵۵ هـ. خ. **رساله نیچریه**. گزیده آثار، گرد آورنده دکتر سید مخدوم رهین، کابل_ افغانستان، مؤسسه انتشارات بیهقی، چاپ اول.
- ۱۰- افلاطون، ۱۳۵۳، **جمهوریت**. ترجمه محمد حسن لطفی. تهران_ ایران، نشر مترجم. چاپ اول.
- ۱۱- انصاری، خواجه بشیر احمد. **زن در میزان فقه سیاسی اسلام**. نشر الکترونیکی پایگاه انترنیته Bashiransari.
- ۱۲- باب الحوائجی، نصرالله. ۱۳۴۱ هـ. ش. **فریود چه می گوید**. تهران_ ایران، انتشارات دکارت.
- ۱۳- بوطی، محمد سعید رمضان، ۱۳۷۷ هـ. خ. **خورشید حقیقت**. ترجمه قادر مرزی، سنندج_ کردستان_ ایران، نشر مترجم در مطبعه حیدری، چاپ اول.
- ۱۴- _____، ۱۳۸۷ هـ. خ. **زن در میان شفافیت شریعت الهی و تیرگی فرهنگ غرب**. ترجمه فرید قادری، سنندج_ ایران، انتشارات کردستان، چاپ سوم.
- ۱۵- بهاء، ثریا، ۱۳۹۲ هـ. ش. **رها در باد**. کابل_ افغانستان، انتشارات امیری، طبع سوم (اول ناشر).
- ۱۶- بیژند، فرید، ۱۳۸۷ هـ. خ. **تکمله بر ارمغان بدخشان** اثر شاه عبدالله یمگی بدخشی. پشاور_ پاکستان، انتشارات خاور، چاپ اول.
- ۱۷- بازارگاد، بهاء الدین. ۱۳۸۲ هـ. ش. **تاریخ فلسفه**. تهران_ ایران، نشر چاپ پنجم.
- ۱۸- جلال الدین محمد، مولوی، ۱۳۸۵ هـ. خ. **مثنوی**. تهران_ ایران، نشر دنیای نو، چاپ اول.
- ۱۹- جمیله، مریم، **بینا، جاذبه اسلام (مکاتبات بین مودودی و مارگریت مارکوس)**. ترجمه بانو اقدس حسابی، قم_ ایران، انتشارات شفق.

۲۰- خالد، عمرو، ۱۳۹۰، بسوی همزیستی. ترجمه محمد ابراهیم ساعد رودی، تهران_ ایران، نشر واسع.

۲۱- خدا نظر، مفتی، محمود الفتاوا. نشر الکترونیکی پایگاه اینترنتی نواراسلام Islamtape.

۲۲- خلیلی، خلیل الله، ۱۳۷۰ هـ. خ. ماتمسرا. پشاور_ پاکستان، نشر کتاب فروشی کابل_ افغانستان، چاپ دوم.

۲۳- خواند میر، غیاث الدین محمد، حبیب السیر. نشر دیجیتالی مرکز تحقیقات رایانه اصفهان.

۲۴- دو فصلنامه علمی_ پژوهشی حکمت سینوی. بهار و تابستان ۱۳۹۷، سال بیست و دوم، شماره ۵۹. مقاله: جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نظر فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر. به قلم محترمه: بانو منصوره بخشی، و آقایان مجید صادقی حسن آبادی و سید مهدی امامی جمعه. نشریه نشرات دانشگاه اصفهان_ ایران.

۲۵- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا. طبع اینترنتی APK.

۲۶- دهلوی، احمد معروف به شاه ولی الله، ۱۳۹۶ هـ. خ. القول الجمیل فی بیان سواء السبیل. ترجمه میر آغا ستانکزی. کابل.

۲۷- دیورانت، ویل، ۱۳۸۵ هـ. ش. لذات فلسفه. ترجمه عباس زریاب خویی، تهران_ ایران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هژدهم.

۲۸- راسل، برترند، ۱۳۸۷ هـ. خ. زناشویی و اخلاق. ترجمه ابراهیم یونسی، نشر الکترونیکی پایگاه اینترنتی: tarikhema

۲۹- ربحامی، محمد بن شیخ محمد، ۱۳۸۸ هـ. ش. ریاض الناصحین. استانبول_ ترکیه، مکتبه حقیقت.

۳۰- رشید، احمد، ۱۳۷۹ هـ. خ. طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای مرکزی. ترجمه اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران، نشر دانش هستی، چاپ اول.

۳۱- رمضان، محمد خیر، زنان گُرد در تاریخ اسلامی. ترجمه فائز ابراهیم محمد، نشر اینترنتی مکتبه عقیده.

۳۲- زحیلی، مصطفی وهبه، ۱۳۸۸ هـ. خ. فقه خانواده در جهان معاصر. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ سوم.

۳۳- زیدان، عبدالکریم، ۱۳۷۰ هـ. خ. فرد و دولت از دیدگاه اسلام. ترجمه و تعلیق از محمد اسماعیل لبیب بلخی، پشاور_ پاکستان، نشر کتابخانه میوند، چاپ اول.

۳۴- سباعی، مصطفی، ۱۳۸۹ هـ. خ. اخلاق خانوادگی ما. ترجمه نهایت زمانی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ اول.

- ۳۵- ستوده، هدایت الله، ۱۳۸۵ هـ. خ. تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام از فارابی تا شریعتی. تهران_ ایران، انتشارات ندای آریانا.
- ۳۶- سربازی، محمد عمر، ۱۳۸۸ هـ. خ. تبیین الفرقان فی تفسیر القرآن. تربت جام مشهد_ ایران، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول.
- ۳۸- سرهندی، احمد، ۱۳۹۷ هـ. ش. مکتوبات. استانبول_ ترکیه، مکتبه حقیقت.
- ۳۹- سعدی، مصلح الدین، بیتا، گلستان. با حواشی مولانا نقیب احمد، پشاور_ پاکستان، مکتبه حقانیه.
- ۴۰- صدقی، محمد عثمان. ۱۳۵۵، سید جمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق. کابل_ افغانستان، نشر مطبعه دولتی.
- ۴۱- طاهری، حفیظ الله و موحدی، غلام احمد، بیتا، خلاصه المسائل در فقه حنفی. پشاور_ پاکستان، نشر کتب خانه سعیدیه.
- ۴۲- طباطبایی، سیدمصطفی حسینی، ۱۳۵۷ هـ. خ. شیخ محمد عبده مصلح بزرگ. نشر الکترونیکی پایگاه انترنیتی: Aqeedeh
- ۴۳- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۲ هـ. خ. تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران_ ایران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- ۴۴- عاشور، احمد عیسی، بیتا، فقه آسان در مذهب امام شافعی. ترجمه دکتر محمود ابراهیمی، نشر الکترونیکی پایگاه انترنیتی: aqeedeh .
- ۴۵- عثمانی، محمد تقی، ۱۳۸۲ هـ. خ. اندیشه های سیاسی حکیم الأمة مولانا اشرفعلی تهانوی. ترجمه عبدالغنی شیخ جامی، تهران_ ایران، انتشارات صدیقی، چاپ اول.
- ۴۶- _____، ۱۳۹۴ هـ. خ. محالس اصلاح و خود سازی. ترجمه ولی الله رفیعی، تهران_ ایران، نشر سروچ، چاپ اول.
- ۴۷- _____، ۱۳۸۴ هـ. خ. حقوق زن در اسلام. ترجمه عبدالصمد حسن زهی، زاهدان_ ایران، انتشارات صدیقی، چاپ دوم.
- ۴۸- عثمانی، محمد شفیع، ۱۳۸۸ هـ. خ. معارف القرآن. ترجمه مولانا محمد یوسف حسین پور، تربت جام_ ایران، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، چاپ پنجم.
- ۴۹- عزام، عبدالله، ۱۹۸۷ م. آداب و احکام جهاد. ترجمه عبدالحق عتید، پشاور_ پاکستان.
- ۵۰- _____، ۱۳۶۹ هـ. ش. نقش عقیده در ساختن نسل ها. ترجمه عبدالاحد تارشی، پشاور_ پاکستان، نشر مکتب الخدمات، چاپ اول.

- ۵۱- _____ ۱۹۹۵م. شناخت جهاد در پرتو فقه و اجتهاد. ترجمه عبدالواحد نهضت فراهی، پشاور_ پاکستان، مرکز نشرات عبدالله عزام، چاپ اول به مصرف سازمان زنان عرب.
- ۵۲- علم، عنایت الله، ۱۳۹۲ هـ. خ. جایگاه زن در عهد باستان و زنان برگزیده تاریخ افغانستان. کابل_ افغانستان، مرکز نشرات احدی، چاپ اول.
- ۵۳- غزالی، ابوحامد، بیئا، **کیمیای سعادت**. بمبئی _ هندوستان، مطبعه کریمی.
- ۵۴- _____ ۱۳۶۰ هـ. خ. **جواهرالقرآن**. ترجمه سید حسین خدیوچم، تهران_ ایران، انتشارات بنیاد علوم اسلامی.
- ۵۵- غزالی، محمد، ۱۳۹۲ هـ. خ. **اسلام را چگونه بشناسیم**. ترجمه سید احمد اشرفی، کابل_ افغانستان، انتشارات مستقبل، چاپ اول.
- ۵۶- _____ ۱۳۸۲ هـ. خ. **ارزیابی میراث فکری مسلمانان**. ترجمه داود نارویی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ اول.
- ۵۷- _____ ۱۳۸۲ هـ. خ. **فساد سیاسی در جوامع عربی و اسلامی**. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ اول.
- ۵۸- _____ ۱۳۸۶ هـ. خ. **نگرشی نو در فهم قرآن**. ترجمه داود نارویی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ دوم.
- ۵۹- _____ ۱۳۸۷ هـ. ش. **نگرش نو در فهم احادیث نبوی**. ترجمه داود نارویی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ دوم.
- ۶۰- _____ ۱۳۸۱ هـ. ش. **مسائل زنان در بین سنت های کهن و جدید**. ترجمه مجید احمدی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ اول.
- ۶۱- غنوشی، راشد، ۱۳۸۱ هـ. ش. **آزادی های عمومی در حکومت اسلامی**. ترجمه حسین صابری، تهران_ ایران، نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۶۲- قاسمی، محمد طیب، ۱۳۹۴ هـ. خ. **انسان کیست و انسانیت چیست؟**. ترجمه عبدالغنی شیخ جامی، تربت جام_ ایران، نشر کتابفروشی عثمان غنی.
- ۶۳- قرضاوی، یوسف، ۱۳۹۰ هـ. خ. **فقه سیاسی**. ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران_ ایران، نشر احسان، چاپ سوم.
- ۶۴- قطب، سید، ۱۳۹۱ هـ. خ. **صلح از دیدگاه اسلام**. ترجمه و توضیحات از زین العابدین قربانی و سید هادی خسروشاهی، تهران_ ایران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم.
- ۶۵- قطب، محمد، **جاهلیت قرن بیستم**. ترجمه محمد علی عابدی، نشر انترنیتی مکتبه عقیده.

- ۶۶- کشمی بدخشانی، محمد هاشم، ۱۳۸۹ هـ. ش. *برکات احمدیه یا زبده المقامات*. استانبول_ ترکیه، مکتبه حقیقت.
- ۶۷- گاندی، مهاتما، ۱۳۸۶ هـ. خ. *همه مردم برادرند*. ترجمه محمود تفضلی، تهران_ ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ یازدهم.
- ۶۸- گروهی از نویسندگان تحت نظر ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۸۷ هـ. خ. *تفسیر نمونه*. تهران_ ایران، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و ششم.
- ۶۹- گروهی از صاحب نظران یهود، ۱۳۸۲ هـ. ش. *پروتوکول های رهبرین یهود برای تسخیر جهان*. تهران_ ایران، نشر کتاب صبح، چاپ اول.
- ۷۰- گروه نویسندگان، ۱۳۹۷ هـ. خ. *مدیریت خانواده و سبک زندگی*. تهران_ ایران، شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران، چاپ اول.
- ۷۱- گنجی، ایوب، *بگذارید از مادرم عائشه رضی الله عنها بگویم*. نشر الکترونیکی پایگاه اینترنتی مکتبه عقیده.
- ۷۲- گوهر الرحمان، مولانا، ۱۳۹۴ هـ. خ. *سیاست اسلامی*. ترجمه عبدالعظیم نیازی، کابل_ افغانستان، انتشارات مستقبل، چاپ اول.
- ۷۳- لاهوری، محمد اقبال، ۱۳۸۴، *کلیات اشعار*. تهران_ ایران، انتشارات الهام، چاپ اول.
- ۷۴- _____ ۱۳۶۸ هـ. خ. *باز سازی اندیشه*. ترجمه محمد بقایی ماکان، تهران_ ایران، نشر ماکان، چاپ اول.
- ۷۵- لوبون، گوستاو. ۱۳۱۸ هـ. ش. *تاریخ تمدن عرب و اسلام*. ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران_ ایران، نشر علمی، چاپ سوم.
- ۷۶- مبارکپوری، صفی الرحمن، ۱۳۷۵ هـ. خ. *الرحیق المختوم*. ترجمه عبدالله خاموش هروی، پشاور_ پاکستان، نشر مترجم، چاپ اول.
- ۷۷- مخلص، عبدالرؤف، *تفسیر انوار القرآن*. نشر الکترونیکی پایگاه اینترنتی: aqeedeh
- ۷۸- مخفی، زیب النساء، ۱۹۵۹ م. *دیوان اشعار*. پشاور_ پاکستان، نشر کتب خانه رحمانیه به اهتمام عبدالخالق و فضل مالک تاجران کتب و مالکان آن کتاب خانه.
- ۷۹- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷ هـ. ش. *نظام حقوق زن در اسلام*. تهران_ ایران، انتشارات صدرا، چاپ چهل و نهم.
- ۸۰- _____ ۱۳۸۷ هـ. ش. *اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب*. تهران_ ایران، انتشارات صدرا، چاپ بیست چهارم.

۸۱- _____ مطهری، مرتضی، نهضت های اسلام در صد ساله اخیر. نشر پایگاه انترنیتی نسیم مطهر.

۸۲- منتسکیو، ۱۳۴۹ هـ. ش. روح القوانین. ترجمه و نگارش از علی اکبر مهتدی، تهران_ ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم.

۸۳- میل، جان استوارت، ۱۳۸۵ هـ. ش. در باره آزادی. ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران_ ایران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

۸۴- نایک، ذاکر، ۱۳۸۷ هـ. ش. زن مسلمان بد قسمت نیست، خوش قسمت است. ترجمه محسن مهاجر، کابل_ افغانستان، انتشارات میهن، چاپ اول.

۸۵- نجیب آبادی، مولانا اکبر شاه خان هندی، ۱۳۹۷ هـ. خ. تاریخ اسلام. ترجمه سرفراز محمودی صفدر، کابل_ افغانستان، انتشارات نوی مستقبل، چاپ اول.

۸۶- ندوی، سید سلیمان، زندگانی مادر مؤمنان بانو عایشه. ترجمه محمد گل گمشاد زهی، نشر پایگاه انترنیتی عقیده.

۸۷- نعمانی، شبلی، ۱۳۷۰ هـ. ش، عقاید و کلام. ترجمه محمد سعادت، پشاور_ پاکستان، چاپ اول.

۸۸- _____، نعمانی، شبلی، ۱۳۸۶ هـ. خ. سیمای امام اعظم ابوحنیفه. ترجمه عبدالوهاب ملازهی، تربت جام_ ایران، نشر آوای سلام، چاپ اول.

۸۹- نقشبندی، امین علاءالدین، ۱۳۷۹ هـ. خ. حقیقت تصوف. ترجمه بهاءالدین بهاء، کابل_ افغانستان، دارالنشر افغانستان، چاپ دوم.

۹۰- نیشاپوری، عطار، تذکرة الاولیاء. نشر الکترونیکی پایگاه انترنیتی: Torbatjam.

۹۱- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب. به کوشش و اهتمام فریدون آسیابی عشقی زنجانی، نشر انترنیتی.

۹۲- هیتمی مکی شافعی، احمد بن حجر، ۱۳۷۷ هـ. خ. مناقب امام اعظم. تربت جام_ ایران، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول.

۹۳- هیله من غزنوی، عبدالباقی، ۱۳۸۶ هـ. ش. فرهنگ علوم عرفانی. کابل_ افغانستان، انتشارات خاور.

ج- منابع اردو و پشتو:

۱- دهلوی، شاه اسماعیل، بدعت کی حقیقت اور اس کی احکام. ترجمه از فارسی به اردو توسط معراج محمد باریق، مقدمه علامه بنوری، کراچی_ پاکستان، نشر قدیمی کتب خانہ.

- ۲- رحمانی، خالد سیف اللہ، ۲۰۱۰ م. **جدید فقہی مسایل**. کراچی_ پاکستان، زمزم پبلشرز، چاپ اول.
- ۳- مودودی، ابوالاعلیٰ، ۲۰۰۵ م. **پردہ**. لاہور - پاکستان، اسلامک پبلک شنز.
- ۴- _____ ۱۹۴۰ م. **تجدید و احیای دین**. لاہور، اسلامک پبلک شنز، چاپ اول.
- ۵- ندوی، ابوالحسن علی، ۱۳۶۷ ھ. **خ. پر بشری نری د مسلمانانو دلورتیا او خورتیا اغیزی**. ترجمہ سید فضل مولا لتون، پشاور_ پاکستان، نشر ریاست ارشاد و فرهنگ حزب اسلامی افغانستان، چاپ اول.

د- منابع انگلیسی:

۱- **Britannica Encyclopedia.**

۲- Daryabadi, Abdul Majid ۲۰۰۷ad. **Translation and commentary of the holy Quran**. Lucknow_ India, Nadwatul Ulama, Third edition.

۳- Durant, Will. ۱۹۵۴ Ad. **The Story of civilization**. New York, Simon and Schuster, Twenty- sixth Edition.

۴- Wahiduddin Khan, Maulana, ۲۰۰۰Ad. **Women between Islan and western society**. Translated by Dr. Farida Khanam, Karachi, Darul Ishaat. First edition.

۵- Zafiruddin, Muhammad, ۱۹۹۹ AD. **System of Modesty and Chastity in Islam**. Translated by Qazi Muhammad Saeed, Pakistan, Karachi, Darul Ishaat.